ملخّصِ شاهجهان‌نامه

تألیف

میرزا محمّد طاهر خان آشنا

مخاطب به‌عنایت خان

(۱۰۸۱-۱۰۳۶ ھ/۱۶۷۰-۱۶۲۷ م)

مقدّمه و تصحیح و تحشیه

دکتر جمیل‌الرّحمٰن

عضو هیأت علمی گروه فارسی

کالج ذاکر حسین دانشگاه دهلی، دهلی

مرکز تحقیقات فارسی

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

دهلی‌نو

مرکز تحقیقات فارسی

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ دهلی‌نو

ملخّصِ شاهجهان‌نامه

تألیف: میرزا محمّد طاهر خان آشنا مخاطب به‌عنایت خان

مقدّمه و تصحیح و تحشیه: دکتر جمیل‌الرّحمٰن

حروفچینی: زهرا اصغری

صفحه‌آرایی: عبدالرّحمٰن قریشی

طرّاحی جلد: عایشه فوزیه

چاپ اوّل: دهلی‌نو ـ اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۸ هـ ش/آوریل ۲۰۰۹ م

چاپ و صحّافی: الفا آرت، نوئیدا (یو.پی.)

شابک: ۶-۱۲۷-۴۳۹-۹۶۴

نشانی: شمارهٔ ۱۸، تیلک مارگ، دهلی‌نو-۱۱۰۰۰۱

تلفن: ٤-۲۳۳۸۳۲۳۲، دورنگار: ۲۳۳۸۷٥٤۷

qandeparsi@icro.ir
http://newdelhi.icro.ir

فهرست مطالب

عنوان **صفحه**

دیباچه

با ورود اسلام به‌شبه قارّه هند، تغییرات سیاسی و اجتماعی گسترده‌ای در این سرزمین غنی و وسیع پدیدار گردید. یکی از پیامدهای بارز ورود اسلام به‌شبه قارّه، در دانش و هنر ارزنده تاریخ‌نویسی ظهور و بروز یافته است. بدون تردید، ضرورت تبیین تاریخی حضور اسلام و فرمانروایی مسلمانان در هند، در رونق تاریخ‌نویسی اثرگذار بوده است. به‌عبارت دیگر، در سایه علاقهٔ حکمرانان متعدّد و قدرتمند مسلمان به‌ثبت و ضبط وقایع ایّام حکمرانی‌شان، هم شمار قابل توجّهی از تحصیل کردگان خوش ذوق در مشاغل وقایع‌نگاری و تاریخ‌نویسی مشغول فعّالیّت شدند و هم گنجینه‌های تاریخی ارزشمندی در شبه قارّه پدیدآمد.

بیان نکتهٔ فوق، به‌معنی آن نیست که هندیان در تاریخ‌نویسی سررشته نداشته‌اند. وجود برخی از آثار ارزشمند تاریخی و داستانی بازمانده از روزگار باستان، مؤیّد پیشینهٔ حضور هندیان در تاریخ‌نویسی در عهد باستان است. وجود کتاب‌های داستانی چون *مهابهارات و راماین*، علاقه و ذوق هندی‌ها در تبیین جذّاب حوادث افسانه‌ای و تاریخی را آشکار می‌نماید. افزون بر این، تألیف کتاب *راج‌ترنگینی در موضوع تاریخ کشمیر*، ظنّ آشنایی مردم هند عهد باستان با تاریخ‌نویسی را افزون‌تر می‌سازد. کیفیّت مطالب این اثر اخیر به‌گونه‌ای است که مؤلّف آن، کلهن پاندیت کشمیری، لقب پدر تاریخ‌نویسی در ادبیّات سانسکریت یافته است.

از آنچه که اجمالاً گفته شد، برمی‌آید که تاریخ‌نگاری در شبه قارّهٔ هند پیشینهٔ طولانی داشته است. به‌بیان دیگر، پیشینهٔ تاریخ‌نویسی هند باستان، در تکامل هنر تاریخ‌نویسی دورهٔ اسلامی هند مؤثّر بوده است. همچنین در تأمّل پیرامون سابقهٔ هندی‌ها در تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاری، باید از توجّه به‌ارتباطات دیرین دو ملّت هند و ایران و نیز تعاملات فرهنگی و تمدّنی آنان غافل نشد. در راستای دست‌یابی به‌صحّت و سقم این موضوع، باید آثار نخستین تاریخ‌نگارانِ مسلمان شبه قارّه را به‌دقّت بررسی نمود. چه بسا بخشی از محتوای اثر نخستین هندشناس ایرانی مسلمان (ابوریحان بیرونی)، متأثّر از سنّت‌ها و اندیشه‌های مشترک هند و ایران باشد. بعید نیست که وی در تألیف اثر ارزشمند «*تحقیق ماللهند*»، هم روایت‌های تاریخی شبه قارّه و هم برخی از اندیشه‌های تاریخی خطّهٔ ایران زمین را مدّنظر داشته است.

با وجود خدمات مهمّ مورّخان عهد باستان و نیز زحمات نخستین مورّخان مسلمان، باید گفت که گسترده‌ترین عرصهٔ تاریخ‌نگاری هند در دورهٔ اسلامی، در سدهٔ ۵ تا ۱۲ هجری و در دربار و مراکز فرهنگی حکمرانان مسلمان پدیدار شده است. البتّه در مشخّص ساختن سهم مورّخان دورهٔ اسلامی هند، باید از نقش مهمّ سیّاحان و جغرافی‌نویسان مسلمان نیز غافل نشد.

نکتهٔ مهمّ دیگر در تبیین جایگاه واقعی تاریخ‌نویسی هند در دورهٔ اسلامی، توجّه به‌نقش زبان فارسی در رشد و اعتلای تاریخ‌نویسی هند است. ذکر این نکته از آن رو اهمیّت دارد که روشن ساختن ماهیّت و ویژگی‌های برجستهٔ فرهنگ و تمدّن اسلامی شبه قارّهٔ هند، منوط به‌درک چگونگی فراز و فرود زبان فارسی در شبه قارّه است. از اوایل قرن ۵ هجری و با ورود آثار فکری و علمی دانشمندان و فارسی سرایانی چون حکیم ابوالقاسم فردوسی، فرّخی سیستانی، منوچهری دامغانی، بوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، ابوالفضل بیهقی، ابوعلی مسکویّه به‌شبه قارّهٔ هند، هم زبان فارسی رونق وافر یافت و هم بستر اعتلای تاریخ‌نویسی فارسی مهیّاتر گردید.

در دورهٔ سلطنت (۹۳۲–۶۰۲ ھ/۱۵۲۵–۱۲۰۶ م)، بر رونق زبان فارسی و تاریخ‌نویسی فارسی افزوده شد. در این عهد، با حمایت حکام مسلمان، آثار بی‌شماری پدیدآمدند. از جمله این آثار، کتاب «تاج المآثر» است که نخستین تاریخ فارسی شبه قارّه به‌شمار می‌رود. این اثر، به‌دستور قطب‌الدّین ایبک (۶۰۷–۶۰۲ ھ/۱۲۱۰–۱۲۰۶ م) به‌سلکِ نگارش درآمد. در استمرار این حرکت، تواریخ ارزشمند دیگری همچون *تاریخ فیروزشاهی* تألیف ضیاءالدّین برنی تحریر یافت. در همین دوره، برخی از اندیشمندان و اهل قلم، به‌تاریخ‌نویسی منظوم هم گرایش یافتند. از جمله این افراد، خواجه عبدالملک عصامی است که به‌تأسّی از *شاهنامهٔ* حکیم ابوالقاسم فردوسی، تاریخ شبه قارّه را در کتابی با عنوان *فتوح السّلاطین* به‌نظم کشیده است. کیفیّت این اثر، به‌اندازه‌ای است که به‌نام *شاهنامهٔ هند* اشتهار یافته است.

در دورهٔ تیموریان هند (۱۱۱۸–۹۳۲ ھ/۱۷۰۷–۱۵۲۶ م)، رونق زبان فارسی در تمام عرصه‌های علوم (به‌ویژهٔ تاریخ‌نویسی) دوچندان گردید. در این دوره، آثار تاریخی ارزشمندی چون *اکبرنامهٔ* ابوالفضل علّامی، *منتخب‌التّواریخ* ملّا عبدالقادر بدایونی، *طبقات اکبری* نظام‌الدّین احمد هروی و *تاریخ الفی* آصف خان قزوینی و ملّا احمد تتوی به‌منصهٔ ظهور رسیدند. همچنین، آثار مهمّی از زبان‌های سانسکریت، عربی و ترکی جغتایی به‌فارسی ترجمه گردید. از جمله این ترجمه‌ها، می‌توان به‌*مهابهارات*، *راماین*، *راج‌ترنگینی*، *سنگهاسن بتّیسی*، *پنجه‌تنترا*، *نل دمنیتی*، *کتهاسرت ساگر*، *معجم‌البلدان یاقوت حَموی*، *جامع‌التّواریخ رشیدی*، *تاریخ‌الحکمای*

شهرزوری و *واقعات بابری* عبدالرّحیم خان خانِ‌خانان اشاره نمود.

از میان شاهان متعدّد تیموری، سهم اکبر شاه، جهانگیر شاه و شاهجهان در اعتلای دانش تاریخ‌نویسی، افزون‌تر از دیگران است. نگاهی به‌کمیّت و کیفیّت آثار تاریخی برجای مانده از عهد حکومت این شاهان، مبیّن این نکته است که این فرمانروایان مقتدر در ترقّی کار مورّخان ساعی بودند. در مقام مقایسه، باید گفت که تاریخ‌نویسی در عهد اکبر شاه، نضج فراوان گرفت؛ در عهد جهانگیر، رونق خود را حفظ کرد؛ و در عهد شاهجهان، به‌اعتلای فزون‌تر نائل گردید. در دورهٔ شاهجهان (۱۰۳۷–۱۰۶۸ هجری)، تعداد قابل توجّهی از مورّخان، مورد عنایت ویژه قرار داشتند. در سایهٔ علاقه و عنایت ویژهٔ شاهجهان به‌هنر تاریخ‌نویسی، مورّخان و نویسندگان توانمندی چون محمّد امین قزوینی، جلال‌الدّین طباطبایی زواره‌ای، عبدالحمید لاهوری، محمّد وارث لاهوری، شیخ عنایت الله لاهوری، شیخ محمّد صالح کُنبوه، به‌آفرینش آثار ارزشمند در زمینهٔ تاریخ‌نویسی پرداختند.

شاهجهان، همچون اکبر شاه، در حمایت از ترجمهٔ آثار تاریخی از زبان‌های مختلف به‌زبانِ فارسی نیز ساعی بود. در این راستا، افرادی چون ابوطالب حسینی و محمّد افضل بخاری، به‌ترجمه «شرح احوال امیر تیمور گورکان» از ترکی به‌فارسی پرداختند. همچنین، نویسندگانی مانند شیخ جلال حصاری، اثر تاریخی *گوالیارنامه* را از سانسکریت به‌فارسی برگرداندند. افزون بر این، محمّد زمان فرنگی خان، *تاریخ چین* را از پرتغالی به‌فارسی ترجمه نمود.

از دیگر شواهد بارز عنایت خاص شاهجهان به‌تاریخ‌نویسی، جایگاه ویژهٔ مورّخان رسمی دربار و نیز اهتمام فراوان شاهجهان برای تدوین تاریخ کامل ایّام حکمرانی‌اش است. به‌واسطهٔ علاقه و پیگیری شاهجهان، چندین نفر به‌این کار مهمّ گمارده شدند. یکی از این افراد، محمّد امین قزوینی معروف به‌امینای قزوینی بود. وی، منشی و وقایع‌نویس دربار شاهجهان بود. او در سال ۱۰۴۷ هجری، کار تدوین تاریخ اوّلین ده سال سلطنت شاهجهان را به‌پایان رسانید. امینای قزوینی، دقّت زیادی در تدوین تاریخ ده سال اوّل حکومت شاهجهان به‌کاربرد. امّا مشکل آن بود که انتظار شاهجهان، فراتر از توان قلم امینای قزوینی بود. شاهجهان، درصدد بود تا تاریخ دورهٔ سلطنتش از لحاظ سبک انشاء، همطراز *اکبرنامهٔ* ابوالفضل علّامی باشد. از این رو، برای ادامهٔ تألیف تاریخ حکمرانیش، یکی از شاگردان ابوالفضل (عبدالحمید لاهوری) را برگزید.

عبدالحمید لاهوری که به‌انتظارات و خواسته شاهجهان واقف گردیده بود، تلاش مضاعفی را آغاز نمود تا نظر مثبت وی را جلب نماید. او، *پادشاهنامه* را مجدداً از سال ۱۰۳۷ هجری

آغاز کرد و تا سال ۱۰۵۷ هجری ادامه داد. ظاهراً، شیوهٔ تدوین وقایع این دو دهه، اسباب رضایت شاهجهان را فراهم ساخت. امّا با مرگ عبدالحمید، در سال ۱۰۶۵ هجری، کار مورد نظر شاهجهان نیمه تمام ماند. سپس نگارش *پادشاهنامه* به‌شاگرد برجستهٔ ملّا عبدالحمید لاهوری، یعنی محمّد وارث، تفویض گشت. وی، احوال ده سالهٔ سوم سلطنت شاهجهان (۱۰۵۷– ۱۰۶۸ ه‍ ق) را به‌روش *پادشاهنامه* عبدالحمید لاهوری تدوین نمود.

تدوین مفصّل سه پادشاهنامه مذکور، گامی استوار در تدوین وقایع سلطنت شاهجهان به‌حساب می‌آمد. با این حال، مطالعه این کتاب‌های حجیم و بعضاً ثقیل الفهم برای عموم مردم، دشوار و خسته کننده بود. با توجّه به‌این امر، اندیشه تلخیص این سه پادشاهنامه مطرح گردید. در این راستا، کتاب ارزشمند «*ملخّصِ شاهجهان‌نامه*» توسّط میرزا محمّد طاهر بن میرزا احسن الله مخاطب به«عنایت خان» به‌رشتهٔ تحریر درآمد. این اثر، با هدف ذکر اهمّ وقایع و نیز تلخیص و ساده ساختن مطالب پادشاهنامه‌های مذکور نگاشته شده است. در این اثر، خلاصهٔ احوال سی سالهٔ سلطنت شاهجهان، با عباراتی سلیس و روان درج شده است. ضمن این تلخیص، دقّت زیادی در بیان مجمل و صحیح وقایع و مسائل صورت گرفته است. آنچه به‌عملی شدن این نکتهٔ اخیر کمک رسانده، حضور مؤلّف در سمت کتابدار شاهجهان و نیز اطّلاعش از کم و کیف برخی از مسائل سلطنت این پادشاه است. از این رو، مطالب «*ملخّصِ شاهجهان‌نامه*»، برای شماری از علاقه‌مندان تاریخ هند آموزنده و رهگشا می‌باشد.

نشر کتاب مورد اشاره، در راستای این اندیشه صورت می‌گیرد که ترویج زبانِ فارسی و احیای گنجینه‌های ادبی و تاریخی نگاشته شده به‌این زبان، کمک مؤثّری به‌حفظ و استحکام هویّت تاریخی و فرهنگی دو ملّت ایران و هند و نیز تعمیق روابط آنان خواهد نمود. در پایان بر خود لازم می‌داند که از زحمات ارزنده مصحّح محترم، جناب آقای دکتر جمیل‌الرّحمن، در آماده ساختن این متن تاریخی کمال تشکّر را بنماید. همچنین، از تلاش‌های بی‌شائبهٔ مدیران سابق این مرکز، استادان بزرگوار جناب آقای اکبر ثبوت و جناب آقای سیّد محمّد باقر ابطحی و نیز مدیر محترم فعلی مرکز تحقیقات فارسی جناب آقای دکتر علی رضا قزوه که با همّت و حمایت ایشان نشر این قبیل آثار ارزشمند میسّر گردیده، سپاسگزار است.

وله الحمد اولاً و آخراً.

دکتر کریم نجفی

رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هند

مقدّمه

سپاس خدای را سزد که مرا توفیق بخشید، با سرمایهٔ اندک علمی خود، *شاهجهان‌نامه* را که موسوم به*ملخّص*، تألیف عنایت خان میرزا محمّد طاهر آشناست، بعد از مقایسه و مقابله و مطالعهٔ آثار تاریخی آن زمان تصحیح کنم. وقتی که عنایت خان داروغهٔ کتابخانهٔ شاهی بوده، تلخیصی از کتاب‌های تاریخی *پادشاه‌نامه* تألیف عبدالحمید لاهوری و میرزا محمّد امینای قزوینی به‌زبان فصیح و روان ترتیب داده بود.

نگارش *پادشاه‌نامه* در اوایل به‌میرزا امینای قزوینی که در زبان فارسی مهارتی تمام داشت، سپرده شد. قزوینی احوال روزهای شاهزادگی و احوال ده سال اوّل عهد ابوالمظفر شهاب‌الدّین محمّد شاهجهان پادشاه صاحبقران ثانی (۱۰۷٦–۱۰۰۰ ه‍/۱٦٦٦–۱۵۹۲ م) را نوشت و در آخر کتاب مشاهیر آن زمان از سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و اطبّا را معرّفی کرد. بعد از آن، امر نگارش *پادشاه‌نامه* به‌ملّا عبدالحمید لاهوری، ناظم پتنا منتقل شده و میرزا محمّد امینا به‌خدمت گردآوری وقایع پرداخت. ملّا عبدالحمید که روش سخن‌پیرایی را از کلام شیخ ابوالفضل فراگرفته بود، *اکبرنامه* را پیش‌نظر نهاده، احوال بیست سال (۱۰۵۷–۱۰۳۷ ه‍/۱٦٤۷–۱٦۲۸ م) عهد شاهجهان پادشاه را در دو جلد ترتیب داد. این اثر معتبرترین تاریخ اوّلین بیست سال عهد صاحبقران ثانی است. تاریخ‌نویسان آن زمان از این تاریخ استفادهٔ فراوان کرده‌اند.

در سال ۱۰٦۵ هجری ملّا عبدالحمید وفات یافت و نگارش *پادشاه‌نامه* به‌محمّد وارث، شاگرد ملّا عبدالحمید تفویض یافت. او احوال ده سال (۱۰٦۸–۱۰۵۷ ه‍/۱٦۵۸–۱٦٤۷ م) آخر عهد شاهجهان پادشاه را به‌طرز و روش *پادشاه‌نامهٔ* عبدالحمید تکمیل نمود.

بعد از آن عنایت خان کتاب تاریخ *پادشاه‌نامه* را جامهٔ نو پوشانیده و در قالب عبارات آسان و اصطلاحات روشن جلوه داد، چنان‌که همهٔ واقعات که در سه جلد *پادشاه‌نامه* مرقوم شده بود، اختصار نموده و در یک جلد جا داده و این *پادشاه‌نامه* یا *شاهجهان‌نامه* را *ملخّص* نام نهاد که مشتمل بر احوال سی سالهٔ (۱۰٦۸–۱۰۳۷ ه‍/ ۱٦۵۸–۱٦۲۸ م) حکومت شاهجهان می‌باشد. عنایت خان در این *ملخّص* می‌نویسد:

”راقم هم که **اباً عَنْ جَدّ** نمک‌پروردهٔ این دودمان خواقین نشان است به‌تحریر سوانح دولت ابدی‌الاتصال شاهجهان پردازد و در تلخیص آن کوشیده و خلاصهٔ احوال و معظم امور از مجلّد سه‌گانه *پادشاه‌نامهٔ* شیخ عبدالحمید مذکور بدر نویسد و به‌عبارات واضح درآورده، تاریخ مختصری ترتیب دهد، فضولی نکرده خواهد بود، بلکه در این صورت فواید آن عموم هم خواهد رسانید. لهذا شروع در این امور نموده، در عرض اندک فرصتی به‌توفیق الله تعالی فارغ گردید. از سال چهارم جلوس تا دهم بیشتر از روی *پادشاه‌نامه* نوشتهٔ محمّد امینای قزوینی، مشهور به‌امینای منشی که واضح‌تر است، نوشته شده. چون *ملخّص* وقایع تحریر یافته، این نسخه را به‌*ملخّص* موسوم گردانید“[۱].

چند نسخهٔ خطّی *ملخّص* که از کتابخانه‌های مختلف دریافت شده است، به‌شرح زیر است:

۱- شمارهٔ نسخه[۲]: ۲۰۰٦٦۸؛ برگ: ۳۱۲، سطر: ۱۷، اندازه: ۸×۶ اینچ، خط: نستعلیق، عنوان‌های شنگرف، کتابت: ۱۲٤۳ هجری؛

آغاز: بنـام بـادشـــاه بـادشـــاهان سرافرازی ده صاحب‌کلاهان

حمدی که درخور شأن احدیت باشد...

۲- شمارهٔ نسخه[۳]: Or.175؛ برگ: ٤٦۳، سطر: ۱۵، اندازه: ۵/۷۵×۹/۵۰ اینچ، خط: نستعلیق، عنوان‌های شنگرف، کتابت: احتمالاً در قرن ۱۸ میلادی، وضع: برخی از عبارات نسخه ناخوانا و چندین صفحه جا به‌جا شده است؛

آغاز: بنـام بـادشـــاه بـادشـــاهان سرافرازی ده صاحب‌کلاهان

۳- شمارهٔ نسخه[٤]: ۵۶۸؛ برگ: ۳۵۹، سطر: ۱۷، اندازه: ۱۰/۷۵×۷/۵۰؛ ۵×۹ اینچ؛

آغاز: بنـام بـادشـــاه بـادشـــاهان سرافرازی دهِ صاحب‌کلاهان

حمدی که درخور شأن احدیت باشد...

---

۱. آشنای شاهجهانی، میرزا محمّد طاهر خان پسر ظفر خان (م: ۱۰۷۷ یا ۱۰۸۱ ه): *شاهجهان‌نامه* موسوم به‌*ملخّص* (نسخهٔ خطّی)، دانشگاه دهلی، برگ ۲ ب الی ۳ الف؛ موزهٔ بریتانیا، برگ ۱۱ ب الی ۱۲ الف.

۲. اسلم خان، محمّد: *دانشگاه دهلی و سهم آن در گسترش زبان و ادبیّات فارسی*، بخش فارسی دانشگاه دهلی، ص ۳۱؛ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه دهلی، دهلی (دستنویس).

۳. فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، لندن.

۴. فهرست نسخه‌های خطّی عربی و فارسی کتابخانهٔ بانکی‌پور، پتنا.

٤- شمارهٔ نسخه[1]: ۷۰، به‌نام کتاب *قرنیهٔ شاهجهان بادشاه*؛ برگ: ۲۷۷، سطر: ۱۹، اندازه: ۷/۵۰×۳/۵۰؛ ۶/۵۰×۱۱ اینچ، خط: نسخ، عنوان‌های شنگرف، کتابت: احتمالاً در قرن ۱۷ میلادی، وضع: کرم‌خورده و در آغاز نه برگ نوشته از دستخط دیگر مشتمل بر سوانح حیات مؤلّف است؛

آغاز: وقایع سال بیست و یکم جلوس اشرف روز پنجشنبه غرّهٔ جمادی‌الثانیه هزار و پنجاه و هفت...

انجام: زلف تو ز رخسار تو گلزار ارم شد
طاوس شکاریست که آرایش دام است

۵- شمارهٔ نسخه[2]: ۹۸۱؛ برگ: ۲۴۰، سطر: ۲۱، اندازه: ۵/۶۲ × ۱۱/۷۵، خط: نستعلیق؛

آغاز: بنام بادشاه بادشاهان سرافرازی ده صاحب‌کلاهان
حمدی که درخور شأن احدیت باشد...

٦- شمارهٔ نسخه[3]: N.M.1974-115؛ به‌نام کتاب *قرنیهٔ شاهجهان‌نامه*، برگ: ٤٦٢، خط: نستعلیق، عنوان‌های شنگرف، کتابت: سدهٔ دوازدهم هجری؛

آغاز: بنام بادشاه بادشاهان سرافرازی ده صاحب‌کلاهان
حمدی که درخور شأن احدیت باشد تعالی شأنه احدی را قدرت بیان آن نیست...

علاوه بر اینها یک نسخهٔ خطّی *ملخّص شاهجهان‌نامه* در *فهرست نسخه‌های خطّی فارسی، ترکی، هندوستانی* و پشتو کتابخانهٔ بودلین هم ذکر شده است.

انتخاب نسخهٔ اساس و نشان اختصاری

دو نسخه از آنها یعنی نسخهٔ موزهٔ بریتانیا و نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه دهلی برای تصحیح انتخاب شده است. نسخهٔ موزهٔ بریتانیا مقدّم بر سایر نسخه‌هاست، زیرا که متن این نسخه نسبتاً از نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه دهلی افتادگی‌ها و نقایص کمتری دارد. لذا این نسخه اساس قرارگرفته است و با نسخهٔ موزهٔ بریتانیا مقایسه و مقابله شده است. نسخهٔ دانشگاه دهلی به‌اختصار «د» و موزهٔ بریتانیا به«ب» نشان داده شده است و ترجمهٔ انگلیسی همین نسخهٔ موزهٔ

---

۱. فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال، گنجینهٔ بوهار، کلکته.
۲. فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ اینديا آفس، لندن.
۳. *فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ موزهٔ ملّی پاکستان*، سیّد عارف نوشاهی، کراچی، ص ۷۳۹.

بریتانیا که چند سال قبل آقای بیگلی و آقای ضیاءالدّین دیسایی انجام داده بودند، این ترجمه هم در تصحیح به‌کار رفته، اختصار علامت این «بض» است و پادشاه‌نامهٔ عبدالحمید لاهوری به‌اختصار «ح» و عملِ صالح تألیف محمدّ صالح کنبوی لاهوری به‌علامت «ص» اختصار داده شده است.

شیوهٔ تصحیح متن

به‌حسبِ ضرورت و برای صحت متن، افتادگی‌ها و نقایصی که در هردو متن آمده، را با مقایسه و مقابله آن هردو نسخه تکمیل کرده و عباراتی که از نسخهٔ «د» اضافه شده، آن را بین پرانتز (...) آورده و در پاورقی هم مشخّص شده است. عباراتی که بین قلّاب [...] است مصحّح برای سهولت و آسانی خوانندگان محترم اضافه کرده است، خصوصاً سنوات و تاریخ‌های هجری را در تطبیق با تاریخ‌های میلادی در قلّاب [...] مرقوم نموده است.

عناوینی که از طرف مؤلّف است آن را در حروف جلی نمایان ساخته است. مواردی که برای مصحّح نامفهوم بود با قراردادن علامت سئوال «؟» نشان داده است. در هردو نسخه، هرگونه تفاوت و تبدیلی که به‌وجود آمده، در پاورقی هم ذکرشده است. در هردو نسخهٔ *ملخّص* دوگونگی املای کلمات بسیار دیده می‌شود، این را هم رعایت کرده تا دوگونگی متن ازبین برده شود، همچنین سعی شده است که املای امروزه رعایت گردد. برای کمک به‌خوانندگان گرامی فهرست اعلام بعد از متن ضمیمه آورده شده است. برای تصحیح متن، مواردی که نیاز بود یا استفاده شده است، ذکر آن را در پاورقی یا در فهرست مآخذ و منابع نقل شده است.

*

احوال مؤلّف

میرزا محمّد طاهر، متخلّص به‌آشنا، مخاطب به‌عنایت خان[1] بن میرزا احسن الله متخلّص به‌احسن، مخاطب به‌ظفر خان بن خواجه ابوالحسن تربتی، یکی از امرای نامدار و معتبر در عهد

۱. *ملخّصِ شاهجهان‌نامه* (نسخهٔ خطّی) کتابخانهٔ دانشگاه دهلی، برگ ۲ ب؛ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، برگ ۱۰ الف؛ بزم تیموریه، ص ۱۸٦؛ *An Oriental Biographical Dictionary*, p.179؛ عبدالحمید لاهوری در تصنیف خود *پادشاه‌نامه* عنایت خان را عنایت الله نوشته است. ن.ک: ج ۲، ص ٤۱۹، ٤۸۹، ۷٤٤؛ عاشقی عظیم‌آبادی مؤلّف نشتر عشق، ج ۱، ص ۱۱۸ خطاب عنایت خان را خان زمان می‌نویسد.

شاهجهانی بوده است[۱]. دربارۀ تاریخ ولادت وی تذکره‌نویسان و مورّخان خاموش‌اند، ولی از نوشته‌های خود وی در *شاهجهان‌نامه* موسوم به*ملخّص* تاریخ ولات وی استنباط می‌شود:

"در این مکان فیض نشان جشن وزن قمری اختتام سال چهل و چهارم از عمر ابد طراز به‌میان آمد و هفتم ربیع‌الثانی [۱۰٤٤ هـ/۳۰ سپتامبر ۱٦۳٤ م] که ساعت مختار بود... از جمله این شیرازه‌بند سوانح اقبال که در آن وقت هفت مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود، با وجود صغر سن به‌منصبِ درخور سرفرازی یافت"[۲].

از عبارت فوق استنباط می‌شود که عنایت خان در سال ۱۰۳٦ هجری مطابق ۱٦۲۷ میلادی متولّد شده بود.

مادر عنایت خان «بزرگ خانم» دختر سیف خان و خواهر بزرگ ممتاز محل که زوجۀ شاهجهان بود، در عقد ازدواج ظفر خان احسن، پدر عنایت خان آمده بود[۳].

براساس دیباچۀ دیوان ظفر خان احسن که نسخۀ خطّی آن در کتابخانۀ دیوان هند است، می‌نویسد که میرزا محمّد طاهر عنایت خان در سال ۱۰۵۳ هجری مطابق ۱٦٤٤ میلادی شعر گفتن آغازکرد. او چنین می‌گوید:

"در این سال یعنی هزار و پنجاه و سه هجری فرزند دلبند اقبال‌مند چشم و چراغ این دودمان روشنی بخش این خاندان بهره‌مند درگاه الیه عنایت خان گلچین ریاض فیض گردید و عقد گرانمایۀ سخن را به‌میزان طبع سنجید"[٤].

---

۱. آرزو گوالیاری، سراج‌الدین علی خان: مجمع *النفایس*، ص ۱۱۵؛ بزم تیموریه، ص ۲۰۹؛ *تذکرۀ نتائج‌الافکار*، ص ٤۹، *نگارستان کشمیر*، ص ۲۰۰؛ در *تاریخ حسن*، ج ۲، ص ۵۰۵، نام وی احسن الله نوشته شده است، ولی در مآخذ دیگر مانند فهرست کتابخانۀ خدابخش، پتنا، ص ۱۵۲؛ فهرست کتابخانۀ دیوان هند، ص ۸۷۸؛ فهرست کتابخانۀ اوده، ص ۳۲۵؛ فهرست کتابخانۀ بودلین، ص ۲۳۹؛ *تذکرۀ نصرآبادی*، ص ۵۷؛ *سفینۀ خوشگو*، ص ۹؛ *صحف ابراهیم*، ص ٦٦؛ *مآثرالکرام*، ص ۳٦؛ *تذکرة الشعرا*، ص ۹؛ *آتشکده*، ج ۱، ص ۱۲۰؛ *میخانه*، ص ۸۵٤؛ *ریاض الشعرا*، ص ٦۹؛ *منتخب الاشعار*، ص ۳٦، نام وی میرزا احسن الله آمده است.

۲. *ملخّصِ شاهجهان‌نامه* نسخۀ خطّی کتابخانۀ دانشگاه دهلی، برگ ۸۳ الف؛ موزه بریتانیا، برگ ۱۲۱ ب؛ ترجمۀ انگلیسیِ نسخۀ خطّی *ملخّصِ شاهجهان‌نامه*، ص ۱۳۸.

۳. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: *مَآثرالکرام*، ج ۲، ص ۳–۷٦۲؛ و ترجمۀ اردو، ج ۲، ص ۷۵۷؛ و ترجمۀ انگلیسی، ج ۲، ص ۱۰۱۹.

۴. *دیوان* ظفر خان احسن، محمّد اسلم خان، ص ۲٦.

ولی مؤلّف بزم تیموریه می‌نویسد که ظفر خان احسن از دست خود بر کلیاتش دیباچه‌ای می‌نوشت که پسر وی به‌نام عنایت الله متولّد شد. همان وقت ابوطالب کلیم قطعهٔ تاریخ تکمیل کلیات را نوشته بود:

"گلها که چید از چمن طبع دسته شد[۱]"

(۱۰۵۳ هجری)

این قطعهٔ تاریخ تکمیل کلیات وی است، ولی از این قطعه، سال تولّد عنایت خان استخراج نمی‌شود. هنگامی که عنایت خان به‌هفت سالگی رسید، شاهجهان وی را منصب عطاکرد و گاه‌گاه از عنایات شاهی و مناصب مختلف لطف‌اندوز می‌شد. از نوشته‌های خود وی که در این *شاهجهان‌نامه* موسوم به*ملخّص* است، چنین برمی‌آید:

"در اواسط محرم [۱۰۵۶ ه/۳ مارس ۱٦٤٦ م] به‌مسوّد این روزنامچه بهروزی و بختیاری فیل مرحمت شد"[۲].

"در این تاریخ [پنجم شوّال ۱۰۵۷ ه/۳ نوامبر ۱٦٤۷ م] مسوّد این سانحهٔ اقبال که تا این غایت هفتصدی بود، به‌تفویض منصب هزاری مورد نوازش گردید"[۳].

"پانزدهم شهر مذکور [رجب ۱۰۵۹ ه/۲۵ ژوئیهٔ ۱٦٤۹ م] مسوّد این دستورالعمل جهانداری به‌خدمت داروغگی داغ مفوّض شد"[٤].

"روز یکشنبه هفدهم ربیع‌الاول این سال موافق هزار و شصت هجری [۱۰٦۰ ه/ ۲۰ مارس ۱٦٥۰ م] فردای آن جشن نوروزی به‌ترتیب و توزک تمام آراسته گشت... نگارندهٔ این نگارین نامهٔ مفاخر و معالی به‌خطاب عنایت خان نامور گشت"[٥].

---

۱. *شعرای کشمیر*، ج ۱، ص ۷۱ (به‌حوالهٔ بزم تیموریه، ص ۲۱۳).

۲. *ملخّصِ شاهجهان‌نامه* (نسخهٔ خطّی) دانشگاه دهلی، برگ ۱۹۱ الف؛ موزه بریتانیا، برگ ۲۸٤ ب؛ ترجمهٔ انگلیسیِ نسخهٔ خطّی *ملخّصِ شاهجهان‌نامه*، ص ۳۳۷.

۳. *ملخّصِ شاهجهان‌نامه* (نسخهٔ خطّی)، دانشگاه دهلی، برگ ۲۲۵ الف؛ موزهٔ بریتانیا، برگ ۳۳٦ الف؛ ترجمهٔ انگلیسیِ نسخهٔ خطّی *ملخّصِ شاهجهان‌نامه*، ص ٦–۳۹۵.

٤. *ملخّصِ شاهجهان‌نامه* (نسخهٔ خطّی)، دانشگاه دهلی، برگ ۲٤٤ ب؛ موزهٔ بریتانیا، برگ ۳٦۷ الف؛ ترجمهٔ انگلیسیِ نسخهٔ خطّی *ملخّصِ شاهجهان‌نامه*، ص ٤۳۳.

٥. *ملخّصِ شاهجهان‌نامه* (نسخهٔ خطّی)، دانشگاه دهلی، برگ ۲٥۳ الف؛ موزهٔ بریتانیا، برگ ۳۸۰ ب؛ ترجمهٔ انگلیسیِ نسخهٔ خطّی *ملخّصِ شاهجهان‌نامه*، ص ٤٤۷.

"بیست و هفتم ماه [محرّم‌الحرام ۱۰۶۳ ه‍/۲۸ دسامبر ۱۶۵۲ م] سوانح پیرای این روزنامۀ اقبال که در صفر سنۀ بیست و چهار جلوس [فوریۀ ۱۶۵۱ م] به‌سبب عروض عارضۀ مهلکه جدایی از خدمت داروغگی داغ که در رجب سنۀ بیست و سه [ژوئیۀ ۱٦٤۹ م] به‌آن منصوب گشته، معزول گردیده بود، باز به‌دستور سابق به‌خدمت مزبور مأمور شد. سیوم صفر [۱۰۶۳ ه‍/۳ ژانویۀ ۱۶۵۳ م] این سال صوبه‌داری ولایت تهتّه به‌والد که در لاهور مانده بود، تفویض فرمود"[۱].

"در این تاریخ [غرّۀ ربیع‌الثانی ۱۰٦٦ ه‍/۲۸ ژانویه ۱٦٥٦ م] وقایع پیرای این صحیفۀ دولت به‌اضافۀ پانصدی به‌منصب هزار و پانصدی مورد عاطفت پادشهانه گشت"[۲].

عنایت خان در آخرین روزهای شاهجهان به‌خدمت داروغگی کتابخانه مأمور بود. از نوشتۀ خود وی است:

"ثمان و ستین و الف [۱۰٦۸] هجری از پیشگاه خلافت به‌خدمت داروغگی کتابخانۀ سرکار خاصه شریفه بین‌الاقران اختصاص یافت"[۳].

"در زمان اورنگزیب عالمگیر وی را بیست و چهار هزار روپیه سالیانه به‌طور وظیفه می‌رسد"[٤].

عنایت خان به‌سمت داروغۀ حضور مأمور بود و این سمت فقط به‌کسی داده می‌شد که او معتبر و قابل اعتبار می‌بود. از این واضح می‌شود که عنایت خان شخصی معتبر بوده. حسین قلی خان عاشقی عظیم‌آبادی دربارۀ عنایت خان می‌نویسد که میرزا محمّد طاهر نام عنایت خان و خان زمان خطاب داشت. خلف‌الصدق ظفر خان احسن پسر خواجه ابوالحسن تربتی است که به‌عهد جهانگیری به‌وزارت عالی و منصب پنج هزاری رسیده بود. مرد بی‌نظیر و بی‌بدل بود و در نظم و نثر سلیقه تمام داشته و در خوش صحبتی و بذله سنجی و لطیفه‌گویی انگشت‌نمای یاران بوده. تاریخ شاهنامه صاحبقران ثانی و شاهجهان پادشاه غازی از دیگران خوب و بلیغ

---

۱. *ملخّص شاهجهان‌نامه* (نسخۀ خطّی)، دانشگاه دهلی، برگ ۲٦۷ ب و ۲٦۸ الف؛ موزۀ بریتانیا، برگ ٤۰٤ ب؛ ترجمۀ انگلیسی نسخۀ خطّی *ملخّص شاهجهان‌نامه*، ص ٤۷٦.

۲. *ملخّص شاهجهان‌نامه* (نسخۀ خطّی)، دانشگاه دهلی، برگ ۲۸۲ الف؛ موزۀ بریتانیا، برگ ٤۳۷ الف؛ ترجمۀ انگلیسی نسخۀ خطّی *ملخّص شاهجهان‌نامه*، ص ۵۱۳.

۳. *ملخّص شاهجهان‌نامه* (نسخۀ خطّی)، دانشگاه دهلی، برگ ۲ الف؛ موزۀ بریتانیا، برگ ۱۰ ب.

۴. *ملخّص شاهجهان‌نامه* (نسخۀ خطّی)، دانشگاه دهلی، برگ ۲ الف؛ موزۀ بریتانیا، برگ ۱۰ ب.

نوشته و مثنوی در صعوبت راه کشمیر رنگین و معنی‌یاب گفته. مثل ابوطالب کلیم و غیرهما در صحبت او حاضر می‌شدند و به‌منصب یک هزار و پانصدی ذات سرافرازی داشت، در عهد عالمگیر پادشاه انزوا گزیده[1].

میرزا محمّد طاهر عنایت خان تخلّص آشنا را اختیار کرده و ذوق شاعری از پدر وی به‌وراثت رسیده[2]. عنایت خان مانند پدر خود با شعرا صحبت می‌داشت و با ابوطالب کلیم او را خصومتی بود. از این‌رو میرزا محمّد طاهر مؤلّف تذکرهٔ نصرآبادی می‌گوید:

> "وی شوخی‌های بی‌جا را از حدّ می‌گذرانید. بزرگان وقت مثل ابوطالب کلیم و سایر موزونان را به‌خانه برده، شوخی‌های بی‌جا می‌کرد. مثل آن که کیف‌های پر زر داخل اطعمه کرده، به‌خورد ایشان می‌داد و این چنین حرکات سبب چشم زخم ایشان بود. غایبانه به‌فقیر آشنا بوده. راه خط و کتابت می‌داشت و دیوان خود مع غزلیات امیر خسرو و کتاب‌های دیگر فرستاد"[3].

حکیم سرمد مجذوب وضع سر و پا برهنه بود، به‌مذاق تصوّف آشنایی داشت و گاه‌گاه فکر رباعی می‌کرد. داراشکوه خلف پادشاه از راه موحدی او را دوست می‌داشت و پیش پادشاه تعریف او می‌کرد. شاهجهان برای ملاحظهٔ اوضاع و اطوار سرمد مجذوب که عریان به‌سر می‌بُرد، عنایت خان را فرستاده بود. او بعد از ملاحظهٔ حال سرمد بازگشته و بیت زیر نوشته و به‌خدمت شاهجهان فرستاد:

بر سرمد برهنه کرامات تهمت است
کشفی که ظاهر است ازو کشف عورت است[4]

عنایت خان در آخر عمر خود عزلت گزیده و به‌کشمیر رفت و در سال ۱۰۸۱ هجری رخت به‌نهانخانهٔ عدم کشید[5]. بِنْدَرَاْبِنْ داس خوشگوی دهلوی سال وفاتش را ۱۰۷۲ هجری ضبط کرده است[6]. بعضی از تذکره‌نگاران تاریخ وفات عنایت خان را ۱۰۷۷ هجری مطابق

---

۱. عاشقی عظیم‌آبادی، حسین قلی خان (ت: ۱۱۹٤ ه): *نشتر عشق*، ج ۱، ص ۱۱۸.
۲. سرخوش کشمیری، میر محمّد افضل: *کلمات الشعرا*، ص ۵.
۳. طاهر نصر آبادی اصفهانی، میرزا محمّد طاهر: *تذکرهٔ نصرآبادی*، ص ۹–۵۸.
۴. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: *مآثرالکرام*، ج ۲، ص ٧٦٢؛ ترجمهٔ اردو، ج ۲، ص ۸–۷۵۷.
۵. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: *مآثرالکرام*، ص ۹۷؛ شمع *انجمن* ص ۵۵؛ *نشتر عشق*، ج ۱، ص ۹–۱۱۸.
۶. خوشگوی دهلوی، بِنْدَرَابِن داس: *سفینهٔ خوشگو*، ص ۹.

١٦٦٦ میلادی نوشته‌اند[1]، ولی حسین قلی خان عاشقی عظیم‌آبادی می‌نویسد که در سنهٔ یک هزار و هشتاد و یک هجری مطابق ١٦٧٠میلادی به‌رحمت حق پیوست. مؤلّف با وجود ناآشنایی می‌گوید، قطعه:

زمانــه خــاک بــر ســرکرد از غــم   عنایت خان چو در زیر لحد خفت
ســن او عــاشــقی بـا شـیون و درد   برفـته آشـنــا ای وا کجـا گفـت[2]

کاخی برای داراشکوه در لاهور تعمیر شده بود و آن کاخ را «آیینهٔ محل» نامیده بود. آشنا همان موقع بر آن آیینه محل دو مثنوی نوشت. مثنوی اول این طور است:

حبـــذا ایــــن نـــشیمن والا   کــه بــود رشــک عــالمِ بــالا
چـــه عجـــب ز ابگینـــهٔ بـــسیار   گـــر هـــوایش بـــود رطوبـــت‌دار
نیـــست آئینـــه‌هـــا بـــه‌دیـــوارش   دل پاکــــان بــــود گرفتــــارش
هرکــه یــک بــار انــدر او گردیــد   همچو خود محـو او هـزاران دیـد
ســاخت بــوم و بــرش ز آینه مــرد   همچو عکسی که جا در آینه کرد[3]

آغاز مثنوی دوم این طور است:

حبــذا ایــن خانــهٔ آیینــه کــار   کاســمان شــد بهــر او آیینــه‌دار
این قدر ز آیینه‌هـا باشـد نمـود   یا دل از پاکان گه دیـدن ربـود
کی تواند آسمان شد همـسرش   می‌توان در روز دیدن اختـرش
تــا پــی نظــارهٔ او ســر کــشد   سرمه شب در دیدهٔ اختر کـشد
اسـتواری‌پا شدش از صد فزون   هر ستون اوسـت کوه بی‌ستون[4]

عنایت خان جوان خوبرو و شاعری خوشگو بود. سرخوش محمّد افضل برای خوبرویی وی می‌نویسد:

---

۱. فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانه و موزهٔ سالار جنگ، ج ۵، ص ۱۷۳؛ فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ بوهار، کلکته، ج ۱، ص ۶۳؛ *An Oriental Biographical Dictionary, p.117.*

۲. عاشقی عظیم‌آبادی، حسین قلی خان (ت: ١١٩٤ ه): نشتر عشق، ج ۱، ص ۹–۱۱۸؛ و فرهنگ *سخنوران*، ص ۷؛ موزهٔ بریتانیا. ریو، ج ۱، ص ۲۶۱ *فهرست مشترک*، ج ۱۰، ص ۴۳۶؛ *محبوب‌الالباب*، ص ۷۰۲؛ *الذریعة*، بیروت، الطبعهٔ الثانیهٔ، ص ۷؛ *Dictionary of Indo-Persian Literature*, p.92.

۳. صباح‌الدّین عبدالرّحمن، سیّد: بزم تیموریه، ص ۷–۱۱۶.

۴. همان.

"گویند در امردی صاحب‌جمال بوده. در ایّامی که خط سبزه‌پری‌زاد حسنش را در شیشه کرده، درویشی موزون طبع برای دیدنش آمد. چون بارنیافت این بیت نوشته، اندرون فرستاد:

ناز بی‌جا چه کنی چون به‌رخت ریش آمد

شرم کن شرم که روز سیه‌ات پیش آمد"[1]

صمصام‌الدّوله شاهنواز خان دربارهٔ وی می‌نویسد:

"در معنی‌بندی و سخن‌سنجی استاد است. صاحب‌مثنوی و دیوان است. این شعر ازوست:

در سبکساری است آسایش　　سایه خوابیده قطع راه کند"[2]

آثار آشنا

متأسّفانه نسخه‌های خطّی کلیّات و دیوان عنایت خان آشنا زیاد پیدا نشده است. چند نسخهٔ دیوان وی در کتابخانه‌های مختلف انگلستان و هندوستان دیده شده است که در زیر نامبُرده می‌شوند:

کلیات آشنا

۱- شمارهٔ کتاب[3]: ۱۱۱؛

آغاز: اگر جمال‌پری روی من ببیند حور　　شود ز غایت انصاف معترف به‌قصور

کلیات وی مشتمل بر قطعه، ترجیع‌بند، وصف دهلی، عزا، رباعیات، فرد است.

۲- شمارهٔ کتاب[4]: ۱۹۱۸؛ ردیف کتابخانه: A/Nm.719، برگ: ۹۹، سطر: ۱۵، اندازه: ۱۷/۲×۷/۶؛ ۲۵/۶×۱۳/۶، ۶/۷×۳/۵ اینچ، خط: نستعلیق، قبل از سال ۱۰۷۷ هجری مطابق ۱۶۶۶ میلادی نوشته شده است؛

آغاز: آرایش جمال شاهد کلام بزیور حمد صنایعت...

---

۱. سرخوش کشمیری، میر محمّد افضل: *کلمات الشعرا*، ص ۵.

۲. عبدالرزّاق اورنگ‌آبادی، صمصام‌الدّوله شاهنواز خان عبدالرزّاق: *مآثرالامرا*، ج ۲، ص ۳–۷۶۲؛ ترجمهٔ اردو، ج ۲، ص ۸–۷۵۷.

۳. فهرست نسخه‌های خطّی عربی، فارسی و هندوستانی کتابخانهٔ شاه اودھ، کلکته.

۴. فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانه و موزهٔ سالار جنگ، حیدرآباد.

دیوان آشنا

۱- شمارهٔ کتاب[1]: ۲۴۸؛ برگ: ۱۸۱، سطر: ۱۴، اندازه: ۳×۶ اینچ، ۴/۵×۸ اینچ، خط: نستعلیق؛
آغاز: آرایش جمال شاهد کلام به‌زیور حمد صانعی است...

۲- شمارهٔ کتاب[2]: ۳۵۲۳؛ ردیف کتابخانه: ۳۰۳۹م، برگ: ۱۰۶.

علاوه بر این دیوان نسخهٔ خطّی، در فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ ایندیا آفس، لندن نیز ذکر آمده است.

چند بیت از غزلیات محمّد طاهر آشنا که از نسخهٔ خطّی *ملخّص* و تذکره‌های مختلف مانند: *مآثرالکرام*، *شمع انجمن*، *بزم تیموریه*، *نشتر عشق*، *کلمات الشعرا*، *ریاض الشعرا*، *تذکرهٔ شعرای کشمیر*، *تذکرهٔ نصرآبادی* گرفته شده است به‌طور نمونه در زیر نوشته می‌شود:

الفت میانهٔ دو ستمگر نمی‌شود　　دندان مار قبضهٔ خنجر نمی‌شود

*

بس‌که در راه فنا با خاک یکسان شد تنم　　می‌توان همچون غبار افشاند از پیراهنم

*

از حوادث گوهر مردانگی کمتر نشد
تیغ اگر در آب و آتش رفت بی‌جوهر نشد

*

هر دم نوید لطف دگر می‌دهد مرا　　دل می‌برد ز دست و جگر می‌دهد مرا

*

گر پوستم چو نافه کشد آسمان بجاست
مو شد سفید و تیرگی دل همان بجاست

*

کشتی‌ای به‌دست‌آور، وقت کشت مهتاب است
مدعای می‌خواران سیر عالم آب است

*

۱. فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.
۲. فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ رضا، رامپور.

کدام چیـز عزیـزان ز یکدگر گیـرند   به‌غیر این‌که از احوال هم خبر گیرند

*

به‌یاد روی تو شبها کنم نظارهٔ ماه   زر سفیـد بود از بـرای روز سیاه

*

خلق خوشـت مـرا به‌ثـناخـوانـی آورد   گل عـنـدلـیـب را به‌سـخـنـدانی آورد

دولت به‌وقت تیرگی بخت نکبت است

جـاروب وقت شـام پـریشـــانـی آورد

*

تیره طبعان به‌سینه صاف بداند   ذوق آیینه نـیـسـت بـد رو را

*

ما به‌زندان غمت خوبا نشستن کرده‌ایم

گاه‌گاهی نالـه‌ای برخیـزد از زنجیـر ما

*

لقمـهٔ چرب خوشـامد نکنـد رام مرا   دل من از سگِ کوی تو وفادارترست

*

مـرد را تـن‌آسـانـی بـاعـث فـنـا گـردد

زود بگسلد از هم رشته‌ای که بی‌تاب است

*

از بس‌که دست من ز تعلّق بریده است   رنـگ گرفـتـه را به‌حـنـا بـاز می‌دهـد

*

سـامان دل ز قطع تعلق شـود زیـاد   گل بیشتر دهد چو کنی شاخ را قلم

*

عقل ناچار کشد زحمت آلایش نفس   دایه پرهیز کند طفل چو بیمار شـود

*

طـرز آییـنه خـوش نکـرد دلـم   عیب‌پوشی به‌از نمدپوشی است

*

ز دور ساختن ابرام سفله گردد بیش　که زود رستن مو از پی تراش بود

*

هرکجا بود مرا نشئه صفت با خود داشت　هرگزم می‌نتوانست که بیخود سازد

*

چشمم به‌سان آینه در عیب خلق نیست
پیوسته همچو عکس خودم در کمین خویش

*

نیست نازک طینتان را طاقت سیمای خویش
دیدهٔ نرگس ندارد تاب سیمای چراغ

*

چند چون رشتهٔ تسبیح شوی سرگردان　نتوان کرد سرِ رشته ز تقدیر برون[1]

*

درد و درمان را دهد گر عرض عشق او به‌ما
زخم برداریم و بگذاریم مرهم را به‌جا

*

ناقصان هم به‌درش چشم طمع دوخته‌اند　کور پیوسته نظر جانب بالا دارد

*

بنشین به‌گوشه‌ای اگر آزرده‌ای ز خلق　پای شکستهٔ تو به‌جایی نرفته است

*

عشق می‌خواهم سراپا استخوان سازد مرا
شاید آن ناوک فکن روزی نشان سازد مرا

*

تا لب او زیاده میگون است　جگر ساغر از حسد خون است
گرچه خود داخل حساب نیم　غم ما از حساب بیرون است
زلف او را چه نسبت است به‌چشم　فرق ز افسانه تا به‌افسون است

---

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: *مآثرالکرام*، ص ۸–۹۷؛ شمع *انجمن*، ص ۶–۵۵.

چـشم مـا آبـروی طوفـان اسـت　　اشـک مـا یادگـار جیحـون اسـت
نیـسـت بیـگانـــه ز آشـنـا واقـف　　تو چه دانی که حال ما چون است

*

مـا را به‌عشـق بـا تو سـروکار نازک اسـت
ما سخت جان و خوی تو بسیار نازک است

*

آیینه همه چشـم شد از بهر تماشـا　　تا نرگس او با که نظر داشته باشد[۱]

*

چشمم آن لحظه که در هجر تو بیمار شود
خار پـشـت مـژه‌ام غـیـرت گلـزار شـود

*

گر تو کردی دشمنی با من به‌جای دوستی
مـن هـمانـم رانـد امّـا انـتهای دوسـتی[۲]

طرز و اسلوب نوشتن رباعیات او این طور است:

آن را که بود معرفت حق حاصل　　در صفوت او خطر نگردد حایل
پاکان سبب فسـاد هرگز نشـوند　　از آب دهـن روزه نـگردد باطل

*

کمظرف ز عشق خرمن هستی سوخت　　پرحوصـله نـور زنـدگانـی افـروخـت
کاهیـد فـروز عـشـق وَافـزود جـنـون　　از بـاد چـراغ مـرد و آتـش افـروخت

*

خالق نتـوان هـیچ احـد را گفـتن　　مخلوق نمی‌توان صـمد را گفـتن
بی‌یک نبود هیـچ عـدد لیک یکی　　جز یک نتوان هیچ عدد را گفتن[۳]

* * *

---

۱. عاشقی عظیم‌آبادی، حسین قلی خان (ت: ۱۱۹٤ ه): نشتر عشق، ج ۱، ص ۱۱۹.
۲. صباح‌الدّین عبدالرّحمن، سیّد: بزم تیموریه، ص ۲۱۷.
۳. صباح‌الدّین عبدالرّحمن، سیّد: بزم تیموریه، ص ۲۱۷.

بدیهی است که این کار مهم و ارزشمند بدون کمک و مساعدت محقّقان و استادان دانشمند برجسته و دوستان گرامی به‌فرجام نمی‌رسد، لذا بر خود لازم می‌دانم بنا به‌مضمون «**مَن لَمْ یَشْکُر المَخْلُوق لَم یَشْکُر الخَالِق**» از کسانی که در این کار مهمّ مرا یاری رسانیده و راهنمایی کرده‌اند، تشکّر می‌نمایم.

آقای سیّد باقر ابطحی، مدیر اسبق مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو نگارنده را با شادروان پرفسور محمّد اسلم خان در تصحیح متن نسخهٔ خطّی *ملخّص شاهجهان‌نامه* در سال ۱۹۹۹ میلادی مأمور کرده بودند، قبل از که کار مهمّ شروع می‌شود که پرفسور محمّد اسلم خان مریض سرطان شدند و از همین نکاهت از جهان رفتند. بنده افتخار شاگردی وی را دارم که همهٔ وقت اینجانب مداوم کارهای تحقیقی و ادبیات فارسی تشویق می‌کرد و بنده بعد از وفات وی کارِ رونویسی نسخه‌های خطّی *ملخّص* را ادامه دادم و پس از رونویسی، تصحیح متن *ملخّص* هم انجام دادم و آخرکار تصحیح‌نهایی ملخّصِ شاهجهان‌نامه فرجام رسیده است. از قدردانی آقای سیّد باقر ابطحی و شادروان پرفسور محمّد اسلم خان را تشکّر می‌کنم.

مخفی نماند آقای اکبر ثبوت مدیر اسبق مرکز تحقیقات فارسی که در مدیریّت و مأموریت ایشان تحریر رایانهٔ متنِ *ملخّصِ شاهجهان‌نامه* شروع شده بود و بعداً آقای مرتضی شفیعی شکیب رایزن فرهنگی اسبق جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو تحریر رایانهٔ متن مخلّص ادامه دادند، تشکّر می‌نمایم.

از جناب آقای دکتر کریم نجفی برزگر رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی‌نو که با مقدّمهٔ عالمانهٔ خود سیر تاریخ‌نگاری شبه قارّه را به‌طور خلاصه تبیین نمودند، تشکّر فراوان می‌نمایم و همچنین جناب آقای دکتر سیّد عبدالحمید ضیایی مدیر خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو و جناب آقای دکتر علی‌رضا قزوه مدیر مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو که از سرپرستی ایشان، این *ملخّص* به‌زیور چاپ رسیده، از صمیم قلب تشکّر می‌کنم.

از همهٔ اعضای بخش فارسی دانشگاه دهلی بر مشورت و رأیای پرارزش آنها موقع به‌موقع مرا دادند، تشکّر می‌کنم.

کارمندان و مسئولین کتابخانهٔ کالج ذاکر حسین و کتابخانهٔ دانشگاه دهلی که کتابهای تاریخی و نسخهٔ خطّی *ملخّصِ شاهجهان‌نامه* فراهم ساختند، را فرداً فرداً تشکّر می‌کنم.

از دوست عزیز آقای عبدالرّحمّن قریشی که نه فقط کارِ تحریر رایانه انجام دادند بلکه عیوب و نقایص متن هم ازبین بردند و نیز فهرست اعلام و صفحه‌آرایی *ملخّص* را تهیّه نمودند، سپاسگزاری می‌نمایم.

در آخر دانشمندان و دانش‌پژوهان و اهل فن و اساتید محترم در ضمن ایرادها و سهوها و نقایصی را در این کتاب مشاهده بکنند، مایهٔ خوشحالی خواهد بود که اگر به‌اینجانب با تذکّرات و راهنمایی‌های خود در جهت اصلاح و کمبودها و رفع اشکالات و نظریات و پیشنهادات ارزشمند خود، نگارنده را بهره‌مند سازند، تا درآینده مورد استفاده قرارگیرد، تشکّر می‌نمایم.

دکتر جمیل‌الرّحمن

کالج ذاکر حسین دانشگاه دهلی

یا فتّاح

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

بەنـام پادشـــاه پـادشـــاهـان سرافرازی ده صاحب کلاهان

حمدی که درخورشأن احدیت باشد تعالی شأنه احدی را قدرت بیان آن نیست و سپاسی که سزای مرتّبۀ ربوبیّت تواند بود جلّ شأنه نطق عاجز بیان را زبان ادایی آن. پس همان بهتر که بەذریعۀ بیزبانی و وسیلۀ خاموشبیانی مُهر سکوت بر لب زباندانی گذاشته، این مقصد قصوی و مطلب عُلیا را بەنوشتن بیتی چند محمّدت ایزدی اختصار دهد، ابیات[١]:

حکیمی که شـمـع زبـــان در دهـن فـروزان نـمـــایـد بـەبـاد سـخـــن

نـبـاشـــد اگـــر نـــور او در مـیان چو انگشت بیآتش است این زبان[٢]

نشـد بینـش عـقـل از او کامیـاب[٣] چـه دریابد از بحـر چشـم حبـاب[٤]

بەذاتـش کم و کیـف را راه نیسـت ز کنـه صـفـاتش کـس آگاه نیسـت

درش جـای زیـن کلاهـــان هـمـه گـــدایـــان او پادشـــاهـــان هـمـه

و نعت حضرت ختمی پناهی صلّی الله علیه و سلّم که چون شیم آن سرور عالم نهایتپذیر نیست و قادر سخنان سلف بەقدر وسعت حروف بیست هشتگانه از آن متمتّع گشتەاند، بلکه مقدار آنچه از بحر بیکران[٥] در ظرف صدف تواند گنجید. از آن گنج بیپایان در قالب گفتار ریخته تقریر و تحریر این هیچمدان متکفّل شرح آن چسان تواند گشت و بر تقریر فضولی چەقدر تواند نوشت که اندکی از بسیار و یکی از هزار نوشته باشد. لهٰذا در این باب نیز بەاین چند شعر اکتفا مینماید. ابیات[٦]:

---

١. د: نظم.
٢. د: جهان.
٣. د: حیات.
۴. د: کاینات.
۵. د: بیکرانه.
۶. د: نظم.

شهنــشاه لــولاک و خــتم رســل   که جزویست از دفترش عقل کل
وجــودش گــل گلــشن کاینــات   ز خــاک درش زنــده آب حیــات
از آن تن بــه‌محرومــی ســایه داد   کــه امّــی منــزّه بــود از ســواد
گــر آمــوزگارش نــباشد رواست   رسول خدا را مـعـلّـم خـداست

امّا بعد راقم این سطور پریشان محمّد طاهر، متخلّص به‌آشنا، المخاطب به‌عنایت خان بن ظفر خان بن خواجه ابوالحسن **غفرالله ذنوبهم** به‌سمع ارباب خبرت و بصیرت می‌رساند که چون این کمترین در [٤[1]] ربیع‌الاوّل سنهٔ سی و یک جلوس همایون [١٠٦٨ ه/١٠ دسامبر ١٦٥٧ م] چتر[2] و جم قدر، سلیمان حشمت، پادشاه فریدون‌فر، سکندر شوکت، خاقان بی‌همال دریانوال (قاآن[3]) ملک طینت فرشته خصال، فروغ باصرهٔ مردمی و مردم ستودهٔ کریمه و **اولی الْاَمرِ مِنْکُمْ**[4]. زیب سریر خلافت و جهان‌پناهی، شایستهٔ خطاب مستطاب ظلّ الٰهی، پیرو شریعت غرّای مصطفوی، مروّج ملّت بیضای نبوی، فخر دودمان گورکانی، ممتاز عقاب صاحبقرانی، ضرب‌المثل (و[5]) دستورالعمل در عدوگذاری و مسکین‌نوازی، ابوالمظفّر شهاب‌الدّین محمّد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی **خلّدالله ملکه ابداً**، موافق ثمان و ستین و الف [١٠٦٨] هجری از پیشگاه خلافت به‌خدمت داروغگی کتابخانهٔ سرکار خاصّه شریفه بین‌الاقران اختصاص یافت و در بیت‌الکتب معلّی، ادوار ثلاثه *پادشاه‌نامه* نوشتهٔ شیخ عبدالحمید[6] لاهوری و غیره را که سه[7] دوران مشتمل بر احوال ده سال جلوس میمنت مانوس بندگان اشرف است و مجموع آن سوانح یک قرن می‌شود که عبارت از سی سال باشد و چهار سال آخر آن را بعد از فوت او دیگران نوشته‌اند، به‌نظر امعان درآورد و عبارت آن را بسیار پرتکلّف و به‌شرح و بسط دید، به‌خاطر رسانید که چون در عهد عرش‌آشیانی جلال‌الدّین محمّد[8] اکبر پادشاه طاب مثواه با وجود شیخ ابوالفضل که به‌تحریر *اکبرنامه* مأمور بود. خواجه نظام‌الدّین احمد بخشی

۱. بض: ٤ ربیع‌الاوّل.
۲. د: خسرو.
۳. د: قاآن.
۴. النّساء (٤)، آیه ۵۹؛ ترجمه: صاحبان امر را که از شمایند، فرمان برید.
۵. د: و.
۶. د: شیخ عبدالمجید؛ ح: ملّا عبدالحمید.
۷. د: ثلاثه.
۸. د ندارد: محمّد.

نیز دفتر علیحده از وقایع سلطنت اکبری به‌قید تحریر درآورده و *طبقات اکبر شاهی* نام کرده و جنّت‌مکانی نورالدّین محمّد جهانگیر پادشاه با آن‌که نسبت فردوس‌مکانی ظهیرالدّین محمّد بابر پادشاه **انارالله برهانهما** عمل نموده. سوانح عهد خلافت خود را خود مسوّده فرموده‌اند. معتمد خان بخشی نیز احوال آن حضرت را نوشته به*اقبالنامهٔ جهانگیری* موسوم ساخته و غیرت خان نقشبندی خلاصهٔ وقایع زمان دولت آن حضرت را جمع نموده به*مآثر جهانگیری* موسوم ساخته.

اگر راقم هم که **اباً عَنْ جَدٍّ**[۱] نمک‌پروردهٔ این دودمان خواقین نشان است به‌تحریر سوانح دولت ابدی‌الاتّصال شاهجهان[۲] پردازد و در تلخیص[۳] آن کوشیده و خلاصهٔ احوال و معظّم امور را[۴] از مجلّد سه‌گانه *پادشاهنامهٔ* شیخ عبدالحمید مذکور بدر نویسد و به‌عبارات واضح درآورده، تاریخ مختصری ترتیب دهد، فضولی نکرده خواهد بود، بلکه[۵] در این صورت فواید آن عموم به‌هم خواهد[۶] رسانید. لهٰذا شروع در این امور نموده، در عرض اندک فرصتی به‌توفیق الله تعالی فارغ گردید.

از سال چهارم جلوس تا دهم بیشتر از روی *پادشاهنامه* نوشتهٔ محمّد امین قزوینی، مشهور به‌امینای[۷] منشی که واضح‌تر است، نوشته شده، چون ملخّص وقایع تحریر یافته، این نسخه را به‌ملخّص موسوم گردانید.

مخفی نماند که چون در تألیف این صحیفهٔ گرامی اصل مدّعا اختصار و تبدیل عبارات مغلقه بود، هرجا سخن توضیح داشت. تمثیل آن معاوضه نمودن تحصیل لا[۸]حاصل دانسته به‌جنس نقل نموده، امّا آنچه به‌حالت اصلی مانده تا درست معلوم[۹] می‌گرداند که در این کتاب مستطاب مراد از صاحبقران قطب‌الدّنیا و الدّین[۱۰]، حضرت امیر تیمور گورکانست و قصد از

۱. د: آبا و اجد.
۲. د: شاهجهانی.
۳. د: تلخیص و تخلیص.
۴. د ندارد: را.
۵. د: بلک.
۶. د: خواهند.
۷. ب، د: انتهای.
۸. د ندارد: لا.
۹. د: مانده است نادر معلوم.
۱۰. د: قطب‌الدّین و دنیا.

فردوس‌مکانی ظهیرالدّین محمّد بابر پادشاه و جنّت‌آشیانی عبارت از نصیرالدّین محمّد همایون پادشاه و مطلب از عرش‌آشیانی جلال‌الدّین محمّد[۱] اکبر پادشاه و غرض از جنّت‌مکانی نورالدّین محمّد جهانگیر پادشاه **انارالله برهانه**.

و حضرت شاهنشاهی و حضرت خلافت پناهی و حضرت ظلّ الٰهی و امثال این عبارات اشاره[۲] به‌حضرت خلافت منزلت خاقانی صاحبقران ثانی است، **دام دولته**.

و اراده از نوّاب مهد عُلیه ممتاز محل بیگم و مقصد از نوّاب عُلیه بیگم صاحبه[۳]اند و عبارت از شاه‌زادهٔ بلنداقبال و شاه بلنداقبال[۴] مخصوص پادشاه‌زادهٔ محمّد داراشکوه مهین‌گوهر بحر خلافت است که از پیشگاه عواطف اعلی‌حضرت[۵] به‌این القاب نامور گشته‌اند و پادشاه‌زادهٔ بزرگ‌مرتبه و جلیل‌القدر نیز کنایه[۶] از آن عالی درجه است و والاگوهر [و] والانژاد و والانسب و کامکار و عالی‌مقدار والاتبار و پادشاه‌زادهٔ عالم و امثال این فقرات منسوب به‌دیگر پادشاه‌زادگان گرامی دودمان است و یمین‌الدّوله، مخصوص آصف خان و رکن‌السّلطنت، خاصّهٔ خواجه ابوالحسن جدّ (امجد[۷]) راقم است. شاهجهان، ابوالمظفّر شهاب‌الدّین محمّد.

و در این نسخه شریف به‌سبب التزام اختصار، ترک نقل‌نامه‌ها (و[۸]) احوال سلاطین روم و عراق و ماوراءالنّهر به‌تفصیل مناصب و خدمات و تصریح ادرارات و انعامات و عزل (نصب[۹]) مهمّات و بیان جشن‌های اعیاد و امثال ذالک نپرداخته به‌تحریر سوانح عظیمه اکتفاکرده شد.

و بالفعل به‌تسوید نسب[۱۰] همایون حضرت ظلّ الٰهی و احوال سلطنت کامرانی پرداخته بعد از آن سوانح ایّام سلطنت پایدار را از قرار سال به‌سال مرقوم خامهٔ وقایع‌نگار خواهد گردانید.

---

۱. د ندارد: محمّد.
۲. ب: اشارت.
۳. د: صاحب.
۴. د ندارد: و شاه بلنداقبال.
۵. د ندارد: اعلی‌حضرت.
۶. د: کنایت.
۷. د: امجد.
۸. د: نامها و
۹. ب: نسب.
۱۰. د: نسبت.

بیان نسب[۱] اشرف همایون

بندگان حضرت‌اعلی خلف ارشد ارجمند حضرت جنّت[۲]مکانی نورالدّین محمّد جهانگیر پادشاه بن عرش‌آشیانی جلال‌الدّین محمّد اکبر پادشاه[۳] بن حضرت جنّت‌آشیانی نصیرالدّین محمّد همایون پادشاه بن (حضرت[۴]) فردوس‌مکانی ظهیرالدّین محمّد بابر پادشاه بن عمر شیخ شاه بن حضرت[۵] خاقان شهید سلطان ابوسعید شاه بن سلطان محمّد شاه بن میرزا میران شاه بن امیرکبیر آفاق‌گیر قطب‌الدّنیا و الدّین حضرت[۶] امیر تیمور صاحبقران گورکانند (و[۷]) والدۀ ماجدۀ حضرت خلافت‌پناهی دختر بلنداختر راجه اودی سنگه، مشهور به‌موته راجه بن راجه مالدیو است که از راجه‌های ذی‌شوکت امتیاز داشت و صاحب پنجاه‌هزار سوار بود.

و ولادت با سعادت در دارالسّلطنت لاهور بعد از انقضای پنج ساعت و ده دقیقه از شب پنجشنبه سلخ ماه ربیع‌الاوّل سنۀ الف هجری [۱۰۰۰ ه/۱۵ ژانویۀ ۱۵۹۲ م] به‌حسب رویت هلال غرّۀ شهر ربیع‌الثّانی به‌اصطلاح اهل نجوم موافق بیست و پنجم (ماه دی[۸]) سال سی و ششم جلوس عرش‌آشیانی که به‌ضابطۀ فرس میزان و به‌حسب اهل هند سنبله طالع بود، صورت وقوع یافت و عرش‌آشیانی آن حضرت را به‌سلطان خرّم نامور گردانیدند. تاریخ ولادت اشرف را یکی از نکته‌سنجان (مصرعه[۹]):

لمعۀ آفتاب عالمگیر [= ۱۰۰۰ ه]

و دیگری مصرعه:

شاه روی زمین و شاهجهان [= ۱۰۰۰ ه] یافته.

ذکر احوال ایّام[۱۰] سلطنت

اشتمال پادشاه‌زادگی چون در وقتی که عرش‌آشیانی [۲٦ اکتبر ۱٦۰۵ م[۱۱]] شنقار شدند،

---

۱. د: نسبت.
۲. د ندارد: جنت.
۳. د ندارد: بن عرش... اکبر پادشاه.
۴. د: حضرت.
۵. د ندارد: حضرت.
۶. د ندارد: حضرت.
۷. د: و.
۸. ب: ماه ذی‌قعده.
۹. د: مصرع.
۱۰. د ندارد: ایّام.
۱۱. بض: ۲٦ اکتبر ۱٦۰۵ م.

حضرت‌اعلی چهارده ساله بودند و به‌سرحد رشد و تمیز رسیده. جنّت‌مکانی در سنهٔ اثنین جلوس خود در لاهور برای بندگان اشرف که در آن وقت پانزده سال از سن گرامی گذشته بود، نوّاب مهد[۱] عُلیه جناب ارجمند بانو بیگم صبیهٔ قدسیهٔ ابوالحسن، مخاطب به‌آصف خان خواستگاری نموده، به‌آنحضرت که تا آن وقت روزیانه می‌یافتند، منصب و علم و نقّاره و تومان طوغ و آفتابگیری و خیمهٔ سرخ که خاصّهٔ سلاطین است، شفقّت نموده. سرکار حصار فیروزه را به‌جاگیر دادند و مُهر اوزک را که اعتبار بخشی[۲] فرامین و احکام است، سپرده. صاحب رساله فرامین ساختند و در ضمن عنایات مذکوره به‌رتبهٔ والای ولی‌عهدی نیز اختصاص بخشیدند.

و در سال چهارم جلوس [۱۰۱۹ ه‍/۱۲ دسامبر ۱٦۰۹ م[۳]] خود صبیهٔ صفیهٔ مظفّر حسین میرزا صفوی بن سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسمٰعیل ماضی فرمانفرمای ممالک ایران را به‌آن حضرت نامزد نمودند و در سنهٔ هزار و نوزده موافق سنهٔ پنج جلوس جهانگیر شاهی که سنین عمر همایون به‌عشرین رسیده بود، عقد ازدواج انعقاد یافت و در همین سال آن حضرت در حضور جنّت‌مکانی در شکارگاه، شیر را به‌شمشیر زدند.

در سنهٔ شش موافق هزار و بیست هجری [۱۰۲۰ ه‍/۲۲ اوت ۱٦۱۱ م] در مشکوی آن حضرت از دختر نیک اختر مظفّر حسین میرزا صبیهٔ قدسیه به‌وجود آمد که فرزند اوّلین آن حضرت است و جنّت‌مکانی آن نوباوهٔ[۴] عالم قدس را به‌پرهیز بانو بیگم موسوم ساختند و در همین سال بر منصب از اصل آن حضرت افزوده، اضافهٔ[۵] ده‌هزاری گردانیدند و در نوروز سنهٔ هفت [۱۹ مارس ۱٦۱۲ م[٦]] دوهزاری دیگر اضافه نمودند.

و در این سال که عمر گرامی به‌تفاوت چند روز به‌بیست و یک سال رسیده بود. جنّت‌مکانی در دارالخلافهٔ آگره لوازم جشن کدخدایی ترتیب داده. شب جمعه نهم ربیع‌الاوّل هزار و بیست و یک هجری [۱۰۲۱ ه‍/۱۰ مهٔ ۱٦۱۲ م] موافق سنهٔ هفت جلوس نوّاب مهد عُلیه ارجمند بانو بیگم که سابق نامزد فرموده بودند به‌آن حضرت عقد بستند.

---

۱. د ندارد: مهد.
۲. د: بخش.
۳. بض: ۱۲ دسامبر ۱٦۰۹ م.
۴. د: نوباده.
۵. د: بر منصب آن حضرت از اصل و اضافهٔ.
٦. بض: ۱۹ مارس ۱٦۱۲ م.

و در مبادی سال هشتم جلوس [نوامبر ۱٦۱۳ م] از نوّاب مهد عُلیه دختری[۱] پاکیزه‌گوهری تولّد یافت و[۲] جنّت‌مکانی آن اوّلین مولود فرخنده را حور نساء بیگم نام کرده، خود به‌فرزندی گرفتند و استیصال رانای مقهور (را[۳]) که سردفتر راجه‌های هندوستان است، پیشنهاد همّت ساخته به‌این قصد تشریف به‌اجمیر بردند. چون آثار رشد از سیمای همایون بندگان اشرف لامع بود، آن حضرت را به‌انصرام این مهمّ مأمور گردانیدند و آن حضرت به‌نیروی بازوی اقبال بر رانا ظفر یافته، او را به‌ربقهٔ اطاعت کشیدند و پسر جانشینش کَرَن (را[٤]) به‌خدمت جنّت‌مکانی آوردند.

و در سال نهم جلوس جهانگیری موافق روز چهارشنبه بیست و یکم صفر هزار و بیست و سه [۱۰۲۳ هـ/۲ آوریل ۱٦۱٤ م] نوّاب عُلیه بیگم صاحب از نوّاب مهد عُلیه متولّد شدند و جنّت‌مکانی آن خورشید احتجاب را به‌جهان آرا بیگم موسوم ساختند.

و در محرّم هزار و بیست و چهار [۱۰۲٤ هـ/۱ مارس ۱٦۱۵ م] آن حضرت از مهمّ رانا آمده، قرین فتح و نصرت پدر عالی‌جناب را ملازمت نمودند و جنّت‌مکانی سه‌هزاری دیگر (بر[۵]) منصب آن حضرت افزوده، پانزده‌هزاری کردند و در شب دوشنبه بیست و نهم صفر سنهٔ هزار و بیست و چهار [۱۰۲٤ هـ/۳۰ مارس ۱٦۱۵ م] موافق سنهٔ ده جلوس جهانگیری شاه‌زادهٔ والاگوهری از بطن مقدّس نوّاب مهد عُلیه تولّد یافت و جنّت‌مکانی به‌سلطان داراشکوه موسوم گردانیدند (مصرعه[٦]):

گلِ اوّلینِ[۷] گلستان شاهی [= ۱۰۲٤ هـ]

یکی از نکته‌سنجان تاریخ یافته و آن حضرت تا این‌روز [۱۵ ژانویهٔ ۱٦۱٦ م[۸]] که بیست و چهار مرحله از مراحل زندگانی پیموده بودند، ارتکاب به‌شرب بادهٔ ناب فرموده بودند[۹]. جنّت‌مکانی در این جشن فرخنده تکلیف تجرّع نموده به‌دست خود پیاله دادند.

۱. د: دختر.
۲. د ندارد: و.
۳. د: را.
۴. د: را.
۵. د: بر.
۶. د: مصرع.
۷. د: اول.
۸. بض: ۱۵ ژانویهٔ ۱٦۱٦ م.
۹. ب: نفرموده بودند.

و در سنهٔ هزار و بیست و پنج [۱۰۲۵ هـ/۱٤ ژوئن ۱٦۱٦ م[1]] حور نساء بیگم، صبیهٔ آن حضرت به‌عارضهٔ آبله از عالم گذشت و جنّت‌مکانی از این واقعه بغایت متألم شدند. چون در چهارشنبه این قضیه روی داده بود، چهارشنبه را کم‌شنبه نام کردند و در همین سال شب یکشنبه هیجدهم جمادی‌الثّانی [۱۰۲۵ هـ/۳ ژوئیهٔ ۱٦۱٦ م] موافق سنهٔ یازده جلوس جهانگیری در عوض آن صبیهٔ پاکیزه‌گوهر، آفریدگار جهان شاه‌زادهٔ نیک اختری از نوّاب مهد عُلیه عطا فرموده و جنّت‌مکانی آن مولود مسعود (را[2]) به‌سلطان شاه شجاع موسوم گردانیده، عوض حور نسا بیگم به‌فرزندی داشتند. یکی از شعرا این مصرع را تاریخ یافته، (مصرعه[3]):

دوّمین نیّر بادا فلک شاهی را [= ۱۰۲۵ هـ]

و در همین[4] سال جنّت‌مکانی (به[5])آن حضرت را[6] خطاب والای[7] شاهی که هیچ‌پادشاهی در حین حیات خود به‌فرزند نداده، ارزانی داشته به‌شاه خرّم مخاطب[8] ساختند و منصب آن حضرت را از اصل اضافه بیست‌هزاری مقرّر نموده و به‌تسخیر ممالک دکن مرخّص فرمودند و آن حضرت به‌مساعدت بخت عدو مال، از عادل خان و قطب‌الملک دنیادارانِ دکن سی لک روپیه از نقد و جنس پیشکش گرفته و از ممالک محروسه آنچه بعد از شنقار شدن عرش‌آشیانی به‌تصرّف عادل خانیه درآمده بود، از او انتزاع نموده، هردو را باج‌گذار و فرمانبردار گردانیدند و هرسال خراج معتدیه[9] بر ذمّهٔ آن‌ها مقرّر نمودند.

و در سنهٔ دوازده جلوس جهانگیری موافق هزار و بیست و شش [۱۰۲٦ هـ/۳ سپتامبر ۱٦۱۷ م[10]] از نوّاب مهد عُلیه صبیهٔ قدسیه تولّد یافته، موسوم به‌روشن رای بیگم گردید و در این سال آن حضرت را به‌امر جنّت‌مکانی دختر پاکیزه‌گوهر شاهنواز خان بن عبدالرّحیم خان خانِ‌خانان بهادر سپهسالار بن بیرم خان خانِ‌خانان را در حبالهٔ ازدواج درآوردند.

---

۱. بض: ۱٤ ژوئن ۱٦۱٦ م.
۲. ب: مولود را مسعود.
۳. د: مصرعه.
۴. د: در این.
۵. د: به.
۶. د ندارد: را.
۷. د: والا.
۸. د: موسوم.
۹. د: متعهد.
۱۰. بض: ۳ سپتامبر ۱٦۱۷ م.

و چون خاطر عاطر از مهمّ دکن و انتظام مهام آن صوبه فراغ یافت، متوجّهٔ خدمت جنّت‌مکانی گردیده. چون به‌حوالی اردوی پادشاهی رسیدند به‌قصد ملازمت به‌طمطراق هرچه تمامتر سوار شده، داخل شادی‌آباد ماندو که در آن وقت [۱۱ شوّال ۱۰۲۶ ه/۱۲ اکتبر ۱۶۱۷ م[1]] (محل[2]) نزول جنّت‌مکانی بود، شدند و رخصت نواختن نقّاره هم وقت نهضت و هم هنگام مراجعت، در بیرون دولتخانهٔ پادشاهی عنایتی بود، مخصوص آن حضرت.

بالجمله چون مراسم ملازمت به‌تقدیم رسانیدند، جنّت‌مکانی آن حضرت را از بالای جهروکه طلب فرموده، بی‌اختیار از جای خود برخاستند و قدمی چند پیش گذاشته، آن خلف‌الصدق خلافت را تنگ در آغوشِ عاطفت کشیدند و نزدیک خود حکم نشستن فرمودند و به‌انواع الطاف دلجویی نموده به‌خطاب والای شاهی[3] شاهجهانی و منصب سی‌هزاری اختصاص بخشیده به‌اجلاس بر کرسی زر در حضور اشرف بلندپایه گردانیدند و از آن‌روز باز در مجلس جنّت‌مکانی، مکانی[4] متّصل به‌تخت صندلی برای نشستن آن حضرت مقرّر فرمودند و بعد از عنایت مذکور به‌آن حضرت از جهروکه فرودآمده. از جمله خوان‌های نثار که در ته جهروکه چیده بودند، چند خوان از اقسام جواهر و زر و سیم به‌دست خود بر فرق گرامی افشاندند و آن حضرت بعد از چند روز پیشکش پادشاهانه ازنظر جنّت‌مکانی گذارانیدند و قیمت آن بیست لک روپیه شد.

و از ماندو در رکاب جنّت‌مکانی به‌سیر ولایت گجرات و تماشای دریای شور رفته (و[5]) چون عرش‌آشیانی صوبهٔ وسیع گجرات را به‌جاگیر جنّت‌مکانی مقرّر نموده[6] بودند. در این وقت نیز جنّت‌مکانی تیّمناً به‌حضرت‌اعلی لطف فرمودند[7] و بر آن حضرت سه فوج به‌سرداری سه عمدهٔ کاردان به‌جهت برانداختن بیخ و بن زمینداران متمرّدان ملک تعیین فرمودند و افواج شاهی مفسدان را تنبیه بلیغ کرده، از کراس و مواس آن ملک پیشکش‌های لایق گرفته برگشتند.

---

۱. بض: ۱۱ شوّال ۱۰۲۶ ه/۱۲ اکتبر ۱۶۱۷ م.
۲. د: محل.
۳. د ندارد: شاهی.
۴. د ندارد: مکانی.
۵. د: و.
۶. د: فرموده.
۷. د: نمودند.

و چون به‌عرض جنّت‌مکانی رسید که سورج مل پسر راجه باسو، زمیندار کانگره کفران نعمت ورزیده، دست تعدّی بر[1] پرگنات پنجاب درازکرده است، حضرت شاهی را به‌فتح قلعهٔ کانگره متکلّف[2] گردانیدند و آن حضرت فوج کلانی به‌سرکردگی راجه بکرماجیت، نوکر عمدهٔ خود روانهٔ آن صوب ساختند که اوّل مهمّ او را فیصل داده، بعد از آن به‌تسخیر قلعه پردازد و راجه به‌نیروی اقبال شاهی آن دو مهمّ دشوار را به‌انصرام رسانید.

و در این سال که مطابق سنهٔ هزار و بیست و هفت بود. شب یکشنبه پانزدهم ذی‌قعدهٔ سنهٔ [۱۰۲۷ ه/۳ نوامبر ۱٦۱۸ م] سیزده جلوس جهانگیری جهان‌افروز کوکبی از نوّاب مهد عُلیه قدم به‌عالم وجود گماشت و جنّت‌مکانی به‌الهام ربّانی به‌سلطان اورنگ‌زیب نامور گردانیدند. تاریخ ولادت با سعادت را یکی از نکته‌سنجان (مصرعه[3]):

گوهر تاج ملوک اورنگ‌زیب [= ۱۰۲۷ ه] یافته

در سنهٔ چهارده جلوس [۱۰۲۸ ه/۱۸ آوریل ۱٦۱۹ م[4]] که سال بیست و هشتم عمر گرامی حضرت شاهی بود. بلقیس زمانی والدهٔ ماجدهٔ (آن حضرت[5]) در دارالخلافهٔ آگره ودیعت حیات سپردند و در این سال که چهاردهم سال جلوس جهانگیری و هزار و بیست و هشتم هجری [۱۰۲۸ ه/ژوئن ۱٦۱۹ م] بوده، از صبیهٔ شاهنواز خان در حرمسرای (حضرت[6]) شاهی فرزند سعادت پیوند، زینت‌افزای عرصهٔ وجود گردید. جنّت‌مکانی به‌سلطان جهان افروز موسوم ساختند و چون در ساعت خوبی تولّد نیافته بود، حضرت شاهی نزد خود نگاه نداشته، مصحوب عفت قباب جانا بیگم دختر خانِ‌خانان که زوجهٔ شاه‌زادهٔ مغفرت لوا سلطان دانیال است، نزد خانِ‌خانان به‌دکن فرستادند که پرورش نماید. دو ساله ناشده [مارس ۱٦۲۱ م] به‌عالم قدس شتافت.

و حضرت شاهی در خدمت جنّت‌مکانی به‌سیر نزهت‌آباد کشمیر، جنّت‌نظیر تشریف بردند و ایزد بخشایشگر در عوض شاه‌زادهٔ متوفی در همین سال موافق ماه محرّم هزار و بیست و نه

---

۱. د ندارد: بر.
۲. د: مکلف.
۳. د: مصرعه.
۴. بض: ۱۸ آوریل ۱٦۱۹ م.
۵. د: آن حضرت.
۶. د: حضرت.

[۱۰۲۹ ه/۱۸ دسامبر ۱٦۱۹ م[1]] حضرت شاهی را از نوّاب مهد عُلیه پسر نیک اختری کرامت فرمود و جنّت‌مکانی به[2]سلطان امیدبخش موسوم گردانیدند و شاله‌مار که از سیرگاه[3] مشهور کشمیر است و نهر کوثر مثالی دارد، باغ و منازل آن در آن ایّام احداث یافته به‌حسن اهتمام حضرت شاهی به‌اتمام رسید و هنگام بازگشت آن حضرت در خدمت جنّت‌مکانی به‌لاهور معاودت نمودند.

و در خلال این حال، عرضداشتِ خانِ‌خانان به‌این مضمون به‌درگاه[4] رسید که به‌سبب بعد موکبِ جلال از مرکز خلافت دنیاداران دکن فرصت یافته، نقض عهد نموده، دست تصرّف به‌مضافات احمدنگر درازکرده‌اند. جنّت‌مکانی (چارهٔ کار[5]) منحصر در توجّهٔ حضرت شاهی دانسته، در پی سرانجام آن یورش گشتند و متعاقب هم عرایض خانِ‌خانان و مشعر بر این معنی رسید که دکنیان بسیار کار بر اهل این ملک تنگ ساخته‌اند و من قرار جوهر کردن[6] داده‌ام. جنّت‌مکانی عریضهٔ خانِ‌خانان را به‌حضرت شاهی نموده فرمودند که چنانچه حضرت عرش‌آشیانی به‌گجرات ایلغار فرموده بودند و خان اعظم و سایر (قبلیان[7]) را از آن مهلکه خلاصی دادند. آن فرزند نیز به‌استعجال خود را به‌برهان‌پور برسانند و خانِ‌خانان و کمکیان صوبهٔ دکن را از قید محاصرهٔ دکنیان خلاص سازند و دکنیان را تنبیه به‌واجبی نمایند.

حضرت شاهی متکفّل این مهمّ شده، التماس نمودند که خسرو را که مکرّر از او خلل به‌ظهور رسیده به‌طریق نظربند، چنانچه حوالهٔ معتمدان دیگر کرده‌اند، به‌آن حضرت بسپارند تا در ایّام غیبت قابو یافته، در طرف دیگر، مصدر فسادی نگردد که لشکر را از مهمّ دکن کار ناساخته، به‌دفع شر او باید رفت و جنّت‌مکانی، خسرو را که حوالهٔ رکن‌السّلطنت بود، به‌آن حضرت سپردند.

و حضرت شاهی را در ماه صفر سال هزار و سی [۱۰۳۰ ه/اواخر دسامبر ۱٦۲۰ م] موافق سال پانزدهم جلوس مورد مراحم بی‌پایان (نموده[8])، از دارالسلطنت لاهور به‌یورش دکن

---

۱. بض: ۱۸ دسامبر ۱٦۱۹ م.
۲. د ندارد: به.
۳. د: سیرگاه‌های.
۴. د ندارد: به‌درگاه.
۵. ب: چارکار.
۶. جوهرکردن: به‌معنی خود را هلاک کردن.
۷. ب: قیلمان.
۸. د: نموده.

رخصت فرمودند و در آن ایّام آن حضرت به‌رخصت جنّت‌مکانی، ایلچی نزد شاه عبّاس صفوی فرمانفرمای ملک[1] ایران فرستادند[2] و بعضی تحایف[3] و نفایس از غنایم دکن و امتعۀ صوبۀ گجرات که دو لک و پنجاه هزار روپیه قیمت داشت، با نامۀ اخلاص مشحون به‌خدمت آن جمجاه ارسال داشتند.

و در این یورش در سن سی سالگی، از ارتکاب شراب توفیق توبه یافتند. مدّت تجرّع حضرت شاهی از ابتدا تا وقتِ تائب[4] شدن به‌پنج شش سال نکشیده، آن هم به‌اختیار و رغبت خاطر نبود و گاه‌گاهی در جشن‌ها[5] و روزهای ابر به‌تکلیف جنّت‌مکانی در مجلس آن حضرت پیالۀ چند نوش می‌کردند و حق تعالی به‌میمنت تائب شدن از آلودگی شراب، حضرت شاهی را بر اعدا مظفّر و منصور گردانید. کار عمده به‌این دشواری را سهل و آسان ساخت.

دنیاداران دکن عادل خان و نظام‌الملک و قطب‌الملک از زیاده سری خود ندامت کشیده، مطیع گشتند و باج‌گذاری نموده. تعهّد نامجات نوشته فرستادند که من بعد به‌هیچ‌وجه پا از اندازۀ خود بیرون ننهد و چهل لک روپیه از ایشان پیشکش گرفته شد.

و در این وقت که سال شانزدهم جلوس جهانگیری [۱۰ ژوئن ۱٦۲۱ م[6]] بود، از نوّاب مهد عُلیه صبیه تولّد یافت و به‌ثریا بانو بیگم موسوم گردید و از آن‌جا که هر راحتی را المی درپیش است. در همین سال موافق سنۀ هزار و سی و یک [۱۰۳۱ ه/فوریه ـ مارس ۱٦۲۲ م] سلطان امیدبخش به‌عالم باقی انتقال نمود و به‌فاصلۀ یک هفته خسرو که در قید حضرت شاهی بود، از قید وجود نجات یافته، محبوس زندان عدم گردید.

و سال هفدهم جلوس جهانگیری [مارس ۱٦۲۲ م] آغازشد و در آن ایّام زین‌العابدین[7] ولد جعفر بیگ آصف خان از خدمت جنّت‌مکانی نزد حضرت شاهی آمده. فرمان به‌این مضمون رسانید که شاه عبّاس با لشکر ایران بر سر قندهار آمده، قلعه را محاصره نمود و عبدالعزیز خان نقشبندی یک چند قلعه‌داری کرده، به‌سبب بُعد مسافت از رسیدن کمک (نامید[8]) گشته، قلعه را داد.

---

۱. د: ممالک.
۲. د: فرستاده.
۳. د: تحف.
۴. د: ثابت.
۵. د: جشنهای.
۶. بض: ۱۰ ژوئن ۱٦۲۱ م.
۷. د: زین‌العابدین خان.
۸. ب: نومید.

چون آن فرزند از پرداخت صوبهٔ دکن خاطر جمع نموده، دنیاداران آن‌جا را مطیع ساخته‌اند و پاس ناموس سلطنت بر (ذمّهٔ[۱]) همّت آن فرزند لازم است، باید که متوجّهٔ مقصد شوند.

حضرت شاهی به‌فرمودهٔ جنّت‌مکانی از برهان‌پور روان شدند[۲] تا منقضی شدن ایّام برسات که نزدیک رسیده بود، در ماندو قرار توقّف داده به‌خدمتِ جنّت‌مکانی عریضه نوشتند. خلاصهٔ مطلب آن‌که مهمّ عمده پیشامده و با مثل شاه عبّاس پادشاهی کار افتاده که به‌تدبیر و (شمشیر[۳]) مشهور آفاق است و مکرّر با رومی و اوزبک جنگهای نمایان کرده، لوای نصرت برافراخته به‌غیر سامان لایق، لشکرکشی نمی‌توان کرد و غالب ظنّ آن است که شاه خود به‌عزم محاربه بیاید. این مهمّ را به‌دیگر مهمّات که در این مدت روی داده، نسبت نمی‌توان داد و التماس چند برای سرانجام این مهمّ درج نمودند و جمعی که نسبت به‌حضرت شاهی به‌نقد[۴] اخلاصشان ناسره بود، از نسبت تقرّب آن حضرت و التفات‌های سرشار جنّت‌مکانی نسبت به‌حضرت شاهی مدتها بود که شکنجهٔ حسد می‌کشیدند، قابو یافته. ملتمسات شاهی را در لباس دفع‌الوقت[۵] جلوه داده و از عالم تکالیف مالایطاق خاطرنشین جنّت‌مکانی نموده، مزاج اشرف[۶] را از آن حضرت منحرف گردانیدند و آن حضرت افضل خان، وزیر خود را به‌درگاه فرستادند، تا حقیقت غرض‌مندی اهل نفاق را از قرار واقع در خدمت اشرف وانماید.

و عریضهٔ مشتمل بر خلوص اخلاص خود مصحوب او ارسال داشتند و مشارٌالیه ابلاغ رسالت نموده، چندان‌که در اطفای نایرهٔ فساد کوشیده، مؤثّر نیفتاد و[۷] بی‌نیل مقصود برگشت. حضرت شاهی بالکلیه از عنایت و مهربانی جنّت‌مکانی مایوس گردیده به‌جانب برهان‌پور برگشتند و به‌تحریک ارباب فساد چهار پنج سال در هندوستان نایرهٔ فتنه و آشوب مشتعل بود.

القصّه موکب شاهی چون به‌ماندو رسید، از نوّاب مهد عُلیه شاه‌زاده به‌وجود آمده، قبل از تعیّن اسم به‌عالم قدس شتافت و آن حضرت از آن‌جا به‌طرف (ملک[۸]) برار و گلکنده روانه شده،

---

۱. ب: زمت.
۲. د: شده.
۳. د: در تدبیر و شمشیر.
۴. د: صد.
۵. د: دفعه الوقت.
۶. د: مزاج حضرت.
۷. د ندارد: و.
۸. د: ملک.

داخل ولایت قطب‌الملک شدند و از آن‌جا به‌ولایت تلنگانه که متعلّق به‌نظام‌الملک بود، درآمده. متوجّهٔ بنگاله گردیدند و وقتی که به‌بندر مچهلی‌پتن[1] رسیدند، سلطان محمّد[2] قطب‌الملک یکی از معتمدان خود را با پیشکش لایق از نقد و جنس به‌ملازمت فرستاده، اظهار هواخواهی کرد و آن حضرت به‌اودیسه رفته، آن ملک را گرفتند و از آن‌جا به‌بنگاله روان شدند و در راج محل ابراهیم خان فتح‌جنگ، خالوی نور جهان بیگم که از جانب جنّت‌مکانی صوبه‌دار بنگاله بود به‌منازعت پیشامده، در معرکهٔ جنگ به‌قتل رسید و ولایت بنگاله به‌تصرّف درآمد و از آن‌جا به‌فتح ولایت بهار و پتنه توجّه فرموده، آن را نیز به‌ضبط درآوردند.

و در این وقت که سنهٔ نوزده جلوس جهانگیری بود، شب چهارشنبه بیست و پنجم ذی‌الحجه موافق هزار و سی و سه [۱۰۳۳ ه‍/۸ سپتامبر ١٦٢٤ م] از نوّاب مهد عُلیه، گرامی خلفی متولّد شد و به‌سلطان مراد بخش نامور گردید. تاریخ ولادت با سعادتش را یکی از اهل طبع مصراع:

مراد شاه جهان پادشاه دین و دول [= ۱۰۳۳ ه‍] یافته

بعد از وقوع این قضایا آن حضرت در سنهٔ هزار و سی و چهار [۱۰۳٤ ه‍/اکتبر ١٦٢٥ م] باز از راه بنگاله به‌ولایت دکن برگشتند و چون همیشه در صدد تدارک خاطر عاطر جنّت‌مکانی بودند، شاه‌زادهٔ اورنگ‌زیب را در سنهٔ بیست [و یک][3] جلوس جهانگیری، موافق هزار و سی و پنج [۱۰۳۵ ه‍/آوریل ١٦٢٦ م] با پیشکش عالی مصحوب افضل خان روانهٔ درگاه گردانیدند و قلعهٔ رُهْتاَس و آسیر را حوالهٔ مردم پادشاهی نمودند، تا شاید که کار برهم خورده به‌اصلاح آید و جنّت‌مکانی از روی نامهربانی افضل خان را در خدمت خود نگاه داشتند.

چون بر این مراتب نیز اثر شفقّتی مترتّب نشد، از ولایت نظام‌الملک به‌سمت تهتّه متوجّهٔ ولایت سِنده شدند و تهتّه را که در جاگیر شهریار بود و از جانب او شریف‌الملک به‌محافظت آن[4] می‌پرداخت، مسخّر گردانیدند و در آن وقت[5] که سنهٔ هجری هزار و سی و شش [۱۰۳٦ ه‍/٤ نوامبر ١٦٢٦ م[6]] رسیده بود، پسر نیک اختر دیگر از نوّاب مهد عُلیه تولّد یافت و

۱. بض: مچهلی پتنم.
۲. د: محمود.
۳. بض: بست و یک.
۴. د: محافظت او.
۵. د: آن ولا.
۶. بض: ٤ نوامبر ١٦٢٦ م.

به‌سلطان لطف الله موسوم گشت و از آن‌جا به‌راه گجرات باز عزیمت دکن نمودند و در اثنای راه خبر فوت سلطان پرویز رسید.

اعلی‌حضرت بعد از رسیدن دکن به‌استدعای نظام‌الملک به‌جُنَیر توجّه فرموده در سنهٔ بیست و دو جلوس جهانگیری [مارس ١٦٢٧ م] در جایهای[1] مَلِک عنبر نزول نمودند. در این وقت مهابت خان به‌سبب سوی ادبی که از او نسبت (به[2])جنّت‌مکانی به‌وقوع رسید، چنانچه در *جهانگیرنامهٔ* معتمد خان به‌تفصیل درج است، از آن درگاه روگردان شده، پناه به‌آستان شاهی آورد. با وجودی که جهان جرم و خطا بود، بدین سبب او[3] نیز ندامت خورده[4]. در ماه صفر هزار و سی و هفت [١٠٣٧ ه‍/اکتبر ١٦٢٧ م] به‌ملازمت مشرّف شد. چون به‌وقت آمده بود، مورد عنایت ساختند.

ذکر شنقارشدن جنّت‌مکانی

در این سال اواخر بهمن‌ماه [٨ نوامبر ١٦٢٧ م[5]] در حینی که جنّت‌مکانی از کشمیر متوجّهٔ لاهور بودند به‌کوفت مزمن ضیق‌النفس که همدم هشت ساله بود و روز به‌روز باعث تحلیل قوی[6] می‌گشت، در منزل چنگس‌هتّی به‌اجل موعود در سن سال شصتم از سنین زندگانی شنقار شدند و معتمد خان تاریخ انتقال آن حضرت را یافتند[7]. مصرع:

جهانگیر از جهان رفت [= ١٠٣٧ ه‍]

بعد از ارتحال جنّت‌مکانی یمین‌الدّوله آصف خان که هواخواه حضرت شاهی بود[8] به‌ارادت خان که در همه حال به‌آن آصف‌جاه، دم از یک‌جهتی می‌زد صلاح دیده، گفت که چون حضرت شاهی از اردوی پادشاهی دوردست تشریف دارند تا وصول رایات اقبال به‌مستقر سلطنت عالمی پایمال می‌گردد. و به‌دست آوردن شاه‌زاده‌های کامکار سلطان داراشکوه و سلطان شاه شجاع و سلطان اورنگ‌زیب که در حرم نزد نور جهان بیگم‌اند بالفعل متعذر

---

۱. د: خانهای
۲. د: به.
۳. د: خطا بود، به‌دست او.
۴. د: خورده.
۵. بض: ٨ نوامبر ١٦٢٧ م.
۶. د: قوا.
۷. د: یافت.
۸. د: بودند.

است و بیگم تلاش دارند که سلطنت به‌داماد او شهریار قرارگیرد و لایق چنان می‌نماید که چند روزی داور بخش، مشهور به‌بُلاقی پسر خسرو را بنابر مصلحت به‌سلطنت برداشته، اطفای نایرهٔ آشوب نماییم و متوجّهٔ استیصال شهریار که در لاهور است و خود را از[1] بنابر جنّت‌مکانی به‌سلطنت سزاوارتر می‌داند، گردیم.

ثانی‌الحال دفع با سهل حیل میسّر[2] می‌گردد. به‌این قرار داد تا خبر یافتن بیگم بُلاقی را در لباس سلطنت لباسی جلوه دادند و فوراً او را سوار کرده با جمعی از موافقان که اعتماد تمام بر آن‌ها بود، روانهٔ منزل پیش شدند و چون بیگم از باختن این منصوبه خبریافت، درمانده و متحیّر گشته، از روی اضطرار هر سه شاه‌زادهٔ برخوردار را با خود[3] بر یک عماری سوار کرد و نعش جنّت‌مکانی (را[4]) برداشته سراسیمه‌وار از دنبال شتافت.

و در همان‌روز یمین‌الدّوله بنارسی، نام خدمتکار معتمد خود را با مُهر خود بسرعت هرچه تمامتر به‌خیر به(خدمت[5]) حضرت شاهی فرستاد که آن حضرت را به‌کیفیّت واقعه مطّلع ساخته، به‌عرض رساند که چنین وقت به‌نوشتن عریضه و نگاشتن وقایع وفا نمی‌کرد. یمین‌الدّوله برای اعتماد، مُهر خود را سپرد که ازنظر بگذارند و التماس نماید که اصلاً توقّف جایز نداشته، به‌تعجیل تمام متوجّهٔ مستقر اورنگ خلافت کردند.

چون لشکر از کوهستان کشمیر برآمده [به]بهنبر رسید، آصف‌جاهی، رکن‌السّلطنت را با جمعی از امرا و اعیان که پیشتر رسیده بودند، در استیصال شهریار و استقرار خلافت حضرت[6] شاهی با خود متّفق نموده[7]، خاطر جمع نمود و بنابر مصلحت نور جهان بیگم را از محلّ پادشاهی به‌منزل خود آورده نگاهداشت و بعضی خواجه‌سرایان و خدمتکاران فضول را از خدمت بیگم منع کرده به‌لوازم تجهیز و تکفین جنّت‌مکانی قیام نموده، نعش متبرّک را مصحوب موسوی خان صدر روانهٔ لاهور ساخت و شاه‌زادگان والامقدار را به‌همشیرهٔ خود که در حبالهٔ نکاح صادق[8] پسر عمش بود، سپرد.

---

۱. د ندارد: از.
۲. د: وجهی میسر.
۳. د ندارد: با خود.
۴. د: را.
۵. د: خدمت.
۶. د ندارد: حضرت.
۷. د: منقطع نموده.
۸. د: صادق خان.

و بعد از رسیدن لاهور به‌یک حملهٔ افواج شهریار را منهزم گردانیده به‌قلعهٔ دارالسلطنت درآمده، شهریار را که به‌ارگ گریخته، در محلّ پنهان شده بود، به‌دست آورده، محبوس گردانید و روز دیگر چشمش را به‌کشیدن میل از بینایی عاطل ساخت[۱] و بُلاقی را بر تخت سلطنت جلوه داده، فتنه را فرونشاند و عرضداشتی مشتمل بر وقوع این مقدّمات به‌خدمت حضرت شاهی ارسال داشت.

بنارسی فرستادهٔ سابق یمین‌الدّوله در بیست روز مسافت بعیده راه[۲] طی نموده. روز یکشنبه نوزدهم ربیع‌الاوّل سنهٔ[۳] هزار و سی و هفت [۱۰۳۷ ه‍/۲۸ نوامبر ۱٦۲۷ م] موافق سنهٔ بیست و دو جلوس جهانگیری به‌جُنَیر رسید و از راه مصلحت[٤] به‌منزل مهابت خان رفته اظهار مقدّمه نمود. و او فی‌الحال به‌خدمت حضرت شاهی شتافته، حقیقت را به‌عرض رسانید و مُهر یمین‌الدّوله را ازنظر گذرانید.

و آن حضرت دو سه روز به‌لوازم سوگواری پرداختند و چون مهمّ سلطنت درنگ برنمی‌تافت. بیست و سوّم شهر مذکور [ربیع‌الاوّل ۱۰۳۷ ه‍/۲ دسامبر ۱٦۲۷ م] در ساعت مختار از جُنَیر نهضت نموده به‌راه گجرات متوجّهٔ دارالخلافهٔ آگره شدند و فرمان مشتمل بر رسیدن بنارسی و رسانیدن اخبار و توجّه به‌صوب دارالخلافه به‌یمین‌الدّوله رقم فرمودند و مصحوب مسرعان ارسال داشتند و جان نثار خان را با فرمان مخصوص[۵] محتوی بر انواع الطاف و برقرار داشتن صوبهٔ دکن نزد خان جهان لودی فرستادند و او بر خداع[٦] محمول داشته، با نظام‌الملک شروط و پیمان در میان آوردند[۷] و تمامی ولایت بالاگهات را به‌او داد و به‌غیر جانباز خان[۸] و قلعه‌دار احمدنگر که نوشتهٔ او را اعتبار ننمود. دیگر تمام جاگیرداران به‌موجب طلب (خان جهان محال جاگیر خود را گذاشته به‌برهان‌پور آمدند و آن چنان ملکی را بکان به‌تصرّف نظام‌الملک درآمد و[۹]) خان جهان خان و جان نثار خان را بی‌آنگه عرضداشتی در

---

۱. د: است.
۲. د: را.
۳. د ندارد: سنهٔ.
۴. د ندارد: مصلحت.
۵. د ندارد: مخصوصی.
۶. د: خداعه.
۷. د: آورد.
۸. د: جان سپارخان.
۹. د: خان جهان محال... درآمد و.

جواب فرمان مرقوم نماید رخصت کرد و فرزندان را در برهانپور گذاشته، خود آمده، اکثر محال مالوه را مصرف شد[۱].

و چون موکب شاهی به‌سرحد گجرات رسیدند. ناهر خان که به‌خطاب شیرخانی سرافرازی یافت و تعینات آن صوبه بود، عرضداشتی مشعر بر دولت‌خواهی فرستاد و حضرت شاهی[۲] شیر خان را مورد عنایت ساخته به‌تفویض صوبه‌داری گجرات مباهی ساختند و شیر خان استقبال نموده، در محمودآباد به‌کورنش مستسعد گشت و دیگر امرای جنّت‌مکانی که در گجرات جاگیر داشتند، به‌ملازمت فایزگردیدند. چون در دولت‌خواهی با شیر خان متّفق بودند، مورد عنایات[۳] شدند و حضرت شاهی هفت روز در سواد احمدآباد مقام فرموده، متوجّهٔ دارالخلافه گردیدند و بنابر مصالح امور جهانداری رضا بهادر را به‌دفع شاه‌زادگان مقیّد به‌لاهور فرستادند و مصحوب او فرمان به‌خط خاص مشتمل بر این حکم با شمشیر و خنجر مرصّع خاصّه برای یمین‌الدّوله فرستادند.

و چون امان الله و بایزید که سابقاً حضرت شاهی آن‌ها را به‌جهت رسانیدن خبر توجّهٔ رایات جلال به‌مرکز خلافت به‌دارالسلطنت فرستاده بودند، بعد از رسیدن به‌مقصد و[۴] رسانیدن فرمان تقویت‌بخش، خاطر دولت‌خواهان گردیده بودند و رأی آن نیز متواتر فرامین مزیّن به‌خط خاص که دلالت بر این معنی می‌کرد، رسیده بود. یمین‌الدّوله و سایر دولت‌خواهان را استظهار تمام حاصل شده.

روز یکشنبه بیست و دوّم جمادی‌الاوّل هزار و سی و هفت [۱۰۳۷ ه‍/۲۹ ژانویهٔ ۱۶۲۸ م] در دارالسلطنت لاهور خطبه به‌نام نامی و القاب گرامی، حضرت شاهنشاهی[۵] بلند آوازه گردانید و داور بخش را که یمین‌الدّوله از سلطنت به‌غیر نامی نداشت، در محلی محبوس ساخت و به‌حسب اتّفاق فردای آن رضا بهادر رسید و به‌موجب امر[۶] مطاع شهر(یار[۷]) را با بُلاقی و

۱. د: اکثر محال را متصرف.
۲. د ندارد: شاهی.
۳. د: عنایت.
۴. د ندارد: و.
۵. د: شاهی.
۶. د: حکم.
۷. د: شهریار.

(برادرش[1]) و طهمورث و هوشنگ، پسران شاه‌زادهٔ دانیال گرفته و در شب چهارشنبه سیزدهم بهمن موافق بیست و ششم جمادی‌الاوّل [۱۰۳۷ ه‍/۲ فوریهٔ ۱۶۲۸ م] (به[2])هلاک ساخت.

القصّه چون موکب شاهی به‌نواحی ولایت رانا [امر سنگه[3]] رسید، مشارٌالیه به‌استقبال آمده[4]، شرف کورنش دریافت و پیشکش[5] گذرانید و آن حضرت او را به‌انواع مراحم رعایت می‌نمودند[6]. بالجمله در اثنای راه عرایض هواخواهان متواتر می‌رسید. قاسم خان جوینی، حاکم دارالخلافهٔ آگره مکرّر عرایض فرستاده به‌صدور فرامین مفتخرگشت.

چون حضرت شاهی به‌اجمیر رسیدند، به‌زیارت مزار فایض‌الانوار خواجه بزرگوار شیخ معین‌الحق و المّلت و الدّین چشتی نورالله[7] روضه رفته، به‌عطای نذور و صدقات و تعیّن وظایف، معتکفان و مجاوران آن بقعهٔ شریفه را کامیاب خواهش گردانیدند. و چون بعد از فتح رانا نذر فرموده بودند که در آن روضهٔ منوّره مسجدی بسازند و به‌سبب هرج و مرج در عقدهٔ تأخیر مانده بود. در این وقت ایفای آن نموده، رو به‌روی گنبد حضرت خواجه فرمودند که مسجدی تمام از سنگ مرمر[8] بسازند.

و از اجمیر روانهٔ دارالخلافه گشتند. در راه اکثر امرای عمده و مردم دولت‌خواه خود را به‌ملازمت رسانیدند و شب بیست و پنجم جمادی‌الاوّل [۱۰۳۷ ه‍/۳۱ ژانویهٔ ۱۶۲۸ م] موکب شاهی به‌سواد دارالخلافه رسیده و در باغ دهره نزول نمودند و قاسم خان از دارالخلافه رسیده به‌ملازمت مشرّف شد. حضرت‌اعلی صباح آن به‌کوکبه و دبدبهٔ تمام فیل‌سوار داخل شهر گردیدند. روز دیگر[9] زر و سیم بسیار بر فقرا و مساکین افشاندند و چون به‌ساعت جلوس دوازده روز مانده بودند، به‌دولتخانهٔ بیرون قلعه که در ایّام پادشاه‌زادگی تعمیر یافته بود، فرودآمدند و چند روز را در آن‌جا به‌سربردند.

---

۱. ب: برادر.
۲. د: به.
۳. بض: رانا امر سنگه.
۴. د: مشارالیه استقبال نموده.
۵. د: پیشکشی.
۶. د: رعایت نمودند.
۷. د: چشتی روح الله؛ بض: شیخ معین‌الدّین چشتی.
۸. د: زحام.
۹. د ندارد: روز دیگر.

بیان جلوس مبارک بر تخت سلطنت و کامرانی[۱]

روز مبارک دوشنبه هشتم جمادی‌الثّانیه هزار و سی و هفت [۱۰۳۷ ه/۱٤ فوریهٔ ۱٦۲۸ م] (موافق بیست [و] پنجم بهمن که از سنین عمر اشرف سی و هفت[۲]) سال و دو ماه قمری و هشت روز گذشته بود. اعلی‌حضرت خلافت پناهی ظلّ الهی از منزل فیض شامل ایّام پادشاه‌زادگی به‌فرّ سلیمانی سوار شده، همعنان دولت و اقبال متوجّهٔ قلعه گشتند و دولتخانهٔ پادشاهی را به‌فروغ قدوم همایون مشرّف و منوّر ساخته. مصرع:

بساعتی که تولا کند بدو تقویم

بر سریر خلافت و جهانداری به‌مبارکی و بختیاری جلوس میمنت مأنوس فرمودند و رؤس منابر و وجوه دنانیر به‌خطبهٔ القاب گرامی و سکّهٔ نام نامی رونق تازه و زیب و زینت[۳] بی‌اندازه یافت و فرامین (فضا امین[٤]) به‌طغرای غرّای ابوالمظفّر شهاب‌الدّین محمّد صاحبقران ثانی، شاهجهان پادشاه غازی، مطرّز و مزیّن گشت و حضّار آن بزم والا از امرای کبار و هواخواهان والااعتبار و سادات و مشایخ و فضلا و صلحا و شعرا و ارباب تنجیم به‌بخششهای پادشاهانه و صلات ملوکانه[۵] کامیاب مآرب گشتند.

شیخ عبدالحمید لاهوری[٦] که بعد از چند سال به‌نوشتن سوانح (دولت[۷]) ابد پیوند مأمورگشت، شاهجهان پادشاه غازی سلمه‌الله (و ابقاه[۸]) را «**اِنِّی جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیفَةً**[۹]» و نیز شهاب‌الدّین محمّد صاحبقران ثانی را به‌آیهٔ مذکوره و هم[۱۰] عدد یافته و حکیم رکنای کاشی، متخلّص به«مسیح»، مصرعه:

در جهان باد تا جهان باشد [= ۱۰۳۷ ه]

---

۱. بض: وقایع سال اوّل جلوس میمنت مانوس شاهجهانی.
۲. د: موافق بیست و پنجم بهمن که از سنین عمر اشرف سی و هفت.
۳. د: بهار.
۴. د: فرامین فضا.
۵. د: ملکانه.
۶. د: شیخ عبدالمجید لاهوری.
۷. د: دولت ابد.
۸. ب: الله بقا.
۹. بقره (۲)، آیه ۳۰؛ ترجمه: من در زمین جانشینی خواهم آفرید.
۱۰. د: و هم.

این مصراع را در تاریخ جلوس همایون گفته و سعیدای کولابی مخاطب به[۱] بیبدل خان در تاریخ جلوس اشرف به‌این مصراع ملهم شده. (مصرع[۲]):

جلوس شاهجهان باد زیب ملّت و دین [= ۱۰۳۷ ه]

و «زینت شرع و خدا، حق به‌حقدار داد» نیز یافته‌اند و شیخ مذکور عبارت «دوشنبه بیست و پنجم بهمن» [= ۱۰۳۷ ه] را که مشتمل بر عدد روز (و ماه[۳]) جلوس است.

تاریخ سال جلوس و بنیات کلمهٔ صاحبقران را باز بر شاهجهان موافق یافته، در این‌روز میمنت‌افروز حضرت خلافت‌پناهی دست به‌بذل و ایثار گشوده. دو لک اشرفی و شش لک روپیه به‌نوّاب مهد عُلیه، ارجمند بانو بیگم، الملقب[۴] به‌ممتاز محل بیگم انعام فرمودند و ده لک روپیه سالیانهٔ آن ملکهٔ دوران مقرّر شد و به‌نوّاب مهد عُلیه بیگم صاحب یک لک اشرفی و چهار لک روپیه بخشیدند و شش لک روپیه سالیانه قرار یافت و هشت لک روپیه[۵] دیگر به‌نوّاب مهد عُلیه سپردند که هرگاه پادشاه‌زاده‌های برخوردار، پادشاه‌زادهٔ محمّد داراشکوه و پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع و پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب که در اردوی جنّت‌مکانی بودند، از دارالسلطنت لاهور بیایند. از آن جمله دو لک روپیه به‌پادشاه‌زادهٔ بزرگ و یک لک و پنجاه‌هزار روپیه به‌پادشاه‌زادهٔ سوّم و یک لک و پنجاه‌هزار روپیه به‌پادشاه‌زادهٔ دوّم تقسیم[۶] نمایند و تتمّه را به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد مراد بخش و پادشاه‌زادهٔ سلطان لطف الله و نوّاب روشن رأی[۷] بیگم و نوّاب ثریا بانو بیگم بدهند و یومیه پادشاه‌زادهٔ جلیل‌القدر یک‌هزار روپیه و پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع هفتصد و پنجاه روپیه و پادشاه‌زادهٔ (محمّد[۸]) اورنگ‌زیب پانصد روپیه و پادشاه‌زادهٔ مراد بخش دوصد و پنجاه روپیه مقرّر فرمودند.

و اوّل حکمی که در آن‌روز خجسته از پیشگاه دین‌پروری پادشاه اسلام صدور یافت، منع سجده‌کردن ملازمان عتبهٔ خلافت است که در عهد دولت عرش‌آشیانی و جنّت‌مکانی رایج بود.

---

۱. د ندارد: به.
۲. د: مصرع.
۳. د: و ماه.
۴. د: الملقبه.
۵. د ندارد: روپیه.
۶. د، بض: و یک لک پنجاه‌هزار روپیه به‌پادشاهزادهٔ دوم و یک لک روپیه به‌پادشاهزادهٔ سوم تقسیم.
۷. ب، د: روشن رای؛ بض روشن آرا.
۸. د: محمّد.

مقرّر شد که غرّهٔ جمادی‌الثّانیه (را[1]) که ماه جلوس همایون است، هرسال اعتبار نمایند و در این باب فرامین به‌صوبجات ممالک محروسه صدور یافت.

و چون یمین‌الدّوله آصف خان هنوز از دارالسلطنت به‌درگاه نیامده بود، منشور عاطفت به‌خط همایون قلمی فرموده ارسال داشتند و در فرمان لفظِ عمو بر القاب آن جناب افزوده، عزّ اختصاص بخشیدند و منصب آن والامکان که در عهد جنّت‌مکانی به‌هفت‌هزاری ذات و سوار دو اسبه سه اسبه که در آن زمان در دولت عرش‌آشیانی هیچ‌کس از امرای ذی‌شأن بر آن زیاده نبود و بیش از دو سه کس از اعاظم اُمرا به‌این پایه ارتقا ننموده بودند، رسیده بود. هشت‌هزاری ذات و سوار دو اسبه و سه اسبه مقرّر گردید.

مجملاً در این‌روز فرخنده مبلغ هفتاد و دو لک روپیه از آن جمله شصت لک روپیه در مشکوی اقبال به‌بیگمان والامقدار و پادشاه‌زاده‌های والاتبار چنانچه مذکور شده و دوازده لک روپیه در بیرون[2] به‌امرا و اعیان دولت و سادات و مشایخ و فضلا و صلحا و شعرا و غیرهم بخشش فرمودند. و مهابت خان که در عهد جنّت‌مکانی بعد از منصوب شدن عبدالرّحیم خان خانِ‌خانان سپهسالار، مخاطب به‌خانِ‌خانان گردیده بود. به‌دستور سابق به‌خطاب عمدهٔ مذکوره و منصب هفت‌هزاری و انعام چهار لک روپیه و اصناف الطاف اختصاص یافت.

و از امرا و منصبدار[3] جمعی که در حضور بودند، به‌دستور سابق مقرّر گردیده (و بعضی[4]) به‌اضافه سرافرازگشته[5]، به‌تفاوت درجات به‌هرکدام از مرحمت خلعت و خنجر و جمدهر مرصّع و شمشیر مرصّع[6] و علم و نقّاره و تومان[7] طوغ و اسب و انعام فیل و نقد عنایتی به‌ظهور رسید و خدمات حضور و صوبجات بعضی به‌حال ماند و به‌بعضی تغییر و تبدیل راه یافت و به‌مقتضای وقت در هر باب، هر قسم پرداختی که به‌خاطر مبارک رسید به‌عمل آمد.

---

۱. د: را.
۲. د ندارد: در بیرون.
۳. د: مناصب.
۴. د: و بعضی.
۵. د: گشتند.
۶. د ندارد: مرصّع.
۷. ب: طومان.

از جمله امرای جنّت‌مکانی جمعی که روز جلوس (اشرف[1]) حاضر بودند تا یک‌هزاری منصب این جماعت‌اند، مهابت خان خانِ‌خانان؛ خان عالم و والدی[2]؛ قاسم خان جوینی؛ لشکر خان مشهدی؛ راجه جی سنگه؛ سیّد دلیر خان بارهه؛ راو سور؛ راجه بهارته بُندیله؛ میرزا خان ولد شاهنواز خان ترکمان؛ انی رأی سنگه دلن؛ احمد بیگ خان؛ بابو خان کرانی؛ علی قلی درمن؛ پهار سنگه بُندیله؛ نورالدّین قلی؛ سیّد بهووه که خطاب دیندار خانی یافت؛ سیّد یعقوب بخاری؛ جگمال؛ سیّد عالم بارهه؛ راجه دوارکا داس؛ هردی رام کچهواهه؛ راجه هر ناراین؛ سزاوار خان ولد لشکر خان.

و از امرای شاهی تا منصب مزبور این مردم وزیر خان؛ سیّد مظفّر خان بارهه؛ دلاور خان بِرج؛ بهادر خان روهیله؛ سردار خان؛ بیتهل داس که به‌خطاب راجگی مأمور شد؛ میرزا مظفّر کرمانی؛ راجه منروپ؛ قلیج خان؛ خواجه قاسم؛ سیّد امانی[3] که خطاب صفدرخانی یافت؛ رضا بهادر چیله که به‌خطاب خدمت‌پرست خان سرفرازگردید؛ لهراسب ولد مهابت خان؛ یوسف محمّد خان تاشکندی؛ اخلاص خان؛ جان نثار خان؛ دیانت خان دشت بیاضی؛ یکّه‌تاز خان؛ نصیب شیروانی؛ پیر خان میانه؛ خواجه برخوردار، داماد مهابت خان؛ حیات ترین؛ مرحمت خان؛ زبردست خان؛ چیت سنگه راتهور؛ نوبت خان؛ جهان خان کاکر؛ خنجر خان؛ جوره اقاسی[4]؛ علاول ترین؛ شریف خان؛ عثمان روهیله؛ اهتمام خان؛ ترکتاز خان؛ حبیب سور؛ رشید خان خواجه[سرا[5]]؛ جمعی که در صوبجات و اطراف ممالک محروسه بودند، هرکه به‌درگاه می‌آمد، درخور حال مشمول عواطف می‌گشت.

---

۱. د: اشرف.
۲. پدر عنایت خان، ظفر خان احسن.
۳. بض: عطای.
۴. د: اقاصی.
۵. بض: خواجه‌سرا.

وقایع سال (اوّل[1]) جلوس میمنت‌مانوس شاهجهانی موافق هزار و سی و هفت

در این وقت میر عبدالسّلام مشهدی، مخاطب به‌اختصاص خان که قبل از جلوس والا در ایّام اقامت جُنَیر بعد از رحلت ابراهیم عادل خان (حسب‌الامر[2]) به‌تعزیت(پرسی[3]) محمّد عادل خان، ولی‌عهد متوفّی مذکور [۲۸ فوریهٔ ۱۶۲۸ م[4]] به‌بیجاپور رفته بود، به‌درگاه رسیده، احراز ملازمت نمود و پیشکشهای[5] عادل خان از اقسام جواهر مرصّع‌آلات بیش‌بها[6] آورده بود، به‌نظر انور درآورده، مورد الطاف پادشاهانه گردید، به‌خطاب اسلام خانی و منصب چهارهزاری و خدمت بخشیگری دوّم و عرض مکرّر بلندپایه گردید و افضل خان، دیوان سابق شاهی که احوال او مرقوم گشته، از دارالسّلطنت رسیده به‌کورنش مستسعد گردید[7]و مشمول مراحم شده به‌منصب چهارهزاری و به‌دستور عهد جنّت‌مکانی به‌خدمت میرسامانی منصوب گشت.

رسیدن پادشاه‌زاده‌های والاتبار (و یمین‌الدّوله[8]) از دارالسلطنت لاهور[9] به‌پیشگاه حضور

و غرّهٔ رجب این سال [۱۰۳۷ هـ/۷ مارس ۱۶۲۸ م] خجسته پادشاه‌زاده‌های کامکار عالی‌مقدار و یمین‌الدّوله آصف خان و دیگر خوانین و حشم جنّت‌مکانی از دارالسلطنت لاهور به‌حوالی دارالخلافه رسیده به‌اشارهٔ همایون در ظاهر بهشت‌آباد معروف به‌سکندره نزول نمودند و نوّاب مهد عُلیه از نوید فرزندان والامقام و والدین کرام خود شادان شده به‌رخصت اشرف

---

۱. د: اوّل.
۲. د: حسب‌الامر.
۳. د: پرسی.
۴. بض: ۲۸ فوریهٔ ۱۶۲۸ م.
۵. د: پیشکش.
۶. د: بها که.
۷. د: گشت.
۸. د: و یمین‌الدّوله.
۹. د ندارد: لاهور.

با نوّاب عُلیه و دیگر پادشاه‌زادگان به‌استقبال و الدّین ماجدین سوار شدند[۱] و از آن طرف (یمین‌الدّوله در خدمت پاد[۲])شاه‌زادگان والاتبار که از دارالسلطنت تشریف آورده بودند[۳]، به‌استقبال هودج نوّاب مهد عُلیه سوار شده. در اثنای راه جایی که برای ملاقات خیّام نصب شده بودند[٤]. بعد از مفارقت چند ساله به‌ملاقات هم مبتهج و مسرور گشتند.

و فردای آن‌روز پنجشنبه [۸ مارس ١٦٢٨ م] جمیع اعیان خلافت به‌اشارهٔ همایون استقبال نموده، پادشاه‌زاده‌های والاتبار عالی‌نسب را به[٥]یمین‌الدّوله و دیگر امرا و خوانین نامدار به‌پیشگاه حضور معلّی آوردند و بعد از رسیدن به‌دولتخانهٔ والا، اوّل پادشاه‌زادگان و بعد از آن یمین‌الدّوله و همراهان به‌ترتیب مراتب و مناصب به‌ملازمت اشرف فایزگردیدند و نذور لایقه گذرانیده، درخور پایه و منزلت مورد اصناف الطاف و انواع عواطف سلطانی گشتند.

تعلّق گرفتن امر جلیل‌القدر وکالت به‌یمین‌الدّوله[٦]

و خدمت والای وکالت به‌یمین‌الدّوله تفویض نموده. مُهرِ اوزک را که اسم شریف با اسامی گرامی اجداد و همایون بر آن منقوش است و بر فرامین و احکام همان مُهر می‌شد، به‌معظّم الیه[۷] سپردند و در مخاطبات به‌لفظ عمو مخاطب نموده، محسود همکنان گردانیدند و این ضابطه مستمر شده[۸] و امرایی که از دارالسلطنت به‌رفاقت یمین‌الدّوله آمده بودند، خدمات و مناصب (بعضی) به‌حال (ماند) و[۹] بعضی را تغییر و تبدیل فرمودند و به‌چندین اضافه عنایت شد.

اسامی امرای مذکور این تفصیل دارد: شایسته خان ولد یمین‌الدّوله؛ صادق خان، عمّ یمین‌الدّوله؛ شیر خواجه خوافی؛ میر حسام‌الدّین انجو بن میر جمال‌الدّین حسین، صاحب فرهنگ فارسی؛ شاهنواز خان صفوی بن رستم میرزا؛ میرجمله اصفاهانی؛ موسوی خان صدر؛ معتمد خان؛ مخلص خان؛ خواص خان؛ معتقد خان که خطاب الله‌وردی خانی یافت؛

---

۱. د: به‌استقبال متوجه شدند.
۲. د: یمین‌الدّین در خدمت پاد.
۳. د ندارد: از دارالسلطنت... آورده بودند.
۴. د: شده بود.
۵. د: والاتبار نصب را با.
۶. د: یمین الدولت.
۷. د: لله.
۸. د: شد.
۹. ب: مناصب به‌حال و.

بهاری داس کچهواهه؛ راجه روزافزون؛ حکیم خوشحال ولد حکیم همام؛ حکیم ابوالقاسم (که[1]) خطاب حکیم‌الملک یافت؛ راجه گردهر؛ میرزا شجاع ولد میرزا شاهرخ؛ شریف خان.

و از امرای صوبجات جمعی که به‌اضافهٔ منصب کامیاب گشتند، این مردم‌اند: میرزا والی؛ مخلص الله؛ آتش خان دکنی؛ سیّد بایزید؛ زین‌العابدین ولد جعفر بیگ آصف خان؛ شرف‌الدّین حسین؛ یادگار حسین خان، برادر ابن حسین خان؛ جلال ولد دلاور خان کاکر؛ شیخ قطب‌الدّین خان[2]؛ میر عبدالله؛ میر ابراهیم، خویشان میرزا سیّد یوسف خان رضوی؛ میرزا خان ولد زین خان کوکلتاش؛ دیگر عرش‌آشیانی لطف الله خان نقشبندی؛ میرزا حیدر ولد مظفّر حسین میرزا صفوی[3].

تفویض وزارت کل به‌ارادت خان

و جشن نوروز اوّل جلوس همایون[4] پنجم رجب [۱۰۳۷ ه‍/۱۱ مارس ۱٦۲۸ م] به‌التماس یمین‌الدّوله خدمت وزارت دیوانی اعلی به‌ارادت خان مفوّض گردید. نوروز این سال فرّخ فال روز دوشنبه دوازدهم ماه [رجب] مذکور موافق هزار و سی و هفت هجری [۱۰۳۷ ه‍/۱۸ مارس ۱٦۲۸ م] واقع شد و چون نوروز اوّل بعد از جلوس بود، جشن بسیار طمطراق آراستگی یافت و عالمی از ادارات خاقانی به‌کام دل رسید. چون بندگان اشرف بعد از فراغ مجلس بیرون به‌حرم‌سرای دولت تشریف بردند به‌نوّاب مهد عُلیه شاه اقسام زیور که قیمت آن پنجاه لک روپیه[5] بود، لطف نمودند و جواهر و حلی بیست و پنج لک روپیه به‌نوّاب عُلیه وراء[6] این مرصّع‌آلات بیست و پنج لک روپیهٔ دیگر به‌پادشاه‌زاده‌های عالی‌مقدار و بیگمان والاتبار شفقّت فرمودند و تا روز شرف مذکور یک کرور و هشتاد لک روپیه از جواهر (و[7]) مرصّع‌آلات و خلعت و خنجر مرصّع و جمدهر مرصّع و شمشیر مرصّع و اسب و فیل و اشرفی و روپیه انعام شد. از آن جمله یک کرور و شصت لک روپیه[8] به‌نوّاب مهد عُلیه و پادشاه‌زاده‌های والانسب و

۱. د: که.
۲. د: نسخ قطب‌الدّین کوکه جنّت‌مکانی.
۳. د: میرزا صفوی.
۴. د ندارد: جلوس همایون.
۵. د ندارد: روپیه.
۶. د: زر.
۷. د: و.
۸. د ندارد: روپیه.

بیست لک روپیه به‌سایر امرا و منصبداران و آنچه در ایّام مذکور از پیشکش نوّاب مهد عُلیه و پادشاه‌زاده‌های[1] گرامی‌تبار و امرای والامقدار به‌قبول موصول شد، ده لک روپیه بود. چون یمین‌الدّوله عرض لشکر داده، پنج‌هزار سوار خوش اسب و یراق ازنظر گذرانید و بغایت مستحسن افتاد. در این‌روز به‌منصب آن مسندآرای بزرگی یک‌هزاری ذات و سوار[2] دو اسبه سه اسبه افزوده، نه‌هزاری ذات و سوار[3] دو اسبه سه اسبه مقرّر گردانیدند و جاگیر منتخب که حاصل هرساله آن پنجاه لک روپیه است، شفقّت شد.

در اواخر شعبان این سال [۱۰۳۷ ه‍/۲۸ آوریل ۱٦۲۸ م] نوّاب ثریا بانو بیگم به‌عارضهٔ آبله در سن هفت سالگی از عالم فانی رحلت نمود.

تولّد شاه‌زادهٔ سلطان دولت‌افزا

در اوّل شهر رمضان[4] این سال موافق هزار و سی و هفت [۱۰۳۷ ه‍/۹ مهٔ ۱٦۲۸ م] از نوّاب مهد عُلیه فرخنده کوکبی بر سپهر خلافت طالع گشت و به‌سلطان دولت‌افزا موسوم گردید. حضرت ظلّ الٰهی دست افضال گشوده. امرای والامقدار را به‌خلعت‌های فاخره و اصحاب عمایم و اهل استحقاق و ارباب طرب و نشاط را به‌عطای مبلغ‌های گرانمند کامیاب آرزو گردانیدند و ملتزمان[5] بساط تقرّب، نذرور و پیشکش‌ها گذرانیدند، مجموع به‌نوّاب مهد عُلیه انعام شد.

رحلت سلطان لطف الله پادشاه‌زاده[6]

در این وقت که از این عطیّهٔ جهانی بهره‌مند بود، از کجروی فلک ستیزه‌ورز پاشاه‌زادهٔ سلطان لطف الله بعد از زندگی یک سال و هفت ماه [۱٤ مهٔ ۱٦۲۸ م[7]] به‌آرامگاه آخرت شتافت.

در اوایل شوّال این سال [۱۰۳۷ ه‍/٤ ژوئن ۱٦۲۸ م] رکن‌السّلطنت خواجه ابوالحسن، جدّ راقم این *ملخّص* که وزیراعظم جنّت‌مکانی بود، از لاهور آمده. احراز ملازمت نموده، مورد مراحم بی‌دریغ گردید.

---

۱. د: پادشاهزاده.
۲. بض: یک‌هزار سوار.
۳. بض: نه‌هزار سوار.
۴. د: اوایل شهر؛ بض: پنجم شهر رمضان.
۵. د: ملزمان.
۶. د: رحلت پادشاه‌زاده سلطان لطف الله.
۷. بض: ۱٤ مهٔ ۱٦۲۸ م.

فرار ججهار کفران‌شعار از دربار جهانمدار

در این سال ججهار سنگه بُندیله از شقاوت ذاتی بی‌سبب ظاهری به‌وطن گریخت و در ذی‌قعدهٔ این سال [۱۰۳۷ ه‍/ژوئیهٔ ۱۶۲۸ م] رستم میرزای صفوی با دو پسر خود میرزا امرا و مخاطب به‌التفات خان و میرزا حسن از صوبهٔ بهار آمده به‌ملازمت رسیدند و مشمول عواطف گشتند و چون میرزای معظّم الیه را عارضهٔ نقرس مزمن علاوه کبرسن گشته از حرکت بازداشته بود، از تکلیف نوکری معاف نموده، یک لک و هشت‌هزار روپیه سالیانه مقرّر فرمودند.

واقعهٔ آمدن نظر محمّد خان بر سر کابل

در این ولا از عرایض منهیان صوبهٔ کابل به‌عرض رسید که نذر محمّد خان، والی بلخ و بدخشان با عزیز سلطان و چندی از اوزبکیه جنود[1] خبر شنقار شدن جنّت‌مکانی شنیده و قابو دیده به‌طمع تسخیر کابل آمد و پانزدهم شهر رمضان این سال [۱۰۳۷ ه‍/۱۹ مهٔ ۱۶۲۸ م] اوزبکان از اطراف هجوم آورده، قلعهٔ ضحّاک را که سرحد کابلستان است، قتل نمودند و خنجر خان، قلعه‌دار آن‌جا دل بر جانفشانی نهاده همّت مصروف جنگ گردانید و جمعی از بهادران اوزبکیه را طعمهٔ نهنگ توپ و تفنگ گردانید و بقیةالسیف راه فرار پیمودند.

و نذر محمّد خان به‌این معنی که هرگاه کابل به‌تصرّف درآمد، مضافات آن بی‌تردّد به‌دست خواهد آمد، دل خوش کرده، متوجّهٔ کابل شد و چون به‌نواحی پمغان رسید، دست تعدی دراز ساخته یلنگتوش، اتالیق خود را به‌قتل و غارت سکان پَمْغَان وَلَلْنْدَر و سَنْگَهر پَمْغَان که از روز بد مقر آن‌هاست فرستاد و بعد از قتل و غارت آن بیچارگان از آن‌جا گذشته، در نزدیکی کابل فرودآمده[2] و نوشتجات و پیغام‌های امید و تهدید به‌مردم پادشاهی و اهل شهر فرستاد. آن‌ها در جواب گفتند که تا رمقی از حیات باقی است، در ممانعت خواهم کوشید.

و نذر محمّد خان از شنیدن این پیغام برآشفته بر محاصرهٔ قلعه همّت گماشت و صبح روز جمعه ششم شوّال [۱۰۳۷ ه‍/۹ ژوئن ۱۶۲۸ م] اوزبکیه دور قلعه فرودآمدند و هرجانب ملچارها قرار دادند و از طرفین هنگامهٔ جنگ و جدال گرمی به‌هم رسانید و چون ملچارها به‌کنار خندق رسید و دمدمه‌ها بلند گردید، میر گل (با[3]) احدیان پادشاهی از قلعه برآمده،

---

۱. د: جنود اوزبکیه.
۲. د: آمد.
۳. ب: به.

بر ملچار محمّد باقی قلماق دوید و جمعی را مقتول ساخته، سرکوب را با خاک برابر گردانید و با دوازده کس زخم برداشته و سر و سلاح اوزبکان را نزد اهل قلعه آورد.

حضرت شاهنشاهی بعد از وقوع بر این قضایا مهابت خان خانِخانان را به‌مدافعت نذر محمّد خان رخصت فرمودند و از امرا و منصبدار بیست‌هزار سوار به‌همراهی مومی‌الیه معیّن گشت. القصّه لشکر خان که قبل از رسیدن این اخبار به‌صوبه‌داری کابل تعیین شده بود. در اثنای راه آمدن لشکر اوزبک شنیده، بسرعت روانه گشت. بعد از رسیدن به‌جلال‌آباد هرچند اعیان لشکر در توقّف مبالغه نمودند، از کارطلبی انتظار رسیدن خانِخانان و کمک درگاهی نبرده، متوجّه دفع غنیم گشت و (چون[1]) به‌دوازده کروهی کابل رسیدند. نذر[2] محمّد خان از آمدن او خبر یافته.

بعد از محاصرهٔ سه ماه دست از آن کار کشیده، مردم متفرّق خود را جمع نموده تا رفته دستبردی به‌لشکر خان تواند نمود و به‌این قصد از دور قلعه برخاسته به‌موضع (بگرامی[3]) نزول کرد. لشکر خان به‌مجرّد شنیدن آمدن او به‌ارادهٔ جنگ[4] بر سبیل سرعت روان شد و چون نذر محمّد خان سپاهی مواجبدار کم داشت و اکثر لشکر او المانچیان غارتگر بودند. در مدت [قلیل[5]] کابل قریب نصف آن‌ها[6] به‌دفعات متفرّق شده رفته بودند. در این وقت زیاده بر هفت هشت‌هزار سوار به‌او نبود. مصلحت در مقابله با سپاه ظفرپناه نموده، طریق فرار اختیار نمود.

و لشکر خان شانزدهم محرّم هزار و سی و هشت [۱۰۳۸ ه/۱۵ سپتامبر ۱۶۲۸ م] بی‌مزاحم داخل کابل شد و نذر محمّد خان از راه غوری در سه روز مسافت پانزده روز را قطع کرده، خود را به‌بلخ رسانید و لشکر منصور اگرچه تعاقب نمود، به‌گردشان نرسید. شاعر نادره[7] فن ابوطالب کلیم تاریخ فرار اوزبکیه به‌تعمیه، این چنین منظوم ساخت. نظم:[8]

---

۱. د: چون.
۲. د ندارد: نذر.
۳. ب: گمرامی؛ بض: بگرامی.
۴. د: جنگ صف.
۵. ب، د: قیل؛ بض: قلیل.
۶. د: آن.
۷. د: نادر.
۸. د: ساخته: قطعه.

ای شهنشاه هنرپرور که عقل | از ره وصف تو حیران بازگشت
دشمنت در گوشه‌ای از مملکت | گرچه جمع آمد پریشان بازگشت
غنچه‌ای از گلشن کابل نچید | با دل پرخارحرمان بازگشت
از پی تاریخ عقل خورده دان | چون به‌تنهائی ایشان بازگشت
رایت اقبالشان افگنده (و[1]) گفت | «دیو از ملک سلیمان بازگشت»

[= ۱۰۳۷ هجری]

خانِ‌خانان خبر این فتح در سرهند شنیده توقّف نمود و حقیقت را به‌درگاه عرض داشت کرد و چون این ماجرا به‌عرض رسید، خانِ‌خانان را با (لشکر[2]) کمکی حکم شد که به‌درگاه بیاید و لشکر خان در جلد وی این خدمت نمایان مورد عنایت پادشاهانه گردید و به‌غارت کشیدگان صوبهٔ کابل یک لک روپیه به‌فرمان (والا[3]) تقسیم یافت.

اساس یافتن چهل ستون پیش جهروکهٔ دیوانخانهٔ همایون

چون پیش جهروکهٔ خاص و عام که مجلس دیوان سلیمان زمان است. در عهد جنّت‌مکانی و عرش‌آشیانی عمارت نداشت و ایستادگان پیشگاه حضور در برسات از باران و در تابستان از حرارت آفتاب تعب می‌کشیدند، حکم شد که چهل ستون وسیع ارکانی بسازند و در [٤[4]] ذی‌الحجّهٔ این سال [۱۰۳۷ ه‍/٥ اوت ١٦٢٨ م] به‌اتمام رسید و فرمان صدور یافت که درپیش جهروکهٔ دارالسلطنت لاهور نیز به‌همین طور بسازند و عمارت شاه برج دولتخانهٔ آن‌جا را که بنا گذاشته جنّت‌مکانی است. به‌اتمام برسانند و برج مذکور در سال نوزدهم جلوس [۱۰۳۳ ه‍/ ١٦٢٤ م] آن حضرت بنا شد و تا سال چهارم جلوس [۱۰٤۱ ه‍/١٦٣١ م] اعلی‌حضرت، دو گز[5] بلند گشت. در هر ردّهٔ آن یک قطار خشت به‌کار رفته بود، یک لک و هشتاد هزار خشت صرف گردید، به‌این طریق یازده گز دیگر کرسی آن را بلند ساختند و (بالای[6]) سطح یک لخت آن عمارت به(اتمام[7]) رسید.

---

۱. د: و.
۲. د: لشکر.
۳. د: والا.
۴. بض: ٤ ذی‌الحجّهٔ ۱۰۳۷ ه‍.
۵. بض: بیست و دو گز.
۶. ب: بالا.
۷. ب: انجام.

جشن دوباره جلوس فرمودن حضرت خلافت پناهی

به‌تاریخ پانزدهم ذی‌الحجّه ماه مذکور [۱۰۳۷ ه/۱٦ اوت ۱٦۲۸ م] به‌التماس یمین‌الدّوله در ساعتی که رصدبندان دقیقه‌رس در ادوار روزگار به‌آن خوبی کمتر نشان داده‌اند و این ساعت را در فرخندگی به‌ساعتی که جلوس همایون واقع شده، نسبت نمی‌توان داد. اگر در این ساعت مسعود جشن جلوس میسّر گردد، آثار عظیمه بر آن مترتّب خواهد شد. جشن عظیم ترتیب نموده، دوباره بر تخت سلطنت و کامرانی به‌مبارکی جلوس فرمودند و حضّار آن بزم خجسته را مشمول انواع مراحم گردانیدند.

و چون گهیلوجی بهونسله که از عمدهٔ نظام‌الملک بود، به‌رهنمایی طالع اختیار بندگی درگاه کرده، پیشِ خان زمان که به‌نیابتِ پدر خود خان‌خانان به‌حکومت صوبهٔ دکن و برار[1] و خاندیس می‌پرداخت، آمد. بندگان اشراف او را موردِ عنایتِ سلطانی ساخته به‌منصب پنج‌هزاری بلندپایگی بخشیدند. درویش محمّد که از عادل خان جدا شده، در سلک ملازمان این آستان منسلک گردیده بود، به‌منصب سه‌هزاری نوازش فرمودند.

در این ولا پیشکش دنیاداران دکن عادل خان و قطب‌الملک که چون از اجداد خود مطیع و مُنقاداند، با عرایض مشتمل بر تهنیّت جلوس مبارک به‌نظر انور درآمد. از جملهٔ پیشکش عادل خان و قطب‌الملک که[2] نیلمی بود، تمام عیار به‌وزن پنج مثقال، قیمت آن سی‌هزار روپیه شد.

در ماه صفر این سال موافق هزار و سی و هشت [۱۰۳۸ ه/اکتبر ۱٦۲۸ م] حضرت‌اعلی به‌منزل یمین‌الدّوله تشریف بردند و آن آصف‌جاه به‌مراسم پاانداز و نثار پرداخته، پیشکش[3] عالی از جواهر و مرصّع‌آلات و اقمشه و اسبان قبچاق و فیلان کوه پیکر با یراقهای طلا و نقره که قیمت مجموع پنج لک روپیه شد، ازنظر گذرانید و اعلی‌حضرت سه روز و شب با نوّاب مهد عُلیه و پادشاه‌زادگان عالی‌تبار مهمان بوده، روز چهارم به‌دولتخانه آمدند.

معیّن گشتن حکیم حاذق به‌سفارت توران

چون امام قلی خان، والی توران به‌نتیجةالاماجد عبدالرّحیم خواجه جویباری که پیرزادهٔ عبدالله خان اوزبک، والی توران بود، به‌رسم ایلچی‌گری به‌خدمت جنّت‌مکانی فرستاده، پیغام کرده بود

---

۱. د: برارد.
۲. د ندارد: عادل خان و قطب‌الملک که.
۳. د: پیشکشی.

که چون آن حضرت با دو برادر را فرزند می‌خوانند. در این ولا که قندهار به‌تصرّف قزلباشیه درآمده، اگر لشکر شایسته به‌سرکردگی حضرت شاهی به‌تسخیر آن ولایت معیّن گردد، از این طرف مایان با جنود توران به‌آن صوب می‌آییم. چون قندهار گرفته شود، به‌فتح خراسان متوجّه می‌شویم.

در این اثنا قضیهٔ شنقار شدن جنّت‌مکانی (روی[۱]) نمود و خواجه معزالیه بعد (از[۲]) طنطنهٔ جلوس معلّی بندگان اشرف بر تخت سلطنت و جهانداری به‌درالخلافهٔ آگره آمده، ملازمت نمود و در همان نزدیکی به‌حسب تقدیر به‌عالم آخرت شتافت. حضرت خلافت پناهی در ربیع‌الاوّل این سال [۱۰۳۸ ه‍/نوامبر ۱۶۲۸ م] حکیم حاذق را که پدرش حکیم همام امام[۳]، برادر حکیم ابوالفتح گیلانی در عهد عرش‌آشیانی به‌ایلچی‌گری نزد عبدالله خان اوزبک، والی توران رفته بود، به‌سفارت توران تعیین نموده. مصحوب او ارمغانی یک لک و پنجاه‌هزار روپیه برای امام قلی خان فرستادند و نامهٔ مؤدت مشحون مصحوب او ارسال یافت.

تعیین یافتن افواج قاهره به‌استیصال ججهار خسران مآل و نهضت موکب اقبال از دارالخلافه تا گوالیار جهت بیدار ساختن آن مُدبِّر از خواب[۴] پندار

چون ججهار سنگه بُندیله به‌اوندچهه که جای پناه او بود، رسیده. در مقام تهیّهٔ لشکر و استحکام قلاع و سرانجام اسباب قلعه‌داری شده و ارادهٔ فاسد او معروض گشت. برای تنبیه او ده‌هزار سوار با ده[۵]هزار پیادهٔ[۶] تفنگچی و پانصد بیلدار به‌سرداری مهابت خان خانِ‌خانان معیّن فرمودند و چندی از امرا و جمعی از منصبداران در این فوج مقرّر شدند و وقت رخصت به‌خانِ‌خانان انواع (عنایات[۷]) به‌ظهور رسید.

و به‌خان جهان لودی، صوبه‌دار مالوه فرمان صدور یافت که با لشکر آن صوبه و راجه بهارته بُندیله که اجدادش قوم بُندیله بودند، جنّت‌مکانی به‌جلد وی کشتن شیخ ابوالفضل انتزاع نموده،

---

۱. ب: رو.
۲. د: از.
۳. د ندارد: امام.
۴. د: غفلت و.
۵. بض: دو.
۶. د ندارد: پیادهٔ.
۷. ب: عنایت.

به‌راجه (بر[۱]) سنگه دیو بُندیله داده بودند و با ججهار دشمن موروثی است[۲]، با چندی از امرا و جمعی از منصبداران که مجموع بیست‌هزار سوار می‌شدند. دوهزار تفنگچی پیاده و پانصد بیلدار از راه چندیری به‌ملک ججهار درآید و فرمان به‌نام عبدالله خان بهادر به‌صدور پیوست که از جاگیر خود قنوج با بهادر خان روهیله و چندی از امرا و منصبداران که مجموع هفت‌هزار سوار بود و هزار تفنگچی پیاده و پانصد بیلدار از طرف شرقی به‌ملک او درآیند و به‌موجب حکم دوهزار سوار ملازم یمین‌الدّوله نیز به‌این فوج معیّن شد.

مجملاً هشت هفت‌هزار سوار[۳] و شش‌هزار تفنگچی و یک‌هزار و پانصد بیلدار برای استیصال آن خسران مآل نامزد گشتند و بندگان اشرف بنابر مصالح امور جهانداری به‌شکار نداراباری که بر آن سمت است، توجّه فرموده مقرّر نمودند که در شکارگاهِ مذکور مشغول باشند. این فوج[٤] که نوشته شد از سه طرف به‌ملک او درآمده، قلاع او را تسخیر نمایند.

سلخ ربیع‌الاوّل [۱۰۳۸ ه/۲۷ نوامبر ۱٦۲۸ م] مذکور جشن وزن قمری انتهای سال سی و هشتم از سنین عمر جاوید در دولتخانهٔ فتح‌پور انعقاد یافت و ذات اشرف را یک‌بار به‌طلا و یک‌مرتبه به‌نقره و شش بار به‌اجناس دیگر سنجیدند و آن وجوه به‌ارباب احتیاج تقسیم شد.

مخفی نماند که آیین وزن از مخترعات حضرت عرش‌آشیانی است و آنحضرت ذات مبارک خود را در سالی[۵] دو مرتبه در انتهای سال شمسی و قمری از سنین عمر وزن می‌فرمودند و در وزن شمسی دوازده بار، نوبتِ اوّل به‌طلا و یازده نوبت[٦] به‌دیگر اشیا و در وزن قمری هشت بار به‌مرتبهٔ اوّل به‌نقره و هفت مرتبه به‌اشیای دیگر و وجوه وزن در مصارف تصدّق صرف می‌شد.

و حضرت جنّت‌مکانی نیز به‌تبعیت آن حضرت هرسال این رسم کثیرالمنفعت را به‌عمل می‌آوردند. خاقان کثیرالاحسان از جود (و[۷]) دستی در وزن شمسی، وزن به‌نقره و در وزن قمری وزن به‌طلا بر اشیای مقرّر افزودند.

---

۱. د: بر؛ ب: نر.
۲. د: داشت.
۳. د ندارد: سوار.
۴. د: این سه فوج.
۵. د: سابق.
۶. د: نوبت یازده.
۷. د: و.

و بالجمله چون مهمّ ججهار فی الجمله به‌طول کشید. در اواخر ربیع‌الثّانی این سال [۱۰۳۸ ه‍/اواخر دسامبر ۱٦۲۸ م] اعلی‌حضرت از ندارباری کوچ نموده، متوجّه قلعهٔ گوالیار و سیر و شکار آن حدود شدند و بعد از رسیدن به‌مقصد جمعی کثیر را از زندان قلعهٔ مذکور که جای حبس گناهکاران است به‌تصدّق فرق مبارک آزاد گردانیدند.

القصّه افواج قاهره که برای تنبیهٔ ججهار نامزد شده بودند، از وصول موکب همایون به‌گوالیار تقویت تازه یافتند و بُندیله‌ها از بسیاری خوف دل و دست از کار رفت و خانِ‌خانان از طرف گوالیار به‌شانزده کروهی قلعهٔ اوندچهه و خان جهان از جانب نَرْوَر به‌سه کروهی قلعهٔ مذکور و عبدالله خان بهادر از کالپی به‌پانزده کروهی آن‌جا رسیدند.

و دست جلادت گشاده، از اطراف دمار از روزگار کفّار نابکار برآوردند و چون کار بر ججهار تنگ گردید و به‌هیچ‌وجه راه گریز و روی ستیز نماند به‌سپهسالار متوصل گشته، از روی عجز و انکسار نوشت که اگر رقم عفو بر جریدهٔ جرایم کشیده شود، به‌درگاه آمده. دیگر سر از ربقهٔ اطاعت و فرمانبرداری برنمی‌تابد و در تلافی تقصیرات کوشیده لوازم خدمتکاری می‌رساند.

فتح قلعهٔ ایرج و عفو زلّات ججهار

در این اثنا از نوشته واقعه‌نویس[۱] عبدالله خان بهادر به‌عرض رسید که در اواسط جمادی‌الاوّل [۱۰۳۸ ه‍/اوایل ژانویهٔ ۱٦۲۹ م] مشارٌالیه با کمکیان خود قلعهٔ ایرج را که در تصرّف ججهار بود، سرسواری فتح کرده[۲] و غنیمت بسیار به‌دست لشکر اسلام افتاد و شرح این سرگذشت آن‌که عبدالله خان با همراهان از سمت شرقی ایرج که مشرق رویهٔ ملک بُندیله است، ججهار از تسخیر آن به‌استواری مداخل و مخارج[۳] خاطر جمع داشت و بهادر خان با فوجی که همراه داشت، از طرف شمال و رشید خان و بهادر سنگه بُندیله از جانب جنوب یورش نمودند. عبدالله خان با فوج خود پیش از (همه[٤]) هنگامهٔ جنگ گرم گردانیده و دلیران پای قایم کرده، دست جسارت گشودند و تا یک پهر داد مردانگی داده، بعد از زد و خورد بسیار پیاده شده از خندق گذشتند و به‌قدم جرأت بر دیوار قلعه برآمده، درون ریختند و در کفرهٔ فجره تیغ گذاشته،

---

۱. د: فوج
۲. د: نمود.
۳. د: مدارج.
۴. د: همه.

پیر و جوان را علف شمشیر ساختند و بهادر خان نیز[۱] فیل مست پیش داشته دَرِ قلعه را شکست و با برادران و نوکرانِ خود پیاده به‌چستی و چالاکی به‌قلعه درآمد و قریب دوهزار کس از کفّار را به‌جهنّم فرستاد و جمعی از غازیان نیز به‌درجهٔ شهادت فایزگشتند. حضرت‌اعلی به‌پاداش این تردّد بهادر خان، پهار سنگه را مورد مراحم ساختند و با آن‌که از استیلای لشکر ظفراثر نزدیک (رسیده[۲]) بود که خاربُن فساد از بیخ کنده شود، به‌التماس خانِ‌خانان و دیگر دولت‌خواهان ذیل عفو به‌تقصیرات ججهار نابکار پوشیده (فرمان[۳]) فرستادند که به‌الطاف پادشاهی مستمال[۴] گشته، روانهٔ درگاه شود.

و در این سال تمامی محال بالاگهات را که در هرج مرج شنقار شدن جنّت‌مکانی قبل از جلوس حضرتِ خاقانی، خان جهان لودی به‌داعیهٔ فساد و به‌نظام‌الملک داده بود، چنانچه به‌جای خود ترقیم یافته. نظام‌الملک به‌مجرّد رسیدن فرمان واجب‌الاذعان به‌مردم پادشاهی سپرده. عرضداشت کرد که سیّد کمال، قلعه‌دار بیر دل خبرداری[۵] از پرگنهٔ مذکور نمی‌کند و سخن من گوش نکرده، دم از مخالفت می‌زند. لهٰذا به‌خان زمان حکم صادرشد که با لشکر پادشاهی به‌بالاگهات برآمده بیر را از دست او برآورد و بعد از آن‌که خان زمان به‌حوالی بیر رسید. سیّد کمال از سطوت افواج قاهره اندیشه‌مند گشته، قلعهٔ مذکور را با پرگنه به‌اولیای دولت حواله نمود و خان زمان آن را به‌دستور سابق به‌صف‌شکن خان رضوی سپرده به‌برهان‌پور برگشت. وقتی که مشارٌالیه به‌گرفتن بیر رفته بود، نظام‌الملک از نفاق سرشتی ساهو بهونسله را با شش‌هزار سوار از دولت‌آباد فرستاد که در ولایت خاندیس گرد شورش برانگیخته، لشکر پادشاهی را مذبذب خاطر گرداند و دریا خان روهیله که در آن ایّام جاگیردار پیاده و آن نواحی بود بسرعت برق و باد به‌مقهوران رسید و تنبیه به‌واجبی نموده، از آن ملک برآورد و در این سال خجسته مآل قریب چهار لک بیگه زمین و یکصد و بیست موضع درو بست سوای زرِ نقد به‌ارباب استحقاق شفقّت شد.

---

۱. د ندارد: نیز.
۲. د: رسیده.
۳. د: فرمان.
۴. د ندارد: مشتمل.
۵. د ندارد: خبرداری.

وقایع سال دوّم از جلوس اشرف موافق هزار و سی و هشت هجری

غرّهٔ ثالث ماه [جمادی‌الثّانی[1]] اوّل این سال [۱۰۳۸ هـ/۱۷ فوریهٔ ۱۶۲۹ م] رایت[2] جهانگشا از گوالیار به‌دارالخلافت مراجعت نمود[3]. غرّهٔ رجب [۲٤ فوریهٔ ۱۶۲۹ م] به‌مبارکی و فیروزی داخل گردید.

و در این‌روز مهابت خان خانِ‌خانان با عمده‌های دولت که همراه مشارٌالیه به‌تنبیهٔ ججهار معیّن شده بودند، به‌ملازمت رسیدند و ججهار سنگه را به‌طریق گناهکاران فوطه در گردن انداخته به‌پیشگاه حضور آورد و آن خجلت زدهٔ ادبار یک‌هزار مُهر نذر و پانزده لک روپیه جرمانه گذرانید و چهل فیل پیشکش نمود و به‌موافق منصب چارهزاری جاگیر یافته، مقرّر شد که با دوهزار پیاده و سوار بُندیله در دکن خدمت نماید.

و خان جهان لودی که به‌تنبیهٔ ججهار مأمور شده بود. در این ولا به‌ملازمت فایزگردیده، یک‌هزار اشرفی نذر و بیست و شش فیل پیشکش گذرانید و به‌مراحم سلطانی نوازش یافت.

نوروز جهان افروز

جشن نوروز این سال، روز سه‌شنبه بیست و چهارم رجب هزار و سی و هشت [۱۰۳۸ هـ/۱۹ مارس ۱۶۲۹ م] منعقدگشت و در این‌روز میمنت‌افروز یک لک روپیه سالیانه نوّاب مهد عُلیه افزودند و رکن‌السّلطنت جدّ امجد راقم[4] به‌اضافهٔ یک‌هزاری ذات و سوار به‌منصب شش‌هزاری ذات و سوار مشمول عواطف گردید و ارادت خان مورد مراحم و به‌صوبه‌داری دکن معیّن گشت.

تفویض یافتن وزارت دیوان[5] اعلی به‌افضل خان

وزارتِ دیوان اعلی از تغییر مشارٌالیه به‌علّامی افضل خان مفوّض شد و منصب آن شایسته

---

۱. بض: ۲۳ جمادی‌الثّانی ۱۰۳۸ هـ.
۲. د: رایات.
۳. د: نموده.
۴. محمّد طاهر عنایت خان آشنا.
۵. د: به‌دیوان.

عواطف از اصل و اضافهٔ پنج‌هزاری مقرّر گردید. تاریخ وزارت (او[1]) مصرعه:

شد فلاطون وزیر اسکندر [= ۱۰۳۸ ه] یافته‌اند.

از روز نوروز تا روز شرف [۱۹ فروردین ۱۰۰۸ ه‌ش/۷ آوریل ۱٦۲۹ م] از مجموع پیشکش[2] که نوّاب مهد عُلیه و پادشاه‌زاده‌های والاتبار و امرای عالی‌مقدار سوای یمین‌الدّوله که گذرانیدند، قریب بیست لک روپیه به‌قبول موصول شد.

مقرّر گشتن خیرات هرساله ایّام متبرّکه

در این ولا حکم لازم‌الاتّباع از ممکن رافت و دینداری شرف صدور یافت که دوهزار روپیه در شب بیست و هفتم رجب که لیلة‌المعراج است و ده‌هزار روپیه در ده[3] روز محرّم و دوازده‌هزار روپیه در شب دوازدهم ربیع‌الاوّل که شب رحلت سرور کاینات است، صلّی الله علیه و آله و اصحابه[4] و سلّم، هرسال به‌مستحقّین می‌داده باشند.

در اواخر شعبان این سال [۱۰۳۸ ه/اواخر آوریل ۱٦۲۹ م] بندگان اشرف به‌منزل یمین‌الدّوله تشریف بردند و آن جناب بعد از تقدیم مراسم پاانداز و نثار پیشکش عالی گذرانید و متاع سه لک روپیه مقبول افتاد.

بیستم شهر رمضان این سال [۱۰۳۸ ه/۱۳ مهٔ ۱٦۲۹ م] پادشاه‌زادهٔ دولت‌افزا به‌عالم قدس شتافت. در شوّال این سال [۱۰۳۸ ه/مه ـ ژوئن ۱٦۲۹ م] به‌عرض رسید که لشکر خان صوبه‌دار کابل جمعی از مردم پادشاهی را به‌سرکردگی بالچو قلیج و چندی دیگر به‌تاخت قلعهٔ (بامیان[5]) که بعد از برگشتن نذر محمّد خان از کابل یلنگتوش بیگ در (آن‌جا[6]) فوجی از اوزبکیه را به‌طریق تهانه گذاشته بود.

و آن‌ها به‌مرمت قلعه و جمع آذوقه پرداخته بودند، فرستاد و اوزبکان به‌مجرّد شنیدن رسیدن این فوج به‌قلعهٔ ضحّاک فرار نمودند و مردم پادشاهی به‌قلعهٔ مذکور رسیده، آن را مسمار نمودند و به‌نصرت برگشتند.

---

۱. د: او.
۲. د:پیشکش‌ها.
۳. د: دهه.
۴. د ندارد: و اصحابه.
۵. ب: بائیا.
٦. د: پلنگ پوش بی در آنجا؛ بض: پلنگتوش بیگ.

رسیدن بحری بیگ، ایلچی شاه عبّاس به‌درگاه

شاه عبّاس فرمانفرمای ممالک ایران بحری بیگ نامی از معتمدان خود را به‌تهنیّت جلوس همایون با نامه مشتمل بر این معنی بر سبیل استعجال فرستاده بود. اتّفاقاً قبل از رسیدن او به‌درگاه، [۱٤ ژوئیهٔ ۱٦۲۹ م[۱]] خبر شنقار شدن (شاه[۲]) غفران‌پناه رسید و او بعد از رسیدن به‌پیشگاه حضور چون برحقیقت حال اطّلاع نداشت، نامهٔ شاه گذرانید و به‌انعام بیست هزار روپیه کامیاب گشت.

مقدّمهٔ فیل‌سفید

مخفی نماند که خواجه نظام سوداگر که در تجارت به‌وسعت دستگاه امتیاز داشت، کسان او همیشه به‌سفر دریا و به‌نادر دور دست آمد و شد می‌کردند. فیل خوردی برای او خریده آوردند که در آن وقت از لاغری و خوردسالی رنگ مشخّص نداشت. بعضی فیل‌شناسان می‌گفتند که سفیدرنگ خواهد شد.

چون او به‌حکم جنّت‌مکانی برای ابتیاع[۳] یاقوت و دیگر نفایس به‌پیگو[٤] رفت. بچّهٔ مذکور را در جاگیر سیّد دلیر خان بارهه که به‌او جهت‌مندی داشت، گذاشت. بعد از ده دوازده سال دیگر که به‌حد جوانی رسید و بالید رنگش سفیدمایل به‌سرخی برآمد. خان مذکور به‌درگاه فرستاد.

در محرّم این سال (موافق) هزار و سی و نه [۱۰۳۹ ه/اوت ۱٦۲۹ م] ازنظر گذشت و موجب انتعاش خاطر همایون گردید و در صفر این سال [۱۰۳۹ ه/۲٤ سپتامبر ۱٦۲۹ م[٥]] یمین‌الدّوله دو زنّاردار ترهتی [بهار[٦]] به‌حضور اشرف آورده، معروض داشت که هردو ده بیت هندی که ده شاعر به‌تازگی گفته باشند و گوش زد، هیچ‌کس نشده باشد، به‌یک شنیدن یاد می‌گیرند و (آن[۷]) ابیات را به‌همان ترتیبی که شعرا گفته و خوانده باشند از برخوانده. دو بیت

---

۱. بض: ۱٤ ژوئیهٔ ۱٦۲۹ م.
۲. د: شاه.
۳. ب: اتّباع.
۴. بض: پیگو (برما).
۵. بض: ۲٤ سپتامبر ۱٦۲۹ م.
۶. بض: ترهت بهار.
۷. د: آن.

دیگر به‌همان وزن و مضمون در بدیهه می‌گویند و آن‌ها این امر غریب را به‌وقوع آوردند و خلعت و انعام یافتند. در این ولا ارجمند خان خویش ملک عنبر روی امید بدین درگاه آورد[۱] و به‌منصب سه‌هزاری نوازش یافت.

فرار نمودن خان جهان از پایهٔ سریراعلی

در اواخر ماه مذکور [صفر ۱۰۳۹ ھ/۱۵ اکتبر ۱٦۲۹ م[۲]] خان جهان لودی که از خبث باطن خود متوهّم خاطر می‌زیست، از استیلای واهمه از درگاه فرار نمود و چون حقیقت به‌عرض رسید، در همان شب افواج قاهره به‌سرداری رکن‌السّلطنت به‌تعاقب او معیّن گردید. از آن جمله سیّد مظفّر خان بارهه و چندی دیگر که از کارطلبی در همان شب بر سبیل تعجیل شتافته بودند.

چاشتگاه در حوالی دهول‌پور به‌او رسیدند و افاغنه برگشته به‌جنگ در پیوستند و از بنده‌های پادشاهی خدمت‌پرست خان، مشهور به‌رضا بهادر بعد از تردّد نمایان به‌زخم تیری که بر شقیقه‌اش خورد جان‌نثار شد.

و چندی از امرا زخم برداشتند و جمعی از دلاوران دست به‌کار رسانیده، سر در راه ولی‌نعمت باختند و حسین و عظمت، پسران سیّد خان جهان با چند از اقارب او و جمعی از نوکران عمده‌اش به‌قتل رسیدند و آخر کار خان جهان به‌زخم تیر یکی از دلیران به‌پای فرار از عرصهٔ کارزار خود را به‌کنار کشید و با دو پسر و چند کس دیگر از دریای چنبل با وجود طغیان آب به‌سراسیمگی گذشت و سایر همراهانش زخمی و غیرزخمی به‌صد تشویش اسبان و اسباب را گذاشته، جمعی سرابالای آب و بعضی در سراپایین آب[۳] در نهایت اضطراب به‌دریا رفتند.

و اکثر زنان و اطفال و کنیزان آن[٤] و منسوبانش بعضی به‌تیغ غیرت افغانان به‌قتل رسیده و بعضی اسیر گردیدند و خان جهان بسرعت هرچه تمامتر خود را به‌جنگل ملک ججهار سنگه بُندیله انداخت و افواج پادشاهی از دنبال او به‌آن سمت رفتند.

---

۱. د: آورده.
۲. بض: ۱۵ اکتبر ۱٦۲۹ م.
۳. د ندارد: آب.
۴. د: کنیزان او.

رخصت انصراف یافتن ایلچی ایران و تعیین شدن میر برکه همراه او به‌سفارت

در ربیع‌الاوّل این سال [۱۰۳۹ ه/اکتبر ـ نوامبر ۱٦۲۹ م] بحری بیگ ایلچی مورد مراحم گشته، رخصت انصراف ایران یافت. میر برکه را همراه او به‌سفارت تعیین نموده، عجالةالوقت خنجر مرصّع و شمشیر مرصّع گران‌بها با نامه‌ای مشتمل بر تهنیّت جلوس شاه صفی[1] و تعزیّت شاه عبّاس جدّ امجد آن والاجاه مصحوب مشارٌالیه فرستادند.

و در این ایّام زیج حسابی موسوم به‌زیج شاهجهانی که به‌حسن سعی یمین‌الدّوله آصف خان و وحید دوران، ملّا فرید به‌اتّفاق برادر خود و دیگر منجمین صورت اتمام داده بود. ازنظر گذشت و چون متضمّن فواید بسیار و ضوابط و قواعد بی‌شمار بود، تا فایده آن عموم به‌هم رسانند. حکم شد که نجومیان هندوستان به‌استصواب منجمان فرس به‌زبان هندوستان ترجمه نمایند[2]. چنانچه قبل از این تقاویم از زیج میرزا الغ بیگی استخراج می‌کردند، حالا از این زیج به‌آسانی استنباط می‌نمایند.

هفتم ربیع‌الثّانی این سال [۱۰۳۹ ه/۲٤ نوامبر ۱٦۲۹ م] وزن جشن[3] قمری انتهای سال سی و نهم از عمر جاوید طراز تربیت یافت و به‌دستور هرساله آن گران‌بهای صورت و معنی را به‌طلا و دیگر اشیای معهوده سنجیده و از پیشگاه نوازش قامت افتخار امرای والامقدار از[4] تشریفات گرانمایه آراسته گشت.

بقیهٔ احوال خسران مآل خان جهان بد عاقبت

آن‌که چون او داخل ولایت ججهار که در آن وقت در دکن بود، گردید. بکرماجیت پسر کلان ججهار او را به‌راه نامتعارف از ملک خود گذرانید و آن سرگشتهٔ بادیهٔ ادبار به‌زمینداران متوسّل (گشته، از راه‌های نامتعارف داخل ملک گوندوانه گردید و چندگاه در آن‌جا بوده، از راه برار به‌ولایت برهان نظام‌الملک[5]) درآمد.

و بهلول خان میانه جاگیردار بالاپور که به‌توهم تقصیرات سابق برای گریختن بهانه‌جو بود و در این ولا روگردان شدن خان جهان را شنیده، فراری شد و سکندر دوتانی به‌نسبت خویشی

---

۱. بض: صفوی.
۲. د: به‌استصواب منجمان فرس به‌زبان هندوستان ترجم نمودند و.
۳. د: وزن جشن وزن.
۴. د: به.
۵. د: گشته از راه... برهان نظام‌الملک.

خان جهان از جان‌پور[1] گریخت و هردو در وقتی که خان جهان[2] از گوندوانه گذشته، بالاگهات می‌رفت، ملحق شدند و این سه مقهور که مثلث (خرابی[3]) خاندان نظام‌الملک بودند، پیش او به‌دولت‌آباد رفتند.

و چون بکرماجیت خبر واقعی به‌رکن‌السّلطنت رسانید و افواج قاهره را به‌طرفی که خان جهان رفته بود، نبرده به‌جانب[4] دیگر رهنمایی کرد. لشکر پادشاهی با وجود استعجال (در قطع[5]) مسافت به‌او نرسید و ناچار برگشته، از راه گوالیار و انتری که راه راست آن ملک است، روانه شده، به‌سرحد ملک گوندوانه رسیده، توقّف نمود و چون حقیقت حال به‌عرض رسید، فرمان صدور یافت که سپاه ظفرپناه (به[6])قصد تنبیهٔ نظام‌الملک و استیصال[7] خان جهان به‌صوب دکن روانه شود و در اوایل جمادی‌الاوّل این سال [۱۰۳۹ هـ/۱۷ دسامبر ۱٦۲۹ م[8]] موکب همایون به‌آن‌جانب در حرکت آمد.

---

۱. بض: جالنا.
۲. د: وقتی که او.
۳. د: خرابیی.
۴. د: طرفی.
۵. د: در قطع.
۶. د: به.
۷. د ندارد: استیصال.
۸. بض: ۱۷ دسامبر ۱٦۲۹ م.

وقایع سال سوّم از جلوس همایون موافق هزار و سی و نه[1]

و معیّن گشتن عساکر (فیروزی) به‌تنبیهٔ نظام‌الملک (و خان جهان[2])

در ماه رجب این سال [۱۰۳۹ ھ/مارس ۱٦٣۰ م] سه فوج کلان به‌سرکردگی سه سردار عمده، ارادت خان و راجه گج سنگه[3] و شایسته خان برای استیصال نظام‌الملک و خان جهان از نواحی قلعهٔ آسیر روانهٔ بالاگهات ساختند و وقت رخصت، به‌سرداران و همراهان درخور پایه و منزلت از عنایت خلعت و خنجر مرصّع و اسب و فیل مراحم به‌ظهور رسید و چندی به‌اضافهٔ منصب سربلندی یافتند و سرداری کل به‌ارادت خان که وقت رخصت به‌خطاب اعظم خان مأمور گردید، مفوّض گشت و به‌سرداران دو فوج دیگر حکم شد که از[4] صوابدید ارادت خان تجاوز ننمایند و در اواخر ماه مذکور [رجب ۱۰۳۹ ھ/اواسط مارس ۱٦٣۰ م] رایات منصور سایهٔ وصول بر خطّهٔ برهان‌پور انداخت و غرّهٔ شعبان [۱٦ مارس] رکن‌السّلطنت که به‌تعاقب خان جهان مأمور شده بود، با همراهان به‌حضور آمد.

نوروز عالم افروز

نوروز این سال روز پنجشنبه ششم [شعبان] شهر مذکور موافق هزار و سی و نه [۱۰۳۹ ھ/۲۱ مارس ۱٦٣۰ م] واقع شد و در همین ماه راو رتن که از عمده‌های دولت است، با جمعی از امرا و منصبداران و احدیان و برقنداز آن‌که مجموع ده‌هزار سوار پیاده بود، به‌جانب تلنگانه فرستادند و وقت رخصت به‌هرکدام عنایتی درخور به‌فعل آمد و چندی به‌اضافهٔ منصب، بلندپایگی یافتند و حکم شد که نزدیک تلنگانه رفته بنشینند که[5] تا راه مفسدان مسدود گردد و شورشی نتوانند کرد و در کمین بوده به‌تسخیر ولایت مذکور پردازند.

---

۱. بض: ۱۰۳۹ هجری (۱۸ ژانویهٔ ۱٦٣۰ م).

۲. د: فیروزی به‌تنبیهٔ نظام‌الملک و خان جهان.

۳. بض: راجه جی سنگه.

۴. د: آن.

۵. د ندارد: که.

و در این سال از نوروز تا روز شرف [۱۹ فروردین ۱۰۰۹ هـ ش/۸ آوریل ۱٦۳۰ م] از جمله پیشکش نوّاب مهد عُلیه و پادشاه‌زاده‌های کامکار و امرای نامدار آنچه به‌قبول موصول گردید، پنج لک به‌قیمت رسید و در این نوروز سالیانه نوّاب مهد عُلیه به‌اضافۀ یک لک، (دوازده لک[1]) روپیه مقرّر شد.

و دریا خان روهیله، پدر بهادر خان که پادشاه جرم‌گاه از تقصیرات گذشتۀ او اغماض فرموده. او را در سلک اعاظم امرا منتظم ساخته بودند، چون طینتش به‌حق‌ناشناسی مخمر بود به‌توهّم آشنایی و جنسیت افغانیت که به‌خان جهان داشت، از برهان‌پور گریخته پیش او رفت.

دهم شهر رمضان این سال [۱۰۳۹ هـ/۲۳ آوریل ۱٦۳۰ م] از نوّاب مهد عُلیه صبیۀ قدسیه به‌وجود آمد، به‌حسن آرا بیگم موسوم گردید و در همان چند روز به‌عالم آخرت شتافت.

در این وقت رحیم خان ولد آدم خان حبشی[2]، داماد ملک عنبر و سرور خان و علی دلاور خان از نظام‌الملک جدا شده، روی امید به‌این آستان سلاطین نشان آوردند، به‌عواطف بی‌دریغ مستمال گشته به‌مناصب مناسب سرفرازی یافتند. از آن جمله رحیم خان به‌منصب پنج‌هزاری بلندپایه گردید.

و در اواخر شهر مذکور [رمضان ۱۰۳۹ هـ/اواسط مۀ ۱٦۳۰ م] رکن‌السّلطنت با جمعی از امرا و منصبداران و احدیان و برقندازان که مجموع هشت‌هزار سوار می‌شد، به‌تسخیر ولایت ناسک و ترنبک و سَنْگَمْنَیْر مأمورگشت و وقت رخصت به‌سردار و تعیناتیان درخور حال عنایت به‌وقوع آمده. مقرّر شد که رکن‌السّلطنت با همراهان در قلعۀ آسنگ[3]، هرجا مناسب داند، در موسم برسات بگذارند، تا شیر خان صوبه‌دار گجرات با کمکیان آن صوبه ملحق شود و بعد از آن از راه (بَگْلَانَه[4]) روانه گردد و بَهَرْجی زمیندار آن ملک را همراه گرفته به‌ولایت ناسک درآید.

و رکن‌السّلطنت به‌حوالی قلعۀ مذکور رسیده، در موضع مناسب توقّف نمود و چون قلعۀ گالنه که بر بالای کوه است و قلعۀ نباتی هردو در آن سرحد واقع شده، تعلّق به‌نظام‌الملک داشت. رکن‌السّلطنت خلف خود را ظفر خان، والد این ملخّص[5] را با فوجی به‌تاخت آن محال فرستاد.

---

۱. ب: دوازده‌هزار.
۲. بض ندارد: حبشی.
۳. د: قلعۀ آلنگ؛ ح، بض: قلعۀ للنگ.
۴. ب: بنگاله.
۵. د: مخلص.

والد بر سبیل یلغار شتافته، جمعی را مقتول و چندی را ماسور ساخته به‌نصرت برگشت.

در شوّال این سال [۱۰۳۹ هـ/مۀ ۱٦۳۰ م] چون به‌عرض رسید که میان اعظم خان و شایسته خان موافقت نیست، شایسته خان را به‌حضور طلبید و سرداری فوجی که به‌او معیّن بود، به‌عبدالله خان بهادر مفوّض گردید. مشارٌالیه را مشمول عواطف ساخته به‌آن صوب رخصت فرمودند.

حقیقت لشکر رکن‌السّلطنت این که معظّم الیه شیر خان را بعد از رسیدن حسب‌الحکم به‌تاخت. قلعۀ ماسوره[1] و حوالی قلعۀ چاندور که در نواحی ناسک و ترنبک است، فرستاد و خان مذکور آن ملک را نهیب و غارت کرده، با غنیمت بسیار معاودت نمود.

و در این وقت به‌سمع همایون رسید که جمعی از دکنیان به‌برار آمده، قریه را سوخته‌اند. فرمان شد که از رفقای راو رتن، وزیر خان رفته، آن مفسدان را تأدیب نماید و بعد از تقدیم آن خدمت به‌درگاه بیاید.

در این ولا معروض گشت که اعظم خان به‌اتّفاق کمکیان با غنیم جنگ کرد و دکنیان تاب مقاومت نیاورده، روی[2] بگریز نهادند و جمعی را به‌کشتن دادند. اتّفاقاً در اثنای تلاش، فوج چنداول از قول (قریب[3]) ده کروه دورافتاده، خان جهان و سایر مخالفان که خود را حریف جنگ روبه‌رو نیافته، در کمین بودند، فوج مذکور را غافل کرده، دوازده‌هزار سوار[4] به‌جنگ پرداختند و از مردم پادشاهی جمعی به‌کارآمدند و چندی زخم برداشتند و ملتفت خان که سردار آن فوج بود ثبات قدم نتوانست ورزید و از معرکه برآمد.

چون نصیری خان که با راجه گج سنگه[5] معیّن شده بود، تعهّد تسخیر ملک تلنگانه و قلعۀ قندهار دکن نمود[6]، او را به‌حضور طلب داشته و در ذی‌الحجۀ این سال [۱۰۳۹ هـ/ژوئیه ـ اوت ۱٦۳۰ م] به‌اضافۀ منصب و دیگر عنایات سربلند گردانیده به‌جای راو رتن به‌آن صوب مرخّص بساختند.

---

۱. د: قلعۀ مالوره؛ بض: پاتوده.
۲. د: رو.
۳. د: قریب.
۴. د: ده‌هزار سوار.
۵. بض: راجه جی سنگه.
۶. د: ملک دکن و قلعۀ قندهار تلنگانه نمود.

و در این سال جادو رای کافرنعمت که با پسران و نبایر[1] و دیگر منشیان در این درگاه بیست و چهارهزاری، پانزده‌هزار سوار منصب داشت. از بدعاقبتی با فرزندان و خویشان پیش نظام‌الملک رفت و چون نظام‌الملک یقین می‌دانست که بی‌وفایی لازم ذات اوست. در صدد آن شد که او را بگیراند و با چندی از معتمدان را از در میان نهاده گرفتن او را مقرّر گردانید و این انبار او را پیش خود طلبید و او به‌اتمام قبیله به‌خانهٔ نظام‌الملک آمد و جماعت که در کمین بودند[2] به‌یک‌بار ریخته درهم آویختند. مردم نظام‌الملک هجوم آورده، او را با دو پسر و نبیرهٔ جانشین به‌قتل رسانیدند[3].

و برادر و یک پسر و زن او که مدار سلسله آن مقهور بر آن بود، با بقیة‌السیف از دولت‌آباد گریخته به‌سندهکهر وطن اصلی خود که جادو رای در آن‌جا قلعه ساخته[4] رفتند و به‌وسیلهٔ عرایض پرندامت و التزام بندگی به‌این دولت ملتجی گشتند و اعلی‌حضرت از جرم‌پوشی جبلی به‌اعظم خان فرمان فرستادند که آن‌ها را مستمال ساخته، در سلک بنده‌های درگاه منسلک گرداند و در مهم‌ّسازی آن‌ها آنچه مناسب حال آن‌ها داند، التماس کند که منظور خواهد شد و آن‌ها استمالت یافته، پیش اعظم خان آمد و مناصب آن‌ها موافق تجویز اعظم خان مسلم گشت. از آن جمله جگدیو رای، برادر جادو رای به‌منصب چهارهزاری بلندپایگی یافت[5].

فرونشستن فتنه که در پیشاور مرتفع گشته بود

در این سال [۱۰۴۰ ه] کمال‌الدّین ولد شیخ رکن‌الدّین روهیله که در عهد جنّت‌مکانی به‌منصب عمده و خطاب شیرخانی سربلند گشته بود، از نادانی به‌نوشتهٔ خان جهان سر به‌فساد برداشته و اکثر (قبایل[6]) افاغنه از کنار آب نیلاب اتک تا نواحی کابل و دیگر جوانب به‌او متّفق شده. قرار دادند که اوّل فتنه در پیشاور برپا کنند.

چون سعید خان در کوهاتهه از نوشتهٔ بالچو قلیج[7] و داوود گماشت، لشکر خان، صوبه‌دار کابل بر این مضمون وقوف یافت و علی خان بیگ، بخشی آن تهانه و جمعی منصبداران و

۱. نبیرگان.
۲. د: بود.
۳. ب: رسانید.
۴. د: قلعه در آنجا ساخته.
۵. د ندارد: از آن جمله جگدیواری... بلندپایگی یافت.
۶. د: قبایل.
۷. د ندارد: قلیج.

احدیان و نوکران خود را در کوهاتهه گذاشته. همان‌روز خود را به‌پیشاور رسانیده. روز دیگر خواست که با مردم پادشاهی بر سر آن مخذول رفته، او را با معاندان تنبیه نمایند. دولت‌خواهان گفتند که اوّل از راه نصیحت باید درآمد، شاید که از خواب (غفلت[۱]) بیدار شده ترک بغی نماید.

اتّفاقاً هرچند نصایح نوشتند، مؤثّر نیفتاد. اگرچه به‌ظاهر چاپلوسی کرد، امّا در خفیه با متمرّدان اسباب فتنه سرانجام می‌داد. دیگر قبایل نزدیک و دور را اغوا نموده، از انقیاد باز می‌داشت و عبدالقادر، پسر احداد بدنهاد را به‌وعدهٔ مصاهرت و ارسال هدایا پیش خود طلبید و او با کور کریمداد پسر جلاله و محمّد زمان پسر پیرداد، عموزادهٔ احداد و برادر او افغانان دور نبود و نغز تمام کوتی راه و هردو بنگش و جمع الوس جنگ و اویماق توری و چاچی جمع نموده، در یُلَم گذرگه هفت کروهی پیشاور است، به‌کمال‌الدّین ملحق شدند، تا رسیدن او کمال نیز الوسات پیشاور و اشتغر[۲] محمّدزیی و کلابی[۳] و خلیل و مهند و داوودزیی و یوسف‌زیی و ترکلانی و غیرهم را به‌مواعید کاذبه از راه برده جمع کرده بود و آن هردو به‌اتّفاق این قبایل از جمیع جوانب پیشاور صف‌ها آراسته ایستادند.

سعید خان اوّل خواست که با بالچو قلیج و شکرالله پسر لشکر خان و دیگر ملازمان درگاه از شهر برآمده، هنگامهٔ جنگ گرم گرداند. چون دید که مردم پادشاهی آن‌قدر نیستند که بعضی را به‌محافظت گذاشته، فوجی را همراه خود گرفته به‌جنگ پردازند[۴] و ملاحظه نموده که هر گاه فوجی روآورد، مبادا فوجی دیگر از جانب دیگر به‌حصار شهر که وسیع است، درآید و لشکر متفرّق شده به‌مدافعه نتواند پرداخت، بنابراین محافظت قلعه را اهم دانسته برنیاید.

افاغنه چهار طرف شهر را فروگرفتند و در محالات بیرون حصار (شهر[۵]) فرودآمدند و سعید خان درون حصار که کلی بود به‌مرور ایّام در آن شکست و ریخت، راه یافته ملچارها قسمت کرده، مردم پادشاهی را به‌محافظت مقرّر نموده، خود با پسران و جمعی احدیان از جمیع ملچارها خبر می‌گرفت و از هر طرف که افغانان هجوم می‌آوردند، نگاهبانان آن ضلع ملچارها

---

۱. د: غفلت.
۲. ب: پیشاور در و اشتغر.
۳. د: گلبانی.
۴. د: پردازد.
۵. د: شهر.

با تفنگچیان استحکام داده، از حصار برمی‌آمدند و تلاش‌های مردانه کرده، برمی‌گشتند.

آخر کار افاغنه به‌اتّفاق به‌جای سپر تخته‌ها پیش رو گرفته، متوجّهٔ حصار شدند. سعید خان بر ملچارها مردم توپخانه را گذاشته با کارطلبان نظر بسیاری غنیم نداشته، جلوریز تاخت و نایرهٔ جدال مشتعل ساخته، بسیاری از افاغنه را از هم گذرانید. افغانان پای ثبات از دست داده، رو به‌فرار گذاشتند و چون فوج عظیمی از آن فتنه‌انگیزان که نوبت جنگ به‌آن نرسیده بود، از عدم اطّلاع بر شکست سرداران خود در محلات بیرون حصار توقّف داشت و اولیای دولت مصلحت ندیدند که آن‌ها را در گرد لشکر گذاشته به‌تعاقب گریختگان پردازند. اوّل به‌دفع آن‌ها رونهاده، جمعی که خانه‌های استوار را پناه دانسته جمع شده بودند، آتش در آن خانه‌ها انداخته، آن ناپاکان را پاک ساختند. بعد از آن تعاقب گریختگان تا پنج شش کروه هرکه را یافتند، علف تیغ گردانیده به‌شهر برگردیدند.

از اشراقات ضمیر انور آن‌که چند روز پیش از وقوع این حادثه بی‌باعثی برای سعید خان شمشیر مرصّع فرستاده بودند. چون مژدهٔ این ظفر به‌عرض رسید، خان مذکور را به‌اضافه و دیگر مراحم نواختند و از رفقای او هرکه مصدر تردّدی گشته بود، فراخور حال رعایت یافته، چندی به‌اضافهٔ منصب کامیاب گشتند و بالچو قلیج به‌خطاب شمشیر خان نامور گردیده.

در ماه صفر این سال موافق هزار و چهل [۱۰۴۰ ه/سپتامبر ۱٦۳۰ م] ناوجی[۱]، مشهور به‌ایذای مسنده که از نوکران معتبر نظام‌الملک بود، از مساعدت بخت با جمعیّت داخل لشکر تلنگانه شده، به‌التماس نصیری خان به‌منصب دوهزاری سربلندی یافت و هریکی از شیخ صوفی و سادات خان و شرزه خان که به‌رهنمونی طالع به‌لشکر تلنگانه ملحق شده، در زمرهٔ ملازمان درگاه آمده بودند، نیز به‌التماس نصیری خان به‌منصبی مناسب حال نوازش یافتند.

چون موسم برسات به‌آخر رسید مشارٌالیه و دیگر امرا از جایی که توقّف نموده بودند، حسب‌الحکم به‌قصد استیصال افاغنه و نظام‌الملک روانه شدند و رکن‌السّلطنت نیز با تعیناتیان بعد از گذشتن برسات از حوالی قلعهٔ النگ[۲] راهی شدند[۳] به‌راه بَگْلَانَه متوجّهٔ ناسک و ترنبک شد.

---

۱. د: باوجی؛ بض: مالوجی بهونسله.
۲. بض، ح: للنگ.
۳. د: شد.

بعد آنان که به‌سرحد بَگْلَانَه رسید، بَهَرْجی زمیندار آن ملک با چهارصد سوار استقبال نموده، رکن‌السّلطنت را دید و خان زمان، پسر رشید مهابت خان خانِ‌خانان سپهسالار و لهراسب، پسر دیگر خانِ‌خانان که به‌تازگی تعینات رکن‌السّلطنت گردیده بودند، در این وقت ملحق شدند و رکن‌السّلطنت از گهات چپراسی[1] به‌ملک غنیم درآمد، با هریکی از خان زمان مذکور و شیر خان، صوبه‌دار گجرات و شاهنواز خان صفوی بن رستم میرزا فوجی همراه کرده، مقرّر ساخت که در هر کوچ یکی از ایشان به‌نوبت هراول باشد و دیگری چنداول و چون عمّال و رعایای دهات و پرگنات نظام‌الملک از سرراه برخاسته، به‌جنگل و کوه رفته بودند و این معنی باعث خرابی ملک و گرانی غلّه شده بود و مردم لشکر عسرت می‌کشیدند. رکن‌السّلطنت قرار داده که یکی از این سه فوج بعد از دو سه روز به‌تاخت کوهستان و محال آباد آن ملک رفته. هرچه از غلّه و کاه به‌دست افتد، به‌لشکر برساند. در هر تاخت، هم آذوقۀ فراوان سرانجام می‌یافت و هم جمعی کثیر از مقهوران قتیل و اسیر می‌گردیدند.

در این ولا نظام‌الملک چندی از سرداران لشکر خود را با جمعی از سوار و پیاده تعیین نمود که شب بر لشکر پادشاهی بان بیندازند و روز از جماعت که برای آوردن هیمه و کاه برمی‌آیند، از گاو و شتر آنچه بیایند، ببرند.

رکن‌السّلطنت بر این معنی واقف گشته، شاهنواز خان را با فوج او به‌تنبیۀ آن‌ها تعیین نمود و خان مذکور یلغار نمود و به‌آن‌ها رسید و غنیم تاب نیاورده، تمامی احمال و اثقال را به‌جا گذاشته، راه فرار سپرد و شاهنواز خان با غنیمت بسیار برگشت.

و چون آن مخذولان مردم متفرّق خود را جمع کرده، در نواحی لشکر به‌بان‌اندازی ستادند. رکن‌السّلطنت از محلّ اقامت آن‌ها به‌تجسّس خبر یافته، خان زمان را با فوج او فرستاده تا به‌نهیب و غارت پردازند و خان زمان شباشب ایلغار[2] کرده به‌بنگاه مقهوران رسید. محلدار خان، سردار (لشکر[3]) نظام‌الملک سراسیمه گشته به‌جانب قلعۀ چاندور گریخت و همراهانش آنچه از کشتن و بستن خلاصی یافتند، در اطراف متفرّق شدند و سپاه ظفرپناه بنه و بار آن‌ها را غنیمت گرفته به‌نصرت برگشتند. بعد از این دستبرد دیگر مفسدان گرد اردوی رکن‌السّلطنت نگشتند.

---

۱. د: چراسی؛ بض: حرسول.
۲. د: یلغار.
۳. د: لشکر.

فرستادن یمین‌الدّوله به‌سرداری کلّ عساکر

چون بر خاطر ملکوت ناظر پرتو افکند که اعظم خان سازگاری با عمده‌های لشکر که لازمهٔ سرداران است ندارد. در [۱۹[1]] ربیع‌الاوّل این سال [۱۰٤۰ ه/۲۵ اکتبر ۱٦۳۰ م] یمین‌الدّوله آصف خان را که جمیع اعیان سلطنت بزرگی او را به‌تن برمی‌دارند، به‌سرداری کل لشکر بالاگهات مقرّر نمودند و در وقت رخصت گران‌بار انواع الطاف ساخته به‌آن صوب فرستادند و مقرّر شد که آن والاشان در موضع اوجهر که آب و علف بسیار دارد، اقامت نموده به‌مصلحت وقت عمل نماید و از امرا و منصبدارانی که همراه آن جناب مرخّص گشتند، هرکدام را فراخور حال به‌نوازشی سربلند گردانیدند و چندی به‌اضافهٔ منصب کامیاب گشتند.

نهم ربیع‌الثّانی این سال [۱۰٤۰ ه/١٦ نوامبر ۱٦۳۰ م] جشن وزن قمری اختتام سال چهلم از سنین عمر گرامی منعقد گردید و ذات اشرف را به‌طلا و دیگر اشیا به‌دستور هربار وزن نمودند. در این جشن میرجمله که منصب سه‌هزاری داشت، به‌منصب عمدهٔ چهارهزاری مرتقی گشت.

حقیقت لشکر[2] اعظم خان این که چون خان مذکور بعد از گذرانیدن موسم برسات با عساکر نصرت مآثر به‌استیصال نظام‌الملک و افاغنه روانه شد، مقهوران از جالناپور که برای گذرانیدن ایّام بارش در آن‌جا اقامت داشتند، به‌شنیدن این خبر رو به‌سمت[3] پاتری نهادند و اعظم خان بر فرار آن‌ها مطّلع شده، کوچ نمود و چون چند منزل رفت، شنید که نظام‌الملک بالای گهات دهارور برآمده، به‌قلعهٔ آن پناه برده[4] و خان جهان هنوز از نواحی بیر که در آن‌جا توقّف داشت برنیامده.

و خبر روانه شدن لشکر پادشاهی به‌آن صوب شنیده، جماعت را برای تحصیل موصول محال متعلّقه بیر فرستاده بود، طلبیده و انتظار رسیدن دریا خان از این طرف[5] و آمدن مقرّب خان و بهلول از دهارور دارد.

اعظم خان به‌قصد آن‌که به‌قبل از مجتمع شدن ارباب فساد خود را به‌آن حق‌ناشناس رسانیده، جمعیّت او را متفرّق گرداند، به‌آن صوب روانه شد. در این اثنا نوشتجات صف‌شکن خان رضوی،

---

۱. بض: ۹.
۲. د ندارد: لشکر.
۳. د: به‌سوی.
۴. د: برده‌اند.
۵. د ندارد: از این طرف.

قلعه‌دار بیر پی هم رسید که خان جهان در راجوری به‌تقسیم ارباب تجار که همراهان او به‌راهزنی گرفته بودند، مشغول است و اکثر متعلّقانش مجتمع گردیده‌اند. قرار داده که هر گاه افواج قاهره نزدیک برسند، کوچ نماید.

اعظم خان جمعی را همراه اردو[۱] گذاشت که به‌آهستگی و هوشیاری از دنبال بیایند و خود با دیگر همراهان اوّل شب به‌قصد استیصال او سوار شده و آخر شب (به[۲])موضعی که از بیر شش کروه است، رسیده به‌صف‌شکن خان نوشت که با جمعیّت خود برکنار[۳] لشکر خان جهان ایستاده شود تا او همان مردم کم را فوج پادشاهی دانسته به‌طرفی به‌در نرود.

چون خان مذکور فوج خود را توزک[٤] ساخته، بر بالای پشته به‌فاصلهٔ یک کروه برابر افاغنه چهار کروه از بیر گذشته، در دامن کوهی بودند، ایستاد. (عزیز خان پسر خان جهان ذلیل با جمعیّت پدر به‌مقابلهٔ صف‌شکن خان آمد. در این اثنا[٥]) اعظم خان با لشکر ظفراثر جلوریز رسید. عزیز خان از وصول افواج قاهره به‌اضطراب برگشته، پدر را خبردار ساخت، خان جهان لاعلاج با جمیع افاغنه آمادهٔ جنگ گردیده[٦].

راجه جی سنگه، سردار فوج هراول با راجپوتیه و سردار سپه‌دار خان، سردار فوج برانغار با همراهان و اهتمام خان، داروغهٔ توپخانه با تفنگچیان و مرحمت خان، بخشی احدیان (با[۷]) آن جماعت به‌بنگاه افاغنه رسیدند. افغانان اسباب خود را به‌اموال و امتعهٔ سوداگران که به‌تعدّی گرفته، مشغول تقسیم آن بودند، گذاشته شروع در برآمدن کوه نمودند و چون از پرداختن اکثر احدیان و نوکران امرا به‌تاراج بنه و بار افاغنه افواج از تزک افتاد، امرایی که پیش رسیده بودند، با قلیلی از مردم خود عقب افاغنه بر آن کوه برآمدن گرفتند. بهادر خان روهیله و چندی پیش از دیگران به‌قلّهٔ کوه برآمده، تعاقب نمودند.

خان جهان از مشاهدهٔ این حال عماری مادهٔ فیلی که عورات باقی‌ماندهٔ خود را در آن نشانیده، همراه می‌گردانید، به‌جانب شیوگانو فرستاده. خود (را[۸]) قدم ادبار به‌جنگ استوار ساخته، ایستاد

۱. د: اردوی.
۲. د: به.
۳. د ندارد: کنار.
۴. د: تزک.
۵. د: عزیز خان... در این اثنا.
۶. د: گردید.
۷. ب: به.
۸. د: را.

و بهادر خان، برادرزادهٔ خود را که بر مردانگی او کمال اعتماد داشت، روبه‌روی پیش رسیده‌ها فرستاد. چون بر آن‌ها از قلّت همراهان کارتنگ شد، پیاده شده دل بر جانبازی نهادند[1] و جمعی کثیر را مقتول گردانیدند. بهادر خان دو زخم تیر برداشت و همراهانش پروانه‌وار خود را بر شعلهٔ (شمشیر[2]) آبدار زدند، از مردم پادشاهی نرهر داس با بعضی راجپوتان به‌کارآمد و امرایی که از دست راست بر کوه آمده بودند، در پناه دیوار سنگ‌چین که در آن حوالی بود به‌کمانداری درآمدند و راجه پهار سنگه بُندیله از فوج برانغار به‌وقت به‌کمک بهادر خان روهیله رسیده که کوشش مردانه نمود و بعضی از همراهانش جان‌نثار گشتند و راجه جی سنگه و دیگر راجپوتیه که در دیگر جانب کوه بودند نیز به‌وقت رسیدند. اعظم خان به‌پای کوه رسیده، ملتفت خان، پسر کلان خود را با جمعی و دیگر مردم جرانغار را تأکید برآمدن نمود.

مقارن این حال بهادر خان فرستادهٔ خان جهان از پی هم رسیدن سپاه نصرت‌پناه دل پایی داده، رو به‌گریز نهاد و خان جهان نیز از جای خود فرار نمود.

در وقتی که افغانان از کوه به‌نشیب گریزان بودند و تیر و تفنگ دلاوران بر سرشان می‌بارید، تفنگی به‌بهادر خان رسید و از رفتار بازماند. در این اثنا راجپوتی از مردم راجه پهار سنگه خود را به‌او رسانید. به‌اندک تلاشی کار آن خون گرفته را تمام کرده، سر او را با[3] انگشتر و اسب و یراق او پیش اعظم خان آورد[4] و اعظم خان سر بهادر خان[5] را فرستاد که از دروازهٔ بیر بیاویزند و انگشترش را به‌درگاه روانه ساخت و دلاوران دو سه کروه تعاقب نموده، افغانان بسیاری را بر خاک هلاک انداختند و چون سپاه در آن سواری زیاد بر سی کروه قطره کرده و از اوّل شب تا آخر روز تردّد و تلاش نموده بود. دور اسب و سوار از حرارت هوا و حرکت بسیار تاب و توان نمانده. اعظم خان در آن نواحی ساعتی توقّف کرد که سپاهیان (و اسبان[6]) آرام بگیرند و هم مردم دنبال برسند.

---

۱. د: نمودند.
۲. د: شمشیر.
۳. د: به.
۴. د: آورده.
۵. د: خان.
۶. د: و اسبان.

و در این فرصت خان جهان و همراهانش که اسبان تازه زور داشتند، به(سرعت[۱]) برق و باد به‌در رفتند. اعظم خان جمعی را که (در[۲]) بیر بودند و بعضی دیگر از مردم پادشاهی به‌تعاقب خان جهان فرستاد و خود نیز با وجود ماندگی مردم و اسبان با سایر همراهان متعاقب روان شد و چون خان جهان دانست[۳] که افواج پادشاهی دست از تعاقب باز نمی‌دارند. در اثنای گریز عیال را از عماری فرودآورد و بر اسب سوار کرده همراه گرفت، جمعی که پیشتر به‌تعاقب شتافته بودند، آن مادهٔ فیل عماریدار را به‌دست آوردند و جمعی را از افاغنه و غیرهم با عیال دستگیر ساختند. بیشتری از مردم کارآمدنی خان جهان زخمی به‌در رفتند و از استیلای واهمه تغییر لباس پوشیده و اسب سواری هیچ با خود نتوانستند برد و خان جهان با رفقا به‌کوهستان درآمد و اولیای دولت برگردیدند.

و اعظم خان از یاقوت (خان[۴]) حبشی که بر سر اردو گذاشته بود، چون او را دکنی می‌دانست خاطر جمع نداشت، به‌بیر برگشت، تاهم به‌اردو برسد و هم به‌ارادهٔ مقرّب خان دکنی و بهلول مطّلع گردد. در این‌روز یاقوت خان با اردو به‌لشکر ملحق شد و ظاهر کرد که دریا خان روهیله به‌خان جهان پیوست.

اعظم خان در بیر برای آسودگی دواب و دیدنشان لشکر چند روز بوده. حقیقت حال را با کیفیّت فتح به‌درگاه معروض داشت و حضرت شاهنشاهی به‌جلد وی این دستبرد نمایان برای اعظم خان و جمعی که مصدر تردّد گشته بودند، فراخور حال از خلعت و خنجر و شمشیر مرصّع و اسب و فیل ارسال فرمودند و چندی را به‌اضافهٔ منصب نواختند و چون خان جهان و دریا خان به‌سمت بیضاپور و بهلول تنبیه از پرگنات ولایت نظام‌الملک به(قصد[۵]) رفتن دولت‌آباد رونهادند و اعظم خان مطّلع شده، با قریب بیست‌هزار سوار به‌آن صوب روانه گردید.

ملتجی گشتن ساهو به‌اولیای دولت قاهره

و در این سال ساهو بهونسله که بعد از کشته شدن جادو رای که شرح آن گذشت، از نظام‌الملک برگشته، به‌پوکنه[۶] و چاکنه رفته، نشسته بود. به‌اعظم خان نوشت که اگر عهدنامه

---

۱. ب: سر.
۲. د: در.
۳. د: و خان جهان چون دانست.
۴. د: خان.
۵. د: قصد.
۶. بض: پونا.

بفریسند، بندگی درگاه اختیار می‌کنم و بعد از آن‌که اعظم خان حقیقت را به‌درگاه عرض نمود، فرمان صادرگشت که استمالت او نموده، به‌منصبی که برای او و خویشان و منشیان او تجویز خواهد نمود به‌قبول خواهد رسید.

اعظم خان فرمان را پیش او فرستاد و او به‌امیدواری تمام با دوهزار سوار پیش اعظم خان آمده. به‌تجویز اعظم خان به‌منصب پنج‌هزاری و ارسال خلعت و جمدهر مرصّع و علم و نقّاره و اسب و فیل و انعام دو لک روپیه[1] سرفراز گشت و برادر و خویشانش نیز به‌تجویز خان به‌مناصب سربلندی یافتند و به‌ارسال خلاع و جمدهر مرصّع و اسب درخور حالت و انعام هشتادهزار روپیه مباهی گردید.

و خان جهان و دریا خان خبر روانه شدن افواج قاهره شنیده، از بیضاپور به‌شولاپور که ده کروهی دولت‌آباد است، رفتند و نظام‌الملک از توجّهٔ عساکر پادشاهی به‌آن صوب متوهّم گردیده، از نظام‌آباد که بیرون قلعهٔ دولت‌آباد ساخته بود و نوکرانش منازل و عمارات در آن‌جا تمام کرده بودند، به‌قلعه رفت و خان جهان و دریا خان نیز در شولاپور نمانده، به‌اوپرکهتکه که در نیم کروهی دولت‌آباد است، رفته اقامت نمودند و بعد از چند روز خان جهان و منتسبان[2] را به‌اوباش درّه که در پناه قلعهٔ دولت‌آباد واقع شده، برد و دریا خان با یک‌هزار افغان به‌قصد تاخت نواحی قصبهٔ ارندول و دهرن گانو[3] به‌جانب چاندور و گهات چالیس‌گانو روانه گشت.

و چون این معنی به‌عرض رسید، حضرت‌اعلی عبدالله خان بهادر را که حسب‌الطّلب از بالاگهات به‌درگاه آمده بود، به‌تأدیب او تعیین نمودند و در ماه جمادی‌الاوّل این سال [۱۰٤۰ ه/دسامبر ۱٦۳۰ م] مشمول عواطف ساخته رخصت فرمودند و امرا و منصبداران که با او معیّن گشتند، دربارهٔ هرکدام فراخور حال عنایات مبذول داشتند و جمعی از احدیان کماندار و تفنگچی را همراه نمودند و دریا خان بعد از تاخت مواضع مذکوره، خبرآمدن عبدالله خان شنیده برگشته به‌بالاگهات رفت.

و چون در دولت‌آباد و نواحی آن به‌سبب نباریدن باران علف نروییده بود. اعظم خان بردن لشکر به‌آن صوب مصلحت ندیده، به‌استیصال مقهورانی که در دهارور و انبه‌جوگایی بودند

---

۱. د ندارد: روپیه.
۲. د: منسبان.
۳. د: دهره گانو.

متوجّه گردید و موافق همین قرار داد نوشتهٔ یمین‌الدّوله نیز رسید و در اثنای برآمدن بر کتل مَانَکْدَوَنْد جمعی از سوارها پیاده بسیار از مقهوران در آن تنگنا سرراه بر افواج قاهره گرفتند و به‌اهتمام خان میرآتش که پیش از دیگران شروع در برآمدن گهات کرده بود به‌محاربه پرداختند و او با همراهان پا قایم کرده، بسیاری را مقتول و بعضی از سرداران غنیم را اسیر ساخت و اعظم خان با لشکر ظفراثر بالاگهات برآمده. روز دیگر به‌قصبهٔ جامکهیر که از ولایت نظام‌الملک است، رسید و پرگنهٔ مذکور را به‌جاگیر دلاور خان حبشی که در سلک دولت‌خواهان منتظم شده بود، مقرّر نمود و او جمعی را به‌ضبط آن گذاشته، رفاقت اعظم خان را از دست نداد.

فتح قلعهٔ تنکئی

روز دیگر سپاه ظفرپناه به‌موضع تنکئی رسید و اهل قلعهٔ آن‌جا به‌استحکام برج و باره پرداخته به‌سردادن بان و انداختن تیر و تفنگ جسارت نمودند. اعظم خان توپخانهٔ پادشاهی و احدیان تیرانداز و دیگر مردم و جمعی تفنگچیان خود را به‌گرفتن قلعه فرستاد و آن‌ها (قلعه[۱]) را در یک پهر مفتوح گردانیدند و بعضی از محصوران را به‌قتل رسانیده، قریب پانصد کس را اسیر گردانیدند و آنچه از اسباب قلعه‌داری و غیره در قلعه بود، ضبط کردند.

چون لشکر به‌کنار آب ونجره[۲] رسید، غنیم از گهات انجن‌وده[۳] فرودآمده به‌حوالی بیر رفت. اعظم خان از این منزل ساهوجی بهونسله را برای ضبط محال متعلّقه جُنَیر و سَنْگَمْنَیْر فرستاده و با دیگر افواج از متعاقب آن‌ها از کتل ایلم گذشته به‌قصبهٔ بیر و از آن‌جا به‌پرتور که کنار آب دودنه است، شتافت و مقهوران به‌پای فرار خود را به‌نواحی دولت‌آباد رسانیدند و اعظم خان چون خبر یافت که غنیم نیز از فقدان علف و غلّه از نواحی دولت‌آباد به‌بالاگهات برگشته به‌صوب دهارور روانه شد، تا سرراه بگیرد. در این اثنا شنید که مقهوران فیلان و اسباب را به‌قلعهٔ دهارور فرستاده‌اند و ارادهٔ رفتن پایین گهات دارند، بر کتل انجن‌وده برآمده، در سه کروهی دهارور فرودآمد. تتمّهٔ این داستان به‌جای خود خواهد مرقوم گشت.

---

۱. د: آنها را قلعه.
۲. ب، د: نجره؛ بض: ونجره.
۳. ح: انجن دوده؛ بض: انجن وده = انجن وتی.

و در این ایّام [١٦ دسامبر ١٦٣٠ م[1]] جمال خان قراول که برای شکار فیل به‌جانب سلطان‌پور و راج‌پیله[2] از توابع گجرات رفته بود، یکصد و سی فیل گرفته به‌درگاه رسید. هفتاد زنجیر که زنده مانده بود، ازنظر گذرانید و قیمت آن یک لک و پنجاه‌هزار روپیه شد[3].

مفتوح گردیدن قلعۀ منصورگده

سال گذشته باقر خان نجم ثانی، صوبه‌دار اودیسه کهیراپاره در دو کروهی چهتردوار که تنگنایی است، در حدود ولایت قطب‌الملک و اودیسه و تنگیش به‌مرتبه‌ایست که اگر معدودی از تفنگچی و کماندار سرراه آن بگیرند، متنفّسی عبور آن نمی‌تواند کرد، رفته اطراف و جوانب آن را به‌تاخت و تاراج خراب گردانید و چون موسم برسات رسید، به‌فتح منصورگده که منصور، نام غلام قطب‌الملک آن طرف کهیراپاره به‌فاصلۀ چهار کروه بنا نهاده مفید نشده برگشت.

و بعد از برسات به‌حکم اشرف سرانجام آن مهمّ نموده، با کمکیان اودیسه و جمعیّت (خود[4]) روانه کهیراپاره گردید. سرداران قطب‌الملک که بعد از برگشتن باقر خان مردم متفرّق خود را یکجا کرده[5]، سه‌هزار سوار و دوهزار پیاده جمع آورده بودند، قلعۀ مذکور را استحکام داده، آمادۀ کارزار گشتند.

و خان مذکور با مردم پادشاهی و زمینداران کنبکی‌توپ[6] و کدکه واله که منقاد گشته بودند، به‌حوالی منصورگده رسید. مخالفان قرار جنگ صف کرده سپاه منصور نیز یسال بستند و با آن‌که توپ و تفنگ قلعه و بان و بندوق غنیم عرصۀ کارزار نمودار کرۀ نار ساخته بود، گرم جنگ گردیدند. در این اثنا باقر خان، خالوی خود را که هراول بود، روبه‌روی سردار غنیم مقهوران فرستاده، خود بر غول دکنیان که چهارصف معقب[7] یکدیگر ایستاده بودند، تاخت. غنیم تاب نیاورده گریخت. دلاوران از سوار و پیادۀ مقهوران بسیاری را علف تیغ گردانیدند و جمعی کثیر را اسیر ساختند و اسب بسیار به‌دست افتاد. بقیة‌السیف به‌پناه درختزار و کوهسار درآمد، جانی به‌سلامت به‌دربردند.

---

۱. بض: ١٦ دسامبر ١٦٣٠ م.
۲. ب، د، ح: راج پیله؛ بض: راج پیپله.
۳. ب، د: یک لک و پنجاه‌هزار روپیه؛ بض: یک لک و سی‌هزار روپیه.
۴. د: خود.
۵. د: یکجا نموده.
۶. د: کنکی‌توپ؛ بض: کهلّی‌کوت و کدکه واله و کوله واله.
۷. د: عقب.

باقر خان بعد از این فتح رو به‌تسخیر قلعه آورد. بهادران با وجود ریزش توپ و تفنگ خود را به‌پای قلعه رسانیدند، نردبان‌ها که ترتیب داده بودند، شروع در برآمدن دیوار قلعه نمودند. حارسان قلعه از شکست لشکر خود و جرأت مردم پادشاهی متوهّم گشته به‌طریق زنهارجویان آن ملک کاه به‌دندان گرفته، امان خواستند و باقر خان گذاشت تا از قلعه (به[1])سلامت برآمدند و منصورگده را به‌معتمدی از نوکران خود سپرد و صفی قلی بیگ منصبدار را به‌محافظت کهیراپاره گذاشته، خود به‌اودیسه برگشت و فتح این قلعه ضمیمهٔ فتوحات این سال گردید.

چون ولایت نظام‌الملک به‌آمدن افواج قاهره به‌سبب پناه دادن خان جهان پایمال حوادث گردید، خان جهان مقهور بر نظام‌الملک بی‌اعتماد شده، با دریا خان و دیگر مفسدان و سایر متعلّقان به‌قصد آن‌که در نواحی پنجاب اعانت افاغنه آن حدود کاری تواند ساخت. از حوالی دولت‌آباد رو به‌جانب مالوه گذاشت و چون ظلّ الٰهی از دوربینی آن سمت را محال فرار (او[2]) دانسته به‌عبدالله خان که برای تنبیه دریا خان تعیین شده بود، بعد از برگشتن او حکم فرموده بودند که در پایین گهات اقامت نماید و چون خبرآمدن افاغنه به‌آن‌جانب بیابد تعاقب کند.

در این وقت خان مذکور به‌تعاقب آن گمراهان روانه گشت و حقیقت را به‌درگاه عرض نمود و عرضداشت کرد و اعلی‌حضرت سیّد مظفّر خان بارهه را مشمول مراحم ساخته به‌آن صوب تعیین نمودند و جمعی از امرا و منصبداران و گرزبرداران و بانداران[3] را به‌همراهی او معیّن ساختند و حکم شد که به‌راه بیجاگده[4] برآمده، در نواحی ماندو از یاوری برنده نگذرد[5] و هرجا خبر افغانان بیابد، خود را برساند و اگر عبدالله خان به‌آن حدود رسیده باشد، به‌اتّفاق او کاربند خدمت گردد و سیّد مظفّر خان بر جناح استعجال روانهٔ مقصد گردید. چون عبدالله خان خبر یافت که افاغنه از گذر دهرم‌پوری گذشته‌اند، او نیز از آن گذر گذشت و در آن‌جا شنید که مقهوران به‌در رفته‌اند و لاعلاج به‌دیپال‌پور آمد. چون به‌تواتر پیوست که افغانان به‌اُجّین رفته، اطراف آن را غارت نموده به‌جانب نولاهی[6] رفتند، روانهٔ آن‌جانب گردید.

---

۱. د: به.
۲. د: او.
۳. د: برق‌اندازان.
۴. ب: پنجاه‌گده.
۵. د: بگذرد.
۶. ب: بولایی.

وقایع سال چهارم جلوس اشرف موافق هزار و چهل

در اوایل ماه [جمادی‌الثّانی] اوّل این سال [۱۰۴۰ هـ/۸ ژانویهٔ ۱۶۳۱ م[1]] عبدالله به‌نیولاهی رسید و سیّد مظفّر خان از دیپال‌پور گذشته در سرراه مندسور شنید که افاغنه دست راست رفتند و از آن‌جا روان شده، در موضع تال گانو فرودآمد و عبدالله خان از دنبال رسیده ملحق گشت.

و چون خبر رسید که خان جهان روز گذشته در ده کروهی آن‌جا بوده، در این‌روز کوچ کرده، هردو سردار به‌اتّفاق روانه آن‌جانب شده، در خلچی‌پور شنیدند که افغانان به‌طرف سرونج رفته‌اند و چون به‌آن‌جا رسیدند، مشخّص شد که ده روز پیش از این این‌جا آمده بودند و خواجه بابای آفتاب که به‌اندک روزی قبل از رسیدن افاغنه داخل سرونج شده بود[2]. خواجه عبدالهادی، پسر کلان صفدر خان که از قبل پدر در آن‌جا بود، به‌اتّفاق به‌محافظت شهر پرداخته نگذاشته‌اند که از دست‌انداز مقهوران آسیبی به‌مردم شهر رسد. باغیان از نواحی سرونج پنجاه فیل پادشاهی را بردند.

به‌قتل رسیدن دریا خان مقهور

بالجمله دریا خان راه به‌در رفتن از همه طرف مسدود یافتند، از سرونج به‌دست راست شده. به‌ملک بُندیله درآمدند که از کالپی سر برآورند. بکرماجیت، پسر کلان راجه ججهار سنگه چون به‌وقت فرار از دارالخلافه خان جهان را به‌ملک خود راه داده بود، تا از آن‌جا به‌دکن رفت و به‌سبب این تقصیر پدرش معاتب گشته بود. برای تلافی تقصیر خود، شرمندگی پدر تعاقب افغانان نموده، خود را به‌دریا خان که چنداول بود رسانید و آن اجل رسیده، حسابی از او نگرفته بی‌محابا تاخت.

---

۱. بض: جمادی‌الثّانی ۱۰۴۰ هـ/۸ ژانویهٔ ۱۶۳۱ م.

۲. د: افاغنه در سرونج داخل شده بود.

در اثنای راه تفنگی[1] بر سر بی‌مغزش رسیده کارش ساخت و یک ناخلف او نیز کشته شد و بُندیله‌ها خان جهان پنداشته بر او هجوم آوردند و خان جهان فرصت یافته، از آن مهلکه جان برد. در این جنگ قریب چهارصد افغان، دوصد بُندیله مقتول (گردیدند[2]) و بعد از آن‌که سر دریا خان به‌درگاه رسید. بکرماجیت در جلد وی این خدمت مشمول عواطف گشت و به‌اضافهٔ منصب (و خطاب[3]) جگراج بلندپایگی یافت.

مسخّرگشتن قلعهٔ دهارور

و در این ایّام اعظم خان، ملتفت خان را با مالوجی و توپخانهٔ پادشاهی و احدیان تعیین نموده، مقرّر گردانید که قصبهٔ دهارور و بنهٔ آن را که در هفتهٔ یک‌روز در آن‌جا مردم توابع و مضافات قصبهٔ اربیگی اطراف مذکوره برای خرید و فروخت جمع می‌شوند، تاخت نماید و چون قلعهٔ دهارور به‌استحکام و بسیاری اسباب قلعه‌داری در دکن مشهور و گنجایش فرودآمدن لشکر ظفراثر ندارد. قرار داد که تسخیر آن مقیّد نگشته به‌تعاقب نظام‌الملک بپردازد[4]. بعد از آن‌که ملتفت خان داخل قصبه شده، به‌اعظم خان نوشت که جمعی کثیر آن روی خندق به‌انداختن تیر و تفنگ اشتغال دارند. اعظم خان با تمامی تعیناتیان خود از قصبه گذشته، نزدیک قلعه به‌چاردیواری که توپ رسن بود، درآمده نشست.

و ملتفت خان و رفقای او به‌کنار خندق رفته. مردم قصبه را که اسباب و اشیا و اهل و عیال خود را به‌پشت گرمی توپ و تفنگ قلعه به‌خندق درآورده، به‌جنگ می‌کوشیدند، به‌ضرب تفنگ از جا برداشتند و به‌خندق درآمده. شروع در نهیب و اسیر نمودند و غنیمت بسیار گرفتند و اعظم خان فیلی چند در خندق سراغ یافته، جمعی از پیاده‌های بُندیله را برای گرفتن فرستاد. آن‌ها چهار فیل و اسب و شتر و گاو و اسباب بسیار آوردند و جمعی کشته و زخمی گشتند و بار دیگر سپاه ظفرپناه هجوم آورده، بقیه اسباب خندق را غارت نمودند و در این بار نیز فیل و اسب بسیار به‌دست افتاد و اعظم خان فیلان را به‌سرکار پادشاهی ضبط نموده، اسبان و اسباب را به‌جمعی که آورده بودند، واگذاشت.

---

۱. د: در اثنای جنگ تفنگی.
۲. ب: گردید.
۳. د: و خطاب.
۴. د: پردازد.

و شب خود به‌خندق درآمده، ملاحظهٔ دیوار قلعه نمود و در یک‌جانب دریچه دید به‌گچ و سنگ برآورده بودند و شکافتن آن به‌باروت پرکرده، پرانیدن دیوار و از آن راه درآمدن ممکن است. همان لحظه بیلداران را به‌واساختن دریچهٔ مذکور گماشت و طرف دیگر را به‌مردم قسمت نموده، مقرّر ساخت که ملچارها پیشبرده کار بر مردم قلعه تنگ گردانید.

و سِیْدی سالم حبشی و رفقای او به‌محافظت قلعه پرداخته، بان متواتر می‌انداختند و دولت‌خواهان نیز از ملچارها[1] برابر رخنه‌های کنگره تیر و تفنگ سر می‌دادند. چنانچه جمعی از توپچی و تفنگچی و باندار قلعه را معدوم ساختند. به‌حسب اتّفاق ارابهٔ توپ‌کلانی که بر سر دروازه بود، درانداختن اوّل شکست و توپ بر بالای برج افتاده، از کار ماند و اعظم خان جمعی از مردم پادشاهی را با تفنگچیان سرکار خاص شریفه و نوکران خود فرستاد که در برابر دروازه برکنار خندق در پناه عمارتی نشسته، اهل قلعه را بزنند.

و اگر(چه[2]) مردم مبالغه می‌نمودند که از آن عزیمت گذشته، تعاقب غنیم کرده شود. چون اعظم خان از سنگ‌انداز نداشتن قلعه دروش قلعه‌داری محصوران که قلیلی بودند، دانسته بود که مفتوح شدنی است، جمعی را که دل‌نهاد کار نمی‌شدند، به‌محافظت اردو بعضی را به‌نگاهبانی آن‌ها[3] برای آوردن کاه و هیمه می‌رفتند، معیّن گردانیده. خود با سایر همراهان همّت به‌گرفتن قلعه مصروف داشت و چون به‌یقین پیوست که متحصّنان درون باخته‌اند، به‌عزیمت یورش سوار شده، متوجّه دروازهٔ قلعه گردید. مقرّر کرد که سپاه منصور از طرف دروازه که چیر نداشت، به‌یک‌بار از ملچارهای خود آمده، بر خندق هجوم آوردند و جمعی بر دیوار برآمدند و مرحمت خان با چندی به‌قلعه درآمده داخل شد و دریچه‌های دروازه را وا کرد و اعظم خان با سایر همراهان به‌درون درآمدند و مقارن درآمدن او قریب دوهزار کس به‌دیوار برآمده، داخل قلعه شدند و اموال و اسباب بسیار با پارهٔ جواهر و مرصّع‌آلات به‌غارت رفت و سِیْدی سالم با رفقا و اهل و عیال اعتبار راو [و] تنمن و جدّهٔ مادری نظام‌الملک با جمیع عمله و فعله اسیرگشتند و اعظم خان بعضی از آن‌ها را بنابر مصلحت که ضرور بود، نگاهداشته. دیگران را از مرد و زن و خورد و بزرگ به‌التماس امرای دکنی آزاد گردانید.

۱. د: هر ملچار.
۲. د: چه.
۳. د: آنهای که.

و چون کیفیّت این فتح به‌عرض رسید، اعظم خان مورد انواع[۱] مراحم گشته، از اصل و اضافه به‌منصب شش‌هزاری و دیگران درخور کار و تردّد به‌الطاف پادشاهانه از اضافهٔ منصب و ارسال خلعت و اسب نوازش یافتند و چون خبر رسید که نظام‌الملکیه از استعاع این فتح از جایی که بودند، به‌قصد تذبذب ساختن نصیری خان که قلعهٔ قندهار را در قبل داشت، به‌آن طرف رفته‌اند. اعظم خان قلعه مفتوحه را به‌عبدالله خان، خویش میرزا سیّد یوسف خان رضوی سپرده. جمعی از منصبداران و هفتصد پیادهٔ تفنگچی و چندی از توپ‌اندازان را در آن‌جا گذاشته.

در این اثنا رندوله، سردار لشکر بیجاپور که عادل خان او را با ده‌هزار سوار فرستاده بود، با بعضی از محال ملک او را که در آن سمت از آسیب نظام‌الملک نگاه دارند و در تسخیر قلاع و تصرّف پرگناتی که حضرت‌اعلی از ولایت نظام‌الملک نامزد او فرموده بودند، بکوشند و به‌ده کروهی دهارور رسیده، به‌اعظم خان پیغام کرد که چون عادل خان از روی دولت‌خواهی مقرّر گردانیده که جمعیّت این با لشکر پادشاهی اتّفاق نموده، در تأدیب نظام‌الملک[۲] سعی نمایند، من می‌خواهم که شما را ببینم و تابع صوابدید باشم. اعظم خان با آن‌که یقین می‌دانست که او با نظام‌الملک در مقام موافقت است و به‌خرابی ملک او راضی نخواهد شد، صلاح وقت را منظور داشته، طلبید و رندوله با پدر خود آمد و اعظم خان به‌لوازم مهمانداری پرداخته، تکلیفات آدمیانه کرد. آن‌ها اظهار نمودند که شفقّت پادشاهی دربارهٔ عادل خان بسیار است و قلاع نظام‌الملک که در سمت بیجاپور واقع است، با توابع و مضافات به‌او وعده فرموده‌اند، اگر قلعهٔ دهارور را[۳] که از آن جمله است، با ما[۴] حواله نمایند، موجب امیدواری عادل خان می‌گردد و اعظم خان گفت که حکم چنین است که هرچه مردم عادل خان به‌تردّد خود از تصرّف نظام‌الملکیه برآورند، متصرّف شوند، به‌شرطی که در خرابی ولایت نظام‌الملک متّفق باشند. در این مدت که اولیای دولت قاهره در تعاقب مخذولان کوشش می‌نمودند. هرچند به‌شما نوشتیم که بالفعل نظام‌المکیه متفرّق شده به‌خود گرفتاراند و قلعه‌داران امید کمک ندارند. فرصت غنیمت شمرده، قلاع را به‌تصرّف درآوردند، تغافل ورزیدند. حالا که افواج پادشاهی به‌جدّ و جهد

---

۱. ب: مورد مراحم انواع.
۲. د: نظام‌الملکیه.
۳. د ندارد: را.
۴. د: به‌ما.

تمام قلعۀ دهارور را مفتوح ساخته‌اند، این خواهش به‌موقع نیست. به‌هر حال بالفعل چون مقهوران در پایین گهات‌اند و بعد[۱] از آن‌که باز به‌بالاگهات برآیند علاج ندارند. شما در قصبۀ ماندو که در همین نزدیکی است، رحل اقامت بیندازند و متفرّق خود را جمع نموده، آمادۀ کار باشند و از هر گهات که برآیند خود را رسانیده سرراه بگیرند، تا افواج پادشاهی رسیده، آن‌ها را گوشمال به‌واجبی بدهند.

و خود به‌اثر نظام‌الملک[۲] که به‌سمت قندهار می‌رفتند، روانه گشته. در دو روز به‌حوالی انبه‌جوگایی رفت و از استحکام قلعه آن‌جا خاطر جمع نموده[۳]، معتمدی را با جمعی در قلعۀ مذکور گذاشت و از گهات انبه‌جوگایی فرودآمده به‌قصبۀ پربل[۴] رسید و از آن‌جا شب در میان به‌قصبۀ (مکهر[۵]) رسید. غنیم بر حقیقت اطّلاع یافته، ترک رفتن قندهار نمود و از راه پربهنی روانۀ پرتور شد و اعظم خان بر این معنی مطَّلع شده، به‌مواضع آشتی آمده و از آن راه به‌پرتور شتافته، در آن‌جا فیلان غنیمت فتح دهارور را مصحوب علی اصغر ولد جعفر بیگ آصف خان به‌درگاه فرستاد.

و چون شنید که نظام‌الملکیه به‌جالناپور رفته، از آن‌جا به‌جانب دولت‌آباد گریزان گشته‌اند، تعاقب آن‌ها نموده. هر روز قریب پانزده کروه راه از دنبال آن‌ها طی می‌نمود. چون به‌جالناپور رسید، خبر یافت که مقهوران برای تذبذب ساختن سپهدار خان که با جمعیّت قلیلی به‌محاصرۀ قلعۀ تلتم اشتغال داشت[۶]. از جالناپور به‌صوب بهوسری[۷] روانه شده بودند. از اطّلاع بر وصول افواج قاهره به‌جالناپور، فسخ آن اراده نموده به‌حوالی دولت‌آباد رفته‌اند و نظام‌الملک به‌آن‌ها پیغام کرده که بودن شماها در این حوالی باعث آمدن لشکر پادشاهی می‌شود، باید که به‌سمتی که رندوله و سایر عادل خانیه رفته‌اند، چنانچه سابق قرار داده بودند، شولاپور را به‌ایشان بدهند و بعد از عهد و پیمان متّفق شده، لشکر پادشاهی را به‌خود مشغول دارید. نظام‌الملکیه به‌این اراده از راه رامدو[۸] باز متوجّۀ بالاگهات شدند.

---

۱. د: بغیر.
۲. د: نظام‌الملکیه
۳. د: و خاطر از استحکام قلعه آنجا جمع نموده.
۴. بض: پرلی.
۵. ب: کهیر.
۶. د: دارد.
۷. بض: بهوکردان.
۸. د: رامدوه؛ ح: رامدوده.

اتمام کار خان جهان شوریدهٔ روزگار

و غرّهٔ رجب این سال [۱۰٤۰ ه‍/۳ فوریهٔ ۱٦۳۱ م] جشن وزن شمسی انجام سال سی و نهم از سنین عمر جاوید طراز خاقانی منعقد گشت و ذات مبارک را به‌طلا و اشیای معهود سنجیدند و از زر و سیم وزن و نثار مبلغ سی‌هزار روپیه به‌حضّار مجلس بهشت آیین از علما و مشایخ و شعرا و منجمین و اهل نغمه انعام شد.

تتمّهٔ داستان خان جهان وخیم‌العاقبت

چون آن برگشتهٔ روزگار از کشته شدن دریا خان بی‌پر و بال شده بود، پای اقامت از دست داده، سراسیمه‌وار راه فرار طی نمود و هرچند می‌خواست که خود را به‌مأمنی بکشد، میسّر نمی‌شد و افواج شاهی خود را به‌او می‌رسانید.

مجملاً سپاه ظفرپناه بعد از وصول به‌موضع نیمی که داخل ولایت بهاندر است، خبر یافتند که آن اجل رسیده، در هشت کروهی موضع مذکور است. سیزدهم بهمن [۱۰٤۰ ه‍/۱ فوریهٔ ۱٦۳۱ م] چون طرف راه بسیاری طی کرده، کوفته و مانده شده بود و جمعی را که در جنگ جگراج زخم برداشته بودند، همراه داشت. دیرتر سوار شد و افواج قاهره به‌آن خسران[1] مآل نزدیک شده، اوّل سیّد مظفّر خان هراول لشکر ظفرطراز به‌او رسید. خان جهان برسیدن مردم پادشاهی واقف گشته بعضی افاغنه را که اسب‌های زبون داشتند، با بنه و بار روانهٔ پیش ساخته، با قریب پانصد ششصد کس[2] سوار جرّار سرراه بر سیّد مظفّر خان بگرفت[3].

خان مذکور چقلش‌های مردانه نمود و بسیاری از دلیران طرفین داد جان‌سپاری دادند و چند[4] شمشیر نمایان زده، مکرّر غنیم خود را فرودآورده، جان‌نثار گشتند و از افغانان محمود خان، پسر خان جهان با صد روهیله و بسیاری از افاغنه مقتول گردید و خان جهان چون پسر خود را با صد روهیله و جمعی که به‌آن مستظهر بود، کشته دید و در خود به‌سبب زخمی که داشت، دیگر قدرت تلاش و تردّد نیافت، ناچار[5] جلو گردانید و در اثنای راه[6] فرار از غایت

---

۱. د: خسرال.
۲. د ندارد: کس.
۳. د: گرفت.
۴. د: چندی.
۵. د ندارد: ناچار.
۶. د ندارد: راه.

شتافت و اضطراب فیلانی که همراه داشت جابه‌جا گذاشت. چنانچه بیست فیل به‌دست اولیای دولت که سر در دنبال او گذاشته بودند، افتاد.

چون به‌نواحی کالنجر رسید، سیّد احمد قلعه‌دار اطّلاع یافته، سرراه گرفت و هنگامهٔ جنگ گرم گردانید. جمعی را قتیل و اسیر ساخت و حسن خان، پسر دیگر خان جهان (را[1]) با بیست و دو فیل از جمله فیلان پادشاهی که خان جهان از سرونج برده بود، به‌دست آورد و خان جهان طوغ و علم را گذاشته با همراهان به‌یکپا جانی بدربرد و آن‌روز بیست کروه قطع کرده برکنار تالاب سهنده رسید که آخرین منزل این سفر و اوّلین منزل سفر آخرتش بود، فرودآمد.

و غرّهٔ رجب این سال [۱۰٤۰ ه/۳ فوریهٔ ١٦٣١ م] عبدالله خان بهادر و سیّد مظفّر خان به‌اختتام کار آن نابکار، فوج آراسته روانه شدند. خان جهان از کشته شدن پسران و خویشان و اعوان قتل خود را به‌رأی‌العین مشاهده نموده. به‌همراهان گفت که من از زندگی سیر آمده‌ام تا راه فرار مسدود نشده، هرکه میل رفتن داشته باشد، به‌هر طرفی که داند به‌در رود و از رفقای او بعضی وفا ورزیده ماندند و جمعی که به‌حیات تعلّقی داشتند و جدایی اختیار کردند.

در این وقت سیّد مظفّر خان هراول با فوج همراه خود رسید. خان جهان (با[2]) عزیز خان، نام پسر خود که پیش او اعزه اولاد بود و ایمل خان و جمعی از افغانان همراه داشت. دو فیل را که با او مانده بود، بر رو داشته به‌جانب سیّد مظفّر خان (هراول[3]) روان شد و خان مذکور با همراهان بر آن خون گرفته تاخت. خان جهان چون دید که بهادران مانند اجل ناگهان رسیدند، چنانچه راجپوتان بعد از دل به‌مرگ نهادن و به[4]معرکه پیاده شده، جنگ می‌کند، از اسب فرودآمده، با هراول سیّد مظفّر خان جنگ سختی که کارنامهٔ رستم و اسفندیار بود. در اثنای تلاش زخم[5] بر جبهه به‌او رسید و پیش از آن‌که سیّد مظفّر خان برسد، بهادران (به‌یک‌بار حمله آورده او را پاره پاره ساختند و از شصت و هفتاد افغان[6]) که با او مانده بودند، قریب

---

۱. د: را.
۲. د: با.
۳. د: هراول.
۴. د: در.
۵. د: اسفندیار بود، کرد. در اثنای زخم.
۶. د: به‌یک‌بار... افغان.

به‌نصف به‌در رفتند و مابقی با عزیز خان[1]، پسر او و ایمل خان[2] افغان که به‌شجاعت اشتهار تمام داشت، به‌قتل رسیدند.

و گرزبرداران پادشاهی سرهای آن گردن‌تابان را از تن جدا کردند و از ملازمان درگاه نیز چندی سر درکار ولی‌نعمت باختند. در این وقت عبدالله خان از عقب رسیده، سر خان جهان و عزیز و ایمل را به‌درگاه فرستاد و فرید، پسر دیگر خان جهان را که زنده به‌دست افتاده بودند، قید نمود و چون خان جهان و پسر دیگر خان جهان گریخته، به‌زن دریا خان که در (سهنده[3]) جاگیر پسر خود بهادر خان روهیله اقامت داشت، پناه برده (بود[4]). عبدالله خان خواجه‌سرایی خود را فرستاده، او را از آن‌جا طلبیده، روانهٔ درگاه ساخته.

هشتم ماه مذکور [رجب ۱۰٤۰ ه/۱۰ فوریهٔ ۱٦۳۱ م] سرهای خودسران به‌درگاه رسید. اعلی‌حضرت شکرالهی به‌جا آورده، حکم نواختن نقّارهٔ شادیانه فرمودند و سرها حسب‌الحکم عبرةالناظرین از دروازه آویختند و به‌اطراف ممالک محروسه فتح‌نامه‌ها ارسال یافت و عبدالله خان و سیّد مظفّر خان را مورد عنایات ساخته، فرامین مشتمل بر تحسین و آفرین برای آن‌ها فرستادند و ممتاز سخنوران طالب کلیم از این رباعی در باب به‌قتل رسیدن و کشته شدن خان جهان که نام سابقش پیر خان بود، منظوم ساخته به‌عرض رسانید و به‌جایزهٔ لایق کامیاب گشت. رباعی:

این مژدهٔ فتح از پی هم زیبا بود وین[5] کیف دو بالاچه نشه[6] افزا بود

از رفتن دریا سر پیرا هم رفت گویا سر او حباب این دریا بود

در شعبان این سال [۱۰٤۰ ه/مارس ۱٦۳۱ م] آقا حیدر[7] که غلام ترک معتبر نظام‌الملک بود و خطاب خواص خان داشت، از او جدا شده، روی امید به‌این درگاه خلایق پناه آورد و مشمول عواطف خسروانه گردید.

و در همین ایّام یمین‌الدّوله که به‌اکثر امرای ذی‌شأن حسب‌الحکم از بالاگهات برگشته به‌درگاه آمده بود، ملازمت نمود. عبدالله خان و سیّد مظفّر خان که بعد از او پرداختن مهمّ

۱. د: با عزیز از خان.
۲. د ندارد: خان.
۳. ب: سنده.
۴. د: بود.
۵. د: این.
۶. د: نشاط.
۷. د: حیدر بیگ.

خان جهان روانهٔ حضور شده بودند، به‌استیلام عتبهٔ خلافت سربلند گشته[1] و عبدالله خان بهادر مورد انواع مراحم گشته، از اصل و اضافه به‌منصب عمدهٔ شش‌هزاری و خطاب فیروزجنگ و سیّد مظفّر خان به‌اقسام نوازش سرفرازی یافته به‌اضافه و خطاب سیّد خان جهان بلندپایه گردانیدند و امرا و منصبدارانی که همراه (خان[2]) دو سردار مصدر تردّدات شده بودند، به‌الطاف پادشاهی مباهی گشتند.

تتمّهٔ داستان اعظم خان و نظام‌الملک

آن‌که چون مقرّب خان دکنی و بهلول خان به‌ارادهٔ آن‌که با بیجاپوریان مصالحه نمایند، به‌بالاگهات متوجّه گشتند. چنانچه نوشته شد، اعظم خان از جالناپور روانهٔ بالاگهات شده به‌شاه‌گده آمد و سامان قلعهٔ انبه‌جوگایی کرده، معتمدی را به‌قلعه‌داری آن‌جا فرستاد و مکرّر به‌رندوله نوشت که به‌موجب قرار داد الحال که دکنیان اراده برآمدن بالاگهات دارند[3] و شماها به‌آن‌ها نزدیکید[4]، پیش راه مقهوران گرفته مانع شوید[5]، تا لشکر پادشاهی برسد. رندوله در جواب نوشت که اکثر همراهان من به‌جانب نلدرگ و محال دیگر رفته[6]، حقیقت را به‌عادل خان می‌نویسم. بعد از سرانجام جمعیّت به‌هرچه اشاره کنید[7]، عمل خواهم نمود.

و مقرّب خان چون دید که لشکر پادشاهی دست از تعاقب برنمی‌دارد، مکرّر به‌رندوله پیغام کرد که در این وقت افواج پادشاهی در مقام خرابی دودمان نظام‌الملک‌اند و من نظام‌الملک را به‌دادن قلعهٔ شولاپور و محال متعلّقه آن به‌شما راضی ساخته‌ام. شما هم در حفظ دولت این سلسله سعی مبذول دارید[8]. اعظم خان بر این ماجرا وقوف به‌هم رسانیده، برای اطّلاع بر باقی‌الضمیر[9] عادل خان به‌رندوله نوشت که شما نوشته بودید[10] که به‌نلدرگ رفته،

---

۱. د: گشتند.
۲. د: خان.
۳. د: دارد.
۴. د: نزدیک‌اند.
۵. د: شوند.
۶. د: من به‌تلدرگ رفته.
۷. د: باز.
۸. د: دارند.
۹. ب: مافی.
۱۰. د: بودند.

سرانجام لشکر نمایید[1] و به‌لشکر پادشاهی ملحق شوید[2]. الحال شنیده می‌شود که به‌جانب پرگنهٔ کاشی[3] می‌روید.

این حرکت منافی آن مطلب است و او جوابی نفرستاده به‌تغافل گذرانید و نظام‌الملکیه به‌بالاگهات برآمده به‌جانب پرینده روانه گشتند و فیلان و اسباب زیادتی را در قلعهٔ پرینده گذاشته و از آن‌جا به‌کنار تالاب ککراله که به‌جانب نلدرگ (است[4]) و رندوله آن‌جا بود، رفتند و چون اعظم خان متواتر شنید که رندوله وکیل مقرّب خان را همراه کسان خود پیش خواص خان که مدار مهمّات عادل خان بر او است، فرستاده و خواص خان او را تسلّی داده بازگردانیده است. فیمابین مصالحه به‌شرط دادن شولاپور قرار یافته. حقیقت را به‌درگاه عرض‌داشت نموده، التماس کمک کرد و حکم صادرشد که افواج تابع رکن‌السّلطنت که در ناسک (بودند[5]) و سیّد دلیر خان به‌احدیان و از حضور همایون جمعی از امرا و منصبداران و سه‌هزار سوار یمین‌الدّوله آصف خان به‌کمک اعظم خان بروند.

و چون شیخ معین‌الدّین، ملازم آصف‌جاهی از بیجاپور با پیشکش عادل خان و شیخ محی‌الدّین برادرش از گلکنده با پیشکش قطب‌الملک روانهٔ درگاه شده بود. اعظم خان از ملاحظهٔ این خان مبادا[6] مقهوران از تعاقب کردن به‌نواحی قلعهٔ بندر رفته به‌آن‌ها مضرّتی[7] رسانند. توقّف در حوالی پرینده و تدبیر تسخیر آن قلعه و به‌دست آوردن فیلان و اسباب مخاذیل که به‌آن‌جا فرستاده بودند، قرار داده مقرّر نموده. قرار داد[8] که یک چند مقرّب خان و دکنیان را مشغول دارد تاهم فرصت سرراه بر هردو برادر گرفتن نیابند و هم کمک ملحق شود و هم بر اتّفاق دکنیان و بیجاپوریان اطّلاع حاصل شود. بعد از آن هرچه مصلحت وقت باشد به‌آن عمل کرده شود.

بعد از رسیدن به‌یک کروهی پرینده، راجه جی سنگه را با چندی از مردم پادشاهی فرستاد که قصبه و تنبیهٔ پرینده را تاراج نمایند و مشارٌالیه تپّه را غارت کرده، از آن‌جا بر سر قصبه که

---

۱. د: نمایند.
۲. د: شوند.
۳. بض: نلدرگ.
۴. د: است.
۵. ب: بود.
۶. د: این‌که مبادا.
۷. د: مضربی.
۸. د ندارد: قرار داد.

متّصل قلعه بود، رفت و دیوار خام دور قصبه را به‌صدمهٔ فیل رخنه کرده، درآمد و تفنگچیان که قلعه‌دار آن‌ها را به‌محافظت حصار قصبه واداشته بود، فرار نموده به‌خندق قلعه پناه بردند و لشکریان به‌غارت قصبه پرداخته و بعد از ساعتی اعظم خان نیز رسید. در این اثنا اهل قلعه دو توپ‌کلان را سردادند. نیز یکی در میان فوج پادشاهی افتاد و چون زمین سنگلاخ بود، از صدمهٔ آن سنگریزه‌ها جسته، چند سوار و پیاده را هلاک و زخمی ساخت.

بالجمله اعظم خان داخل قصبه شده برای گرفتن فیلان غنیم که در خندق بود، تأکید نمود. هفت فیل به‌دست آمد و سپاه ظفرپناه غنیمت بسیار گرفتند. مقرّب خان و سایر نظام‌الملکیه که در حوالی تالاب ککراله بودند و با رندوله اتّفاق داشتند. از شنیدن این مضطرب شده به‌رندوله نوشتند که مثل دهارور، قلعهٔ محکمی با مضافات به‌تصرّف مردم پادشاهی درآمد و توابع قلعهٔ قندهار را نصیری خان به‌دست آورده به‌محاصرهٔ قلعه آن پرداخته است و سَنْگَمْنَیْر و بیضاپور و جُنَیر و محال آن نواحی و سرحد وطن پیگو (که[1]) به‌ملک عادل خان متّصل است، به‌جاگیر ساهوجی بهونسله مقرّر شده و ضلع ناسک را رکن‌السّلطنت متصرّف گشته و به‌غیر دولت‌آباد و محلّی چند که به‌آن اتّصال دارد در تصرّف نظام‌الملک نمانده.

و لشکر پادشاهی بعد از برانداختن این خاندان به‌استیصال دولت عادل خانیه خواهد پرداخت و همین که ما را از میان برداشتند، در فکر شما خواهند شد. مصلحت طرفین در آنست که به‌موجب قرار داد شولاپور (را) توابع[2] تابع از ما گرفته، ارکان مصالحه را استحکام دهند، تا به‌اتّفاق در محافظت دولت‌آباد نظام‌الملک سعی نمایم. رندوله در جواب نوشت که این معنی را به‌عادل خان قرار داده‌ام. شما شولاپور را با محال متعلّقه حوالهٔ مردم عادل خان نمایند و از قول (و[3]) عهد خاطرجمع سازند[4].

و اعظم خان محاصرهٔ قلعه را دست‌آویز ساخته، انتظار رسیدن کمک و خزانه می‌کشید. چون تا پنج شش کروهی پرینده کاه و هیمه نمانده بود، یاقوت خان و خداوند خان و ملتفت خان، پسر کلان خود را با جماعت می‌فرستاد که از دور دست کاه و هیمه می‌آوردند. مردم پادشاهی قلعه را قیل نموده، از سه طرف کوچهٔ سلامت (نزدیک رسانیدند و راجه جی سنگه و

---

۱. د: بگوله که.
۲. د: را تابع.
۳. د: و.
۴. د: دارند.

اهتمام خان[1] میرآتش کوچهٔ سلامت به[2])خندق رسانیده، شروع در پرکردن خندق نمودند و اعظم خان خود ملچاری برابر دروازهٔ قلعه ساخته و از آن تا خندق که یک تیرانداز بود، کوچهٔ سلامت درست کرده، برکنار خندق دمدمه بلند ساخت. چنانچه بر مردم شیر حاجی تردّد دشوار شد.

و چون قلعه‌دار [پرینده] هر روز کس پیش بهلول خان و مقرّب خان فرستاده. پیغام می‌کرد که اگر می‌خواهند که قلعه از دست نرود، زود به‌کمک برسید. جمعی از نظام‌الملکیه در اطراف لشکر پادشاهی آمده، شروع در دست‌اندازی نمودند. یاقوت خان با فوجی برآمده، تا سه کروه آن‌ها را رانده برگردید. روز دیگر مشارٌالیه و ملتفت خان به‌سمت پرگنهٔ بارسی برای آوردن کاه وهیمه رفتند. مقرّب خان و بهلول خان که با دیگر دکنیان برای استظهار قلعه‌دار پرینده جریده به‌قصبهٔ بهوم آمده بودند، تا وقت فرصت دستبردی نمایند بر این معنی مطَّلع شده به‌قصد جنگ روانه شدند.

اعظم خان بر این حال مطَّلع شده به‌اتّفاق راجه جی سنگه و راجه ججهار سنگه و جمعی دیگر از کارطلبان به‌آن‌جانب رفت و مقهوران تاب مقاومت نیاورده، خود را به‌دامن کوه کشیدند. در این اثنا جاسوسان خبرآوردند که بنگاه آن‌ها در قصبهٔ بهوم است. اعظم خان به‌قصد تاراج متوجّهٔ آن طرف تاراج گردید. وقتی رسید که غنیم اسباب را بار کرده، آمادهٔ فرار بود. چون دلاوران بر سبیل تعجیل خود را رسانیدند، مخاذیل (محال[3]) به‌در رفتن نیافتند و قریب ششصد شتر و دویست اسب و گاو بسیار (با[4]) اسباب بی‌شمار به‌دست افتاد. سپاه منصور تا چهار کروه تعاقب کرده برگشتند و شب در جایی که غنیم فرودآمده بود، گذرانیده. روز دیگر به‌لشکر آمدند.

چون ظاهر شد که از خوردسالی عادل خان (زمام مهام به‌دست دولت، نام غلام کلا نوبت[5] که پدر او ابراهیم عادل خان[6])، او را به‌دولت خان مخاطب ساخته قلعه‌دار بیجاپور کرده (بود[7])

---

۱. بض: اعتماد خان.
۲. د: نزدیک... سلامت به.
۳. د: محال.
۴. ب: به.
۵. بض: غلام دولت.
۶. د: زمام مهام... عادل خان.
۷. د: بود.

و آن نمک‌حرام بعد از فوت او خود را خواص خان نام کرده، حل و عقد معاملات را به‌برهمنی مراری پندت نام سپرده. درویش محمّد، پسر کلان ابراهیم عادل خان را که از همشیرهٔ قطب‌الملک بود، مکحول گردانیده. دختر او را برای خود خواستگاری نموده و عادل خان با نظام‌الملک متّفق گردیده، یکجا مجتمع شده‌اند و در یک ماههٔ قبل پرینده (غلّه به‌قدر کفاف لشکر از جاه گاوی به‌دست افتاده، انانا [؟] بیست کروهی پرینده[1]) علف نمانده. ناچار اعظم خان دست از محاصرهٔ قلعه کشیده به‌جانب دهارور روانه[2] شد.

و در آن‌روز دکنیان نمودار شدند و روز دیگر کوچ شد. ظاهر گشت که ارادهٔ برآمدن از گهات دیگر دارند و چون فوجی از غنیم رسیده آمد، یاقوت خان با فوج چنداول تردّدها نموده. بسیاری توپ‌های عرابه[3] که اسبان می‌کشیدند و بان و تفنگ به‌وادی عدم فرستادند. در این وقت خبر رسید که غنیم از گهات بانسی[4] برآمده، سرراه گرفته است. اعظم خان راجه جی سنگه را با راجپوتان[5] که هراول بودند، به‌مدافعه فرستاد و ملتفت خان را هم با دوهزار سوار[6] از فوج چنداول به‌کمک روانه نموده[7] و مقهوران نزدیک نیامده، به‌نیم کروهی لشکر پادشاهی ایستاده شدند و چون مجموع افواج قاهره به‌گهات برآمده، یاقوت خان با سایر دکنیان که چنداول بودند، از دنبال رسیدند. بعضی از مقهوران غنیم خود را به‌جانب آن‌ها نمودند و به‌یک تاختن یاقوت خان گریختند و نظام‌الملک و عادل خان که به‌اتّفاق پیش روی هراول گرفته بودند. به‌مجرّد رسیدن اعظم خان هزیمت خوردند.

و آن‌روز سپاه منصور برکنار دریای ونجره فرودآمدند. روز دیگر در قصبهٔ بانسی منزل نمودند و بهادران قلعه که در سر سواری آن را که به‌مردم قصبه به‌امید کمک محکم کرده بودند، مفتوح گردانیدند و بعد از نهیب و غارت او آن‌جا به‌صوب دهارور رفتند و در این منزل کمکیان ملحق گشتند و چون مَلِک (بَدَن[8]) و اعتبار راو مکرّر التماس خلاصی عیال خود که

---

۱. د: غلّه به‌قدر... گروهی پرینده.
۲. ب: روان شد.
۳. د: ارابه.
۴. د: رنسی.
۵. د: راجپوتیه.
۶. د ندارد: سوار.
۷. د: نمود.
۸. ب: مدن.

در دهارور اسیر شده بودند، نموده بودند. اعظم خان جوابی که داده بود، این بود که اگر در سلک دولت‌خواهان درآیند، (هم[۱]) آن‌ها خلاص می‌کردند و هم شماها به‌منصب لایق سرفراز می‌گردید. در این وقت هردو برادر از غنیم جدا شده به‌دهارور آمدند و به‌خلعت و اسب و مدد خرج از سرکار پادشاهی کامیاب گردیدند.

حادثهٔ قحط و غلّای دکن و گجرات و شیوع هایلهٔ باد و طاعون در آن دیار[۲]

چون سال گذشته [۱٦۳۰ م] در محال بالاگهات، خصوصاً دولت‌آباد باران نباریده بود و در این سال اگرچه در اطراف نیز کمی کرد، امّا در ملک دکن و گجرات بالکل منقطع گشت و سکنهٔ آن دیار از قحط غلّه و فقدان مایهٔ قوت به‌اضطرار افتادند و کار به‌جایی رسید که مادر و پدر فرزند خود را می‌خوردند و خورد و بزرگ نان نان[۳] می‌گفتند و جان می‌دادند و اهل بازار استخوان اموات را ساییده و به‌آرد آمیخته می‌فروختند و گوشت سگ به‌جای گوشت بزغاله بیع می‌نمودند. چنانچه بعد از ظاهر شدن این تغلّب فروشندگان از پیشگاه عدالت شجنهٔ سیاست گرفتار آمدند. وبا به‌مرتّبهٔ طغیان کرد که در کوچه‌ها و بازارهای کلِّ بلاد و قصبات و دهاتِ آن ولایت (بسیاری اموات که بر سرراه‌ها افتاده بود، راه بر مرورین تنگ شده بود و در اکثر پرگنات و دهات آن ممالک از[۴]) شدت قحط و وبا یک متنفّس نماند. چه هرکه بعد از جان کندن بسیار از مردن مهلت یافت، خود را به‌ولایت معموره کشید.

[آن[۵]] حضرت شاهنشاهی از وفور عاطفت مقرّر فرمودند که در برهان‌پور و گجرات و سورت از سرکار پادشاهی هر روز چند جا(اش) جُرُت[٦] پخته به‌فقرا و محتاجان می‌داده باشند و حکم شد که روزهای دوشنبه که به‌شرافت جلوس همایون از روی[۷] روزهای دیگر امتیاز دارد و تا رایات جهان‌گشا در برهان‌پور متوقّف است، سوای خیرات هر روزه، پنج‌هزار روپیه که در ماهی بیست‌هزار روپیه می‌شود، به‌اهل استحقاق بدهند و چون این آفات در احمدآباد،

---

۱. د: هم.
۲. د: دیار هردو.
۳. د: نان.
۴. د: بسیاری اموات... ممالک از.
۵. ب، د: از.
۶. د: جااش خیرات.
۷. د ندارد: روی.

گجرات بیشتر بود، پنجاه‌هزار روپیه به‌قحط کشندگان آن ملک حسب‌الحکم تقسیم یافت و به‌سبب امساک بارش و گرانی غلّه که باعث خرابی اکثر ممالک محروسه شده، در این سال و سال آینده برای (آبادی[1]) ملک و رفاهیت رعایا و آسودگی برایا قریب هفتاد لک روپیه تخفیف دادند.

نوروز عالم افروز و رسیدن محمّد علی بیگ، ایلچی ایران به‌پایهٔ سریراعلی

جشن نوروز این سال روز جمعه هفدهم شعبان هزار و چهل [۱۰٤۰ ه‍/۲۱ مارس ۱٦۳۱ م] آراستگی یافت و فردای آن محمّد علی بیگ ایلچی به‌پیشگاه حضور رسیده. نامهٔ شاه صفی فرمانفرمای ایران را که مشعر بر تهنیّت جلوس بود، گذرانید و خلعت طلادوزی با تاج مرصّع قزلباشی و جیغهٔ مرصّع شفقّت شد و چون در ایّام نوروز پان و ارگجه که از عطریات مرکبهٔ مقرّری هندوستان است، به‌اعیان دولت و سایر حضّار مجلس قسمت می‌شود. پاندان مرصّع پر از پان با خوانچهٔ طلا و نه پیالهٔ طلا پر از ارگجه با سرپوش و خوان طلا که قیمت مجموع بیست هزار روپیه بود، به‌ایلچی مذکور لطف فرمودند و بیست و دوّم این ماه [شعبان ۱۰٤۰ ه‍/۲٦ مارس ۱٦۳۱ م] محمّد علی بیگ ارمغان شاه را که سه لک روپیه قیمت داشت، ازنظر گذرانید و بعد از دو[2] سه روز پیشکش خود را به‌نظر انور درآورد و قیمت آن پنجاه‌هزار روپیه شد.

سلخ ماه [شعبان۱۰٤۰ ه‍/۲ آوریل ۱٦۳۱ م] یمین‌الدّوله پیشکش عالی گذرانید و از آن جمله متاع سه لک روپیه مقبول افتاد. در این ولا شیخ محی‌الدّین به‌ملازمت رسیده، موازی چهارده لک روپیه از جواهر و مرصّع‌آلات و زر نقد و فیل و دیگر امتعه و نفایس گلکنده که قطب‌الملک با عرضداشت مبنی بر خلوص عقیدت مصحوب وفا خانی از معتمدان خود همراه او پیشکش فرستاده بود، به‌نظر درآورد[3] و شیخ مذکور نیز از جمله چهار لک روپیه که از قطب‌الملک به‌دفعات یافته بود، جواهر و امتعه و فیل و یک لک روپیه پیشکش گذرانید.

و جنس دو لک روپیه پیشکش کهیسا، زمیندار ملک چاندا هم در این اوقات ازنظر گذشت و روز شرف [۱۹ فروردین ۱۰۱۰ ه‍ ش/۷ آوریل ۱٦۳۱ م] به‌محمّد علی بیگ ایلچی هشتادهزار

---

۱. د: آبادی.
۲. د ندارد: دو.
۳. د: درآمد.

روپیه و به‌همراهانش ده‌هزار روپیه انعام عنایت شد. آنچه در این نوروز از جمله پیشکش نوّاب مهد عُلیه و پادشاه‌زاده‌های کامکار و امرای نامدار مقبول افتاد، بیست لک روپیه به‌قیمت رسید.

و در این سال اعراب و حشام قلعهٔ تلتم که از قلاع مشهورهٔ دکن است و قلّهٔ کوه واقع شده و با سپهدار خان که قلعهٔ مذکور (را[۱]) در قبل داشت، متّفق گشته. پنهانی فوجی را از مردم پادشاهی به‌قلعه درآوردند و بعد از آن‌که قلعه‌دار از این واقعه غافل بود، به‌چنگ بهادران قلعه گشا گرفتار شد و این چنین حصاری به‌این آسانی مفتوح گشت.

و هم در این[۲] ایّام جوهر خان حبشی و میدنی رای در سلک بنده‌های درگاه منتظم گردید، به‌مناصب مناسب کامیاب گشتند و در همین سال سپهدار خان بعد از فتح قلعهٔ تلتم حسب‌الحکم عازم تسخیر قلعهٔ ستونده گشت و به‌محاصرهٔ آن پرداخت و ملچارها پیشبرده، کار بر اهل قلعه تنگ گردانید و سیّد جمال، قلعه‌دار امان خواست و عهدنامه نوشت طلبید و سپهدار خان برای او منصبی مناسب و برای پسر و دامادش مناصب فراخور حال آن‌ها تجویز نموده. بر طبق آن عهدنامه نوشته فرستاد و او مستمال گشته، با عیال و اطفال و تبعه و تحفهٔ خود برآمده. قلعه را به‌تصرّف اولیای دولت داد و سپهدار خان روز دیگر به‌قلعه رفته و (خاطر از[۳]) استحکام مداخل و مخارج آن[۴] جمع نموده و معتمدی را با جمعی در آن‌جا گذاشته، برگردید و به‌میامن اقبال آفاق‌گیر این قلعه نیز که بر قلّهٔ کوه واقع شده و به‌استحکام شهرت تمام دارد و از برای فتح آن مدت‌ها مُشقَّت بایست کشید، در اندک روز به‌آسانی مفتوح گشت.

حقیقت فوج اعظم خان آن‌که چون جاسوسان به‌خان مذکور خبر رسانیدند که عادل خانیه و نظام‌الملکیه در هفت کروهی لشکر پادشاهی نزدیک هم فرودآمده‌اند، اعظم خان (بعد[۵]) از یک نیم پهر شب از دهارور سوار شد و غافل خود را به‌لشکر غنیم رسانیدند. رندوله و سایر سرداران عادل خان و نظام‌الملک به‌تک‌پا جان به‌سلامت بردند و اسب و گاو و شتر و بان بسیار به‌دست لشکریان پادشاهی افتاد و اعظم خان (به‌جانب انبه‌جوگایی برگردید و چون عادل خانیه و نظام‌الملک به‌قصد تذبذب ساختن نصیری خان که قلعهٔ قندهار قبل داشت، روانهٔ آن

---

۱. د: را.
۲. د: و در همین.
۳. د: خاطر از.
۴. د ندارد: آن.
۵. د: بعد.

صوب شدند. اعظم خان[1]) با لشکر به‌سمت گهاتماندور که هم آذوقه در آن حوالی به‌هم می‌رسید و هم سرراه قندهار است، روانه شد و به[2]ده کروهی گهات مذکور غلّهٔ بسیار به‌دست آورد و از آن‌جا به‌قصبهٔ مالِگانو وطن تاناجی که از مردم معتبر نظام‌الملک بوده، رسیده[3] و ملتفت خان را باجمعی به‌تسخیر قلعه قصبهٔ[4] مذکور که برادر تاناجی محافظت آن می‌نمود، فرستاد.

فرستاده‌ها نصف شب هجوم آورده، بر دیوار قلعه برآمدند و قلعه‌دار مضطرب گشته آمده، ملتفت خان را دید و خان مذکور هرچه از قسم توپ و تفنگ و دیگر اسلحهٔ درون قلعه بود پیش پدر آورد. در این اثنا خبر رفتن مقهوران به‌موضعی که ده کروهی قندهار است، رسید و اعظم خان به‌قصبهٔ راجوری که حاکم‌نشین پرگنهٔ وروال[5] است و قلعه‌دار رفت و مردم مقرّب خان که محافظت قلعه می‌نمودند، قلعه را گذاشته، فرار نمودند و هفت توپ از این قلعه نیز داخل توپخانهٔ پادشاهی شد. تتمّهٔ احوال این فوج (بعد[6]) از فتح قلعهٔ قندهار مرقوم قلم وقایع‌نگار خواهد شد.

روز عیدفطر این سال [۱۰٤۰ هـ/۲ مهٔ ۱٦۳۱ م[7]] حوضهٔ مرصّع که یمین‌الدّوله به‌یک لک روپیه تمام نموده، گذرانیده بود، بر فیل نصرت‌نشان نصب نمودند. پادشاه اسلام شعار با فرّ سلیمانی بر آن سوار شده، به‌عیدگاه تشریف بردند و در رفت و آمد عالمی به‌زرنثار کامیاب گردید.

و در این سال قطب‌الملکیه سمت کهیراپاره به‌رسیدن کمک اطراف و اتّفاق بعضی زمینداران مغرور گشته به‌خیال استخلاص پرگنهٔ مذکور و قلعهٔ منصورگده قدم جرأت پیش گذاشتند. باقر خان، حاکم اودیسه به‌ارادهٔ آن‌ها اطّلاع یافته، جمعی را در کهیراپاره گذاشت و خود با فوجی از دلاوران جریده به‌قصد استیصال مقهوران متوجّه گشت و سی کروه راه[8]

---

۱. د: به‌جانب... اعظم خان.
۲. د: در.
۳. د: رسید.
۴. د ندارد: قصبه.
۵. د: ورول.
۶. د: بعد.
۷. بض: ۲ مهٔ ۱٦۳۱ م.
۸. د: راه پر.

جنگل و کم آب را در سه روز طی نموده، خود را به‌غنیم رسانید. قطب‌الملکیه مضطرب شده به‌جنگل و کوهستان آن نواحی گریختند و جمعی کثیر از پس‌ماندگان اسیرگشتند و بنه و بار مفسدان غنیمت سپاه ظفرپناه گردید. باقر خان همان‌جا فرودآمده، عزم تعاقب مخذولان جزم کرد و چون در این میان آن‌ها وسایل انگیخته اظهار تضرّع و ابتهال نمودند و چون قطب‌الملک نیز از در[1] خدمتکاری درآمده، پیشکش به‌درگاه فرستاده بود. خان مذکور به‌مضمون که «اَلْعَفُو زَکٰوةُ الظَّفَر» (عمل[2]) نموده. یک فیل و ده‌هزار هون که چهل‌هزار روپیه می‌شود از آن‌ها[3] جرمانه گرفت و از کهیراپاره معاودت نموده.

بار دیگر چون در مَهِنْدَرِی، نام جای محکمی که در دوازده کروهی کهیراپاره است، قریب بیست‌هزار کس زمینداران از[4] نواحی مجتمع گشته می‌خواستند که فساد بکنند. باقر خان به‌قصد آواره ساختن آن‌ها روانه شده، نزدیک جنگلی فرودآمده. شش هفت‌هزار کس از (زمینداران نواحی از[5]) آن جماعت از درخت‌زار برآمده. شروع در شوخی نمودند و همین که فوجی از این طرف بر آن‌ها تاخت (آورده[6]). تاب مقاومت نیاورده به‌جای و مقام خود برگشتند. روز دیگر باقر خان مجمعی را به‌محافظت اردو گذاشته به‌آن جنگل صعب درآمد. مفسدان در پناه دیواری که از چوب به‌ارتفاع پنج و نیم گز میان دو کوه[7] سرراه در کمال استحکام ساخته بودند و خندقی عمیق درپیش آن کنده، گرم جنگ گشتند. اگرچه نهایت کوشش به‌جا آوردند، امّا آخر کار بسیاری را به‌کشتن داده گریختند.

مفتوح گشتن[8] قلعهٔ قندهار به‌حسن سعی نصیری خان

در این سال قلعهٔ قندهار که نصیری خان به‌محاصرهٔ آن پرداخته بود، به‌تصرّف اولیای دولت قاهره درآمد. تفصیل این اجمال آن‌که چون نصیری خان با جمعی از ملازمان درگاه به‌تسخیر

۱. ب: نیز از در.
۲. د: عمل.
۳. د ندارد: از آنها.
۴. د ندارد: از.
۵. د: زمینداران نواحی از.
۶. د: آورده.
۷. د: دو گروه.
۸. د: گردیدن.

قلعهٔ تلنگانه مأمور شده بود. فتح قلعه از قلاع نامی آن ملک است و به‌متانت اشتهار[۱] تمام دارد و به‌قلعه‌داری آن صادق، داماد یاقوت خداوند خان می‌پرداخت.

پیشنهاد همّت ساخته به‌آن صوب رفت و بعد از رسیدن به‌یک کروهی قلعهٔ مذکور با همراهان صف آرا گشته به‌قصد گرفتن قصبهٔ قندهار روانه شد. بعد از رسیدن نزدیکی قصبه سرفراز خان[۲] سر لشکر آن ملک که در فضای پایین قلعه و قصبه با جمعیّت خود یسال بسته و آلات آتشبازی پیش او چیده، مستعد جنگ ایستاده بود، حمله آورد. نصیری خان با همراهان جلو انداخت و داد مردانگی داده، جمعی کثیر از مقهوران را آوارهٔ دارالبوار گردانید و بقیۃالسیف رو به‌عزیمت نهادند. سرفراز خان[۳] با معدودی گریخته به‌سمت لشکر نظام‌الملکیه رفت و شهر به‌تصرّف لشکر منصور درآمد و پانصد اسب با یکصد شتر و اموال و اسباب بسیار به‌دست سپاه ظفرپناه افتاد و سمندر خان نگهبان شهر با دویست کس به‌قتل رسید و قریب پنج شش‌هزار کس مرد و زن اسیر گردیدند و نصیری خان در همان شب به‌شکرانهٔ فتح بندیان را مطلق‌العنان ساخت.

و خاطر از فتح قصبه و دفع لشکر بیرون قصبه جمع نموده، به‌تهیّهٔ اسباب قلعه‌گیری همّت مصروف داشت و بعد از تقسیم ملچارها کارطلبان شروع در کندن نقب و ساختن کوچهٔ سلامت (نمودند و بعد از چند روز که کوچهٔ سلامت[۴]) ملچار نصیری خان به‌خندق رسید. جمعی که در پناه دیوارکنان خندق می‌نمودند[۵]، بعضی گریختند و پارهٔ تفنگ بهادران کشته شدند و آن‌جا خالی شد. دلاوران ملچارها را پیش‌آورده، استحکام دادند.

چون در مقبره‌ای که در میان خندق قلعه که قریب پنجاه درعه عرض دارد، واقع است. جمعی از مقهوران جاگرفته به‌انداختن بان و حقّه و تفنگ متعرّض اهل ملچارها می‌شدند. از ملچار نصیری خان نقب مقبره رسانیده، آتش دادند و آن بنا از بنیاد پرید و قریب دوصد کس اجل رسیدگانی که در آن‌جا بودند، به‌باد فنا رفتند. به‌جای عمارت مبارزان ملچارها ساخته نشستند.

---

۱. د: استظهار.
۲. د: سرافراز خان.
۳. د: سرافراز خان.
۴. د: نمودند... کوچهٔ سلامت.
۵. د: بودند.

در این وقت رندوله و مقرّب خان با دیگر لشکر عادل خان و نظام‌الملکیه از راه رسیده بر ملچار نصیری خان هجوم آوردند و خان مذکور از کثرت آن‌ها حسابی نگرفته، طرح جنگ انداخت و میان توپ و تفنگ اهل قلعه و طعن و ضرب افواج غنیم تلاش‌های بهادرانه نموده. آخرکار مخالفان تاب نیاورده روگردان شدند و جمعی را بکشتن داده، سه کروه عقب نشستند.

نصیری خان از این فتح عمده قوی دل شده در سرانجام اسباب قلعه‌گیری بیشتر از پیشتر ساعی گشت و از جمله بیست و یک نقب به‌اتمام رسانیده، سه را به‌باروت انباشت و سه دیگر موقوف داشت که اگر احتیاج شود، آن‌ها را نیز پر باروت ساخته، آتش به‌دهاند. در این وقت اعظم خان که به‌کمک مشارٌالیه روانه شده بود، به‌حوالی قندهار رسید. نصیری خان او را برای تماشای پرانیدن قلعه و یورش بهادران به‌ملچار خود آورد و در حضورِ خان مذکور نقب‌های پر باروت را آتش دادند. یک را آتش دزدیده، دو نقب را[1] درگرفته، دیوار شیر حاجی را با نصف برج کلان پرانید و بعضی خون گرفته‌ها که در برج و ته دیوار بودند، به‌هوا پریدند. نصیری خان با همراهان به‌قصد داخل شدن قلعه پیاده دوید و از دوپهر روز تا وقت غروب آفتاب از جانبین هنگامهٔ جنگ گرم بود، امّا به‌سبب آن‌که دیوار قلعه خوب نپریده بود و اهل قلعه آتشبازی بسیار نمودند، داخل نتوانست شد. جابه‌جا[2] ملچارها ساخته، شب در پی آتش دادن نقب‌های دیگر شد و اهل قلعه گرفتاری خود را معاینه دیده. چون ملچار برابر دروازهٔ قلعه که به‌اهتمام راجه بهارته بُندیله بود و از درون با او راه گفت و شنیدی داشتند، به‌وسیلهٔ راجهٔ مذکور امان طلبیدند و نصیری خان او را با عهدنامه به‌دروازهٔ قلعه فرستاده[3] و قلعه‌دار با هفت کس دیگر از اهل قلعه، راجه را دیده، دَرِ قلعه را گشودند و روز دیگر با همراهان پیش نصیری خان آمد و ده فیل که داشت، همراه آورده داد. نصیری خان او را مستمال گردانیده، با اعظم خان و دیگر دولت‌خواهان به‌درون قلعه رفته. یکصد و شانزده توپ خورد و کلان که درون بود، با سایر اسباب قلعه‌داری به‌ضبط درآورده برگشت و این قلعه بعد از محاصرهٔ چهار و نیم ماه در اواسط شوّال این سال [۱۰۴۰ ه/اواسط مهٔ ۱۶۳۱ م] فرّخ فال مفتوح شد.

---

۱. د ندارد: را.
۲. د: همان‌جا.
۳. د: فرستاد.

و چون عادل خانیه و نظام‌الملکیه از شنیدن خبر فتح (قلعه[۱]) مایوس شده، کوچ کردند و از لشکر ظفراثر بیست کروه دور رفتند و اعظم خان را در قندهار حالت منتظره نمانده و جمعی که از درگاه با خزانه معیّن گشته بودند، به‌پایین گهات رسیدند. اعظم خان روانهٔ وروال شد که مبادا مقهوران به‌خزانه دستبردی نمایند و خزانه همراه (گرفته[۲]) به‌نواحی دریای ونجره آمد و نصیری خان خاطر از سامان اسباب قلعه‌داری و ضبط مداخل و مخارج آن جمع ساخته به‌جانب بودهن و ایندور رفت.

در این اثنا فرمان همایون که حسب‌الالتماس اعظم خان برای استمالت مقرّب خان صدور یافته بود، ورود بخشید. شرح این ماجرا آن‌که نظام‌الملک سابقاً فتح خان، پسر کلان ملک عنبر که هم وکیل و هم سپهسالار او[۳] بود، قید نموده. مقرّب خان را که از غلامان ترک او بود، به‌مزید اعتبار اختصاص داشت، به‌جای او سپهسالار گردانیده. حمید خان حبشی[۴] را وکیل خود ساخت و چون اثری بر وجود مقرّب خان و سپاهی که همراه او کرده بود، مترتّب نشد. فتح خان را از بند برآورده. به‌دستور سابق وکیل و سپهسالار گردانید و مقرّب خان چون بر این معنی اطّلاع یافت، از نظام‌الملک قطع امید نموده، مکاتیب مشتمله[۵] بر خلوص دولت‌خواهی درگاه به‌اعظم خان نوشت و خان مشارٌالیه برای مستمال ساختن او، از درگاه التماس فرمان نمود.

و چون فرمان استمالت رسید، مقرّب خان چندی از معتمدان خود برای مهم‌سازی پیش اعظم خان فرستاد و او به‌مقدّمات الفت‌آمیز تسلّی نموده، آن جماعت را به‌تکالیفات[۶] آدمیانه راضی ساخته، رخصت کرد و روز دیگر مقرّب خان با همراهان عازم ملاقات او گشت و اعظم خان، ملتفت خان، پسر کلان خود را با جمعی دیگر از مردم پادشاهی به‌استقبال او فرستاده، خود نیز تا کنار اردو پیش رفته، او را به‌منزل خود آورد و از سرکار خاصّه شریفه خلعت و خنجر مرصّع و چهار اسب و دو فیل نر و ماده و یک لک روپیه به‌او و یکصد خلعت و همین‌قدر شال و هفتاد اسب به‌همراهانش داد و منصب او پنج‌هزاری و مناصب رفقایش که

---

۱. د: قلعه.
۲. د: گرفته.
۳. د: گردانیده او.
۴. د: حمید خان بخشی.
۵. د: مشتمل.
۶. د: تکلّفات.

از یکصد زیاد بودند، درخور آن‌ها تجویز نموده به‌درگاه عرضداشت نمود.

و چون تا رسیدن برسات روزی چند در میان بود، دیگر رندوله به‌اعظم خان پیغام کرد که اگر به‌وساطت او تقصیرات عادل خان از پیشگاه خلافت به‌عفو مقرون گردد، من متعهّد می‌شوم که دیگر عادل خان پا از دایرهٔ اطاعت بیرون نگذارد و شیخ معین‌الدّین، ملازم یمین‌الدّوله را که با پیشکش رخصت نموده. ثانی‌الحال در بیدر نگاه داشته بود، به‌درگاه بفرستند. اعظم خان قرار داد که تا رسیدن برسات به‌حوالی بیدر رفته اقامت نماید[۱]، اگر سخن او فروغی از صدق داشته باشد، آن مقدّمه را صورت دهد، والاّ به‌تاخت و تاراج پردازد.

به‌این اراده پیشرفته برکنار آب ونجره فرودآمد. چون مقرّر شده بود که هرگاه لشکر منصور به‌منزل برسد فوج هراول و برانغار و جرانغار و چنداول هرکدام که به‌جای خود بایستند[۲] تا خیّام برپا شود و بعد از آن از هر فوجی چند سردار به‌نوبت یک کروه دور از لشکر سواره ایستاده، خبردار باشند تا مردم اردو کاه و هیمه بیاورند[۳] و چون در این‌روز اثری از غنیم ظاهر نشد، بهادر خان روهیله به‌اطراف منتشر شدند[٤] با جمعی که نوبت کهی داشتند، احتیاط مرعی نداشته، مردم کهی بیرون رفته نشستند و اهل لشکر برای کاه و هیمه به‌اطراف منتشر شدند.

و جمعی از راجپوتان پیش از رسیدن لشکر به‌منزل سه کروه از منزل پیش رفته، دهی را قتل نموده به‌تاراج پرداخته بودند و مردم دیه در پناه دیواری فرا گرفته تلاش می‌کردند و چون خبر به‌بهادر خان و همراهان او رسید، خود را به‌کمک راجپوتان رسانیدند و با ایشان زیاده از یک‌هزار سوار نمانده[۵]. در این وقت مجموع مقهوران که در ده دوازده کروهی لشکر اقامت داشتند، به‌قصد آن‌که قابو یافته دستبردی نمایند، به‌سه کروهی آن ده آمده و جمعی از مردم خوش اسبه خود را به‌قزاقی که شیوهٔ دکنیان است و به‌اصطلاح آن ملک برکی کری[۶] می‌گویند، فرستادند.

---

۱. د: اقامت کند.
۲. د: دانستند.
۳. د: آوردند.
۴. د ندارد: به‌اطراف منتشر شدند.
۵. د: نماند.
۶. بض: برجی جری.

چون فرستاده‌ها نزدیک رسیده، بر قلّت جمعیّت بهادر خان و همراهانش مطَّلع شدند، سواری پیش سرداران خود فرستاده، آن‌ها را بر حقیقت حال واقف گردانیدند و خود نمایان شده، بهادر خان و همراهانش را مشغول ساختند. بهادر خان و رفقای او قلّت خود و کثرت غنیم را[۱] به‌نظر نیاورده[۲]، بر مقهوران تاختند و غنیم خود را بر گریز داشته، ایشان را تا کروه[۳] دیگر به‌جانب لشکر خود کشانید. در این اثنا رندوله و سایر سرداران عادل خانیه و نظام‌الملکیه تا پنج شش‌هزار سوار بسرعت تمام رسیده، بهادر خان و همراهانش را[۴] در میان گرفتند و چون کار بر آن‌ها تنگ شد. از اسبان پیاده گشته، دست جلادت کشاندند و جمعی کثیر را به‌عدم فرستادند و از دلاوران شهباز خان با پسر خود جان‌نثار گردید و بهادر خان و محمّد یوسف خان[۵] را که به‌زخمهای منکر در میدان افتاده بودند، مقهوران برداشته بردند و رشید خان زخمی از جنگ گاه برآمده، خود را به‌لشکر رسانیده و برادر او و جمعی از خویشان[۶] او به‌کارآمدند.

اعظم خان اگرچه از شنیدن این خبر با اکثر لشکر جلوریز به‌جنگ گاه رسیده، امّا چون مقهوران به‌دست افتادن بهادران و محمّد یوسف [خان] را فوز عظیم دانسته، از آب ونجره گذشته بودند و شب بر سر برسید، تعاقب را بی‌حاصل دانسته برگردید. روز دیگر متوجّهٔ پرگنهٔ جنّت‌گونه[۷] و بَهْالکی شد که اگر در جایی بر غنیم دست بیابد تلافی نماید و اِلّا آن (پرگنات به‌تاراج خراب کرده‌اند چون در بعضی[۸]) پرگنات بیدر که عادل خان به‌نظام‌الملک داده بود و بعد از فوت ملک عنبر باز متصرّف شده و به‌واسطهٔ این مناقشه مکرّر پایمال افواج طرفین شده. اثری از آبادی نبود و آذوقه و کاه به‌دست نمی‌افتاد و برسات نیز نزدیک رسیده بود. سه چهار منزل رفته به‌صوابدید جمیع دولت‌خواهان از دو منزل قصبهٔ بَهْالکی برگشت.

نظام‌الملکیه و عادل خانیه اکثر اوقات در سرهای راه خود را می‌نمودند و چون اعظم خان می‌خواست که به‌قندهار رفته، جایی از برای اقامت ایّام برسات اختیار نماید و در راه‌ها[۹] غلّه و

---

۱. د ندارد: را.
۲. د: درنیاورده.
۳. د: ده کروه؛ بض: دو کروه.
۴. د ندارد: را.
۵. د: یوسف محمّد خان.
۶. د: خویشانش.
۷. بض: چت گوپّه.
۸. د: پرگنات به... در بعضی.
۹. د: راه‌های.

آذوقه نمانده بود و در قصبهٔ کَلُوبَرَه که غلّه بسیار نشان می‌دادند و غنیم بیشتر از آب ونجره گذشته، راه متصرّف شده بود، بهادران از دنبال رفته. آن قصبه را از مقهوران گرفته و یک(روز[۱]) مقام نموده. آن‌قدر غلّه که رسیدن قندهار کفایت کند، برداشتند و قصبه را با بقیه غلّه سوخته، روانه مقصد گشتند و از راه وروال به‌راجوری رفتند و لشکر غنیم در آن طرف کوه راجوری فرودآمد.

روز دیگر اعظم خان مقرّر کرد که فوج هراول اردو را برده، برکنار آبی که سه کروه بیشتر بود فرودآورده و بعد از فرودآمدن اردو و برپا کردن خیمه‌ها، خود با سایر لشکر روانه شود. در این وقت که اکثر مردم به‌منزل پیش رفته، زیاده از پنج‌هزار سوار به‌اعظم خان نمانده بود. مقهوران فرصت یافته که قریب چهارهزار سوار بودند[۲]، به‌هیأت اجتماعی از عقب آمده، آغاز شوخی کردند. اعظم خان و سایر دولت‌خواهان با جمعیّت قلیلی که همراه داشتند، بر غنیم جلو انداخته و مخالفان تاب نیاورده، رو به‌گریز نهادند. بهادران تا یک کروه تعاقب نموده، قریب دویست پیادهٔ کرناتکی تفنگچی و باندار را که دلیری نموده، پیشامده بودند، علف تیغ گردانیدند و قریب دوهزار بان با گاوانی که بر آن بار کرده، می‌بردند، به‌دست آورد. قرین نصرت برگشتند و مخذولان هفت کروه عقب برفتند و دیگر قدم جرأت پیش نگذاشته، از آن‌جا به‌جانب بیدر شتافتند.

و لشکر منصور یک‌روز در میان به‌قلعهٔ قندهار رسیده، چون در آن حوالی غلّه کم و کاه نایاب بود، جانب (قصبهٔ[۳]) ناندیر رفتند و به‌جهت طغیان آب و به‌هم نرسیدن کشتی، کشتی جالبها ساخته. در ده روز از آب گذشت و اعظم خان موضع سندهیر[۴] را که زمینش ریگ بوم است و کاه بسیاری در حوالی آن به‌هم می‌رسید. برای اقامت ایّام برسات مقرّر ساخته، از ناندیر به‌آن‌جانب شتافت.

وقوع واقعهٔ عالم آشوب نوّاب مهد عُلیه

در هفدهم ذی‌قعدهٔ این سال [۱۰٤۰ ه‍/۱۷ ژوئن ۱٦۳۱ م] از ناسازگاری[۵] روزگار قضیه ناگریز

---

۱. د: روز.
۲. د: بود.
۳. د: قصبه.
۴. ح: سدهیر؛ بض: سندکهر.
۵. ب: ناریائی.

نوّاب مهد عُلیه که بعد از وضع حمل واقع شده بود، جهان را ماتم سرا ساخت و حضرت شاهنشاهی رخت‌سفید در برکرده، جمیع پادشاه‌زادگان کامکار و اعیان دولت نامدار[1] و سایر امرا و منصبداران و بندگان و خدمتکاران لباس ماتم پوشیدند و آن گنجینهٔ عفت را در عمارت باغ زین‌آباد برهان‌پور که آن روی آب تپتی است، به‌طریق امانت مدفون ساختند.

و اعلی‌حضرت بعد از وقوع این حادثه از بسیاری کلفت تا یک هفته بیرون نیامده، متوجّهٔ امور ملکی و مالی نگشتند. روز پنج شنبه نهم این واقعه بر ضریح آن سفر گزین عالم آخرت رفته، روح با فتوحش را با فاتحهٔ فایحه شاد گردانیدند و التزام نمودند که تا در برهان‌پور تشریف داشته باشند. هر جمعه به‌مزار آن (محفوفهٔ[2]) رحمت ایزدی می‌رفته باشند و بعد از این قضیه تا ده سال ترک استماع ساز گردانیدند[3] و نغمه و پوشیدن اقمشه نمودند و از بسیاری گریه به‌عینک محتاج گشتند و محاسن مبارک که زیاده از چند موی‌سفید نداشت، از بسیاری گریه در اندک روزی بیش از ثلث‌سفید شد.

آن شرف بنات آدم[4]، نوزده سال و هشت ماه و چند روز در مشکوی اقبال کامیاب دولت دارین بود. در سال چهلم از سنین زندگانی به‌روضهٔ رضوان شتافت. بیبدل خان (گیلانی[5]) در تاریخ این رحلت پرکلفت به‌این مصرعه که[6] مصرعه:

جای ممتاز محل جنّت باد [= ۱۰۴۰ ه] ملهم گشته

اگرچه صبیهٔ صفیهٔ مظفّر حسین میرزای صفوی و دختر نیک اختر شاهنواز خان بن عبدالرّحیم خان خانِ‌خانان بهادر سپهسالار در سلک ازدواج انتظام داشتند، امّا به‌نام این نسبت نامی خورسند بودند و حضرت‌اعلی را انس و الفتی که به‌نوّاب مهد عُلیه بود، چنانچه هرگز در سفر و حضر آن فروغ‌بخش شبستان خلافت همایون را از خود جدا نساختند. هزار یک آن به‌دیگری نبود، از آن معدن جواهرالسلطنت چهارده فرزند گرامی به‌وجود آمده. هشت پسر نیک اختر و شش دختر عفت پیکر به‌این تفصیل: حور نسا بیگم[7]؛ نوّاب عُلیه، جهان آرا بیگم

۱. د: عالی‌مقدار.
۲. ب: محفوظه.
۳. د ندارد: گردانیدند.
۴. د ندارد: آدم.
۵. د: گیلانی.
۶. د ندارد: که.
۷. د: حور نساء بیگم به‌این تفصیل.

که به‌بیگم صاحب ملقب‌اند؛ پادشاه‌زادهٔ محمّد داراشکوه؛ پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع[1] بهادر؛ روشن آرا بیگم؛ پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر؛ پادشاه‌زادهٔ سلطان (امید[2])بخش؛ ثریا بانو بیگم؛ پادشاه‌زاده که قبل از تعیّن نام به‌روضهٔ رضوان شتافت؛ پادشاه‌زادهٔ سلطان [محمّد] مراد بخش؛ پادشاه‌زادهٔ سلطان لطف الله؛ پادشاه‌زادهٔ سلطان دولت‌افزا؛ حسن آرا بیگم؛ گوهر آرا بیگم که از آن جمله هفت پادشاه‌زادهٔ انجمن‌افروز عرصهٔ[3] هستی‌اند، نوّاب عُلیه، [جهان آرا بیگم]؛ پادشاه‌زادهٔ محمّد داراشکوه؛ پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع؛ روشن آرا بیگم؛ پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر[4]؛ پادشاه‌زادهٔ مراد بخش؛ گوهر آرا بیگم و از متروکات نوّاب مهد عُلیه که از اشرفی و روپیه و جواهر مرصّع‌آلات و سایر اشیا زیاده بر یک کرور بود، نصف به‌نوّاب عُلیه و نصف به‌دیگر شاه‌زاده‌ها قسمت فرمودند و مهمّاتی که به‌نوّاب مهد عُلیه تعلّق داشت به‌نوّاب عُلیه مفوّض گشته و چهار لک روپیه سالیانه سابق آن خورشید احتجاب افزوده، ده لک روپیه مقرّر نمودند.

در اواسط محرّم این سال [۱۰٤۱ ه/اواسط اوت ۱٦۳۱ م] مقرّب خان دکنی استیلام عتبهٔ خلافت نمودند. به‌مراحم پادشاهانه و انعام چهل‌هزار روپیه سرفراز گردید و اعظم خان که حسب‌الطلب لشکر را در سندهیر[5] گذاشته، به‌درگاه آمده بود، به‌کورنش استِسعاد یافت.

در این ولا از عرضداشت سپهدار خان به‌عرض رسید که فتح خان پسر ملک عنبر چون دانست که خلاصی او از قید نظام‌الملکیه[6] اضطراری است و هرگاه به‌او احتیاج نداشته باشد، او را باز محبوس خواهد ساخت، پیشدستی نموده نظام‌الملک را چنانچه پدرش ملک عنبر نظربند می‌داشت مقیّد گردانید.

در این سال رکن‌السّلطنت که به‌گذرانیدن (ایّام[7]) برسات به‌پَاتُر شیخ بابو رسیده، درکنار رودخانه که اندک آبی داشت، قراربودن داده بود. اتّفاقاً آخر روزی باران بشدت باریدن گرفت. نصف شب آب رود طغیانی نمود و از کوه نیز سیلی عظیم به‌جانب لشکر روان شد و مردم

۱. د: شاه محمّد شجاع.
۲. د: امید.
۳. د ندارد: عرصه.
۴. د ندارد: پادشاهزادهٔ اورنگزیب بهادر.
۵. بض: سندکهر.
۶. د: نظام‌الملک.
۷. د: ایّام.

رکن‌السّلطنت با امرایی که تعینات معزالیه بودند، بر اسبان بی‌زین سوار شده، خود را از آن مهلکه برآوردند و قریب دوهزار کس از سپاهی و سوداگر با پارهٔ اسب و شتر در (آن[1]) سیلاب فنا غرق گشتند و از سرکار رکن‌السّلطنت هفت هفت[2]هزار اشرفی و ده‌هزار روپیه با مجموع اسباب توشکخانه و سلاح‌خانه و فراشخانه و غیر آن[3] آب برد، و در صفر این سال موافق هزار و چهل و یک [۱۰٤۱ ه‍/سپتامبر ۱٦۳۱ م] نصیری خان از قلعهٔ قندهار برآمده به‌ملازمت فایزگردید و مورد الطاف بی‌پایان گشت و از اصل و اضافه به‌منصب چهارهزاری بلندپایگی یافت.

و در ربیع‌الاوّل این سال [۱۰٤۱ ه‍/اکتبر ۱٦۳۱ م] به‌محمّد علی بیگ ایلچی ایران خلعت فاخره و فیل با حوضهٔ نقره و شصت‌هزار روپیه و انعام شفقّت نموده فرمودند[4] که به‌دارالخلافهٔ[5] اکبرآباد رفته. سرانجام سفر عراق نماید که عنقریب رایات جلال متوجّهٔ آن صوب خواهد گردید و او رخصت آن طرف خواهد یافت و عبدالله خان بهادر را مشمول عواطف ساخته. به‌لشکر بالاگهات فرستادند.

و هشتم ربیع‌الثّانی این سال [۱۰٤۱ ه‍/۵ نوامبر ۱٦۳۱ م] جشن وزن قمری انتهای سال چهل و یکم از سنین عمر جاوید طراز قرین[6] آرایش و ذات همایون را به‌طلا و دیگر اشیای مقرّری سنجیدند.

در این‌روز میمنت‌افروز نصیری خان را نیز مورد نوازش‌هایی گردانیده[7] به‌بالاگهات رخصت دادند و به‌التماس او ماهی مراتب که در ازمنهٔ ماضیه در عهد سلاطین دهلی شیوع داشت و آن‌ها به‌حکّام دکن داده بودند و حالا در دکن اعتبار تمام دارد و آن را به‌کسی می‌دهند که شایستهٔ رعایت عظیمی باشد، عنایت فرمودند و از امرا و منصبداران جمع‌کثیری به‌او مرخّص گشتند و به‌هرکدام فراخور حال نوازشی به‌ظهور رسید. [سیّد] دلاور خان دکنی که به‌تازگی در زمرهٔ ملازمان درگاه مسخّر گردیده به‌منصب دوهزار و پانصدی کامیاب گردید.

---

۱. د: آن.
۲. د: هفت.
۳. ب: آن را.
۴. د: فرموده.
۵. د: دارالخلافت.
۶. د: عمر ابد قرین.
۷. د: نوازشات گردانید.

در این ولا سیّد عمر که خواهر نظام‌الملک در حبالهٔ نکاح او بود و سیّد علوی[1]، برادرش و جمعی دیگر از دکنیان روی امید به‌این آستان دولت نشان آورده به‌عواطف سلطانی و مناصب مناسب حال نوازش یافتند.

و در این سفر سوای خنجر و شمشیر و فیل و مرصّع‌آلات که قیمت مجموع یک لک روپیه بود، دو لک روپیه نقد به‌یاقوت خداوند خان دکنی و پسرش را به‌دفعات مرحمت شد و بهادرجی ولد جادو رای که پیش اعظم خان رفته بود به‌درگاه رسیده، زمین‌بوس نمود و پیشکش گذرانید و جگدیو رای، برادر جادو رای و جادو رای، نبیرهٔ جادو رای که نام قدیمش پتنگ رای است، اعلی‌حضرت او را به‌نام جدّش مخاطب ساخته‌اند، نیز شرف آستانه بوس دریافتند و بهادرجی به‌منصب پنج‌هزاری و علم و نقّاره و دیگر مراحم و جگدیو رای و جادو رای مذکور به‌نوازشات خسروانه سربلند گردیدند و به‌هر سه پنجاه‌هزار روپیه[2] انعام شد.

و در جمادی‌الاوّل [۱۰٤۱ ﻫ/دسامبر ۱٦۳۱ م] بِتُهوجی دکنی با برادران و خویشان همراه گهیلوجی و مالوجی به‌درگاه رسید و به‌عنایت خاقانی مباهی گشت.

و فتح خان، پسر ملک عنبر که بعد از حبس نمودن نظام‌الملک به‌وساطت یمین‌الدّوله عرضداشتی محتوی به‌اظهار دولت‌خواهی به‌درگاه فرستاده معروض داشت[3] که نظام‌الملک را به‌سبب مخالفت این دولت ابد پیوند مقیّد ساخته، امیدوار مراحم پادشاهی است و فرمان در جواب صدور یافته بود که اگر در این قول صادق است، نظام‌الملک را دفع کند.

او بعد از رسیدن فرمان برهان، نظام‌الملک را به‌جهته هلاک نموده، شهرت داد که به‌اجل طبیعی مرده است و حسین نام ده ساله او را جانشین پدر ساختند[4] و حقیقت واقعه را عرضداشت کرده، مصحوب معتمدی از نوکران خود. در این ولا به‌پایهٔ سریراعلی فرستاد و فرمان به‌نام او نفاذ یافت که اگر فیلانی را که درون قلعهٔ دولت‌آباد است، برده. عنقریب از کمی آذوقه ضایع خواهند شد. با نفایس جواهر و مرصّع‌آلات نظام‌الملک با پسر کلان خود به‌درگاه فرستد، ملتمسات او به‌انجاح مقرون خواهد شد.

---

۱. بض: سیّد علاول.
۲. د: پنج‌هزار روپیه.
۳. د: معروض داشته بود.
۴. د: ساخت.

نقل نعش متبرّکهٔ نوّاب مهد عُلیه از برهان‌پور به(دارالخلافهٔ[1]) اکبرآباد

در این وقت [۱۷ جمادی‌الاوّل ۱۰٤۱ ه‍/۱۱ دسامبر ۱٦۳۱ م[2]] نعش متبرّک نوّاب مهد عُلیه را مصحوب پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع[3]، روانهٔ دارالخلافه نمودند و حکم شد که هر روزه در راه آش و زر بسیار به‌فقرا و مساکین بدهند و زمین مرتفع که در نهایت نزاهت جنوب رویهٔ اکبرآباد واقع است و پیش از این منزل راجه مان سنگه بود. در این وقت به‌راجه جی سنگه نبیرهٔ او تعلّق داشت، برای مدفن آن فردوس مسکن اختیار نمودند. اگرچه راجهٔ مذکور به‌طبیت خاطر پیشکش می‌کرد. امّا حضرت‌اعلی از روی احتیاط که در امور دینّیه لازم است، در عوض آن منزل عالی از خالصهٔ شریفه به‌او مرحمت فرمودند و بعد از رسیدن نعش به‌اکبرآباد. پانزدهم جمادی‌الثّانی [۱۰٤۱ ه‍/۱۵ ژانویهٔ ۱٦۳۲ م] سال آینده نعش متبرّک را به‌خاک سپردند.

و متصدّیان دارالخلافه به‌حکم همایون عجالةالوقت، تربت آن جهان عفت را ازنظرها پوشیدند و گنبد و عمارت عالی طرح انداختند و معماران صنعت پیشه چهل لک روپیه برآورد صرف عمارت عالی نمودند.

فرستادن یمین‌الدّوله به‌بالاگهات

چون سلطان محمّد عادل خان، والی بیجاپور از خوردسالی و اغوای همنشینان بالتخصیص خواص خان از منهج اطاعت که سلک دیرینهٔ والد[4] او بود، پا[5] بیرون گذاشت. حضرت شاهنشاهی یمین‌الدّوله آصف خان را به‌جهت بیدار ساختن او از خواب غفلت به‌این مهمّ تعیین فرموده، مقرّر نمودند که اگر عادل خان پیشکش لایق به‌درگاه فرستاده، قلعهٔ پرینده را حوالهٔ اولیای دولت کند، دست از استیصال او باز دارد و الّا ولایتش را پایمال لشکر منصور گردانیده، هرقدر که تواند داخل ممالک محروسه نماید و مابقی را خراب سازد و آن والاقدر را گرانبار عواطف پادشاهانه ساخته، رخصت فرمودند و به‌آصف خان جمعی از اعیان دولت و امرا و منصبداران و دکنیان مرخّص شدند و از خلعت و خنجر مرصّع و اسب و فیل و زر آنچه درخور هرکس بود، عنایت شد.

۱. د: دارالخلافهٔ.
۲. بض: ۱۷ جمادی‌الاوّل ۱۰٤۱ ه‍/۱۱ دسامبر ۱٦۳۱ م.
۳. د: محمّد شجاع.
۴. بض: ظفر خان احسن.
۵. د ندارد: پا.

و فرمان صدور یافت که رکن‌السّلطنت با امرای تعیناتی[1] خود و نصیری خان با سپاه تلنگانه به‌لشکر فیروزی ملحق شوند و یک‌هزار سوار تفنگچی و چهارهزار پیادهٔ برق‌انداز به‌ارابهای توپ و فیلان هتنال و یک‌هزار احدی تیرانداز نیز همراه گردانیدند.

و مُهر اوزک که حوالهٔ یمین‌الدّوله بود، آن عالی‌مکان یک‌روز قبل از رخصت [۱۳ دسامبر ۱٦۳۱ م[2]] به‌حضور اشرف آورد و حضرت شاهنشاهی[3] به‌نوّاب عُلیه سپردند و از این تاریخ مُهر نمودن فرامین به‌نوّاب عُلیه تفویض یافت.

در این ولا حکیم مسیح‌الزّمان و خواجه جهان استدعای زیارت حرمین (شریفین[4]) نموده رخصت یافتند و چون حضرت‌اعلی بعد از جلوس نذر فرموده بودند که مبلغ پنج لک روپیه به‌مستحقّین حرمین مکرّمین بفرستند. به‌متصدّیان صوبهٔ گجرات فرمان رسید[5] که دو لک و پنجاه‌هزار روپیه را متاع باب بر عرب خرید نموده، حواله مشارٌالیه نماید تا بعد از فروخت، اصل را با نفع به‌اهل استحقاق این اماکنه مشرقه قسمت کند.

---

۱. د: تعینات.
۲. بض: ۱۳ دسامبر ۱٦۳۱ م.
۳. د: شاهنشاه.
۴. د: شریفین.
۵. د: فِرمان شد.

وقایع سال پنجم جلوس همایون اعلی‌حضرت

سوّم رجب این سال [۱۰۴۱ ه‍/۲۵ ژانویهٔ ۱۶۳۲ م] جشن وزن شمسی انتهای سال چهلم از عمر ابد پیوند آراسته گشت و ذات اقدس را به‌طلا و دیگر اجناس معهوده وزن نمودند. در این بزم خجسته پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع که به‌رسانیدن نعش نوّاب مهد عُلیه به‌درالخلافه مأمور شده بودند بعد از انصرام (نمودن[۱]) آن مهمّ معاودت نموده، به‌درگاه رسیدند.

در این ولا از پیشکش قاسم خان، صوبه‌دار بنگاله سی و سه فیل و بیست و هفت کونت مخصوص آن ملک و یکصد شتر و چهل من عود و اقسام امتعه و نفایس بنگاله که قیمت مجموع زیاده بر دو لک روپیه شده، ازنظر گذشت و در این ولا جواهر و مرصّع‌آلات و اقمشه و فیلان نظام‌الملک را که فتح خان صاحب آن همه پیشکش[۲] مصحوب (عبدالرّسول، پسر کلان خود به‌درگاه فرستاده بود، ازنظر گذشت و قیمت مجموع هشت لک روپیه شد[۳]) عبدالرّسول مورد مراحم سلطانی گشت.

حقیقت لشکر یمین‌الدّوله آن‌که چون آن جناب به‌یک منزلی قلعهٔ بَهْالکی رسید، وقت سواری (قوز[۴]) یساول را فرستاد که به‌حوالی قلعهٔ مذکور رفته، بر ارادهٔ قلعه‌دار اطّلاع حاصل کند و چون او در اثنای راه برگشته، ظاهر ساخت که اهل قلعه در عافیت بر روی خود بسته‌اند[۵] و به‌توپ و تفنگ آتش جنگ افروخته. یمین‌الدّوله یاقوت خان را با دکنیان و نصیری خان را[۶] و مجموع فوج منقلا به‌تسخیر آن تعیین نموده و معتمد خان بخشی لشکر خود را با جمعی از منصبداران به‌کمک فرستاد.

---

۱. د: نمودن.
۲. د: کش.
۳. د: عبدلرسول... هشت لک روپیه شد.
۴. ب: قول.
۵. د: بسته.
۶. د ندارد: را.

و کارطلبان قلعه را در میان گرفته، شروع در پیشبردن ملچارها کردند و چون دانستند که فتح آن به‌محاصره زود میسّر نخواهد شد. قرار دادند که شب به‌کمند و نردبان بر بالای آن برآمده، مفتوح گردانند. اهل قلعه بر این اراده وقوف یافته، درون باختند و در تاریکی شب از طرفی که ملچار نداشت به‌در رفتند و دلاوران از هرجانب به‌دیوار برآمده دست تسلّط به‌اسیر و غارت گشادند و غنیمت بسیار گرفتند.

و اصالت خان که بر دیگران سبقت ورزیده به‌قلعه برآمده بود، رفته بر بالای تخت چوبینی که در آن‌جا بود، استاد. ناگاه پارهٔ حقّهٔ (اسباب[1]) آتشبازی که در زیر آن بود، آتش گرفت، تخت با اصالت خان به‌هوا پرید و به‌حراست[2] ایزدی، درون قلعه در جایی که کاه بسیاری بر روی زمین ریخته بود، افتاد و اگرچه پاره‌ای از دست و روی او سوخت، امّا آسیب جانی نرسیده.

و مقارن این حال به‌مسجدی که پرباروت بود، نیز آتش درگرفت و پرانید و جمعی را هلاک گردانید و چون یمین‌الدّوله مأمور بود که اگر فتح خان، پسر کلان خود را با پیشکش به‌درگاه بفرستد، آنچه از ولایت نظام‌الملک مسخّر کرد و به‌مردم او حواله نماید. به‌یمین‌الدّوله خبر رسیده بود که پسر کلان خویش[3] را با پیشکش به‌درگاه فرستاده. قلعه را با توابع به‌شخصی که از جانب فتح خان حراست قلعهٔ اودگیر می‌نمود و قرب و جواری داشت، سپرد.

و از[4] آن‌جا لشکر متوجّه پیشتر[5] گردید و چون به‌ظاهر[6] سلطان‌پور که شهر گلبرگه متّصل است، رسید. مخالفان خلاصهٔ متوطّنان را به‌قلعهٔ گلبرگه که آن را به‌اسباب قلعه‌داری استحکام داده بودند، درآوردند و جمعی پامال مواشی به‌خندق پناه بردند و جمعی سپاهیان حصار شهر را مستحکم ساخته، مستعد جنگ شدند و روز دیگر اعظم خان و عبدالله خان و چندی دیگر از امرا (و منصبدار[7]) به‌صوابدید یمین‌الدّوله به‌حوالی قلعه رفتند و هرچند از قلعه و حصار شهر توپ و تفنگ باریدن گرفت، جلو انداخته، بر سر سواری حصار شهر را گرفتند و قتل و اسیر

---

۱. د: اسباب.
۲. د: هراست.
۳. د: خود.
۴. د: در.
۵. د ندارد: پیشتر.
۶. د ندارد: ظاهر.
۷. د: و منصبدار.

بسیار نموده، آنچه یافتند، تاراج نمودند و جمعی از بهادران از درون خندق نیز اسب بسیار برآوردند. یمین‌الدّوله که اشتغال به‌تسخیر قلعهٔ مذکوره را هم موجب تضییع لشکر بود و هم باعث تعطیل در مقصد صلاح ندیده. آخر روز اعظم خان را با رفقا به‌لشکر طلبید و از آن‌جا کوچ نموده.

در کنار آب بهنواره[1] دایره کرد (و آن‌جا شأن لشکرگاه گردانید[2]). لشکر غنیم که آن طرف خندق در پناه حصار بیجاپور فرودآمده بود، هر روز از خندق گذشته، صف می‌کشید و از طرفین هنگامهٔ جنگ گرم می‌گردید و بهادران با آن‌که از قلعه توپ و تفنگ و بان و ضرب‌زن مانند صاعقه می‌ریخت، مقهوران را پیش‌انداخته تا پای قلعه می‌دوانیدند. چون کاه و هیمه دور بود، یمین‌الدّوله هر روز فوجی را برای نگاهبانی اهل اردو که (برای[3]) به‌آوردن هیمه و کاه می‌رفتند، می‌فرستاد و به‌سبب آن‌که لشکر عظیم و دولت بی‌شمار بود و هیمه را از قرار واقع محافظت کردن میسّر نمی‌شد. بعضی که متفرّق می‌گردیدند، مقهوران فرصت یافته، دستبردی می‌نمودند و در مدت اقامت آن‌جا چهار مرتبه میان لشکر منصور و مخالف جنگ نمایان روی می‌داد[4] و هربار اولیای دولت به‌نصرت مخصوص گشتند و در این جنگ‌ها از اعیان بیجاپور سکندر علی، پسر رندوله که میر شمشیر عادل خانیه بود و چندی دیگر به‌قتل رسیدند.

مجملاً در ایّام محاصره همیشه نوشتجات مصطفٰی، داماد ملّا محمّد لاهوری نهانی به‌یمین‌الدّوله می‌رسید و پیغام می‌کرد که من قلعه را به‌شما می‌دهم و از طرفی که محافظت آن به‌عهدهٔ من است، مردم پادشاه را به‌قلعه درمی‌آورم و در این باب قسمهایب مغلّظه یاد می‌کرد و در خلف وعده عذری تمهید می‌داد. اواخر بعد از رد و بدل بسیار قرار یافت که مصطفٰی خان با خیریت خان حبشی، عموی رندوله پیش یمین‌الدّوله آمده، مدّعات[5] خود را بگوید و ارکان صلح را به‌قرار دادن (صلح[6]) پیشکش و انقیاد حکم پادشاهی استحکام دهد. به‌موجب این قرار داد هردو از قلعهٔ بیجاپور برآمدند. یمین‌الدّوله مجلس بزرگانه[7] ترتیب داده، اعیان

۱. بض: آب بهیما.
۲. د: و آنجا... گردانید.
۳. د: برای.
۴. د: روی داد.
۵. د: مدّعیات.
۶. د: صلح.
۷. د: بزرگان.

دولت قاهره را تکلیف حضور نمود و نصیری خان را تا کنار اردو به‌استقبال فرستاده، آن‌ها را به‌مجلس آورد.

و بعد از گفت و شنید[۱] مقرّر گردانید که عادل خان مبلغ چهل لک روپیه از جواهر و مرصّع‌آلات نفیسه و فیلان و نقد پیشکش سامان کرده، حوالهٔ دولت‌خواهان نماید و دیگر قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نگذارند و عهدنامه بر طبق این مقدّمات تحریر یافت و مصطفٰی خان و خیریت خان در آخر مجلس بهادر خان و یوسف محمّد خان را که در میدان جنگ به‌دست بیجاپوریان افتاده بودند. چنانچه سابق ذکر یافت، به‌دولت‌خواهان سپرده مرخّص گشتند[۲].

و یکی از معتمدان یمین‌الدّوله را همراه بردند که عهدنامه (را[۳]) به‌مهر عادل خان نویسانیده[۴]، مصحوب او بفرستند. روز سوّم کس یمین‌الدّوله را رخصت نموده، پیغام کردند[۵] که عهدنامه‌ای به‌دست وکلای خود خواهم فرستاد. روز دیگر وکلا آمده التماس بعضی مطالب نمودند. چون ملتسمات نزدیک به‌کار بود، (یمین‌الدّوله[۶]) قبول کرد و قرار یافت که فردا عهدنامه را در دست کرده بیاورند. وقت رخصت یکی از آن‌ها که محرّم مصطفٰی خان بود، نوشته. او را چنانچه دیگری بر آن اطّلاع نیابد پیش یمین‌الدّوله انداخته رفت. مضمونش این که چون خواص خان دانسته که لشکریان شاهی به‌این سبب که آذوقه در لشکر نمانده و آوردن کاه و هیمه از راه دور باعث محنت مردم و تعب دواب است، زیاده بر چند روز تاب توقّف ندارد و به‌افسانه و افسون روز می‌گذارند.

مجملاً چون در بیست روز محاصرهٔ بیجاپور غلّه از هیچ‌جا نرسید و مقهوران پیش از رسیدن لشکر پادشاهی مواضع معمورهٔ اطراف شهر را ویران ساخته، غلّه‌ها را به[۷]دوردست برده بودند و آذوقه که امرا و لشکر همراه داشتند، در اندک روزی صرف شد و عسرت تمام به‌حال مردم راه یافت، چنانچه غلّه سیری به‌یک روپیه رسید[۸] و چهار پایان لاغر و زبون شدند و

۱. د: شنود.
۲. د: گرفتند.
۳. د: را.
۴. د: رسانیده.
۵. د: کرده.
۶. د: یمین‌الدّوله.
۷. د: از.
۸. ب: برسید.

دولت‌خواهان مصلحت در این دیدند که از ظاهر بیجاپور کوچ کرده به‌ملک معمورهٔ غنیم درآیند، تاهم لشکر آسوده شود و هم ولایت آباد مقهوران خراب گردد و به‌آن عزیمت به‌سمت رای باغ و مِرَج که از محال آباد آن ملک است، متوجّه شدند و هرجا آب و علف و غلّه می‌یافتند، فرودآمده، لشکر را بتاخت اطراف می‌فرستادند، تا اثری از آبادی نمی‌گذاشت و به‌این طریق از هر راهی که عبور می‌کردند، (دو[۱]) جانب آن را خراب کرده می گذاشتند.

و چون خلاصهٔ ملک غنیم پامال[۲] گشت و سپاه از محنت عسرت برآمد و ایّام برسات نزدیک شد، یمین‌الدّوله از کتل بیر که داخل ملک پادشاهی است، فرودآمده، درپای آن منزل نموده[۳]، قریب پانزده‌هزار سوار غنیم که تا قلعهٔ شولاپور (دنبال لشکر پادشاهی می‌آمدند برگشته به‌جانب [بیجا]پور[٤]) رفتند.

از واقعهٔ حضور همایون آن‌که راو ستر سال، نبیرهٔ راو رتن که از امرای عمدهٔ این دولت بود، بعد از مردن او به‌درگاه آمده، زمین‌بوس نموده[٥] و چهل فیل که از او جدّ او مانده بود، پیشکش گذرانید و از آن میان هژده فیل (به‌قبول موصول شد و دو لک پنجاه‌هزار روپیه مبصّران قیمت کردند و از آن جمله هشت فیل[٦]) داخل فیلان خاصّه گشت و او مورد مراحم سلطانی شده، از علم و نقّاره سربلندی یافت.

نوروز جهان افروز

جشن نوروز (این سال روز[٧] شنبه[٨]) بیست و هشتم شعبان موافق هزار و چهل و یک [١٠٤١ ه/٢٠ مارس ١٦٣٢ م] منعقد گشت و بَهَرْجی، زمیندار ولایت بَگْلَانَه با پسران و برادران به‌آستانبوس رسید و سه فیل و چند اسب و پارهٔ مرصّع‌آلات پیشکش گذرانید.

---

۱. د: دو.
۲. د: پایمال.
۳. د: نمود.
۴. د: دنبال لشکر... [بیجا]پور.
۵. د: نمود.
۶. د: به‌قبول... هشت فیل.
۷. د: این سال روز.
۸. ب: دوشنبه.

در این سال شیر خان، زمیندار قوشنج[۱] به‌درگاه خلایق پناه ملتجی گشت. آبای او در سلک ملازمان این دودمان خلافت‌نشان انتظام داشتند (و پدرش[۲]) در عهد جنّت‌مکانی از شاه بیگ خان، حاکم قندهار که به‌خطاب خان دورانی سرفرازی یافته بود، رنجیده به‌عراق رفت و شیر خان در آن‌جا نشو و نما یافته. بعد از آن‌که شاه عبّاس صفوی فرمانفرمای ایران[۳] بر سر قندهار آمده، آن ولایت را به‌تصرّف درآورد. شیر خان را به‌حکومت قوشنج و ایالت الوسات افاغنهٔ آن نواحی فرستاد و او در آن‌جا مستقل گشته. بعد از رحلت شاه جم جاه از زیاده‌سری و غرور نسبتی که در خدمت شاه صفی درست کرده بود، چنانچه بایست اطاعت علی مردان خان [زیک[۴]] که حکومت قندهار داشت، نمی‌نمود و تجّار و متردّدین ظلم و تعدّی بسیاری (می‌کرد[۵]). لهٰذا علی مردان خان برای استیصال او جویای قابو بود.

تا در سال گذشته که شیر خان از افغان کوهستان نواحی قوشنج لشکری جمع کرد، به‌قصد آن‌که تاختی بر سر زمینداران حوالی سوبی[۶] و گنجابه برده و غنیمتی به‌دست آورد و جمع قلیلی را به‌محافظت قلعه و نگاهبانی عیال و اموال خود گذاشته، متوجّهٔ مقصد گردید. علی مردان خان فرصت یافته، با چهل‌هزار سوار از نوکران خود زمینداران نواحی قندهار را یلغار کرده، صبح به‌قلعهٔ قوشنج رسید و سرسواری گرفت و جمع[۷] ما یعرف شیر خان را به‌دست آورد و عیال او را اسیر ساخته به‌قندهار فرستاده، خود در آن‌جا توقّف نمود.

چون این خبر به‌شیر خان رسید، به‌استعجال برگشت و علی مردان خان بر سرراه تلاقی فریقین دست داد و جنگ سختی درگرفت. چون افغان بسیاری بر سر شیر خان جمع شده بودند[۸]. خان مذکور هراول قزلباش را برداشته کار بر آن‌ها تنگ کرد[۹]. علی مردان خان از مشاهدهٔ این حال با مردم غول جلو انداخت. در این اثنا تفنگی بر پاشنهٔ پای (او[۱۰]) خورده،

---

۱. بض: فوشنج.
۲. د: و پدرش.
۳. د: ایران ممالک.
۴. ب: زنک؛ د: ربک.
۵. ب: کرد.
۶. بض: سبی.
۷. د: جمیع.
۸. د: بود.
۹. د: ساخت.
۱۰. د: او.

بر آن جست و علی مردان خان این معنی را مخفی داشته، با وجود (آن[1]) زخم منکر، پارهٔ بیشتر راند و ثبات قدم ورزیده، افغانان را شکست داد و شیر خان گریخته به‌دُوکی چُتْیَالی رفت و دیگر چندان‌که دست و پا زد، کاری نتوانست ساخت و هیچ‌جا پا قایم نتوانست نمود.

و چارهٔ کار منحصر در توسّل به‌این درگاه دید. عرضداشتی مشتمل بر خلوص عقیدت و ارادهٔ آستانبوسی نزد احمد بیگ خان که به‌نیابت یمین‌الدّوله حاکم مُلتان بود، فرستاد. چون عریضهٔ (نثار[2]) او به‌وساطت خان مذکور به‌درگاه رسید. منشور عاطف ارسال داشت و او مستمال گشته روانهٔ بیشگاه خلافت شد و در اوایل شهر رمضان این سال [۱۰٤۱ ه/اواخر مارس ١٦٣٢ م] احراز ملازمت نموده، اسبی چند درگذرانید و به‌خلعت و منصب دوهزاری و انعام بیست‌هزار روپیه کامیاب گشت.

بازگشت رایات (عالیات[3]) از برهان‌پور به‌مستقرالخلافت اکبرآباد

چون باعث توجّهٔ رایات اقبال به‌برهان‌پور، قلع بیخ و بن خان جهان و رفع فساد افاغنه بود. این معنی خاطر خواه به‌فعل آمد و نظام‌الملک به‌شامت حمایت[4] و اعانت آن‌ها از دولت و حیات مایوس گشت.

و بیجاپوریان نیز به‌وبال اعمال خود گرفتار گشتند و تمامی مملکت[5]شان که هرگز بیم اسبانِ لشکر پادشاهی به‌سرحد آن نرسیده بود، پایمال عساکر اقبال شد و نیز به‌سبب وقوع قضیهٔ نامرضیه نوّاب مهد عُلیه توقّف در برهان‌پور بر خاطر فیاض گران بود، توجّهٔ رایات جهان‌گشا به‌دارالخلافه مقرّر گشته.

در این وقت نهضت به‌آن صوب واقع شد و در منزل اوّل یکصد اسب عراقی با پارهٔ اسباب که مردم محمّد علی بیگ ایلچی از ایران برای او آورده بودند و او به‌طریق پیشکش از دارالخلافه به‌درگاه فرستاده بود، ازنظر گذشت و خلعت فاخره و یک لک روپیه مصحوب[6] کس مشارٌالیه برای او فرستادند و به‌کس او و همراهانش چهارهزار روپیه[7] انعام شد.

---

۱. د: آن.
۲. د: نثار.
۳. د: عالیات.
۴. د: حجابت.
۵. ب: ملک.
۶. د: مسحوب.
۷. بض: چهل‌هزار روپیه.

و عبدالرّسول پسر فتح خان را به‌انواع مراحم نواخته رخصت انصراف به‌دولت‌آباد دادند و مصحوب او خلعت و شمشیر مرصّع و فیل خاصّه با مادهٔ فیل برای پدرش فرستادند.

و در اوایل شوّال این سال [۱۰٤۱ ﻫ/اواخر آوریل ١٦٣٢ م] که حوالی کالی‌بهیت مضرب خیّام بود. بهیم سین، زمیندار آن نواحی به‌آستانبوس مفتخر گشته، دو فیل پیشکش گذرانید.

چون به‌خاطر ملکوت ناظر پرتو افکند که مهمّ دکن چنانچه باید از اعظم خان متمشی نمی‌گردد و به‌مهابت خان خانِ‌خانان سپهسالار که به‌صوبه‌داری دارالملک دهلی مفوّض بود، فرمان صادرشد که صاحب صوبگی کل ولایت خاندیس و دکن به‌او مقرّر شد، بزودی روانهٔ درگاه گردد که از حضور مرخّص خواهد شد و یمین‌الدّوله با اعظم خان و سایر امرا و منصبداران که همراه آن آصف‌جاه معیّن شده (بودند[1])، به‌درگاه طلب داشته.

و بعد از وصول موکب منصور (به[2])گوالیار جمیع از محصوران آن زندانخانه را که تقصیرشان قابل حبس مؤید نبود، آزاد گردانیدند.

و در ذی‌قعدهٔ این سال [۱۰٤۱ ﻫ/مه ـ ژوئن ١٦٣٢ م] در نواحی دارالخلافهٔ اکبرآباد مهابت خان خانِ‌خانان ملازمت نموده، یک‌هزار مُهر نذر گذرانید و نه فیل پیشکش گذرانید، دو فیل مقبول افتاد و مشارٌالیه را به‌انواع مراحم نواخته به‌صاحب صوبگی کل دکن فرستادند و محمّد علی بیگ ایلچی که پیشتر به‌دارالخلافه مرخّص گشته بود. چنانچه مذکور شد به‌کورنش مستسعد گشت و صفدر خان، حاکم دارالخلافه با جمعی که در اکبرآباد بودند، به‌ملازمت مشرّف گشتند و یمین‌الدّوله و رکن‌السّلطنت با همراهان از دکن رسیده احراز ملازمت نمودند.

وصول موکب جاه و جلال به‌دارالخلافهٔ اکبرآباد

خاقان ملک ستان غرّهٔ ذی‌الحجّهٔ این سال [۱۰٤۱ ﻫ/۱۹ ژوئن ١٦٣٢ م] قرین دولت و اقبال داخل دارالخلافه شدند و به‌زر و سیم نثار عالمی کامیاب امید گشت. در این ایّام بشیر خان[3] مذکور را بیست‌هزار روپیه انعام شد و میر صابر که برای رایج ساختن سکّه و خطبه به‌نام نامی و القاب حضرت[4] خلافت پناهی به‌دولت‌آباد رفته بودند، به‌پیشگاه حضور رسیده. چند اشرفی

---

۱. ب: بود.
۲. د: به.
۳. بض: شیر خان.
۴. بض: القاب گرامی حضرت.

و روپیهٔ مسکوک به‌سکّهٔ اشرف که فتح خان مصحوب او فرستاده بود، ازنظر گذرانید.

مولود سال اوّل رحلت نوّاب مهد عُلیه (مغفوره[1])

و چون در این اوقات یکسال از ارتحال نوّاب مهد عُلیه منقضی گشته بود. حکم شد که در سر سال رحلت به‌جهت اموات مقرّر است، در انجام نمایند. متصدّیان بیوتات سرکار خاصّهٔ شریفه در صحن روضهٔ منوّره، خیّام فلک مثال برپا نموده، بساطی عالی گسترده و از اطعمه و اشربه و تنقلات و حلویات و عطریات بیش از آنچه قیاس توان کرد، مرتّب ساختند و فضلا و صلحا و مشایخ و حفّاظ را جمع نموده، مجلس عالی ترتیب دادند.

حضرت شاهنشاهی به‌آن محفل قدس [۱۹ ژوئن ۱٦۳۲ م[2]] تشریف فرمودند و جمیع امرا و اعیان و اکابر و اشراف و اهالی و موالی از ملتزمان رکاب ظفر انتساب و جمعی که از اطراف ممالک محروسه به‌جهت تهنیّت فتوحات تازه و بازگشت رایات جلال از یورش سه سال[3] دکن به‌مستقرالخلافه آمده بودند، در آن مجلس متعالی به‌شرف حضور سلیمان زمان رسیده.

فاتحهٔ آمرزش آن بلقیس دوران[4] منزلت خواندند و حضرت خاقانی[5] به‌سبب کثرت اژدهام به‌خلوت تشریف فرمودند[6] و یمین‌الدّوله را مأمور ساختند که به‌ارکان سلطنت و اعیان دولت و محمّد علی بیگ ایلچی صدرنشین گردد و سایر اکابر و امرا به‌ترتیب درجات بنشینند.

خادمان بارگاه عظمت خوان نوال گسترده، باب طعام به[7]روی خاص و عام گشادند و اقسام اطعمه و اشربه و حلویات و عطریات چیدند و از جمله یک لک روپیه که برای خیرات مقرّر شده بود، پنجاه‌هزار روپیه به‌فقرا و مساکین انفاق نمودند و پنجاه‌هزار روپیه[8] دیگر برای فردای آن مخصوص مخدرات تتق عصمت بود، به‌صلحات و مستورات قسمت یافت. مقرّر شد که بعد از این سالی که رایات اقبال در دارالخلافه اقامت داشته باشد[9]، پنجاه‌هزار

---

۱. ب: مغوره.
۲. بض: ۱۹ ژوئن ۱٦۳۲ م.
۳. د: ساله.
۴. د ندارد: دوران.
۵. د: خاقان.
۶. د: بردند.
۷. د: بر.
۸. د ندارد: روپیه.
۹. د: اقامت داشتند.

روپیه و در غیبت موکب همایون دوازده‌هزار روپیه در شب عرس آن آسیه مرتّبت، نصف به‌مستحقّین و نصف به‌مستحقات خیرات نمایند.

به‌مکتب نشستن پادشاه‌زادهٔ مراد بخش

و به‌فاصلهٔ چند روز جشن مکتب‌نشین پادشاه‌زادهٔ مراد بخش ترتیب یافت و ملّا میرک شیخ هروی را به‌معلّمی معیّن فرمودند. در این ولا میر برکه که به‌ایلچی‌گری به‌عراق رفته بود، از ایران برگشته، به‌پیشگاه حضور رسید و چند اسب عراقی با اقمشهٔ آن دیار پیشکش نمود.

رسیدن وقاص حاجی ایلچی بلخ به‌درگاه معلّی[۱]

وقاص [حاجی]، ایلچی نذر محمّد خان، والی بلخ و بدخشان احراز ملازمت نموده، نامهٔ نذر محمّد خان را با[۲] ارمغانی که قیمت آن پانزده‌هزار روپیه شد، گذرانید و مشمول عواطف خسروانی گشت و بعد از دو روز سی و پنج اسب و سه زره و ده شتر نر و ماده و پسرش هژده اسب و یک قطار شتر پیشکش به‌نظر انور درآورد و سی‌هزار روپیه به‌او و ده‌هزار روپیه[۳] به‌پسرش انعام شفقّت شد. محمّد علی بیگ ایلچی پاره‌ای از نفایس ایران پیشکش نموده به‌خلعت فاخره و انعام شصت‌هزار روپیه کامیاب گردید و به‌رفقای او ده‌هزار روپیه انعام شد.

فتح بندر هوگلی

در زمان سلاطین سابقهٔ[۴] بنگاله، جمعی از سوداگران فرنگ که سکّان (سراندیب[۵]) بودند و به‌ساتگانو آمد و شد داشتند و به‌بهانهٔ آن‌که برای خرید و فروخت جای ضرورت است. در یک کروهی موضع مذکور برکنارخور به‌طریق بنگالیان خانهٔ چند ساختند و به‌مرور ایّام فرنگی بسیار جمع آمده، خان‌های بسیار متین، مستحکم به‌اتمام رسانیدند و توپ و تفنگ و دیگر ادوات جنگ مضبوط گردانیدند. یک طرف معمورهٔ مذکوره خور دریای شور بود و سه طرف دیگر را خندق کنده از خور آب در آن انداختند. بعد از چندگاه معمورهٔ کلانی شد و به‌بندر هوگلی

---

۱. د: شد ره اشتباه.
۲. ب: به.
۳. د ندارد: نر و ماده و پسرش... و ده‌هزار روپیه.
۴. د: سابق.
۵. ب: سورت؛ بض: سراندیب سیلون.

نامزد گردید. مدار آمد و شد جهازات فرنگ بر آن‌جا شده، بندر ساتگانو از رونق افتاد و فرنگیان هوگلی و دنهاو[1] فرنگی‌های و پرگنه‌های بندر مذکور را که هردو جانب خور واقع است، به‌قلیلی اجاره گرفته، عمل می‌کردند و رعایای آن موضع[2] بعضی را به‌عنف و جمعی را به‌تطمیع نصرانی ساخته، در جهازات خود به‌فرنگ می‌فرستادند. این عمل شنیع به‌مخصوص ساکنان محال اجاره بود و بلکه بر هرکه از مردم پرگنات کنار آب دست می‌یافتند، اسیر کرده می‌بردند.

چون قبل از جلوس وقتی که اعلی‌حضرت به‌بنگاله تشریف فرموده بودند، این ماجرا به‌عرض رسیده بود. بعد از جلوس که قاسم خان را به‌صوبه‌داری بنگاله فرستادند. وقت رخصت به‌تأکید فرموده بودند که بعد از فراغ مهام ضروریه در هدم معابد و منازل و برانداختن آن ضلالت کیشان سعی نماید.

خان مذکور لوازم این جهاد نموده. در شعبان [۱۰٤۱ ه‍/مارس ۱٦۳۲ م] سال گذشته، پسر خود را با الله‌یار خان که در حقیقت سردار او بود و دیگر مردم کمکی بنگاله به‌تسخیر هوگلی فرستاده و بهادر کنبو را که راتق و فاتق مهمّات او بود، با جمعیّت به‌خود به‌بهانه ضبط محال خالصه مخصوص‌آباد به‌آن‌جا فرستاده، مقرّر ساخت که به‌وقت خود را نیز برساند و به‌واسطهٔ آن‌که مبادا فرنگیان بر شنیدن آمدن لشکر اطّلاع یافته، با عیال[3] و اموال در کشتی‌ها نشسته بدر روند. شهرت داد که افواج پادشاهی به‌تاخت و تاراج هوگلی می‌روند، مقرّر نمود که الله‌یار خان و همراهانش در بردوان که سمت هوگلی است، توقّف نمایند و هرگاه خواجه شیر و معصوم زمیندار و صالح کنبو که با جمعیّت قاسم خان از راه بندر سرای‌پور با نواره به‌قصد آن‌که سرراه فرنگیان (ببندند[4])، معیّن گشته بودند. به‌موهانه که دهنه خور هوگلی است، خبر نفرستند. این‌ها[5] به‌یلغار خود را هوگلی برسانند دور برانداختن بنیاد فرنگیان جدّ و جهد نمایند.

و الله‌یار خان با رفقا خبر رسیدن خواجه شیر و همراهان او به‌دهنه خور شنیده، از بردوان ایلغار نموده. در یک شبانروزی به‌موضعی که در میان ساتگانو و هوگلی واقع است، رسیده

---

۱. احتمالاً: دهات.
۲. د: مواضع.
۳. ب: به‌اعیال.
۴. ب: ببنندند.
۵. د: آنها.

فرودآمد. در این ولا بهادر خان کنبو با پانصد سوار و پیاده بسیاری[۱] از مخصوص‌آباد ملحق شد و برای بستن دهنه خور به‌جای (که[۲]) خواجه شیر و غیره با نواره بوده[۳]، رفته میان هوگلی و دریای شور در تنگنایی به‌کشتی‌های نواره پل بست تا جهاز از راه خود به‌دریای شور درنیاید و راه فرار فرنگیان مسدود گردد.

لشکر اسلام (هم[٤]) از طرف خور با مردم نواره و هم از جانب دیگر به‌تسخیر بندر هوگلی و استیصال نصاری[٥] رونهادند و در معمورهٔ این (روی[٦]) خندق که به‌نای اشتهار دارد، هر کرا دیدند به‌قتل رسانیدند و غارت نمودند. الله‌یار خان جمعی از لشکر[۷] را به‌دهات و پرگنات دو جانب خور فرستاد تا فرنگیان اجاره‌دارِ آن موضع را روانهٔ جهنّم گردانید و غازیان به‌قتل و اسیر گمراهان پرداختند. زن و بچّه عمله نواره آن‌ها را که همه بنگالی بودند، گرفته آوردند. به‌این سبب قریب چهارهزار ملاح از فرنگیان جدا شده به‌لشکر منصور آمدند[۸] و این معنی موجب سراسیمگی و اضطرار فرنگیان گشت و مردم پادشاهی قریب سه و نیم ماه[۹] به‌محاصره پرداختند و فرنگیان گاه به‌جنگ مبادرت می‌نمودند و گاه درِ صلح می‌زدند و به‌این روش روز گذرانیده، چشم در راه کمک فرنگی داشتند و از دورویی به‌تمهید مقدّمات مصالحه قیام نموده، (هم[۱۰]) قریب یک لک روپیه به‌عنوان[۱۱] پیشکش صلحانه واصل ساختند و هم به‌لوازم مجادله پرداخته. قریب شش(هفت[۱۲])هزار تفنگچی را که به‌آن‌ها بودند، به‌انداختن تفنگ روا[۱۳] می‌داشتند. چنانچه جمیع درخت‌های (باغی[١٤]) که بهادر خان با جمعی کثیر در آن فرودآمده

---

۱. د: بسیار.
۲. د: که.
۳. د: بودند.
۴. د: هم.
۵. د: انصاری.
۶. د: روی.
۷. د: لشکرها.
۸. د: آمده.
۹. د: سه ماه و نیم
۱۰. د: هم.
۱۱. ب: انعام.
۱۲. د: هفت.
۱۳. د: وا.
۱۴. ب: غی.

بودند[1]، بی‌شاخ و برگ کردند[2].

عاقبت مردم پادشاهی بیلداران گماشته درپیش خندق، جانب کلسیا که عرض و عمقش کمتر از اطراف دیگر بود و آب کمی داشت جرها زده آب دزدیدند و از ملچار الله‌یار خان و سیّد حسن کمونه و بهادر کنبو نقب‌ها دوید و دو نقب را فرنگیان یافته پرکردند و نقب سیّد حسن تهخانه که نسبت با سایر منازل در متأنت و ارتفاع امتیاز داشت و بیشتری از فرنگیان در آن‌جا مجتمع گشته بودند، سربرآورد و به‌باروت انباشته، مردم پادشاهی در برابر آن صف کشیدند تا فرنگیان از اطراف در آن‌جا جمع کردند. چون هجوم کردند و هنگامهٔ جنگ گرم شد، نقب را آتش دادند و آن عمارت با بسیاری از ضلالت‌کیشان به‌آسمان پرید و مجاهدان یورش کردند و جمعی که مانده بودند، بعضی خود را به‌کشتی‌ها رسانیدند و پاره‌ای در آب افتاده، غرق گشتند.

در این اثنا خواجه‌شیر و معصوم زمیندار با مردم نواره رسیده، بسیاری از فرنگیان را غریق گردانیدند و از آن جماعت یک جهاز کلان که قریب دوهزار کس و اموال و اسباب بسیار داشت، به‌دست مردم پادشاهی افتاد. در انبار باروتی که در آن جهاز بود، آتش‌زده سوختند و چند غراب دیگران با جمیع که در آن (سوار[3]) بود، سوزانیدند و ناپاکان را پاک سوختند و از شصت و چهار دوهگهٔ کلان و پنجاه و هفت غراب دوصد حلیه و یک غراب و دو حلیه فرنگیان گوره به‌این سبب که از کشتی‌ها که می‌سوخت، آتش به‌پل رسیده، چند کشتی را[4] سوخته بود و راهی وا شده به‌در رفت و مابقی که از سوختن و غرق شدن سالم ماند، به‌تصرّف غازیان درآمد و از ابتدا تا انتهای جنگ آنچه از زن و مرد و پیر و جوان و خورد و کلانِ فرنگیان کشته شدند و به‌باروت پریدند و غرق گشتند و به‌آتش سوختند قریب ده‌هزار نفس خواهد بود و از لشکر اسلام یک‌هزار (و چند[5]) کس به‌شهادت فایزگشتند و از زن و مرد فرنگی و نصرانی چهارهزار و چهارصد اسیر[6] شدند و قریب ده‌هزار کس از رعایای پرگنات که در قید مخالفان دین بودند، خلاصی یافتند و به‌جای آواز ناقوس صدای تسبیح و تهلیل بلندگردید.

---

۱. د: بود.
۲. د: گردیدند.
۳. د: سوار.
۴. د ندارد: را.
۵. د: و چند.
۶. د: رفع اسیر.

نهم[1] ربیع‌الثّانی این سال موافق هزار و چهل و دو [۱۰۴۲ ه/۲٤ اکتبر ۱٦۳۲ م] جشن وزن قمری اختتام سال چهل و دوّم از عمر ابد مدت خاقانی انعقاد یافت و ذات والا را به‌طلا و دیگر اشیا[2] به‌دستور هربار وزن نمودند و در این‌روز فرخنده محمّد علی بیگ ایلچی ایران خلعت طلادوزی و کمربند مرصّع و فیل با مادهٔ فیل که حوضهٔ نقره داشت و چهار اشرفی کلان، یکی به‌وزن چهارصد توله، دوّم سه‌صد توله، سوّم دوصد توله و چهارم یکصد توله و چهار روپیه با وزن مذکوره شفقّت نموده، (رخصت[3]) مراجعت ایران نمودند و از روز ملازمت تا روز رخصت سه لک و شانزده‌هزار روپیه نقد و قریب یک لک روپیه جنس به‌او انعام شد.

و اعتماد خان که به‌مساعدت طالع از عادل خان روگردان شده به‌این درگاه پناه آورده بود، به‌منصب دوهزاری و خطاب قزلباش خان و انعام بیست‌هزار روپیه نوازش یافت.

درآمدن قلعهٔ گالنه به‌تصرّف اولیای دولت (قاهره[4])

چون فتح خان پسر ملک عنبر برهان نظام‌الملک را به‌جهت هلاک ساخت، محمود خان، قلعه‌دار گالنه سر از متابعت او پیچیده در پی استحکام قلعه شده خواست که قلعه را به‌ساهو بهونسله که او از کافر نعمتی قدر نوازش این درگاه ندانسته، ولایت ناسک و ترنبک و سَنْگَمْنَیْر و جُنَیر[5] را با ملک کوکن[6] متصرّف شده بود.

و یکی از خویشان نظام‌الملک را که در قلعه‌ای از قلاع آن ممالک محبوس (بود، به‌دست[7]) آورده. دم از خود سری می‌زد بدهد. خان زمان که به‌نیابت پدر خود خان‌خانان به‌ضبط صوبهٔ دکن و برار و خاندیس می‌پرداخت. چون به‌ارادهٔ خاطر محمود خان اطّلاع یافت، به‌قلعه‌دار آن ملک[8] که به‌گلانه[9] نزدیک است، نوشت. مشارٌالیه (را به‌مراحم پادشاهی مستمال ساخته، نگهدارد که قلعه را به‌ساهو بهونسله به‌سپارد که مشارٌالیه[10]) به‌رسل و رسایل محمود خان را بر

---

۱. بض: هشتم.
۲. د: اشیای.
۳. د: رخصت.
۴. د: قاهره.
۵. بض ندارد: سنگم‌نیر و جنیر.
۶. بض: کونکن.
۷. د: بود به‌دست.
۸. بض: قلعهٔ للنگ.
۹. بض: گالنه.
۱۰. د: را به‌مراحم... که مشارٌالیه؛ بض: کونکن.

این معنی آگاه گردانید و او قلعه‌دار مذکور را پیش خود طلبیده. بعد از گفت و شنید بسیار، قرار داد که قلعه را به‌اولیای دولت روزافزون سپارد و خان زمان بر این معنی مطّلع شده، استمالت‌نامه مصحوب معتمدی نزد محمّد خان فرستاد. مشارٌالیه بر مضمون نوشته، مطّلع گشته. مردم ساهو را که برای دادن قلعه طلبیده بود، برگردانید و پسران رشید خود را با وکیل خود همراه خان زمان[۱] فرستاده. خود در مقام خالی کردن قلعه شد و خان زمان، پسر او را به‌تجویز منصب درخور آن‌ها و[۲] دادن خلعت و اسب و فیل و زر نقد از سرکار پادشاهی مستمال ساخت.

و چون قبل از آمدن آن‌ها فرمان عنایت عنوان را که حضرت شاهنشاهی حسب‌الالتماس مشارٌالیه به‌نشان پنجهٔ مبارک مزیّن ساخته، با خلعت و خنجر مرصّع و اسب برای محمود خان (فرستاده بودند[۳]) مصحوب جعفر بیگ بلوچ نزد او فرستاده بودند[۴]. در این ولا دیگری از اهل اعتماد را فرستاده، تا جعفر بیگ با جمعیّتی که همراه دارد، به‌قلعه رفته[۵]. فرمان و تبرّکات را به‌محمود خان برساند و سعی نماید که او از آن‌جا بزودی برآمده به‌برهان‌پور برسد و مبلغی از خزانهٔ عامره به‌واسطه علوفهٔ احشام و ذخیرهٔ قلعه ارسال داشت.

و بعد از رسیدن جعفر بیگ به‌حوالی گالنه محمود خان استقبال نموده، (فرمان و[۶]) تبرّکات را گرفت و قلعه را با هشت پرگنه از توابع آن‌که پیش از قحط و وبا، وقت معموری شش لک روپیه حاصل داشت به‌جعفر بیگ سپرد و بعد از چند روز به‌اتّفاق دیگر فرستادهای خان زمان به‌برهان‌پور آمد و به‌منصبی لایق و انعام پنجاه‌هزار روپیه کامیاب گشت و تسخیر این قلعه ضمیمهٔ فتوحات این سال گردید.

۱. د: همراه فرستاده خان زمان.
۲. د ندارد: آنها و.
۳. د: فرستاده بودند.
۴. د: فرستاده بود.
۵. د: درآورده.
۶. د: فرمان و.

وقایع سال ششم جلوس اشرف موافق هزار و چهل و دو

در اوایل [جمادی‌الثّانی] این سال [۱۰۴۲ هـ/۱٤ دسامبر ۱٦۳۲ م[1]] چون بیماری رکن‌السّلطنت[2] که در دولت‌خواهی و اعتماد به‌کبرسن رسیده به‌امتداد کشیده بود. حضرت‌اعلی به‌رسم عیادت به‌منزل معزالیه تشریف بردند و عضدالخلافت یکصد قطعهٔ زربفت و مخمل و غیرها به‌طریق پاانداز و دو فیل و ده‌هزار اشرفی پیشکش گذرانید.

به‌تصرّف درآمدن قلعهٔ کهاتاکهیری

چون بهاگیرت بهیل، سردار منصبداران ولایت کهتاکهیری تابع صوبهٔ مالوه است، از کثرت جمعیّت و استحکام قلعه آن‌جا اطاعت حکم سابق مالوه نمی‌نمود[3] و در صوبه‌داری نصیری خان نیز مصدر فتنه شد. خان مشارٌالیه به‌قصد تأدیب او روانه گردید و او به‌مجرّد شنیدن این خبر مضطرب شده به‌وسیلهٔ سنگرام، زمیندار گنّور پیش نصیری خان آمد و قلعه را حواله نمود. خان مذکور با سایر ملازمان درگاه و نوکران خود داخل شد و در آن کفرکده به‌افراختن رایات اسلام و انداختن بتخانه‌ها پرداخت.

انهدام بتخانه‌های ممالک محروسه

دوازدهم رجب این سال [۱۰٤۲ هـ/۲۳ ژانویهٔ ۱٦۳۳ م] جشن وزن (قمری[4]) شمسی انتهای سال چهل و یکم از سنین عمر جاوید طراز آرایش یافت و ذات اقدس را با طلا و دیگر اشیای معهوده سنجیدند[5]. در این‌روز مبارک به‌وقاص حاجی، ایلچی[6] نذر محمّد خان بیست‌هزار روپیه و به‌پسرش پنج‌هزار روپیه شفقّت شد.

---

۱. بض: اوایل جمادی‌الثّانی ۱۰٤۲ هـ/۱٤ دسامبر ۱٦۳۲ م.
۲. یعنی جدّ امجد عنایت خان آشنا.
۳. د: می‌نمود.
۴. د: قمری.
۵. د: سنجیده.
۶. د ندارد: ایلچی.

و چون پیشتر به‌عرض رسیده بود که در بنارس که عمده‌ترین معابد هنود است، در عهد ماضی بتخانه‌ها احداث یافته، بعضی به‌اتمام رسیده بود و پارهٔ ناتمام مانده و متموّلان کفره می‌خواهند که به‌اتمام برسانند. پادشاه کفرسوز دین‌پناه فرموده بودند که چه بنارس و چه دیگر ممالک محروسه هرجا بتخانه‌ها[1] احداث یافته باشد[2]، بیندازند. در این ولا از وقایع صوبهٔ الهٔآباد به‌عروض گشت که هفتاد بتخانه در خطّهٔ بنارس مسمار شدند.

خواستگاری نمودن صبیهٔ شاهزادهٔ پرویز جهت شاهزادهٔ بزرگ(مرتبه[3])

چون در حین حیات نوّاب مهد عُلیه، پادشاهزادهٔ بزرگ‌مرتبه محمّد داراشکوه و پادشاهزادهٔ محمّد شجاع به‌حد بلوغ رسیده بودند و بندگان اشرف به‌صوابدید آن ملکهٔ دوران و مالکهٔ جهان دختر نیک‌اختر شاهزادهٔ مغفرت‌لوا سلطان پرویز را که از طرف پدر نبیرهٔ جنّت‌مکانی و از جانب مادر نواسه شاهزادهٔ مغفور سلطان مراد خلف عرش[4]آشیانی است، برای پادشاهزادهٔ جلیل‌القدر و صبیهٔ صفیهٔ سلاله خاندان عزّ و علا، رستم میرزا صفوی[5] را به‌جهت شاهزادهٔ محمّد شاه شجاع به‌خاطر آورده.

از همان وقت در پی سرانجام لوازم آن امرگشته، به‌متصدّیان بیوتات امر فرموده بودند که سامان نمایند. در آن اثنا از قصایای فلکی[6] واقعهٔ ناگزیر آن بانوی عظمٰی روی نمود، این کار خیر یک چند به‌عقدهٔ تعویق افتاد. در این وقت که یکسال از رحلت نوّاب مهد عُلیه به‌انتها رسید. رسم دادن آب و آتش، چنانچه به‌جای خود مذکور شد، صورت وقوع یافت. حضرت‌اعلی متوجّه تهیّهٔ این امر گردیدند و اوّل به‌کدخدایی پادشاهزادهٔ بزرگ‌مرتبه پرداخته. در جمادی‌الاولی [۱۰٤۲ ه‍/نوامبر ـ دسامبر ۱٦۳۲ م] سال گذشته، در ساعت مختار یک لک روپیه نقد از آن جمله نصف جواهر و نصف امتعه و اقمشه به‌رسم ساچق به‌منزل پرده‌نشین تتق عفت جهان بانو بیگم، حرم محترم شاهزادهٔ پرویز فرستادند.

---

۱. ب: بتخانه.
۲. د: باشند.
۳. د: مرتبه.
۴. د ندارد: عرش.
۵. د: میرزای صفوی.
۶. د: قضای الهی.

جشن ازدواج پادشاه‌زادهٔ جلیل‌القدر

در این اوقات چون ساعت عقد نزدیک رسیده، نوّاب عُلیه متکفّل سرانجام لوازم این جشن گشتند. آنچه نوّاب مغفرت آیات مهد عُلیه در حین حیات برای کدخدایی پادشاه‌زادهٔ جلیل‌القدر مهیّا ساخته بودند، تتمّهٔ آن از سرکار نوّاب عُلیه سرانجام یافت. از نقد و جنس شانزده لک روپیه شد و اواخر رجب این سال [۱۰۴۲ ه‍/اوایل فوریهٔ ۱۶۳۳ م] از جملهٔ مبلغ مذکور در اندرون یکصد خلعت[۱] به‌پادشاه‌زاده‌های والاتبار و بیگمان عالی‌مقدار و ازدواج و بنات امرا که از نُه پارچه ناقطع کرده بیشتر و از هفت پارچه کمتر نبود و بر اکثر آن از مرصّع‌آلات چیزی گذاشته بودند، لطف نمودند.

و در بیرون یمین‌الدّوله نُه دست خلعت فاخره با چهار قب طلادوزی و خنجر و شمشیر مرصّع گران‌بها و به‌چندی از اعیان سلطنت خلعت با چهارقب طلادوزی و به‌بعضی (از[۲]) امرای عمده خلعت با فرجی و به‌چندی از ایشان خنجر مرصّع عنایت کردند. با امرای دیگر و سایر ملازمان درگاه تشریفات به‌تفاوت درجات مرحمت فرمودند و مغنّیان و مطربان را به‌خلعت و انعام کامیاب ساختند و آن جهاز دولت طراز را به‌منزل پادشاه‌زادهٔ جلیل‌القدر فرستادند و بعد از آن (ستوده[۳]) تتق عصمت جهان بانو بیگم جهاز لایق که هشت لک روپیه قیمت داشت و برای دختر نیک اختر خود سامان نموده بود، ازنظر گذرانید و مورد تحسین گردید.

و غرّهٔ شعبان این سال [۱۰۴۲ ه‍/۱۱ فوریهٔ ۱۶۳۳ م] در غسلخانه مبارک مجلس حنابندی منعقد گشت و از بسیاری شمع و چراغ و مشعل و فانوس عرصهٔ زمین رشک ساحت[۴] آسمان گردید و چون به‌سبب قضیهٔ نامرضیهٔ نوّاب مهد عُلیه نغمه و ساز تا این تاریخ متروک بود، اشارهٔ همایون به‌وقوع آن صدور یافت و چنانچه رسم است، کمربندهای زرتار به‌حضّار تقسیم شد و خادمان حریم جلال خوان‌ها گسترده، گل و پان و ارگجه به‌اقسام تنقلات و فواکه به‌مجلس آوردند و انواع آتشبازی که از جانب عروس آورد و آخر روز برکنار دریای جون نصب نموده بودند، روشن کرده حیرت‌افزای تماشاییان گشتند.

---

۱. د: یکصد توره.
۲. د: از.
۳. د: ستوده.
۴. ساخت رشک.

و فردای آن به‌امر مطاع، پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع و پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب و پادشاه‌زادهٔ مراد بخش با یمین‌الدّوله آصف خان و سایر امرای سعادت نشان به‌منزل پادشاه‌زادهٔ بزرگ‌مرتبه رفته، اوّل شب آن جلیل‌القدر را[۱] به‌کوکبه و دبدبهٔ تمام سوار کرده به‌قدر تفاوت مراتب بعضی از امرا سواره و جمعی پیاده به[۲]رکاب روان گشتند و آن بزرگ‌مرتبه را در مجلس چهل‌ستون خاص و عام به‌خدمت اشرف آوردند.

و حضرت ظلّ الهی خلعت خاصّه و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و شمشیر مرصّع گران‌بها با پردله و تسبیح مرواریدی که لعل‌ها در آن منتظم بود و دو اسب خاصّه، یکی با زین مرصّع و دیگر با زین میناکار و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل که قیمت مجموع چهار لک روپیه بود، به‌آن جلیل‌القدر لطف فرمودند و به‌یمین‌الدّوله خلعت خاصّه با چهار قب زردوزی و خنجر مرصّع با پهولکتاره و به‌دیگر اعیان دولت و امرا و مردم روشناس خلعت‌های فاخره عنایت نمودند و به‌اهل طرب خلاع و انعام مرحمت شد و حسب‌الامر باغ پایین غسلخانه و زمین در ته درشن را به(کشتی‌های[۳]) که در دریای جون بود، چراغان کردند و آلات آتشبازی که از سرکار خاصّهٔ شریفه درکنار جون نصب شده بودند، برافروختند و بعد از دوپهر و شش گهری[۴] شب که تا آن وقت هنگامه نغمه و ساز گرم بود. چون ساعت نکاح رسید، قاضی محمّد اسلم را طلب فرمودند و (او[۵]) در حضور لامع‌النور خطبهٔ عقد خوانده[۶] و مَهْر پنج لک روپیه معیّن[۷] گردید. صدای مبارک باد از زمین به‌چرخ بر این رسید و آوازهٔ کوس و نقّارهٔ شادمانی از بسیط خاک سر به‌افلاک کشید. قدوهٔ ارباب سخن ابوطالب کلیم تاریخ این طوی فرخنده را مصرعه:

قران کرده سعدین برج جلال [= ۱۰٤۲ ه] یافته

و بعد از یک هفته حضرت خلافت‌پناهی به‌التماس پادشاه‌زادهٔ جلیل‌القدر به‌منزل آن گرامی خلف تشریف بردند و آن بزرگ‌مرتبه از دولتخانهٔ معلّی تا منزل خود، انواع مخمل گلابتون‌باف

---

۱. د ندارد: را.
۲. د: در.
۳. ب: کشتی ها.
۴. گهری: واژهٔ هندی به‌معنی ساعت، وقت و ٢٤ دقیقه برابر یک گهری است.
۵. د: او.
۶. د: خواند.
۷. د: مقرر.

و ساده و زربفت بوم طلا و نقره و دارایی باف پاانداز کرده، اقسام جواهر و زر و سیم نثار نمودند و انواع نفایس که قیمت آن یک لک روپیه شد، پیشکش گذرانیدند.

و به‌تجویز همایون به‌یمین‌الدّوله دو تقوز پارچه با شمشیر مرصّع و به‌علّامی افضل خان دیوان (اعلی[1]) و سه کس دیگر از عمده‌ها، خلعت فاخره با چهار قب طلادوزی و به‌چندی (از[2]) امرا خلعت با فرجی و جمعی از مردم روشناس خلعت فقط دادند. سی و دو لک روپیه از همه جهت صرف این طوی بزرگ شد که قریب صدهزار تومان رایج عراق و یک کرور و سی لک خانی ماوراءالنّهر باشد.

انعقاد محفل طوی پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع

و چون حضرت‌اعلی خواهش داشتند که زودتر خاطر از ازدواج پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع واپردازند و از این جهت که ماه مبارک رمضان نزدیک بود، مابین عیدین عقد نکاح[3] متعارف نیست و ساعت اتّفاقی برای کار (خیر[4]) تا یک سال بهتر از شب جمعه بیست و سوّم این ماه [شعبان ۱۰٤۲ ه/۵ مارس ۱٦۳۳ م] نبود، نوّاب عُلیه را به‌سرانجام این طوی نیز مأمور ساختند و با آن‌که فاصله‌ای فیمابین این دو طوی بزرگ، زیاده بر روزی چند نبود. به‌حسن سعی نوّاب خورشید احتجاب جمیع اسباب بر وجه دلخواه سرانجام یافت و نهم ماه مذکور [شعبان ۱۰٤۲ ه/۱۹ فوریهٔ ۱٦۳۳ م] یک لک و شصت‌هزار روپیهٔ نقد و یک لک روپیه را جنس به‌رسم ساچق به‌خانهٔ رستم میرزا فرستادند.

و چون ساعت عقد نزدیک رسید، شب پنجشنبه بیست و دوّم [شعبان ۱۰٤۲ ه/٤ مارس ۱٦۳۳ م] از خانهٔ میرزا[5] معزالیه به‌طریق شایسته حنا آوردند و این مجلس والا در چهل ستون خاص و عام منعقد شد و چراغان و آتشبازی که از جانب آن سلالهٔ خاندان عز و اعتلا در کمال خوبی سرانجام یافته بود، به‌(عمل[6]) آمد و حسب‌الحکم یمین‌الدّوله و دیگر با سایر امرای والاقدر در آن محفل خلدآیین نشست و به‌رسم جشن سابق دادن کمربندها به‌تقدیم رسید و

۱. د: اعلی.
۲. د: از.
۳. د: و نکاح.
۴. د: خیر.
۵. د: میرزای.
۶. ب: فعل.

خوان‌های پان و ارگجه و اقسام تنقلات به‌ترتیب لایق به‌مجلس آوردند و صباح آن ده لک روپیه اسباب که پاره‌ای در حین حیات نوّاب مهد عُلیه سرانجام یافته بود و بیشتر نوّاب عُلیه ساخته بودند. بعد از دادن توره‌ها[1] به‌پادشاه‌زاده‌ها و بیگمان و دیگر مستورات که بر اکثر آن از مرصّع‌آلات چیزی گذاشته بودند، به‌یمین‌الدّوله و دیگر امرای عمده و مردم روشناس خلاع و انعام اهل طرب به‌دستور[2] طوی سابق به‌منزل پادشاه‌زادهٔ کامکار فرستادند.

و آخر روز حضرت شاهنشاهی به‌جهروکهٔ چهل ستون برآمدند و پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب و پادشاه‌زادهٔ مراد بخش و یمین‌الدّوله با سایر امرا به‌امر همایون به‌منزل شاه‌زادهٔ جوان‌بخت رفته. آن والامقدار را از کنار دریا به‌خدمت اشرف درآوردند[3] و در این آمدن چراغان و آتشبازی که از آن بهتر ممکن نباشد، بر روی‌کار آمد.

بالجمله به‌پادشاه‌زادهٔ عالی‌تبار خلعت خاصّه و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و شمشیر مرصّع و دو اسب خاصّه، یکی با زین مرصّع و دیگری با زین میناکار و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل که قیمت مجموع ده لک روپیه بود، لطف فرمودند و چون ساعت عقد رسید، قاضی به‌حضور اشرف خطبهٔ نکاح خواند و چهار لک روپیه مَهْر قرار یافت. ابوطالب کلیم تاریخ این ازدواج را مصرع:

مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد [= ۱۰٤۲ ه] یافته

و سلخ ماه [رمضان ۱۰٤۲ ه/۱۲ مارس ۱٦۳۳ م] حضرت‌اعلی اجابت التماس نموده به‌منزل آن گرامی نسب[4] تشریف بردند و پادشاه‌زادهٔ آداب‌دان به‌لوازم پانداز و نثار پرداخته، جواهر و مرصّع‌آلات و اقسام اقمشه ازنظر گذرانیدند و پادشاه‌زادهٔ همایون به‌یمین‌الدّوله دو تقوز پارچه و شمشیر مرصّع و به‌علّامی افضل خان و سه کس دیگر با (خلعت[5]) چارقب و به‌چندی خلعت با فرجی و به‌سایر مردم روشناس خلعت تنها شفقّت نمودند.

تعیّن شدن تربیت خان به‌سفارت بلخ

چون به‌شنیدن خبر شنقار شدن جنّت‌مکانی نذر محمّد خان به‌قصد تسخیر به‌کابل آمده بود،

---

۱. د: تورها.
۲. د: دست.
۳. د: آوردند.
۴. د ندارد: نسب.
۵. د: خلعت.

چنانچه آمدن و برگشتن او تحریر یافت و بعد از استماع جلوس اشرف وقاص حاجی را سال گذشته به‌درگاه فرستاد، تا معذرت آن حرکت بی‌موقع به‌جا آورد. به‌خاطر خطیر خطور کرد که یکی از معتمدان را به‌رسم ایلچی‌گری به‌آن صوب بفرستند و در این ولا تربیت خان را مورد مراحم ساخته به‌این خدمت تعیین فرمودند و به‌وقاص حاجی نیز خلعت و اسب با زین طلا و فیل رعایت فرموده، همراه خان مذکور مرخّص گردانیدند و نامهٔ دوستانه با تنسوقات که قیمت آن یک لک روپیه بود، به‌مصحوب تربیت خان فرستادند.

جشن نوروز گیتی افروز

نوروز این سال روز یکشنبهٔ نهم ماه رمضان المبارک هزار و چهل و دو [۱۰٤۲ ھ/۲۰ مارس ۱٦۳۳ م] آراستگی یافت. نوزدهم شهر مذکور [رمضان ھ/۳۰ مارس] رکن‌السّلطنت[۱] که از اعظم امرای معتمد قدیم (الخدمت[۲]) بود، به‌عارضهٔ ممتدهٔ استسقا رحلت نمود و ابوطالب کلیم تاریخ انتقال آن سعادتمند دارین مصرع:

با امیرالمؤمنین محشور (باد[۳]) [۱۰٤۲ ھ] یافتند

و از روز نوروز این سال تا روز شرف [۱۹ فروردین ۱۰۱۲ ھ ش/۷ آوریل ۱٦۳۳ م] آنچه از پیشکش پادشاه‌زاده‌های کامکار و امرای عالی‌مقدار مقبول افتاد، هشت لک روپیه قیمت رسید.

معیّن گشتن صفدر خان به‌ایلچی‌گری ایران

چون شاه صفی صفوی[٤] فرمانفرمای ممالک ایران محمّد علی بیگ را که از عمده‌های آن دولت است، با هدایا و تحف و نامه‌ای مشتمل بر تهنیّت جلوس والا فرستاده بود، چنانچه در محلّ خود ایرادیافت. حضرت خلافت پناهی نیز صفدر خان را که به‌قدم خدمت و اعتماد متّصف است، ایلچی‌گری ایران مقرّر فرموده. برای ارمغانی چهار لک روپیه حواله نمودند و او را در اواخر شوّال این سال [۱۰٤۲ ھ/اوایل مهٔ ۱٦۳۳ م] مشمول عواطف ساخته، رخصت کردند و نامه‌ای مشتمل بر تهنیّت جلوس آن عالی دودمان و فتوحاتی که از مبدای جلوس نصیب اولیای دولت شده بود. با فتح قلعهٔ دولت‌آباد که بعد از دو ماه از رخصت خان مذکور به‌مسامع جلال

---

۱. یعنی جدّ امجد عنایت خان آشنا.
۲. د: الخدمت.
۳. د: باد.
۴. د: چون صفوی شاه.

رسید و هنوز او برای سرانجام بعضی امور در دارالخلافه توقّف داشت، ارسال داشتند.

در ذی‌قعدهٔ این سال [۱۰٤۲ ه‍/۲٦ مهٔ ۱٦۳۳ م[1]] مجلس عرس نوّاب مهد عُلیه انعقادیافت و مجمر طلایی که کتابه و قبّه‌ها و اکثر گل‌های او میناکاریست و چهل‌هزار توله طلا که موافق مبلغ شش لک روپیه باشد، صرف آن شده. بیبدل خان، داروغهٔ زرگر خانه، در این وقت با کوکبها و قندیل‌های میناکاری که به‌اهتمام او اتمام یافته بود، آورده ازنظر گذرانید و به‌حکم همایون بر دور قبر (منوّر[2]) نصب نمودند و قنادیل و کوکبهای مذکور را بالای تربت آن مهبط نور آویختند و بر روی چبوتره کرسی عمارت مزار خلدآثار که هنوز بنیاد گنبد آن از زمین برنیامده بود، از چهار جانب خیمه‌های آسمان وسعت و بر دور آن شامیانه‌های فلک رفعت برپا کردند و تمامی آن فضا را به‌بساطهای مزیّن فرش نموده، مجلسی را که هزار کس را جا باشد، ترتیب دادند.

و اعلی‌حضرت سر شب با نوّاب عُلیه و دیگر پادشاهزاده و جمیع مخدّرات استار عفت تشریف فرموده، تا دوپهر توقّف نمودند و به‌دستور سابق خوان‌سالاران خوان‌های اقسام اطعمه حلویات و عطریات چیده صلای عام در دادند و بیست و پنج‌هزار روپیه به‌مستحقّین قسمت نموده، ارباب عمایم را که از اطراف ممالک (جمع[3]) آمده بودند. درخور حال هرکسی[4] فرجی و شال داده به‌دولتخانه معاودت فرمودند و فردای آن آخر روز باز تشریف برده[5]، تا یک پهر شب نور افزای انجمن بودند و بیست‌هزار روپیه به‌مستحقات تقسیم یافت.

حمله‌آوری[6] پادشاهزادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بر فیل جنگی

و در اواخر ماه [ذی‌قعدهٔ] مذکور این سال [۱۰٤۲ ه‍/۷ ژوئن ۱٦۳۳ م[7]] که حضرت شاهنشاهی دو فیل مست خاصّه را به‌جنگ انداختند و فیلان جنگ‌کنان از مدّنظر دور رفتند[8] و اعلی‌حضرت با پادشاهزاده‌های جوان‌بخت به‌عزم تماشا سوارگشته متوجّهٔ آن صوب گردیدند و پادشاهزادهٔ

۱. بض: ۲٦ مهٔ ۱٦۳۳ م.
۲. د: منور.
۳. د: جمع.
۴. ب: کس.
۵. د: آورده.
۶. د: آوردن.
۷. بض: ۷ ژوئن ۱٦۳۳ م.
۸. د: انداختند.

کامکار قدمی چند پیش رفته، پادشاهزادۀ بزرگ‌مرتبه بر دست راست و پادشاهزادۀ محمّد شاه شجاع و پادشاهزادۀ محمّد اورنگ‌زیب بر جانب چپ فیلان ایستاده، مشغول تماشا بودند[۱] و چون فیلان از هم جدا شده، قدمی چند به‌عقب گذاشتند و فی‌الجمله فاصله در میان به‌هم رسید و یکی از فیلان غنیم خود را دور دیده برگشته به‌جانب پادشاهزادۀ محمّد اورنگ‌زیب که از دیگر پادشاهزادگان نزدیک‌تر بودند، دوید.

و آن شیردل اصلاً رعب و هراس به‌خاطر راه نداده از جای بجنبید و چون فیل نزدیک رسیده حمله آورد. به‌هردو پای بر رکاب ایستاده، برچهه از روی قدرت تمام بر میان پیشانی فیل زدند و فیل بعد از زخم خوردن بار دیگر از روی خشم حمله آورده. اسب آن شهسوار مضمار جلادت از صدمۀ دندان فیل که بر کتفش[۲] رسید در غلطید و پادشاهزادۀ عالم به‌مجرّد رسیدن زخم اسب از پشت زین جدا شده بر روی زمین ایستادند و به‌چستی شمشیر از نیام کشیده به‌فیل زدن خواستند.

پادشاهزادۀ محمّد شاه شجاع از مشاهدۀ این حال اسب جهانیده خواستند تا در این وقت بر فیل که اسب پادشاهزاده را زیرکرده بود، برچهه زنند. چون از بسیاری آتشبازی و سردادن چرخی و بان و دود به‌مرتبه بود که کسی، کسی را نمی‌دید، در اثنای تاختن چرخی، (چرخی[۳]) بر پیشانی اسب خورد و اسب چراغ‌پا شد و آن والاگوهر از اسب جدا شده، نتوانستند که خود را بر فیل رسانند.

و اعلی‌حضرت چون از دور احوال را بدین منوال دیدند، به‌نفس نفیس به‌آن صوب توجّه فرمودند و حکم شد که گرزبرداران و سایر مردم جلو خود را برسانند. در این وقت فیل دوّم چون فیل حریف خود را به‌جانب دیگر مشغول دید، قابو یافته بر او حمله آورد و آن فیل طاقت[۴] برگشتن و مقابل شدن نیافت. پادشاهزاده را گذاشته روان گردید و فیل دوّم سر در دنبال او نهاد، هردو به‌در رفتند. پادشاهزاده‌های کامکار در کنف حفظ الٰهی به‌خدمت حضرت خلافت پناهی رسیدند و بندگان حضرت پادشاهزادۀ محمّد اورنگ‌زیب را در آغوش شفقّت کشیده

۱. د: گشتند.
۲. د: کَفَّش.
۳. د: چرخی چرخی.
۴. د: مجال.

کشیده به‌خطاب بهادر نامور گردانیدند و شاه‌زادهٔ[1] محمّد شاه شجاع را نیز تحسین نمودند.

و در اوایل ذی‌الحجّهٔ این سال [۱۰٤۲ ه‍/۹ ژوئن ۱٦۳۳ م[2]] روز چشن آغاز سال پانزدهم از سنین عمر پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر بود. حضرت ظلّ الٰهی آن مؤید بختیار را به‌زر سرخ وزن کرده، پنج‌هزار اشرفی که هم وزن آمد، به‌مستحقّین خیرات کردند و به‌آن کامکار نامدار خلعت خاصّه و جیغهٔ مرصّع و تسبیح مروارید مزیّن به‌قطع‌های لعل و زمرد و کرهٔ مرصّع و بازوبند مرصّع به‌الماس و اقسام انگشتری از لعل و یاقوت و الماس و مروارید و خنجر مرصّع با پهولکتاره و شمشیر مرصّع و سپر یراق و برچهی مرصّع، دو اسب قبچاق، یکی با زین مرصّع و دیگری با زین میناکار و فیل خاصّه با مادهٔ فیل که قیمت مجموع دو لک روپیه شد، لطف فرمودند.

و چون منصب جلیل‌القدر صاحب رسالگی جنّت‌مکانی در حداثت سن به‌بندگان اشرف مقرّر بود و ظهر احکام مطاعه به‌خط همایون و مُهر مبارک مزیّن شد، از راه تربیت آن منصب جلیل‌القدر به‌این نصرت‌نصیب تفویض فرموده، ضمیمه الطاف ساخته[3] و از فصحا[4] و شعرای فارسی بیان و بلغا[5] و ظرفای هندی زبان هرکه به‌نظم یا نثر مهارتی داشت[6]، داستانی در این باب املا نموده به‌عرض رسانیدند، صلهٔ لایق یافت. (از آن جمله[7]) بیبدل خان، داروغهٔ زرگرخانه را به‌جایزهٔ مثنوی که در این باب گفته بود، به‌زر سنجیدند و پنج‌هزار روپیه پیشکش را با یک‌هزار دیگر که خزانچیان از روی احتیاط همراه آورده بودند به‌او انعام فرمودند.

فتح قلعهٔ دولت‌آباد

از فتوحات عظیمیه که در این سال بر روی‌کار آمد، فتح قلعهٔ فلک مثال دولت‌آباد است. شرح این داستان به‌طریق اجمال آن‌که چون فتح خان عبدالرّسول، پسر کلان خود را با پیشکش به‌پایهٔ سریراعلی فرستاد و افنای نظام‌الملک را وسیلهٔ دولت‌خواهی ساخت. حضرت شاهنشاهی

---

۱. د: پادشاهزاده.
۲. بض: ۹ ژوئن ۱٦۳۳ م.
۳. د: ساختند.
۴. د: فضی.
۵. د: بُلغار.
٦. د ندارد: مهارتی داشت.
۷. د: از آن جمله.

بعضی محال را که پیشتر به‌او متعلّق بود و بعد از آن‌که ساهو بهونسله داخل بنده‌های درگاه گشت، به‌ساهو مرحمت شد، به‌التماس فتح خان باز به‌فتح خان عنایت نمودند و این معنی را ساهو دستاویز فساد ساخته به‌بیجاپوریان متوسّل گردید و عادل خان به‌اغوای او جمعی از عمده‌های خود را با لشکری همراه ساهو بر سر فتح خان معیّن نمود که رفته قلعهٔ دولت‌آباد را از تصرّف او برآورند و چون فتح خان بر نظام‌الملکیه اعتماد نداشت، به‌خانِ‌خانان نوشت که محض به‌واسطهٔ دولت‌خواهی درگاه، ساهو سلسله جنبان فساد شده و لشکر بیجاپوریان[1] را بر سر من آورده و به‌سبب قلّت آذوقهٔ قلعه از دست من خواهد رفت. اگر شما خود را بسرعت برسانید، قلعه را به‌شما حواله نموده، روانهٔ درگاه می‌شوم. خانِ‌خانان، خان زمان خلف خود را با جمعی دیگر از مردم پادشاهی به‌طریق منقلا پیشتر روانه ساخته، خود نیز از عقب او متوجّه شد.

و چون خان زمان به‌یک منزلی کهرکی رسید، به‌ترتیب افواج پرداخته روانه گردید[2] و چون گهاتی پهولنیری گذشت از جمله هفت هشت‌هزار سوار غنیم که سرراه گرفته ایستاده بودند. رندوله سردار لشکر بیجاپوریان با سه‌هزار سوار[3] به‌جانب چپ رفته و ساهوی مقهور با قریب چهارهزار سوار همان‌جا بودند. بلندی را[4] پناه خود ساخته توقّف نمود و فوج هراول پادشاهی دلیرانه بر آن‌ها تاخت و غنیم ساعتی ثبات ورزیده، آخر رو به‌فرار نهاد و بهادران تا تالاب کهرکی تعاقب نموده، جمعی را عرصه تیغ هلاک ساختند و فوج رندوله که به‌جانب چپ روان شده بود، بعضی از آن در برابر فوج جرانغار پادشاهی نمودارگشته و دلاوران بر آن‌ها تاختند و آن حیله‌گران روگردان شده به‌فوج خود که (در[5]) عقب پشته پنهان شده بود، ملحق گردیدند و مردم پادشاهی با وجود قلّت استقامت ورزیده، هنگامهٔ جنگ گرم ساختند و خان زمان چون خبر یافت، با فوج قول به‌کمک روان گشت و بعد از رسیدن او جنگ نمایانی شد و مقهوران تاب نیاورده، گریختند و خان زمان قریب چهار پنج کروه تعاقب نموده، جمعی را مقتول و مجروح گردانید و با همراهان برگشته، در دو کروهی کهرکی لشکرگاه ساخت.

---

۱. د: بیچاپور.
۲. د: گردیدند.
۳. د: سه‌هزار سوار چهارهزار سوار به.
۴. د: راه را.
۵. د: در.

و بیجاپوریان از وصول افواج قاهره خایف گشته، با فتح خان طرح صلح انداخته. قرار دادند که قلعهٔ دولت‌آباد برو مسلم باشد و سه لک هون با[۱] آذوقه به‌قلعه برسانند و خاطر نشان او کردند که لشکر پادشاهی را از این کمک کردن به‌غیر انتزاع قلعهٔ دولت‌آباد از تو غرضی نیست و آن متلوّن مزاج نقض عهد که فطری او بود نموده[۲] به‌آن جماعت متّفق گشت و چون در قلعه به‌سبب فقدان غلّه، اکثر حیوانات از[۳] گرسنگی به‌صحرای عدم شتافتند. عادل خانیه به‌صوابدید فتح خان در پی سرانجام آذوقه شدند.

خانِ‌خانان در ظفرنگر این خبر شنیده به‌خان زمان نوشت که هرگاه فتح خان نقض عهد نموده است، به‌تسخیر قلعه و تأدیب او و تنبیه بیجاپوریان همّت گمار داشته[۴] و رندوله و ساهو را که در حوالی دولت‌آباد به‌سرانجام آذوقه و دیگر لوازم قلعه‌داری اشتغال دارند، برخیزانیده خود به‌جای آن‌ها بنشینند و در مداخل و مخارج سرداران معتمد با جمعیّت شایسته تعیین نماید، تا غلّه به‌قلعه نتواند رسید. خان زمان به‌این[۵] تدبیر صائب عمل نموده، مخاذیل را از احوالی دولت‌آباد دور کرد. فتح خان، خیریت خان، عموی رندوله با قریب ششصد سوار به‌درون قلعه برد و به‌استحکام برج و باره پرداخت و دل بر محاربه نهاده، آمادهٔ کارزار گشت.

روزی جمعی از مردم خوش اسبهٔ بیجاپوریان در حوالی لشکر ظفراثر نمودار شدند و خان زمان با امرای دکنی گفت که تا سلاح[۶] پوشیدن او، آن‌ها را به‌خود مشغول دارند و ایشان انتظار نبرده، بر غنیم تاختند و مقهوران گریزان گشته به‌لشکر خود دورتر استاده بودند، رسیدند[۷] و امرای دکنی که غنیم را قلیل تصوّر نموده تعاقب کرده بودند، درآویختند. در این اثنا خان زمان خود را رسانیده، آن‌ها را از چنگ غنیم خلاص ساخت و قریب سه کروه مقهوران را عقب دوانید و خون جمعی را به‌خاک ریخته قرین‌ظفر برگشت و عزم محاصره جزم نموده[۸] ملچار تقسیم نمود.

---

۱. د: به.
۲. د: بوده نمود.
۳. د: اکثر از.
۴. د: همت بگمارد.
۵. د: بدین.
۶. د: صلاح.
۷. د: رسید.
۸. د: جزم کرده.

خان زمان[1] بعد از اطّلاع بر این حقایق از ظفرنگر روانهٔ دولت‌آباد گشت و بعد از ملحق گردیدن به‌خان زمان سوار شده، دور قلعه را ملاحظه نموده و خود در منزل نظام‌الملک که در نظام‌پوره متّصل به‌قلعه واقع است، فرودآمد و لشکر را بر اطراف قلعه فرودآورد و چون سرکوب قلعه در کوه پیش کاغذی‌واره منحصر است، توپ‌هایی را که همراه آورده بود، به‌آن‌جا فرستاده. مقرّر نمود که به‌جانب قلعه سر می‌داده باشند. خان زمان قرار داد که همیشه با چهار پنج‌هزار سوار مستعد بوده، در (هر[2]) ملچاری که احتیاج کمک شود، بسرعت خود را به‌آن‌جا برساند[3].

و لشکر منصور اطراف قلعه را قبل نموده و جابه‌جای ملچارها ساخته به‌فتح قلعه کمر اهتمام بستند و بدوانیدن نقب و ساختن کوچهٔ سلامت و سرانجام زینه و غیرها پرداختند و فتح خان نظام‌الملکیه را در کالاکوت گذاشته، خود در مهاکوت قرارگرفت و سایر مردم را در حصار بیرونی که بر دور شهر است و چون عنبر آن را ساخته به‌عنبرکوت اشتهار دارد، جای داد. با آن‌که اهل قلعه به‌سردادن توپ و تفنگ هر لحظه آتش جنگ ملتهب می‌گردانیدند. دلیران قلعه گشا به‌مساعی جمیله روز به‌روز نقب پیش می‌بردند.

در این اثنا یاقوت خداوند خان حبشی سیاه‌رو ظاهر و باطن که با وجود بندگی درگاه هواخواهی نظام‌الملک از دست نمی‌داد. چون می‌دانست که بعد از تسخیر قلعهٔ خانوادهٔ نظام‌الملکیه بالکل خواهد افتاد. پنهانی در صدد تقویت محصوران شد و هرچند سعی نمود که آذوقه و تفنگچی و دیگر لوازم قلعه‌داری به‌محصوران برساند از خبرداری اهل ملچار و بندوبستی که خانِ‌خانان کرده بود، مطلب او به‌فعل نیامد. چنانچه مکرّر غلّه که از بازار او به‌اشارهٔ او به‌قلعه می‌بردند، به‌دست افتاد تا دولت‌خواهی او برملا شد و او اندیشه‌مند گشت و از این دولت روگردان شد و به‌پای گریز که شعار غلامان است، خود را به‌عادل خانیه رسانید.

و فتح خان به‌سبب کجی آذوقه به‌خیریت خان و سایر بیجاپوریان غلّه نمی‌داد. رندوله و دیگر مقهوران همیشه در تلاش بودند که آذوقه به‌ایشان برسانند. روزی قریب چهارصد گاو غلّه همراه گرفته، وقت غروب آفتاب به‌حوالی لشکر آمدند و شروع دربان‌اندازی نمودند.

---

۱. بض: خانخانان.
۲. د: هر.
۳. د: رساند.

خانِ‌خانان، لهراسب، پسر خود را با جمعی به‌مقابله فرستاد. از طرفین جنگ قایم شد. نصف شب رندوله و سایر سرداران لشکر غنیم چهارهزار (سوار[1]) از لشکر خود جدا شده به‌بنگاه خان زمان ریختند و چون او خود به‌ملچار رفته، راو ستر سال را با جمعی از مردم خود (بر سر بنه گذاشته بود و راو مذکور با مردم خود[2]) و نوکران خان زمان با غنیم مقابله نموده، لوای نصرت برافراخت.

باز (بعد[3]) از دو سه روز افواج مخالف در حوالی لشکر فیروزی نمودار شدند و چون زمین آن طرف پست و بلند بسیار داشت. خانِ‌خانان تأکید نمود که مردم جابه‌جای خود باشند و کسی اسب[4] را نتازد و غنیم جرأت پیشامدن نکرد. بعد از یک دو ساعت همه برگشتند، پیش یاقوت خان کافرنعمت و دیگر سرداران مقهور که یکجا نشسته بودند، رفتند و آن سپاه درون و بیرون گفت که بالفعل لشکر پادشاهی از برگشتن شمایان خاطر جمع نموده به‌خیمه‌های خود رفته‌اند[5]. پسرزاده‌ها و خیل مرا با رندوله و مردم او همراه گرفته کرم و چسپان دستبردی نمایند.

مقهوران علی‌الغفله دوپهر روز بر سر بنگاه دلیرهمّت هجوم آوردند و او با همراهان به‌مقابله ایستاد و چون رندوله و نبیره‌های یاقوت خان خیرگی کرده اسب پیش راندند. دلیرهمّت تهوّر ورزیده، با اکثر مردم خوب پدر خود خانِ‌خانان که همراه او بودند، جلو انداخت. مقارن این حال لهراسب نیز با فوج خود به‌برادر ملحق شد و صفوف طرفین به‌یک‌بار حمله‌آور گشته[6] نایرهٔ قتال مشتعل گردانیدند و بعد از تلاش بسیار غنیم وخیم‌العاقبت تاب مقاومت نیاورده رو به‌گریز نهادند و بهادران تعاقب نموده. در اثنای گذشتن مخالفان از نهر آبی که درپیش بود، جمع کثیری را علف تیغ ساختند و قرین فتح به‌مقر خود معاودت نمودند.

و چون به‌خانِ‌خانان خبر رسید که قریب سه‌صد و پنجاه سوار از مردم پادشاهی در ظفرنگر مانده‌اند و بیست‌هزار گاو غلّه در آن‌جا هست و به‌جهت آن‌که لشکر غنیم در آن طرف منتشر شده، خود را به‌لشکر نمی‌توانند رسانید. ترکمان خان، تهانه‌دار ظفرنگر را نوشت که

---

۱. د: سوار.
۲. د: بر سر بنه... مردم خود.
۳. د: بعد.
۴. د ندارد: اسب.
۵. د: رفته.
۶. د: گشتند.

با مردم خود آن جماعت غلّه گاوان را گرفته، روانه این‌جانب گردد. روزی که از ظفرنگر برآید کسی را پیش فرستاده، خبر نماید تا فوجی برای رسانیدن رسد به‌کمک او تعیین نموده شود و چون ترکمان (خان[۱]) خبر روانه شدن خود فرستاد. خانِ‌خانان جمعی از بهادران را پیش راه او روانه ساخت. چون خبر باز رسید که عادل خانیه و نظام‌الملکیه از آمدن رسد خبر یافته به‌جانب ترکمان روانه شده‌اند، خانِ‌خانان به‌خان زمان پیغام کرد که خود را به‌کمک برساند.

و چون مشارٌالیه با رفقا به‌کهرکی رسید، جاسوس خبر رسانید که قریب پنج‌هزار سوار غنیم که به‌طرف رسد متوجّه شده بودند. در باغ چِنْکَلْ تهانه[۲] اجتماع نموده‌اند. خان زمان قلّت موافق و کثرت مخالف را دفعی نگذاشته به‌جانب غنیم روانه گشت و مقهوران چون برکمی جمعیّت او اطّلاع یافتند، دلیر شده از چهار طرف دلاوران را قیل نمودند. خان زمان به‌واسطهٔ آن‌که جمعیّت متفرّق نگردد، تاختن بر غنیم مصلحت ندانست و بر فیل سوار شده پای ثبات استوار داشت و گفت تا تفنگها و گجنال‌ها را که عبارت از بادلجهاست، بر پشت فیلان نصب کرده همراه می‌گردانیدند، بر غنیم سردادن گرفتند و از هر طرف که مقهوران قدم پیش می‌گذاشتند، بهادران حمله آورده از جا برمی‌داشتند.

مجملاً از سه پهر روز تا دو گهری شب فیمابین فریقین هنگامهٔ جنگ گرمی داشت. چنانچه در آن معرکه جمعی غنیم کشته شدند و مردم بسیاری زخمی گردیدند و آخر کار مخذولان جگر باخته عنان معاودت به‌همان باغ معطوف داشتند و خان زمان در جنگ‌گاه فرودآمد، چون غنیم نزدیک بود، تمام شب به‌هوشیاری گذرانید و صبح سوارشده و اردو را در میان گرفته روانهٔ مقصد گردید و غنیم بیدل گشته به‌جانب کهرکی رفت و چون غرض رسد آوردن[۳] به‌لشکر بود، متوجّهٔ تعاقب نشده در موضع بن[۴] خود را به‌ترکمان[۵] خان رسانید.

و خانِ‌خانان بعد از این خبر یافتن که فوجی عظیم از لشکر غنیم به‌خان زمان مقابله نموده، چون می‌دانست که او مردم کمی همراه دارد و دلیرهمّت را با جمعی از مردم پادشاهی و نوکران خود که مجموع قریب یک‌هزار و دویست سوار می‌شدند، به‌کمک فرستاد. چون آن

۱. د: خان.
۲. بض: چکَلْ.
۳. د: آوردَن رسد.
۴. بض: بهوم.
۵. د ندارد: خان.

جماعت به‌کهرکی گذشتند، به‌فوج غنیم که از خان زمان شکست خورده برگشته بود، برخوردند و از طرفین به‌انداختن بان و تفنگ اشتغال نمودند. در این اثنا بهلول مقرّر گفت که بالفعل خود را به‌این مردم مشغول داشتن خوب نیست[۱]. چون خانِ‌خانان اکثر سپاه (را[۲]) به‌این طرف فرستاده و جمعی دیگر نیز به‌ملچارها گرفتاراند و خود با جمعی قلیل مانده، بهتر آن است که بر سر او تاخت آوریم.

و به‌این قصد روانهٔ دولت‌آباد گشتند و دلیرهمّت با همراهان خود را به‌خان زمان رسانید و خان زمان در عالم دوربینی از غدّاری اعدا اندیشیده، دلیرهمّت را با همراهان به‌خان زمان فرستاده گفت که من با جمعی که همراه دارم، رسد را به‌لشکر برسانم. چون غنیم برگشته به‌آن صوب رفته[۳] و در ملچارها مردمی کمی هستند، مبادا دستبردی نمایند، تو برگشته خود را به‌خانِ‌خانان برسان و او را با همراهانش در ساعت برگردانید. فوج غنیم نزدیک به‌لشکرگاه خانِ‌خانان رسیده. چون شب بود، مصلحت در جنگ ندیدند و قرار دادند که صبح خود را بر لشکر بزنند. آخر شب[۴] دلیرهمّت با رفقا به‌خانِ‌خانان ملحق گشت و غنیم اطّلاع یافته، فسخ آن عزیمت نمود و به‌جا و مقام خود (برگردید[۵]) و خان زمان رسد را سالم و غانم به‌لشکر رسانید و در این اوقات گهیلوجی (هم[۶]) مثل یاقوت خان روگردان شده به‌هم جنسان ناکس خود پیوست و چون دو برادران خورد او به[۷]او نرفته، پیش خانِ‌خانان آمدند. خانِ‌خانان به‌هردو خلعت و اسب و فیل از سرکار پادشاهی داده، مستمال ساخت.

مرتبهٔ دیگر باز غنیم در اطراف لشکر نمودار شد و قریب پنج‌هزار سوار مقابل ملچار خان زمان و چندی دیگر آمده. شروع در بان‌اندازی کردند و دوهزار و پانصد سوار بالای اوپرکهتکه برآمده، پارهٔ آذوقه همراه آوردند که چون افواج پادشاهی با مردم ایشان به‌جنگ مشغول شوند، آن (را به[۸])اندرون حصار بفرستند.

---

۱. د: مصلحت.
۲. د: را.
۳. د: رفت.
۴. د: آخرهای شب.
۵. د: برگردید.
۶. د: هم.
۷. د: با.
۸. د: را به.

خانِ‌خانان از این معنی خبر یافته به‌خان زمان و دیگران پیغام کرد که اکثر مقهوران شوخی کنند. شما جلو نیندازند، مبادا فرصت یافته، غلّه به‌قلعه برسانند و رندوله و یاقوت خان و غیرها که بالای اوپرکهتکه بر (سر[۱])آمده بودند و جمعی را که از راه گهاتی اوباش درّه که نزدیک قلعه است، به‌زیر فرستادند تا آذوقه را نزدیک حصار ببرند و چون مردم لشکر منصور میان گهاتی دیواری از گچ و سنگ ساخته بودند و ملچار مرتضیٰ خان و سیّد علاول به‌آن‌جا نزدیک بود، بر سر همان دیوار بین‌الفرقین هنگامهٔ جنگ گرم گشت.

و نصیری خان و راجه پهار سنگه چون می‌دانست که نام‌برده‌ها با جمعی[۲] قلیل به‌جنگ به‌غنیم مقابله نموده‌اند. هرکدام سه‌صد سوار (از[۳]) مردم خود به‌کمک فرستادند و خان زمان نیز احمد خان نیازی را با جماعتی از تفنگچیان به‌مدد آن‌ها روانه نمودند و همه به‌وقت رسیدند.

و مردم غنیم با وجود بسیاری چندان‌که تلاش کردند، کاری نتوانستند[۴] ساخت و جمعی را به‌کشتن داده، جُوال‌های غلّه را بریده. از سرکوهی که میان ملچار مرتضیٰ خان و جگراج و نزدیک به‌قلعه بود، پایین انداختند که مردم قلعه برآمده ببرند و خود متفرّق شده رفتند. خیریت خان خبر یافت، با همراهان برای بردن غلّه از طرف ملچار جگراج برآمد و چون جگراج و همراهانش با لهراسب و دلیرهمّت در برابر غنیم استاده بودند و در ملچار مشارٌالیه آدم کم بود. خانِ‌خانان بعد از اطّلاع بر حقیقت برآمدن اهل قلعه کس پیش جگراج فرستاد که خیریت خان چون برای بردن غلّه برآمده باید که او به‌ملچار خود رفته ممانعت نماید و جگراج به‌آن طرف رفته، مقهوران را به‌ضرب شمشیر به‌حصار دوانید و به‌غیر اندک غلّه که پیش از رسیدن او به‌درون برده بودند، همه را متصرّف شد.

و خان زمان که با برادر و دیگر همراهان خاطر از جماعتی که ارادهٔ رسانیدن غلّه داشتند، جمع نموده. آخر روز متوجّه فوج غنیم که در برابر ایستاده بودند، گردید. مخالفان تاب مقاومت نیاورده گریزان شدند و بهادران تعاقب نموده و بسیاری را علف تیغ ساختند و چون بهلول مقابل فوج خان زمان بود، شکرالله پسر خان مشارٌالیه که با جمعیّت پدر به‌هراولی آن فوج قیام داشت، پیشتر رانده به‌غنیم نزدیک شد. بهلول در عین گریز برگشته به‌جنگ ایستاد و از جانبین

۱. د: سر.
۲. د: جمع.
۳. د: از.
۴. د: نتوانند.

آتش کارزار مشتعل گشت و به‌تأیید ایزدی نصرت‌نصیب دولت‌خواهان گردید.

و بهلول دیگر باره رو به‌وادی فرار آورد و در آن گیر و دار مردم بسیار از غنیم به‌دارالبوار شتافتند و مهیش داس ولد دلپت داس راتهور که از راجپوتان معتبر خانِ‌خانان بود، در آن معرکه تردّدهای نمایان کرد و جگناته خویش او که در سلک بنده‌های درگاه منتظم بود، جان‌نثار گردید و دلیران تا دو کروه تعاقب غنیم کرده، اسب و آدم بسیار غنیمت گرفتند و به‌فیروزی برگشتند.

در این ولا خانِ‌خانان، خان زمان و نصیری خان را با چندی دیگر به‌تاراج بُنه غنیم که در آن نزدیکی بود، فرستاد و خان زمان ترتیب افواج داده روان شد و چون چهار کروه راه قطع نمود، غنیم از دست راست نمودار شد. به‌واسطهٔ آن‌که مردم اردوی آن‌ها فرصت کوچ کردن و گریختن از بنگاه بیآیند، چنانچه شیوهٔ آن طایفه است، جنگی به‌گریز شروع کردند و دولت‌خواهان مطلب خود را مطمح نظر ساخته متوجّهٔ آن‌ها نگشتند و تا رسیدن به‌مقصد بعضی که پیشتر خبرآمدن افواج منصوره یافته اموال[1] خود را بار کرده بودند، گریخته جان و مال بدربردند و از جمع کثیری که درکار بار کردن بودند و پاره هنوز شروع در آن نکرده بودند. هرکه توانست به‌در رفت و هرکه ماند گرفتار شد و اسب و شتر و خیمه و سایر اسباب آن‌ها با غلّه بسیار به‌دست سپاه ظفرپناه افتاد.

و چون لشکر از تاراج بنه غنیم فارغ شد، (سرداران[2]) نصرت‌نشان با افواج خود تیغ‌ها علم کرده بر صفوف مقهوران تاختند و جمله را به‌یک حمله متفرّق ساختند و با غنایم موفوره به‌توزکی که رفته بودند، عنان معاودت معطوف گردانیدند و در برگشتن هم غنیم مکرّر نمودار شده دست و پا[3] می‌زدند و بعضی خون گرفته‌ها اسیر به‌سر پنجه تقدیر می‌گشتند، تا آن‌که دولت‌خواهان سالم و غانم به‌لشکر ظفراثر رسیدند.

روز دیگر فتح خان از درون قلعه دو سه فیل جنگی که با او مانده بود، پیش‌انداخته. با سپاهی که داشت، به‌دروازهٔ پتن کهرکی آمد و جمعی مردم چیده (را[4]) از دریچه‌ای که محاذی نقب بود، بیرون فرستاده. خود نیز ارادهٔ آن داشت که برآید و بر ملچاری که نقب از

---

۱. د: اسباب.
۲. ب: سردار.
۳. ب: پای.
۴. د: را.

آن‌جا زده بودند، بریزد. مردم پادشاهی خبردار شده، چندی از بهادران را پیاده به‌تنبیه آن‌ها فرستادند و دلاوران بعضی از آن جماعت را که برآمده بودند به‌تیر و تفنگ از پا درآوردند و فتح خان منفعل شده از دروازه برگشت.

و چون چند روز لشکر به‌واسطه آوردن کاه و هیمه نرفته بود. فردای آن‌روز خانِ‌خانان مقرّر کرد که خان زمان و نصیری خان با همراهان خود سوار شده. مردمی را که برای کاه و هیمه بیرون می‌روند، از دست‌انداز غنیم محافظت نمایند و آن‌ها خاطر از ملچار خود جمع نموده سوار شدند. در این اثنا خانِ‌خانان از دوربینی، کس پیش نصیری خان فرستاده پیغام کرد که او با فوج خود تا برگشتن خان زمان و لشکریان از صحرا در بیرون اردو توقّف نماید و هشیار باشد که مخالفان به‌جمعی که در رفتن و آمدن پس و پیش می‌شوند، آسیبی برسانند. بنابر آن خان زمان با فوج خود همراه لشکریان رفت و نصیری خان اندک راهی از لشکر جدا شده بر قلّهٔ کوهی که در آن حوالی بود، نشست و قراولان از برای خبر به‌اطراف فرستاد.

و سرداران لشکر غنیم از ماندن نصیری خان غافل شده به‌مجرّد استماع رفتن خان زمان و غیرها به‌گمان آن‌که بنگاه خان مشارٌالیه خالی است. یک و نیم پهر از روز گذشته به‌پناه کوه چَمَار تِیکْری آمده، کمین نمودند و قریب چهارصد سوار به‌کنار لشکرگاهِ خان زمان فرستادند، تا شوخی نموده. شاید جمعی قلیلی را که به‌جهت محافظت بُنه و اسباب مانده‌اند، به‌طرف ایشان توانند گشایند و آن مقهوران به‌هیأت اجتماع بر آن‌ها حمله آورده دستبردی توانند نمود.

اتّفاقاً از مردم کهی چند نفر بلوچ و کسان چندر بهان که مادهٔ فیل و چند شتر بار کرده پیش از همه برگشته بودند. در نیم کروهی اردو به‌مخالفان برخوردند و آن کم فرصتان به‌اینها درآویختند. نصیری خان بر این معنی مطَّلع شده، دویست سوار خود را به‌استخلاص آن‌ها فرستاد و آن جماعت تاخته خود را به‌مقهوران رسانیدند و فیلان و اشتران را با مردم خلاص کرده آوردند.

و چون خانِ‌خانان خبرآمدن غنیم به‌حوالی لشکر یافت، لهراسب و دلیرهمّت پسران خود را با فوجی که همراه ایشان معیّن ساخته بود، مقرّر کرد که بیرون رفته خبردار باشند و سوارانی[1] که سردار غنیم بر سر بنگاه خان زمان فرستاده بودند، شروع در شوخی کردند و جمعی که خان زمان ایشان را آن‌جا گذاشته بود، سوار شده در برابر آن‌ها استادند و نصیری خان یکصد و پنجاه سوار به‌کمک آن‌ها فرستاد و کوتوال لشکر خان زمان بعد از رسیدن کمک بر غنیم تاخت

۱. د: دستوراتی.

و رندوله و غیره چون خبرآمدن آن جمع قلیل از بنگاه یافتند، با قریب چهارهزار سوار به‌یک‌بار از پناه کوه چَمَار تیکْری سه فوج شده به‌طرف ایشان روان شدند.

و نصیری خان به‌مجرّد شنیدن این خبر با آن‌که اکثر جمعیّت او متفرّق شده، پاره‌ای به‌سرراه مردم اردو و جمعی به‌محافظت ملچار رفته بودند، همراه پانصد سوار که حاضر داشت، شتافته. خود را به‌مردم خود خان زمان رسانید و تفنگچیان (را پیاده کرده در جری که میان ایشان و غنیم فاصله بود، نشانید. در این اثنا رندوله و سایر مقهوران رسیدند. تفنگچیان[1]) که در کمین نشسته بودند، چند اسب و آدم آن‌ها را به‌تفنگ زده انداختند. چون افواج مخالف دیدند که این‌جا کاری نمی‌توانند ساخت، برگشته به‌جانب فوج پسران مهابت خان که در (اطراف[2]) نظام‌پور ایستاده بودند، رفتند. ایشان از آن‌جانب متوجّه غنیم شدند و نصیری خان نیز از این طرف خاطر جمع نموده به‌کمک مشارٌالیهما روانه شد و هردو فرقه به‌یک‌بار بر مخالفان تاختند و رندوله و سایر مقهوران به‌خواری و شرمساری از راهی که آمده بودند برگشتند. آن‌روز[3] خان زمان مراجعت نموده، اهل اردو را که کاه وهیمه می‌آوردند، سالماً و غانماً به‌لشکر رسانید.

در این وقت [۹ شوّال ۱۰٤۲ ه[4]/۱۹ آوریل ۱٦۳۳ م] نقبی را که در ملچار خان زمان مهیّا شده بود، به‌هفتاد من باروت انباشتند و قرار یافت که راجه پهار سنگه بُندیله با برادران و نظر بهادر خویشگی و چندی دیگر از مردم پادشاهی و سه‌صد سوار نصیری خان مستعد شده، سه گهری از شب مانده در ملچار خان زمان جمع شوند و همین که صبح بدمد و سپهسالار بیاید، نقب را آتش (بدهند[5]) و همین که دیوار بپرد، آن جماعت خود را به‌قلعه برسانند و خان زمان[6] عقب ایشان روانه شود.

اتّفاقاً پیش از آمدن سپهسالار و جمع شدن مردم صاحب اهتمام نقب خطا کرد و یک پاس[7] (از[8]) شب مانده، نقب را آتش داد. بیست و هشت گز دیوار و دوازده (گز[9]) از برج قلعه پریده،

---

۱. د: را پیاده کرده... تفنگچیان.
۲. د: اطراف.
۳. د: آخر روز.
۴. بض: ۹ شوّال ۱۰٤۲ ه.
۵. ب: دهند.
۶. د: خانخانان.
۷. د: گهری.
۸. د: از.
۹. د: گز.

راه وسیعی وا شد. امّا چون جماعت مقرّر از برای یورش جمع نشده بودند و خان زمان و نصیری خان و لهراسب و دلیرهمّت به‌جهت آن‌که مبادا غنیم در وقت پریدن قلعه حرکتی کند، بیرون لشکر توقّف داشتند، کسی به‌قلعه درنیامد.

و خانِ‌خانان چون صبح دمید، خان زمان و همراهان او را طلبید. در این وقت خبر رسید که افواج مخالفان[1] نمودار شده، بنابر آن خان زمان به‌مقابله‌ای فرستاد. چون آن جماعت که به‌واسطهٔ یورش مقرّر شده بودند، در پناه ملچار ایستاده، قدم پیش نمی‌گذاشتند و اهل قلعه بر سر دیوار شکستهٔ قلعه جمع شده، تیر و تفنگ و بان بی‌حد سر می‌دادند و تخته‌ها آورده، شروع در بستن راه کرده بودند. خانِ‌خانان خواست که خود پیاده شده یورش نماید. نصیری خان مانع آمده، گفت که از سردار این حرکت مناسب نیست. من با مردمی[2] که تعیین نموده بودند، به‌قلعه درمی‌آییم. خانِ‌خانان مهیش داس راتهور را نیز با جمعی از مردم خود همراه کرد.

و خان مشارٌالیه به‌ملچار (خود[3]) آمده با همراهان روان شد و سپر حفظ الٰهی بر روکشیده و از آتشبازی محصوران نیندیشیده به‌قلعه دوید. متحصّنان در سرراه پا قایم (کرده[4]) و چندان‌که مقدور بشر باشد در ممانعت کوشیدند و آدم بسیار از مردم سپهسالار و نصیری خان و دیگران که قدم جرأت پیش گذاشته بودند، زخم برداشتند و چندی به‌شهادت فایزگشتند. عاقبت نصیری خان و نظر بهادر و نوکران خانِ‌خانان از جانب راست و راجه پهار سنگه با چندی از طرف چپ زورآورده به‌قلعه درآمدند و خیریت خان بیجاپوری و دیگر متحصّنان، بعد (از[5]) داخل شدن اولیای دولت به‌قلعه جنگ به‌خوبی کردند. چنانچه کار از تیر و تفنگ به‌نیزه و شمشیر و جمدهر و خنجر رسید.

و بعد از کوشش بسیار به‌نیروی اقبال، عدوّی مال پادشاهی هزیمت[6] خورده به‌خندق قلعهٔ دوّم که به‌مهاکوت اشتهار دارد، درآمدند و سرنوبت رندوله که با خیریت خان می‌بود، با جمعی کثیر از مخالفان به‌قتل رسید و خانِ‌خانان که یک تیرانداز از ملچار برآمده ایستاده بود. خود را به‌درون قلعه رسانید و مثل عنبرکوت حصار رفیع بنیانی که چهارده گز ارتفاع اساس تا کنگره و

---

۱. د: مخالف.
۲. ب: مردم.
۳. د: خود.
۴. ب: کرد.
۵. د: از.
۶. د: عزیمت.

ده گز عرض آن است و به‌انواع ادوات جنگ آراسته بود، مفتوح شد و غنایمی که در آن قلعه بود، مجموع به‌تصرّف سپاه ظفر درآمد و سپهسالار فتح مهاکوت را وجهٔ همّت گردانید.

و بعد از فتح مذکور خان زمان که در برابر سرداران لشکر غنیم ایستاده بودند[۱]، به‌طرف آن‌ها روان شد و مقهوران چون از فتح عنبرکوت تنگدل شده بودند، مجال اقامت نیافته قدم به[۲]راه فرار سپردند و خان مشارٌالیه معاودت نمود و خانِ‌خانان با سایر دولت‌خواهان تمام درون حصار را گردیده. مردم نصیری خان و راجه پهار سنگه و چندی دیگر را به‌جهت محاصرهٔ مهاکوت تعیین نمود و در خانهٔ یاقوت خان کافر نعمت که در اندرون عنبرکوت نزدیک به‌دروازهٔ مهاکوت واقع است، فرودآمد و مالوجی و چندی منصبداران دیگر را به‌ضبط ملچاری که خود در آن می‌بود، مقرّر کرد و قرار داد که خان زمان و نصیری خان و مبارز خان و راو ستر سال و راو کرن (بیرون عنبرکوت[۳]) به‌دستور سابق در ملچارهای خود باشند و گفت که شروع نقب‌زدن و تهیّهٔ اسباب فتح مهاکوت نمودند. در این اثنا خبر رسید که رندوله برای تذبذب خاطر دولت‌خواهان مقرّر ساخته که یاقوت خان و جمعی دیگر به‌طرف برار و تلنگانه رفته فساد[۴] برانگیزند و سد راه آذوقه و خزانه کردند. بنابر آن خانِ‌خانان در این ولا خان زمان را با راو ستر سال و چندی دیگر از مردم پادشاهی تعیین نمود، تا از دنبال مقهوران رفته، در هر کجا که فرصت بیابند تنبیه به‌واقعی نمایند و نگذارند که مزاحمت به‌حال مردمی که رسد به‌لشکر می‌رسانند، برسانند.

و چون خانِ‌خانان خبر یافته بود که در قلعه غلّه حکم عنقا دارد، کار محصوران به‌جایی رسیده که اکثر به‌گوشت و پوست حیوانات (مرده[۵]) سدّ رمق می‌کنند و رندوله و ساهو قرار داده‌اند که غلّه به‌سرباری برده، در خندق پیش دریچهٔ شیر حاجی بیندازند، تا اهل قلعه از آن راه آمده[۶] ببرند. بنابر نصیری خان و راو دُودا و چندی دیگر از روی احتیاط گذاشته بود که از جانب بیرون خبردار باشند و از درون نیز مهیش داس را با جمعی از راجپوتان در کمین نشانیده بود.

---

۱. د: بود.
۲. د ندارد: قدم به.
۳. د: بیرون عنبرکوت.
۴. د: فتنه.
۵. د: مرده.
۶. د: آمد.

آخر شبی رندوله و ساهو با سه‌هزار سوار به‌حوالی لشکر آمده ایستادند و قریب یک‌هزار (بار سرباری[1]) غلّه همراه جمعی سواران و پیاده‌های نیزه‌دار و تیرانداز و تفنگچیان کرناتکی فرستادند که در خندق انداخته برگردیدند و آن جماعت که از تعیین شدن[2] نصیری خان و غیره و (از[3]) کمین داشتن مهیش داس غافل بودند. چون نزدیک رسیدند، از بیرون آن‌ها و از درون راجپوتان دویدند و مقهوران غلّه‌ها انداخته، از بیم شمشیر پردلان گریزان گشتند و تمامی (آن[4]) آذوقه به‌دست همراهان نصیری خان و مهیش داس درآمد.

و چون فتح خان مطّلع شد که کارگزاران نقب نزدیک به‌تهٔ دیوار قلعهٔ مهاکوت رسانیده‌اند، رعب تمام در دل او راه یافت[5]. اهل و عیال خود را با احمال و اثقال بالتمام به‌کالاکوت فرستاد و خود با خیریت خان و دیگر بیجاپوریان در[6] مهاکوت ماند و خیریت خان و سایر عادل خانیه که در قلعه بودند، از فقدان آذوقه و بی‌قوتی به‌جان آمده بودند به‌وساطت مالوجی درخواست کردند که برآمده پیش عادل خان بردند و خانِ‌خانان ایشان را رخصت داد و آن جماعت آخرهای شب از جانب ملچار نصیری خان[7] و نظر بهادر خویشگی کمند بر کنگرهٔ قلعه انداخته، قریب دویست کس فرودآمدند و خانِ‌خانان آن‌ها را پیش خود طلبیده، خیریت خان را با چند کس دیگر خلعت داده رخصت کرد و به‌عادل خان نصیحتی چند به‌وساطت آن‌ها پیغام کرد[8].

بالجمله هر روز خانِ‌خانان به‌ملچار دلیرهمّت رفته، توپ‌ها که مقابل کالاکوت نصب کرده بودند، با بان بسیار به‌قلعه سر می‌داد و چون رندوله و ساهو از ده کروهی دولت‌آباد برخاسته، نزدیک به‌کوه اِیلُورَه فرودآمده بودند. هر شب جمعی را به‌کاغذی‌واره می‌فرستاد که سرراه آن‌ها را گرفته، تمام شب (خبردار[9]) باشند.

در این وقت همیر راو موهیته به‌رهنمایی بخت از غنیم روگردان شده به‌لشکر آمده، خانِ‌خانان را دید. سپهسالار او را از سرکار پادشاهی خلعت داده مستمال ساخت و عبدالله خان

---

۱. د: بار سری.
۲. د ندارد: شدن.
۳. د: از.
۴. د: آن.
۵. د: یافته.
۶. د: جریده در.
۷. د ندارد: نصری خان.
۸. د: نمود.
۹. ب: خوددار.

سوایی که زن [و] دو پسر او در فتح عنبرکوت اسیر شده بودند، نیز آمده، داخل دولت‌خواهان شد.

و در این ولا چون غنیم در اوپرکهتکه نمایان گشته[۱]، سپهسالار نصیری خان و لهراسب و جمعی دیگر را به‌مقابلهٔ آن‌ها فرستاد و به‌مجرّد برآمدن ایشان در اوپرکهتکه غنیم جلو گردانید و افواج پادشاهی تا سرکوه اِیلوره تعاقب نموده برگشتند. روز دیگر جگراج که نوبت کهی او بود، جانب کهرکی به‌کهی رفت. آخرهای روز رندوله با دو سه‌هزار سوار نمودار شد. جگراج مردم کهی را جمع کرده[۲] (و پیش خود روی آن‌ها گرفته، استاد.

در این اثنا جمعی سواران از فوج غنیم برآمده، پیش[۳])خود پیش تاختند و قراولان فوج جگراج بر آن‌ها جلو انداختند. مقهوران چنانچه شیوهٔ ایشان است، گریزان[۴] به‌فوج خود ملحق گشتند. قراوالان که آن‌ها را تعاقب نموده بودند، در برابر لشکر غنیم پا قایم کرده به‌جنگ مشغول گردیدند. جگراج چون صورت حال را مشاهده کرد، فیل فوج خود را پیش‌انداخت و بر غنیم حمله آوردند[۵]. آن دو لشکر به‌هم درافتاده داد تلاش دادند و مخالفان ساعتی استقامت ورزیده، قریب یکصد کس از مردم خود به‌کشتن دادند. از آن جمله پنج کس مردم معتبر و هریک سردار طایفه بودند و آخرالامر تاب اقامت[۶] نیاورده فرار نمودند و راجپوتان تعاقب نموده، پارهٔ اسب و نشان از آن‌ها گرفتند و دوپهر شب جگراج با مردم کهی به‌سلامت داخل لشکر شده و علی‌الصباح سرهای سرداران را با چند اسب که به‌دست آمده بودند. پیش خانِ‌خانان آورد.

و خان زمان چنانچه سابق گذشت، برای تنبیه مفسدان که به‌جانب برار و تلنگانه (روانه[۷]) شده بودند، رفته بود. چون به‌ظفرنگر رسید، آن‌جا توقّف نموده. جاسوسان به‌اطراف فرستاد که خبر از غنیم بیاورند. در این اثنا شنید که خزانه و رسد غلّه از برهان‌پور به‌کتل روهینکهره[۸] آمده و غنیم اطّلاع یافته، قصد آن سمت[۹] دارد. لهٰذا راجه پهار سنگه بُندیله و احمد خان نیازی را

۱. د: گشت.
۲. د : نمود.
۳. د: و پیش خود... آمده پیش.
۴. د: گریزان گشته.
۵. د: آورد.
۶. د: مقاومت.
۷. ب: روان.
۸. د: روهنکره؛ ح: روهنکهیره.
۹. د: آن طرف.

در ظفرنگر گذاشته، خود به‌واسطهٔ آوردن خزانه و رسد به‌طرف روهینکهره[1] روان شد.

مقهوران از رفتن خان زمان به‌آن صوب خبر یافته. آخرهای روز در مظفّرنگر بر سر احمد خان نیازی که نزدیک قصبه فرودآمده بود، هجوم آوردند و او هرچند که مردم کمی داشت به‌غیر جنگ چاره ندیده، آمادهٔ کارزار گردید و راجه پهار سنگه مطَّلع گشته[2]، خود را به‌کمک رسانید. بعد از رسیدن راجه چون کار از تیر و تفنگ به‌شمشیر و جمدهر رسید. مقهوران صرفهٔ جنگ[3] ندیده، رو به‌گریز نهادند و قریب هفتاد کس از غنیم کشته شد. پنجاه اسب به‌دست مردم راجه پهار سنگه افتاد و خان زمان که پیش رفته بود، برگشته. با خزانهٔ بسیار داخل ظفرنگر شد و او از آن‌جا روانهٔ دولت‌آباد گردید.

چون این خبر به‌مقهوران رسید. رندوله و ساهو از آن طرف و یاقوت خان و همراهانش از این‌جانب به‌یکدیگر رسیده. همه به‌اتّفاق جانب خان زمان روانه شدند که شاید فرصت دستبردی یافته از خزانه و رسد چیزی به‌دست توانند آورد و خانِ‌خانان چون بر این معنی اطّلاع یافت، نصیری خان و جگراج را به‌کمک خان زمان فرستاد و افواج غنیم تا رسیدن ایشان هر روز با خان زمان طرح جنگ انداخته، مغلوب می‌گردیدند و کاری نمی‌توانستند[4]. بعد از رسیدن نصیری خان و جگراج، خان زمان افواج ترتیب داده و رسد و خزانه را در میان گرفته، روانه گشتند.

و روزی که داخل کهرکی شدند، عادل خانیه و نظام‌الملکیه اجتماع نموده. مقرّر نمودند[5] که چون هراول و چنداول خان زمان از او قریب دو کروه دور می‌روند و خود در میان با جمع قلیل می‌باشد[6] و کمک هیچ‌یک از این دو فوج به‌این نمی‌توانند (رسید[7]). بهتر آن است که همه به‌هیأت اجتماع برو بتازیم و به‌این قرار داد، قریب (نه[8])هزار سوار بر فضای بیرون کهرکی فوج‌ها را توزک کرده، اسب جسارت به‌میدان خسارت راندند[9]. خان زمان تکیه بر اقبال بی‌زوال

---

۱. د: قصد آن طرف و رسد به‌طرف روهنکره.
۲. د: مطّلع شده.
۳. د: در جنگ.
۴. د: نمی‌توانند ساخت.
۵. د: کردند.
۶. د: جمیع قلیل می‌باشند.
۷. د: به‌او نمی‌تواند رسید.
۸. د: نه.
۹. د: راند.

پادشاهی کرده، با جمعی که در آن وقت حاضر بودند، بر غنیم حمله آورد و بین‌الفریقین جنگ سختی واقع شد و آخر کار مقهوران با وجود بسیاری، پایداری[1] نتوانستند ورزید و بردش[2] دلاوران هربار گریزان گشتند.

در این اثنا جگراج که در فوج چنداول بود، از آمدن غنیم بر سر خان زمان خبر یافته، خود را بسرعت رسانید و مقهوران چون برآمدند او مطّلع گشتند و دانستند که در آن فوج سوای مبارز خان و بهادرجی کسی نمانده، به‌قصد چنداول روانه شدند که شاید آن‌جا دستبردی کرده، جبر این شکست نمایند. همین که سپاهی ایشان نمودار شد، بهادرجی چون برق که[3] بر سپاهی زند تاخته خود را بر قلب آن تیره درون آن زد. مبارز خان نیز از عقب رسید و جنگ صعبی روی‌داده از جانبین ضرب و طعن بسیار رد و بدل شد. عاقبت مخالفان این‌جا نیز کاری نتوانستند ساخت و سبک پا[4] به‌در رفتند. و در این ایّام خان زمان با بیست‌هزار گاو غلّه (و شش لک روپیه و یکصد من باروت به‌لشکر ظفر ملحق شد و غلّه[5]) که بسیار نایاب و ارزان گران بود، ارزان و فراوان گشت.

در این وقت صاحب اهتمام نقب خانِ‌خانان به‌مشارٌالیه آمده، خبر رسانید که نقب شیر حاجی مهاکوت مهیّا شده و موقوف به‌انباشتن باروت است. مقارن این حال مراری پندت که حل و عقد امور بیجاپور به‌قبضهٔ او بود، از بیجاپور آمده با جمیع عادل خانیه و نظام‌الملکیه در ایلوره نزول (ادبار[6]) نموده. مقرّر کرد که مجموع سپاه به‌اتّفاق از طرف اوپرکهتکه بر سر لشکر پادشاهی بریزند و خانِ‌خانان بر این معنی مطّلع گشتند. خان زمان را با رفقا و همراهانش مقرّر نمود که از حوالی قلعه برخاسته، نزدیک به‌کاغذی‌واره فرود بیایند و همان شب جمعی از مردم غنیم آمده، به‌لشکر خان زمان و همراهان او که در موضع مذکور فروکش کرده بودند، بان‌اندازی نمودند و این خبر به‌خانِ‌خانان رسیده، نصیری خان و لهراسب (را[7]) به‌کمک ایشان فرستاد و سحرگاه قریب دوهزار سوار غنیم آمده، شروع در شوخی کردند. خان زمان با همراهان تاخته

---

۱. د ندارد: پایداری.
۲. د: بردنش.
۳. د ندارد: که.
۴. د: بتک پا.
۵. د: و شش... و غلّه.
۶. د: ادبار.
۷. د: را.

مقهوران را تا ده کروه دوانید و به‌نصرت برگشت.

در این وقت خداوند خان و سیِّدی سالم، نوکران عمدهٔ نظام‌الملک که در قید فتح خان بودند[۱]، خلاصی یافته از قلعه برآمدند و خانِ‌خانان را دیدند. بعد از دو سه روز مراری پندت از بسیاری لشکرهای دکن و قلّت سپاه ظفرپناه مغرور گشته، رندوله و ساهو را با سه‌هزار سوار در برابر فوج خان زمان گذاشت و خود با یاقوت خان قریب سه‌هزار[۲] سوار همراه گرفته به‌حوالی لشکر منصور آمده، نمودار شد.

خانِ‌خانان به‌خان زمان گفته فرستاد که از اوپرکهتکه فرودآمده، به‌مراری و یاقوت خان مقابل شود. خان زمان چون رندوله و ساهو با او روبه‌رو شده بودند، نتوانست آمد. سپهسالار بعد از مطَّلع شدن بر این ماجرا لهراسب را با لشکر خود روبه‌روی غنیم فرستاد، به‌جگراج و رای دودا و پرتهی راج نیز پیغام کرد که سوار شده از ملچارهای خود برآیند و پشت بر ملچارها داده بایستند و دلیرهمّت را با چندر بهان و چندی دیگر به‌محافظت ملچارهای درون عنبرکوت گذاشته خود با معدودی سواران از قلعه برآمد و به‌جای که راو دُودا ایستاده بود، رسید. در این اثنا مردم رانا که خان زمان آن‌ها را به‌سرداری بُهویَت به‌کمک پدر خود فرستاده بود، آمدند. چون فوجی از لشکر غنیم که برابر راو دُودا شوخی بسیار می‌نمود و لهراسب با لشکر خانِ‌خانان دور ایستاده (بود[۳]). خانِ‌خانان خود به‌جانب آن مقهوران روان شد و مالوجی و پرسوجی و راو دُودا و مردم رانا نیز از دنبال سپهسالار جلو انداختند و به‌اندک تلاشی غنیم را از جا برداشتند.

مقارن این حال مبارز خان و پهار سنگه و جگراج نیز رسیدند و خان زمان، مبارز خان و راجه پهار سنگه را به‌تعاقب گریختگان فرستاد و پرسید که مراری پندت و یاقوت خان و دیگران کجا باشند؟ گفتند برابر لهراسب رفته‌اند. بنابر آن با آن‌که دو گهری از روز باقی‌مانده بود، با قلیلی از مردم خود که همراه داشت و جگراج و مردم رانا به‌جانب لهراسب روان شد، تا از او خبری بگیرد.

---

۱. د: بود.
۲. د: نه‌هزار؛ بض: یک‌هزار.
۳. د: بود.

در این میان راو دُودا که چندی از خویشان او آن‌روز جان‌نثار گشته بودند، با مالوجی به‌برداشتن لاش آن‌ها مشغول گردید و چون (میان[1]) او و سپهسالار مفاصلهٔ بسیار به‌هم رسید، غنیم فرصت یافت و جمعی کثیر از اطراف هجوم آورده، او را قتل نمودند و راو مذکور با رفقای خود که شصت هفتاد نفر بودند، دل بر مرگ نهاده، از اسبان فرودآمدند و داد مردانگی داده در راه ولی‌نعمت جانفشانی نمود.

و خان زمان که به‌جانب لهراسب روان شده بود، پیش از آن‌که به‌او برسد، به‌دو[2] فوج غنیم که هردو قریب چهارهزار سوار بودند، برخورد و تاخته آن‌ها را از جا برداشت و زده زده می‌برد تا به‌جایی رسید که پنج‌هزار سوار مخالف از میان جری برآمده نمودار گشتند و ظاهر شد که یاقوت خان و چندی (از[3]) سرداران مقهوران در آن فوج ماند[4] و مراری پندت نیز در عقب آن‌ها صف بسته ایستاده و هراول مخالفان مقابل فوج لهراسب رفته او را به‌جنگ مشغول گردانید و به‌طرف ایشان بگشایند[5]. (خانِ‌خانان[6]) چون حسب‌الاتّفاق به‌آن لشکرگران برخورده بود، به‌غیر جنگ چاره ندید. به‌بُهوپَت، برادرزادهٔ رانا گفت که[7] بر یاقوت خان که در دست[8] راست ایستاده بودند، بتازد. بُهوپَت جلو انداخت و به‌جگراج که از عقب می‌آمد، پیغام فرستاد که زود خود را برسان، تا به‌اتّفاق بر قلب سپاه دشمن بزنیم. جگراج جواب داد که فیمابین جری واقع است و درگذشتن از آن ساعتی درنگ خواهد شد.

خانِ‌خانان به‌راجپوتان خود گفت که هرچند معدودی بیش نیستم، امّا کار بر سر افتاده و چاره منحصر در تاختن است و به‌سرپنجهٔ شجاعت تیغ (را[9]) علم کرده، با چندی از راجپوتان متهوّر که همراه داشت تاخت و به‌مجرّد غوطه خوردن بهادران در آن دریا، لشکر مقهوران جلو گردانیده، از معرکه گریزان گشتند و جمعی کثیر به‌زخم[10] نیزهٔ راجپوتان بر خاک هلاک افتادند.

---

۱. د: میان.
۲. ب: مدد.
۳. د: از.
۴. د: آمد.
۵. د: بگشاند.
۶. ب، بض: خان زمان.
۷. د: به.
۸. د: جانب دست.
۹. د: را.
۱۰. د: زخم کثیر.

به‌قتل رسیدن یاقوت خداوند خان کورنمک[۱]

از محاسن اتّفاقات در اثنای گریز مقهوران را جری پیشامد که راه تنگی داشت و به‌تدریج از آن بایستی گذشت. چون لشکر شکسته آن‌جا رسید، مضطرب شده، توزک افواج غنیم برهم خورد. در این وقت دلاوران فرصت یافته، خود را به‌یاقوت خان نمک‌حرام رسانیدند و حبشیان سیاه ظاهر و باطن در محافظت سردار خود دقیقه‌ای از دقایق کوشش فرونگذاشتند و بهادران به‌حمله‌های متواتر غالب گشته، یاقوت (خان[۲]) بدگوهر را به‌بیست و[۳] هفت زخم بر خاک هلاک انداختند و دیگر سرداران با زخمهای منکر از معرکه به‌در رفتند و بر سر نعش یاقوت خان که حبشیان هجوم آورده بودند. راجپوتان خانِ‌خانان کارزاری که کارنامهٔ روزگار تواند بود، نموده. جسد پلید آن وخیم‌العاقبت را به‌دست آوردند، تا قریب نیم کروه تعاقب مقهوران نموده. جمعی در اثنای فرار به‌دارالبوار فرستادند و قرین نصرت معاودت نموده، اوّل شب به‌عسکر اقبال رسیدند.

و خانِ‌خانان منتظر خبر خان زمان و لهراسب بود، تا معلوم کند که با افواج مقابل خود چه کردند. یک پهر شب گذشته، نصیری خان آمده، خبر رسانید که افواج غنیم در هرجا بودند، به‌حال خود تباه فرار نمودند و اسبی چند که سپاهیان خان مذکور از مقهوران گرفته بودند، به‌نظر سپهسالار درآورد.

و فردای آن چون خبر رسید که مراری پندت از حوالی ایلوره کوچ کرد و پنج کروه به‌جانب کهرکی رفته، منزل نمود. خان زمان به‌اشارهٔ خانِ‌خانان از اوپرکهتکه برخاسته به‌طرف نظام‌پور فرودآمد که اگر آن مقهوران باز ارادهٔ آمدن به‌حوالی لشکر منصور نماید، پیش روی او را داشته باشد و رندوله و ساهو که مراری پندت آن‌ها را در جانب اوپرکهتکه گذاشته بود، از رفتن خان زمان نیز گهاتی را خالی یافته. وقت شام آن‌جا آمدند و شروع در بان‌اندازی نمودند. خانِ‌خانان لهراسب را با جمعی فرستاد که از پایین گهاتی پیش روی غنیم را بگیرند و نصیری خان و راجه پهار سنگه (و جگراج گفت[۴]) که قریب به‌سحر مستعد باشند، تا به‌هرجانب که بگویم روانه شوید و صبح پگاه جمیع مردم خود را تعیین نمود که همراه لهراسب (از راه

---

۱. د: کوم نمک.
۲. د: خان.
۳. د ندارد: و.
۴. د: و جگراج گفت.

گهاتی بالای اوپرکهتکه رفته، مقهوران را تنبیه نماید و به‌جگراج پیغام داد که[1]) از راه گهاتی دیگر که بنگاه او نزدیک است، برآمده. در دفع غنیم ساعی باشد و نصیری خان و راجه پهار سنگه به‌اوپرکتهکه برآمده، هر سه همراه با غنیم مقابله نمودند و به‌زور بازوی مردانگی مقهوران را از پیش برداشتند و تعاقب نموده. قریب دوصد و پنجاه کس از مردم خوب غنیم را به‌قتل رسانیدند و قریب شصت کس را زنده گرفتند و اسب بسیار به‌دست آوردند و قرین نصرت برگشته (به‌لشکر) ملحق شدند[2].

و چاشتگاه همین‌روز [۲۵ ذی‌قعدهٔ ۱۰۴۲ ه/۳ ژوئن ۱۶۳۳ م[3]] خانِ‌خانان به‌ملچار علاول رسیده[4] که نزدیک نقب شیر حاجی مهاکوت بود، رفته. قرار داد که آن نقب را آتش بدهند. فتح خان خبر یافته، وکیل خود را پیش سپهسالار فرستاد و از روی عجز و انکسار پیغام نمود که من قلعه را پیشکش حضرت شاهنشاهی نموده‌ام، امّا از این جهت که با عادل خانیه قول کرده، مؤکد به‌قسم ساخته‌ام که بی‌مصلحت آن‌ها صلح نکنم. کس خود را پیش مراری پندت فرستاده، پیغام می‌کنم که چون شما غلّه به‌ما نتوانستید رسانید و به‌لشکر پادشاهی هم دستبردی نتوانستید کرد، از بی‌آذوقی مرا کار به‌جان و کارد به‌استخوان رسید. حالا علاج منحصر در دادن قلعه می‌بینم، شما هم وکلای خود را بفرستید تا به‌اتّفاق معامله صلح را مشخّص کنیم. امروز پرانیدن قلعه را موقوف دارید تا خبری از مراری پندت برسد.

خانِ‌خانان چون دانست که او در مقام حیله و تزویر است، جواب فرستاد که هرگاه او دل نهاد و دولت‌خواهی درگاه شده، چه احتیاج مصلحت و صوابدید مراری [پندت] است. مع هٰذا اگر می‌خواهد که امروز پرانیدن نقب[5] شیر حاجی موقوف شود، پسر خود را بفرستند[6] و چون معلوم شد که نمی‌فرستد، گفت تا نقب را آتش دادند و یک برج با قریب پانزده گز دیوار پرید[7]، راه وسیعی وا شد و بهادران جان‌سپار سپر برسر کشیده و از توپ و تفنگ و حقّهٔ باروت و بان که از بالای قلعهٔ مهاکوت باران بود، اصلاً نیندیشیده، داخل حصار شدند و خانِ‌خانان سیّد علاول

---

۱. د: از راه گهاتی... پیغام داد که.
۲. د: به‌لشکر ملحق گشتند.
۳. بض: ۲۵ ذی‌قعدهٔ ۱۰۴۲ ه/۳ ژوئن ۱۶۳۳ م.
۴. د: رسید.
۵. د ندارد: نقب.
۶. د: فرستند.
۷. د: پریده.

و چندی دیگر را که بیرون شیر حاجی در این روی خندق ملچار داشتند. مقرّر نمود که در اندرون ملچار کنند و آخرهای روز مراری [پندت] و سایر عادل خانیه از جانب چَمَار تیکْری نمودار شدند و آخرکار سپهسالار خان زمان و نصیری خان و جمعی دیگر را پیش روی آن‌ها فرستاد و فیمابین جنگ بان و تفنگ گرم شد و آخرالامر[۱] بهادران جلو انداختند و مقهوران بعد از اندک تلاش پشت داده رو به‌گریز نهادند و دلاوران تعاقب نموده، پارهٔ اسب و آدم از غنیم گرفتند و مراجعت نموده، مظفّر و منصور داخل لشکر گردیدند.

و چون (به[۲])سر محلدار خان نظام‌الملکی که او را خطاب جای پدر داده بودند، در قلعهٔ نباتی[۳] (که) نزدیک به‌قلعهٔ گالنه واقع است، اقامت داشت. به‌خانِ‌خانان اظهار دولت‌خواهی نموده، سپهسالار او را مستمال ساخته بود. به‌قلعهٔ گالنه آمده، کس پیش خانِ‌خانان فرستاد و پیغام نمود که قلعهٔ نباتی را که در تصرّف من است، به‌هرکه بگویید[۴] سپرده پیش شما بیایم.

خانِ‌خانان گفت که چون بنه و اسباب ساهو و رندوله در بیضاپور است، اگر خود را به‌آن‌جا رسانیده، کاری تواند ساخت، در پیشگاه خلافت بسیار مستحسن خواهد بود و باعث آبروی او خواهد شد. محلدار خان چون از صمیم‌القلب اختیار دولت‌خواهی نموده بود، بر بنگاه مقهوران تاخت. هردو زن و دختر ساهو که با خزانه و اسباب او در آن چند روز از جُنَیر (به[۵])بیضاپور آمده بودند، به‌دست او و مردم افتادند و سوای آنچه خان مذکور به‌قید ضبط درآورد و قریب چهارصد اسب و یک لک و پنجاه‌هزار هون با[۶] اسباب و اجناس بسیار از ساهو و قریب دوازده‌هزار هون، اسباب رندوله به‌تاراج رفت و خانِ‌خانان بعد از استماع این خبر تحسین و آفرین بسیار به‌محلدار خان نوشته. ایما نمود که زن و فرزند ساهو را به‌قلعه‌دار گالنه سپرده، خود در دولت‌آباد به‌لشکر منصور ملحق گردد.

و مجملاً چون نقب حصار مهاکوت به‌اهتمام نصیر خان در دو سه روز مهیّا شده بود و سپهسالار از روی پیش‌بینی خود به[۷]آن‌ها نیز آمده ساخته که اگر احیاناً نقب آتش[۸] به‌در زد و یا

---

۱. د: و آخر کار.
۲. د: به.
۳. د: نباتی که؛ ب، ح: نباتی؛ بض: نسباتی.
۴. د: بگویند.
۵. ب: در.
۶. د: به.
۷. د: نزد به.
۸. د: آتش نقب.

راه به‌مدّعا وا نشود، بهادران به‌زینهٔ پایه[1] بر قلعه برآیند. دوازدهم ذی‌الحجّهٔ [۱۰٤۲ ﻫ/۲۰ ژوئن ۱٦۳۳ م] مقرّر شد که یورش نمایند.

در این اثنا فتح خان که یقین کرده بود که عنقریب قلعهٔ[2] دولت‌آباد مسخّر اولیای دولت خواهد شد. عبدالرّسول، پسر خود را پیش سپهسالار فرستاد و پیغام داد که من همان بندهٔ درگاهم و از این که به‌اغوای ساهوی مقهور و تلبیسات عادل خانیه مصدر عصیان گشته‌ام، نادم و پشیمانم. جرایم مرا از درگاه معلّی درخواست نمایند و یک هفته مهلت دهند که متعلّقان و منسوبان خود را و اهل و عیال پدر خود و مردم نظام‌الملک را برآورم و در این هفت روز عبدالرّسول را گردگان نگهدارند.

(خانِ‌خانان[3]) او را به‌مال و ناموس و جان امان داد و پسرش را پیش خود نگاهداشت و چون فتح خان به‌جهت برآوردن اسباب و عیال باربردار طلبیده بود، اظهار افلاس و استدعای خرجی نیز نموده. خانِ‌خانان فیلان و شتران خود را با پالکی[4] چند که در لشکر بود، با یک لک و پنجاه‌هزار (روپیه[5]) فرستاد و فتح خان دروازه‌های قلعه را وا کرده به‌خاطر جمع شروع در بیرون فرستادن اسباب و اشیا نمود و کلیدهای جمیع قلعه را پیش سپهسالار ارسال داشت و خانِ‌خانان مردم معتمد[6] از جانب خود به‌ضبط (دروازه‌ها[7]) معیّن ساخت.

برافتادن خانوادهٔ نظام‌الملکیه

روز دوشنبه نوزدهم ذی‌الحجّهٔ [۱۰٤۲ ﻫ/۲۷ ژوئن ۱٦۳۳ م] فتح خان با برهان نظام‌الملک و متعلّقان و منسوبان خود او از قلعه برآمده، هر نه قلعهٔ دولت‌آباد را که از آن جمله پنج بر روی زمین و چهار بر قلّهٔ کوه است، با قریب یک‌هزار توپ از خورد و کلان و سایر اسباب قلعه‌داری به‌اولیای دولت قاهره حواله نمود و خانِ‌خانان و سایر دولت‌خواهان به‌قلعه درآمده، تمامی حصار را اسیر کردند و خطبه به‌نام نامی و القاب گرامی حضرت خلافت پناهی ظلّ الٰهی خواندند.

---

۱. د ندارد: پایه.
۲. د ندارد: قلعهٔ.
۳. ب: خان زمان.
۴. واژهٔ سانسکریت به‌معنی کجاوه و عماری.
۵. ب: سوار.
۶. د: معتبر.
۷. ب: دروازه.

کوهچه‌ای که قلعهٔ دولت‌آباد بر آن واقع شده، دورش را که پنج‌هزار گز شرعی است، به‌ارتفاع یکصد و چهل گز[۱] شرعی، از همه طرف کنده[۲] به‌آب رسانیده‌اند و آن سنگ صلب مرتفع را از چهار طرف به‌مرتبهٔ هموار تراشیده، مسطّح و مصفّا ساخته‌اند که از لغزندگی مور را بر[۳] آن مجال عبور نیست و بر دور آن خندق به‌عرض چهل درعه و عمق سی درعهٔ شرعی در سنگ خارا حفر نموده‌اند و راهی پر خم و پیچ از درون کوه بریده، زینه پایه‌ها از همان سنگ تراشیده‌اند و به‌مرتّبه تاریک است که روز روشن به‌غیر مشعل و چراغ به‌درون آن نمی‌توان رفت و در پایین کوه دروازه قرار داده، دَرِ آهنی نصب کرده‌اند که اگر از[۴] دروازهٔ مذکور به‌آن راه درآمده از اندرون قلعه سر برمی‌آوردند و تابهٔ کلانی از آهن بر آن تعبیه کرده‌اند که اگر وقتی ضرور شود، سرراه تابهٔ مذکور پوشیده بر روی آن آتش کنند تا از اثر حرارت هیچ‌کس داخل نتوانند شد و از کمر کوه تا سرکوه چهار قلعه استوار از سنگ و آهک[۵] از روی احتیاط ساخته‌اند.

اسباب متعارفه تسخیر به[۶]قلاع از نقب و ساباط و سرکوب و غیر آن درگرفتن آن قلعهٔ متین کار نیست و فتح آن به‌دون حادثهٔ[۷] ارضی و سماوی ممکن نیست. چنانچه خشکسالی و قحطی و وبا از اسباب گشایش این قلعه گشت. صنایعی که سنگتراشانِ جادو فن در تراشیدن آن به‌کاربرده‌اند، حیرت افزای دیدهٔ اولوالابصار است. هرکه آن را بیند، یقین کند که از آثار بشر نیست. چرا که نه قوت و قدرت این مردم به‌کندن و تراشیدن آن وفا می‌کند و نه عمر اهل این زمان به‌تمام نمودن آن اکتفا می‌نماید.

بالجمله چون مژدهٔ این فتح در اواخر ذی‌الحجّهٔ این سال [۱۰٤۲ ه/اوایل ژوئیهٔ ۱٦۳۳ م] از عرضداشت خانِ‌خانان به‌مسامع جلال رسید، موجب انبساط خاطر همایون گردید. حکم شد که نقّارهٔ شادمانی به‌نوازش درآورند و برای خانِ‌خانان خلعت خاصّه با نادری که تکمهٔ آن از[۸] لعل و مروارید بود و شمشیر مرصّع و دو اسب خاصّه، یکی با زین طلا و دیگری با زین مطلّا

۱. د: درعه.
۲. د: کنیده.
۳. د: به.
۴. د: آهنی بر آن نصب نموده‌اند، که از.
۵. د: آهنگ.
۶. د ندارد: به.
۷. د: حادث.
۸. د ندارد: از.

و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل فرستادند و برای سرداران و امرای دیگر و جمعی که مصدر تردّدی شده بودند، از اشیای مذکوره فراخور قدر و منزلت ارسال یافت و نصیری خان به‌خطاب عمده خان دورانی نیز بلندپایه گردید و منصبش به‌اضافهٔ یک‌هزاری ذات و سوار پنج‌هزاری ذات و سوار مقرّر شد.

القصّه بعد از فتح قلعه، خانِ‌خانان خواست که جمعی از دولت‌خواهان به‌محافظت آن‌جا گذاشته. نظام‌الملک و فتح خان را همراه گرفته به‌برهان‌پور بیاید و سپاه ظفرپناه، چون چهارماه محاصرهٔ دولت‌آباد از یک طرف دوازده‌هزار سوار عادل خانیه و نظام‌الملکیه[۱] جدل می‌کردند و از یک‌جانب به‌ضبط ملچارها و دیگر لوازم قلعه‌گیری قیام می‌نمودند. اکثر اوقات به‌واسطهٔ آوردن کهی سوار می‌شدند و گاهی برای آوردن رسد به‌برهان‌پور که قریب یکصد کروه جریبی مسافت است، رفته. غلّه را به‌هوشیاری تمام به‌لشکر می‌رسانیدند و با وجود این غلّه کم و گران بود و انواع تعب و آزار و عسرت بسیار کشیده بودند و اسبان اکثری کشته و زخمی سقط شده بود و آذوقه نیز در قلعه نبود. دل‌نهاد ماندن نمی‌شدند و هرکه را سپهسالار تکلیف قلعه‌داری می‌کرد، تن درنمی‌داد.

و خان دوران که از کارطلبی همیشه مصدر خدمت نمایان گشته و دوهزار سوار همراه داشت، قدم همّت پیش گذاشته، تعهّد قلعه‌داری نمود و خانِ‌خانان مشارٌالیه را با سیّد مرتضٰی خان و چندی دیگر از منصبداران در قلعه گذاشته، با خان زمان و دیگران روانه ظفرنگر شد. در راه اکثر اوقات لشکر بیجاپور نمایان شد. شوخی می‌نمود و هرگاه بهادران حمله می‌آوردند، مقهوران متفرّق گشته، جمعی را به‌کشتن می‌دادند. چنانچه در همین‌روزها تاناجی[۲] دوریه که از سرداران عمدهٔ عادل خانیه بود، مقتول گردید و لشکر چون به‌حوالی ظفرنگر رسید. مراری پندت و سایر بیجاپوریان فرهاد و (پدر[۳]) رندوله را برای التماس صلح فرستادند، سپهسالار قبول ننموده. او را بی‌نیل مطلوب[۴] برگردانید و بعد از رسیدن به‌ظفرنگر چون خانِ‌خانان ذخیرهٔ بسیار آن‌جا جمع کرده به‌برهان‌پور و حوالی آن نیز کسان به‌طلب بنجاره[۵] تعیین نموده بود،

۱. د: عادلخانی و نظام‌الملکی.
۲. د: تاباجی.
۳. د: پدر.
۴. د: مطلب.
۵. واژهٔ هندی، فروشندهٔ غلّه برای اردو.

غلّه ارزان شده باعث رفاهت سپاه گردید.

و عادل خانیه که (نیز[1]) در پی لشکر منصور داشتند، برگشته. به‌امید آن‌که به‌سبب عدم آذوقه و قلّت جمعیّت خان دوران دست و پایی[2] توانند زد، به‌دولت‌آباد رفتند و در همان ملچارها که مردم پادشاهی ساخته (بود[3])، وقت روانه شدن فرصت هموار کردن آن‌ها نیافته بودند، فرودآمدند[4]. خان دوران مکرّر از قلعه برآمده، دستبردهای[5] نمایان کرد و چون رعایای حوالی دولت‌آباد را دلداری نموده، مستمال ساخته بودند و آن‌ها غلّه بسیار از برای فروختن آورده بودند، از ممر آذوقه در محاصره عسرت بکشید.

خانِ‌خانان چون بدین جسارت قدیم اطّلاع یافت، با وجود پریشانی و بی‌سامانی لشکر با رسد بسیار روانهٔ دولت‌آباد شد و چون مقهوران دانستند که خان دوران قلعه را چنانچه باید استحکام داده و بر تسخیر آن دست ندارند و خبرآمدن خانِ‌خانان نیز شنیده، از گرد قلعه برخاستند و از این جهت که در آن ایّام آب بان گنگا طغیان داشت، از راه ناسک و ترنبک که در حوالی آن آب مذکور پایان (نایاب[6]) دارد، روانهٔ وادی ناکامی گشتند.

و خانِ‌خانان بعد از شنیدن این خبر ده‌هزار گاو غلّه که از ظفرنگر به‌همراه گرفته بود، حوالهٔ خان زمان نموده که به‌ده کروهی دولت‌آباد رسانیده، مصحوب جمعی به‌قلعه بفرستند و از آن‌جا برگردد و خود به‌برهان‌پور رفت و برای مزید احتیاط جمعی را گذاشت که نظام‌الملک و فتح خان را به‌طریق نظربند نگاه دارند و چون عهد نموده بود که غیر از ضروریات قلعهٔ فتح خان هرچه داشته باشد، به‌او واگذار و از مال او هیچ‌متصرّف نشده به‌متديّنان سپرد.

مجملاً به‌سبب این که خان دوران و مردم او در فتح دولت‌آباد تعب بسیار کشیده بودند. حکم همایون به‌نفاذ پیوست که قلعه را به‌سیّد مرتضٰی خان ولد سیّد صدر جهان که قبیله‌دار است سپرده به‌مالوه که صوبه‌داری آن به‌او متعلّق است بیاید. خان مذکور او را به‌صبط قلعه گذاشته و پنجاه‌هزار روپیه که از خزانهٔ پادشاهی با خود داشت، برای خرج ضروریات قلعه سپرد و بعد از دو ماه در برهان‌پور به‌خانِ‌خانان ملحق گشت.

---

۱. د: نیز.
۲. د: پا.
۳. د: بود.
۴. د: آمده.
۵. د: دستبردی.
۶. د: نایاب.

تسخیر پذیرفتن قلعهٔ دیکلور

در این ایّام از عرضداشت راجه بهارته، صوبه‌دار ولایت تلنگانه به‌عرض رسید که بولا و سیِدی مفتاح که با دو سه‌هزار سوار در قلعهٔ دیکلور می‌بودند، مکرّر از مردم پادشاهی شلاقها[1] مستوفاً خوردند و جمعی کثیر را به‌کشتن داده آواره دشت ادبار گشتند و مادر و دختر و زن بولا مقهور اسیر گردیده. قلعهٔ مذکور به‌تصرّف اولیای دولت قاهره درآمد.

و در محرّم این سال موافق هزار و چهل و سه [۱۰٤۳ ه‍/ژوئیهٔ ۱٦۳۳ م] عنایت الله ولد قاسم خان و بهادر کنبو، از بنگاله به‌درگاه رسیده، اساری نصاری[2] را که از زن و مرد و خورد و کلان، چهارصد تن بودند، با بتهای آن گمراهان به‌نظر انور درآوردند و عنایت الله سه فیل و بهادر [کنبو] دو فیل پیشکش گذرانید.

و پادشاه دین‌پرور، کفرسوز به‌ارباب شریعت امر نمودند که آن‌ها را تکلیف اسلام کنید و هرکه قبول نکند به‌قتل تهدید نمایند و بعضی در همان‌روز توفیق ادراک این سعادت یافتند و اکثر که در دین خود غلظت داشتند، سر از ربقهٔ مسلمانی پیچیدند و بندگان اشرف آن جاهلان را به‌امرا قسمت نموده فرمودند که محبوس نگاه دارند و هرکدام که اسلام قبول کند، مسلمان کرده نوکر کنند. مابقی در قید باشند و بیشتر آن طایفهٔ ضاله به‌شومی جهل در حبس به‌جهنّم پیوستند و از بتان آنچه تماثیل انبیا علی نبیّنا و علیهم‌السّلام بود. حسب‌الحکم در آب جون غرق نمودند و باقی را درهم شکستند.

فرستادن پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع به‌ایالت دکن

و چون بعد از فتح دولت‌آباد، مکرّر (از[3]) عرایض خانِ‌خانان مهابت خان معروض گردید که تسخیر دولت‌آباد بسیار باعث تذبذب حال دنیاداران دکن شده و لشکری که به‌کمک این صوبه است، در ایّام محاصرهٔ قلعهٔ مذکوره تعب و پریشانی بسیار کشیده و بالفعل مهمّی دیگر از این لشکر سر نمی‌شود، مصلحت دولت ابد پیوند، در این است که یکی از پادشاه‌زادگان کامکار را با سامان شایسته به‌این صوب بفرستند.

---

۱. د: شلاقهای.
۲. د: نصارا.
۳. د: از.

و حضرت خلافت‌پناهی، پادشاه‌زادهٔ والاقدار محمّد شاه[1] شجاع بهادر را در ماه صفر این سال [۱۰٤۳ ه/۲۸ اوت ۱٦۳۳ م[2]] با سرانجام لایق در ساعت مختار به‌آن طرف فرستادند و وقت رخصت، آن همایون‌تبار را که تا این غایت هفتصد و پنجاه روپیه روزیانه می‌یافتند، به‌منصب ده‌هزاری و پنج‌هزار سوار و علم و نقّاره و تومان طوغ و تشریف خاص با نادری طلادوزی تکمهٔ زمرد و مروارید و گهپوه[3] مرصّع با پهولکتاره و شمشیر مرصّع و دو اسب خاصّه، یکی با زین مرصّع و دیگری با زین میناکار و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل و انعام و شش لک روپیه اختصاص بخشیدند و از وفور عاطفت فرمودند که از در دولتخانه نقّاره نواخته روانه کردند.

و از امرا سیّد خان جهان و راجه جی سنگه و جمعی دیگر را با بسیاری از منصبداران فراخور قدر و منزلت مشمول عواطف ساخته، با یک‌هزاری احدی و یک‌هزار سوار برق‌انداز و پیاده بسیار از تفنگچی و کماندار در ملازمت پادشاه‌زادهٔ عالم تعیین نمودند و از آن جمله چندی را به‌اضافهٔ منصب نیز مباهی گردانیدند و بیست و پنج لک روپیه خزانه نیز همراه دادند.

و در آخر ربیع‌الاوّل این سال [۱۰٤۳ ه/اوایل اکتبر۱٦۳۳ م] اسلام خان مشهدی که بعد از عزل صوبه‌داری گجرات برحسب حکم[4] همایون از اوجّین به‌واسطهٔ بعضی مهمّات به‌برهان‌پور رفته بودند، به‌درگاه رسید و یک‌هزار مُهر از نذر و پیشکش یک لک روپیه گذرانید.

محبوس ساختن نظام‌الملک در قلعهٔ گوالیار

و برهان نظام‌الملک و فتح خان را که خانِ‌خانان با اموال آن‌ها و غنایم دولت‌آباد و همراه مشارٌالیه فرستاده (بود[5])، به‌پیشگاه حضور حاضر[6] گردانید و چون بهادر نظام‌الملک را که در فتح قلعهٔ[7] احمدنگر اولیای دولت عرش‌آشیانی اسیر ساخته بودند و در قلعهٔ گوالیار که حوالهٔ سیّد خان جهان است، مقیّد داشتند. این نظام‌الملک را[8] نیز به‌مشارٌالیه سپردند که در همان‌جا

---

۱. د ندارد: شاه.
۲. بض: ۲۸ اوت ۱٦۳۳ م.
۳. گهپوه/گپوه: میلهٔ نوک تیز، رمح.
۴. د: فرمان.
۵. د: بود.
۶. د ندارد: حاضر.
۷. د ندارد: قلعه.
۸. د ندارد: را.

محبوس گرداند و فتح خان را با وجود جرایم عظیمه به‌خلعت و عنایت فیل و دو لک روپیه سالیانه کامیاب گردانیدند و از اسباب و اموال آنچه به‌نظام‌الملک تعلّق داشت، به‌سرکار خاصّهٔ شریفه ضبط نموده، هرچه از فتح خان بود، به‌فتح خان بخشیدند.

تفویض منصب به‌پادشاه‌زادهٔ بزرگ‌مرتبه

یازدهم ربیع‌الثّانی این سال [۱۰٤۳ ه/۱۵ اکتبر ۱٦۳۳ م] جشن وزن قمری اختتام سال چهل و سوّم از سنین عمر جاوید طراز به‌آیین شایسته ترتیب یافت و آن کوه وقار را به‌طلا و دیگر اشیای مقرّری سنجیدند.

و چون پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع را وقت رخصت دکن منصب لطف شده بود[۱]، به‌پادشاه‌زادهٔ بزرگ‌مرتبه نیز[۲] که تا این تاریخ یک‌هزار روپیه روزانه می‌یافتند، دادن منصب لازم نمود. لهٰذا در ربیع‌الاخرٰی این سال [۱۰٤۳ ه/اکتبر ۱٦۳۳ م] آن جلیل‌القدر را به‌منصب دوازده‌هزاری و شش‌هزار سوار و علم و نقّاره و تومان طوغ و آفتابگیر و حکم زدن خیمهٔ سرخ در سفر که خاصّهٔ سلاطین است، اختصاص بخشیدند و سرکار حصار را که فردوس‌مکانی[۳] در جاگیر جنّت‌آشیانی[٤] و آن حضرت در جاگیر عرش‌آشیانی[٥] و عرش‌آشیانی در جاگیر جنّت‌مکانی[٦] و جنّت‌مکانی به‌حضرت‌اعلی[۷] ارزانی داشته بودند، به‌جاگیر آن مهین‌اختر برج جهانبانی مقرّر فرمودند.

---

۱. د ندارد: بود.
۲. د ندارد: نیز.
۳. یعنی بابر.
۴. یعنی همایون.
۵. یعنی اکبر.
۶. یعنی جهانگیر.
۷. یعنی شاهجهان.

وقایع سال هفتم جلوس همایون موافق هزار و چهل و سه

بیست و ششم رجب این سال [۱۰۴۳ ه/۲۶ ژانویهٔ ۱۶۳۴ م] جشن وزن شمسی، انتهای سال چهل و دوّم از سنین عمر ابد طراز آراسته گشت، پادشاه صورت و معنی را به‌طلا و دیگر اشیای معهوده وزن نمودند، در این‌روز میمنت‌افروز که بازار بخشایش و افزایش گرمی داشت، علّامی افضل خان به‌اضافهٔ هزاری بلندپایه گردید.

چون دارالسلطنت لاهور و صوبهٔ عظیم پنجاب که خلاصهٔ ممالک محروسه است. بعد از جلوس همایون به‌ورود رایات عالم نور[1] مشرّف نگشته بود و خاطر فیاض به‌گلگشت همیشه بهار کشمیر بی‌نظیر رغبت تمامی داشت. در اوایل شعبان این سال [۱۰۴۳ ه/۲ فوریهٔ ۱۶۳۴ م[2]] در اسعد ساعات، موکب اجلال از دارالخلافهٔ اکبرآباد به‌آن واقع[3] شد.

از پیشگاه عدالت و رعیت‌پروری بخشی احدیان را به[4]احدیان تیرانداز و میرآتش را با تفنگچیان تعیین فرمودند که هرکدام از یک طرف اهتمام زراعت می‌نموده باشند، تا اهل اردو پایمال نسازند و دست‌اندازی نکنند. چون از کثرت لشکر، عرض اردوی پادشاهی زیاده از (یک[5]) کروه می‌باشد، داروغگان و مشرّفان و امنا[6] معیّن گشتند که هرقدر زراعت را پایمال شود، برآورد نموده از سرکار خاصّهٔ شریفه حصّه رعیت به‌رعیت و حصّهٔ جاگیردار که منصبش از یک‌هزاری کمتر باشد، به‌جاگیر می‌داده باشند.

و در اواخر ماه مذکور [شعبان ۱۰۴۳ ه/اواخر فوریهٔ ۱۶۳۴ م] که رایات جلال به‌دارالملک دهلی رسیده بود، متوجّهٔ شکار پالم که از شکارگاه مقرّر آن‌جاست، گردیده. در عمارتی که به‌فرمودهٔ جنّت‌مکانی و حسب‌الامر بندگان اشرف ساخته شده، نزول نمود و حضرت‌اعلی

---

۱. عالم افروز.
۲. بض: ۲ فوریهٔ ۱۶۳۳ م.
۳. د: اصواب واقع.
۴. د: با.
۵. د: یک.
۶. د: امینان.

چهار روز به‌نشاط شکار پرداخته از آن جمله یک‌روز به‌نفس نفیس از یک تفنگ چهل آهوی سیاه شکار فرمودند که همه به‌تیر اوّل افتاد.

هفتم شهر رمضان این سال [۱۰۴۳ ه‍/۷ مارس ١٦٣٤ م] پیشکش ابدال خان، زمیندار تبّت که به‌رهنمونی به‌بخت و حسن سعی ظفر خان، صوبه‌دار کشمیر، والد راقم این *ملخّص* اختیار دولت‌خواهی درگاه نموده، سکّه و خطبه به‌نام نامی و القاب گرامی خلیفهٔ دوران مزیّن گردانیده بود، با نُه اشرفی مشرّف به‌سکّه همایون ازنظر گذشت.

نوروز عالم افروز

نوروز این سال خجسته فال شب (سه[۱]) شنبه، بیست و یکم شهر رمضان هزار و چهل و سه [۱۰۴۳ ه‍/۲۱ مارس ١٦٣٤ م] در باغ سهرند حافظ رخنه واقع شد. در این وقت امام قلی نامی که شاه صفی فرمانفرمای ایران، او را با خیریت خان نوکر قطب‌الملک به‌ایلچی‌گری گلکنده فرستاده، مصحوب او نامه‌ای به‌حضرت‌اعلی نیز ارسال نموده بود. در این وقت شرف کورنش دریافت و بیست اسب عراقی و چند اُشتر[۲] و استر با دیگر تحف ایران پیشکش گذرانید و به‌خلعت و انعام چهل‌هزار روپیه کامیاب گردید.

دخول[۳] به‌دارالسلطنت

در اوایل شوّال این سال [۱۰۴۳ ه‍/۷ آوریل ١٦٣٤ م[٤]] به‌ساعت مختار موکب جلال در دولتخانهٔ ارگ دارالسلطنت لاهور نزول اجلال فرمودند. روز شرف‌آفتاب [۱۹ فروردین ۱۰۱۳ ه‍ ش/ ۹ آوریل ١٦٣٤ م] وزیر خان، صوبه‌دار آن ولایت پیشکش عالی کشید، از آن جمله جنس چهار لک روپیه به‌قبول موصول شد. مجموع آنچه از روز نوروز تا روز شرف امسال از پیشکش پادشاه‌زاده‌های کامکار و امرا و اعیان دولت به‌درجهٔ قبول وصول شد، مبصّران دوازده لک روپیه قیمت کردند. چون یمین‌الدّوله دولتخانهٔ عالی در کمال[٥] وسعت و صفا ساخته که تا امروز یکی از[٦] امرای عظیم‌الشأن آن چنان منزلی نساخته، چنانچه مبلغ بیست لک روپیه صرف

۱. د: سه.
۲. د: شتر.
۳. د: وصول.
۴. بض: ۷ آوریل ١٦٣٤ م.
۵. د: با کمال.
۶. د: هیچ‌یک از.

آن شده و در ده سال به‌اتمام رسیده. بنابر آن در این ولا التماس قدوم همایون نمود، بندگان اشرف به‌منزل آن والا مکان تشریف بردند. یمین‌الدّوله اقامت مراسم پاانداز و نثار نمود و پیشکش عالی که قیمت آن شش لک روپیه شد، به‌نظر انور درآورد و مجموع مقبول افتاد و به‌جمیع پادشاه‌زاده‌های کامکار نیز پیشکش‌ها گذرانید.

توجّه به‌صوب کشمیر

در اواخر ذی‌قعدهٔ این سال [۱۰٤۳ ه‍/۲۰ مهٔ ١٦٣٤ م[1]] در اسعد ساعات رایات عالیات از دارالسلطنت متوجّه نزهت‌کدهٔ کشمیر گشت. از لاهور به‌کشمیر چهار راه، یکی راه پکهلی که سی و پنج منزل و یکصد و پنجاه کروه پادشاهی است، دویست جریب و جریبی بیست و پنج دراع و دراعی چهل انگشت، این راه اگرچه دور است و خم و پیچ و پست و بلند بسیار دارد، امّا گرم سیر است و در ابتدای شگوفه به‌کشمیر می‌توان رسید. دوّم راه چَوْمُکْه که بیست و نه منزل و یکصد و دو کروه است و در این راه نیز برف کمتر است، امّا یک دو جا دارد که بعد از گداختن (برف[2]) گِلْ و لای عجیبی می‌شود، گذشتن از آن تعب بسیار دارد و از این راه در اواسط بهار به‌کشمیر می‌توان رسید. سوّم راه پنوج که بیست و سه منزل و نود و نه کروه پادشاهی است. این راه نیز همان‌قدر برف دارد و از این راه در اواخر بهاری می‌توان رسید. چهارم راه پیر پنجال که هشتاد کروه پادشاهی است[3]. به‌این تفصیل از لاهور تا بهنبر که راه همواری است، هشت منزل (و سی و سه کروه است و از بهنبر تا کشمیر که کوهستانست، دوازده منزل[4]) و چهل و هفت کروه به‌واسطهٔ صعوبت راه که اکثر بر شوامخ جبال واقع است.

از بهنبر (بیشتر[5]) شتر و ارابه و بهل نمی‌رود و در آن کوهستان بیشتر بر فیل و اسب و استر و گاو و مزدور بار می‌برند و پیشخانهٔ پادشاهی چنانچه در سفرهای دیگر همراه می‌باشد به‌آن راه متعذر و تخفیف بسیار در آن ضرور است. از زمان جنّت‌مکانی مقرّر شده که یازده منزل از منازل دوازده‌گانه هرجا یکدست عمارتی که به‌اصلاح اهل کشمیر آن را لدهی می‌گویند

---

۱. بض: ۲۰ مهٔ ١٦٣٤ م.
۲. د: برف.
۳. د ندارد: این راه نیز همان قدر... که هشتاد گروه پادشاهی است.
۴. د: و سی و سه... دوازده منزل.
۵. د: بیشتر.

به‌جهت نزول همایون بسازند[1] و تعمیر و ترمیم هریک از آن به‌اهتمام یکی از امرای عظام نمودند و از راه[2] دیگر که رایات جلال متوجّهٔ کشمیر کرد و در منازل کوهستان این طریقه معمول است. راه پیر پنجال اگرچه بهتر و نزدیک‌تر از راه دیگر است، امّا دریافتن تماشای شکوفه و لاله چوغاسو به‌این راه ممکن نیست. چرا که تا اواخر اردیبهشت [اواسط مه] که منتهای بهار است بر کتل برف می‌باشد.

و چون در این وقت به‌سبب توقّفی که دارالسلطنت واقع شده، برف گداخته بود. رایات جلال از این راه متوجّه گردید. دهم خرداد [۱۰۴۳ ه‍/۳۱ مهٔ ۱٦۳٤ م] به‌قصبهٔ بهنبر نزول واقع شد. چون هر وقت که جنّت‌مکانی به‌سیر گلزار کشمیر توجّه می‌فرمودند، جمیع لشکر به‌یک‌بار در کوهستان درآمده، در راه‌های تنگ و کتل‌های صعب آزار بسیار می‌کشید. حکم شد که سوای پادشاه‌زادگان کامکار و جمعی از ملتزمان حضور و چندی از خدمتکاران و اهل شکار و مردم کارخانجات ضروری، دیگری در رکاب نباشد و سایر اهل اردو به‌دفعات از دنبال قطع مسافت نماید. تا لشکر به‌سهولت عبور نمایند.

مجملاً نهم ذی‌الحجّهٔ این سال [۱۰۴۳ ه‍/٦ ژوئن ۱٦۳٤ م] اعلی‌حضرت از کتل این [پیر] پنجال که به‌بسیاری سبزه و ریاحین و اشجار ضرب‌المثل روزگار است، عبور نمودند و به‌موضع بیرم گله که از منزل تهیّه تا آن‌جا سر تا سرراه کتل و دو طرف آن کوه‌های پر از اقسام گل و صنوبرها سر به‌فلک کشیده است، فرودآمدند. اگرچه این کتل سختی است، امّا تمام راه اسب سوار می‌توان رفت و به‌صعوبت و دشواری کتل پیر پنجال نیست که بعضی جاهای آن پیاده طی باید کرد. رودخانهٔ این‌جا آبی دارد و در نهایت لطافت و گوارایی و منبعش تال پریان است. آبشاری در درّهٔ آن واقع است که به‌قدر سه چهار آسیا آب از سی گز ارتفاع می‌ریزد و داخل رودخانه می‌شود.

بندگان اشرف برای عیدقربان [۱۰۴۳ ه‍/۷ ژوئن ۱٦۳٤ م[3]] یک‌روز در آن مکان مقام فرموده. بعد از ادای نماز عید و مراسم قربان به‌سیر آبشار مذکور و شکار قمرغه که در بهنبر پنج‌هزار پیاده برای جمع آوردن جانوران از کوهستان اطراف تعیین[4] شده بودند، توجّه فرمودند

---

۱. د ندارد: بسازند.
۲. د: هر راه.
۳. بض: ۷ ژوئن ۱٦۳٤ م.
۴. د ندارد: تعیین.

و جانوری که از کمر کوه نمودار شده به‌تفنگ می‌زدند و پنج آهو را از دور به‌تفنگ زدند و هفت را اهل رکاب به‌دست گرفتند.

و دوازدهم شهر مذکور [ذی‌الحجّهٔ ۱۰۴۳ ه‍] موافق نوزدهم خرداد [۹ ژوئن ۱٦۳٤ م] از کتل صعب پیر پنجال گذشتند و از پایین کتل مذکور تا بالا دو کروه پادشاهی است و یک کروه به‌مرتّبه شدت که بعضی جاها به‌ضرورت پیاده پا باید شد و اعلی‌حضرت پالکی‌سوار بر کتل برآمدند. الحق مثل آن کوهی به‌نظر سیاحان کوه گرد نرسیده و مانند آن راهی دیده، مرحله پیمایان آفاق نور دیده در مدح و ذمّ پیر پنجال که از ایلاقات مقرّر کشمیر است، به‌کثرت و تنوُّع گل و ریحان حیرت افزای نظارگیان (و همچنین به‌صعوبت و تنگی مشهور روزگار است و توصیف خط دلپذیر کشمیر از اهل[1]) سخن هرکه دیده و رسیده از نظم و نثر دفتری پرداخته.

القصّه هیجدهم این ماه [ذی‌الحجّهٔ ۱۰۴۳ ه‍] موافق بیست و پنجم خرداد [۱۵ ژوئن ۱٦۳٤ م] موکب همایون دولتخانهٔ کشمیر را به‌فرّ نزول مزیّن گردانید.

دخول کشمیر و حقیقت آن ولایت بهشت‌نظیر

عرصهٔ کشمیر که کوه بر آن محیط است، طول از ویرناگ که جنوب رویه واقع شده، تا موضع دوازده گَنْجَل من اعمال پرگنهٔ وَجْهَن کادُرَه که طرف شمال است، قریب یکصد کروه رسمی و عرض از موضع کَکْنَه طرف مشرق تا فیروزپور از مضافات پرگنهٔ بَانْگَل جانب مغرب سی کروه به‌سمت رسمی است و چهل و چهار پرگنه و چهارهزار ده و ده[2] کرور دام جمع دارد که حاصل دوازده ماهه بیست و پنج لک روپیه باشد، امّا حاصل در سالی که رایات اقبال نزول اجلال فرماید. این‌قدر و گاه بیشتر و دیگر اوقات گاه بیست لک و گاه کمتر می‌شود. بی‌تکلیف به‌حسب نزهت و صفا و لطافت آب و هوا و وفور ریاحین و اشجار و کثرت فواکه و اثمار و تعداد باغهای خوش، جزیره‌های دلکش و چشمه‌سارها و تالابها و آبشارها و ایلاقها بهترین معمورهای دنیاست و به‌این جامعیت و کیفیّت و خصوصیّت ملکی مسافر جهان دیده بر روی زمین نشان نداده.

شهر کشمیر نهایت وسعت دارد و آب بهت در میان آن جاری است و منبع آب مذکور چشمهٔ ویرناگ است که از آن‌جا تا هر سی کروه رسمی است. آب چشمهٔ مذکور از طرف

۱. د: و هم چنین... کشمیر از اهل.

۲. د ندارد: ده.

جنوب می‌آید و در راه رود و چشمه بسیار به‌آن ضمّ[1] می‌شود و دریای (عظیمی شده از وسط شهر کشمیر می‌گذرد و به‌جانب شمال رفته به‌کولاب[2]) عظیمی که به‌تال اولهَر مشهور است، داخل می‌شود و از آن‌جا تا باره موله به‌زمین هموار می‌رود و بعد از آن به‌کوهستان درمی‌آید. بر [آب] بهت مذکور از چوبهای محکم و عمودهای عظیم ده پل بسته‌اند. از آن جمله چهار پل که در میان شهر واقع شده، هریک کارنامهٔ روزگار است و از عبور فیلان کوه پیکر اصلاً خللی به‌قواعد استحکام آن‌ها راه نمی‌یابد.

و در شهر کشمیر دو جانب بر کناره آن عمارات خوش و باغات دلکش ساخته‌اند و منازل و عمارات آن خطّهٔ دلپذیر سوای بعضی از عمارات پادشاهی و پادشاه‌زاده‌های عالی‌مقدار و امرای‌کبار و بعضی از متموّلین آن دیار همه از چوب و تخته است و خانه‌ها را سه طبقه بر روی یکدیگر می‌سازند و با مهار آخر پشته از تخته برمی‌آورند و بر روی تخته توز پوشیده بالای آن خاک می‌ریزند و پیاز لالهٔ چوغاسی که بهترین اقسام لاله است و در کشمیر بسیار[3] بالیده و خوشرنگ می‌شود، می‌کارند و در بهار تمام بامها سبز و خرّم می‌شوند[4] و لاله می‌شکفد و از کوچه‌ها می‌گذرند، بغایت خوب به‌نظر می‌درآیند. هیچ‌ملک دیگر این خصوصیّت ندارد.

و در سمت شرقی شهر کولابی واقع است که آن را دَل به‌فتح دال خوانند و به‌این کیفیّت تالاب چشمی بر روی زمین ندیده، اطرافش تمام باغستان است و عمارات عالی ساخته شده و از ته آبش که در کمال صفاست، اقسام سبزه‌هاست[5]، می‌روید و بر روی آب انواع گل‌ها می‌شکفد و جزایر خوش دارد و در اکثر جاهای دَل خوش گل و سبزه و چهار برگه روی آب را پوشیده و از کثرت آمد و شد کشتی‌ها در آن میان جادّه‌ها به‌هم رسیده و صفایی آب جادّه و سبزه‌ها روز که از ته آبش که در کمال صفاست[6]، آن می‌نماید و گل‌ها که از دو جانب راه شکفتگی دارد، نظرفریب است و بهترین گل‌ها که بر روی آب شکفته می‌شود، نیلوفر سرخ است که اهل هند آن را کَنْوَل می‌گویند و خیابان‌های بید دو رویه از میان آب[7] رسته و نیز

---

۱. ب: خم.
۲. د: عظیمی شده... رفته به‌کولاب.
۳. د ندارد: بسیار.
۴. د: می‌شود.
۵. د ندارد: است.
۶. د ندارد: آبش که در کمال صفا است.
۷. د: مشابه آب.

بر سرآب بهت که[1] یکدیگر گذاشته، سایه افکن است.

اکثر جاهای خوب کشمیر را به‌کشتی سیر می‌توان کرد، چرا که اطراف دَل است، با هردو جانب آب بهت که در میان شهر جریان دارد. چون زواید آب تال نهر عظیمی شده، از آن‌جا به‌دریای بهت می‌رود. کشتی از بهت به‌دَل و از دَل به‌بهت آمد و شد می‌نماید و از میان شهر سرابالای آب تا شانزده کروه و سرا زیر آب تا دوازده کروه به‌کشتی می‌توان رفت و از امرا و منصبداران و سایر ملازمان درگاه هرکه به‌کنار دَل و آب بهت خانه دارد، کشتی سوار به‌دولتخانه همایون که در سمت غربی دَل مذکور مشرّف بر آن واقع شده، تردّد می‌نماید.

کشمیر باغات خوش و بساتین[2] دلکش دارد و بهترین همه باغ، [باغ] فرح‌بخش است که بندگان اشرف در عهد جنّت‌مکانی بنا فرموده‌اند. چنانچه به‌جای خود ایما به‌آن کرده شده. این باغ نهری دارد، کوثر تمثال به‌عرض ده گز که در خیابان وسط آن سی گز عرض دارد، جریان نموده، از (میان[3]) عمارت وسط باغ می‌گذرد و از چندین حوض و آبشار گذشته و عریض‌تر شده، از میان خیابان روبه‌روی باغ که یک‌هزار گز طول[4] دارد. هردو طرف آن چنار و سفیدار به‌قطار نشانیده آید، داخل دَل می‌شود و کشتی از دَل به‌نهر مذکور درآمده. بعد از طی مسافت مذکور به‌ابتدای باغ می‌رسد. در این ولا به‌حسب امر اعلی در پشت باغ مذکوره، باغی (دیگر[5]) طرح فرموده، به[باغ] فیض‌بخش موسوم گردانیدند و مقرّر نمودند که خیابان به‌همان عرض که شاه نهر به‌عرض از میان آن نیز جریان می‌نموده باشد، ترتیب دهند.

بعد از آن [باغ] نشاط است که یمین‌الدّوله در دامن کوه بهاک مشرّف بر دَل نه طبقه ساخته. آسامی دیگر باغات نامی به‌این موجب است: باغ نورافزای دولتخانهٔ پادشاهی؛ باغ بهر آرا؛ باغ عیش‌آباد؛ باغ جهان آرا؛ باغ نورافشان، مشهور به(نور باغ[6]) که برکنار است؛ باغ شاه‌آباد، مشهور به‌کرنه؛ باغ مراد؛ باغ نسیم؛ باغ افضل‌آباد؛ باغ سیف‌آباد که هر سه پهلوی هم بر تالاب دَل مشرّف است؛ باغ الٰهی که نهر لجمه کول[7] که در میان معموره کشمیر جاری است، از میان

---

۱. د ندارد: آب بهت که.
۲. د: بستان.
۳. د: میان.
۴. د: کل طول.
۵. د: دیگر.
۶. ب: نو باغ.
۷. د: لمچه کول.

می‌گذرد و در وسطش برکنار حوض، چنار سالخوردهٔ عظیمی واقع است که تنه آن در آغوش هشت جوان قوی هیکل درمی‌آید و دور تنه‌اش چهارده گز است.

باغ ظفرآباد که والد راقم این ملخّص[1] برکنار تالاب جدبیل مشرّف بر جلگای عیدگاه به‌صرف سه لک روپیه در عرض دوازده سال صوبه‌داری دوبار کشمیر ساخته. باغ حُسن‌آباد که آن نیز محدثات والد راقم است؛ باغ فیروز خان خواجه‌سرا؛ ناظر محلّ؛ باغ یعقوب (خان۲)، والی دوّم کشمیر؛ باغ خدمت خان خواجه‌سرا؛ باغ صفاپور که آبش از روشنی و صفا با وجود بسیاری عمق ته‌نماست، احداث یافتهٔ صفاپور از جاهای مقرّری کشمیر است و در سیرگاه‌هایی که نزدیک شهر واقع است، به‌حسب دلگشایی و ارتفاع مکان و خصوصیّت تالاب امتیاز تمام دارد.

و دیگر از منزّهات[3] کشمیر باغات جزایر ریشیان است که در بهت واقع شده و بهترین آن جزیرهٔ گنگا ریشی است و آن باغی است بی‌دیوار که به‌بستان طرازی قدرت باری تعالی پرورش یافته. زمینش به‌مرتّبهٔ سبز و خرّم است که گویا مخمل سبز گشترده‌اند و درختان میوه به‌نوعی شاخ در یکدیگر دوانیده. سایه افکن شده که آفتاب اصلاً به‌زمینش نمی‌تابد و در بهاران که جمیع درخت‌ها به‌یک‌بار شگوفه می‌کنند و آن جزیرهٔ رشکِ گلستان ارم می‌شود.

دیگر شهاب‌الدّین‌پور است در سرراه صفاپور[4] برکنار بهت زمین سبز و خرّمی دارد و زیاده بر یکصد چنار تنومند سایه گستر در آن سرزمین به‌قطار بر لب آب واقع شده. دیگر باغچه و عمارت لنک که در وسط دَل به‌فرمودهٔ حکّام سابق کشمیر (ساخته شده و چون به‌مرور و هوز مندرس شده بود. اعتقاد خان صوبه‌دار کشمیر[5]) در عهد جنّت‌مکانی از سر عمارت مطبوع ساخته. دیگر باغات و جزایر بسیار است که تفصیل آن موجب طویل کلام می‌گردد و از فواکه سرد سیری کم میوه است که در کشمیر نمی‌شده باشد، امّا بعضی فرد کامل و پاره به‌واسطهٔ رطوبت هوا کم حلاوت و وسط می‌شود. از آن جمله سیب و بَهْ و ناشپاتی و شفتالوی بالیده و خوب می‌شود. چنانچه سیب قریب به‌شصت مثقال و ناشپاتی پنجاه مثقال و شفتالو شصت مثقال به‌حضور اشرف وزن شده. خربزه اگر از آفت سالم بماند و کرم نزند مثل

---

۱. ظفرخان احسن بن خواجه ابوالحسن تربتی.
۲. د: خان.
۳. ب: منزات.
۴. د: مصاپور.
۵. د: شاخه شده... صوبه‌دار کشمیر.

خربزهٔ خوب خراسان است. تربز[1] فرد کامل می‌شود و فور گرکان به‌مرتبه‌ایست که در هیچ‌جای عالم نیست.

چنانچه در تمام آن ولایت روغن چهارمغز در چراغ می‌سوزانید. گیلاس و بادام و عناب و اقسام آلوچه نفیس می‌شود و در آن خطهٔ فردوس نظیر چند ایلاقست که مثل هیچ‌یک[2] از آن در اقالیمی نشان نداده‌اند. اوّل ایلاق گَودِی مَرْگْ دیگر تُوسَه مَرْگْ و وفور گل و ریاحین هردو مکان به‌حدیست[3] که قریب یکصد گل که هیچ‌کدام به‌دیگری نمی‌ماند[4]. از یک گل زمین می‌تواند چید دیگر ییلاق سفید و ییلاق ماءُاللبن و ییلاق پیر پنجال است. صفت هریک از چشمه سارها و آبشارها در ذیل مقام خود تحریر خواهد یافت.

از جلایل کرامات پادشاه غیب دان آن‌که در اواسط محرّم این سال موافق هزار و چهل و چهار [۱۰٤٤ ه/ژوئیهٔ ۱٦۳٤ م] که بندگان اشرف به‌باغ جهان آرا تشریف برده بودند. در اثنای سیر به‌نشیمنی رسیدند که تازه ساخته شده بود. چون نظر مبارک بر آن افتاد، خود نزدیک نرفته، دیگران را نیز از رفتن به‌آن‌جا منع نمودند و بر زبان الهام بیان گذشت که این را بسیار کاواک ساخته و چنین می‌نماید که خواهد غلطید از قضا مقارن آن سقف نشیمن مذکور از یکدیگر فرو ریخت.

رفتن پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع (بهادر[5]) به‌تسخیر قلعهٔ پرینده و برگشتن

از سوانح عظیمهٔ این سال[6] رفتن شاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر است، با لشکر دکن به‌تسخیر قلعهٔ پرینده. حقیقت این واقعه آن‌که چون قلعهٔ پرینده سابقاً در تحت تصرّف نظام‌الملکیه بود. بعد از آن‌که اعظم خان چنانچه سبق ذکر یافت، آن قلعه را محاصره کرد و ثانیاً حال به‌واسطهٔ بعضی موانع[7] که روی داد، دست از آن باز داشت و عادل خان به‌زور زر از قلعه‌دار واگرفت و به‌یکی از معتمدان خود سپرد. همیشه این معنی مذکوز خاطر مهابت خان سپهسالار بود که

۱. د: تربوز.
۲. د: هیچ‌یکی.
۳. د: به‌مرتبه‌ایست.
۴. د: نمی‌نماید.
۵. د: بهادر.
۶. د ندارد: سال.
۷. د: امر.

چنانچه قلعهٔ دولت‌آباد مسخّر اولیای دولت قاهره گشته، آن قلعه نیز که از قلاع نامی آن ولایت نظام‌الملک بود، مفتوح گردد.

لهٰذا در وقتی که پادشاه‌زادهٔ عالی‌مقدار به‌حوالی برهان‌پور رسیدند و خانِ‌خانان جمیع کمکیان دکن به‌استقبال رفته، ملازمت نمود. التماس توجّهٔ آن والانسب به‌تسخیر قلعهٔ مذکور کرد و پادشاه‌زادهٔ جهان داخل برهان‌پور نگردیده، با خانِ‌خانان و دیگر امرای عظام و جمیع لشکر دکن در اواخر ربیع‌الثّانی[۱] [۲۳ ربیع‌الثّانی ۱۰۴۳ ه‍/۲۷ سپتامبر ۱۶۳۳ م] سال گذشته متوجّهٔ آن صوب شدند و به‌تجویز خانِ‌خانان مقرّر نمودند که خان زمان با جمع کثیری از امرا و منصبداران و برق‌اندازان سوار پیاده به‌استعجال بیشتر روانه گردد و از قلعهٔ بیر گذشته، ملک غنیم را به‌تاخت و تاراج خراب سازد و کاه و علف سمت بیجاپور را بسوزد تا لشکری که به‌کمک محصوران آید، از عسرت آذوقه و فقدان کاه و علف زود متفرّق شود و خود خانِ‌خانان و سایر امرا و منصبداران از عقب روان شدند[۲].

و به‌صوابدید سپهسالار در ظفرنگر، نور محمّد عرب را با پانصد سوار (و در جالناپور رسید، عالم پادشاه‌زاده با همین‌قدر جمعیّت و در شاه‌گده قزلباش خان را با پانصد سوار[۳]) و در بیر صف شکن خان را با دوهزار سوار به‌تهانه‌داری معیّن ساختند تا غلّه که از برهان‌پور به‌لشکر آورده باشند آن را از دستبرد غنیم محافظت نموده، هریک از حدود خود به‌سلامت بگذرانند.

و چون ساهوی بهونسله با چندی مفسدان دیگر، یکی از خویشان نظام‌الملک را که در قلعه مقیّد بود برآورده، دستآویز فساد ساخته بودند و مذکور می‌شد که در حوالی احمدنگر جمعیّت نموده. اراده دارند که به‌نواحی دولت‌آباد رفته، دست‌اندازی نمایند و به‌سمت ظفرنگر شتافته، مزاحم رسیدن رسد گردیدند. پادشاه‌زادهٔ عالمیان به‌مصلحت خانِ‌خانان خواص خان را با سه‌هزار سوار تعیین کردند که به‌جانب احمدنگر رفته، مقهوران را تنبیه نماید و پیش‌انداخته تاخته تا جُنَیر براند و چَمَارگونده را که وطن بهونسله‌هاست، تاخت و تاراج کند. بعد از آن به‌سَنْگَمْنَیْر آمده، اقامت نماید.

و چون عادل خان از توجّهٔ پادشاه‌زادهٔ عالم، با لشکرگران به‌عزم تسخیر پرینده اطّلاع یافت. کشناجی وتّو را خزانه داده، برای سرانجام قلعه و امداد قلعه‌دار به‌آن‌جا فرستاد و رندوله

---

۱. بض: ۲۳ ربیع‌الثانی.
۲. د: گردیدند.
۳. د: و در جالناپور... پانصد سوار.

و مراری پندت را با خیل و سپاه خود تعیین نمود که کنارهٔ نالهٔ آب سین را محلّ اقامت قرار داده، به‌نوبت به‌کشک قلعه قیام نمایند و تلاشی که ممکن باشد، بکنند.

و خان زمان چون از ملکاپور پیشتر روانه شد، ترتیب افواج مقرّر نموده، بسرعت خود را به‌حوالی پرینده برسانید و بر سر نهر آبی که یک کروهی قلعه است و در آن حوالی به‌غیر نهر مذکور اصلاً آب نیست، فرودآمده، هیمه و کاه و علف بسیار برای لشکر جمع نمود و قلعهٔ پرینده در همواری واقع شده و نشیب و فراز و جایی که آن را پناه ساخته، پیش توان رفت. در حوالی قلعه نیست و به‌غیر کوچهٔ سلامت به‌جای توپ و تفنگ قلعه می‌رسیده باشد، گذر نمی‌توان کرد. به‌سبب کم آبی فرودآمدن لشکر در اطراف قلعه و محاصره نمودن آن از قرار واقع متعذر است از جانب بنگاه خود ملچارها قسمت نموده، به‌تهیّهٔ اسباب قلعه‌گیری نپرداخت.

و الله‌وردی خان اهتمام کندن نقب و ساختن کوچهٔ سلامت به‌عهدهٔ خود گرفته و به‌جدّ و جهد تمام شروع در آن کار کرد و چون مقهور آن قلعه را استحکام داد[1] و مایحتاج آن را کما ینبغی سرانجام نموده بودند و اهل قلعه شب و روز انداختن بان و توپ و تفنگ داد سعی می‌دادند و بهادران نیز لوازم کوشش به‌تقدیم می‌رسانیدند و کم روزی بود که در ملچارها چندی به‌توپ و تفنگ قلعه گشته نمی‌شدند و اکثر اوقات تفنگچیان قدرانداز نیز از رخنه‌های کنگرهٔ قلعه بعضی مقهوران را به‌ضرب بندوق معدوّم می‌گردانیدند. چنانچه در خلال این احوال روزی (سِیدی فرحان[2]) قلعه‌دار از سوراخی نگاه می‌کرد، از تفنگچیان تفنگی بر شقیقه‌اش خورد و مُرد و بعد از او عادل خان[3]، غالب نامی را قلعه‌دار کرده فرستاد و به‌حسب اتّفاق کار آن ناتمام نیز به‌تفنگ تمام شد و بعد از آن نورس نامی را تعیین نمود.

مجملاً پادشاه‌زادهٔ بختیار راجه بیتهل داس را نزد خان زمان فرستادند و ششم شهر رمضان این سال [۱۰۴۳ ه‍/٦ مارس ١٦٣٤ م] راجه بیتهل داس با خانِ‌خانان و دیگر امرا و منصبداران و سایر لشکر (آراسته[4]) به‌سه کروهی پرینده رسیده. مقرّر کردند که آن‌جا روزی چند توقّف نمایند، تاهم کاه و هیمه به‌لشکر وافر می‌رسیده باشد و هم کمک خان زمان به‌فعل آید. در این اثنا آثار لشکر غنیم ظاهر شد و معلوم گردید که مقهوران بیجاپوری و ساهو با جماعت

---

۱. د: داده.
۲. ب: سیّد فرخ خان.
۳. بض: سیدی مرجان.
۴. د: آراستَه.

نظام‌الملکیه به‌هیأت اجتماعی قرار جنگ داده آمده‌اند.

روز دیگر چون نوبت کهی (مردم خانِ‌خانان بود، سپهسالار لهراسب، پسر خود را با حکیم خوشحال بخشی دکن و چند دیگر از[۱]) مردم پادشاهی و نوکران خود به‌کهی فرستاد و چون می‌دانست که غنیم ارادهٔ جنگ می‌دارد[۲]، احتیاط ورزیده، خود نیز سوار شد و کس پیش لهراسب فرستاد که تا رسیدن او توقّف کند و چون خان دوران دید که سپهسالار خود به‌کهی می‌رود، سواری چند تعیین نمود که خبردار بوده، اگر احتیاج رو دهد او را واقف گردانند.

اتّفاقاً همین که خانِ‌خانان نیم کروه از لشکر جدا شد[۳]، قریب دوازده‌هزار سوار غنیم به‌طرف کهی آمده، نمودار گشتند. از آن جمله فوجی پیش رانده بر قلعه‌دار خان و جمعی دیگر که سپهسالار آن‌ها را به‌قراولی فرستاده بود، تاختند. خانِ‌خانان بعد از مشاهدهٔ این حال لهراسب را به‌کمک ایشان فرستاد و غنیم آن جماعت را برداشته به‌خان مذکور رسانید و خانِ‌خانان نیز ناچار جلو انداخت و مشغول جنگ گشته، از کید مخالفان غافل شد. مقهوران مشارٌالیه را با لشکر نصرت‌شعار، جنگ کنان به‌طرف فوج کلان خود کشانیدند و به‌یک‌بار از چهار طرف هجوم آورده، در میان گرفتند و سپهسالار در میان مخالفان حمله‌آور گشته داد کوشش می‌داد. لهراسب نیز تردّدات دلیرانه می‌کرد و مهیش داس راتهور که از راجپوتان عمدهٔ نوکران سرآمد، خانِ‌خانان بود و رگهناته پاتهی و چندی دیگر از راجپوتان سپهسالار پا قایم کردند و با فوجی از مقهوران که به‌فاصلهٔ یک تیرانداز در پیشرو بود، درآویخته داد مردانگی دادند و لوازم جانفشانی به‌جا آورده، در معرکه افتادند.

خان دوران به‌مجرّد شنیدن این خبر با مردم خود که همه را احتیاطاً مستعد و آماده نگاهداشته بود، سوار گردید و بسرعت روان شد و غیرت خان با جمعیّت عبدالله خان بهادر و بعضی از گرزداران کارطلب که بندگان اشرف آن‌ها را از درگاه به‌همراهی خان دوران تعین فرموده بودند. در اثنای راه به‌خان مشارٌالیه ملحق گشته، مجموع قریب دوهزار و پانصد کس شدند و بر فوج مقهوران که عقب سپهسالار را داشتند، جلو انداختند و آن‌ها را برداشته، بر جمعی که جانب راست سپهسالار بودند، زدند[۴]. هردو فوج را رانده (به‌فوج[۵]) مقابل خانِ‌خانان

---

۱. د: مردم خانخانان... چندی دیگر از.
۲. د: جنگ دارد.
۳. د: جدا شده.
۴. د ندارد: و بر فوج مقهوران که... راست سپهسالار بودند، زدند.
۵. د: به‌فوج.

که مهیش داس و غیره را از اسب انداخته بودند، رسانیدند و غنیم را متفرّق گردانیدند و گرزبرداران با جمعی ازبکیه جوانان خان دوران که هراول بودند و غیرت خان که برانغار بود، به‌اشارهٔ خان مشارٌالیه تیغ‌ها علم ساخته، بر فوج از لشکر غنیم که به‌فوج خانِ‌خانان درآویخته بود[۱]، تاختند و کوششهای دلیرانه کردند و جمعی را بر خاک هلاک انداختند.

و چندی زخمها برداشته، مبارزان غنیم را زده برداشتند و آن چنان دوانیدند که در بنگاه نیز پا قایم نتوانستند کرد و خان دوران با همراهان به‌تصرّف مراجعت نمود و مهیش داس را که زخم‌های منکر داشت، با راجپوتان دیگر خانِ‌خانان که کشته و زخمی در معرکه افتاده بودند[۲]، برداشته. همراه خانِ‌خانان متوجّهٔ لشکر گشت و هردو در حوالی اردوی پادشاه‌زادهٔ کامکار را که بعد از اطّلاع بر حقیقت حال سوار شده به‌قصد کمک برآمده بودند، ملازمت نمودند و مورد تحسین و آفرین گشتند.

و روز دیگر پادشاه‌زادهٔ والامقدار کوچ کرده، متوجّهٔ پرینده گشتند و نزدیک به‌لشکرگاه خان زمان بر بلندی که آن‌جا چاردیواری ساخته بودند، نزول نمودند و در همان‌روز قریب پانصد کس از قلعه برآمده بر ملچار راجه پهار سنگه دویدند و جنگ در پیوسته، جمعی از مخالفان کشته و زخمی گردیدند و چندی از مردم راجهٔ مذکور و نوکران اصالت خان و راجه روزافزون نیز زخمدار و جان‌نثار گشتند[۳] و آخر کار مقهوران به‌پای از دست دلیران عرصهٔ کارزار جان بردند.

بعد از یک‌روز خانِ‌خانان برای آوردن کهی سوار شده و افواج را ترتیب داده، چون (پنج[۴]) شش کروه رفت، مردم لشکر شروع در کهی نمودند، غنیم نمایان گشت. خانِ‌خانان به‌خان زمان پیغام کرد که دو تیر پرتاب به‌بردن کهی بوده، جانب چپ کهی را نگاه دارد، تا مقهوران داخل کهی نتوانند شد و چون مردم از برداشتن کاه و هیمه فارغ شده، روانه گشتند[۵]. مخالفان به‌هیأت[۶] مجموع جلوریز بر خان زمان حمله آوردند. خان مذکور قدم همّت استوار داشته، جنگ مردانه کرد و جمعی کثیر را علف تیغ گردانید و از مردم پادشاهی نیز جمعی کشته و

---

۱. د: بودند.
۲. د: افتادند.
۳. د: شدند.
۴. د: پنج.
۵. د: فارغ گشته، روانه شدند.
۶. د: به‌هیدت.

زخمی شدند و چون خانِ‌خانان خبرآویزش غنیم با خان زمان شنید، بسرعت تمام خود را رسانید و جمعیّت مقهوران[۱] را متفرّق ساخت و همچنین دو سه مرتبهٔ دیگر بر فوج سیّد خان جهان و مالوجی زور آوردند. خانِ‌خانان خود تاخته شر این‌ها[۲] کفایت نمود و راجه جی سنگه که در برگشتن چنداول تمام راه با غنیم (کوششهای نمایان[۳]) می‌نمود. آخر روز کهی را سالماً و غانماً به‌ارود رسانید.

بعد از یک دو روز فوجی عظیم از غنیم[۴] به‌ملچار الله‌وردی خان آمد و فیمابین جنگ در پیوست و از طرفین جمعی کشته و زخمی شدند و آخرکار خان مذکور مقهوران را منهزم ساخت.

و بعد از چند روز سیّد خان جهان و خان دوران و جمعی دیگر که نوبت کهی داشتند، دم صبح روانه شدند. وقت چاشت قریب دوهزار سوار غنیم به‌کنار اردو آمده نمایان گشتند و باقی قصد کهی نمودند. سپهسالار لهراسب را فرستاد که بیرون لشکر رفته، در برابر آن‌ها بایستد. بعد از رفتن مشارٌالیه آن مقهوران نیز جانب کهی رفتند و چون لشکر غنیم شروع در بان‌اندازی نمود، سیّد خان جهان و خان دوران مردم کهی را جمع کرد و روانه[۵] شدند. در این اثنا یکی از بان‌های غنیم بر شترگاهی رسید و چون بادتندی می‌وزید، از آن آتش به‌دیگر جانوران که کاه و هیمه بار داشتند و زمین که پر از علفهای بلند بود، درگرفته. شتر و گاو بسیار با دو فیل و چند اسب و آدم سوخت و توزک افواج بر هم خورده، غنیم شوخی آغازکرد.

چون خبر به‌خانِ‌خانان رسید، فی‌الحال سوار شده به‌جانب کهی روانه گردید. کس پیش خان زمان فرستاد که زود خود را برساند و هنوز پارهٔ راه نرفته بود که پادشاه‌زادهٔ عالمیان از عقب تشریف آوردند. خانِ‌خانان عرض کرد، برای تنبیهٔ این جماعت دولت‌خواهان کافی‌اند. پادشاه‌زادهٔ عالم فرمودند که شما را آن قسم با غنیم جنگی[۶] روی داده، ما را دیر خبر شد و تأسّف داریم. امروز می‌خواهم که اگر آن چنان کارزاری دست دهد، داخل باشیم. چون خانِ‌خانان آن والانسب را بر این عزیمت منصرف یافت. التماس کرد که بر فیل سوار شوند و

۱. د: مقاهیر.
۲. د: آنها.
۳. د: کوششها کرده نمایان.
۴. د: فوجی اعظیمی به.
۵. د: جمع کرده روانه.
۶. د: قسم جنگی با غنیم.

خود را با راجه بیتهل داس و پرتهی راج به‌طریق هراولی[1] پیشتر روانه گشت.

فوج غنیم که نبیرهٔ یاقوت خان و جمعی دیگر بودند و شتر و گاوان کهی را پیش‌انداخته می‌بردند، از طرف راست نمودار شدند و به‌مجرّد شنیدن آواز نقّاره و دیدن نشان‌های پادشاه‌زادهٔ والامقدار و خانِ‌خانان دواب مردم کهی را گذاشته، رفتند. در این اثنا خان زمان که راجه جی سنگه را در اردو گذاشته، با رشید خان و راجه نر سنگه دیو بر سبیل استعجال روانه شده بود، از جانب راست خانِ‌خانان درآمد. سپهسالار و راجه بیتهل داس و پرتهی راج را پیش خان زمان فرستاد و او به‌اتّفاق آن‌ها بر غنیم تاخته، نشان نبیرهٔ یاقوت خان را گرفته به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ جهان فرستاد و او به‌اتّفاق آن‌ها بر غنیم تاخته و مقهوران را پیش‌انداخته تعاقب نمود و آن کامکار، (یک[2])هزار سوار ملازمان خود به‌کمک خان زمان فرستادند و با خانِ‌خانان مراجعت کردند. خان زمان شب از تعاقب غنیم وا پرداخته، به‌اردو آمدند.

روز دیگر که نوبت کهی خان زمان بود، مشارٌالیه با فوج همراه[3] خود به‌کهی می‌رفت و خبر به‌خانِ‌خانان رسید که غنیم به‌این اراده سوار شده، باز بر سر کهی برود یا به‌ملچارهای نقب بیاید. بنابر آن سپهسالار به‌مردم خود خبر کرد که مستعد باشند. اتّفاقاً وقت شام رندوله و نبیرهٔ یاقوت خان و دیگر مقهوران با جمیع مردم خود نزدیک به[4]ملچارهای نقب آمده ایستادند و خانِ‌خانان بعد از اطّلاع سوار شده (که از بر سر کهی برود[5]) متوجّه گشت و آن‌ها جمعی کثیری را پیاده کرده به‌ملچارها دوانیدند و اللّه‌وردی خان با همراهان از ملچار خود برآمده به‌تیر و تفنگ، هفتاد کس از مخالفان را بر خاک هلاک انداخت و جمعی را زخمی ساخت و چندی از مردم خان مذکور و راجپوتان جگراج و سپاهیان اصالت خان نیز زخم برداشتند و مقهوران تاب مقاومت نیاورده مغلوب گردیدند و خانِ‌خانان در راه فرار غنیم شنیده برگشت و خان زمان با کهی به‌سلامت مراجعت نموده داخل اردو شد.

بعد از یک دو روز پادشاه‌زادهٔ عالی‌مقدار به‌مصلحت خانِ‌خانان، سیّد خان جهان و خان زمان و راجه جی سنگه و چندی دیگر را از امرا تعیین نموده فرمودند که چون مقهوران بسیار

---

۱. د: هراول.
۲. د: یک.
۳. د ندارد: همراه.
۴. د ندارد: به.
۵. د: که از بر سر کهی برود.

غافل می‌باشند، چهار پنج گهری از شب مانده سوار شده، خود را به‌وقت برسانند[1]، تا کاری ساخته شود و نامبرده‌ها کار بند خدمت شده، چاشتگاه به‌بنگاه غنیم رسیدند. چون مقهوران پیشتر (خبر یافته بودند[2]) بُنه را باره کرده بودند. نهیب و غارت حسب‌المدّعا صورت نیست. پانزده گاوبان با قریب دو حصّه از گاوانی که غلّه (و آذوقهٔ غنیم[3]) بار داشت و شتر و گاو و لشکر پادشاهی که مقهوران روز سوختن کهی برده بودند، به‌دست مردم لشکریان افتاده، مردم راجه جی سنگه که هراول بود، پیشتر رسیده، آدم بسیار از مقهوران اسیر نمودند.

و چون غنیم که بُنه و بار می‌گریزانید، بسیار نزدیک بود، راجه اسب انداخت و سیّد خان جهان و خان زمان و مردم دیگر که در قول بودند، نیز خود را به‌او رسانیدند. در این اثنا مودهوجی، برادر مراری پندت فرصت یافته، با مبارز خان درآویخت و خان مذکور با همراهان داد سعی و کوشش داده، جمعی مقهوران را بر خاک هلاک انداخت و خان زمان چون بر این معنی وقوف یافت، سیّد خان جهان را به‌کمک راجه جی سنگه گذاشته، خود را به‌مبارز خان رسانید و مودهوجی مقهور دو زخم تیر برداشته به‌جهنّم واصل شد و چندی از مردم نامی لشکر مخالف مرحله‌پیمای وادی فنا گشتند و دیگران تاب نیاورده فرار نمودند و بهادران تا چهار کروه (تعاقب کرده[4]) به‌گجنال و تفنگ جمع‌کثیری را به‌دارالبوار فرستادند و اکثری را زخمی ساختند و یک پهر از روز مانده با غنیمت بسیار برگشته داخل لشکر شدند.

مجملاً در این مدت بهادران کار نقب به‌نهایت سعی به‌تقدیم می‌رسانیدند، امّا بعضی نقب‌ها را اهل قلعه می‌یافتند و از پارهٔ آب برمی‌آمد و یک نقب که به‌اهتمام الله‌وردی خان سالم به‌ته شیر حاجی رسیده بود. پادشاه‌زادهٔ والاگوهر از راه کوچهٔ سلامت رفته، در حضور خود آتش دادند. یک برج پرید، امّا راه چنانچه باید وا نشد و یک نقب دیگر را که بعد از آن به‌چند روز مهیّا شده بود. خانِ‌خانان در حضور خود آتش داد. در این مرتبه هم یک برج پریده، راهی که قابل یورش باشد به‌هم نرسید. در این ولا فوجی از سر مقهوران بر سر ملچار اصالت خان آمد و خان مذکور با همراهان خود، آن مقهوران را به‌شپّهٔ تیر و تفنگ گرفت و مخالفان آن‌جا کاری نساخته به‌ملچار جگراج رفتند و فیمابین آتش کارزار شعله زن گشته، خرمن حیات

---

۱. ب: رسانند.
۲. د: خبر یافته بودند.
۳. د: و آذوقهٔ غنیم.
۴. د: تعاقب کرده.

جمعی از مخذولان سوخت و بعضی زنده گرفتار گردیده. پاره‌ای زخمی شدند و بقیةالسیف به‌یک پا جانی به‌دربردند.

و بعد از چند روز چون از لشکر غنیم خبر رسید که نبیرهٔ یاقوت خان و غیره که جمعیّت آن‌ها قریب چهارهزار سوار می‌شد، به‌سرراه کاکا پندت، نوکر خانِ‌خانان که برای غلّه به‌جانب سیر رفته بود، شتافت خانِ‌خانان به‌عرض پادشاهزادهٔ عالم رسانید که الحال مخالفان به‌طرف دیگر مشغول‌اند. اگر برسر (بنه[۱]) مقهوران تاختی برده شود، اغلب آن‌که کار خاطرخواه صورت یابد و آن گرامی نسب چون میل تماشای جنگ دکنیان داشتند، خود نیز ارادهٔ سواری فرمودند.

و جگراج و لهراسب و یکّه‌تاز خان و چندی دیگر را به‌محافظت اردو مقرّر نمودند و خود مسلّح گشته بر فیل سوار شدند و بیرون لشکر برآمده به‌واسطه جمع شدن مردم پارهٔ توقّف نمودند و چون همه حاضر گشتند، ترتیب افواج نمود[۲]، روانه گردیدند. مقهوران پیشتر واقف شده، بنه را بار کرده به‌طرفی فرستاده و چپرها را آتش زده[۳] خود مستعد ایستاده بودند.

چون سپاه ظفرپناه نزدیک رسید، از طرف برانغار نمایان شده (بود[۴])، شروع در بان‌اندازی نمودند. خان زمان جلو انداخته فوج مقابل خود را برداشت و سیّد خان جهان نیز بر فوجی برابر او آمده بود، تاخت و راجه جی سنگه و راجه بیتهل داس به‌کمک شتافته آن مقهوران را راندند و خان دوران که چنداول بود، از عقب ایشان روانه (شده[۵])، خان زمان و سیّد خان جهان و راجه بیتهل داس خود را به‌غنیم رسانید و جمعی از مقهوران را به‌تیغ آبدار به‌آتش جهنّم فرستادند و مابقی هزیمت خورده، خود رو به‌گریز نهادند و مراری [پندت] در اثنای گریختن از اسب افتاده، یکی از سپاهیانش پیاده شده، اسب خود را به‌او داد و آن مقهور جانی بدربرده، سپاهی مذکور کشته شد و پادشاهزادهٔ والاقدار از استماع خبر نصرت به‌فیروزی مراجعت فرمودند.

القصّه از آن‌جا که کارها مرهون وقت است، چندان‌که پادشاهزادهٔ عالمیان و خانِ‌خانان در تسخیر قلعه سعی می‌نمودند، به‌جایی نمی‌رسید. چنانچه محاصرهٔ آن[۶] قرار (واقعی[۷]) میسّر نبود.

---

۱. د: بنه.
۲. د: فرموده.
۳. د: آتش داده.
۴. د: بود.
۵. ب: شد.
۶. د: از.
۷. ب: واقع.

از این جهت که خان دوران خود را به‌کمک خانِ‌خانان رسانیده، او را از جنگ غنیم رهانید و بعضی جاها مذکور ساخت که من سپهسالار را از کشتن خلاص کردم. میان او و خانِ‌خانان کدورت به‌هم رسید و سایر امرا و منصبداران به‌سبب آن‌که از بدسلوکی خانِ‌خانان در ته[۱] آزار بودند. سلسله جنبان عداوت گشتند و نفاق عظیمی فیمابین سرداران عمده‌های لشکر به‌هم رسید. چنانچه در پی شکست کار[۲] یکدیگر بودند و به‌این واسطه هر کتکش و مصلحتی که واقع می‌شد، غنیم خبر یافته، در برهم زدن آن می‌کوشید و کار حسب‌المدّعا صورت نمی‌بست. اگرچه سامان غلّه را سپهسالار به‌نوعی نموده بود که از جهت آذوقه در آن مدت لشکریان عسرت نکشیدند، امّا چون کاه و هیمه تا ده دوازده کروهی[۳] اردو نمانده بود و هر مرتبه به‌واسطهٔ کهی در رفتن و آمدن، زیاده از بیست کروه تردّد بایست نمود و موسم برسات نیز نزدیک رسیده بود. خانِ‌خانان به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ جهان التماس کرد[٤] که صلاح دولت در این است که زیاده از این توقّف نکرده، (عنان[٥]) معاودت به‌جانب برهان‌پور معطوف گردانید و حکم شده که آن کامکار از صوابدید خانِ‌خانان بیرون نباشد[٦]. [۳ ذی‌الحجّهٔ ۱۰٤۳ ھ[۷]/۳۱ مهٔ ۱٦۳٤ م] از پرینده کوچ کرده به‌برهان‌پور راهی گشتند.

روزی که از زیرگهاتی که هژده کروهی بیر واقع است کوچ (کرده[۸])، غنیم نمودار گشته، شروع در بان‌اندازی نمود و (گاهی[۹]) شوخی کرده نزدیک می‌آمد. خان زمان که با راو ستر سال و جگراج و چندی دیگر آن‌روز چنداول بود، بر مقهوران تاخت و از برانغار راجه جی سنگه و مرتضٰی خان و از جرانغار اصالت خان و خلیل الله خان نیز اسب انداخته (بود[۱۰])، به‌کمک شتافتند و غنیم را رانده از جایی که کوچ شده بود، گذرانیده و جمعی را بر خاک هلاک افکنده، بسیاری را زخمدار گردانیدند و پنجاه اسب زنده گرفتند. چون تفرقه به‌جمعیّت غنیم

۱. د ندارد: ته.
۲. د ندارد: کار.
۳. د: گروه.
۴. د: نمود.
۵. د: عنانت.
۶. د: نباشند.
۷. بض: ۳ ذی‌الحجه ۱۰٤۳ ھ.
۸. ب: کرد.
۹. ب: گاه.
۱۰. د: انداخته بود.

غنیم راه یافته بود، دیگر تا رسیدن برهان‌پور اثری از عادل خانیه ظاهر نشد. پادشاه‌زاده عالمیان با خانِ‌خانان و خان زمان و سایر لشکر بعد از شش ماه در اواخر شوّال[۱] داخل برهان‌پور شدند و چون حقیقت حال به‌مسامع جلال رسید، خانِ‌خانان را که از بدخویی با همراهان ناسازگاری می‌نمود و پادشاه‌زادهٔ والامقدار[۲] را بی‌تسخیر قلعه برگردانیده بود، معاتب ساخته. پادشاه‌زادهٔ گرامی‌تبار را با مردی که در رکاب آن کامکار رفته بودند، به‌درگاه طلب فرمودند. چون در سمت جنوبی کشمیر چشمه‌سارهای نامی که بهترین منزّهات کشمیر واقع شده و منتهای آن سرچشمهٔ ویرناگ است، به‌خاطر همایون خطور نمود که به‌سیر آن حدود توجّه فرموده از این[۳] راه عزیمت دارالسلطنت لاهور نماید.

در اواخر ربیع‌الاوّل این سال[٤] [۱۰٤٤ ه/١٦ سپتامبر ١٦٣٤ م[٥]] موافق آخر آن شهریور که منتهای موسم برآمدن از سرد سیر کشمیر است و اگر زیاده بر این توقّف واقع[٦] شود، راه‌ها مسدود می‌گردد. موکب معلّی بعد از سه ماه اقامت کشمیر، در ساعت مختار نهضت نموده، در موضع (پمپور[٧]) که از شهر به‌راه خشکی سه کروه و از راه دریا پنج کروه پادشاهی است، نزول فرموده[٨]، موضع مذکور[٩] زعفران زار است، امّا زعفران هنوز گل نکرده (بود[١٠])، در اواسط آبان گل می‌کند.

مجملاً رایات اقبال از این‌جا به‌ونتی‌پور[١١] و از آن‌جا پنج راه[١٢] ظل ورود افکند و از موضع مذکور چون کوچ شد، بندگان اشرف تا پل کهته‌بل منتهای سیر کشتی است، به‌کشتی قطع مسافت نموده، از آن‌جا بر تخت روان سوار گردیده، تا پنجه تشریف بردند. در این پرگنه بتخانهٔ کهنه بود. پادشاه دین‌پناه کفرگاه به‌انداختن آن حکم نموده. پرگنهٔ مذکور را که در جاگیر

۱. بض: اواخر ذی‌الحجهٔ ۱۰٤۳ ه/۲۳ ژوئن ١٦٣٤ م.
۲. د: والاقدر.
۳. د: از آن.
۴. د ندارد: این سال.
۵. بض: ١٦ سپتامبر ١٦٣٤ م.
۶. د ندارد: واقع.
۷. ب: منشور.
۸. د: نمود.
۹. د: مزبور.
۱۰. د: بود.
۱۱. بض: اونتی‌پور.
۱۲. بض: بیج بهاره.

اسلام خان نیز بود، به‌اسلام‌آباد موسوم گردانیدند. در این مکان دو چشمهٔ صاف، پرماهی واقع است و این چشمه آغاز سرچشمه‌هاست. در عهد جنّت‌مکانی بر چشمه‌های مذکور عمارات ساخته شده و آخر روز از آن‌جا روانه گشته. در آصف‌آباد که ملچهی‌پور[۱] بر زبان‌ها مذکور است، نزول نمودند. الحق مثل آن چشمه، چشم فلک بر روی زمین کم دیده. یمین‌الدّوله به‌فرمودهٔ جنّت‌مکانی آن مکان فیض‌نشان را تعمیر نموده و عمارات خوش ساخته.

غرّهٔ ربیع‌الثّانی [۱۰۴٤ ه/۲٤ سپتامبر ۱٦۳٤ م] بندگان اشرف از آن‌جا متوجّهٔ صاحب‌آباد، معروف به‌اچهول[۲] که متعلّق به‌سرکار نوّاب عُلیه و به‌این سبب به‌این نام موسوم است و چشمه‌ای دارد، کمال سردی و صفا. اعلی‌حضرت در ایّام پادشاه‌زادگی تعمیر آن فرموده‌اند. گشتند بی‌تکلّف، کیفیّت و خصوصیّت و جوش و خروش چشمهٔ مذکور جهان‌نور، ذی‌نشان نداده. چشمهٔ آصف‌آباد و این چشمه در روشنی و صفا روی زمین را به‌منزلهٔ دو چشم است و اگر تفرقه در میان گنجد، به‌قدر تفاوت چشم (چپ و راست[۳]) خواهد بود.

حضرت شاهنشاهی (روز سوّم[٤]) مقام از این‌جا به‌سرچشمه پهلوکَه بَهوَن[٥] تشریف برده، چون عماراتش به‌اتمام نرسیده بود، به‌صاحب‌آباد معاودت نمودند. این چشمه[٦] نیز از چشمه‌های معروف است و چشمهٔ صاف پرماهی دارد و کوهچه که بر آن مشرّف است از پایین تا بالا صنوبرهای مطبوع همقد دارد. چنانچه از صحن باغ که سر یکی بر ساق دیگری پیوسته می‌نماید، تمام کوهچهٔ سبز یکدست به‌نظر می‌درآید.

پنجم ماه مذکور [ربیع‌الثّانی ۱۰۴٤ ه/۲۸ سپتامبر ۱٦۳٤ م] موکب پادشاهی از صاحب‌آباد به‌ویرناگ که منتهای سرچشمه‌هاست و از شهر تا این‌جا[۷] هژده کروه پادشاهی است، نهضت نمود. چشمهٔ مذکور منبع دریای بهت[۸] است و از حیثیت سردی بسیاری و کثرت ماهی بهترین چشمه سارهاست. بر سر این چشمه حوض مثمنی که قطرش چهل درعه و هر ثمنش هفت درعه

۱. د: ملچهی بون؛ ح: مچهی بَهوَن.
۲. د: چهول.
۳. ب: نادرست.
۴. ب: روز دوم.
۵. بض: لکهی بهون.
۶. د ندارد: پهلوکه بهون تشریف برده، ... معاودت نمودند این چشمه.
۷. د: آنجا.
۸. د: بهشت.

و عمقش چهارده گز است، جنّت‌مکانی در ایّام پادشاه‌زادگی تعمیر آن نموده‌اند. صفایی آب به‌مرتبه‌ای است که با وجود این عمق، سنگریزه‌های ته‌نشین آب به‌یک[1] نمودار است و اقسام ماهی زیاده از حد و حضر دارد و عقب چشمه کوهچه‌ایست در کمال موزونیت[2] اندام و بغایت سبز و خرّم و خوش درخت که بر آیینهٔ آب سایه افگن است. بندگان اشرف باغی دلگشا و منازل و حمام و حوض‌ها و آبشارها و فوّاره‌ها طرح انداخته به‌شاه‌آباد موسوم گردانیدند.

در این مکان فیض‌نشان جشن وزن قمری اختتام سال چهل و چهارم از عمر ابد طراز به‌میان آمد و هفتم ربیع‌الثّانی [۱۰٤٤ ه/۳۰ سپتامبر ١٦٣٤ م] که ساعت مختار بود، ذات همایون را به‌رسم معهود به‌طلا و دیگر اشیا سنجیدند و از پیشگاه خلافت[3] و افضال خاقانی، عالمی کامیاب امید گشت. از جملهٔ این شیرازه‌بند سوانح اقبال که در آن وقت هفت مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود، با وجود صغرسن به‌منصب درخور سرفرازی یافت.

روز دیگر [۸ ربیع‌الثّانی ۱۰٤٤ ه] که به‌حساب مشهور اهل فرس، دهم مهرماه [۱ اکتبر ١٦٣٤ م] بود، عزیمت لاهور متوجّهٔ دارالسلطنت گردیدند و به‌چهار منزل به‌هیره‌پور که (سر[4])منزل پیر پنجال است، نزول فرمودند.

در اثنای راه به‌سیر آبشار اوهر که در درّهٔ دست چپ راه واقع است، توجّه فرمودند، منبع آن چشمه‌ای است موسوم به‌کوثر[5] که از برفهای کوهستان مشرق رویه که می‌گذارد، آب بسیار به‌آن ملحق شده، نهر عظیمی می‌شود و از کوه بر روی سنگ صلبی می‌ریزد و بر آن سنگ از صدمهٔ ریزش آب به‌مرور ایّام حوض کلانی به‌هم رسیده و از حوض مذکور به‌درّه‌ای که قریب پانزده گز نشیب آنست می‌ریزد. از غوغای آب و نزدیکی[6] آبشار مذکور دو کس که پهلوی یکدیگر باشند، آواز هم نمی‌توانند شنید. اگرچه در عرصهٔ کشمیر و نواحی آن آبشار بسیار واقع است، امّا بهترین همهٔ این آبشار است و از گذشت این آبشار سُکها کهنه[7] که از چهارده گز ارتفاع می‌ریزد و به‌قدر ده آسیا آب دارد و دیگر آبشار بیرم گله است که کیفیّت آن در راه

---

۱. د: یک‌به‌یک.
۲. د: موزون است.
۳. د ندارد: خلافت.
۴. ب: راه.
۵. بض: کوثرناگ.
۶. د: آب در نزدیکی.
۷. بض: سُکها ناگ.

پیر پنجال سبق ذکر یافت.

در ازمنهٔ ماضیه کشمیر باغی و عمارتی و میوهٔ خوبی نداشت و از آن‌روز که به‌تسخیر عرش‌آشیانی درآمد[۱]، شروع در ترتیب آن شد و ساختن عمارات و باغات و تعمیر سرچشمه‌ها (و[۲]) مکان‌های لایق و پیوند کردن درختان میوه‌دار و غیر ذلک شد و در ایّام دولت جنّت‌مکانی چون بغایت مرغوب آن حضرت بود، رونق بسیار یافت و در این عهد سعادت مهد از تصرّفات طبع والا به‌مرتبهٔ کمال رسید.

و مردم آن دیار که معنی انسانیت در ایشان صورت نبسته (بود[۳]) و بوی تعارف به‌مشامشان نرسیده بود. به‌محافظت اهل اردو که در این مدت آمد و شد نموده‌اند، اکثر متعارف و فارسی زبان شده‌اند و طالب علم و شاعر و خوشنویس و نغمه سنج بالفعل در میان ایشان به‌هم رسیده.

بالجمله حضرت‌اعلی از هیراپور[۴] به‌همان منازل که آمده بودند به‌بهنبر شرف ورود ارزانی داشتند.

ظهور آثار معدلت و دین‌پروری[۵] از پادشاه شریعت‌پناه

در این وقت به‌عرض رسید که سکنهٔ موضع مذکور با وجود مسلمانی به‌کفّار نسبت می‌کنند و فیمابین مقرّر گشته که اگر کافر دختر خود را به‌مسلمانی بدهد، آن دختر را بعد از مردن دفن می‌کرده باشند و اگر مسلمان به‌کافر وصلت کند، بعد از موت او را بسوزانند.

لهٰذا از پیشگاه عدالت‌پروری فرمان شد که هر کافری که زن مسلمان در خانه داشته باشد، اگر شرف اسلام دریابد، زن را بعد از نکاح در تصرّف او بگذارند و اگر به‌ادراک این سعادت راضی نشوند، بعد از گرفتن جرمانه مسلّمه را از او جدا سازند. و چون جوگو، زمیندار آن‌جا[۶] و اکثر اقوام او مصدر این امر شنیع شده بودند. جمیع آن مردم که قریب پنج‌هزار آدم بودند، در ملّت بیضاوی[۷] مصطفوی درآمدند و معلّمی[۸] از سرکار خاصّهٔ شریفه به‌جهت اجرای احکام

---

۱. د: آمده.
۲. ب: که.
۳. د: بود.
۴. د: هیرپور.
۵. د: آثار دین‌پروری و معدلت.
۶. د: جوگوزمین در آنجا.
۷. د: بیضاوی.
۸. د: و قاضی و مولوی و معلّمی.

شریعت و تعلیم آداب عبادت در میان آن جماعت معیّن گشتند و جوگو به‌خطاب راجه دولتمند سرفرازی یافت.

اعلان معدلت و دین‌پروری مجدّد از خاقان (عدالت نشان[1])

و چون رایات جلال به‌حوالی گجرات، پنجاب رسید، جمعی از سادات و مشایخ آن قصبهٔ استغاثه نمودند که بعضی کفّار زنان مؤمنه و کنیزان مسلّمه را متصرّف‌اند و چندی از آن‌ها مساجد را به‌تعدّی در تحت عمارات خود درآورده‌اند.

لهٰذا بندگان اشرف شیخ محمود گجراتی که داروغگی نومسلمانان بر او مقرّر است، فرستادند تا بعد از ثبوت زنان و کنیزان مسلّمه را از تصرّف کفّار برآورد و مساجد را از عمارات آن ملاعین[2] جدا سازد. او به‌آن‌جا رفته، هفتاد زن اصیل و کنیزان مسلمان را از قید کفّار برآورد و هرجا مسجدی در زیر عمارات درآمده بود، جدا گردانید[3].

و چون این ماجرا به‌عرض رسید. حکم شد که به‌دستور قوم راجه دولتمند هرکه مسلمان شود، مسلّمه را به‌عقد مجدّد به‌او واگذارند و هرکه ابا نماید معروض دارند، تا به‌جرمانه و تأدیب معاتب گردد و از این مردم نیز جمعی شرف اسلام دریافته، مابقی متنبه گشتند و از آن جمله یک نفر که به‌قرآن بی‌ادبی کرده بود، به‌قتل رسید و برحسب امر نافذ (آن[4]) زنان را به‌نکاح شرعی در عقد مسلمانان درآوردند و همچنین حکم شد که در نواحی پنجاب هرجا این صورت واقع شده باشد، به‌دستوری که گذشت، عمل نمایند. چنانچه دویست زن مسلّمه از تصرّف کفّار برآورده به‌عقد مسلمانان درآوردند و قریب چهارصد کافر شرف اسلام دریافتند و سه بتخانه منهدم گشته و به‌جای آن مسجد بنا شد و هفت مسجد از تحت عمارات کفره برآمده.

در اواسط جمادی‌الاولی این سال [۱۰٤٤ ﻫ/اوایل نوامبر ١٦٣٤ م] به‌عرض رسید که مهابت خان، خانِ‌خانان سپهسالار که به‌صوبه‌داری کل دکن می‌پرداخت، به‌اجل طبیعی گشت و معتمد خان تاریخ وفات او را که نام قدیمش زمانه بیگ بود:

---

۱. د: عدالت نشان.
۲. د: عمارات هنود.
۳. د ندارد: او به‌آنجا رفته... جدا گردانید.
۴. د: آن.

زمانه آرام گرفت [= ۱۰٤٤ هـ] یافت

مجملاً حضرت شاهنشاهی در این ولا دکن (را[1]) دو صوبه قرار داده، صوبه‌داری بالاگهات را که مراد از دولت‌آباد و احمدنگر و توابع و مضافات آن است به‌خان زمان که از پدر رنجیده خاطر گشته. دو روز قبل از رسیدن خبر واقعهٔ مهابت خان به‌درگاه آمده بود، تفویض فرمودند و صوبه‌داری پایین گهات به‌خان دوران مقرّر گشت و به‌جای او صوبه‌داری مالوه به‌الله‌وردی خان قرارگرفت.

شکار نشاط‌افزای قمرغهٔ گورخر

از شکارهای نشاط‌افزایی[2] که در این ولا به‌وقوع آمده، قمرغهٔ گورخر است که هرگز (در[3]) ممالک هندوستان به‌فعل نیامده و هیچ‌کس گور را به‌قمرغه درنیاورده. کیفیّت این واقعه آن‌که چون در نواحی بهیره که از پرگنات عمدهٔ قدیم پنجاب است و برکنار آب بهت واقع شده گورخر بسیاری هست و گورخر[4] اکثر در برمی‌باشد[5] و آب‌خوار مُغی می‌دارد. وقت تشنگی قطع مسافت بعیده می‌نماید آب خورده به‌مقرّ[6] خود می‌رود و الله‌وردی خان قراول بیگی بر آب خورد گوران اطّلاع حاصل نموده، چندی برگماشت که مانع آب خوردن[7] آن‌ها شوند، تا چون از پنجاب بیایند و تشنگی غالب شود به‌ضرورت[8] به‌تنگنایی که در آن حوالی است و آبی دارد بروند و بعد از رفتن آن‌ها مداخل[9] و مخارج را مسدود ساخته، همه را به‌قید درآورده شود[10] بالقوّه، فکرهای خان مشارٌالیه همه به‌فعل آمده گوران در آن تنگنای بند شدند و آن‌ها را به‌دامی که برای شکار وحوش ساخته‌اند، احاطه نمودند و بندگان حضرت به‌شکار تشریف بردند، بیست گورخر[11] صید خاصّه شد و چهل و سه به‌اشارهٔ همایون پادشاه‌زاده‌های کامکار و امرای

---

۱. د: را.
۲. د: نشاط افزا.
۳. د: در.
۴. د: گوره.
۵. د: باشند.
۶. د: مقرر.
۷. د: خورده.
۸. د: بالضرورت.
۹. د: آنها مد آنجا.
۱۰. د ندارد: شود.
۱۱. د: گوره خر.

نامدار شکار کردند و نتایج آن[1] را حسب‌الحکم ملتزمان رکاب زنده به‌دست گرفتند و این بسیاری[2] باعث انبساط طبیعت اشرف گردید.

۱. د: آنها.
۲. د: بسیار

وقایع سال هشتم جلوس اشرف اعلی

در اوایل ماه اوّل این سال [۵ جمادی‌الثّانی ۱۰۴۴[1] ه/۲۶ نوامبر ۱۶۳۴ م] رایات عالیات که از کشمیر متوجّهٔ لاهور گشته بود، به‌مبارکی داخل دارالسلطنت مذکور گردید. روز دیگر پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه[2] شجاع بهادر از دکن رسیده، احراز ملازمت نمودند.

تفویض منصب به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر

در ابتدای رجب این سال [۱۰۴۴ ه/۲۱ دسامبر ۱۶۳۴ م[3]] به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر که پانصد روپیه روزینه داشتند. منصب ده‌هزاری ذات و چهارهزار سوار و علم و نقّاره و طومان طوغ شفقّت شد و حکم دادند که بعد از این در سفرها خیمه سرخ به‌پا می‌کرده باشند.

سوّم شعبان این سال [۱۰۴۴ ه/۲۲ ژانویهٔ ۱۶۳۵ م] جشن وزن شمسی انتهای سال[4] چهل و سوّم از عمر ابد اتّصال خاقان بی‌همال انعقاد یافت و آن پیکر خلافت را به‌دستور هربار به‌طلا و دیگر اجناس مقرّری وزن نمودند. در این بزم خجسته سعید خان صوبه‌دار کابل به‌ملازمت مشرّف گشته، یک‌هزار اشرفی نذر گذرانید و عبدالقادر، پسر احداد را که مایهٔ فساد افاغنه راه کابل بود و به‌حسن سعی او ترک می‌نموده، طریق خدمتکاری پیش گرفته بود، همراه آورده[5] به‌استیلام عتبهٔ خلافت رسانید و از پیشگاه نوازش به‌اضافهٔ یک‌هزاری به‌منصب پنج‌هزاری بلندمرتبه گردید.

در این ولا از وقایع دکن به‌عرض رسید که بعد از فوت شدن مهابت خان ساهوی مقهور و جمعی از نظام‌الملکیه فرصت غنیمت شمرده، دست تطاول بر محال نواحی دولت‌آباد دراز گردانیده، شروع در تحصیل نمودند. خان دوران بر حقیقت واقعه اطّلاع یافته بود، با وجود

---

۱. بض: ۵ جمادی‌الثّانی ۱۰۴۴ ه.
۲. د ندارد: شاه.
۳. بض: ۲۱ سپتامبر ۱۶۳۴ م.
۴. د ندارد: سال.
۵. د ندارد: همراه آورده.

آن‌که صوبه‌داری[۱] بالاگهات به‌خان زمان تعلّق گرفته بود، به‌او دخلی نداشت. چون فرمان به‌او رسیده بود که تا رسیدن خان زمان آن‌جا رفته از آن صوبه خبردار باشد، خود را از مالوه به‌برهان‌پور رسانید و جمعی را به‌محافظت برهان‌پور گذاشته. خود با راجه جی سنگه و مبارز خان و جگراج و دیگر امرا و منصبداران کمکی آن صوبه برای استصال مفسدان روان شد.

و چون به‌کهرکی رسید، مقهوران که در حوالی دولت‌آباد منتشر (بودند[۲])، از خبرآمدن خان دوران مغلوب واهمه گشته، تهانه را خالی کرده، به‌جانب رامدوه رفتنده و خان مذکور به‌دولت‌آباد شتافته و یک‌روز مانده. بر اثر مقهوران به‌رامدوه رفت و آخر شب از آن‌جا به‌قصد تنبیه مفسدان سوار شده، آخرهای روز به‌حوالی شیوگانو رسید و شنید که ساهو با همراهان دو کروه پیشتر برکنار نهر آبی فرودآمده، با آن‌که وقت بسیار تنگ شده بود. صفوف آراسته، متوجّهٔ دفع غنیم گشت و به‌مجرّد نمودار شدن سپاه ظفرپناه، مقهوران بار و بنهٔ خود را از گهات[۳] قوّت مقاومت در خود نیافته، منهزم گشتند و دلاوران به‌سبب تاریکی شب تعاقب نتوانستند نمود، همان‌جا فرودآمدند. یک پهر از شب مانده، به‌سمت امران‌پور[٤] روانه[٥] گردیدند و بعد از رسیدن به‌آن‌جا معلوم شد که مقهوران بار و بنهٔ خود را گهات مَانَکْدَوَنْد به‌طرف قلعهٔ جُنَیر روانه کرده‌اند[٦] که از راه کتل موهری به‌بالاگهات برآیند و خان دوران با سایر رفقا روانهٔ گهات مذکور شد و چون دکنیان را شیوه این است تا گزیر ممکن باشد، قرار جنگ نمی‌دهند، خود را به‌بار و بنهٔ آن‌ها رسانیده، دستبردی نمایند و چون به‌گهات نزدیک رسید بنه مفسدان نمودار گردید. معلوم شد که پاره‌ای به‌بالا برآمده، مابقی در راه‌اند. جمعی که به‌محافظت بنه و اسباب معیّن بودند، پای ادبار فشرده، دست به‌محاربه گشادند، تا شاید بقیه مردم ایشان خود را به(بالای گهاتی[۷]) برسانند و بهادران آن خون گرفته‌گان را علف تیغ ساخته به‌تاراج بنه و بار پرداختند و تمام اردوی و اسباب ساهو و سایر مقهوران را غارت نمودند و قریب هشت‌هزار گاو غلّه و پارهٔ کاه[۸] که اسلحه و بان بر آن بار داشت، به‌دست آوردند و قریب سه‌هزار آدم را

۱. د ندارد: داری.
۲. د: بودند.
۳. د ندارد: بار و بنه خود را از گهات.
۴. بض: اَمْراپور.
۵. د: روان گردیدند.
۶. د: روانه کرده.
۷. ب: بالاگهاتی.
۸. د: و پارهٔ کاه.

علف تیغ ساختند و خان دوران غنایم آن فتح را به‌سپاهی واگذاشته به‌احمدنگر آمد و خاطر از سرانجام آذوقه احشام آن قلعه جمع ساخته متوجّه پیش شد.

در این اثنا خان زمان متوجّهٔ دولت‌آباد گردید و خان دوران کمکیان بالاگهات را نزد خان زمان فرستاده[۱]، خود به‌برهان‌پور که به‌عهد ضبط او مقرّر بود، معاودت نمود و این همه تردّدات از او در هژده روز به‌فعل آمد.

انتهاض رایات ظفرشعار از دارالسلطنت لاهور به‌سمت دارالخلافه

در هفتم شعبان مذکور [۱۰۴٤ ﻫ/۲٦ ژانویهٔ ۱٦۳۵ م] در ساعت مختار، موکب جلال[۲] از دارالسلطنت به‌صوب دارالخلافهٔ اکبرآباد نهضت فرمود. در اوایل شهر رمضان [اواسط فوریه] که حوالی پرگنهٔ شاه‌آباد مضرب خیّام بود. اسلام خان را با چندی از امرا و منصبداران[۳] و جمعی دیگر که مجمع قریب هفت‌هزار (سوار[٤]) بود، تعیین فرمودند که پیشتر خود را به‌دارالملک دهلی رسانیده، از آب جون عبور نماید و متمردان آن روی آب را که سر به‌فساد برداشته‌اند، تنبیه بلیغی[۵] کند. و مقرّر شد که مقرّب خان دکنی جاگیردار سنبهل نیز به‌آن فوج ملحق گشته، در این خدمت همراهی نماید و همچنین شایسته خان ولد یمین‌الدّوله و آصف خان با (دوهزار[٦]) سوار آن عالی‌جاه و پسر مبارز خان و چندی دیگر از منصبداران که همه قریب پنج‌هزار سوار بودند، تعیین گردیدند که خود را به‌دارالملک دهلی رسانیده به‌اتّفاق صوبه‌دار آن‌جا به‌دفع مفسدان روی (آن[۷]) آب بپردازد و بعد از وصول رایات به‌دارالملک مذکور اردو (را[۸]) گذاشته، با مردم کمی متوجّهٔ شکارگاه پالم شدند و در آن‌جا چهار روز به‌نشاط‌صید و نخجیر اشتغال فرمودند، از آن جمله یک‌روز چهل آهوی سیاه چنانچه وقت رفتن کشمیر زده بودند، شکار خاصّه شد و بعد از آن‌که از آن‌جا برگشته در ظاهر شهر گذشته نزول نمودند، اردوی کلان ملحق گشت.

۱. د: خان مشارٌالیه فرستاد.
۲. د: اجلال.
۳. د: منصبدار.
۴. د: سوار.
۵. د: بلیغ.
۶. ب: ده‌هزار.
۷. د: آن.
۸. د: را.

تولّد ثمر نورس[۱] ریاض دولت سلطان[۲] سلیمان شکوه

در اواخر ماه مذکور [رمضان ١٠٤٤ هـ/١٥ مارس ١٦٣٥ م[۳]] که مقام سلطان‌پور معسکر اقبال بود، در حرمسرای پادشاهزادهٔ بزرگ‌مرتبه از دختر نیک اختر شاه‌زادهٔ پرویز فرزند گرامی به‌وجود آمد و به‌سلطان سلیمان شکوه موسوم گردانیدند.

و هم در این ایّام عبدالله خان بهادر فیروزجنگ، صوبه‌دار بهار که حسب‌الحکم به‌تنبیهٔ مفسدان رتن‌پور رفته بود. زمیندار آن‌جا و دیگر زمینداران آن نواحی را با غنایمی که در این مهمّ به‌دست او آمده بود، به‌درگاه آورد و یک‌هزار اشرفی نذر ملازمت و یک‌هزار دیگر به‌جهت انصرام آن مهمّ نذر نموده بود، گذرانیده و پیشکش خود بیست و شش فیل نر و ماده و پارهٔ مرصّع‌آلات و طلاآلات و اقمشهٔ کار پتنه که قیمت مجموع چهار لک روپیه شد و نه فیل و دو لک روپیه که از زمینداران رتن‌پور برای سرکار پادشاهی گرفته بود، به‌نظر انور درآورد.

مجملی از این ماجرا این[۴] که خان مشارٌالیه چون به‌چهار کروهی کتل آبی[۵] که قریب شصت کروه این طرف رتن‌پور واقع است، رسید. راجه امر سنگه، زمیندار باندهو[۶] با جمعیّت خود به‌او ملحق گشت[۷] و وقتی که ارادهٔ برآمدن به‌کتل نمود، زمیندار آن‌جا با مردم خود سرکتل را گرفته به‌تیر و تفنگ ابواب ممانعت گشود و عبدالله خان با همراهان پیش رانده. جمعی کثیر از مقهوران را بر خاک هلاک انداخت و بقیة‌السیف فرار نموده، به‌تیونتهر نام قلعهٔ محکمی که در جنگل صعب شمال رویهٔ کتل واقع است، درآمده متحصّن شدند و فیروزجنگ گرم و چسپان و گیرا از دنبال شتافته، در همان‌روز یورش نمود و بهادران به‌زینه و کمند بر دیوار قلعه برآمدند و راجپوتان متحصّن از کمال جهل و غرور قرار کشته شدن به‌خود داده، اکثر جوهر[۸] نمودند و بعد از کوششهای متهوّرانه علف تیغ گردیدند و زنان و فرزندان جمعی که جوهر نکرده بودند، اسیرگشتند و چون سر آن کتل بسیار ناهموار و عبور از آن بسیار دشوار بود. عبدالله خان

---

۱. د: ثمرین رس.
۲. د ندارد: سلطان.
۳. بض: ۱۵ مارس ١٦٣٥ م.
۴. د: آن.
۵. د: نامی.
۶. د: باندهور.
۷. د: مطلق گشت.
۸. جوهر کردن: به‌اصطلاح هندی خود را هلاک کردن.

دو سه روز آن‌جا توقّف نموده، گفت که سرکتل[1] را هموار کردند. چنانچه (ارابهای[2]) توپخانه نیز[3] به‌سهولت گذشت.

بعد از آن متوجّهٔ استیصال زمیندار رتن‌پور گردید و او به‌مجرّد شنیدن خبر فتح قلعهٔ مذکور، مغلوب رعب و هراس گشته و به‌وسیلهٔ زمیندار باندهور[4] اظهار و انقیاد و قبول پیشکش لایق نمود و قرار داد که بعد از دیدن خان مشارٌالیه مقدار پیشکش مقرّر[5] سازد و خان فیروزجنگ سُندر کب رای را که از درگاه پیش او آمده بود، با یکی از معتمدان امر سنگه، زمیندار (باندهو[6]) برای استمالت او فرستاد و خود نیز کوچ در کوچ متوجّهٔ آن صوب گشت و زمیندار مذکور بلا توقّف به‌دیدن عبدالله خان روان شد و سه فیل با خود آورد و ملاقات نمود. (دو لک[7]) روپیه و نه فیل پیشکش قبول نموده. تعهّد کرد که بیست و پنج روز سامان نماید و همراه فیروزجنگ روانهٔ درگاه شود و بعد از سرانجام پیشکش با خان مشارٌالیه به‌پیشگاه حضور آمد.

و بالجمله اسلام خان و شایسته خان که به‌تنبیه متمردان هردو طرف آب جون رفته بودند، از جاهای محکمی که مقر و مفرّ[8] آن‌ها بود، بسیاری را خراب ساختند و جمع کثیری از آن‌ها را مستاصل و هلاک گردانیدند و اهل و عیال آن‌ها (با[9]) مواشی زیاده از حد و شمار به‌دست آوردند و با همراهان به‌درگاه آمده. در این وقت به‌کورنش مستعد گشتند. در این چند روز که دو فوج مذکور به‌برانداختن بیخ و بنیاد آن‌ها اشتغال داشتند. قریب دوهزار قطاع‌الطریق از آن مقهوران علف تیغ انتقام گردیدند.

نوروز و حقیقت تخت مرصّع

نوروز این سال به‌حسب اتفاق روز عیدفطر [۱ شوّال[10]] موافق هزار و چهل و چهار هجری

---

۱. د ندارد: کتل بسیار ناهوار و... توقّف نموده، گفت که سرکتل.
۲. ب: عرابهای.
۳. د ندارد: نیز.
۴. د: ماندهو.
۵. د ندارد: مقرر.
۶. ب: باندهور.
۷. ب: نه لک.
۸. د: مفرانه.
۹. ب: به.
۱۰. بض: ۱ شوّال ۱۰٤٤ هـ.

[۱۰٤٤ هـ/۲۰ مارس ۱٦۳۵ م] واقع شد و چون اهل تنجیم ساعت دخول موکب اجلال به‌دارالخلافه و جلوس بر تخت مرصّع مسقّف مشتمل بر دوازده ستون که به‌طول سه درعه و یک ربع و عرض دو نیم درعه، ارتفاع پنج درعه از زینه پایه تا قبه در سال اوّل جلوس همایون فرموده شده بود و جواهر هشتاد و شش لک روپیه و یک لک توله طلا که آن نیز چهارده لک می‌شود که مجموع یک کرور روپیه به‌حساب اهل هند و سه‌صد و سی‌هزار [۳۳۰,۰۰۰] تومان موافق زر عراق و چهار کرور خانی رایج ماوراءالنّهر باشد، صرف آن شده و در مدت هفت سال صورت اتمام یافته و از جمله جواهر آن لعلی است که شاه عبّاس صفوی برای جنّت‌مکانی ارسال داشته بود، بر آن نام نامی حضرت صاحبقران و میرزا شاهرخ و میرزا الغ بیگ و شاه عبّاس و جنّت‌مکانی و عرش‌آشیانی و بندگان اشرف منقوش است و یک لک روپیه قیمت دارد.

دخول رایات به‌دارالخلافه و جلوس[۱] سریر بی‌نظیر مرصّع[۲]

سوّم شوّال [۱۰٤٤ هـ/۲۲ مارس ۱٦۳۵ م] اختیار نموده بودند، اعلی‌حضرت در بیرون شهر توقّف فرموده[۳]. روز نوروز را به‌کامرانی گذرانیدند و در ساعت مختار داخل دولتخانهٔ قلعهٔ دارالخلافه که در آیین‌بندی آن تکلّفی که از آن بالاتر نباشد و در هیچ‌عصری ترتیب نیافته به‌کاربرده بودند، گردیدند و بر تخت مرصّع مذکور جلوس فرمودند. در این‌روز خجسته و بزم فرخنده، کام‌بخش کبیر و صغیر[٤] گشته. اوّل به‌پادشاه‌زاده‌های والامقدار و بعد از آن به‌امرای نامدار و همچنین ترتیب مراتب نسبت به‌سایر ملازمان انواع مراحم و اقسام داد و دهش از نقد و جنس که درخور این جشن بی‌نظیر باشد، فرمودند[۵].

فایزگشتن یمین‌الدّوله به‌خطاب والای خانِ‌خانان سپهسالار

از آن جمله یمین‌الدّوله آصف خان سوای دیگر نوازشات به‌خطاب خانِ‌خانان سپهسالار اختصاص یافت. هرچند رکن‌السّلطنت در روز اوّل جلوس سزاوار این القاب بود. مهابت خان

۱. د: جلوس خاقان عالمگیر بر.
۲. د ندارد: مرصّع.
۳. د: شهر تشریف برده.
۴. د: صغیر و کبیر.
۵. د ندارد: فرمودند.

در ایّام پادشاه‌زادگی خود را بسیار به‌وقت به‌ملازمت رسانیده بود. این پایهٔ جلیل‌القدر نام او شده. پادشاه مروّت‌شعار در حین حیات او از او انتزاع (نمودن[۱]) لایق ندیده. چون اقتضای آن[۲] مانع مرتفع گشت، احقاق حق نمودند و در این‌روز میمنت‌افروز یکصد خلعت به‌امرای والاقدر عنایت نموده، مقرّر فرمودند که تا نه روز دیگر یکصد کس را از منصبداران و سایر ملازمان درگاه مُخَلَّع (سازند، چنانچه در ده روز یک‌هزار خلعت مرحمت شد و جمیع کثیری به‌اضافهٔ منصب کامیاب گشتند و شعرای پایهٔ سریراعلی[۳]) اشعار غُرّا که در تهنیّت نوروز و عید و جلوس بر تخت مرصّع گفته بودند، به‌عرض رسانیده[٤]، صلات لایقه یافتند. آنچه از روز نوروز تا شرف [۱۹ فروردین/۷ آوریل ١٦٣٥ م] پیشکش پادشاه‌زاده‌های والاتبار و امرای بلندمقدار به‌قبول موصول گردید و بیست و چهار لک روپیه قیمت شد.

رسیدن ایلچی بلخ به‌پایهٔ سریراعلی

در اواسط ذی‌قعدهٔ این سال [١٠٤٤ ه/آوریل مهٔ ١٦٣٥ م] باهره (بی[٥])، ایلچی نذر محمّد خان، والی بلخ به‌پیشگاه حضور رسیده، نامهٔ نذر محمّد[٦] خان را گذرانید و از جمله سوغات خانی نه باز طویغون و دو شنقار و نه چرغ که از آن جمله چندی از برای شکار فعل رسانیده بودند و (چندی[٧]) دیگر آهو می‌گرفتند، به‌نظر انور درآورد و طریق شکار فعل این است که هرجا خیل کلنگ نشسته باشد، سواری چند چرغ‌ها را گرفته، پایان به‌او می‌ایستند و فعل باشی دیگر با دو چرغ و همین‌قدر سوار جانب چپ روانه شده، از این سواران هریکی را به‌فاصلهٔ یک گز انداز ایستاده کرده، (کلنگ‌ها[۸]) را دایره‌وار احاطه می‌نمایند و بعد از آن‌که هردو فعل باشی از چپ و راست به‌هم می‌رسند، دو سوار تاخته کلنگ‌ها را می‌پرانند. بعد از پرواز آن‌ها آن جماعت (که[۹]) پایان به‌او را گرفته ایستاده‌اند، چرغ‌ها را سرمی‌دهند و چرغ‌ها بالای کلنگ‌ها برمی‌آیند و چون

۱. ب: نمودند.
۲. د: و چون به‌اقتضای فضا آن.
۳. د: سازند، چنانچه... سریر اعلی.
۴. د: رسانیدند.
۵. د: بی.
۶. د ندارد: نذر محمّد.
۷. د: چندی.
۸. ب: کلنگ.
۹. د: که.

خیل کلنگ قصد برآمدن از این دایره می‌کند، سواران از اطراف طبل‌زنان فوطه می‌گردانند و آواز بلند می‌کنند. کلنگ راه برآمد مسدود یافته، بلند می‌شود. در این اثنا (از چپ و راست[۱]) نیز چرغها گاه یکی و گاه دو و گاه زیاده را از هوا فرود می‌آوردند و به‌هر طرفی که نزدیک می‌آیند، سوارانی که متّصل باشند، اسب‌ها تاخته می‌گیرند.

روز دیگر تتمّهٔ سوغات نذر محمّد خان که یکصد اسب و پنجاه شتر نر و ماده، یکصد من سنگ لاجوردی و بعضی پارچه‌های کار ایران و ماوراءالنّهر و پارهٔ سمور و قالی و (نمد[۲]) و تلاتین و چینی‌آلات و غیرها بود، گذرانید و قیمت مجموع هفتادهزار روپیه شد و او[۳] بعد از دو روز از جانب خود و چهل اسب و سی و پنج شتر نر و ماده و پارچهٔ[۴] سمور و دیگر امتعهٔ توران پیشکش نمودند و به‌شفقّت خلعت فاخره و کاردی‌کده [با] غلاف مرصّع و یک اشرفی چهارصد تولگی، موسوم به‌کوکب طالع و یک روپیه به‌همین وزن و تحویلدار سوغات به‌خلعت و یک اشرفی و یک روپیه که هرکدام[۵] یکصد توله وزن داشت کامیاب گشتند.

بغی ورزیدن ججهار کفران شعار و جگراج پسرش

از[۶] سوانح عظیمهٔ این سال بغی ورزیدن ججهار سنگه بُندیله و جگراج[۷]، پسر او است. نوبت ثانی تفصیل این اجمال این که چون حضرت خلافت پناهی، در اوایل سال دوّم جلوس [اواسط ۱۰۳۸ ه/اوایل ۱۶۲۹ م] رقم عفو بر جریدهٔ اعمال او کشیده به‌دکن تعیین فرمودند. آن کافر نعمت بعد از مدتی که با مهابت خان خانِ‌خانان در آن صوبه بود، از او رخصت حاصل کرد. پسر و جانشین خود جگراج را آن‌جا گذاشته به‌وطن آمد و از زیاده طلبی‌ها به‌رسم بهیم نَرایَن[۸]، زمیندار ولایت چوراگده که از قدیم‌الایّام به‌او تعلّق داشت، رفته کار بر او تنگ ساخت و به‌قول و عهد او را از قلعهٔ چوراگده که حاکم‌نشین آن ولایت است، بیرون آورد و

---

۱. د: از چپ و راست.
۲. د: و نمد.
۳. د ندارد: او.
۴. د ندارد: پارچه.
۵. د ندارد: که هرکدام.
۶. د: نوبت ثانی از.
۷. د ندارد: جگراج.
۸. بض: پریم ناراین.

نقض عهد نموده با جمعی کثیر از فرزندان و خویشان و منسوبانش[1] به‌قتل رسانید و قلعهٔ مذکور و توابع آن‌ها را به‌اسباب و اموال بسیار به‌دست آورده، متصرّف شد.

و بعد از معروض گشتن این حقیقت، فرمان به‌ججهار صدور یافت که چون بی‌حکم بر سر بهیم نَرَایَن[2] که پسر خود را با پیشکش به‌درگاه فرستاده بود، رفته. با وجود این به‌او (بد)عهدی (کرده[3])، او را به‌اقارب مقتول ساخته ملک و مالش را به(تصرّف درآوده و باید که آن ولایت را به[4])تصرّف اولیای دولت قاهره بدهد و اگر از آن دل نتواند کند در عوض از جاگیرهایی که در حوالی وطن دارد، واگذارد و از زرهای بهیم نَرَایَن مذکور دو لک روپیه به‌درگاه بفرستد و چون این معنی معلوم او گشت، پا از دایرهٔ (اطاعت[5]) بیرون گذاشته. جگراج را از دکن طلبید و بعد از گریختن او، خان دوران از برهان‌پور با راجه پهار سنگه و چندرمن، برادران (خورد[6]) ججهار مقهور و چندی از امرا و جمعی از منصبداران ایلغار نموده. در موضعی از مضافات صوبهٔ مالوه، خود را به‌او رسانید و جنگ نمایانی کرده، قریب دوصد و پنجاه کس رفقای او به‌قتل آورد و تیز خود زخم خورده. ما بقیةالسیف به‌جنگل‌ها و کوهستانِ صعب درآمده، از راه‌های غیر[7]متعارف در دهامونی به‌پدر ملحق گشت.

تعیّن ساختن افواج قاهره به‌استیصال آن مُدبِّر

چون این حقایق به‌عرض رسید، بیست‌هزار سوار جرّار با سه سردار، یکی عبدالله خان که رخصت معاودت پتنه یافته بود، دوم سیّد خان جهان، سوم خان دوران که بعد از تعاقب جگراج در نواحی مالوه توقّف نموده، انتظار حکم داشت، به‌تنبیهٔ آن گمراهان معیّن ساختند و سیّد خان جهان را که در حضور بود، مشمول عواطف ساخته. با چندی از امرا و جمعی از منصبداران و پانصد سوار یمین‌الدّوله خانِ‌خانان که مجموع هشت‌هزار سوار می‌شد و دوهزار پیادهٔ تفنگچی مرخّص گردانیدند و به‌هرکدام فراخور حال مرحمتی به‌ظهور رسید.

---

۱. د: منسوبان.
۲. بض: پریم ناراین.
۳. د: بدعهدی کرده.
۴. د: تصرف درآورد... ولایت را به.
۵. د: اطاعت.
۶. د: خورد.
۷. د: راههای صعب.

و مقرّر گردید که بهادر خان روهیله با راجه امر سنگه، زمیندار باندهو و چندی از امرا و منصبداران که مجموع شش‌هزار سوار بودند، در فوج خان فیروزجنگ بوده، به‌لوازم تردّد قیام نماید و خان دوران را صوبه‌دار مالوه ساخته. حکم فرمودند که با امرا و منصبداران تعینات مالوه که شش‌هزار (سوار[1]) بودند، از راه چندیری به‌حوالی بجی‌پور آمده، تا آخر شدن برسات اقامت نماید و عبدالله خان بهادر در پرگنهٔ ایرج را از مردم ججهار گرفته و جمعی را به‌محافظت گذاشته، از آب تهنمیه[2] گذشته، در حوالی بهاندیر تا انقضای ایّام بارش توقّف کند و سیّد خان جهان در مدن[3] رحل اقامت (انداخته، بعد از آن‌که مفصّل بر شکال آخر شود. هر سه فوج با یکدگر ملحق گشته[4])، متوجّهٔ استیصال ججهار و جگراج کردند.

و چون ججهار و از تعین شدن افواج قاهره خبر یافتند، از راه تلبیس، وکیلی به‌درگاه فرستادند و به‌وسیلهٔ یمین‌الدّوله خانِ‌خانان التماس نمودند که اگر از حضور شخصی معیّن شود، به‌وساطت او مطالب و مدّعیّات خود را معروض داشته، استعفای جرایم نمایم و از پیشگاه خلافت، معامله فهمی تعیین شد و حکم صدور یافت که اگر سی لک روپیه نقد پیشکش داده، سرکار (پیانوان[5]) را عوض چوراگده واگذارد و خود را[6] با جمعیّت به‌دکن برود و جگراج را به‌درگاه بفرستد، گناه او بخشیده خواهد شد و فرمان رفت که عبدالله (خان[7]) بهادر و سیّد خان جهان بارهه و خان دوران با افواج قاهره به‌هرجا رسیده باشند، تا رسیدن جواب توقّف نماید.

در عیدقربان این سال [۱۰٤٤ ھ/۲۷ مهٔ ١٦٣٥ م[8]] به‌باهره (بی[9])، ایلچی بلخ سی‌هزار روپیه و تحویلدار سوغات، چهارهزار روپیه به‌قوش بیگی که همراه جانوران شکاری آمده بود، یک مُهر سی تولگی و دوهزار روپیه نقد و به‌میر شکار دوهزار روپیه و به‌داروغهٔ شتران سوغات یک‌هزار (و پانصد[10]) روپیه انعام شد.

---

۱. د: سوار.
۲. بض: پیانوان (پوایا).
۳. بض: آب بیتوا.
۴. د: بعد از آن... ملحق گشته.
۵. ب: نانوان.
۶. د ندارد: را.
۷. د: خان.
۸. بض: ۲۷ مهٔ ١٦٣٥ م.
۹. د: بابی بهره بی.
۱۰. د: و پانصد.

و مرشد قلی خان که به‌تنبیهٔ مفسدان کامان پهاری رفته بود. بعد از وصول آن حدود هر روز بر یکی از کوه‌ها و جنگل‌های محکم آن‌که مردودان در آن مجتمع گشته بودند، تاخته جمعی را به‌قتل می‌رسانید. چنانچه در این چند روز قریب سه‌صد نفر از آن‌ها به‌قتل رسیده، چهارصد اسیر گردیدند و از این طرف نبیرهٔ غیاث‌الدّین علی آصف خان با چندی از نوکران یمین‌الدّوله سپهسالار به‌درجهٔ شهادت فایزگشتند و بقیة‌السیف مخذولان متفرّق گردیده، به‌پای فرار جانی بدربردند و خان مشارٌالیه با همراهان برگشته به‌درگاه آمد.

گذشتن خیول پیشکشی حاکم بصره ازنظر انور

در ماه صفر این سال موافق هزار و چهل و پنج [۱۰٤٥ ه/ژوئیه ـ اوت ١٦٣٥ م] پنج اسب عربی که علی پاشای حاکم بصره به‌درگاه فرستاده بودند، ازنظر گذشت.

سانحهٔ غریبهٔ شکست خورده برآمدن نجابت خان (از کوهستان[1]) سِرِی‌نَگَر

از سوانح این سال شکست خورده برگشتن نجابت خان است. بعد از فتح بعضی قلاع زمیندار سِرِی(نَگَر[2]) تبیین این مقال آن‌که چون خان مذکور که فوجداری دامن کوه ولایت پنجاب به‌او متعلّق بود. عرضداشت نمود که اگر دوهزار سوار به‌کمک او معیّن شوند، مهمّ سِرِی‌نَگَر را سر کرده، یا آن ولایت را مسخّر می‌سازد، یا پیشکش لایق از زمیندار آن‌جا می‌گیرد. بندگان اشرف دوهزار سوار به‌کمک (او[3]) فرستادند. مشارٌالیه سرانجام نموده، روانه گشت. بسیار جلد و چسپان درآمده. اوّل (قلعهٔ[4]) شیرگده را که از قلاع محکمی زمیندار سِرِی‌نَگَر است و آن مقهوران این قلعه (را[5]) در سرحد ولایت خود برکنار آب جون ساخته بود، تا جمعی در آن‌جا بوده. گاه و بی‌گاه به‌ملک پادشاهی درآیند و به‌رعایای آن حدود دست‌اندازی نمایند. به‌ولایت سرمور که در تصرّف یکی از زمینداران آن نواحی است، نیز مصرف باشد[6]، بر سر سواری مفتوح ساخت.

---

۱. د: از کوهستان.
۲. د: نگر.
۳. د: او.
۴. د: قلعه.
۵. د: را.
۶. د: مترف باشد.

و همچنین قلعهٔ کالسی را که در جای قلبی واقع شده بود، در اندک فرصتی به‌دست آورد و چون قلعهٔ مذکور از قدیم به‌زمیندار سرمور که در آن مهمّ همراهی نجابت خان نموده، لوازم دولت‌خواهی به‌تقدیم می‌رسانیده، متعلّق بود و زمیندار (سِرِی‌نَگَر به‌تعدی از او گرفته به‌مشارٌالیه حواله نمود و چون او اظهار کرد که قلعهٔ برات سرملک موروثی او است و زمیندار[1]) سِرِی‌نَگَر به‌زور متصرّف شده بود و اگر جمعی به‌کمک معیّن شوند، همراه کسان خود فرستاده، آن قلعه را مستخلص می‌سازد. نجابت خان کمک داد و آن‌ها رفته، قلعهٔ مذکور را نیز از مقهوران گرفته، با ده بسیاری که به‌آن متعلّق بود، به‌مردم زمیندار سرمور حواله کردند.

و خان مشارٌالیه از قلعهٔ کالسی متوجّهٔ قلعهٔ سانتور شده، آن محکم را که سه طرفش آب است و یک طرف خشکی است، راهی در کمال باریکی دارد. چنانچه پیاده به‌دشواری می‌رود و در استحکام و استواری آن را ثانی قلعهٔ سِرِی‌نَگَر می‌گویند و ده بسیاری به‌آن متعلّق است، جبراً و قهراً از مقهوران گرفته. زمیندار لکهن‌پور را با جمعی از سوار و پیاده در آن‌جا گذاشت و خود روانهٔ پیش شده، تا کنار آب گنگ به‌تصرّف درآورد و نزدیک هردوار از آب مذکور گذشته. خبر یافت که قریب چهل‌هزار پیاده از مقهوران بر کتل تَلَاو که در درّهٔ کوهستان سِرِی‌نَگَر (است[2]) و به‌غیر این راه که زیاده از بیست گز عرض ندارد. راهی دیگر برای درآمدن به‌آن به‌ملک نیست، جمعیّت نموده، آن راه را[3] و به‌سنگ و آهک[4] مسدود ساخته و جمعی تفنگچیان را به‌محافظت آن (وا داشته[5])، لهٰذا جمعی را به‌سر بنه و بار گذاشته، متوجّهٔ درّهٔ مذکور گشت و چون بر سرکتل رسید، مقهوران به‌جنگ پیشامده، شروع درانداختن تیر و تفنگ نمودند و بهادران به‌قدم جرأت پیش دویدند و دیوار را از دست آن طایفهٔ شقاوت شعار گرفته، رخنه‌ها در آن انداختند و خود را به‌مقهوران رسانیده جنگ نمایانی کردند و در آن داد و گیر، یکی از سرداران عمدهٔ سِرِی‌نَگَر[6] به‌قتل رسیده. جمعی کثیر اسیرگشت و نجابت خان با همراهان به‌تلاش و تردّد تمام از کتل گذشته، مردمی را که بر سر اردو گذاشته بود، با حمال و اثقال طلب نمود و در پایین کتل فرودآمد.

---

۱. د: سرِی‌نَگَر... زمیندار.
۲. د: اسَت.
۳. د ندارد: را.
۴. د: آهن.
۵. ب: داشته.
۶. د: عمدهٔ زمیندار.

و روز دیگر روانهٔ پیش شده، خود را به‌سی کروهی سِرِی‌نَگَر رسانید و زمیندار سِرِی‌نَگَر از دستبردهای متواتر اندیش‌ناک گشته، وکلا می‌فرستاد و اظهار اطاعت کرد و اگرچه پیش از این نیز به‌دادن هفت لک روپیهٔ پیشکش راضی شده بود. در این مرتبه ده لک روپیه از برای سرکار پادشاهی و یک لک روپیه برای خان مشارٌالیه قبول[۱] نمود و مقرّر شد که لشکر تا رسیدن پیشکش همان‌جا توقّف نماید. امّا چون راه دور و کتل‌های صعب طی نموده، بسیار به‌آن ملک غنیم درآمده بودند. آذوقه به‌لشکر نمی‌رسید و غلّه بسیار گران شد.

در این اثنا مادهو نامی که همیشه به‌وکلای زمیندار سِرِی‌نَگَر در درگاه می‌بود و پیش او اعتبار تمام داشت، به‌رسم سفارت پیش نجابت خان آمده، پارهٔ نقرهٔ آلات به‌طریق پیشکش آورد و بعد از چهارده روز که در لشکر بود، مقرّر نمود که به‌پانزده روز پشکشی که قرار یافته سرانجام نموده، برساند و دو خویش خود را گرو گذاشته، خود به‌این بهانه به‌در رفت و چون در لشکر عسرت بسیار دیده بود و می‌دانست که زیاده از روزی چند در آن‌جا نمی‌تواند ماند و برسات (نیز[۲]) نزدیک رسیده بود. در هردو سه روز کس پیش نجابت خان فرستاده، از روی فریب پیغام می‌کرد که به‌سرانجام پیشکش مشغولم و عنقریب می‌رسم.

تا آن‌که به‌همین طریق قریب یک نیم ماه گذشت و عسرت به‌مرتبه‌ای رسید که غلّهٔ یک سیری به‌یک روپیه پیدا نمی‌شد. مقهوران در این مدت راه‌های اطراف و نواحی لشکر را به‌سنگ و چوب مسدود می‌ساختند و نجابت خان از بی‌تجربگی و غرور تسخیر قلاعی که در ابتدا گرفته بود، از کید غدّاران غافل افتاده به‌مال حال پی نمی‌برد و همچنان بی‌خبرانه در آن‌جا نشسته، روز می‌گذرانید و چون از فقدان آذوقه کار مردم به‌هلاک نزدیک شد. گوجر گوالیاری را با دویست سوار به‌جانب پرگنهٔ نگینه فرستاد، تا رسد غلّه برساند و او پنج شش کروه که از لشکر جدا شد، جمع کثیری بر او ریختند و چون راه‌ها را مسدود یافت، دل برگشته شدن نهاده. با پسران و همراهان داد دلاوری داد و مردانه جان باخت و نجابت خان آن چنان بی‌خبر بود که اصلاً خبر این واقعه به‌او نرسید و انتظار برگشتن گوجر و آوردن آذوقه داشت، تا آن‌که مقهوران لشکر را به‌نوعی در میان گرفتند که هیچ‌کس برای آوردن کاه و هیمه برنمی‌توان آمد[۳]

۱. به قبل.
۲. د: نیز.
۳. د: توانست آمد.

و مخالفان از هر طرف نمودار شده، تفنگ و فلاخن می‌انداختند و هرگاه جمعی از بهادران بر آن‌ها حمله می‌کردند، گریزان شده، باز هجوم می‌آوردند.

آخرالامر که کار از دست رفت، نجابت خان به‌غیر برگشتن چاره ندید و چون کوچ کرده، دو سه کروه قطع مسافت نموده، راه‌ها را همه مسدود یافت. لاعلاج مردم پیاده شده، هر جماعتی به‌طرفی روانه شدند. روپ چند گوالیاری و جمعی دیگر که شرم سپاهگری دامنگیر غیرتشان بود، همان‌جا شمشیر کشیده با مقهوران داد جنگ دادند و کشش و کوشش بسیار کرده، جان‌نثار گشتند و جمعی دیگر که در کوهستان متفرّق شده بودند. هرچند کس در جایی ضایع شدند و نجابت خان با معدودی از مردم به‌حیله و محنت[۱] تمام برآمد و چون این مقدّمه به‌عرض رسید بر خاطر همایون گران آمده، او را به‌تغییر منصب و جاگیر تأدیب نمودند.

هشتم ربیع‌الثّانی این سال [۱۰٤٥ ه/۲۱ سپتامبر ۱٦۳٥ م] (جشن[۲]) وزن قمری اختتام سال چهل و پنجم از عمر گرامی خاقان (دریانوال[۳]) منعقد گردید و آن گرانبار خلافت عظمٰی را به‌دستور هربار به‌طلا و دیگر اشیا سنجیدند. در این بزم و فرخنده به‌باهره بی، ایلچی نذر محمّد خان خلعت و خنجر مرصّع و بیست‌هزار روپیه نقد و نه خوان[٤] از نثار طلا و نقره شفقّت فرموده، رخصت معاودت بلخ ارزانی داشتند و تحویلدار سوغات و غیره خلعت و پنج‌هزار روپیه انعام عنایت شد.

و چون جواب(نامهٔ[٥]) نذر محمّد خان و فرستادن شخصی در برابر ایلچی او[٦] به‌سفارت بلخ لازم بود، میرک حسین خوافی[۷] را به‌این خدمت تعیین فرموده[۸]، با نامهٔ محبت طراز و سوغاتی مشتمل بر یکصد و شصت یاقوت و دوصد و پنجاه زمرد و یک مادهٔ فیل با حوضهٔ نقره به‌جهت سواری و پارهٔ مرصّع‌آلات و اقمشهٔ هندوستان که (بابت[۹]) آن‌جا بود و قیمت یک لک و بیست و پنج‌هزار روپیه شد، مرخّص ساختند.

---

۱. د: محنت و حیله.
۲. ب: جشنی.
۳. ب: درنوال.
۴. د: خان.
۵. د: نامه.
۶. د ندارد: او.
۷. د: حسن خافی.
۸. د: تعیین نموده.
۹. ب: باب.

تتمّهٔ داستان ججهار آن‌که چون به‌وضوح انجامید که آن کفران شعار به‌استحکام قلعهٔ انبوهی[1] جنگل و وسعت ملک و کثرت مال و بسیاری خیل و حشم مغرور گشته، پذیرای امر پادشاهی نشده. فرامین مطاعه به‌هرسه سردار مذکور صادر گردید که متوجّهٔ تأدیب او گردیدند و به‌جهت مزید احتیاط پادشاه‌زادهٔ نصرت نصیب محمّد اورنگ‌زیب بهادر را از حضور به‌آن مهمّ تعیین نمودند، تا مبادا سرداران از روی هم (چشم‌ها[2]) بر رأی همدگر عمل نکنند و نفاق آن‌ها موجب تعلّل برآمد درکار گردد.

و [۱۵ ربیع‌الثانی ۱۰٤۵ ه[3]/۲۸ سپتامبر ۱٦۳۵ م] در ساعت مختار به‌آن کامکار خلعت خاصّه و طرّهٔ مرصّع و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و شمشیر مرصّع و دو اسب خاصّه، یکی با زین میناکار و دوّم با زین طلای ساده و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل شفقّت نموده، روانهٔ آن صوب گردانیدند و منصب آن عالی‌مقدار به‌اضافهٔ یک‌هزار سوار، ده‌هزاری پنج‌هزار سوار مقرّر شد و شایسته خان و رستم خان و جمعی دیگر از امرا و منصبداران و یک‌هزار احدی تیرانداز و برق‌انداز و یک‌هزار سوار از نوکران یمین‌الدّوله سپهسالار و خانِ‌خانان در خدمت پادشاه‌زادهٔ والاتبار معیّن گشتند. وقت رخصت به‌هریک فراخور حالت مراحم به‌ظهور رسید.

انتهاض رایات به‌صوب دولت‌آباد

در این وقت سیر دولت‌آباد که به‌تازگی مسخّر اولیای دولت شده بود و از خاطر فیّاض (سر زد، تاهم[4]) اطّلاع بر کیفیّت آن قلعهٔ فلک مثال حاصل گردد و هم تأدیب مخالفان و تسخیر سایر قلاع نظام‌الملکیه، دلخواه صورت بندد.

[۱۸ ربیع‌الثّانی ۱۰٤۵ ه[5]/۱ اکتبر ۱٦۳۵ م] بعد از رخصت پادشاه‌زادهٔ گرامی نسب، به‌فاصله سه روز قرین دولت و نصرت متوجّهٔ مقصد گشتند و یکی از اهل طبع در تاریخ این نهضت به‌این ملهم شد، مصراع:

به‌یاد شاه جهان این سفر مبارک باد [= ۱۰٤۵ ه]

---

۱. د: قلاع انبوهی.
۲. د: چشم‌ها.
۳. بض: ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۰٤۵ ه.
۴. ب: سیزدهم.
۵. بض: ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۰٤۵ ه.

فتح قلعهٔ اوندچهه به‌میامن اقبال بی‌زوال پادشاهٔ عالمگیر

از جلایل فتوحات این سال فتح قلعهٔ اوندچهه و دهامونی و چوراگده است و به‌دست آمدن دفاین ججهار[1] و آواره گردیدن او با اولاد و اتّباع از آن دیار. شرح این مقال آن‌که چون فرمان واجب‌الاذعان به‌سرداران فوج[2] مذکور رسید. هرکدام از محلّ اقامت خود راهی شده، آن طرف بهاندیر به‌یکدیگر ملحق گشتند و به‌اتّفاق کمر همّت به‌استیصال ججهار وخیم‌العاقبت بسته، روان شدند و چون به‌حوالی اوندچهه جنگلستان صعب است از آن‌جا رسیدند. هر روز به‌قدر وا شدن راه جنگل بریده، پیش می‌رفتند و ججهار شقاوت‌آثار در اوندچهه توقّف نمود. قریب پنج‌هزار سوار و دوهزار پیاده جمع کرده بود، به‌استظهار صعوبت جنگل (آن را[3]) که از برای خود پناهی استوار می‌پنداشت، ارادهٔ جنگ داشت و اکثر اوقات جمعی از سوار و پیاده را می‌فرستاد، تا در پناه اشجار جنگل به‌لشکر اسلام تیر و تفنگ می‌انداختند و از طرفین چندی کشته و زخمی می‌گردیدند.

و سپاه ظفرپناه به‌این روش قطع مسافت نموده، به‌یک کروهی اوندچهه که مخذولان آن‌جا را جنگ گاه قرار داده بودند، رسیدند و راجه دیبی سنگه که سابقاً راجگی آن ولایت و سرداری آن قوم بُندیله به‌اجداد او تعلّق داشت و جنّت‌مکانی در جلدوی کشتن شیخ ابوالفضل به‌بِرْ سنگه دیو بُندیله مرحمت فرموده بودند، با مردم هراول فوج خان دوران رفته، کوهچهٔ کمرولی را از تصرّف مردم ججهار برآورده، سرداران آن جماعت را دستگیر ساخته، پیش خان دوران آورد.

و ججهار کفران‌شعار با وجود صعوبت جنگلستان و قلبی و دشواری راه‌های نواحی اوندچهه بسیاری جویها و جرها و گل‌های حوالی آن، از جنگل بریدن و پیشامدن سرداران فیروزی‌نشان خوفناک شد و اکثر خزاین خود را که در جنگل‌ها و گوشه‌ها در خاک کرده بود، به‌جا گذاشته. بقیه اسباب و اموال و دواب و اهل و عیال خود و منسوبان را از قلعهٔ اوندچهه برآورده، به‌قلعهٔ دهامونی که آن را راجه بِرْسنگه دیو، پدر او ساخته و سه جانب آن جرهای عمیق است که کندن نقب و پیشبردن کوچهٔ سلامت صورت‌پذیر نیست و یک‌جانب آن‌که هموارست خندقی به‌عمق بیست گز کنده به‌جرهای مذکور رسانیده‌اند، روانه ساخته و جمعی

---

۱. د ندارد: ججهار.
۲. د: سه فوج.
۳. د: آن را.

را به‌محافظت اوندچهه گذاشته، خود نیز با جگراج و سایر فرزندان و اقربا و منتسبان متوجّهٔ آن حدود شد.

و [۲ جمادی‌الاوّل ۱۰٤۵ ه[1]/١٤ اکتبر ١٦٣٥ م] سرداران افواج قاهره چون بر حقیقت حال آگهی یافتند، خود را به‌حوالی قلعهٔ اوندچهه رسانیده، ملچارها ترتیب دادند و زینه پایه‌ها برای یورش سرانجام نموده. آخر شبی به‌زینه و کمند بر دیوار قلعه برآمدند و نگاهبانان قلعه بعد از دست و پا زدن بسیار سراسیمه‌وار از طرف دیگر بدررفتند و بهادران از دیوار (به‌درون[2]) حصار فرودآمده، دروازه را گشودند. سرداران فیروزی‌نشان داخل قلعه شده به‌اقامت اذان در کفرستان به‌شعار اسلام آشکار ساختند.

و یک‌روز در اوندچهه مقام نموده، راجه دیبی سنگه که اوندچهه و توابع آن از درگاه به‌او عنایت شده بود، با جمعیّت مشارٌالیه در آن‌جا گذاشتند و خود روانهٔ سمت دهامونی شدند و از دریای (بیت دهاره[3]) که قصبهٔ اوندچهه برکنار آن واقع شده و به‌واسطهٔ تندی آب و بسیاری سنگهای کلان گذشتن از آن دشوار است، عبور نموده. رو به‌مقصد نهادند و [١٤ جمادی‌الاوّل ۱۰٤۵ ه[4]/٢٦ اکتبر ١٦٣٥ م] بعد (از[5]) طیّ منازل چون به‌سه کروهی دهامونی رسیدند، خبر یافتند که ججهار عیال و اطفال خود را به‌اسباب و اموال از آن‌جا نیز برآورده به‌قلعهٔ چوراگده که بر استواری آن بیشتر اعتماد دارد، روانه ساخته و عمارات حوالی قلعهٔ دهامونی را انداخته. رتنای نامی را با جمعی از معتمدان خود به‌محافظت قلعه گذاشته است[6] و خود از آب سان گذشته به‌طرف پرگنهٔ کهتوله رفته، تا اگر قلعهٔ دهامونی مسخّر غازیان اسلام گردد، خود را به‌چوراگده برسانند.

فتح قلعهٔ دهامونی

القصّه مردم پادشاهی شروع در بریدن جنگل و ساختن راه نموده، در دو روز به‌حوالی قلعه رسیدند و تهیّهٔ اسباب قلعه‌گیری پرداخته، ملچارها به‌کنار خندق رسانیدند و مقهوران از درون

---

۱. بض: ۲ جمادی‌الاوّل ۱۰٤۵ ه.

۲. ب: به‌دیوار.

۳. ب: بیست دهاره؛ بض: بیتوا.

۴. بض: ١٤ جمادی‌الاوّل ۱۰٤۵ ه.

۵. د: از.

۶. د ندارد: است.

قلعه به‌انداختن بان و تفنگ و حقّه و سنگ آتش کارزار برافروختند و تا نصف شب از طرفین بازار جنگ گرم بود. [١٦ جمادی‌الاوّل ١٠٤٥ ه[1]/٢٨ اکتبر ١٦٣٥ م] عاقبت متحصّنان از مشاهدهٔ تهوّر و جلادت سپاه ظفرپناه مغلوب واهمه گشته، چارهٔ کار منحصر در دادن قلعه دیدند و قلعه‌دار کس پیش خان دوران فرستاده، امان خواست.

در این اثنا بهادر خان روهیله و نظر خان بهادر خویشگی که از طرف جنوبی قلعهٔ ملچار به‌کنار جر رسانیده بودند، سپر حفظ الٰهی[2] بر سرکشیده و به‌قدم مردانگی از جرها گذشتند و به‌در قلعه رسیده، دروازه را آتش دادند. قلعه‌دار با سایر متحصّنان از مشاهدهٔ این حال در تاریکی شب از سمت شرقی راه یافته، پیاده به‌در رفتند و خود را به‌جنگلی که در حوالی قلعه بود، رسانیدند.

و بهادر خان و نظر بهادر از فرو نشستن غوغای محصوران و برنیامدن صدای توپ و تفنگ قلعه بر فرار نمودن مقهوران وقوف یافته. این معنی را به‌سرداران اعلام کردند و لشکر هجوم آورده، از اطراف داخل (قلعه[3]) شده، دست تطاول به‌غارت اموال گشودند و خان دوران به‌مجرّد اطّلاع به‌دشواری تمام از خندق گذشته، با دو سه کس از مردم پادشاهی و پانزده نوکران[4] خود از راه دریچه به‌درون رفت و دو معتمد خود را به‌محافظت آن راه گذاشته به‌واسطهٔ ممانعت غارتگران به‌میان قلعه درآمد. امّا (تا[5]) این وقت ده پانزده خانه به‌تاراج رفته بود. چون خان مشارٌالیه شروع در منع غارتگران و ضبط اموال نمود. شخصی از سمت جنوبی قلعه فریاد برآورد که در هر[6] یکی از برجها جمعی از[7] مقهوران ظاهر می‌شوند.

علی اصغر ولد جعفر بیگ آصف خان به‌خان دوران گفت که من رفته آن‌ها را دستگیر می‌سازم و چندان‌که خان مشارٌالیه منع نمود که شب تاریک است و در این قسم هجوم عام که دوست از دشمن تمیز نمی‌گردد و اگر خون گرفتهٔ چند باشند، صباح گرفتار خواهند شد. ممنوع نگردید و متوجّهٔ آن‌جانب گشته، بر بالای دیوار قلعه برآمد تا بر برجها تجسّس مقهوران

---

١. بض: ١٦ جمادی‌الاوّل ١٠٤٥ ه.
٢. د: بیشتر حفظ الهی.
٣. د: قلعه.
۴. د: نوکر.
۵. د: تا.
۶. د ندارد: هر.
٧. د ندارد: از.

نماید. مقارن این حال از کلّ مشعلی که غارت‌گران روشن کرده بودند، از برای تَفَحُّص مال می‌گشتند، انبار باروت که در ته برج بود، آتش گرفته. تمام آن برج را با هشتاد گز دیوار دو جانب برج که ده گز عرض داشت، پرانید. علی اصغر با چندی از همراهان و جمعی غارتگران که بالای دیوار بودند، به‌هوا پریدند.

و خان دوران چون در آن وقت به[۱]محافظت اسبان مقهوران به‌جانب طویله رفته بود و از آن آفت محفوظ مانده از سنگریزه‌ها که به‌آن طرف افتاد، بعضی که همراه او بودند. فی‌الجمله آزاری یافتند و چون اکثر آن بنا به‌جانب بیرون پریده بود، به‌سرداران لشکر و دیگر لشکریان که به‌قلعه درنیامده بودند و قصد داشتند که بعد از طلوع صبح[۲] داخل شوند، آسیب بسیار رسید و قریب سه‌صد آدم و دویست اسب ضایع شدند.

بالجمله خان دوران از اموال و اسباب قلعه آنچه مانده بود، به‌ضبط درآورده، حوالهٔ معتمدان نمود و چون روز دیگر خبر به‌مشارٌالیه رسید که بعضی سپاهیان که برای آوردن کاه و هیمه به‌جنگل رفته بودند، چاه زری یافته‌اند. خود سوار شده رفت و بعد از تجسّس سوای آن سه[۳] چاه دیگر پیداکرد. (دو لک[۴]) و پنجاه‌هزار روپیه از چاه‌های مذکور برآمد، داخل خزانه (پادشاهی[۵]) گردانید و از این ظاهر شد که ججهار در جنگل چاه‌ها کنده، زر خود را پنهان کرده است.

به‌تصرّف آمدن قلعهٔ چوراگده

القصّه (چون[۶]) خاطر سرداران از فتح قلعهٔ دهامونی جمع شد[۷] و معلوم گردید که ججهار در قصبهٔ شاه‌پور که از قلعهٔ چوراگده دو کروه است، نشسته، ارادهٔ رفتن دکن دارد. امّا مکرّر کس (پیش[۸]) زمیندار دیوگده فرستاده، او را به‌زر تطمیع نموده که شاید آن گمراه را از (میان ملک[۹])

---

۱. د: به‌برای.
۲. د ندارد: صبح.
۳. د ندارد: سه.
۴. ب: ده لک؛ د: دو لک؛ بض: دو لک.
۵. د: پادشاهی.
۶. د: چون.
۷. د: گشت.
۸. د: پیش.
۹. د: میان ملک.

خود راه بدهد، او قبول نموده. از این جهت در عزیمت مذبذب است و به‌سرانجام قلعهٔ چوراگده اشتغال دارد.

بنابر آن عبدالله خان بهادر[۱] و خان دوران با سایر امرا و سرداران متوجّهٔ آن صوب شد و به‌موجب حکمی که صادرشده بود، سیّد خان جهان برای نظم و نسق آن ولایت و تَفَحُّص دفاین ماند. اتّفاقاً مقارن این حال، ججهار بدمآل خبربردن زمیندار دیوگده شنیده، از دغدغه‌ای که داشت برآمد و توپ‌های قلعهٔ چوراگده را شکسته. اسبابی که آن‌جا مانده[۲] بود، آتش زده. منازل که بهیم نَرَایَن در آن قلعه ساخته بود، به‌باروت پرانیده به‌اهل و عیال و اموال از راه لانجی[۳] و گروله به‌طرف دکن روان شد.

و این معنی در اثنای راه معلوم سرداران سپاه ظفرپناه گشته به‌استعجال تمام قطع مراحل نموده، به‌چوگانگاه چوراگده رسیدند و خان دوران به‌صلاح خان فیروزجنگ به‌این معنی[۴] با جمعی از مردم پادشاهی به‌قلعه رفت و به‌بام بتخانه برآمده، آواز اذان بلند گردانید و معتمدی را با جمعی از منصبداران و پسر صاحب تیکه سنگرام، زمیندار گنّور با پانصد پیادهٔ تفنگچی به‌محافظت آن‌جا گذاشته برگشت.

و در شاه‌پور سرداران شنیدند که ججهار بسیار گرانبار می‌رود و شصت فیل نر و ماده که (بعضی[۵]) خزانه و طلا آلات و نقرهٔ آلات و دیگر نفایس و پارهٔ عماری عورات بار دارند و قریب دوهزار سوار و چهارهزار پیاده با او مانده‌اند، هر روز هشت کروه رسمی قطع مسافت می‌نماید.

و با آن‌که میان ایشان و مقهوران پانزده روز فاصله شده بود، کمر همّت به‌تعاقب آن بدعاقبتان بسته روان شدند و قرار دادند که هر روز بیست کروهی (رسمی[۶]) طی می‌نموده باشند. پادشاه‌زادهٔ نصرت‌نصیب محمّد اورنگ‌زیب بهادر که به‌آهستگی از دنبال سرداران می‌رفتند. چون به‌دهامونی رسیدند، حسب‌الحکم رحل اقامت انداختند. بقیه سرگذشت ججهار بدعاقبت در ضمن قضایای سال آینده به‌محلّ خود ایراد خواهدیافت.

---

۱. د ندارد: بهادر.
۲. د ندارد: مانده.
۳. ح: لابجی.
۴. د ندارد: به‌این معنی.
۵. د: بعضی.
۶. د: رسمی.

عزیمت والا از راه ملک بُندیله به‌دولت‌آباد

چون از عرایض پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر که آیهٔ «**نَصْرٌ مِّنَ اللهِ وَ فَتْحٌ قَرِیْبٌ**[۱]» در شأن آن نظرکردهٔ ایزدی صادق است، حقیقت معموری و وسعت و صفا و نزهت وفور آبهای روان و تالابهای محیط نشان و جنگل‌های سبز و صحرای دلگشا و بسیاری شکار ملک بُندیله، معلوم رأی جهان آرا گردید، خاطر همایون به‌سیر و شکار آن ولایت که از آن راه نیز به‌دولت‌آباد می‌توان رفت و زیاده بر چهار پنج منزل از راه متعارف[۲] در بُعد مسافت نیست.

بنابر آن در اواسط جمادی‌الاوّل این سال [۱۵ جمادی‌الاوّل ۱۰٤٥ ه[۳]/۲۷ اکتبر ۱٦۳٥ م] موکب جلال از ندارا باری به‌آن صوب توجّه فرمود. در اثنای راه شیخ دبیر و غیره که عادل خان آن‌ها (را[٤]) به‌رسم حجابت روانهٔ درگاه گردانیده بود، به‌کورنش مستسعد گردیدند و ده‌هزار روپیه انعام شد. در این وقت مخلص خان و مکرّمت خان را مورد عنایت ساخته. با چندی دیگر به‌تسخیر قلعهٔ جهانسی که از قلاع استوار ملک بُندیله است و بر بلندی کوهچه‌ای میان درخت زار درهمی واقع شده و یکی از معتمدان ججهار برگشته، روزگار به‌محافظت آن قیام داشت، رخصت فرموده. مقرّر نمودند که در تَفَحُّص دفاین او که بیشتری در آن نواحی نشان می‌دادند سعی نماید.

---

۱. صف (٦۱)، آیه ۱۳؛ ترجمه: یاریی از خدای و پیروزی نزدیک.
۲. د: متعارف تفاوت.
۳. بض: ۱۵ جمادی‌الاوّل ۱۰٤٥ ه.
۴. د: را.

وقایع سال نهم جلوس میمنت مانوس
و فتح قلعهٔ جهانسی (موافق[1]) هزار و چهل و پنج

در اوایل (ماه[2]) [جمادی‌الثّانی] این سال [۱۰۴۵ ه‍/۲۱ نوامبر ۱٦۳٥ م[3]] منهیان اقبال بشارت فتح قلعهٔ جهانسی رسانیدند. صورت واقعه آن‌که چون مکرّمت خان با رفقا به‌حوالی حصار مذکور رسیده، شروع در پیش‌بردن ملچارها و تهیّهٔ اسباب قلعه‌گیری نموده. قلعه‌دار آن‌جا نظر بر مال حال ججهار مقهور (داشته[4]) دانست که از دست او کاری نخواهد گشود و هر تلاشی که کند بیهوده خواهد بود[5] و از ادای کار نیز می‌یافت که چنانچه عساکر منصوره سر در پی آن سرکشتگان تیِهٔ ضلالت نهاده‌اند. عنقریب آن‌ها را به‌جزای کردار ناهنجار خواهند رسانید. بنابر آن او را هیچ‌وجهٔ امیدواری نمانده، سپردن قلعه را اسلم شقوق دانست و از مکرّمت خان زنهار طلبیده، قلعه را با توپخانهٔ آراسته حوالهٔ اولیای دولت نمود.

و مجملاً روزی که سراپردهٔ دولت نزدیک موضع دتیه برافراخته شد. چون در یکی از باغات حوالی آن از جمله دفاین ججهار چاه‌های زر نشان می‌دادند. معتمدی مأمور گردید که به‌آن‌جا رفته، تَفَحُّص نماید، آنچه برآید به‌ضبط درآورد و دیگری نیز معیّن شد که در جنگل‌های حوالی دتیه دفینه‌های آن مردود را تجسّس کند.

انهدام بتخانهٔ کلان راجه بِرْ سنگه دیو

و چون حوالی اوندچهه محلّ نزول رایات گردید، حکم انهدام بتخانه‌ای که راجه بِرْ سنگه دیو زر بسیار خرج کرده (بود[6])، در پهلوی عمارات خود ساخته بود و شکستن بتهای آن صدور یافت.

---

۱. د: موافق.
۲. د: ماه.
۳. بض: ۲۱ نوامبر ۱٦۳٥ م.
۴. د: داشته.
۵. د: خواهد افتاد.
۶. د: بود.

حصار اوندچهه قریب چهار کروه پادشاهی است و آن را به‌جهت[۱] از تخته‌های کلان برآورده‌اند. روز دیگر به[۲]کنار تالاب بر ساگر که دورش را پنج و نیم کروه پادشاهی جریب نموده‌اند و آن را راجه بِرْ سنگه دیو ساخته، ضخیم سرادقات گشت.

سلخ ماه مذکور [جمادی‌الثّانی ۱۰۴۵ هـ/۱۰ دسامبر ۱٦۳۵ م] کنار تالاب سمندر ساگر که در پرگنۀ جتهره راجۀ مذکور ساخته بود[۳] و درپیش آن بند عظیمی بسته، دایره‌گاه (گردید[٤].) این تالاب از سه‌صد تالاب[٥] خورد و کلان که در آن پرگنه به‌شمار درآمده، در وسعت و عمق امتیاز دارد و دورش را هشت کروه پیموده‌اند و آبشار خوشی از روی بند آن می‌ریزد. چون آب و هوای آن مقام ملایم طبع همایون افتاد، پادشاه دین‌پناه پرگنۀ مذکور را به‌اسلام‌آباد موسوم گردانیدند و پرگنات حوالی آن را تابع آن ساختند.

سوّم ماه رجب [۱۰۴۵ هـ/۱۳ دسامبر ۱٦۳۵ م] پادشاه‌زادۀ محمّد[٦] اورنگ‌زیب بهادر برحسب اشارۀ معلّی از نواحی دهامونی مراجعت نموده به‌خدمت اشرف آمدند و بعد از احراز ملازمت یک‌هزار مُهر ازنظر گذرانید.

ظاهر شدن خزاین ججهار نابکار

در این ولا معتمدانی که به‌جهت تَفَحُّص دفاین حوالی دتیه و قلعۀ جهانسی رفته بودند، به‌پیشگاه حضور رسیده. بیست و هشت لک روپیه که از چاه‌های آن نواحی برآورده بودند، به‌خزانۀ عامره واصل[۷] گردانیدند و متصدّیان مهمّات خلافت حسب‌الحکم مبلغ مذکور با سی و چهار لک روپیه دیگر که در مدت اقامت در آن ملک، سیّد خان جهان و خان دوران و مردم پادشاه‌زادۀ محمّد اورنگ‌زیب بهادر و جمعی دیگر به‌دفعات از دفاین جنگل دهامونی برآورده بودند، بر دوصد و پنجاه فیل بار کرده به‌اکبرآباد فرستادند. مخفی نماند که راجه بِرْ سنگه دیو در (جنگل‌ها) و گوشه‌ها[۸] چاه‌ها کنده و در چاهی یک لک دو لک روپیه دفن کرده بود.

۱. د: جهت آن را.
۲. د ندارد: به.
۳. د ندارد: بود.
۴. د: گردید.
۵. د: کولاب.
۶. د ندارد: محمّد.
۷. د: داخل و گوشها.
۸. ب: جنگل.

چنانچه به‌غیر او و دو خدمتکار معتمدش غیری بر آن اطّلاع نداشت و ججهار چاه‌های مذکور را به‌حال خود گذاشته، پاره‌ای بر آن‌ها نیز افزوده بود. از جمله زرهایی که آن مردود همراه (آن[1]) داشت و آنچه به‌دفعات داخل خزانهٔ عامره گردید. قریب یک کرور روپیه شد و چنان ولایتی که قریب پنجاه لک روپیه حاصل هرسالهٔ آن (نمی‌شود[2]) از تصرّف آن کافر نعمت برآمد.

القصّه بندگان اشرف سردار خان را به‌اضافهٔ منصب نوازش فرموده، پرگنهٔ دهامونی را به‌جاگیر مشارٌالیه مقرّر فرمودند و حراست قلعه و ضبط ولایت مذکور نیز به‌او متعلّق گشت و امر لازم‌الاتّباع به‌نفاذ پیوست که در تَفَحُّص بقیه دفاین ججهار بوده، خبردار باشد که زمینداران برای خود نتوانند برد و خود به‌دولت از راه سرونج به‌صوب دولت‌آباد متوجّه گشتند.

انجام کار ججهار سرگروه اشرار

خاتمهٔ احوال خسران مال ججهار و جگراج آن‌که چون عبدالله خان بهادر فیروزجنگ و خان دوران با سایر دولت‌خواهان چنانچه سابق[3] ذکر یافته، از شاه‌پور متوجّهٔ تعاقب مقهوران گردید و از ولایت‌گره کتنگه و لانجی[4] که تعلّق به‌گوبند گوند دارد گذشته به‌سرحد ملک چاندا رسیده. شنید[5] که کفّار کفران شعار چهار کروه پیشتر فرودآمده، از وصول افواج قاهره به‌آن حوالی غافل‌اند. مقرّر ساختند که به‌دستور هر شب بعد از دوپهر سوار شوند و علی‌الغفله بر سرگردن‌کشان رسیده، کار آن ناتمامان را تمام سازند. چون در راه جرها و ناهمواری‌ها بسیار نشان می‌دادند. شب در جنگ (انداختن[6]) مصلحت ندیده، پیش از روشنی صبح به‌قصد تأدیب مقهوران بر سبیل تعجیل روان شدند و یک پهر از روز گذشته خود را به‌منزل‌گاه آن‌ها رسانیدند، امّا مخاذیل شباشب بر حقیقت حال اطّلاع[7] یافته، بسرعت باد و برق[8] گریخته بودند. بهادران ظفرمآب مانند عقاب از دنبال غراب بال شتاب گشوده بر اثر آن‌ها شتافتند و تا فرو نشستن آفتاب بیست کروه گوندی طی مسافت نمودند و به‌سبب آن‌که اسبان لشکریان

---

۱. د: آن.
۲. د: نمی‌شود.
۳. د: سبق.
۴. د، ح: لابجی.
۵. د: شنیدند.
۶. د: انداختن.
۷. د: آگاهی.
۸. د: برق و باد.

بعضی نعل انداخته و پاره کوفته و مانده شده بودند. برای نعل بندی و آسودگی مراکب دوپهر متوقّف گشتند و باز نصف شب سوار شده بسرعت تمام راندند.

و دوپهر شب گذشته قراولان عبدالله خان بهادر خبر یافته[۱] فرستادند که سپاهی فوج غنیم نمودار شده که فیلان خزانه و (سواری‌های[۲]) و عماریهای عورات را با سایر احمال و اثقال پیش‌انداخته و خود چنداول گردیده از عقب می‌روند. خان مذکور چهارصد سوار تفنگچی و کماندار به‌کمک قراولان روانه نمود و به‌بهادر خان که هراول او بود، پیغام کرد که از فوج قراول خبردار بوده، اگر غنیم زور آورد، امداد نمایند. قراوالان بعد از پیوستن کمک مقاهیر را به‌شپّهٔ تیر و تفنگ گرفته رانده می‌رفتند.

در این اثنا نیک نام، عموی بهادر خان با هشتاد سوار خود مرکب جلادت تاخته از فوج قراول گذشت و ججهار و جگراج چون صورت حال بدین منوال دیدند. بعضی زنان را که اسبان‌شان از زبونی قوّت رفتار نداشت، گشته خود برگشتند و با فوج خود صف بسته ایستادند و جمعی از مخالفان بر سر نیک نام هجوم آورده، او را در میان گرفتند و مشارٌالیه بعد از تردّدات نمایان با هفت کس از مردم خود به‌زخمهای منکر در میان افتاد.

در این وقت مادهو سنگه ولد راو رتن از جانب (راست[۳]) نیک نام تاخته، جمعی را به‌آب تیغ به‌آتش جهنّم فرستادند و بقیة‌السیف را از جا برداشته به‌عقب دوانیدند و خان دوران خود را به‌بهادر خان رسانیده، هردو به‌اتّفاق بر قلب سپاه بُندیله که ججهار و جگراج استحکام داشت، تاختند و آن دو حرام نمک به‌قدر مقدور دست و پای زده، جمعی را به‌کشتن دادند.

آخرالامر طوغ و نقّارهٔ خود را با چهار فیل و دو شتر که زر بار داشت، گذاشته به‌جنگل گریختند و آن‌روز به‌تک پا جانی بدربردند و مجاهدان تا شام در جنگل به‌تجسّس آن وخیم‌العاقبتان قیام نمودند. چون اثری نیافتند، فرودآمدند و زمینداران اطراف و نواحی را طلبیده و به‌تخفیف و تطمیع سراغ مقهوران تَفَحُّص[۴] نمودند که به‌کدام سمت رفته‌اند و در تَفَحُّص بودند، تا آن‌که دوپهر شب خبر یافتند که عیال و اطفال خود را با هشت فیل خزانه به‌طرف گلکنده روانه کرده خود نیز از دنبال می‌روند.

---

۱. د ندارد: یافته.
۲. ب: سواری.
۳. د: راست.
۴. د ندارد: تفحص.

چون بهادر خان با وجود کوفتی که در آن ایّام داشت، در این سواری و تردّد همه[1]جا شراکت و رفاقت نموده بود. عبدالله خان و خان دوران مشارٌالیه را با بنه و (بار[2]) و اسباب غنایمی که به‌دست آمده بود و جمعی که اسبان زبون داشتند، در عقب خود گذاشته، خود با فوجی از بهادران خوش اسبه به‌تعاقب مخذولان سوار شدند و خان دوران هراولی آن لشکر و جستن پی و سر کردن راه را به‌عهدهٔ خود گرفته، با آن‌که مقهوران در گم کردن پی فیلان حیله بسیار کرده بودند، راه غلط نکرده، از دنبال باغیان می‌رفت. در راه خبر به‌سرداران رسید که مخاذیل (ده[3]) فیل خزانه در جنگل شمالی جنگ‌گاه سابق گذاشته رفته‌اند. از آن‌جا که مطلب اصلی قتل مردودان و برانداختن بیخ فساد آن‌ها بود، خود متوجّهٔ آن نگشته. کس پیش بهادر خان فرستادند که فیلان مذکور را با زری که بار دارند، به‌دست آورده ضبط نمایند و آن‌روز سی کروه رسمی طی کرده، وقت شام فرودآمدند و اسبان را نعل بسته و آسوده ساخته، نصف شب باز سوار شدند.

در اثنا راه خان دوران که پیش می‌رفت، شنید که اودی بهان پسر ججهار و سام دودا که مدار علیه ججهار و جگراج تمامی عیال و اطفال خود را با هشت فیل خزانه همراه آن‌ها نموده، بیشتر از خود به‌جانب گلکنده فرستاده بودند، از فیلان مذکور شش را به‌واسطهٔ گم کردن پی[4] به‌طرف چاندا روانه کردند و دو مادهٔ فیل جلد با خود گرفته بسرعت تمام می‌روند. چون توجّه به‌فیلان مذکور موجب تأخیر در اصل مدّعا که رسیدن به‌باغیان بود، (میسّر[5]) می‌شد. سرداران اصلاً مقیّد به‌آن نگشته، راه گلکنده را از دست نگذاشتند و به‌استعجال روانه شدند. اتّفاقاً جمعی از نوکران عبدالله خان که در عقب‌مانده بودند، به‌آن فیلان برخورده. هر شش را با بار به‌دست آورند.

القصّه بعد از آن‌که افواج قاهره چهار پنج کروه قطع مسافت کردند، سپاهی مخالفان ظاهر گشت و خان دوران سیّد محمّد، پسر کلان خود را با چندی دیگر و پانصد سوار مغل دیگر از نوکران پیش از خود فرستاده، خود نیز به‌اندک فاصله از دنبال روان شد. چون آن‌ها به‌باغیان

---

۱. ب ندارد: همه.
۲. د: بار.
۳. ب: دو.
۴. ب: پی گم کردن.
۵. د: میسّر.

مذکور نزدیک رسیدند و آن مردودان دست و پا گم کرده، فرصت جوهر کردن[1] نیافتند. بنابر آن از روی اضطراب و اضطرار دو زخم جمدهر بر رانی پَارْبَتِی، زن کلان راجه بِرْ سنگه دیو و به‌دیگر عورات زخم جمدهری یا شمشیر زده خواستند که به‌یک پا جانی به‌سلامت به‌در برند.

مقارن آن سیّد محمود با رفقا رسیده، جوهر تیغ بر سر بی‌جوهران افشاند. جمعی که بالضرورت دل از جان برداشته، حرکت مذبوحی می‌کردند. به‌دستبرد خان دوران و همراهان (او[2]) که به‌تعاقب رسیدند، از پا درآمدند، و دُرگ‌بهان، پسر ججهار و دُرْجَن سال ولد جگراج زنده گرفتار گشتند و اودی بهان و برادر خورد او و سیام دودا که به‌گلکنده فرار نموده بودند، نیز بعد از چندی اسیر سرپنجهٔ تقدیر شدند. چنانچه به‌جای خود مرقوم قلم وقایع‌نگار خواهد گردید.

و بهادران فیروزی‌نشان رانی پَارْبَتِی و سایر نسوان زخمدار را از میدان برداشته، با اسباب مقهوران و فیلانی که مرصّع‌آلات و طلا آلات و اشرفی که بار داشتند و دیگر غنایم نزد عبدالله خان معاودت نمودند و لشکر نصرت‌شعار برکنار تالابی که در آن حوالی بود، نزول نمود و دولت‌خواهان از نقود و جواهر و مرصّع‌آلات و طلا آلات و نقرهٔ آلات و سایر اسباب مقهوران آنچه به‌دست آمده بود، برای سرکار خاصّهٔ شریفه ضبط نمودند و هنوز برکنار تالاب مذکور جهت آسایش چهارپایان و تَفَحُّص بقیه اموال مقهوران اقامت داشتند که خبر ججهار و جگراج که خود را به‌جنگل صعبی در آن نزدیک کشیده بودند و گوندان آن‌جا هردو را به‌خواری تمام کشته برخاک مذلّت انداخته بودند، رسید. خان دوران خود بر سر نعش آن‌ها رفته، قاتلان را حصار کرد و از کیفیّت واقعه استفسار نموده، سرهردو گردن کش را از تنه جدا ساخته به‌درگاه فرستاد.

رسیدن سر پر شر ججهار و جگراج به‌درگاه

غرّهٔ شعبان [۱۰٤۵ ه/۱۰ ژانویهٔ ۱٦۳٦ م] در نواحی سیهور سرهای مقهوران به‌اردو رسید و برحسب امر اعلی از دروازهٔ[3] سرای سیهور عبرةالناظرین آویخته گردید.

تتمّهٔ احوال سرداران سپاه منصور آن‌که بعد از کفایت سر ججهار و جگراج رای عبدالله خان بهادر و خان دوران اقتضا نمود که چون این سفر به‌حدود ملک چاندا منتهی شده،

---

۱. جوهر کردن: به‌اصطلاح هندی خود را هلاک کردن.

۲. د: او.

۳. د: دروازه‌ها.

پیشکشی از زمینداران[1] آن ولایت که عمده‌ترین زمینداران گوندوانه است، بگیرند. بنابر آن سنگرام، زمیندار گنّور را با نوشتجات مبنی بر بیم و امید نزد او فرستاده، خود نیز از عقب روانهٔ آن صوب گشتند.

اتّفاقاً بعد از وصول سنگرام مذکور و رسانیدن خطوط. چون هیبت تمام از دستبردهای نمایان آن دو سردار شجاعت نشان در دل او راه یافته بود، قبول اطاعت نمود و بعضی اموال و اسباب مقهوران بُندیله را که در ملک او به‌غارت رفته بود، یکجا کرده، در سه کروهی چاندا دولت‌خواهان را دید و اسباب مذکور را سپرد و قرار داد که پنج لک روپیه از نقد و جنس به‌جهت پیشکش درگاه و یک لک روپیه به‌صیغهٔ مهمانی اولیای دولت سرانجام نماید. از جمله پیشکش او که به‌دو دفعه وصول یافت. دو فیل نامی بود و نیز مقرّر شد که هرسال با پنج فیل نر و پانزده فیل ماده به‌درگاه فرستد یا در عوض هشتادهزار روپیه به‌خزانهٔ مالوه واصل سازد و در دولت‌آباد خود را به‌سعادت آستانبوس رساند[2] و سرداران کاردان تعهّدنامه بر طبق آن از او گرفته، عنان معاودت به‌پیشگاه حضور معطوف داشتند. پنجم شهر مذکور [شعبان ۱۰٤٥ ھ/١٤ ژانویهٔ ١٦٣٦ م] موکب منصور از دریای نربده عبور فرمود.

تعیّن شدن معتمدان کاردان نزد عادل خان و قطب‌الملک جهت اثبات حجّت

چون عادل خان جمعی از مفسدان نظام‌الملکیه سیما ساهوی فتنه‌جو را که تصرّف در بعضی از محال نظام‌الملک نموده بود، اعانت می‌نمود و در ارسال پیشکش مقرّری تعلّل می‌ورزید. قطب‌الملک در انحراف از شاه راه اطاعت بر عادل خان طریق موافقت می‌پیمود و با وجود تمکّن در سایهٔ این دولت پایدار، خطبه (به[3])نام فرمانفرمای ایران کرده بود.

بنابر آن حضرت‌اعلی از روی (جمعیّت[4]) پادشاهانه تنبیه[5] هردو را بر ذمّهٔ همّت والا نهمت لازم شمرده، مقرّر فرمودند که اوّل به‌واسطهٔ اتمام حجت نزد هرکدام، یکی از معتمدان زبان‌دان را با فرمانی مشتمل بر وعده و وعید فرستاده شود، تا شاید از خواب غفلت بیدار شده از اطوار ناپسندیده باز آیند.

---

۱. د: زمیندار.
۲. د: برساند.
۳. د: به.
۴. ب: حمیت.
۵. د ندارد: تنبیه.

و به‌موجب این قرار داد، مکرّمت خان [دیوان] بیوتات[1] را به‌بیجاپور مرخّص ساختند و برای عادل خان فرمان و یک قبضهٔ شمشیر دکنی که آن را اهل هند (دهوپ[2]) می‌گویند، با یراق و پردلهٔ مرصّع مصحوب او ارسالیافت و حکم شد که به‌زبانی ابلاغ نماید که اگر در ادای پیشکش و گذاشتن آنچه از محال ولایت نظام‌الملک متصرّف گشته به‌اولیای دولت و اخراج ساهو و دیگر نظام‌الملکیه که در ملک خود جا داده است، تساهل ورزد افواج قاهره به‌خرابی ولایت او معیّن خواهد گردید و ملّا عبداللّطیف گجراتی را که سررشتهٔ تنخواه جاگیرها با او بود، به‌گلکنده رخصت نمودند و فرمان با کمر مرصّع حواله مشارٌالیه شد که به‌قطب‌الملک رساند.

در این ولا [۱۵ شعبان ۱۰٤۵ ه‍[3]/۲٤ ژانویهٔ ١٦٣٦ م] خان دوران از ملک چاندا به‌درگاه رسیده احراز ملازمت کرد و یک‌هزار اشرفی نذر گذرانید و پنج لک روپیه و یکی از جملهٔ دو فیل سره بابت زمیندار آن‌جا را که با خود آورده بود، برای آن[4] یراق طلا از خود ترتیب‌داده و پاره‌ای از اموال مقهوران بُندیله که زمیندار مذکور به‌دولت‌خواهان آورده، سپرده بود و زنان ججهار و دُرگ‌بهان پسرش دُرْجَن سال، نبیرهٔ او را به‌نظر انور درآورد و گرانبار عواطف بی‌دریغ گشته به‌خطاب بهادر و اضافهٔ منصب و انعام یکصد اسب نوازش یافت و از همراهان او نیز جمعی درخور کار و تردّد به‌اضافهٔ منصب سرفراز گردیدند و چندی یافتن خطاب نیز شرف افتخار اندوختند.

و حضرت‌اعلی دُرگ‌بهان را اسلام قلی نام کرده به‌معتمد خان سپردند و دُرْجَن سال را به‌علی قلی موسوم گردانیده، حوالهٔ فیروز خان نمودند و دیگر زنان و دختران را به‌خدمت خادمان محلّ دادند.

و به‌فاصلهٔ دو روز عبدالله خان نیز به‌استیلام عتبهٔ خلافت فایزگردید و یک‌هزار مُهر نذر گذرانید. فیل دوّم بابت زمیندار چاندا را به‌نظر انور درآورد.

تعیّن افواج قاهره به‌تنبیهٔ ساهو و سایر مفسدان نظلام‌الملکیه

از سوانح عظیمهٔ این سال تعیین شدنِ[5] افواج قاهره است، به‌تنبیهٔ ساهو و سایر مفسدان نظام‌الملکیه و مسخّر نمودن بقیهٔ قلاع ولایت نظام‌الملک.

---

۱. بض: دیوان بیوتات.
۲. ب: دوپ.
۳. بض: ۱۵ شعبان ۱۰٤۵ ه‍ .
۴. د ندارد: آن.
۵. د ندارد: شدن.

تفصیل این اجمال آن‌که چون ساهو مذکور که سرگروه شقاوت منشان بود و جمعی دیگر از اوباش نظام‌الملکیه چنانچه پیشتر مذکور شده، با وجود گرفتار شدن و محبوس شدن نظام‌الملک در قلعهٔ گوالیار به‌واسطهٔ تألیف قلوب اهل آن دیار طفلی را از آن قبیله به‌جای او برداشته، نظام‌الملک نام کرده بودند و بعضی قلاع و محال ولایت[۱] نظام‌الملک را متصرّف شده و به‌استظهار آن حصون حصینه که در تصرّف داشتند، سر از اطاعت درگاه پیچیده مستوجب غضب پادشاهی گشته بودند[۲].

در این ولا که نواحی دولت‌آباد از پرتو ماهچه رایات نصرت آباد منوّر گشت، بر خاطر آفتاب اشراق پرتو افکند که افواج[۳] قاهره به‌قلع بیخ و بن فساد این طایفهٔ باغیه و استخلاص قلاع و محال متعلّقه نظام‌الملک از آن‌ها تعیین فرمایند. لهٰذا سه فوج با سلیقیِ خان دوران بهادر و خان زمان و شایسته خان[۴] به‌این مهمّ معیّن ساختند و فرمودند که اگر عادل خان به‌دلالت عقل صواب‌اندیش دست از حمایت آن مفسدان باز داشته، با عساکر[۵] موافقت نماید، فهوالمطلوب و الّا در خرابی ملک او نیز بکوشند.

و از آن جمله در فوج خان دوران چندی از امرا و جمع کثیری دیگر از منصبداران و دکنیان و غیرهم با یک‌هزار سوار احدی تیرانداز و تفنگچی که مجموع قریب بیست‌هزار سوار بود، مقرّر گشتند و حکم شد که این فوج به‌طرف قندهار و ناندیر که دهنهٔ ملک گلکنده است، رفته بنشیند و به‌تاخت و تاراج پرداخته، قلعهٔ اودگیر و اودیسه را که از قلاع حصینهٔ مشهورهٔ آن سرحد است مفتوح سازد.

و در فوج خان زمان چندی از امرا و جمعی دیگر از منصبداران و دکنیان و غیرها و جمعیّت را که تا همراه برادرزادهٔ او بود و یک‌هزار سوار احدی تیرانداز و تفنگچیان که این جماعت نیز نزدیک بیست‌هزار سوار می‌شدند، معیّن گردیدند و امر والا نفاذ یافت که این فوج به‌احمدنگر رفته محال وطن ساهو را که در چَمَارگونده و آشتی واقع است و به‌حدود احمدنگر اتّصال دارد، مفتوح گرداند و ولایت کوکن[۶] را که در تصرّف آن مقهور است، مستخلص گرداند

۱. د ندارد: نظام‌الملک نام کرده بودند و بعضی قلاع و محال ولایت.
۲. د: شده بودند.
۳. د: افکندهٔ افواج.
۴. د: خان دوران و شایسته خان و بهادر خان.
۵. د: عساکر مقهوره.
۶. بض: کونکن.

گرداند و هرگاه فرمان صادر گردد. بعضی ولایت عادل خان را که در آن ضلع است، تاخت و تاراج نماید.

و در فوج شایسته خان، چندی از امرا و منصبداران و دکنیان دوهزار سوار از مردم آصف خانِ خان‌خانان که مجموع به‌هشت‌هزار سوار می‌کشیدند، تعیین شدند و تسخیر قلعهٔ جُنَیر و سَنْگَمْنَیْر و ناسک و ترنبک و بعضی محال دیگر به‌عهدهٔ این فوج مقرّر گشت.

هفتم شهر رمضان [۱۰۴۵ ه/۱۴ فوریهٔ ۱۶۳۶ م] به‌ساعت مختار، سرداران مذکور را به‌مراحم خسروانی اختصاص بخشیده مرخّص ساختند و نسبت به‌هریک از همراهان مشارٌالیهم نیز وقت رخصت به‌تفاوت مراتب و مدراج از عنایت خلعت و اسب مرحمتی به‌ظهور رسیده و بعضی به‌اضافهٔ منصب و یک دویی به‌خطاب خانی نیز نوازش یافتند.

وصول اردوی کیهان‌پوی به‌دولت‌آباد

بیست و یکم این شهر [رمضان ۱۰۴۵ ه/۲۸ فوریهٔ ۱۶۳۶ م] کرامت بهر، موکب کیهان شکوه به‌حوالی دولت‌آباد رسیده، چون عمارات[۱] دولتخانه درون حصار مهاکوت از جهت ناتمامی هنوز لیاقت نزول همایون نداشت و کنار حوض قتلو که در دو کروهی دولت‌آباد واقع است و به‌جهت صفا و فضا و خوبی آب و هوا که بهترین مواضع آن حوالی بود. بنابر آن کنار حوض مذکور مهبط[۲] سرادقات جاه و جلال گردید.

بیست و چهارم [رمضان ۱۰۴۵ ه/۲ مارس ۱۶۳۶ م] حضرت خاقانی با سعادت دو جهانی به‌سیر قلعهٔ دولت‌آباد تشریف برده، غرایب صنایع که در تراشیدن کوه حفر خندق در سنگ خارا و ساختن راه از اندرون کوه و برآوردن حصارهای متعدّد و غیر ذلک به‌کار رفته، تماشا فرمودند.

در این ولا چون به‌مسامع خیر مجامع رسید که از جملهٔ قلاع نظام‌الملکیه که در ضلع قلعهٔ چَانْدُور و دُهْرَپ واقع است، شش قلعه را مردم ساهوی مقهور و دو قلعه را بُهوجْبَل نام مفسدی و شش قلعه را دیگر مقهوران متصرّف‌اند و به‌غرور استحکام آن حصون تن به‌اطاعت درنداده، محرّک سلسلهٔ فتنه و فساد می‌کردند و به‌رعایای پرگنات آن نواحی تعرّض می‌رسانند. فرمان لازم‌الاتّباع به‌صدور پیوست که الله‌وردی خان از فوج همراهان شایسته خان با یکّه‌تاز خان و دوهزار سوار از جملهٔ آن فوج، همّت به‌تسخیر قلاع مذکوره بندد.

---

۱. د: عمارت.
۲. د: محبط.

فتح قلعهٔ رامسیج

در اوایل شوّال این سال [۵ شوّال ۱۰۴۵ ه[۱]/۱۳ مارس ۱۶۳۶ م] از عرضداشت شایسته خان معروض واقفان پایهٔ سریراعلی گردید که قلعهٔ رامسیج به‌سعی و تدبیر احمد خان نیازی از تصرّف مردم ساهو برآمده، در حیطهٔ تسخیر برآمد[۲] و در همین‌روزها اودی بهان پسر ججهار و برادر خورد او سیام دودا که از جنگ گاه آخر به‌جانب گلکنده نیم جانی بدربرده بودند. چنانچه در محلّ خود ایراد یافته و به‌دست مردم قطب‌الملک گرفتار شده و قطب‌الملک آن‌ها را برای مجرای خود همراه معتمدی روانهٔ درگاه گردانیده بود، به‌پیشگاه حضور رسیدند و بندگان اشرف پسر خود را به‌فیروز خان ناظر سپردند که او را مسلمان کرده، با پسر جگراج که پیشتر حوالهٔ او شده بود، نگاه دارد و امر نمودند که اگر اودی بهان و سیام دودا اسلام قبول کنند آن‌ها را جان‌بخشی نمایند و الّا به‌قتل آورند.

آن‌ها چون از شقاوت ذاتی از این معنی ابا کردند به‌یاسا رسیدند و از اوضاع و اطوار عادل خان معلوم شد که به‌اغوای نزدیکان دور از کار در صدد هدم بنیان ملک و دولت خود است و منهیان اخبار اخیار نمودند که به‌قلعه‌دار اودگیر و اوسه مدد خرج فرستاده و خیریت خان را با جمعی به‌محافظت قلاع مذکور تعیین کرده و ساهوی مذکور استمالت بسیار نوشته و رندوله را با جمعی به‌امداد او معیّن گردانیده.

بنابر آن حضرت خلافت پناهی در این تاریخ سیّد خان جهان را نیز با چندی دیگر از امرا و خلیل الله میرآتش با پانصد تفنگچی و جمعی دیگر از منصبداران و دکنیان که جمعیّت مجموع دوازده‌هزار سوار می‌شد، از برای تنبیهٔ آن بی‌هوش بادهٔ غفلت تعیین فرموده. وقت رخصت به‌سردار و همراهان به‌تفاوت پایه و مقدار مرحمت‌ها نمودند و مقرّر ساختند که خان دوران و خان زمان که سابقاً مرخّص شده بودند و این فوج که بالفعل معیّن گشت، از سه طرف به‌ملک عادل خان درآمد، رندوله را که به‌کمک مقهوران فرستادهٔ کماینبغی تأدیب نمایند و نگذراند که مخالفان به‌هم ملحق شده[۳]، مادهٔ فساد را تقویت دهند و ملک بیجاپور را معرض نهیب و غارت چنان کنند که با عادل خان اطاعت احکام مطاعه نماید یا مستاصل گردد.

---

۱. بض: ۵ شوّال ۱۰۴۵ ه.
۲. د: درآمد.
۳. د: گشته.

به‌تصرّف آمدن قلعهٔ کُهیر

و هم در این اوقات [۱۱ شوّال ۱۰۴۵ ه[1]/۱۹ مارس ۱٦۳٦ م] از عرضداشت شایسته خان به‌عرض رسید که قلعه‌دار حصار کُهِیر و دیکر به‌مساعدت طالع اختیار دولت‌خواهی نموده، مردم ساهوی مقهور را که در قلعهٔ مزبور بودند مقیّد گردانید و قلعه را با پرگنات نواحی آن به‌تصرّف اولیای دولت داد.

نوروز عالم افروز

جشن نوروز این سال، روز پنجشنبه دوازدهم شوّال مذکور موافق هزار و چهل و پنج [۱۰۴۵ ه/۲۰ مارس ۱٦۳٦ م] آراستگی یافت و در این‌روز میمنت‌افروز منصب پادشاه‌زادهٔ جلیل‌القدر به‌اضافهٔ دوهزار سوار و دوازده‌هزاری شش‌هزار سوار و مناصب هریک از پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر و پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر[2] به‌افزونی یک‌هزار سوار ده‌هزاری، شش‌هزار سوار مقرّر گشت.

در ایّام نوزوز آصف خان خانِ‌خانان قریب پنج لک روپیه از جواهر ثمینه و مرصّع‌آلات نفیسه و سایر تحف و نوادر پیشکش نمود. از آن جمله نادری بود، مرصّع به‌الماس که دولک و پنجاه‌هزار روپیه قیمت آن شد.

و غرّهٔ ذی‌قعدهٔ [۱۰۴۵ ه] که روز شرف [۱۹ فروردین ۱۰۱۵ ه ش/۷ آوریل ۱٦۳٦ م] بود، [کهیسا[3]] زمیندار ولایت چاندا به‌یاوری بخت خود را به‌زمین‌بوس درگاه رسانیده، پانصد مُهر و پنج‌هزار روپیه به‌طریق نذر و سه فیل بر سبیل پیشکش[4] گذرانید و به‌عنایت خلعت فاخره و سرپیچ مرصّع و اسب کامیاب گردید. از روز نوروز تا روز شرف آنچه از پیشکش پادشاه‌زاده‌های کامکار و خوانین نامدار مقبول[5] افتاد. دو لک روپیه[6] به‌قیمت رسید.

چهارم ماه مذکور [ذی‌القعدهٔ ۱۰۴۵ ه/۱۰ آوریل ۱٦۳٦ م] دو حاجب از معتمدان عادل خان که مشارٌالیه بعد از تعیین شدن افواج قاهره به‌تاخت ملک بیجاپور ایشان را به‌جهت تمهید

---

۱. بض: ۱۱ شوّال ۱۰۴۵ ه.
۲. د: محمّد اورنگ‌زیب پادشاهزادهٔ بهادر.
۳. ب: کیسای.
۴. د: به‌طریق پیشکش و.
۵. د: به‌قبول.
۶. بض: ده لک روپیه.

معذرت روانهٔ پایهٔ سریراعلی گردانیده بود. به‌وساطت یمین‌الدّوله شرف کورنش دریافته، پیشکشی مشتمل بر جواهر و مرصّع‌آلات با عرضداشتی مبنی از کمال فروتنی که از جانب عادل خان آورده بودند گذرانیدند.

مجملی از احوال ایلچیان که نزد عادل خان و قطب‌الملک رفته بود، آن‌که مکرّمت خان چون به‌حوالی بیجاپور رسید، عادل خان تا چهار کروه به‌استقبال فرمان و تبریک پادشاهی آمده. او را به‌اعزاز تمام با خود به‌شهر برد و سلوک شایسته به‌تقدیم رسانید، امّا از عرضداشت خان مشارٌالیه معروض گردید که عادل خان اگرچه اظهار کمال اخلاص می‌کند، لیکن تبعه و نزدیکانش او را به‌حال خود نمی‌گذراند و سرفتنه‌انگیزی دارند. لهٰذا حکم قضا امضا اصدار یافت که افواج ثلثه در تاخت و تاراج توابع بیجاپور بیشتر از پیشتر مساعی کنند.

فرمان‌پذیرگشتن قطب‌الملک و آرایش‌دادن سکّه و خطبهٔ گلکنده به‌نام نامی و القاب گرامی حضرت پادشاه

و ملّا عبداللّطیف چون به‌نواحی گلکنده پیوست، قطب‌الملک پنج کروه راه استقبال نموده. شرایط تعظیم و مراسم تسلیم ورود فرمان و تبرّک خلیفه زمان به‌جا آورد و نسبت به‌ایلچی مزبور لوازم اکرام[1] و مهمان‌پذیری معمول داشته، بعد از گفت و شنید بسیار بالضرورت احکام مطاعه را قبول نمود و خطبه را به‌القاب سامی حضرت خلیفةاللّهی[2] محلّی گردانیده. سکّه نیز به‌اسم همایون زده، پاره‌ای از زرسفید و سرخ مسکوک به‌نام نامی به‌درگاه سدره اشتباه فرستاده و نقود مذکوره در این ایّام ازنظر مبارک گذشت. مابقی احوال ایلچیان را (به[3])محلّ آن باز گذاشته، وقایع سرداران و عساکر فیروزی‌نشان و فتوحاتی که ایشان را به‌اعانت اقبال بی‌زوال خدیو زمین و زمان روی نموده، رقم‌پذیر خامهٔ[4] سوانح‌نگار می‌گرداند.

اوّلاً فوج اللهوردی خان و گشایش قلاعی که به‌کوشش او دست داده. صورت واقعه آن‌که چون خان مشارٌالیه به‌موجب حکم معلّی از شایسته خان جدا شده، متوجّهٔ قلعهٔ دُهْرَپ و آن نواحی گشت.

---

۱. د ندارد: اکرام.
۲. د: ظل اللهی.
۳. د: به.
۴. د ندارد: خامهٔ.

فتح قلعهٔ چاندور

اوّل به‌پای قلعهٔ چاندور رسیده، آن حصار استوار را که بر قلّهٔ کوهی واقع شده و سرآمد اکثر قلاع آن دیار است. محاصره کرد و به‌سرانجام لوازم قلعه‌گیری پرداخته، مراسم سعی و تلاش به‌تقدیم رسانید و در اندک فرصتی قلعه را مفتوح ساخت و متمردان آن ولایت از مشاهدهٔ این حال جان و مال خود را در معرض زوال دیده، چارهٔ کار منحصر در اختیار اطاعت درگاه دانسته سر بر خط فرمان نهادند.

به‌تصرّف درآمدن قلعهٔ انجزائی[۱]

از آن جمله ابتدای قلعه‌دار انجزائی[۲] که این نیز بر قلّهٔ کوه واقع شده و استعداد و استحکام آن زیاده از قلعهٔ چاندور است، زنهار خواسته آمده، خان مذکور را دید و حصار را تسلیم اولیای دولت نمود و الله‌وردی خان برای امیدواری قلعه‌داران دیگر منصب دوهزاری برای او تجویز نموده، پنجاه‌هزار روپیه از خزانهٔ (عامرهٔ[۳]) پادشاهی به‌او داد و خاطر از سامان و استحکام آن قلعه جمع نموده، عزم تسخیر قلعهٔ کانجنه و مانجنه که به‌قلعه‌دار دهرپ متعلّق بود، گردد.

مسخرگشتن قلعهٔ کانجنه و مانجنه[٤]

به‌پای آن حصار چرخ‌آثار آمده، مداخل و مخارج[٥] را ملاحظه نمود و از هرچهار طرف ملچار قرار داده، خود در مکانی که از همه ملچارها خبر تواند گرفت، نزول نموده. قرار داد که چون صدای کرنا بلند گردد، از چهار جانب یورش نمایند و در وقت مناسب به‌موجب قرار داد (کرنا کشیده[٦])، بهادران جلادت نشان از اطراف و جوانب به‌قلعه دویدند و با آن تفنگ و بان و سنگهای کلان از بالای حصار مانند باران می‌بارید. دلاوران سپر حفظ الٰهی بر سرکشیده بی‌ملاحظه خود را به‌پای دیوار رسانیدند و بازوی جرأت به‌استعمال آلات حرب گشودند.

---

۱. بض: اندرائی؛ ص: انجزائی.
۲. همان.
۳. ب: خانه.
۴. ب، د: کانجه و مانجه؛ ح، بض: کانجن و مانجن.
۵. د: مدارج مداخل و مخارج.
۶. د: کرنا کشیده بهادران.

در این اثنا قلعه‌دار انجزائی[۱] که در سلک دولت‌خواهان منتظم گشته، نزد محصوران فرستاده. پیغام کرد که اگر قلعه (را[۲]) حوالهٔ اولیای دولت نماید، من متعهّد جان‌بخشی شما می‌شوم و اِلّا عنقریب گرفتار شده، به‌جزای اعمال خواهند رسید و در دنبال[۳] از ایل شدن او اعتبار گرفته، ناچار امان طلبیدند و قلعه‌دار مذکور برادر خود را اندرون قلعه فرستاد و حارس حصار را به‌عهد و پیمان ایمن ساخته نزد الله‌وردی خان آورد و آن هردو قلعه نیز به‌تصرّف دولت‌خواهان درآمد.

فتح قلعهٔ روله و جوله و اهونت و کول دهیر و اچلاگره و راج دهیر

همچنین در اندک زمانی قلعهٔ روله و جوله و اهونت و کول دهیر و اچلاگر و دیگر قلاع محکم آن سرزمین که همه بر کوه واقع است، به‌زودی و آسانی مفتوح شد. مگر قلعهٔ راج دهیر که مدت محاصرهٔ آن به‌دو ماه کشید و به‌سبب این بود که چون چندی از اقوام نظام‌الملک در آن قلعه بودند، اهل قلعه به‌واسطه گریزانیدن ایشان به‌قدر مقدور دست و پا می‌زدند و نمی‌خواستند که آن‌ها گرفتار کردند و عاقبت‌الامر بهادران کارطلب از روی استیلا و غلبه آن قلعه را نیز که بالای کوه است و در استحکام قرینه انجزائی[۴] است مسخّر ساختند و خویشان نظام‌الملک دستگیر نمودند.

فتح قلعهٔ دهرپ

و چون خاطر الله‌وردی خان از فتح قلاع مذکوره جمع گردید، به‌حوالی قلعهٔ دهرپ که بغایت محکم و استوار و در رفعت[۵] و متانت مشهور آن دیار است، شتافته. کمر همّت به‌تسخیر آن بست و قلعه‌دار نظر بر مآل حال سایر قلعه‌داران انداخته. هرچند که به‌استحکام قلعهٔ خود اعتماد تمام داشت، لیکن چون امید کمکی از هیچ‌جا نبود. کس نزد الله‌وردی خان فرستاد و اظهار نمود که اگر یک لک روپیه در وجه انعام من مقرّر داشته منصب و جاگیر لایقه تجویز می‌کنید قلعه را می‌سپارم.

---

۱. بض: اندرائی؛ ص: انجزائی.
۲. د: را.
۳. د: دنبان.
۴. بض: اندرائی؛ ص: انجزائی.
۵. د ندارد: رفعت.

چون مشارٌالیه چندان‌که نظر می‌کرد، می‌دید که آن قلعه را به‌هیچ‌وجه نمی‌توان گرفت، چه کوه آن از کوه‌های قلاع دیگر به‌مراتب بلندتر و صعب‌تر است و به‌نقب کار پیش نمی‌توان رود و نه به‌تدبیر دیگر دست بر آن می‌توان یافت و بعد از قلعهٔ دولت‌آباد مثل آن قلعه در دکن نیست و نیز برشکال نزدیک رسیده، وقت تنگ شده بود. بنابر آن مدّعیات او را به‌درگاه معروضداشت و دست از محاصره کشیده، در حوالی قلعه منتظر رسیدن حکم نشست. در جواب عرض داشت او فرمان صدور یافت که او را به‌منصب سه‌هزاری امیدوار سازند و بعد از سپردن قلعه یک لک روپیه از سرکار خاصّهٔ شریفه به‌صیغهٔ انعام بدهند. بعد از ورود منشور لازم‌الاتّباع حارس حصار آن قلعهٔ آسمان شکوه را به‌طیب خاطر حوالهٔ احبای سلطنت نموده، در سلک دولت‌خواهان درآمد.

به‌تصرّف آمدن سرکار سَنْگَمْنَیْر و جُنَیر

بر احوال شایسته خان آن‌که چون به‌سَنْگَمْنَیْر رسید، پرگنات آن را که پسر ساهوی مقهور و مفسدان دیگر در تصرّف داشتند مستخلص گردانیده، مقاهیر را از ولایت مذکور آواره ساخت و به‌واسطهٔ آن‌که آن مُدبِّران پناه به‌قلعهٔ ناسک برده بودند، شیخ فرید ولد قطب‌الدّین خان کوکه را فرستاد که رفته آن‌جا تهانه کرده بنشیند و نگذارد که مزاحمتی به‌احوال رعایای آن بوم و برسانند و احمد خان نیازی را به‌دندوری و احداد مَهْمَنْد را به‌انکوله از برای ضبط پرگنات و جمع نمودن و مستمال ساختن رعایای آن صوب که از جور و تعدی ستم پیشگان و از ملاحظهٔ لشکر ظفراثر متفرّق شده بودند، فرستاده. تأکید نمود که تهانجات آن حدود را مضبوط کنند تا احدی از مفسدان به‌محلی از محال آن ولایت دست تعرّض دراز نتوانند ساخت و به‌مجرّد رسیدن شیخ فرید به‌مقهوران مجال درنگ نیافته، از ناسک به‌جانب کوکن[1] رفتند. این خبر وقتی که به‌شایسته خان رسید، محمّد باقر سرگروه جمعیّت یمین‌الدّوله با یک‌هزار و پانصد سوار به‌ضبط سرکار جُنَیر تعیین نموده.

و در این وقت فرمان لازم‌الاتّباع شرف ورود بخشید که چون از بندوبست سَنْگَمْنَیْر و توابع آن خاطر جمع گردد، توابع احمدنگر خالی است، خود را به‌آن حدود رساند. لهٰذا مشارٌالیه به‌آن‌جانب شتافت و بعد از آن‌که از نوشتهٔ محمّد باقر معلوم شد که او به‌تعاقب پسر

---

۱. بض: کونکن.

ساهوی مقهور و سایر مفسدان روانهٔ کوکن[۱] شده و در جُنَیر چندان کسی نیست پانصد سوار بقیهٔ جمعیّت یمین‌الدّوله را به‌سرداری سیّد علی اکبر بخاری به‌جُنَیر فرستاد و آن‌ها رفته شهر را از مردم ساهو گرفتند و محمّد باقر خبر مقهوران در ماهولی شنیده به‌قصد تأدیب روانهٔ آن‌جانب گردید. در این وقت پسر ساهو نزد پدر خود که در نواحی چَمَارگونده بود، شتافته. جمعی کثیر همراه گرفت و چون اهل و عیال او در قلعهٔ جُنَیر بودند، به‌آن صوب رفت و همین که قریب شد، مردم پادشاهی از شهر برآمده با او مقابله نمودند و فیمابین جنگ نمایانی روی داده، از طرفین مردم بسیاری کشته شدند و شایسته خان از این معنی خبر یافته، هفتصد سوار از جمعیّت خود به‌کمک آن جماعت فرستاد و مقهوران سرراه بر ایشان گرفته دست به‌محاربه گشودند و بعد از جنگ و جدال بسیار سواران مذکور خود را به‌شهر رسانیده، به‌اتّفاق جمعی که سابقاً آن‌جا بودند، شهر بند را استحکام دادند و نگذاشتند که پسر ساهو داخل حصار شود.

امّا قدرت دفع او بالکلیه نداشتند و مکرّر نوشتجات ایشان به‌شایسته خان رسید که مقهوران ما را به‌نوعی احاطه نموده‌اند که به‌واسطهٔ تحصیل آذوقه و آوردن کاه و هیمه از شهر برنمی‌توانم آمد و نهایت عسرت می‌کشم. لهٰذا با وجود آن‌که خان مشارٌالیه اکثر کمکیان و نوکران خود را چنانچه مذکور شده، به‌جاها تعیین نموده بود و جمعی قلیل با او مانده بودند به‌جُنَیر شتافته، مخذولان را مغلوب گردانید و از آن ولایت رانده، تا کنار دریای بهونترا[۲] تعاقب نمود و بسیاری از شرار را علف تیغ آبدار ساخته به‌جُنَیر معاودت کرد، چون قلعهٔ جُنَیر استحکام و سرانجام تمام داشت و به‌این‌قدر جمعیّت تسخیر آن میسّر نبود. محمّد باقر را از کوکن[۳] طلبید و به‌حراست شهر و ولایت جُنَیر معیّن گردانیده، خاطر از بندوبست آن نیز جمع نموده. حسب‌الطلب عازم درگاه گشت و به‌حسن سعی او در اندک مدتی سرکار سَنْگَمْنَیْر و جُنَیر که مشتمل است بر هفده پرگنه، دو کرور و شصت لک دام جمع دارد، ضمیمهٔ ممالک محروسه گردید.

احوال فوج خان دوران بهادر آن‌که چون خان مشارٌالیه به‌قندهار رسید، تسخیر قلعهٔ اوسه و اودگیر را وجهٔ همّت ساخته، متوجّهٔ آن صوب گردید. در اثنای راه هرجا مناسب دانست، تهانه به‌جهت محافظت متردّدین و رسد [و] غلّه از دستبرد مخالفان گذاشته، خاطر جمع کرد و

---

۱. بض: کونکن.
۲. ح: بهونره؛ بض: بهیمه.
۳. بض: کونکن.

در یک کروهی قلعهٔ اودگیر فرمان قضا ترجمان به‌او رسید که چون عادل خان در قبول احکام مطاعه و فرستادن پیشکش تعلّل می‌ورزد. سیّد خان جهان را با فوجی از بهادران از حضور اشرف تعیین نموده. مقرّر فرموده‌ایم که مشارٌالیه از طرف شولاپور و خان جهان از جانب ایندایور به‌ملک او درآمده، دست نهیب و غارت بگشایند.

باید که او نیز از سمت بیدر رفته، محال آن حدود را تاخت و تاراج نماید. بنابر آن خان مذکور برکنار آب ونجره رفته، احمال و اثقال لشکر را با جمعی که اسبان زبون داشتند، در جای محفوظی گذاشته و سر شبی سوار شده. بعد از آمدن پنج گهری روز خود را به‌حوالی قصبهٔ کلیان که از محال آباد و آن ولایت است، برسانید و چون خبر یافت که مردم قصبه از بیخبری همه به‌جای خوداند بر سر ایشان تاخت برده. قریب دوهزار کس را به‌قتل آورد، جمع کثیری[۱] را اسیر و دستگیر ساخت.

و اکثر مواشی و اموال و اسباب اهل قصبه را غنیمت گرفته، از آن‌جا به‌ناراین‌پور که یک و[۲] نیم کروهی کلیان واقع است، شتافت و در محلّ مذکور نیز از قتل و اسیر و نهیب و غارت دقیقهٔ نامرعی نگذاشت و شب همان‌جا منزل نموده، چون لشکریان گرانبار غنیمت شده بودند. روز دیگر از آن‌جا به‌بَهْالکی رفت و غنایم را با بعضی مردم در قلعهٔ بَهْالکی که خالی از استحکام نبود گذاشت و آن را بنگاه ساخته، کاه و غلّه بسیار به‌جهت آذوقهٔ لشکر جمع کرد.

و بعد از شش روز (با[۳]) سایر همراهان سوار شده، مکتانه[۴] را که در ده کروهی بَهْالکی و دو کروهی بیدر است و به‌معموری شهرت دارد تاخت، تا کنار قلعهٔ بیدر رفته، هرجا معموری یافت، به‌نهیب و غارت خراب ساخت. چنانچه در سه روز پنجاه محال آباد آن ولایت پی سپر عساکر منصوره گردانید و برکنار آب ونجره برای آسودگی دواب یک مقام کرده، در سه روز باز به‌بَهْالکی آمد و در برگشتن نیز از محال معمور آن ضلع تاختن و سوختن کرد و دود برآورد.

در این وقت قریب ده‌هزار کس از مقهوران که به‌سرداری بهلول و خیریت خان بیجاپوری، عموی رندوله و یاقوت نبیرهٔ یاقوت خان حبشی[۵] در برابر فوج خان دوران بهادر معیّن شده

---

۱. د: جمعی.
۲. د ندارد: و.
۳. د: با.
۴. ح: مکناتهه؛ بض: کمتهاله.
۵. د: بخشی.

بودند، به‌نزدیکی بیدر آمده، آن‌جا توقّف نمودند و دوهزار سوار چیدهٔ خود را به‌حوالی لشکر منصور فرستادند.

بالجمله چون آن خون گرفتگان (نمودار گشتند[۱])، راجه جی سنگه که هراول سپاه ظفرپناه بود، با جمعی دیگر از دلاوران (سپاه[۲]) سوار شده، بر مقهوران تاخت و به‌باد حمله آن خس و خاشاک گلشن وجود را پریشان ساخت و خان دوران بنه را از بَهْالکی کوچانیده، به‌دیولی که در سه کروهی اودگیر است، رفت و در آن‌جا از سپاهیان را مقرّر کرد که غنایم و احمال و اثقال لشکر را به‌ناندیر رسانده، معاودت نمایند و خود تا برگشتن آن جماعت متوقّف گشته، بعد از وصول ایشان به‌صوب بیجاپور روانه گشت و جمیع محال و مواضع آن سمت را تاخته، در آن حدود اثر آبادانی نگذاشت. در این بین مجال دستبردی نیافته، دور کرده، بود تا آن‌که عساکر ظفرشعار از برابر گلبرگه گذاشته. سلطان‌پور و هیراپور را که دو قصبهٔ کلان است، تاختند و غنیمت بسیار به‌دست آورده، در هیراپور فرودآمدند.

و روزی که از آن‌جا کوچ نمود، به‌کنار آب بهونترا[۳] می‌رفتند. غنیم لئیم در تدارک مافات به‌لشکر نزدیک شده[۴]، شوخی آغازکرد و خان دوران اراده داشت که بعد از رسیدن به‌منزل اردو فرودآورده و لشکر را توزک کرده بر مقهوران تازد[۵] و در این وقت بعضی جوانان کارطلب تاب خیرگی اشرار نیاورده، بر قلب سپاه مخالفان[۶] تاختند و راجه جی سنگه به‌کمک ایشان شتافت. خان دوران چون مشاهدهٔ این حال نمود. مبارز خان را به‌محافظت اردو گذاشته، خود نیز از عقب راجه جلو انداخت و دلاوران سپاه فیروزی مقهوران را پیش‌انداخته تا منزلی که از آن‌جا کوچ کرده بودند، دوانیدند و جمعی کثیر از مقاهیر را آوارهٔ بئس‌المصیر گردانیدند، قریب دویست اسب غنیمت گرفتند و قرین نصرت به‌لشکر برگشته. یک‌روز برای آسودگی اسبان مقام کردند و از آن‌جا به‌دو کوچ به‌فیروزآباد که دوازده کروهی بیجاپور است، رفتند.

چون در این وقت نوشتهٔ مکرّمت خان رسید که بیجاپوریان تالاب شاه‌پور را شکسته، خالی کردند و مردم شاه‌پور و جمیع محال حوالی بیجاپور را کوچانیده، به‌قلعه بردند. در این

---

۱. ب: سوار شدند.
۲. د: سپاه.
۳. ح: بهونره؛ بض: بهیمه.
۴. د: رسیده.
۵. د: بتازد.
۶. د: مخالف.

نواحی آب و آذوقه مفقودالاثر است. بنابر آن خان دوران به‌طرف تپلی[1] و غیره محال جاگیر نبیرهٔ یاقوت خان حبشی که کمال آبادی داشت، روانه گشت و به‌نارایِن‌پور رفته، شب در آن‌جا به‌سربرده، صبحگاه سوار شده، به‌کمالپور که از آن‌جا چهارده کروه مسافت داشت، (تاخت[2]) و از جنس غلّه و عقاقیره و غیرذلک که در قصبهٔ کملاپور بود، غنیمت وافر به‌دست لشکریان افتاد. از آن‌جا چهار کروه پیشتر رفته، جاگیر ریحان شولاپوری را که قصبهٔ کلان و دیه‌های معمور داشت، غارت کرده و سوزانیده، به‌سلطان‌پور و هیراپور معاودت کرد. در آن مرتبه که بر[3] این محلّ تاخت آورد. بیدر را در دست راست گذاشته بود.

در این دفعه در دست چپ گذاشته، جمیع ولایت آباد غنیم را که متّصل به‌سرحد قطب‌الملک بود، ویران نمود. یکی از معتمدان خود ار با محمّد تقی خان نامی که از جانب قطب‌الملک نزد او آمده بود، به‌جهت تأکید دادن پیشکش و مهمّ‌سازی [ملّا] عبداللّطیف به‌گلکنده فرستاده، خود برکنار آب ونجره مابین سرحد ملک گلکنده و بیجاپور و تلنگانه به‌انتظار معاودت آن شخص معاودت گزید. در این اثنا خبر رسید که فوج غنیم که دوازده کروه عقب لشکر منصور توقّف داشت به‌کمک فوج دیگر خود که به‌سرداری رندوله در برابر سیّد خان جهان معیّن است، شتافته. به‌مجرّد استماع این خبر اردو را به‌قلعهٔ کونکر[4] که از توابع ملک تلنگانه است، فرستاده جریده شد و آن‌روز شانزده کروه رانده در موضع (دیکلور[5]) به‌واسطهٔ رسیدن مردمی که عقب‌مانده بودند، نزول نمود و روز دیگر بیست و چهار کروه مسافت طی کرده و از گهات اودگیر گذشته، سه کروه به‌جانب اوسه رفت و شنید که لشکر غنیم در آن نزدیکی بود، نیز وصول سپاه ظفرپناه یافته برگشت. لهٰذا شب همان‌جا فرودآمد و صباح آن خبر رسید که رندوله نیز از برابر فوج سیّد[6] خان جهان برخاسته به‌طرف شولاپور رفت.

مقارن این حال فرمان واجب‌الاذعان عزّ ورود افکند که عدل خان از وادی خواهشهای ناروا گذشته، قبول احکام مطاعه نمود و عرضداشت مکرّمت خان مشتمل بر این معنی رسید، باید که دست از خرابی ملک او باز داشته به‌تسخیر قلعهٔ اوسه و اودگیر اشتغال نماید. بقیه این

---

۱. بض: تلپلی.
۲. د: تاخت.
۳. د: در.
۴. بض: کوتگیر؛ ح: کونکر.
۵. ب: موضع دنگلور.
۶. د ندارد: سیّد.

احوال در محلّ خود ایراد خواهدیافت.

واقعه فوج سیّد خان جهان آن‌که چون خان مشارٌالیه رخصت یافت، از شاه‌گده و بیر به‌دهارور رفته، بنه و اسباب زاید را آن‌جا گذاشت و ترتیب افواج مقرّر نمود و از دهارور متوجّهٔ خرابی ملک غنیم گشته، ابتدای ساماجی و کشناجی و شرزه راو را با جمعی دیگر از دکنیان به‌تسخیر سرادهون فرستاد.

تسخیر قلعهٔ سرادهون[۱]

و آن‌ها علی‌الغفله خود را [٢٦ شوّال ١٠٤٥ هـ[۲]/٣ آوریل ١٦٣٦ م] به‌حوالی سرادهون تسخیر قلعهٔ سرادهون رسانیدند و قلعه‌دار که از منسوبان ریحان شولاپوری بود بیرون قلعه‌دار به‌زاری اقامت داشت.

چون خبر وصول لشکر شنید، خود را با چند نفر به‌قلعه انداخت و از مردم او چندی که دم از شمشیر می‌زدند، بهادران جان سپرده، بقیةالسیف زخمی به‌در رفتند دکنیان مذکور اسبی چند به‌دست آورده، قلعه را بعد از محاصرهٔ سه روز، مفتوح ساختند و از اسباب قلعه‌داری آنچه در حصار بود، متصرّف شده. قلعه‌دار را نزد سیّد خان جهان آوردند، خان مذکور او را به‌شفاعت دکنیان آزاد کرد و کشناجی [و] شرزه راو را با جمعی تفنگچیان در تهانه سرادهون گذاشته، خود به‌سمت دهاراسیون[۳] راهی شد.

و در اثنای راه، سه محلّ عمده‌آباد را از محال جاگیر ریحان شولاپوری تاخته، جمعی کثیر را اسیر نمود و مواشی و آذوقه بسیار به‌دست آورد و بعد از رسیدن به‌دهاراسیون. چون مردم آن‌جا اکثر اسباب و غلّات خود را گذاشته گریخته بود، آنچه از ایشان مانده بود لشکریان به‌یغما بردند و سیّد خان جهان معتمدی را با جمعی تفنگچیان در آن‌جا گذاشته، سامان تهانه‌داری نمود.

فتح قلعهٔ کانتی

روز دیگر سوار شده به‌قصبهٔ کانتی که قلعهٔ محکمی دارد و در شش کروهی شولاپور واقع است، شتافت. مردم قلعه شروع درانداختن بان و تفنگ نمودند. خان مشارٌالیه لشکر را یک

---

۱. د: تسخیر قلعهٔ سرادهون.
۲. بض: ٢٦ شوّال ١٠٤٥ هـ.
۳. بض: دهاراسیون (عثمان‌آباد).

بان‌انداز دور از قلعه باز داشته خود به‌جهت ملاحظهٔ مداخل و مخارج بر دور حصار می‌گشت.

در این اثنا بهادران قلعهٔ گشا تاب توقّف نیاورده، از هر سو به‌قلعه دویدند. خلیل الله خان خود را به‌دروازه رسانید و سیّد منصور ولد سیّد خان جهان نیز تاخته به‌پای حصار آمد و از یک طرف شاهنواز خان و از طرف دیگر رستم خان و سپهدار خان قدم جرأت پیش‌نهاده، یورش نمودند و دلاوران از چهار جانب به‌دیوار حصار برآمده. آن قلعه استوار را که در آن ولایت به‌متانت شهرت دارد، بر سر سواری مفتوح ساختند و از قسم آلات قلعه‌داری و آذوقه هرچه در آن بود، به‌تصرّف اولیای دولت قاهره درآمده. جمعی کثیر از محصوران به‌دلالت تیغ آتشفشان مجاهدان به‌جهنّم شتافتند. چندی از کارطلبان نصرت‌نشان نیز به‌درجهٔ شهادت فایزگشتند.

بالجمله سپاه ظفرپناه بعد از قلعهٔ کانتی و ضبط سرانجام آن به‌قبضهٔ دیوگانو آمده، آن را به‌جاروب نهیب و غارت رفتند و آذوقه بسیار غنیمت گرفتند و از آن‌جا عازم سانتوره گشتند و چون عادل خان شش هفت‌هزار سوار به‌سرداری رندوله در برابر سیّد خان جهان تعیین نموده بود. آن‌روز چندی از آن مقهوران در اثنا راه خود را نمودند و باقی چند انداخته، گریختند. آخر روز سپاه ظفرپناه نزول نمود و دو گهری از شب گذشته غنیم به‌دور لشکر آمده، بان‌اندازی شروع کرد.

و فردای آن وقتِ کوچ باز نمایان گشته شوخی آغازکرد. شاهنواز خان که سردار فوج هراول بود، چون دید که مقهوران دنبال لشکر رفته‌اند، جنگ بر فوج چنداول افتاد، به‌کمک چنداول شتافت و آن فوج را به‌امداد خود مستظهر گردانید، به‌اتّفاق سپهدار خان، سردار فوج چنداول و رستم خان، سردار فوج برانغار که او به‌هم به‌کمک چنداول آمده بود، رو به‌لشکر غنیم آورد و جانبین به‌انداختن بان و تفنگ، آتش جنگ برافروخته، تا دو کروه جنگ‌کنان قطع مسافت نمودند.

و سیّد خان جهان چون دید که اشرار خیرگی از حد می‌برند، مرتضٰی خان انجو را به‌محافظت اردو مقرّر داشت و مردم خود را در غول گذاشته با جمعی از سواران جرّار و بهادران جلادت شعارکه با معاندان غدّار سرگرم پیکار بودند، محلق گردید[1] و بی‌محابا بر قلب سپاه مخالف اسب انداخته دمار از روزگار ایشان برآورد و در آن دار و گیر رندوله که سردار

---

۱. د: گردیدند.

لشکر بیجاپور بود، زخم منکری برداشته، از اسب غلطید و دکنیان هجوم آورده، او را سوار ساخته از معرکه بدربردند و شکست بر لشکر مقاهیر افتاد و جمعی کثیر علف شمشیر بهادران عدوگیر گردیدند و مردم بسیار زخمدار به‌در رفتند و از این طرف نیز چندی جان‌نثار گشته، بعضی گلگونه زخم برداشتند و لشکر نصرت‌اثر قرین‌ظفر به‌دهاراسیون معاودت نموده، چند روز آن‌جا اقامت نمود.

و سیّد خان جهان چون شنید که غنیم مردم متفرّق خود را جمع کرده، بار دیگر قصد دستبردی دارد، پیش دستی نموده، بعضی اسباب زاید و چهار پایان زبون را به‌تهانه‌دار و دهاراسیون سپرد و سحری جریده به‌جانب لشکر غنیم روان شد. یک پهر روز برآمده، در حوالی پرگنهٔ تولجاپور به‌سپاه مخالف برخورد و رندوله با وجود زخم، صف آراسته[1] گشته، آتش قتال مشتعل ساخت و فرهاد و پدر او که با خاصّه خیل عادل خان و دیگر اوباش روبه‌روی سپهدار خان بود، با خان مشارٌالیه درآویخت و سیّد خان جهان با پانصد سوار از مردم خود به‌کمک او فرستاد. سپهدار خان با همراهان بر اعدا حمله آورده، آن‌ها را از جا برداشت و قریب یک کروه به‌عقب دوانیده، جمعیّتشان را از هم پاشانید و دیگر مخالفان نزدیک دوپهر با افواج منصوره تلاش نموده، گاهی در ستیز و گاهی در گریز بودند و آدم و اسب از ایشان بسیار کشته و زخمدار در میدان افتاد.

و چون آب و آذوقه در حوالی نبود، سیّد خان جهان عنان معاودت به‌دهاراسیون معطوف داشت و مقرّر ساخت که به‌سرداهون رفته، بنه و اسباب زاید را آن‌جا بگذارد و از مابین اوسه و نلدرگ عبور نموده، به‌سمت گلبرگه روان شود و در نهیب و غارت و خراب کردن محال آباد آن حدود دقیقه‌ای فرونگذارد و به‌موجب این قرار داد، خاطر از بنه(و بار[2]) جمع نموده از سرادهون کوچ کرد.

بالجمله سپاه نصرت‌شعار به‌هر محلّی که می‌رسیدند، به‌تاخت و تاراج آن پرداخته، پی سپر مراکب می‌گردانیدند. اتّفاقاً شبی [۱ ذی‌الحجّهٔ ۱۰۴۵ ﻫ[3]/۷ مهٔ ۱۶۳۶ م] که در دو کروهی اوسه اقامت[4] داشتند، سه پهر گذشته غنیم نزدیک اردو آمده، شروع در بان‌اندازی نمود و بهادران

---

۱. د: صف آرا گشته.
۲. د: و بار.
۳. بض: ۱ ذی‌الحجه ۱۰۴۵ ﻫ.
۴. د: مقام.

از ملچارها که بر دور لشکر ترتیب داده بودند، برآمده بر مقهوران دویدند و آن مقهوران را متفرّق ساخته، گریزانیدند.

و صبح وقت سواری مخالفان دلیرتر در اطراف لشکر نمودار گشته، پای جرأت پیش گذاشتند و اوّل بار با سپهدار خان و راجه دیبی سنگه آویختند و خان مذکور به‌اتّفاق راجه، غنیم را برداشته پارهٔ راه به‌عقب دوانید. دیگر بارهٔ آن بی‌حمیّتان هجوم آوردند. خلیل الله خان که طرح بود، خود را به‌سپهدار خان رسانید و سیّد خان جهان نیز جمعی را به‌کمک ایشان فرستاد و دولت‌خواهان به‌اتّفاق بر غنیم حمله آورده، مقهوران را از جا برداشتند و دو کروه تعاقب نموده، چندی را به‌تیغ آبدار بر خاک هلاک انداختند. در این اثنا سیّد خان جهان بر قلب مخالف تاخته، به‌یک حمله مقهوران را منهزم گردانید و شهنواز خان و رستم خان نیز غنیم خود را مغلوب ساختند. مجملاً تا سه روز میان لشکر منصور و سپاه بیجاپور بازار کارزار گرم[1] بود. عاقبت از همه طرف بهادران فیروزی‌نشان بر غنیم لئیم غالب آمده، اسب و آدم بسیار از آن نابکاران کشته و زخمی گشت.

و چون در آن ولایت از آبادانی کمتر اثر ماند و موسم برشکال بر سر رسید. رای دولت‌خواهان چنان اقتضا نمود که عنان معاودت به‌جانب بیر معطوف گردانید. در اثنای راه اگر جایی دست بر غنیم یابند آن مقهوران را به‌واقعی تنبیه نمایند و الّا به‌ملک پادشاهی درآمده، هرجا امر اعلی به‌صدور پیوندد، به‌جهت گذرانیدنِ ایّام برسات رحل اقامت بیندازند و به‌این عزیمت روانه شده. روزی [۱۷ مهٔ ۱٦۳٦ م[2]] که از هشت کروهی سرادهون کوچ نمودند، غنیم از عقب نمودار شدند[3]. شاهنواز خان که همیشه هراول بود، چنداولی اختیار کرده، کس پیش سیّد خان جهان فرستاد و پیغام نمود که چون امروز جنگ به‌چنداول افتاده، من چنداول می‌شوم و در این باب مبالغه از حد گذرانید. بنابر آن خان مذکور قبول این معنی نمود.

و چون یک کروه راه طی کردند، غنیم رسیده به‌فوج شاهنواز خان درآویخت و شروع دربان‌اندازی نمود. از این‌جانب نیز بهادران به‌انداختن کنجال و بان و بندوق هنگامهٔ جنگ گرم گردانیدند و تا قریب یک پهر میانه هردو فوج ابواب محاربه مفتوح بود و چون خیرگی غنیم از حد گذشت، سیّد خان جهان خود نیز آمده، به‌شاهنواز خان پیوست و از دست راست خلیل الله خان

---

۱. د: بازار جنگ گرم.
۲. بض: ۱۷ مهٔ ۱٦۳٦ م.
۳. د: شد.

و مردم توپخانه و از دست چپ مرتضٰی خان انجو و شیر خان ترین با همراهان خود را رسانیدند و غنیم را برداشته منهزم گردانیدند. گهیلو [جی] و ریحان شولاپوری به‌فوج رستم خان که در عقب غول بود، درآویختند و سپهدار خان و همراهان او خود را به‌کمک رستم خان رسانیده، تردّد نمایانی کردند و غنیم را شکست داده، متفرّق ساختند. آن‌روز دلاوران مخالفان را تنبیه بلیغ نمودند و آن مقهوران جمعی کثیری را به‌کشتن داده، سرگشتهٔ وادی ادبار گردیدند، دیگر جرأت مقابله ننموده. از سی کروهی سرادهون عنان معاودت معطوف ساختند و لشکر نصرت‌طراز کوچ بر کوچ به‌دهارور آمد.

از سوانح فوج خان زمان آن‌که چون خان مشارٌالیه از درگاه والا روانه شده، به‌احمدنگر رسید. روزی چند به‌جهت سرانجام آذوقه توقّف نمود و احمال و اثقال را آن‌جا گذاشته، لشکریان را سبکسار ساخت و ترتیب افواج مقرّر کرده به‌سمت جُنَیر روان شد و در منزل اوّل خبر یافت که ساهوجی سیاه‌رو با میناجی بهونسله که قلعهٔ ماهولی را متصرّف بود، ابواب مصالحه مفتوح ساخته، آن قلعه را به‌تصرّف خود درآورده و او را همراه گرفته به‌جُنَیر آمد و می‌خواهد که از راه پارگانو به‌طرف پرینده رود.

بنابر آن به‌مجرّد استماع این خبر کوچ نموده و پانزده کروه را طی کرده به‌موضع راج‌پور که از مضافات جُنَیر است رسید و روز دیگر نوزده کروه قطع مسافت کرده، قریب به‌قریهٔ پارگانو که ساهوی مقهوران موضع را برای نزول ادبار خود اختیار نموده فرودآمد و آن مفسد چون از این معنی آگاهی یافت. فسخ عزیمت پارگانو کرده، راه غیر متعارفی که میان کوه و جنگل واقع شده و سر از چاکنه و پونه برمی‌آورد، پیش گرفت. بعد از تجسّس احوال آن بدمآل بر خان زمان معلوم گردید که از دریای بهونترا[1] گذشته به‌لوه گانو که از توابع پرگنهٔ پونه و ملحقات ملک عادل خان است، رسیده و چون حکم شده بود که اگر آن مُدبِّر به‌ملک عادل خان درآید، تعاقب ننماید و حقیقت حال به‌درگاه معروض داشته، منتظر جواب بنشیند. بنابر آن خان زمان به‌کنار آب بهونترا[2] رفته، منزل نمود و صورت واقعه را به‌پایهٔ سریراعلی عرضداشت کرده به‌دلاسایی رعایا و آباد ساختن محال آن نواحی مشغول گشت و چون احتمال داشت که بعد از کوچ نمودن لشکر منصور آن مقهور که به‌فاصلهٔ بیست و پنج کروه اقامت داشت،

۱. ح: بهونره؛ بض: بهیمه.
۲. مأخذ پیشین

روی ادبار به‌آن صوب آورده، متعرّض احوال سکنه و رعایای آن محال کرده[1]، بهادر خان را با جمع کثیری در آن نواحی گذاشت.

فتح قلعهٔ چِمَارگونده

و شاه بیگ خان را با جمعی دیگر به‌چِمَارگونده فرستاد که قلعه را مسخّر ساخته، همان‌جا اقامت نماید و شاه بیگ خان به‌آن صوب شتافته، قلعه را محاصره کرد و بعد از سه پهر که میان محصوران و سپاه ظفرنشان جنگ واقع شد، مخالفان را پای ثبات از دست رفت و «کاه به‌دندان گرفتند» زنهار خواستند و شاه بیگ خان ایشان را امان داده آزاد ساخت و قلعه را متصرّف شد.

و خان زمان جانب جُنَیر روان گشت که تا رسیدن جواب عرضداشت، آن سرکار را به‌حیطهٔ ضبط درآورد. چون به‌هشت کروهی جُنَیر رسید، فرمان لازم‌الاتّباع عزّ ورود بخشید که چون شایسته خان به‌ضبط سرکار جُنَیر و تسخیر قلعهٔ آن مأمور گشته، رفتن آن به‌آن صوب حاجت نیست. می‌باید که چنانچه به‌خان دوران بهادر و سیّد خان جهان حکم شد که یکی از راه پرینده و دیگری از راه کانتی به‌ملک عادل خان درآمده، شروع در تاخت و تاراج نمایند. او نیز از این طرف داخل ولایت عادل خان شده در خراب کردن، ویران ساختن محال آباد آن ملک و تنبیه ساهوی سیاه‌رو لشکر که عادل خان به‌اعانت او تعیین نموده، ساعی باشد. خان مشارٌالیه به‌موجب حکم اشرف به‌جایی که بهادر خان بود، معاودت کرده. زواید اسباب خود و لشکریان را نزد او گذاشت و مخفف گشته. روز دیگر داخل ملک بیجاپور شده، بهر محال آباد و (آن[2]) موضع معموری که رسید، آن را به‌نهیب و غارت و قتل و اسیر خراب کرده پی سپر افواج بحر امواج ساخت.

و چون [۲۷ شوّال ۱۰۴۵ ه‍[3]/٤ آوریل ۱٦۳٦ م] به‌پایین گهات دودابایی رسید، خود آن‌جا توقّف نموده، جمیع لشکریان و دواب و اسباب ایشان را به‌سلامت از آن کتل گذرانید. بعد از آن روانهٔ بالا شده، پانصد کس از مردم خود را پایین گهات گذاشت که شاید غنیم جسارت نموده، پیش‌آید و بهادران رزم جو فرصت دستبردی (نمایند[4]). اتّفاقاً همین که نصف راه کتل

---

۱. گردد.
۲. د: محال آباد آن ملک.
۳. بض: ۲۷ شوّال ۱۰۴۵ ه‍.
۴. ب: نیابند.

طیّ کرد جمعی از مقهوران نمایان گشتند و مردم پایین کتل از کمین گاه برآمده، بر آن‌ها تاختند و خود نیز از نیمه راه برگشته بر غنیم حمله آورد و آن مقهوران را از پیش‌انداخته، قریب دو کروه تعاقب نمود و جمعی را به‌تیغ انتقام از هم گذرانیده، بسیاری را زخمی ساختند[۱] و قرین نصرت به‌اردو ملحق گشت و چون زمین پای گهاتی نشیب و فراز بسیار داشت و افواج یکدیگر را نمی‌دیدند، فوج کلانی از مخالفان به‌راو ستر سال درآویختند و او دقیقه‌ای از دقایق سعی و تلاش فرو نگذاشته، غنیم را برداشت و بسیاری از خون گرفتگان به‌ضرب تیغ جان‌ستان بر خاک هلاک افتاده، چندی از مقهوران راجپوتیه نیز جان‌نثار گشتند و راؤ قرین‌ظفر به‌لشکر ملحق شد.

مسخّرگشتن قصبه و قلعهٔ کولاپور

روز دیگر [۲۸ شوّال ۱۰٤٥ ه[۲]/۵ آوریل ١٦٣٦ م] خان زمان با سپاه منصور از کتل گذشته. هفت روز خود را به‌حوالی کولاپور رسانید و بلا توقّف به‌محاصرهٔ قلعه و قصبه قیام نمود. بهادران شجاعت نشان عزم یورش نموده، قدم جرأت پیش گذاشتند و محصوران از بیم جان دست اضطرار به‌مدافعه گشادند. عاقبةالامر به‌کوشش دلاوران قلعه و قضبهٔ مذکور مفتوح گشته. قریب پانصد کس از متحصّنان عرصه تلف گردیدند و نزدیک به‌هفتصد نفر اسیر و دستگیر شدند و سپاه منصور همان‌جا نزول نمود. در این اثنا خبرآوردند که از مردم محال آن نواحی جمعی کثیر با عیال و اموال و مواشی، کوه مرتفع را که در این نزدیکی واقع است، مأمن خود ساخته، آن‌جا مجتمع گشته‌اند و خان زمان و بهادر خان و شاه بیگ خان را بر سر آن جماعت تعیین نمود و ایشان بر آن کوه برآمده، مخذولان را مغلوب ساختند و قریب یک‌هزار کس را طعمهٔ تیغ خون آشام گردانیده، زیاده از دوهزار مردم اسیر گردیدند و از مواشی نزدیک به‌چهارهزار به‌اموال و اسباب بسیار غنیمت گرفته برگشتند.

و لشکر نصرت‌اثر از آن‌جا کوچ کرده، چون به‌کنار دریای کشن‌گنگا رسید، ساهوی مقهور با جمعیّت خود و لشکر بیجاپور که مجموع قریب (ده‌هزار سوار[۳]) بود، نمودار گشته، تا سه روز با افواج بحر امواج گاهی در ستیز و گاهی در گریز می‌بود. غنیم شوخی و خیره چشمی نموده،

---

۱. د: ساخت.
۲. بض: ۲۸ شوّال ۱۰٤٥ ه.
۳. ب: دوهزار سوار.

اکثر اوقات بان می‌انداخت.

خان زمان با دولت‌خواهان مصلحت چنان دید که بر بنگاه مخالفان تاختی برده، مقهوران را سزای به‌واجبی رساند و به‌موجب این قرار داد، شاه بیگ خان را با جمعی راجپوتان به‌محافظت اردو گذاشته، خود با سایر امرا و لشکریان نیم شب روانه شد و صبحگاه بر سر بنهٔ غنیم رسیده. مقهوران را پیشتر از این کنکاش اطّلاع یافته، از اسباب خود هرچه ممکن بود بار کرده، گریزانیده بودند و خود سوار ایستاده. بعد از رسیدن افواج قاهره فی الجمله تلاش کردند و چندی را به‌کشتن داده گریختند و از قسم خیمه و فرش و غیر ذلک آنچه مانده بود، به‌دست لشکریان افتاده، سپاه منصور به‌معسکر مراجعت نمود.

و روز دیگر که وقت کوچ افواج نصرت‌امتزاج سوار شده، هریک در جای خود ایستاده، انتظار به‌راه افتاده اردو داشتند، غنیم نمودار گشته. قریب شش‌هزار سوار بر فوج سیّد مساعی خان[1] و بهادر خان که نزدیک هم ایستاده بودند، تاختند و ایشان پای همّت فشرده دست جرأت به‌مدافعه و مقاتله گشودند و جمعی از مقهوران را مرحله پیمای وادی فنا گردانیدند و چندی از سادات نیز به‌درجهٔ شهادت رسیدند. در این وقت شاه بیگ خان با همراهان جلو انداخته، از جانب راست بر غنیم حمله آورد و ارکان ثبات مقهوران متزلزل گشته، عنان وقار به‌دست فرار سپردند.

و خان زمان از آن‌جا به‌بلدهٔ مِرَج که یکی از شهرهای مقرّر معروف ملک عادل خان است، رفته. آن را به‌جاروب نهیب و غارت رفت و از مِرَج شش منزل خود را به‌رای‌باغ که از شهرهای قدیم آن ولایت است، رسانیده تاخت و گرد از آن برآورد و از قسم عقاقیر و چینی و غیر ذلک، چندان‌که به‌حساب درنیاید، به‌دست مجاهدان درآمد. چنانچه به‌جای هیمهٔ صندل و عود و بقم می‌سوختند و اسبان را در ظروف چینی آب و دانه می‌دادند. دیگر اجناس را بر این قیاس باید کرد و لشکر منصوره ده روز در رای باغ اقامت نموده، از آن‌جا عنان معاودت معطوف داشت و مخالفان دنبال سپاه ظفرپناه گرفته، گاهی شوخی می‌کردند و بانی می‌انداختند.

روزی لشکر نصرت‌اثر به‌فاصلهٔ بیست کروه از بالای مِرَجْ گذشته برکنار جوی آبی فرودآمد و افواج سواره بیرون اردو استاده بودند، تا لشکریان به‌فراغ خاطر کاه و هیمه جمع کنند، مخالفان به‌هیئت مجموعی رسیده به‌فوج شاه بیگ خان درآویختند. خان زمان چون مشاهدهٔ این

---

۱. بض: سیّد شجاعت خان.

حال کرد، با آن‌که اکثر همراهان و نوکران او به‌واسطهٔ آوردن کاه و غلّه متفرّق شده بودند. با قلیلی از مردم خود و جمعی از احدیان که همراه داشت، جلو انداخته، در دریای لشکر غنیم غوطه خورد. چنانچه مخالف از موالف متمیز نمی‌شد و شاه بیگ خان نیز با همراهان از دست چپ بر غنیم حمله آورد.

بالاخره مقهوران هزیمت یافته تا دو کروه به‌عقب دویدند و دولت‌خواهان چون جمعی از آن خیره چشمان را به‌تیغ آتشباز بر خاک هلاک ریخته به‌تصرّف معاودت نمودند و غنیم را از آن دستبرد پای همّت شکسته، دیگر به‌گرد لشکر ظفراثر نگردیدند.

قبول اطاعت کردن عادل خان

و بعد از رسیدن خان زمان به‌کنار آب بهونترا[۱] فرمان واجب‌الاذعان شرف ورود افکند که چون از عرضداشت مکرّمت خان به‌وضوح پیوست که عادل خان از خواهش‌های دور از کار (خود[۲]) گذشته، احکام مطاعه را به‌سمع رضا اِصْغاء نموده. قرار داده که اگر ساهوی مقهور قلعهٔ جُنَیر را با بعضی قلاع دیگر ملک نظام‌الملک که متصرّف است، به‌تصرّف اولیای دولت دهد، او را نوکر کند. و اِلّا در تسخیر قلاع مذکوره و استیصال آن وخیم‌العاقبت با دولت‌خواهان موافقت نماید و از فیلان نامی و جواهر قیمتی و مرصّع‌آلات و دیگر نفایس، موافق بیست لک روپیه پیشکش مصحوب خان مشارٌالیه روانهٔ درگاه نماید.

باید که او دست تعرّض از ولایت عادل خان کوتاه ساخته، عازم درگاه گردد تا به‌او در حضور اشرف، بعضی مقدّمات ضروری ارشاد فرموده، دیگر باره برای تسخیر قلعهٔ جُنَیر و دیگر قلاع مرخّص سازیم. خان زمان برحسب امر مطاعه روانه پایهٔ سریراعلی گشت.

فتح قلعهٔ اَنْکئی و تَنْکئی و اَلْکَه و پَالْکَه

از وقایع حضور همایون آن‌که چون به‌یمین‌الدّوله خانِ‌خانان سپهسالار حکم شده بود که فوجی از ملازمان خود را به‌تسخیر قلعهٔ انکئی و تنکئی و الکه و پالکه که در هژده کروهی دولت‌آباد واقع است بفرستد و آن والامکان خلیل بیگ چکنی، ملازم خود را با پانصد سوار به‌این مهمّ تعین نموده بود. در این ولا به‌مسامع خبر مجامع رسید که قلاع مذکوره به‌حسن سعی او

۱. ح: بهونره؛ بض: بهیمه.
۲. د: خود.

مسخّر گردید.

در اوایل ذی‌الحجّهٔ این سال [۱۰۴۵ ه‍/۱۳ مهٔ ۱٦۳٦ م[1]] وقاص حاجی که سابقاً به‌عنوان سفارت از قبل نذر محمّد خان به‌درگاه آمده، رخصت انصراف یافته بود و بعد از رسیدن بلخ، دل از وطن برداشته به‌آرزوی دوام ملازمت اشرف روی امید به‌این آستان دولت گذاشته، با پسر کلان و چندی از رفقا به‌درگاه رسیده، استیلام عتبهٔ خلافت نمود و از پیشگاه نوازش خسروانی به‌عنایت خلعت و خنجر مرصّع و شمشیر و یراق میناکار و اسب با زین مطلّا و فیل و بیست‌هزار روپیه انعام و تفویض منصب یک‌هزاری کامیاب گشته، پسر و همراهانش نیز فراخور حالت و مقدار به‌عنایت خلاع و انعام و مناصب سرفراز گردیدند.

و چون عادل خان بعد از فرمان‌پذیری و اطاعت التماس شبیهٔ مبارک و عهدنامه نموده بود. بندگان اشرف در این تاریخ [۱۰ ذی‌الحجّهٔ ۱۰۴۵ ه‍[2]/۱٦ مهٔ ۱٦۳٦ م] شبیهٔ همایون که بند آن بر سر می‌بندند. تسبیحی از لآلی آبدار شاهنواز و زمردهای آبدار بود، به‌آویزهٔ مروارید گران‌بها و دهوپ مرصّع و عهدنامه مسطور به‌نقش پنجهٔ مبارک مصحوب یکی از ملازمان درگاه و با میر ابوالحسن و قاضی محمّد سعید و شیخ دبیر که به‌طریق حجابت از بیجاپور به‌پیشگاه حضور آمده بودند، برای عادل خان فرستادند و وقت رخصت به‌میر ابوالحسن خلعت و اسب و فیل و پانزده‌هزار روپیه انعام و به‌قاضی محمّد سعید خلعت و اسب و نه‌هزار روپیه انعام و به‌شیخ دبیر خلعت و اسب و پنج‌هزار روپیه انعام عنایت فرمودند.

نقل عرضداشت عادل خان که در شکر این عنایت نوشته به‌جنس مرقوم می‌گردد تا اخلاص و عبودیت معظّم الیه نسبت به‌بندگان اعلی‌حضرت معلوم همکنان گردد.

نقل عریضهٔ (عادل خان[3]) عرضداشت:

"بندهٔ فدوی بر شاهراه عقیده مستقیم محمّد ابن ابراهیم ذرّه‌وار به‌موقف عرض ایستاده‌های پایهٔ سریر خلافت مصیر اعلی‌حضرت خاقانی، سلیمان‌مکانی، خلیفةالرّحمانی، صاحبقران ثانی می‌رسانند که فرمان عالیشأن قضا توامان و شبیه بی‌مثل و نظیر آن پادشاه پادشاهان و شمشیر قبضهٔ مرصّع مرحمت صاحبقران که به‌مصحوب

---

۱. بض: ۱۳ مهٔ ۱٦۳٦ م.
۲. بض: ۱۰ ذی‌الحجه ۱۰۴۵ ه‍.
۳. د: عادل خان.

شجاعت‌مآب محمّد حسین سلدوز مرسول بود، با عهدنامه نامدار استوار به‌وساطت و وسیلهٔ معتبر درگاه صاحبقرانی معتمد بارگاه سلطانی فضیلت و مکرّمت دستگاه، مکرّمت خان مصراع:

به‌ساعتی که تولا کند بدو تقویم

فیض ورود و شرف نزول بخشید و این مرید حلقه به‌گوش و معتقد عاشیهٔ ارادت بردوش را به‌اوج رفعت و سمای عزّت رسانید به‌ادای این مرحمت عظمٰی شرایط استقبال و تعظیم و سجدهٔ تسلیم به‌جا آورد. آیا به‌چه زبان شکر این عطیهٔ عظمٰی نماید و به‌کدام اَدا از عهدهٔ این موهبت کبرٰی برآمد. به‌جز دعای آنحضرت که ورد شبانروزی و ذکر محامد که وظیفهٔ اوقات خود ساخته و لمحه به‌غفلت نمی‌گذراند.

چون در روز دوّم وصول فرمان عالیشأن که دوشنبه بیست و پنجم شهر ذی‌الحجّهٔ [۱۰۴۵ ه/۳۱ مهٔ ۱۶۳۶ م] باشد، خان معزالیه رخصت ملازمت سراسر سعادت یافتند و این مرید از منتخب جواهر و مرصّع‌آلات و فیلانی که داشت، پیشکشی به‌قدر وسع و امکان خود ترتیب داده، همراه ایشان روانهٔ درگاه والا ساخت.

بعد از دریافت سعادت استیلام عتبهٔ والا شرح‌حال و ارادتمندی و اعتقاد درستی که در خدمت عالی متعالی دارد و به‌رأی‌العین مشاهده نموده‌اند، به‌عرض مقدّس خواهند رسانید. دیگر هرچند شرح‌حال تکراری[1] نماید مکرّر است. محمّد حسین سلدوز در همین شب متوجّهٔ درگاه فلک بارگاه شد. آنچه در این مجلس از صدق ارادت و صفای عقیدت مشاهدهٔ مومی‌الیه شده باشد، یقین که در عرض مقصر نخواهد گردید. سایهٔ چتر همایون بر مفارق عالم و عالمیان تابنده باد“.

و عادل خان بر دور عرضداشتی که به‌درگاه خلایق پناه می‌فرستد، این غزل هزار داستان گلشن عرفان خواجه حافظ شیرازی را بر طریق کتابت به‌آب طلا می‌نویسد. غزل:

جــوزا ســـحر نهــاد حمایــل برابــرم — یعنی غلام شاهم و سوگند مـی‌خـورم

گردیده نام شاهجهان حـرز جـان مـن — از این خجـسته نـام بـر اعـدا مظفّـرم

شکر خدا کـه از مـدد بخـت کارسـاز — کامی که خواستم ز خـدا شـد میـسّرم

راهم مزن به‌لطف زلال خضر کـه مـن — از جام شاه جرعه‌کش حـوض کـوثرم

---

۱. د: تکرار.

من جرعه نوشِ بزم تو بودم هزار سال	کی ترک آبخور و کند طبع خوگرم
شاها من ار بعرش رسانم سریر فضل	مملوک این جنابم و مسکین این درم
گر باروت نمی‌شود از بنده این حدیث	از گفته کمال دلیلی بیاورم
گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر	این مهر برکه افکنم، آن دل کجا برم
بر من فتاد سایهٔ خورشید سلطنت	اکنون فراغت است ز خورشید خاورم
نامم ز کارخانهٔ عشّاق محو باد	گر جز محبت تو شود شغل دیگرم
ای شاه شیرگیر چه کم کردار شود	در سایهٔ تو ملک قناعت میسّرم
عهدیست من همه با مهر شاه بود	در شاه راه عمر از این عهد نگذرم

و به‌این مصراع ختم می‌کند، مصراع:

پادشاها[۱] جهان به‌کام تو باد

دوّم محرّم این سال موافق هزار و چهل و شش [۱۰٤٦ ه/٦ ژوئن ۱٦۳٦ م] شایسته خان و پنجم [محرّم/۹ ژوئن] سیّد خان جهان و بیست و پنجم [محرّم/۲۹ ژوئن] خان زمان که به‌فرمان طلب عازم درگاه گشته بودند، احراز ملازمت نمودند و از این میان خان زمان گرانبار انواع مراحم گردید[۲]، به‌خطاب بهادری نامور گردید و در همان نزدیکی به‌تسخیر قلعهٔ جُنَیر و دیگر قلاع نظام‌الملکیه و تأدیب ساهو رخصت یافت. غرّهٔ صفر [۱۰٤٦ ه/۵ ژوئیهٔ ۱٦۳٦ م] ملّا عبداللّطیف ایلچی از سفارت گلکنده مراجعت کرده به‌دریافت سعادت کورنش فایزگشت و از آنچه قطب‌الملک به‌او تکلّف کرده بود، قریب دو لک روپیه نقد و جنس از قسم فیل و جواهر و مرصّع‌آلات و طلا آلات و نقره‌آلات پیشکش نمود و مبلغ چهل لک روپیه نقد و جنس از جواهر ثمینه و مرصّع‌آلات نفیسه و یکصد زنجیر فیل نر و ماده از آن جمله دو با یراق طلا و دو با یراق نقره و پنجاه اسب عربی و عراقی با زین‌های مرصّع و طلا و نقره و دیگر تحف که قطب‌الملک به‌شیخ محمّد طاهر سرخیل خود که همشیره‌زادهٔ شیخ محمّد خاتون پیشوای او است، داده. همراه ملّا عبداللّطیف به‌رسم پیشکش روانهٔ درگاه سدره اشتباه گردانیده بود، با تعهّدنامه به‌خط و مهر قطب‌الملک که من بعد خلاف رضای اشرف به‌هیچ‌وجه جایز ندارد، ازنظر گذاشت.

۱. ب: پادشاه.
۲. د: گردیده.

القصّه در عرض نه ماه این همه فتوحات گوناگون نصیب اولیای دولت روزافزون گردید و در این یورش از پیشکش دنیاداران دکن و زمینداران گوندوانه و دفاین ججهار وخیم‌العاقبت قریب دو کرور روپیه که ششصد و هفتادهزار تومان عراقی می‌شود به‌سرکار خاصّهٔ شریفه عاید گشت. این قسم ولایتی که قریب یک کرور روپیه حاصل هرسالهٔ آن است، ضمیمهٔ ممالک محروسه شد و چهل قلعه مسخّر دولت‌خواهان گشت، سر آمد. ارباب سخن ابوطالب کلیم درباب مفتوح گشتن قلاع چهل‌گانه این رباعی که از ملهمات غیبی تواند بود، به‌سمع همایون رسانیده صلهٔ لایق یافت. رباعی:

شاها بختت کشور اقبال گرفت   تیغت ز عدو ملک و سر و[۱] مال گرفت

چل قلعه به‌یک سال گرفتی که یکیش   شاهان نتوانند به‌چل سال گرفت

و در قصیده به‌این معنی فایزگشت که:

نسیم غنچه در این سال آن‌قدر نگشود   که تیغ شاه ز ملک عدو قلاع و حصار

بالجمله چون مهمّات دکن بر وفق ارادهٔ احیای[۲] سلطنت ابد مقرون صورت گرفته به‌هیچ‌گونه امری که مستلزم توقّف موکب اقبال در دولت‌آباد تواند بود نماند و نیز عادل خان از درنگ رایات در آن صوب متوهّم گشته. مکرّر التماس می‌نمود که بالفعل جمیع مهمّات این حدود حسب‌المدّعا فیصل یافته و چند قلعه که در تصرّف ساهو و غیره (مانده بود[۳])، بنده تعهّد به‌استخلاص آن‌ها به‌هر نحو که صورت بندد نموده. اگر رایات جاه و جلال به‌صوب مستقرالخلافه ارتفاع یابد، باعث آن می‌شود که رعایای بیجاپور که پایمال دست‌انداز عساکر منصوره شده، از سطوت لشکر فیروزی‌اثر[۴] متفرّق و پریشان گشته‌اند، به‌اوطان خود بازآمده، شروع در زراعت و عمارت نمایند.

لهٰذا حضرت خلیفةاللّهی مقرّر فرموده‌اند که از دولت‌آباد به‌صوب شادی‌آباد ماندو توجّه فرموده، تا انقضای ایّام برسات و اطمینان خاطر واقفان پایهٔ سریراعلی از فتح بقیهٔ قلاع که خان دوران بهادر با همراهان خود به‌آن مأمور بودند و رفع فساد ساهوی مذکور و بعضی مفسدان دیگر و استقرار احوال آن ملک در ماندو که بسیار خوش برشکال است و فصل برسات کوه و

---

۱. د ندارد: و.
۲. ب: احیای.
۳. ب: مانده.
۴. د ندارد: اثر.

دشت بغایت سبز و پر گل می‌شود و هوا خوش می‌گذرد، اقامت فرموده به‌سیر و شکار اشتغال نمایند و بعد از آن به‌فیروزی و اقبال متوجّهٔ مقر سلطنت کردند و به‌این عزیمت صائب نهضت رایات از دولت‌آباد بماند.

و هفدهم صفر ماه مذکور [١٠٤٦ هـ/٢١ ژوئیهٔ ١٦٣٦ م] در ساعت مختار موکب منصور نهضت نمود و در همین تاریخ مکرّمت خان از بیجاپور رسیده به‌استیلام عتبه علیه مستسعد گشت و پیشکش عادل خان مشتمل بر نفایس جواهر و مرصّع‌آلات و افیال کوه تمثال نامی و اسبان عربی نژاد و دیگر تحف که همراه داشت، ازنظرگذرانید و از جانب خود نیز قریب دو لک روپیه از جواهر و دیگر تحف پیشکش کرد.

و چون عادل خان از سرصدق قدم در شاهراه اطاعت گذاشته بود، خدیو ملک بخش اقلیم‌گشا، قلعهٔ پرینده را که سابق که به‌نظام‌الملکیه تعلّق داشت و ثانی‌الحال قلعه‌دار به‌تطمیع زر آن را به‌تصرّف بیجاپوریه داده بود، با توابع به‌عادل خان واگذاشتند و چون ولایت کوکن[1] سابقاً نصف با[2] او و نصف از نظام‌الملک بود. در این ولا این تتمّه را نیز با قلاعی که داشت به‌او لطف فرمودند و عهدنامه که آن را به‌خط خوش بر لوح طلایی نقش کرده بودند. با هژده تقوز پارچهٔ نفیس گجراتی از مخمل زربفت و غیره و فیل خاصّه با یراق نقره و فیل ماده مصحوب معتمدی برای معزالیه فرستادند.

ارسال عهدنامه به‌عادل خان و منصوب گشتن پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب به‌دارایی دکن

و پادشاه‌زادهٔ مؤید بختیار محمّد اورنگ‌زیب بهادر را به‌ایالت و حکمرانی ولایت دکن که مشتمل است بر چهار صوبه و شصت و چهار قلعه، پنجاه و سه بر کوه و یازده بر زمین مسطح دارد، نصب فرمودند.

یکی از آن چهار صوبهٔ دولت‌آباد است یا احمدنگر و دیگر محال که آن را صوبهٔ دکن می‌نویسند و دولت‌آباد حاکم‌نشین است و دوّم تلنگانه که شهر آن را ناندیر و قلعه‌اش را قندهار خوانند و این هردو صوبه در بالای گهات واقع است. سوّم خاندیس که قلعه و شهر آن به‌آسیر و برهان‌پور مشهور است. چهارم برار که حاکم‌نشین آن ایلچ‌پور و قلعه نزدیک ایلچ‌پور گاویل است که بر قلّهٔ کوه واقع شده و به‌آن متانت و استحکام در آن سرزمین قلعه نیست و

---

۱. بض: کونکن.
۲. د: به.

صوبهٔ سوّم بالکل و از چهارم (بعضی[1]) پایین گهات است و جمع هرچهار صوبه دو ارب دام است که موافق دوازده ماهه پنج کرور روپیه باشد.

القصّه بیستم شهر مذکور [صفر ۱۰٤٦ ھ/٢٤ ژوئیه ۱٦٣٦ م] به‌آن نور حدیقهٔ خلافت و کامکاری خلعت خاصّه با چار قب و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و شمشیر مرصّع و یکصد اسب عراقی و یکصد اسب ترکی و فیل خاصّه با مادهٔ فیل و دو لک روپیه انعام شفقّت نمودند و از دو منزل[2] دولت‌آباد رخصت معاودت ارزانی داشتند.

و مقرّر شد که خان زمان بهادر با سایر جاگیرداران، چهار صوبهٔ مذکوره در ملازمت آن فیروزبخت بوده، به‌خدمات قیام می‌نموده باشد و سیّد خان جهان را امر نمودند که تا فارغ شدن خان زمان از تسخیر قلعهٔ جُنَیر و غیره در خدمات آن درّةالتاج سلطنت و اهتمام فتح ده قلعه که از جمله چهل قلعهٔ نظام‌الملک در تصرّف ساهو و مفسدان دیگر مانده بود.

و اولیای دولت قاهره به‌محاصرهٔ آن‌ها قیام داشتند به‌عهدهٔ پادشاه‌زادهٔ سعادت پیوند نمودند و خود به‌دولت از راه گهات تونداپور متوجّهٔ مقصد گشتند و در اوایل ربیع‌الاوّل [۱۰٤٦ ھ/اوایل اوت ۱٦٣٦ م] موضع کراره از توابع برهان‌پور مهبط سرادقات جلال شد و به‌سبب طغیان آب تبّتی و کثرت بارندگی، گِلْ و لای در آن سرزمین چند روز مقام فرمودند.

به‌یاسا رسیدن بایسنغر جعلی

از سوانح این ایّام گرفتارگشتن و به‌یاسا رسیدن بایسنغر جعلی است. تبیین این مقال آن‌که در روز جنگ شهریار پسر شاه‌زادهٔ دانیال مرحوم که سالار سپاه او بود، بعد از چند[3] شکست به‌جانب قلعهٔ کَولَاس که به‌قطب‌الملک تعلّق دارد، گریخته در آن‌جا[4] به‌اجل طبیعی ودیعت به‌حیات سپرد و یکی از بی‌سر و پایان فتنه‌اندیش به‌خیال تباه خود را به‌بایسنغر شهرت داشت[5] و اوّل به‌بلخ رفت. نذر محمّد خان به‌کمال آن‌که در دعوی خود صادق باشد او را عزّت بسیار کرده، ارادهٔ نسبتی نیز نمود. آخرالامر به‌واسطهٔ آن‌که مبادا او نباشد و این امر موجب ندامت گردد، موقوف داشت و او از فسخ ارادهٔ خان آزرده شده به‌جانب ایران شتافت و اگرچه شاه صفی

---

۱. د: بعضی.
۲. د: منزلی.
۳. د ندارد: چند.
۴. د ندارد: آنجا.
۵. د: داد.

او را نزد خود نطلبید و ندید، امّا پارهٔ تکلّفات و تواضعات نمود.

مشارٌالیه از ایران به‌بغداد و روم[۱] رفت و بعد از مدتی دشت اجل گریبانش گرفته به‌تهتّه آورد، در آن‌جا نیز اظهار این معنی کرد و دولت خان صوبه‌دار آن ولایت بر حقیقت حال وقوف یافته، او را مقیّد ساخت و به‌درگاه فرستاد و چون به‌پایهٔ سریراعلی رسید، وقاص حاجی که او را در بلخ دیده بود، به‌مجرّد دیدن شناخت و بندگان حضرت خاقانی به‌واسطهٔ تحصیل یقین فرمودند که تو وقاص حاجی را می‌شناسی؟ گفت: می‌شناسم و در میان حضّار مجلس بهشت آیین به‌جانب او اشاره کرد و چون یقین حاصل شد که این همان مفسد است، حکم سیاست او فرمودند.

مجملاً بیست و هفتم ماه مذکور [ربیع‌الاوّل ١٠٤٦ ھ/۲۹ اوت ١٦٣٦ م] موکب منصور از دریای نربده عبور فرموده و بیست و نهم [ربیع‌الاوّل ١٠٤٦ ھ/۳۱ اوت ١٦٣٦ م] دولتخانهٔ شادی‌آباد ماندو از فرّ نزول همایون زینت روضه چنان یافت.

هفتم ربیع‌الثّانی این سال [١٠٤٦ ھ/۸ سپتامبر ١٦٣٦ م] به‌نوّاب عُلیه عالیه (دو لک روپیه[۲])، به‌پادشاه‌زادهٔ بزرگ‌مرتبه یک لک روپیه و به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر هشتادهزار روپیه انعام شد و چندی از امرای حضور به‌اضافهٔ مناصب سرفراز گشتند. از آن جمله شاهنواز خان به‌منصب عمدهٔ چارهزاری بلندپایه گردید و در این‌روز حاجب قطب‌الملک به‌عنایت خلعت و اسب و دوازده‌هزار روپیه انعام و همراهانش به‌خلاع و انعام هشت‌هزار روپیه کامیاب گشته، رخصت انصراف یافتند.

و چون قطب‌الملک نیز التماس شبیه مبارک کرده، لهٰذا بندگان اشرف برای او نیز شبیهٔ همایون که بندش از لآلی غلطان بود، مع آویزهٔ مروارید قیمتی و فیل خاصّه با یراق نقره و هژده تقوز پارچهٔ نفیس و لوح طلایی که عهدنامه بر آن نقش کرده بودند، مصحوب معتمدی با حاجب قطب‌الملک فرستادند.

در این ولا تربیت خان را به‌جهت تنبیهٔ زمیندار جیت‌پور که از تبه رأیی به‌راهزنی اشتغال می‌نمود و به‌استحکام جای خود مغرور بوده. هیچ‌یک از حکّام آن حدود را نمی‌دید و اطاعت (نمی‌کرد[۳])، تعیین فرمودند و خان مذکور در عرض[۴] چهار پنج روز زمیندار مزبور را که تاب

---

۱. بض: روم (ترکی).
۲. ب: ده لک روپیه.
۳. ب: و اطاعت تعیین فرمودند.
۴. د ندارد: عرض.

مقاومت نیاورده، ناچار به‌قدم عجز و انکسار پیشامده بود، با خود آورده، به‌آستانبوس درگاه سلاطین سجده گاه رسانید.

توجّهٔ موکب اقبال از ماندو به‌مستقر اورنگ خلافت

چون ایّام برشکال به‌انجام رسید، شانزدهم جمادی‌الاولی [١٠٤٦ ه‍/١٦ اکتبر ١٦٣٦ م] در ساعت مختار موکب جلال نهضت نموده، از راه اوجّین و گهاتی چاندا متوجّهٔ دارالخلافهٔ اکبرآباد شد. در این ایّام از نیرنگی اقبال روزافزون قلعهٔ اودگیر و به‌حسن سعی خان دوران بهادر مفتوح گردید. صورت این واقعه آن‌که:

فتح قلعهٔ اوسه و اودگیر به‌تأیید اقبال بی‌زوال شهنشاه جهان تسخیر، چون [٢٣ محرّم ١٠٤٦ ه‍[١]/٢٧ ژوئیهٔ ١٦٣٦ م] بعد از اطاعت نمودن عادل خان مشارٌالیه به‌حسب‌الامر لازم‌الاتّباع عازم تسخیر آن دو قلعه گشت. اوّل به‌قلعه‌داران پیغام کرد که حالا که تمامی قلاع و ولایات نظام‌الملک داخل ممالک محروسهٔ پادشاهی گردیده و عادل خان که التماس این دو قلعه داشت، قطع طمع نموده، بهتر آن است که شما دست (از[٢]) این قلاع برداشته، حوالهٔ اولیای دولت قاهره نمایید تا به‌جان و مال امان یابند و الّا قلعه‌ها به‌قهر و غلبه مفتوح شده بود. (شما به[٣])وبال اعمال خود گرفتار خواهید شد.

و چون آن کوته‌نظران به‌استعداد و استحکام حصار مغرورگشته، چشم از ملاحظهٔ انجام کار پوشیدند و قبول این معنی ننمودند. خان دوران بهادر عزم محاصره جزم کرده، در ظاهر اودگیر فرودآمده، اطراف قلعه را به‌نظر احتیاط درآورد و تقسیم ملچارها نموده، خبرگیری و کمک نمودن هریک از ملچارها[٤] به‌عهدهٔ خود و مردم خود گرفت و بهادران فیروزی‌نشان جلد و چسپان ملچارها را پیشبرده، قلعه را مرکزوار در میان گرفتند و شروع در کندن نقب و ساختن کوچهٔ سلامت نمودند و چون نقب‌ها[٥] به‌حصار نزدیک شدند، محصوران را پای همّت به‌لغزش درآمده، متوهّم گشتند و سِیْدی مفتاح که قلعه‌دار بود، کس نزد خان دوران فرستاده،

---

١. بض: ٢٣ محرّم ١٠٤٦ ه‍.
٢. د: از.
٣. د: شما به.
۴. د: ملچار.
۵. د ندارد: ملچارها را پیش... و چون نقب‌ها.

پیغام داده که اگر متعهّد می‌شوید[۱] که منصبی از برای من مقرّر سازند[۲]، قلعه را حوالهٔ شما نموده خود برمی‌آیم.

خان دوران منصبی از برای او تجویز کرد و او پا از حد خود (فراتر[۳]) نهاده، بعضی التماس‌های دور از کار کرد و خان مشارٌالیه کس او را از پیش خود رانده، تأکید کرد تا نقبی که به‌پای برج به‌شرقی شیر حاجی رسیده بود، به‌باروت انباشته آتش دادند و برج مذکور که دورش قریب یکصد گز بود و توپ و منجنیق و سایر آلات حرب بسیار بالای آن نصب نموده بودند، پریده. سنگهای کلان مثال شراره که از آتش سوزان به‌جهد در سیر هوا سنگخیز گردید و به‌این واسطه که حصار ارگ سالم بود. خان دوران بهادر آن‌روز مصلحت در یورش ندید، با خود اندیشید که اگر نقب‌های دیگر را آتش داده، سایر برج را نیز پراند، قلعه ویران شده، بعد از افتتاح تعمیر آن از نو باعث تعطیل اوقات می‌گردد. لهٰذا کس سِیْدی مفتاح را که از پیش خود رانده بود، طلبیده برج پرانیده. با چهار نقب دیگر که مهیّا شده بود، به‌او نمود و او را به‌وعدهٔ امان نزد در دینان فرستاده، پیغام داد که اگر بهبود کار خود می‌خواهید، قلعه را بسپارید.

چون مژدهٔ امان به‌محصوران رسید. سِیْدی مفتاح که فتح قلعه و قتل خود را معاینه دیده، سر بر خط فرمان نهاده به‌دیدن خان دوران آمد و مفتاح قلعه را تسلیم نمود. هشتم جمادی‌الاولی مذکور [١٠٤٦ هـ/٨ اکتبر ١٦٣٦ م] بعد (از[۴]) محاصرهٔ سه ماه و چند روز قلعه را با اسماعیل، نبیرهٔ ابراهیم عادل خان حوالهٔ دولت‌خواهان کرد و چون سِیْدی مفتاح قلعه را داد و با وجود استمالت‌ها که محمّد عادل خان به‌او نوشته بود، اسمٰعیل را از برای مشارٌالیه نفرستاده به‌ملازمان درگاه سپرد. خان دوران منصب سه‌هزاری و خطاب جیش خانی از برای او تجویز کرد و در این باب به‌پایهٔ سریراعلی عرضداشت نموده.

به‌اوسه که در اثنای قیل قلعهٔ اودگیر به‌آن‌جا رفته و ملچارها قرار داده، رشید خان را با جمعی دیگر به‌محاصرهٔ قلعهٔ آن گماشته بود، شتافت و رشید خان دایرهٔ محاصره بر محصوران تنگ کرده بود که به‌آن‌جا رسید و به‌قلعه‌دار پیغام کرد که صلاح حال او در آن است

۱. د: می‌شوند.
۲. د: سازید.
۳. ب: فرا.
۴. د: از.

که مجدّداً از فتح قلعهٔ اودگیر، عبرت‌پذیر گشته، قلعه را بدهد تا به‌جان و مال امان یابد و الّا عنقریب به‌جزای اعمال خواهد رسید و چون در جواب خبری که مشعر بر قبول این معنی باشد، نیامد. بهادران قلعه‌ستان به‌اشارهٔ خان دوران با وجود آن‌که توپ و تفنگ از قلعه مانند تگرگ باران بود، در عرض پنج شش روز ملچارها را به‌کنار خندق رسانیدند و کمر جدوجهد چست بسته، کارزارهای دلیرانه کردند و نقب‌ها از هرطرف پیشبردند.

متحصّنان را از مشاهدهٔ این حال تزلزل در بنای ثبات افتاده، زنهارجو گشتند و قلعه‌دار التماس تجویز منصب نموده، امان‌نامه طلب‌کرد و بعد از استمالت یافتن آمده، خان دوران را دید و قلعه را تسلیم اولیای دولت قاهره نمود و خان مشارٌالیه منصب دوهزاری از برای او تجویز کرده به‌درگاه معروضداشت و خاطر از ضبط و نسق آن قلعه نیز جمع ساخته و معتمدی به‌حراست گذاشته، عنان معاودت معطوف داشت و چون عرایض خان دوران به‌پایهٔ سریراعلی رسید، ملتمساتی که در باب تهانه‌داران مذکور نموده بود، شرف پذیرایی یافته بود[1] در ادای جلدوی این خدمت از پیشگاه نوازش نسبت به‌مشارٌالیه مرحمت‌ها به‌ظهور رسید.

۱. د ندارد: بود.

وقایع سال دهم جلوس موافق هزار و چهل و شش

دوّم ماه [جمادی‌الثّانی] اوّل این سال [۱۰٤٦ ه/۱ نوامبر ۱٦۳٦ م] در اوجّین نزول اجلال شد. از سوانح این اوقات تعیین یافتن افواج ظفرامتزاج است، بر سر زمیندار دهندهیره. حقیقت واقعه آن‌که حضرت خلیفةاللّهی قبل از این ولایت دهندهیره را به‌سیوا رام، برادرزادهٔ بیتهل داس مرحمت نموده بودند و مشارٌالیه با جمعیّت شایسته بر سر زمیندار آن ولایت رفته، او را از آن‌جا اخراج نمود و ولایت مذکور را متصرّف شد. بعد از چند ماه، آن زمیندار مردم بسیار گردآورده بر سر سیوا رام لشکر کشید و بر او غالب گشته، آن ملک را دیگر باره[1] به‌تصرّف خود آورد.

چون این معنی به‌سامع اجلال رسید، راجه بیتهل داس به‌تنبیهٔ آن مفسد مأمور گردید و به‌التماس راجه معتمد خان و سیوا رام مذکور و جمعی دیگر از منصبداران ششصد سوار احدی (کماندار[2]) و تفنگچی به‌همراهی معیّن گشتند و وقت رخصت نسبت[3] به‌هریک عنایتی به‌وقوع آمد.

عزیمت صوب اجمیر بار اوّل بعد از جلوس

و چون اعلی‌حضرت خاقانی بعد از جلوس بر اورنگ جهان بانی به‌متابعت سنّت (اسلام کرام[4]) زیارت پیشوای اهل یقین خواجه معین‌الملّت و الدّین[5] درنیافته بودند، در این وقت عنان عزیمت به‌صوب اجمیر معطوف گردانیدند.

وصول به‌آن شهر کرامت بهر

هفتم رجب [۱۰٤٦ ه/٦ دسامبر ۱٦۳٦ م] به‌آن شهر کرامت بهر رسیده، در دولتخانه کنار تالاب اناساگر[6] نزول اجلال فرمودند و آخر روز از دولتخانهٔ عالی پیاده متوجّهٔ روضهٔ خواجه بزرگوار

---

۱. د: بار دیگر.
۲. د: کماندار.
۳. د ندارد: نسبت.
۴. ب: اسلاف اکرام.
۵. بض: خواجه معین‌الملّت و الدّین، خواجه معین‌الدّین چشتی.
۶. د: آب اناساگر.

قدّس‌سرّه شدند و بعد از اقامت آداب زیارت و فاتحه ده‌هزار روپیه به‌مجاوران و فقرای آن مزار فایض‌الانوار تقسیم نمودند و بعد از فراغ از زیارت به‌تماشای مسجدی که در ایّام مراجعت از جُنَیر قبل از جلوس همایون در آن روضهٔ منوّره بنا فرموده بودند و به‌صرف چهل‌هزار روپیه به‌اتمام رسیده (بود[۱])، تشریف بردند و نماز شام در آن محلّ قبول طاعت به‌جماعت ادا کرده به‌دولتخانه معاودت فرمودند و هم در آن ایّام راج کنور، پسر صاحب[۲] رانا جگت سنگه که به‌پادشاه‌زادهٔ جلیل‌القدر توسّل جسته، همراه کسان آن بزرگ‌مرتبه آمده بود، به‌زمین‌بوس فایزگردید[۳] و نُه اسب پیشکش گذرانیده به‌عنایت خلعت و سرپیچ مرصّع و مالای مروارید نوازش یافت.

رسیدن مژدهٔ فتح قلعهٔ جُنَیر و تَرِنْبَک و تَرَنْگَلْوَارِی و هَرِبْشَنْ[۴] و جَوْدَهَن و جُونْد[۵] و هَرْسَرَا

در این هنگام عشرت انجام از عرضداشت خان زمان بهادر بشارت فتح قلعهٔ جُنَیر و غیره و انصرام یافتن مهمّات ممالک جنوبی و دفع شر مفسدان آن حدود، بالکلیه به[۶]معروض پیشگاه خلافت گردید. تفصیل این اجمال آن‌که:

چون خان مشارٌالیه دوّم بار از درگاه والا مرخّص شده به‌اردوی همراهان خود پیوست، خبر یافت که ساهوی مقهور[۷] به‌گفتهٔ عادل خان راضی نشد و قبول نوکری او و دادن قلعهٔ جُنَیر و قلاع دیگر به‌اولیای دولت قاهره ننموده و معظّم الیه بنابر عهدی که کرده بود، رندوله را که میر شمشیر او است، تعیین نمود تا در استیصال ساهوی مقهور و استخلاص قلاعی که در تصرّف او است به‌اولیای دولت طریقهٔ موافقت مسلوک داشته به‌هیچ‌وجه از صوابدید خان زمان بیرون نباشد.

لهٰذا به‌جُنَیر رفته، بعد از ملاحظهٔ مداخل و مخارج، بهادر خان را با چند از امرا و منصبدار و قریب یک‌هزار سوار رانا و یک‌هزار پیادهٔ تفنگچی به‌محاصرهٔ آن قلعه مقرّر ساخت.

---

۱. د: بود.
۲. د ندارد: صاحب.
۳. د: گردیدند.
۴. بض: هریش.
۵. د: جوید.
۶. د ندارد: به.
۷. د: ساهوی مذکور.

بهادر خان جلد و چسبان اوّل بار بر سرکشکچیانی که بر دور قلعه نشانیده بودند، تاخت برده. بعد از جنگ و جدل بسیار آن مقهوران را رانده، جای ایشان به‌مردم خود سپرده و در آن کارزار بسیاری از مخالفان عرصهٔ تلف گشته، چندی از دلاوران این طرف نیز جانفشانی نمودند و جمعی زخم برداشتند.

مجملاً چون خان زمان بهادر خاطر از سرانجام اسباب و محاصره و استحکام ملچار جمع کرده، با بقیه جنود به‌قصد استیصال ساهوی مخذول که در نواحی قصبهٔ پونه بود، روانهٔ (آن صوب[1]) گردیده، بر لب آب گُهْود ندی نزول نمود و از این جهت که رود مذکور به‌سبب کثرت باران که در عین طغیان بود و عبور از آن به‌هیچ‌وجه صورت امکان نداشت. قریب یکماه در آن‌جا به‌واسطهٔ تنزل آب و یافتن گذر توقّف کرد و همین که آب فی‌الجمله کم شد، از آن رودخانه گذشته به‌کنار آب ایندان آمد و قریب به‌لوه گانو منزل نمود و ساهوی مردود که در هفده کروهی لوه گانو اقامت داشت، از خبر نزول لشکر منصور خایف گشته به‌کوهستان گُونْدوانه و تُورْنَه گریخت. خان زمان اراده داشت که تعاقب نموده، او را در هیچ‌جا مجال درنگ ندهد، لیکن به‌سبب این که میان آن مقهور و سپاه ظفرپناه سه رودخانه عظیم واسط بود، این عزیمت را در آن گرمی از قوه به‌فعل نتوانست آورد.

خطی به‌رندوله از در باب تعاقب نمودن کنکاش طلبید و تا برگشتن قاصد در آن مقام توقّف کرد[2]. رندوله در جواب نوشت که صلاح در این است که دست از تعاقب آن مقهور ندارند. لهٰذا خان زمان از آب ایندان به‌هر دشواری که بود، عبور نموده. لشکر را سه فوج قرار داده، همّت بر دفع آن مخذول گماشته، راه نور گهات که از اکثر طرف در وسعت آبادی بهتر بود، اختیار نموده از آن راه متوجّهٔ آن صوب گردید.

و ساهوی سیاه‌رو از کتل کوه‌ها گذشته، داخل ولایت کوکن[3] شد و به‌تهانه‌دار دَنْدراجْپوری و سایر زمینداران آن حدود ملتجی گشت که شاید او را چند روزی در آن ضلع جای دهند. آن‌ها از قبول این معنی ابا نموده، سرباز زدند و آن مردود از حمایت آن جماعت مایوس گشته، از کتل مذکور فرودآمد. در این وقت عساکر منصوره[4] نیز از آن کتل گذشته، داخل

۱. د: قصبه بود، روانهٔ آن صوب گردید.
۲. د: کردند.
۳. بض: کونکن.
۴. د: عساکر مذکوره.

ملک کوکن[۱] شدند و رندوله هم نزدیک کتل کوه‌ها رسید.

و آن سیاه‌رو سراسمیه گشته به‌جانب قلعهٔ ماهولی شتافت. خان مشارٌالیه که این خبر شنید تا گذشتن بنجاره و بقیه اردو از کتل و رسیدن رندوله که پاره‌ای دور بود، صبر نموده به‌جهت آن‌که مبادا آن مقهور فرصت وقت[۲] یافته، خود را به‌جایی رسانید، در تعاقب او بال استعجال گشوده. بدان[۳] سمت که ساهو رفته بود، روانه شده. بعد از طی کردن سه کروه خبر یافت که آن مردود در قلعهٔ مُورَنْجَن[۴] که درون کوه و میان جنگل واقع شده و از این‌جا پانزده کروه است، نزول ادبار نموده و می‌خواهد که ساعتی از کوفت راه آسوده گشته کوچ نماید.

خان زمان بعد از اطّلاع بر این معنی به‌هیچ‌چیز مقیّد نگشته در کمال سرعت روانه گردید و چون سه کروهی قلعهٔ مذکور رسید. بر بلندی پشته که در میان راه بود، برآمد و سیاهی لشکر ظلمت اثر او که هنوز کوچ نکرده بود، نمایان گشت. با وجود آن‌که به‌سبب قبلی راه وفور گِلْ و لای و تند راندن خان زمان از همراهان و نوکران مشارٌالیه کم کسی رسیده بود. نظر بر قلّت جمعیّت نداشته، به‌پشت گرمی اقبال بی‌زوال پادشاهی از آن پشته فرمود آمده به‌جانب غنیم شتافت و ساهو خبر وصول افواج قاهره یافته به‌اضطراب تمام از احمال و اثقال آنچه ضروری بود بار کرده روانه ساخت و زواید را به‌جا گذاشته، خود با جمعیّتی که همراه داشت از دنبال اردوی خود راهی گشت.

چون یک و نیم کروه راه طی نمود، بهادران جلوریز از عقب رسیدند و با وجود آن‌که همراهان او بیشتر و آسوده‌تر بودند، جرأت تقابل ننموده، از بنه و اسباب آنچه همراه گرفته بود، نیز گذاشته، عنان قرار به‌دست فرار داده و دولت‌خواهان که همگی همّت بر دفع او مصروف می‌داشتند. اصلاً به‌اسباب مقهوران التفات ننمودند و آن مردود را پیش‌انداخته، در اثنای این یورش رخت هستی تمامی مردم مقهور زبون اسبه و جمعی کثیر از مردم خوش اسبه او را به‌سیلاب تیغ دادند.

و آن‌روز قریب دوازده کروه دیگر در تعاقب او طی مسافت نمودند و از کثرت قطره و تردّدی که سپاه منصور را در گِلْ و لای واقع شد، دو اسب از زیر ران خان زمان ضایع گشته.

---

۱. بض: کونکن.
۲. د ندارد: وقت.
۳. د: به‌همان.
۴. د: مرنجن.

چون اسب دیگر به‌او نرسیده بود، بر مرکب یکی از نوکران خود سوار شد و آن نیز بعد از ساعتی زمینگیر گردید. همچنین[1] اسبان سواری اکثر همراهان و نوکرانش از کار افتاد. بنابر آن ساهوی مقهور با جمعی از رفقا از دست بهادران خلاصی یافته، جانی بدربرد و جمیع بار و بنه و اسب و شتری که همراه داشت، با نقّاره و چتری و پالکی آن مقهور و نشان‌های خویش نظام‌الملک که او را با خود می‌گردانید، به‌دست سپاه ظفرپناه افتاد.

و در این وقت که خیمه و اسباب هیچ‌یک از ایشان نرسیده بود، آن‌ها به‌کارآمده موجب رفاهیت لشکریان گردید و جنود اقبال عنان معاودت معطوف گردانیده، شامگاه در زمینی که فی‌الجمله خالی از آب و گل بود، منزل نمودند. ساهو حیات را غنیمت شمرده، شب در میان خود را به‌پای قلعهٔ ماهولی رسانید و خواست که به‌جانب ترنبک و تَرَنْگَلْوَاری شتابد، آخر اندیشه نمود که مبادا در راه‌ها گرفتار سرپنجه عقوبت گردد و به‌نقد بهتر از قلعهٔ ماهولی که داخل ملک کوکن[2] است، مقرّی نیافته در پای آن قلعه رحل اقامت افکند و قریب دویست کس از اقوام و اعوام خود را که در حالت شدت و رجا رفیق شفیق او بودند، همراه نگاهداشته، باقی مردم را وداع نمود و گفت سر خود گرفته از هر طرف که خواهید به‌در روید و با پسر خود و قلیلی از اسباب و اموال که با او مانده بود، به‌قلعه درآمد.

چون این خبر در دوازده کروهی ماهولی به‌خان زمان بهادر رسید با وجود قلبی راه آن مسافت را به‌یک‌روز طی نمود و خود را به‌پای قلعه رسانیده. در آن حوالی فرودآمد و جمعی از مقهوران که در پای قلعه به‌نگاهبانی اشتغال داشتند، با جماعتی که به‌جمع نمودن غلّه و آذوقه مشغول بودند، به‌مجرّد دیدن اعلام افواج قاهره گریختند و اسب و شتر و گاو بسیار که برای بار کردن آورده بودند، با جمیع آن غلات به‌دست غمازیان لشکر منصور افتاد و خان زمان ملچار را (بر[3]) دروازهٔ کلان قلعه را که راه آمد و شد فیل و اسب و سایر دواب از آن‌جا بود، به‌راجه پهار سنگه بُندیله حواله کرده، مداخل و مخارج را بر محصوران مسدود گردانید و رندوله نیز بعد از چند روز رسیده. دروازهٔ دوّم را که به‌سبب کوه و جنگل که در میان فاصله بود، تا این دروازه هفت کروه مسافت داشت، گرفته ملچار ساخت.

---

۱. د: همچنان.

۲. بض: کونکن.

۳. ب: برابر.

چون از دو طرف کار بر اهل حصار تنگ ساختند، ساهوی برگشته از در عجز درآمده. مکرّر به‌خان زمان بهادر نوشت که اختیار بندگی درگاه نموده، قلعه‌ها را می‌سپارم و خان مشارٌالیه جواب داد که اگر خلاصی خود می‌خواهی با عادل خان بساز که حکم چنین است و آن بی‌ناچار به‌آنچه عادل خان سابقاً به‌او شرط کرده بود، راضی شد و عهدنامه با نشان پنجهٔ معظّم الیه طلبید. بعد از آن‌که عادل خان عهدنامه فرستاد، از بد سرشتی مطلب‌های دور از کار که قبول آن کمال تعذر داشت، پیش گرفته. از آنچه قرار یافته بود، تقاعد نمود و تشخیص معامله به‌دور انجامیده، محاصرهٔ قلعه به‌امتداد کشید و بعد از رد و بدل بسیار سر دفتر اشرار از حصار برآمده، در کمر کوه قلعه با رندوله ملاقات نمود و خویش نظام‌الملک را به‌او سپرد و قرار داد که قلعهٔ جُنَیر و غیره به‌اولیای دولت روزافزون بسپارد و به‌آنچه قبل از این مقرّر نموده، نوکر او شود و بعد از دو روز طومار مطالبی که در تسلیم نمودن قلاع به‌دولت‌خواهان درگاه داشت، نوشته[1]. مصحوب قاضی محمّد سعید کس عادل خان که برای استمالت او عهدنامه از بیجاپور آورده بود و سانونت[2] نام وکیل خود نزد خان زمان فرستاد.

خان مشارٌالیه چون در این مواد حکمی به‌او نرسیده بود، جواب را موقوف نموده، نقل طومار با عرضداشت خود به‌پایهٔ سریراعلی ارسال داشت و بعد از چند روز که فرمان واجب‌الاذعان پرتو ورود انداخت، جواب ملتمسات او را مطابق آنچه در هر باب حکم شده بود، نوشته فرستاد. ساهو معتمدان خود را با نوشتجات به‌نام قلعه‌داران جُنَیر و ترنبک و تَرَنْگَلْوَاری و هَرَبْشَنْ[3] و جَوْدَهن و جُوند و هَرْسَرَا در باب سپردن آن قلاع به‌ملازمان درگاه معلّی مصحوب قاضی محمّد سعید نزد خان زمان بهادر روان ساخت و خان مشارٌالیه برای حراست هریک از آن حصون حصنیه، یکی از رفقا را با جمعی از سوار و پیاده معیّن نموده، همراه مردم ساهو فرستاد، که قلعه‌ها را به‌حیطهٔ تصرّف درآورده ضبط نمایند.

و بعد از آن‌که خاطر خان زمان از انصرام آن مهمّ به‌جمعیّت گرایید، از پای قلعهٔ ماهولی برخاسته. چند روز دیگر در آن حوالی به‌واسطهٔ خویش نظام‌الملک که رندوله او را ساهو گرفته، همراه خود داشت و به‌عادل خان در باب سپردن او به‌دولت‌خواهان درگاه والا نوشته،

---

۱. د: نوشت.
۲. بض: ساونت.
۳. بض: هریش.

انتظار جواب می‌کشید، توقّف نمود. چون نوشتهٔ عادل خان به‌رندوله رسید او را حوالهٔ خان زمان نموده، خود ساهو را همراه گرفته به‌بیجاپور رفت و لشکر ظفراثر قرین نصرت و فیروزی‌عنان معاودت به‌صوب دولت‌آباد معطوف داشته به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ مؤید منصور محمّد اورنگ‌زیب بهادر پیوست.

فتح قلعهٔ کِیلْجَهْر[1] و قلعهٔ آشْتِه و قلعهٔ ناگ‌پور و قبول پیشکش نمودن کوکیای زمیندار دیوگده

باقی احوال خان دوران بهادر و فتوحاتی که او را بعد از تسخیر قلعهٔ اوسه و اودگیر روی نمود، آن‌که بعد از فتح قلاع مذکوره به‌حدود دیوگده آمده قلعهٔ کیلجهر[2] و قلعهٔ آشته از مضافات پرگنهٔ کرر[3] ـ ماندگانو برار را که از دیرباز جمعی متمردان متصرّف بودند و تن به‌اطاعت هیچ‌حاکمی و صوبه‌داری نمی‌دادند، مفتوح ساخته ضمیمهٔ ممالک محروسه گردانید.

و [خان دوران]، گنگ سنگه بیس را نزد کوکیا، زمیندار دیوگده فرستاده. پیغام کرد که اگر بهبود کار خود می‌خواهی، باید که آمده دولت‌خواهان را ببینی و پیشکشی لایق برای سرکار خاصّهٔ شریفه بدهی و لشکر ظفراثر یک منزل[4] ناگ‌پور رسید. گنگ سنگه از پیش کوکیا مراجعت نموده، وکیل او را با خود آورد و معلوم شد که به‌آمدن و پیشکش گذاری راضی نیست.

و بعد از وصول به‌ناگ‌پور، خان دوران بهادر عزم تسخیر قلعهٔ مذکور که محکم‌ترین قلاع ولایت کوکیاست و زمینداری او به‌قلعهٔ مذکور مستحکم و خود به‌آن مستظهر است، نمود. به‌ترتیب ملچارها و تمهید لوازم قلعه‌گیری می‌پرداخت و اسباب محاصره مهیّا ساخت. بهادران جلادت‌شعار در عرض پنج روز از اطراف ملچارها به‌کنار خندق رسانیده، کار بر محصوران تنگ ساختند و آن جماعت مغلوب رعب و هراس گشته، امان طلبیدند و خان مشارٌالیه قبول این معنی را مشروط به‌آن گردانید که اهل قلعه از اسباب و اسلحه و دواب آنچه در قلعه باشد، گذاشته خود برآیند و به‌جان امان یابند و آن‌ها بر این شرط راضی نشده، بیشتر از پیشتر در ضبط و استحکام حصار سعی نمودند و پهلوان درویش، مخاطب به‌رومی خان که در فنون

---

۱. ح: کتلجهر.
۲. ح: کتلجهر.
۳. بض: پاونر.
۴. د: منزلی.

قلعه‌گیری وقوف و مهارت تمام دارد، به‌گفتهٔ خان دوران بر خندق قلعه که بیست گز عرض و ده گز عمق داشت، پل محکمی بست و مجاهدان از آن گذشته حصار را مرکزوار در دایرهٔ محاصره درآوردند.

مقارن این حال که کهیسا زمیندار چاندا که خان مشارٌالیه او را طلبیده بود، با یک‌هزار و پانصد سوار و سه‌هزار پیاده رسیده، هفتادهزار روپیه به‌صیغهٔ مهمانی داد و سنگرام، زمیندار (گَنّور[1]) نیز به‌حکم اشرف از سپاهی ویندره که جماعت یغماچیان‌اند. قریب دوهزار سوار و پنج‌هزار پیاده جمع نموده به‌ملک کوکیا درآمد و در اثنای راه از اهل آن ولایت که در وقت عبور عساکر ظفراثر گریخته، در کوه دامن او جاهای قلب اجتماع نموده بودند. مواشی و اسباب بسیار غنیمت گرفته به‌لشکر منصور ملحق گشت.

و چون بر کیفیّت محاصره و مهیّا شدن سه نقب به‌سعی رومی خان وقوف یافت، به‌التماس پرانیدن قلعه را موقوف داشته به‌اتّفاق کهیسا، کس نزد کوکیا فرستاد و او را بر حقیقت حال آگاه گردانید و به‌پند و نصیحت از خواب غفلت بیدار ساخت و کوکیا و سنگرام قبول دیدن خان دوران بهادر و دادن جمیع فیلان خود نموده، مدار علیه خود را با طومار اسامی یکصد و پنجاه فیل از نر و ماده فرستاد. خان مشارٌالیه گفت که چون کوکیا به‌آمدن خود و دادن فیلان راضی شده، متحصّنان را به‌جان امان می‌دهم، مشروط به‌آن‌که آن‌ها را برآورده، قلعه را خالی کند تا ما تهانه ساخته، جمعی به‌محافظت آن بگذاریم. چون وکیل کوکیا این شق را قبول نکرد، نقب ملچار رومی خان را به‌باروت انباشته آتش دادند و یک برج با قریب پنجاه کس از مقهوران که بالای آن بودند، پریده به‌هوا رفت. بعد از آن نقب ملچار راجه جی سنگه را که به‌تهٔ برج سنگین کلانی رسیده بود، آتش دادند و از جهت کمی باروت خللی در قوام آن راه یافت، امّا نپرید. سوّم که به‌عهدهٔ سپهدار خان بود، چون پرانیدند. یک برج و پاره‌ای از دیوار با قریب صد کس از مخذولان اوج گرفته نگون (سار[2]) گردید.

و راه وسیعی گشوده شد و کارطلبان رزمجو سیما، سپهدار خان و راجه جی سنگه هجوم آورده داخل قلعه شدند و از شعلهٔ تیغ برق کردار آتش فنا در خرمن هستی مخالفان زدند، قریب دوهزار کس از مقهوران عرصهٔ تلف گشته. آن حصار مسخّر اولیای دولت پایدار گردید

۱. ب: گنهو.
۲. د: سار.

و دیوجی قلعه‌دار زنده به‌دست مردم سپهدار خان گرفتار شد و بعد از وقوع این حادثه باد نخوتی که در دماغ کوکیا بود، به‌دود حیرت مبدل گشته، پای وقارش به‌سنگ اضطراب درآمد و در پانزده کروهی دیوگده به‌دیدن خان دوران آمده. یک لک و پنجاه‌هزار روپیه نقد و مجموع فیلان خود را که از نر و ماده یکصد و هفتاد زنجیر بود، پیشکش به‌جهت سرکار خاصّهٔ شریفه داد و تعهّد نمود که در هرسال چهار لک روپیه به‌خزانهٔ عامره واصل (سازم[1]) و من بعد قدم از جادّه اطاعت بیرون نگذارم.

مجملاً چون خان دوران کوکیا را در فرمان‌پذیری مستقیم یافت، قلعهٔ ناگ‌پور را باز به‌او مفوّض داشت و از آن مهمّ بالکلیه فراغ خاطر حاصل نموده، با رفقا از راه کالی‌بهیت[2] روانهٔ درگاه گردید و چون به‌حوالی کالی‌بهیت رسید، بهیم سین، زمیندار آن‌جا به‌دلالت بخت اختیار دولت‌خواهی درگاه نموده. یک فیل مکنه با دو مادهٔ فیل بر سبیل پیشکش داد و اولیای دولت از آن‌جا کوچ در کوچ کرده، عازم پایهٔ سریراعلی گردیدند.

انتهاض رایات از اجمیر به‌دارالخلافه

بالجمله پانزدهم رجب مذکور این سال [١٠٤٦ ه‍/١٤ دسامبر ١٦٣٦ م] رایات نصرت‌آیات از اجمیر به‌صوب دارالخلافه ارتفاع یافت و در منزل اوّل به‌پسر رانا خلعت و گهپوه مرصّع و شمشیر یراق میناکار و اسب و فیل و به‌چندی از راجپوتان عمدهٔ پدرش که همراهٔ او بودند، خلعت و اسب عنایت کرده، رخصت معاودت به‌وطن ارزانی داشتند و مصحوب او (برای[3]) رانا یک زنجیر فیل فرستادند.

آوردن راجه بیتهل داس، زمیندار دهندهیره را به‌درگاه

هشتم شعبان [١٠٤٦ ه‍/٦ ژانویهٔ ١٦٣٧ م] که منازل تالاب نداراباری به‌نزول اشرف آراستگی داشت، راجه بیتهل داس (و معتمد خان[4]) که به‌تنبیهٔ اندرمن، زمیندار دهندهیره تعیین شده بودند، با همراهان احراز ملازمت نمودند و معتمد خان، زمیندار مذکور را به‌پیشگاه حضور حاضر گردانیده. یک زنجیر فیل که از او پیشکش گرفته بود، ازنظر انور گذرانید و

۱. ب: سازد.
۲. د: کالی‌مهنت؛ ح، بض: کالی‌بهیت.
۳. ب: به.
۴. د: و معتمد خان.

حضرت‌اعلی جان‌بخشی او نموده، حکم فرمودند که به‌پاداش زیاده سری در قلعهٔ جُنَیر محبوس ساختند.

صورت این واقعه آن‌که چون راجه بیتهل داس و معتمد خان با همراهان به‌آن ولایت رفته، به‌محاصرهٔ قلعهٔ سهرا که محکم‌ترین حصون آن ولایت است، قیام نموده. کار بر محصوران تنگ شد. اندرمن تاب مقاومت در خود ندیده، زنهار طلبید و آمده. معتمد خان را دیده و آن ولایت به‌تصرّف اولیای دولت درآمده. راجه و معتمد خان با رفقا قرین فیروزی معاودت نمودند.

وصول به‌مقر اورنگ خلافت

هیجدهم شعبان مذکور [۱۰۴٦ ه‍/١٦ ژانویهٔ ١٦٣٧ م] دارالخلافه به‌دخول رایات فیروزی‌نشان زیب و زینت یافت و اگرچه روز جلوس همایون چنانچه سبق ذکر یافت، سجده را منع فرموده، به‌جای آن زمین‌بوس قرار داده بودند. امّا چون درنظر به‌سجده مشتبه می‌گشت. در این‌روز خجسته آن را نیز بر خلایق معاف نموده[1]، هر سه تسلیم مقدر که در ادای هر عنایتی به‌جا می‌آوردند، عوض آن تسلیم چهارم افزودند و در همین ایّام هریک از راجه بیتهل داس و معتمد خان از اصل و اضافه به‌منصب عمدهٔ چهارهزاری بلندپایه گردیدند.

بیست و نهم این ماه [شعبان ١٠٤٦ ه‍/٢٧ ژانویهٔ ١٦٣٧ م] در ساعت مختار جواهر و مرصّع‌آلات شصت‌هزار روپیه و اقمشه چهل‌هزار روپیه و شصت‌هزار روپیه نقد که مجموع یک لک و شصت‌هزار روپیه باشد، به‌رسم ساچق به‌منزل شاهنواز خان، خلف رستم میرزای صفوی که پیش از این دختر نیک اختر او را برای پادشاه‌زادهٔ عالی‌مقدار محمّد اورنگ‌زیب بهادر خواستگاری نموده بودند. مصحوب موسوی خان صدر و میرجمله، میربخشی و مکرّمت خان، میرسامان و چندی از پردگیان مشکوی اقبال فرستادند.

انحراف مزاج وهاج از منهج اعتدال و حصول صحت

سوّم شوّال این سال [١٠٤٦ ه‍/١ مارس ١٦٣٧ م] ماده و موی بر اسافل بدن مبارک ریخته، وجعی شدید آغازکرد و مزاج وهاج از منهج اعتدال فی‌الجمله منحرف گردید. به‌تجویز اطبّای صاحب تجربه دو مرتبه خون کم کردند و مزاج اشرف به‌حالت اصلی گرایید. ایّام کوفت و نقاهت این عارضه به‌بیست روز کشید.

---

۱. د: معاودت نموده.

نوروز عالم افروز و ملازمت نمودن خان دوران بهادر و ازنظر گذرانیدن پسر کلان ابراهیم عادل خان که در قلعهٔ اودگیر به‌دست آورده بود و فایزگشتن به‌خطاب نصرت‌جنگ[۱]

جشن نوروز این سال، روز جمعه بیست و دوّم شوّال مذکور موافق هزار و چهل و شش هجری [۱۰٤٦ ه‍/۲۰ مارس ۱٦۳۷ م] انعقاد یافت و پادشاه‌زاده‌های والاتبار و امرای (عالی‌مقدار[۲]) پیشکش‌های لایق به‌نظر انور درآوردند.

سوّم نوروز [۲۲ مارس ۱٦۳۷ م] خان دوران بهادر قرین فتوحات عظیمه و مغانم کثیره به‌سعادت ملازمت فایزگردیده، یک‌هزار مُهر نذر گذرانید و اسمٰعیل ولد درویش محمّد، پسر کلان ابراهیم عادل خان را که در قلعهٔ اودگیر به‌دست آورده بود، به‌پیشگاه حضور حاضر گردانید.

و حضرت ظلّ الٰهی یومیه برای او مقرّر نموده فرمودند که در قلعهٔ اکبرآباد می‌بوده باشد. راجه جی سنگه و دیگر امرا و منصبدارانی که رفیق خان مشارٌالیه بودند، نیز استیلام عتبهٔ خلافت نمودند و خان دوران بهادر دویست زنجیر فیل از بابت پیشکش کوکیا و غیره را[۳] با هشت لک روپیه که از زمینداران گوندوانه و غیرهم پاره‌ای به‌صیغهٔ پیشکش درگاه و پاره‌ای برای خود گرفته بود، ازنظر اشرف گذرانید و قیمت فیلان ده لک روپیه شد (که مجموع هژده لک روپیه باشد[٤]).

و بندگان اعلی‌حضرت آن سزاوار لطف و احسان را در جلدوی این خدمت نمایان به‌خطاب نصرت‌جنگی و عنایات[٥] خلعت خاصّه با چارقب طلادوزی و خنجر مرصّع با پهولکتاره و شمشیر مرصّع و دو اسب خاصّه با زین طلا (و مطلّا[٦]) و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل و از اصل و اضافه به‌منصب عمدهٔ شش‌هزاری محسود امثال و اقران ساختند و راجه جی سنگه و چندی دیگر از رفقای خان مذکور که مصدر تردّدات گردیده بودند، نیز مورد مراحم گشته به‌اضافهٔ منصب کامیاب گردیدند.

در این اوقات حضرت‌اعلی با پادشاه‌زاده‌های والاتبار و پردگیان سرادق عصمت و عفت به‌منزل یمین‌الدّوله خانِ‌خانان تشریف ارزانی داشتند و آن جناب اقامت مراسم پاانداز نثار نموده،

---

۱. د ندارد: نصرت‌جنگ.
۲. د: عالی‌مقدار.
۳. د ندارد: را.
۴. د: که مجموع... باشد.
۵. د: عنایت.
۶. د: و مطلا.

پیشکش عالی از نوادر جواهر و مرصّع‌آلات و اقمشه گذرانید و آنچه از آن جمله شرف قبول یافت، پنج لک روپیه قیمت شد.

در این نوروز مسرّت اندوز از روز تحویل تا روز شرف [۱۹ فروردین ۱۰۱٦ هـ ش/ ۷ آوریل ۱٦۳۷ م] آنچه از پیشکش پادشاه‌زاده‌های والاتبار[۱] نامدار و امرای عالی‌مقدار به‌قبول موصول گردید، سی لک روپیه به‌قیمت رسید.

واقعهٔ غریبهٔ به‌قتل رسیدن زمیندار جمّو با جمعی کثیر از اقوام و اعوام و انصار

در اواسط ذی‌القعدهٔ این سال [۱۰٤٦ هـ/اواسط آوریل ۱٦۳۷ م] از عرضداشت وقاص حاجی که از پیشگاه نوازش به‌خطاب شاه قلی خان نامور گشته به‌فوجداری دامن کوهٔ کانگره مفوّض بود، معروض گردید که بهوپت ولد سنگرام، زمیندار جمّو با جمع کثیری از اقوام و مردم خود به‌تیغ جهاد غازیان (لشکر[۲]) اسلام کشته گشت.

شرح واقعه آن‌که بُهوپَت مذکور در سلک ملازمان خاصّهٔ شریفه انتظام داشت و همیشه کمکی فوجدار آن ولایت بود، از شقاوت جبلی در دل مادهٔ نفاق می‌پخت و به‌مضمون: «**صدق مشحون الخائن خائف دائم**» متوهّم خاطر می‌زیست و هرگاه پیش فوجدار می‌آمد، جمعیّتی و سپاهی همراه می‌آورد و خدماتی که روی می‌داد، چنانچه شرط اخلاص است، به‌تقدیم نمی‌رسانید.

در این ولا که شاه قلی خان او[۳] را نیز خود طلبید، با یک‌هزار و پانصد کس (از آن جمله پانصد کس[٤]) قوم و قبیلهٔ (خود[٥]) و هزار کس دیگر سوار و پیاده و راجپوت نیزه‌دار و تفنگچی و تیرانداز بودند، به‌قصد فتنه آمد و شاه قلی خان از آمدن او استشمام این معنی نموده، جمعی را که در حوالی خانهٔ او منزل داشتند، احضار کرد و در اندرون قلعه بر در خانهٔ خود مستعد نگاهداشت. بُهوپَت مقهور چون به‌در خانهٔ او رسید و آن جمعیّت را دید، یقین نمود که به‌مافی ضمیر او پی برده‌اند و فوراً با جمعیّت خود شمشیرها کشیده، مرکب جهالت تاخت و مبارزان

---

۱. د: کامکار.
۲. د: لشکر.
۳. اشاره به‌بُهوپَت.
۴. د: از آن جمله پانصد کس.
۵. د: خود.

عرصهٔ دغا به‌قصد[۱] جهاد و غزا دست به‌تیغ و تبربرده، در کفره آویختند و از سه پهر روز تا وقت شام فیمابین آتش کارزار مشتعل بود. عاقبت برق شمشیر سپاه اسلام خرمن حیات اهل[۲] کفر را درهم سوخته، بُهویَت مقهور با اکثر قبایل و عشایر خود به‌جهنّم پیوست و کم کسی از اعوان و انصار او جان به‌سلامت بدربرد و از غازیان اسلام نیز چندی شربت (شهادت[۳]) چشیدند.

احداث چَوْک پیش دروازهٔ قلعهٔ دارالخلافه و اساس یافتن مسجد نوّاب عُلیه

چون بیرون دروازهٔ قلعهٔ دارالخلافه که دولت‌سرای پادشاهی و جمیع کارخانجات و بیوتات سرکار خاصّهٔ شریفه در آن واقع است، فضا و جلو خانه نداشت و هر بام و شام که امرا و سایر ملازمان درگاه به‌کورنش می‌آمدند، از کثرت اسب و آدم، مردم آزار می‌کشیدند و به(تخصیص[٤]) در عیدها و نوروزها ایّام جشن و سور و اوقات سواری بندگان اعلی خلایق را از کثرت ازدحام بیم جان بود.

در این ایّام که رایات جلال از دولت‌آباد مراجعت نمود، حضرت خلافت پناهی میدانی وسیع که اهل هند آن را چَوْک گویند، درپیش دروازهٔ قلعه رو به‌بازار کلان به‌طرح مثمن بغدادی که در هر ضلع طول آن حجره‌ها و ایوان‌ها[٥] و در هر ضلع قصر چند چشمه دکان باشد، طرح فرموده به‌ساعتی مسعود بناکردند و حکم شد که بر[٦] یک طرف این میدان که محلّ اجتماع خلق جهان خواهد بود، مسجد رفیع‌الارکانی نیز از سرکار خاصّهٔ شریفه بسازند.

و نوّاب عُلیه عالیه بیگم صاحبه که همواره جویای ثواب اندوزی‌اند، التماس نمودند که آن معبد شریف از زر سرکار ایشان بنا یابد. بنابر آن امر والا به‌نفاذ پیوست که متصدّیان سرکار آن مالکهٔ دوران به‌انجام رسانند.

زمین‌هایی که عمارات چوک و مسجد در آن واقع شده، بیشتر به‌سرکار خاصّهٔ شریفه تعلّق داشت و پاره‌ای که به‌دیگران متعلّق بود، صاحبان آن را بعضی قریب ده پانزده زر قیمت واقعی و پاره‌ای در همان نزدیکی خانه از سرکار خاصّهٔ شریفه داده راضی ساختند.

---

۱. د: مقصد.
۲. د ندارد: خرمن حیات اهل.
۳. ب: شهابت.
۴. ب: التخصیص.
۵. د: ایوان.
۶. د ندارد: بر.

آمدن پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر از دکن جهت ازدواج حسب‌الطلب به‌درگاه و درآوردن خویش نظام‌الملک به‌نظر انور

غرّهٔ ذی‌الحجّهٔ [۱۰٤٦ ھ/۲۷ آوریل۱٦۳۷ م] پادشاه‌زادهٔ مراد بخش و یمین‌الدّوله خانِ‌خانان و خان دوران بهادر نصرت‌جنگ و علّامی افضل خان، دیوان اعلی با چندی دیگر از امرای کبار به‌حسب اشارهٔ همایون به‌استقبال پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر که به‌فرمان طلب به‌جهت کدخدایی از دولت‌آباد به‌درگاه آمده، در سواد دارالخلافه نزول نموده بودند، شتافته. آن گرامی گوهر والاتبار را به‌ملازمت اشرف رسانیدند و بندگان حضرت از کمال عطوفت آن درّةالتاج خلافت را در آغوش اشفاق کشیده، انواع تفقد و عطوفت ظاهر ساختند.

و جناب پادشاه‌زادگی یک‌هزار اشرفی نذر و همین مقدار[۱] نثار گذرانیدند و خویش نظام‌الملک که مفسدان دکن او را دست آویز فساد[۲] ساخته بودند، خان زمان بهادر از ساهو گرفته به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ مؤید منصور آورده بود، در ملازمت آن کامکار عالی‌مقدار آمده، سعادت‌اندوز ملازمت گشت و به‌سیّد خان جهان حواله شد که تا او با دو نظام‌الملک دیگر که در قلعهٔ گوالیار محبوس بودند، نگاهدارد.

در این هنگام[۳] از عرایض منهیان ممالک جنوبی به‌عرض رسید که خان زمان بهادر در بعضی امراض مختلفه مزمنه در دولت‌آباد ودیعت حیات سپرد و در همین اوقات چندی از امرای تعیناتی دکن به‌اضافهٔ منصب نوازش یافتند.

و حسینی بر رفتن ایران مأمور گشته، مصحوب او نامه متضمّن به‌یاسا رسیدن ججهار سنگه بُندیله با شمشیر مرصّع و متّکای مرصّع که قیمت مجموع پنجاه‌هزار روپیه بود، برای شاه صفی ارسال شد.

چون در سابق نوّاب عُلیه عالیه متکفّل تصدیع سامان کدخدایی پادشاه‌زادهٔ بزرگ‌مرتبه محمّد داراشکوه و پادشاه‌زادهٔ محمّد شجاع بهادر شده بودند. بندگان اشرف در این مرتبه از تکلیف سرانجام پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر آن ملکهٔ جهان را معاف داشته. پانزدهم این ماه [ذی‌الحجّهٔ ۱۰٤٦ ھ/۱۱ مهٔ ۱٦۳۷ م] که جشن میلاد آن پادشاه‌زادهٔ جوان بخت منعقد بود،

---

۱. د: همین‌قدر.
۲. د ندارد: فساد.
۳. د: ایّام؛ بض: ۱٤ ذی‌الحجّهٔ ۱۰٤٦ ھ/۱۰ مهٔ ۱٦۳۷ م.

مبلغ ده لک روپیه از سرکار فیض آثار خاصّهٔ شریفه به‌آن زیب اورنگ سلطنت انعام فرمودند تا تهیّهٔ لوازم کدخدایی خود نماید.

جشن ازدواج پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر به‌صبیهٔ صفیهٔ شاهنواز خان

شب بیست و دوّم شهر مذکور [ذی‌الحجّهٔ ۱۰٤٦ ه‍/۱۸ مهٔ ۱٦۳۷ م] در غسلخانهٔ مبارکه مجلس حنابندی[1] به‌دستور مقرّر و آیین معهود انعقاد یافته، از خانهٔ شاهنواز خان به‌روش شایسته حنا آوردند و آتشبازی و چراغان و لوازم دیگر به‌طریق لایق به‌عمل آمده و به‌اشارهٔ همایون یمین‌الدّوله آصف خان خانِ‌خانان با دیگر امرای کبار و اعیان سلطنت نامدار در آن انجمن نشاط نشست و رسم حنابندی به‌تقدیم رسید و فوطه‌های زرتار داده شده و پیشکاران بارگاه خلافت، خوان‌های پان و انواع تنقلات عطریات را به‌خوبترین تزیینی در مجلس چیدند.

و فردای آن شب، شنبه بیست و سوّم ذی‌الحجّهٔ هزار و چهل و شش [۱۰٤٦ ه‍/۱۹ مهٔ ۱٦۳۷ م] که چهار گهری به‌صبح مانده، ساعت عقد بود. به‌حکم معلّی پادشاه‌زادهٔ مراد بخش و یمین‌الدّوله خانِ‌خانان با سایر اعاظم امراء به‌منزل پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر رفته، آن اختر برج سلطنت را به‌خدمت اشرف آوردند و حضرت شاهنشاهی خلعت فاخره با چار قب طلادوزی و دو تسبیح مروارید و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و شمشیر مرصّع با پردلهٔ مرصّع و دو اسب عربی و عراقی خاصّه با زین مرصّع و زین میناکار و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل به‌پادشاه‌زادهٔ کامکار نامدار شفقّت نموده به‌دست مبارک سهرهٔ مروارید که در آن لعل و زمرد منتظم داشت، بر سر آن والاقدر بستند.

و امر شد که پادشاه‌زادهٔ مراد بخش و یمین‌الدّوله خانِ‌خانان و دیگر امرای بلند مکان در خدمت پادشاه‌زادهٔ عالم سوار شده به‌خانهٔ شاهنواز خان بردند. در نوشتن اقسام آتشبازی که در این شب فروغ‌بخش بسیط زمین گشت، پای چوبین خامهٔ لنگ است و عرصهٔ بیان تنگ و بندگان اشرف نیز شش گهری از شب مانده راکب سفینهٔ دولت گشته به‌آن محفل خلد شمایل مشرّف قدوم ارزانی داشتند و نیرین اوج شرف و سعادت را در حضور اشرف عقد نمودند و چهار لک روپیه مهر معیّن گردید و زمزمهٔ تهنیّت و طنطنهٔ عشرت از حضیض زمین به‌اوج افلاک رسید.

---

۱. د: حنابندان.

اعلی‌حضرت بعد از سرانجام این کارخیر به‌دولتخانه والا مراجعت نمودند و چون در آن شب شاهنواز خان در حجاب بود به‌شرایط پاانداز مقدّم همایون و نثار و پیشکش نتوانست اقدام نمود. بعد از چهار و پنج روز پیشکش لایقی گذرانید و از آن جمله آنچه به‌قبول موصول گشت متاع یک لک روپیه بود.

بیست و نهم این ماه [ذی‌الحجّهٔ ۱۰٤٦ ه‍/۲۵ مئ ۱٦۳۷ م] حضرت خاقانی قرین سعادت دو جهانی به‌منزل پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر تشریف (بردند[۱]) و آن جوان بخت کامکار لوازم پاانداز و نثار به‌تقدیم رسانیده، انواع جواهر و مرصّع‌آلات و اقسام اقمشهٔ نفیسه پیشکش گذرانیدند و به‌موجب اشارهٔ اشرف[۲]، یمین‌الدّوله آصف خان خانِ‌خانان سپهسالار دو تقوز پارچه و شمشیر مرصّع و به‌علّامی افضل خان و خان دوران بهادر نصرت‌جنگ و سیّد خان جهان خلعت با چار قب زردوزی و به‌چندی از امرای کبار خلعت با فرجی و با سایر[۳] امرا و مردم روشناس خلعت لطف نمودند.

و چون لازم بود که به‌جای خان زمان یکی از اعاظم امرا تعیین شود، تا در دولت‌آباد به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ فیروزبخت محمّد اورنگ‌زیب بهادر قیام داشته باشد، بنابر آن اعلی‌حضرت شایسته خان را به‌این خدمت معیّن ساخته به‌اضافهٔ [پنج‌هزاری[٤]] منصب نواختند و مقرّر فرمودند که پیش از پادشاه‌زادهٔ آفاق به‌دولت‌آباد شتافته، تا آمدن جناب پادشاه‌زادگی نیابتاً به‌نظم امور آن دیار بپردازد.

و از آن‌جا که فتنه و فساد در طینت طایفهٔ بُندیله سرشته است، با وجود آن‌که ججهار و اولاد او به‌سزای کردار خود رسیده، به‌غیر پرتهی[۵] راج نام خوردسالی از فرزندان آن مقهور که او را از معرکهٔ قتال[٦] گریزانیده بودند، دیگری نمانده بود. بعضی نوکران ججهار و مفسدان آن دیار، آن طفل را دست‌آویز ساخته سر به‌شورش و فساد برآوردند و دست طغیان به‌آزار زیردستان آن ملک درازکرده، بعضی از دهات را خراب گردانیدند و چون این ماجرا معلوم رای انور گردیده بود. در این ولا خان دوران بهادر نصرت‌جنگ را گرانبار مراحم بی‌دریغ گردانیده،

---

۱. ب: فرمودند.
۲. د: همایون.
۳. د: بسیار.
۴. بض: پنج‌هزاری.
۵. د: پرتهوی.
۶. د: معرکهٔ اقبال.

مرخّص ساختند که اوّل به‌اسلام‌آباد رفته، (آن[1]) متمردان را تنبیه نماید و بعد از آن به‌صوب مالوه که در جاگیر او است، شتابد.

فتح ولایت اُجینه[2] از سوانح اقبال این سال فرّخ فال

و فتح ولایت اُجینه و قتل پرتاب، زمیندار آن ملک و استیصال اعوان و انصار و سایر مفسدان آن دیار است. صورت این واقعه عبرت افزا آن‌که پرتاب به‌همین اختیار دولت‌خواهی درگاه حکومت وطن خود که همیشه آرزوی آن می‌کرد، یافته بود. از آن‌جا که طالع سازگار نداشت، بی‌موجب ظاهری سر از اطاعت پیچید. بعد از آن‌که حقیقت تمرّد او معروض بساط جهانداری گشت، به‌عبدالله خان بهادر فیروزجنگ، صوبه‌دار بهار فرمان صدور یافت که با کمکیان آن صوبه متوجّهٔ استیصال او گردد و خان بهادر فیروزجنگ امتثال امر[3] لازم‌الاتّباع نموده. کاربند خدمت گردید و سامان آن مهمّ بر وجه دلخواه کرده.

به‌اتمام جمعیّت خود، مختار خان سبزواری، فوجدار مونگیر که از توابع صوبهٔ بهار است و سایر کمکیان آن صوبه به‌قصد دفع آن مقهور و تسخیر ولایت او روان شد و فدایی خان که از گورکهپور که به‌جاگیر او مقرّر بود، بی‌آن‌که حکمی در این باب به‌او برسد. از روی کارطلبی به‌کمک عبدالله خان شتافت و خان فیروزجنگ اوّل قلعهٔ بهوج‌پور را که حاکم‌نشین آن ملک بود و کمال وسعت و استحکام و نهایت استعداد و سرانجام داشت و پرتاب مقهور به‌آن محصور بود، محاصره نمود و به‌سبب قلبی زمین و انبوهی جنگل و استواری قلعه و بسیاری لشکر جرّار از تفنگچی و غیره در آن حصار، ایّام محاصره قریب به‌شش ماه امتداد یافت و هر روز میان اهل قلعه و سپاه فیروزجنگ توپ و تفنگ واقع می‌شد. عاقبت به‌نیروی اقبال بیزوال دشمن مال و حسن تدبیر عبدالله خان و سعی و تلاش اولیای دولت قاهره، آن قلعهٔ سخت بنیاد با قلعه‌ای که از نحوست طالع به‌شکل مثلث در اندورن بهوج‌پور برکنار رودخانه بنا نهاده، تربهاک که هندی عبارت از سه (برجه[4]) است، نام کرده بود و پانزده قلعهٔ دیگر که در آن نواحی بود، مسخّر دولت‌خواهان گشته، جمعی کثیر علف شمشیر گشتند و جمعی کثیر غفیر[5]

---

۱. د: آن.
۲. بض: اجینه در بهار.
۳. د ندارد: امر.
۴. ب: براجه.
۵. د ندارد: غفیر.

اسیر و دستگیر گردیدند.

و پرتاب با عیال و معدودی از خون‌گرفتگان به‌پای فرار خود را از آن مهلکه بدرانداخته، به‌باغی که در میان حصار داشت، درآمد و چون بهادران به‌این معنی پی برد، از[۱] عقب آن مقهور به‌باغ مذکور شتافتند. آن مخذول با همراهان از رخنه بدر رفته، خود را به‌خانهٔ خود که در میان قلعه ساخته بود و استحکام تمام داشت، رسانید. اتّفاقاً مظفّر بیگ و فریدون بیگ، پسران محمّد یار بیگ، ملقب به‌زبردست خان با بعضی رزم‌جویان به‌گمان بودن او در آن خانه به‌خانهٔ او درآمده بودند و در این وقت که آن مردود با همراهان رسید، فیمابین محاربه در پیوست و پسران زبردست [خان] که جوانان مردانه بودند، به‌تلاش‌های رستمانه جان‌نثار گشتند و چندی دیگر به‌زخمهای نمایان چهرهٔ مردانگی آراستند و مقهور آن دروازه را استوار کرده، در آن خانه متحصّن گشتند.

و لشکر ظفراثر از عقب رسیده. مختار[۲] [خان] که هراول سپاه ظفرپناه بود، بر دروازه ملچار کرده، نشست و دیگر مبارزان اطراف دیگر را فروگرفته، دست جلادت به‌کارزار گشودند. پرتاب تیره‌روز چند مرتبه حمله آورده، خواست که راه گریزی واکند، (به[۳])هر مرتبه بهادران جلادت شعار جمعی از همراهانش را به‌جهنّم فرستاده، او را بگردانیدند و یک فیل نر یا مادهٔ فیل و نقّاره و نفیر که همراه داشت، گرفتند. آن‌روز از یک پهر آخر تا صبح روز دیگر از جانبین ابواب حرب[۴] و پیکار مفتوح بود.

عاقبت آن مردود چون آب اندرون خانه نداشت و دانست که عنقریب از تشنگی هلاک خواهد شد، با رخت هستی به‌سیلاب تیغ مجاهدان اسلام خواهد داد، مضطر و مضطرب گشت و از راه عجز و انکسار درآمده، کس نزد عبدالله خان فرستاده امان طلبید.

و چنانچه رسم آن قوم است که چون زنهار می‌جویند از اسلحه و لباس عریان می‌شوند، لنگی بسته و دست زن خود گرفته به‌وسیلهٔ یکی از خواجه‌سرایان معتمد فیروزجنگ به‌دیدن عبدالله خان آمد و خان مشارٌالیه او را با زنش مقیّد ساخته، بقیهٔ مفسدان را که رفیق طریق شقاوت او، بودند، به‌قتل رسانید و از اموال پرتاب و سایر مقهوران غنیمت بسیار به‌دست

۱. د: بی بردند از
۲. بض: مختار خان.
۳. د: به.
۴. د: حروب.

لشکریان آمده، تمامی آن مرز و بوم شر خیر از خاشاک وجود مفسدان شورانگیز پاک گردید.

و چون عرضداشت خان فیروزجنگ مشتمل بر بشارت این فتح به‌پایهٔ سریراعلی رسید، فرمان صدور یافت که پرتاب را به‌یاسا رساند و زن و اسباب و اموال او را خود متصرّف شود. عبدالله خان بعد از ورود این حکم بعضی اموال او را به‌سپاهیان واگذاشته، تتمّه را خود تصرّف نمود و زنش را مسلمان ساخته به‌حبالهٔ نکاح نبیرهٔ خود درآورد.

دوّم محرّم این سال موافق هزار و چهل و هفت [۱۰٤۷ ه/۲۷ مهٔ ۱٦۳۷ م] پیشکش اسلام خان صوبه‌دار بنگاله چهل زنجیر فیل، شانزده نر با یراق نقره و بیست و چهار مادهٔ فیل و پنجاه اسب تانگن ابلق و دیگر نفایس آن دیار به‌نظر اشرف درآورد.

در اواسط صفر این سال [۱۰٤۷ ه/اوایل ژوئیهٔ ۱٦۳۷ م] به‌عرض رسید که مختار خان به‌دست افغانی از نوکران خود کشته شد. حقیقت (واقعه[1]) این که افغان مذکور عامل جاگیر خان مشارٌالیه بود. چون او را تغیّر کرده به‌حضور طلبید، در وقت محاسبه و باز خواست آن جاهل شمشیر کشیده بر مختار خان دوید و زخمی زد. مختار خان نیز جمدهری به‌آن مُدبِّر رسانید. خان مذکور به‌همان زخم داعی اجل را لبّیک اجابت گفت و[2] مردمش کار قاتل را به‌اتمام رسانیدند.

محادثهٔ طوفان باران و باد که در ولایت تهتّه رویداد[3]

در اواخر ربیع‌الاوّل این سال [۲۳ ربیع‌الاوّل ۱۰٤۷ ه[4]/۱۵ اوت ۱٦۳۷ م] از وقایع تهتّه به‌عرض رسید که در شهر و پرگنات نواحی تهتّه به‌عرض[5] که به‌دریای شور نزدیک بود. دوازده پهر متّصل واحد بشدتی باران بارید که یاد از طوفان نوح می‌داد. اکثر عمارات فرو ریخته آدم و اسب و سایر دواب بسیار در زیر آن هلاک گردیدند و تندبادی نمونهٔ صرصر عاد برخاسته، اشجار تنومند را از بیخ (برکند[6]) و از آن موج دریا ماهی بی‌شمار برکنار افتاد. قریب به‌هزار کشتی که بعضی خالی بود و بر پارهٔ غلّه بار کرده از پرگنات اطراف به‌شهر می‌آوردند، پاره‌ای

۱. د: واقعه.
۲. د: اجابت زد.
۳. ب: روداد، اواخر.
۴. بض: ۲۳ ربیع‌الاوّل ۱۰٤۷ ه.
۵. د ندارد: به‌عرص.
۶. ب: کند.

در میان آب و پاره‌ای برکنار رسیده غرق گردید و خسارت بسیار به‌مردم عاید شد و از زور باد و آب دریا بلند شده بر روی زمین افتاد و به‌هرجا رسید، شورستان گردیده، قابلیّت زراعت در آن نماند.

دوّم ربیع‌الثّانی [۱۰٤۷ ه/٢٤ اوت ١٦٣٧ م] منصب پادشاه‌زادهٔ جلیل‌القدر محمّد داراشکوه به‌اضافهٔ سه‌هزاری ذات و یک‌هزار سوار پانزده‌هزاری، نه‌هزار سوار مقرّر شد و مناصب[1] هریک از پادشاه‌زادگان کامکار[2] عالی‌مقدار محمّد شجاع بهادر و محمّد اورنگ‌زیب بهادر به‌اضافه دوهزاری ذات و یک‌هزار سوار دوازده‌هزاری، هفت‌هزار سوار[3] قرار یافت و چون به‌پادشاه‌زادهٔ بزرگ‌مرتبه آفتابگیر شفقّت شده بود. در این وقت عطای آفتابگیر نیز ضمیمهٔ اضافهٔ منصب آن دو قره باصرهٔ سلطنت و خلافت گردید. در این‌روز بر مناصب چندی از امرای رکاب و صوبجات نیز افزودند.

رخصت انصراف یافتن پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب (بهادر[4]) به‌دکن

اواخر این ماه [ربیع‌الثّانی ۱۰٤۷ ه/١٤ سپتامبر ١٦٣٧ م[5]] روزی که ساعت داشت به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر خلعت خاصّه و سرپیچ مروارید و زمرد بیش‌بها و تسبیح مروارید گران‌قیمت و خنجر خاصّه و شمشیر خاصّه و یکصد اسب عراقی و ترکی از آن جمله دو اسب خاصّه و با زین میناکاری و طلای ساده و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل شفقّت فرموده، رخصت دولت‌آباد کردند.

ارسال خیرات به‌مستحقّین (حرمین[6]) شریفین

در این ولا شصت‌هزار روپیه دیگر از جمله پنج لک روپیه که بعد از جلوس نذر کرده بودند که به‌سکنهٔ مکهٔ معظّمه و مدینهٔ مکرّمه و سادات و شرفا و محتاجان آن‌جا برسانند و به‌دفعات تا این تاریخ دو لک و شصت‌هزار روپیه مصحوب مردم معتمد متدیّن ارسال یافته بود، چنانچه

۱. د: مناسب.
۲. د ندارد: کامکار.
۳. د ندارد: دوازده‌هزاری هفت‌هزار سوار.
۴. د: بهادر.
۵. بض: ١٤ سپتامبر ١٦٣٧ م.
۶. د: حرمین.

هریک در محلّ خود ایراد یافته، همراه حکیم ابوالقاسم، مخاطب به‌حکیم‌الملک که رخصت سفر حجاز گرفته بود، روانه ساختند تا به‌مستحقّین آن دو مکان منیف قسمت نماید و به‌اعظم خان، صوبه‌دار احمدآباد گجرات فرمان صدور یافت که به‌صوابدید حکیم موافق مبلغ مذکور باب بر عرب خرید نموده با مومی‌الیه بفرستد.

مسخّر گردیدن ولایت تبّت به‌حسن سعی ظفر خان والد مسوّد این ملخّص

و از سوانح دولت‌افزای این سال فتح ملک تبّت است. به‌نیروی اقبال کشورگشای ثانی صاحبقران و حسن سعی ظفر خان والد مؤلّف این صحیفهٔ سعادت نشان.

توضیح این بیان آن‌که چون همواره مرکوز خاطر ملکوت ناظر جنّت‌مکانی بود که ولایت تبّت را مفتوح سازند و از قوه به‌فعل نیامد. چنانچه یک‌مرتبه هاشم خان، [پسر] قاسم خان میربحر و بر در ایّام صوبه‌داری کشمیر به‌اشارهٔ آن حضرت از سپاهی و زمیندار لشکر آراسته جمع نموده، متوجّهٔ آن مهمّ گردید و در آن ملک مجال دخول نیافته، جمعی کثیر را به‌کشتن داده بسیاری را به‌قید اسار انداخت و خسارت کلی کشیده بی‌نیل مطلوب مراجعت کرد.

لهٰذا در این سال همایون فال حضرت شاهنشاهی والد راقم را که صوبه‌دار کشمیر بود، التماس این یساق می‌نمود، رخصت تسخیر تبّت دادند و والد[1] ساز و سرانجام آن یورش بر وجه لایق نموده، از کمکیان آن صوبه و جمعیّت خود و زمینداران قریب دوهزار سوار و ده‌هزار پیاده گردآورده.

از راه گُرَچ که تا تبّت شصت و چهار کروه پادشاهی است، متوجّهٔ آن صوب گشت و بعد از طی عقبات راه که شرح صعوبت آن خواهد آمد، خود را به‌سدپاره رسانید. سدپاره درّه‌ای است و آبی دارد و چون درپیش آن بندی بسته‌اند، تالاب عظیمی شده و راه در میان درّه را گرفته و از دو جانب درّه کوه‌های بلند است. یک طرف که بر کوه برمی‌توان آمد. از کنار آب تا سرکوه دیوار محکمی از سنگ و آهک ساخته‌اند، تا کسی از آن راه نتواند رفت و طرف دیگر چون کوه یک لخت است، احتیاج به‌دیوار ندارد و تبّتیان از قدیم این‌جا را استحکام داده‌اند. تا وقتی که لشکری به‌ملک تبّت می‌رفته باشد، سرکوه‌ها را گرفته ممانعت نمایند و مدخل ندهند. چنانچه هاشم خان وقتی که بر سر تبّت رفت، از همان‌جا شکست یافته برگشت.

---

۱. ظفر خان احسن.

مجملاً چون لشکر نصرت‌اثر به‌آن حوالی رسید و والد خبر یافت که ابدال، زمیندار تبّت خود با جمعیّتی که دارد، آمده. دور سرکوه‌ها مردم تعیّن کرده، در صدد ممانعت است، سپاه خود را سه فوج قرار داد.

یکی کنور سنگه، راجهٔ کشْتْوار و محمّد زمان خویش خود و فرهاد بیگ بلوچ و چندی دیگر از منصبداران و حسین نایک و غیره زمینداران و جمعی از نوکران خود و آن را بر سر مردمی که سرکوب طرف دست راست را داشتند، فرستاد و مراد بیگ کُرْد و چندی دیگر از ملازمان درگاه را با سوار و پیادهٔ بسیار از مردم خود و زمینداران بر سر جماعت که سرکوب[۱] جانب دست چپ بودند، معیّن ساخت و شادمان پکهلیوال و آدم خان تبّتی که برادر ابدال مذکور است و قوز یساول، مخاطب به‌یساول خان؛ محمّدی بیگ استاجلو و سیّد بیگ، پسر یادگار حسین خان و پسر و خویشان بیرام سلطان [و] علی چکنی و جمعی دیگر از منصبداران را با دویست سوار و دوهزار پیاده از مردم خود که اکثر آن‌ها تفنگچی بودند، تعیین نمود که رفته در برابر دیواری که ابدال خسران مآل با حشری انبوه در عقب آن بود، بایستند تا او به‌سرکوه‌ها کمک نتواند رسانید.

چون این فوج به‌کنار تالاب رسید، تبّتیان آغاز شوخی نمودند و به‌عقب دیوار هجوم آورده، دست جسارت به‌انداختن تفنگ گشودند. شادمان پکهلیوال که هراول آن لشکر بود، بعد از مشاهدهٔ این حال به‌استظهار حفظ‌اللّهی روانهٔ آن سمت گردید و دیگر نیز از دنبال شتافتند و فیمابین نایرهٔ جدال[۲] التهاب یافت.

چون این خبر به‌والد رسید، تکیه بر عنایت ایزد ظفربخش نموده و دست بیگ کابلی و خواجه گل به‌جهت محافظت اردو گذاشته و خود نیز با قاضی محمّد قاسم، بخشی صوبهٔ کشمیر که از قاضی‌زاده‌های (کمرود[۳]) است، متوجّهٔ آن صوب شد و به‌کنار تالاب رفته، ایستاد و چون جای مقهوران بسیار قلب و محکم بود، تا نماز شام جنگ امتداد یافته، از هیچ‌طرف صورت فتح و ظفر در آب و آیینه تیغ و خنجر جلوه‌گر نگشت و چون ظلمت شب آفاق را درگرفت، دلاوران قلعه‌ستان همان‌جا ملچارها کرده، نشستند. در آن‌روز چون ابدال جمعی را

۱. د: در سرکوب.
۲. د: جلال.
۳. ب: کرمرود.

به‌بالای کوه فرستاده، مقرّر ساخته بود که سنگهای کلان به‌جانب لشکریان بغلطانند، از آسیب سنگ و تفنگ جمعی از سپاهیان ظفرنشان کشته و زخمی شدند و از مقهوران جمعی کثیر به‌ضرب تیر و تفنگ بهادران این طرف مرحله پیمای وادی فنا گردیدند.

و والد (در[۱]) همان شب کس فرستاده، اردو را به‌کنار تالاب آورد، تا صباح به‌حراست لشکر قیام کرد و چون ابدال جرأت سپاه نصرت‌اثر را مشاهده نمود و دانست که علی‌الصباح لشکر به‌سرکوه‌ها برخواهد آمد و او عرصه تلف خواهد گردید، نیمه شب فرصت غنیمت شمرده، با سه چهار کس از محرمان خود، چنانچه دیگری را خبر نشد، گریخته خود را به‌قلعهٔ علی رأی انداخت و صباح که تبّتیان خبر یافتند از دنبال او شتافتند و والد[۲] با همراهان داخل آن حصار بُست شده، فرمود تا دیوار سرراه انداختند و راه عبور اردو و لشکر ساختند و سه جفت نقّارهٔ ابدال که یک جفت از آن جمله علی رأی پدر او از هاشم خان گرفته بود، با بسیاری از اسباب قورخانهٔ او به‌دست آورد.

و همان‌روز خود را به‌پرگنهٔ کردو[۳] که ابتدای ملک تبّت و از سدپاره شش کروه است و در این طرف آب نیلاب واقع شده، رسانیده، در حوالی قلعهٔ علی[۴] رأی نزول نمود. حقیقت قلعهٔ مذکور آن‌که کوهی است، مرتفع طولانی و از هیچ‌جا راه برآمدن ندارد و دریای نیلاب در سمت شمالی آن کوه روان است، بر دو سرکوه علی رأی دو قلعه ساخته و هرکدام یک راه باریکی دارد و پنج شش تفنگچی آن را مسدود می‌توانند ساخت. یکی که بلندتر است، به‌گریوچه موسوم و دیگری که پست‌تر واقع شده، به‌گجناک معروف است و هردو از بالای کوه به‌هم راه دارد. ابدال خود در قلعهٔ گریوچه تحصّن جسته بود و محمّد مراد نامی که وکیل و مدار علیه او بود، به‌حراست حصار گجناک قیام داشت و اولاد و اعیال و اموال ابدال آن روی آب در قلعه شکار بودند.

والد[۵] چون ملاحظهٔ ارتفاع و استحکام آن دو قلعه نمود، دانست که به‌محاصره و محاربه فتح نمودن کمال اشکال دارد، چرا که تمامی مدت توقّف لشکر در تبّت بیش از دو ماه نیست و اگر

---

۱. د: در.
۲. ظفر خان احسن.
۳. بض: سکردو.
۴. د ندارد: علی.
۵. ظفر خان احسن.

زیاده اقامت واقع شود، برف راه‌ها را مسدود ساخته مراجعت متعذر می‌گردد و اگر زمستان در آن ملک درنگ نمایند به‌سبب فقدان آذوقه سپاه مستاصل می‌گردد. لهٰذا رأی والد به‌آن قرارگرفت که سپاهی و رعیت تبّت را که از سلوک ابدال کمال نارضامندی دارند. به‌احسان از او برگردانیده به‌خود مایل سازد و فوجی به‌جهت تسخیر قلعه شکار و به‌دست آوردن فرزندان ابدال به‌آن روی آب نیلاب بفرستد، تا ابدال تن به‌عجز داده زنهار خواه گردد.

و به‌این فکر صایب میر فخرالدّین محمّد تفرشی، مدار علیه خود را با فرهاد بیگ بلوچ و قریب چهارهزار سوار و پیاده بر سر قلعه شکار تعیین کرد و خود به‌فکر کار ابدال پرداخت و آدم خان، برادر ابدال را با دیگر تبّتیان که در سلک ملازمان درگاه انتظام دارند و بعضی زمینداران کشمیر که با اهل آن ولایت آشنا و یاراند، بر سپاهی و رعیت تبّت گماشت که آن‌ها را به‌سلوک طریق دولت‌خواهی خلیفهٔ زمان ترغیب نموده، به‌رعایت و عنایت امیدوار سازند و در برابر هریک از آن دو قلعه فوج تعیین نمود که سدباب آمد و شد، مردم و بردن آذوقه نمایند و از مردم آن ملک هرکه می‌آمد، او را به‌احسان سلوک به‌جانب خود می‌آورد.

مجملاً میر فخرالدّین چون از والد رخصت یافته روانه شد، به‌کنار آب نیلاب رفت و چون تخته بسیار جمع نموده، کشتی چند ساخت و چون تبّتیان سرراه را گرفته دیواری کشیده بودند و جمعی تفنگچیان را به‌جهت منع عبور لشکر در عقب دیوار نشانیده، میر مذکور دوهزار کس را نیم شبی در کشتی‌ها نشانیده به‌راهنمایی بعضی مردم آن ملک فرستاد که به‌طرف پایین آب رفته، هرجا راه یابند از کشتی برآیند، بر سر جمعی که کنار آب را گرفته‌اند، راه را از دست ایشان بگیرند.

و آن جماعت ناگهان بر سر نگاهبانان گذر ریختند و آن‌ها متلاشی گشته، بعضی کشته شدند و پاره به‌پای فرار جانی بدربردند و میر فخرالدّین با سایر لشکریان از آب نیلاب عبور کرده خود را به‌پای قلعهٔ شکار که بر قلّهٔ کوه بلندی واقع است، رسانیده و در پای کوه مذکور فرودآمده و به‌تهیّهٔ اسباب یورش پرداخت و پسر رشید ابدال که در سن پانزده سالگی بود، با جمع کثیر از سپاهیان آن ملک به‌حراست قلعه قیام داشت، فوج میر فخرالدّین را قلیل متصوّر نموده. روز دیگر با جمعیّتی که همراه او بود، به‌قصد محاربه برآمد.

میر فخرالدّین چون از این معنی اطّلاع یافت، با همراهان قدم جرأت به‌کوه گذاشته، سرراه مخالفان گرفت و در کمرگاه کوه فیمابین جنگ در پیوست. از جانبین دست جلادت به‌کشش

و کوشش گشادند. با آن‌که تبّتیان برفراز و لشکر منصور در نشیب بود، از آن‌جانب مردم بسیاری علف شمشیر شدند و از این طرف فرهاد بیگ بلوچ زخمدار و چندی از نوکران والا جان‌نثار گشتند.

و مخالفان را پای همّت به‌لغزش درآمد و به‌قلعه گریختند و مبارزان سپاه ظفرپناه تا دروازه‌ای که به‌جانب کردو است، تعاقب نمودند و بیرون دروازه ملچار کرده نشستند و از این دستبرد بهادران و ملچارساختن ایشان رعب و هیبت تمام در دل پسر ابدال راه یافته به‌نوعی مضطرب شد که مادر خود را با سه برادر خورد و دو همشیره و زن دیگر پدر در قلعه گذاشته از طلا و نقره آنچه توانست به‌همراه برداشت و از دروازه‌ای که به‌طرف کاشغر است، همان شب بیرون رفته به‌صوب کاشغر شتافت.

صباح آن میر فخرالدّین خبر یافته با همراهان به‌قلعه داخل شد، امّا ضبط اموال نتوانست کرد و لشکریان همه را تاراج کردند و زنان و فرزندان ابدال را به‌دست آورده، جمعی را به‌تعاقب پسر ابدال معیّن ساخت و آن‌ها به‌او نرسیده، معاودت نمودند و پارهٔ طلا و نقره که از غایت اضطراب مزدوران در راه انداخته بودند، آوردند.

و از استماع خبر این فتح موالفان دلبر و مخالفان بیدل گشته و والد[1] در تسخیر قلعهٔ گریوچه و گجناک بیشتر از پیشتر ساعی گشت و جمعی که از مردم تبّت را که آمده، والد را دیده، رعایتها یافته بودند و تلاش خدمت و دولت‌خواهی داشتند. فرمود تا با حارسان قلعهٔ گجناک که از کمی آذوقه کمال عسرت (می‌کشیدند[2])، گفت و گو در میان آورده، ایشان را از ابدال برگردانیدند و با ابدال نیز به‌واسطه راجهٔ کشْتْوار و شادمان پکهلیوال حرف صلح در میان آورده، او را از خبرداری قلعهٔ گجناک غافل ساخت و در روزی که قرار یافته بود، فوجی به‌سرکردگی آدم خان و محمّد زمان خویش خود بر سر قلعهٔ گجناک فرستاد و به‌مجرّد رسیدن فوج محمّد مراد قلعه را با سایر مردم برآمده، قلعه را حوالهٔ اولیای دولت قاهره نمود.

و ابدال که برگشتن مردم اردو و گرفتاری زنان و فرزندانش موجب نومیدی او شده بود. بعد اطّلاع بر حقیقت این واقعه قتل خود را به‌چشم یقین دیده خواستن امان را حصار عافیت خود دانست و به‌وسیلهٔ شادمان پکهلیوال زنهار خواسته آمده. والد را دید و روز دیگر والد

---

۱. ظفر خان احسن.

۲. ب: می‌کشید.

با جمعی از[۱] ملازمان درگاه و مردم خود، ابدال را برداشته به‌دیدن قلعهٔ گریوچه رفت و بعد از تماشای آن حصار چرخ آثار و خواندن خطبه به‌نام نامی و القاب سامی حضرت ظلّ الٰهی به‌معسکر معاودت نموده، حقیقت فتوحات را به‌پایهٔ سریراعلی عرضداشت نمود.

و میر فخرالدّین نیز با لشکری که همراه داشت و زنان و فرزندان و سایر مردم ابدال و قریب دو لک روپیه که از اموال او به‌دست آمده بود، به‌والد[۲] ملحق گشت و از مؤیدات اقبال بی‌زوال سایهٔ ذوالجلال آن‌که در این سفر اهل و عیال حبیب چک و احمد چک که در زمان صوبه‌داری اعتقاد خان فسادهای عظیم در کشمیر (کرده[۳]) از آن‌جا گریخته به‌تبّت رفته بودند. در این وقت ابدال آن‌ها را به‌کشمیر فرستاده بود که خللی انداخته، باعث تذبذب لشکر منصور گردید، به‌دست والد[۴] افتاده مقیّد گشتند.

و حبیب چک دیگر که در زمان میرزا علی اکبر شاهی فساد عظیمی کرد، پناه به‌مردم تبّت برده بود، با یکصد کس از فرزندان و خویشان خود زنهار خواسته نزد والد[۵] آمد و به‌احتمال آن‌که برف راه را[۶] مسدود سازد یا چکانی که به‌اشارهٔ ابدال به‌کشمیر رفته بودند، فسادها کنند. والد ابدال را با فرزندان و خویشان او و سایر مفسدان آن بر و بوم و چکان مذکور همراه گرفته به‌کشمیر معاودت کرد و آن ولایت را به‌محمّد مراد کس ابدال واگذاشت.

و چون حقیقت فتح از عرضداشت والد[۷] و نوشته واقعه‌نویس به‌مسامع جلال رسید. والد[۸] را به‌ارسال (خلعت[۹]) و جمدهر مرصّع و اضافهٔ منصب نواختند.

تتمّه از چگونگی راه تبّت آن‌که دو راه متعارف دارد. یکی راه گُرَچ (که والد[۱۰] از آن راه رفت و دیگری راه لار که از برگشت و آن شصت کروه پادشاهست اگرچه بیشتر راه گُرَچ[۱۱])

۱. د: از جمعی.
۲. ظفر خان احسن.
۳. د: کرده.
۴. ظفر خان احسن.
۵. ظفر خان احسن.
۶. د: برف‌ها راه‌ها را.
۷. ظفر خان احسن.
۸. ظفر خان احسن.
۹. د: خلعت.
۱۰. ظفر خان احسن.
۱۱. د: که والد از آن... بیشتر راه گرچ.

بر شوامخ جبال است و کتل‌های مصعب[1] و تنگی‌های بسیار دارد. چنانچه دو سوار پهلوی هم نتوانند گذشت و اکثر جاها از دشواری راه سواران پیاده شده، اسبان را کشیده می‌برند، امّا یخ و برف و سرما کمتر است و اگر خواهند که زودتر به‌کشمیر روند از این راه باید رفت و در راه لار بسیار برف و یخ سال تا سال می‌ماند و هرگز برطرف نمی‌شود و متردّدین بر روی آن عبور نمی‌کنند. یکجا خود کوهی است که زیاده از نیم کروه ارتفاع دارد و از بالا تا پایین یخی در کمال صلابت بسته و آن کوه را چنان فروگرفته که اصلاً سنگ و خاک پیدا نیست. آبهای روان بسیار بر روی آن یخ جاری است. راهروان در نهایت صعوبت از آن می‌گذرند. اگرچه چهار پنج منزل راه مذکور هموار است، امّا در سی کروهی کشمیر کتلی است که هیچ‌کس از سیاحان جهان به‌سختی آن نشان نمی‌دهد. نشیب و فرازش از روی تخمین زیاده از دو برابر پیر پنجال خواهد بود و به‌مرتبهٔ بلند است که نه در بالا رفتن سواره می‌توان رفت و نه در زیر آمدن. این هردو راه آبادانی ندارد. متردّدین را در رفتن آذوقه باید همراه برداشت. والد و لشکری که همراه والد[2] بود، چنان آذوقه برده بودند[3] که از روزی[4] که از کشمیر برآمدند تا روزی که باز داخل کشمیر شدند، آدم و حیوان را کفایت کرد.

ولایت تبّت مشتمل است بر بیست و یک پرگنه و سی و هفت قلعه و چون تمام آن ولایت کوهستان است و عرصهٔ تنگی دارد، زراعت کم می‌شود و آنچه می‌شود، بیشتر جو و گندم است و وقتی که آباد باشد، یک لک روپیه حاصل دارد و جوی آبی دارد که بر یک سوی ریزه‌های طلا کم عیار از آن به‌هم می‌رسد و هرسال قریب به‌دوهزار توله طلا بدل اجارهٔ آن می‌شود. اکثر میوه‌های سردسیری مثل زردآلو و شفتالو و خربزه و انگور در تبّت خوب می‌شود و فواکه آن بسیار به‌حلاوت می‌باشد و یک سیب سرخی دارد که درون آن نیز در رنگ بیرون سرخ است و توت و خیار و زردآلو و شفتالو و خربزه و انگور آن‌جا همه در یک وقت می‌رسند.

---

۱. د: صعب.
۲. ظفر خان احسن.
۳. د: آذوقه بردند.
۴. د: که وقتی.

وقایع سال یازدهم جلوس همایون موافق هزار و چهل و هفت

در اوایل جمادی‌الثّانیه [۱ جمادی‌الثّانی ۱۰٤۷ ه[1]/۲۱ اکتبر ۱٦۳۷ م] که ماه سرسال جلوس همایون است و ابتدای هرسال بر غرّهٔ آن گذاشته شده، دو داماد احداد و دو دخترزادهٔ او، علائی و زنش، خواهر رشید خان ولد جلاله و چندی دیگر از همراهان عبدالقادر ولد احداد که در صوبهٔ کابل گرد فتنه می‌انگیختند و بعد از مردن عبدالقادر (مذکور[2]) سعید خان، صوبه‌دار آن‌جا همه را به‌دست آورده، روانهٔ درگاه ساخته بود و به‌پیشگاه حضور رسیدند و حضرت خلافت پناهی آن‌ها را مستمال مراحم ساخته پیش رشید خان، پسر عموی احداد که صوبهٔ تلنگاه به‌او مفوّض است، فرستادند.

به‌یاسا رسیدن کور کریمداد

از سوانح این سال به‌سیاست رسیدن کور کریمداد[3] است. شرح این مقال آن‌که چون جمعی از الوسات نغر به‌خیال فاسد آن بدنهاد را منتسبان و اعوان و انصار او که به‌حسن سعی دولت‌خواهان آوارهٔ دشت ادبار گشته، در حدود لوهانی بسر می‌بردند، طلب داشته در کمین فرصت نشستند تا وقت یافته به‌تیراه بیایند و به‌اتّفاق مردم آن‌جا که در ظاهر اطاعت اولیای دولت قاهره می‌کردند و ضمناً اندیشه مخالفت داشتند، سر به‌شورش برآوردند.

سعید خان، صوبه‌دار کابل که به‌رسم هرسال قشلاق در پیشاور نموده بود، بر ارادهٔ مفسدان اطّلاع یافته، قریب پانزده‌هزار پیادهٔ کوهی کماندار را از قبایل افاغنه آن دیار که همه را ایل ساخته بود، جمع نموده. با راجه جگت سنگه و چندی از امرا و منصبدار و دوهزار سوار خود به‌تأدیب معتمدان (تعیین[4]) کرد.

---

۱. بض: ۱ جمادی‌الثانی ۱۰٤۷ ه .
۲. د: مذکور.
۳. بض: کور کریمداد پسر جلاله.
۴. د: تعیین.

اتّفاقاً قبول از وصول افواج پادشاهی به‌حوالی نغر بعضی کوه‌نشینان آن‌جا از ملاحظه دست‌انداز بهادران برادر کریمداد (که سابقاً به‌بلخ فرار نموده بود. در این ولا به‌اغوای نذر محمّد خان، والی بلخ خفیه در قبایل نغر درآمده، فساد می‌کرد و آن جماعت را بر موافقت نذر محمّد خان از غیب می‌نمود، با برادر هزار میر اورک‌زیی که با کور کریمداد)[۱] موافقت داشت، از هم گذرانیدند و به‌این دستآویز سرداران آن‌ها استقبال فوج پادشاهی نموده، در بنگش بالا دیدند و بعد از رسیدن به‌نغر جمیع مردم آن‌جا ملحق گشتند. مگر الوس لَکَن و دیگر دو قبیله که چون کور کریمداد با دیگر مقهوران در میان آن‌ها می‌بود، از بسیاری واهمه به‌کوه‌های صعب و درّه‌های تنگ پناه بردند.

القصّه مردم سپاه ظفرپناه پادشاهی غلّه بسیاری از انبار مفسدان به‌تاراج برده و منازل، مساکن آن خانه خرابان را از بیخ و بن کندیدند و به‌حسب اتّفاق در آن کوهستان از بالا برف و باران بر سر ارباب نفاق می‌بارید و از پایین سیلاب شمشیر آتش‌فشان پیاده‌های کوه پیمانه‌های هستی‌شان را از پا درمی‌آورد. آخر کار چارهٔ نجات منحصر در سپردن کور کریمداد دیده، او را دستگیر ساختند و با توابع و لواحق حواله دولت‌خواهان کردند و سپاه ظفرپناه و لشکر منصور به‌تصرّف به‌پیشاور مراجعت نمود و سعید خان بعد از صدور فرمان کور کریمداد او را به‌یاسا رسانید.

و در اواخر شوّال این سال [۱۰٤۷ ه/اواسط مارس ۱٦۳۸ م] عرضداشت علی مردان خان مشتمل بر اختیار دولت‌خواهی و تسلیم قلعهٔ قندهار به‌اولیای دولت ازنظر انور گذشت و معظّم الیه فیل موسوم به‌مقبول شاهی سرآمد. فیلان عادل خان که در این ولا با ساز طلا و جل مروارید دوز و مادهٔ فیل به‌رسم پیشکش فرستاده بود، به‌درگاه رسید.

درآمدن قندهار به‌تصرّف اولیای دولت قاهره و آنچه بر آن مرتّب گشت

پوشیده نماند که مملکت قندهار و زمیندار که از دیرباز به‌تصرّف اولیای این دولت ابد قرین بود و در عهد جنّت‌مکانی شاه عبّاس، فرمانروای[۲] ایران به‌جهت استخلاص آن خود آمده، بعد از کوشش بسیار متصرّف شد، چنانچه به‌جای خود ایراد یافته و بعد از رحلت آن جمجاه که شاه صفی پسرزاده‌اش بر تخت سلطنت ایران نشست. چون به‌مظنه‌های اصل و احتیاط‌های دور از

۱. د: که سابقاً به‌بلخ فرار... که با کور کریمداد.
۲. د: فرمان فرمای.

کار اکثر عمده‌های دولت عبّاس شاهی را از پا درآورد.

و علی مردان خان ولد گنج علی خان زیک که حکومت قندهار به‌او مفوّض بود، درباب خود اندیشناک گشته، سلامت را منحصر در توسّل به‌این درگاه دانست و در خفیه مکنون خاطر خود را به‌سعید خان، صوبه‌دار کابل نوشت و ایما نمود که چون کار بر من تنگ شود و شما را بطلبم، باید که بسرعت تمام خود را (به‌سعید خان، صوبه‌دار کابل[1]) به‌قندهار برسانند. تا ملک را (بسپارم[2]) و خود به‌استحکام حصار پرداخته، قلعه بر بالای کوهٔ لکه که بر حصار قندهار مشرّف است، بنا نمود و در عرض چهل روز به‌انجام رسانید.

و چون این ماجرا به‌سمع شاه صفی رسید، دفع او را با خود مصمم ساخته، رقمی فرستاد و از باعثِ ساختن قلعهٔ نو استفسار نمود و پسر کلانش را به‌حضور طلب داشت. علی مردان خان به‌مقتضای وقت عمل نموده، پسر خود را به‌اردو فرستاد و درباب احداث ارگ توجیهات نوشته، دفع آن وقت نمود و بعد از روانه کردن پسر به‌هرکه گمان دورنگی داشت، مقتول ساخت و چون نوشتجات قاضی قندهار را که از بغی ورزیدن به‌اردو نوشته بود، به‌دست آورد. او را به‌تأدیب تمام سیاست کرد.

و شاه از شنیدن کشته شدن قاضی پرده از روی کار برداشته. سیاوش قللرآقاسی را که به‌مشهد مقدّس فرستاده بود. حکم نمود که به‌صوب قندهار شتابد و مشارٌالیه بعد از رسیدن به‌قلعهٔ بُست، چون یقین کرد که علی مردان خان از شاه برگشته، پیشتر رانده در کوشْک نَخُود فروکش کرد و به‌حیله و تزویر چندی از قزلباشان را از علی مردان خان روگردان ساخته به‌جانب خود (کشید[3]) و از این رهگذر تذبذب تمام به‌حال اهل قلعه راه یافته، علامات نفاق رو بر تزاید نهاد.

و علی مردان خان بعضی از خویشان معتمد و غلامان جان فشان خود را در ارگ جا داده، یکی از اهل اعتماد را به‌کابل فرستاده، سفارش کرد که اوّل حاکم غزنین را که از سرکار واقف ساخته، بعد از آن سعید خان را مطّلع گرداند و به‌درگاه عرضداشت نمود که چون شاه در مقام خرابی من است و لشکر به‌مستاصل ساختن من فرستاد و من اختیار دولت‌خواهی اعلی‌حضرت

---

۱. د: به‌سعید خان... کابل.
۲. د: بسپارم.
۳. د: کشید.

کرده‌ام. یکی از عمده‌ها را با لشکر جرّار تعیین فرمایید تا بر سبیل استعجال آمده، قلعهٔ قندهار را متصرّف گردد و به‌سعید خان نوشت که انتظار حکم نکشیده بزودی روانه گردد و به‌حاکم غزنین نیز که به‌او قریب بود، به‌همین مضمون نوشته فرستاد و احتیاط مرعی داشته به‌فتح خان، حاکم مُلتان نیز به‌این دستور نوشته استمداد نمود.

و چون سعید خان به‌موجب نوشتهٔ سابق او حقیقت را به‌حاکم غزنین و پسر کلان خود که در کابل به‌نیابت او در زمستان می‌بود، نوشته. سفارش نموده بود که به‌مجرّد طلب علی مردان خان به‌قندهار بشتابند. حاکم با یک‌هزار سوار و پسر سعید خان با همین‌قدر جمعیّت از کابل روانهٔ قندهار گردیدند. چون حاکم غزنین (بفرستند، یکی از معتمدان علی مردان خان که عرضداشت دیگر او را به‌درگاه می‌برد و برای سپردن قلعه به‌حاکم غزنین[1]) مأمور بود، قلعه را خالی کرد و به‌او حواله نمود و مشارٌالیه جمعی به‌محافظت آن‌جا گذاشته، متوجّهٔ قندهار شد و بعد از وصول او به‌آن دیار علی مردان خان تقویت یافته، او را به‌احترام تمام به‌قلعه درآورد، تا اهل قلعه را از تذبذب خاطر برآورد و خطبه به‌القاب گرامی حضرت شاهنشاهی بلند آوازه گردانید و وجوه دراهم و دنانیر به‌نقش نام نامی در رواج تازه سکّه‌زد ساخت و چند اشرفی مسکوک به‌سکّهٔ مبارک را با عرضداشت مشتمل بر رسیدن حاکم غزنین به‌درگاه همایون ارسال داشت.

و پسر سعید خان به‌قلات که پنج منزلی قندهار است رسیده، قلعه آن‌جا را که علی مردان خان در سپردن آن نیز به‌کس خود نوشته بود، به‌تصرّف درآورد و به‌معتمد خان سپرده به‌قندهار آمد و علی مردان خان که از پی هم رسیدن افواج پادشاهی استظهار تمام به‌هم رسانیده بود، او را نیز به‌اعزاز تمام به‌قلعه درآورده، به‌لوازم ضیافت پرداخت و برج و بارهٔ حصار را به‌مردم پادشاهی سپرده، تا رسیدن سعید خان که قبل از فرمان با چهار پنج‌هزار سوار به‌آن طرف راهی شده بود، منتظر نشست.

مجملاً چون عرضداشت اوّل علی مردان خان ازنظر انور گذشت، به‌قلیج خان، صوبه‌دار مُلتان (فرمان[2]) صدور یافت که با لشکر مُلتان به‌تعجیل روانهٔ قندهار گردد و حکم شد که حاکم بَهْکَّر و حاکم سیوستان نیز از آن‌جانب خود را به‌ولایت مذکور برسانند و به‌سعید خان

---

۱. د: بفرستد، یکی... قلعهٔ حاکم غزنین.

۲. د: فرمان.

منشور به‌این مضمون صادر گردید که اگر به‌طلب علی مردان خان نرفته باشد، بزودی روان گردد که افواج قاهره به‌کمک او روان گشته‌اند و پادشاه‌زادهٔ شاه شجاع بهادر را با لشکر آراسته، متعاقب خواهم فرستاد و پنج لک روپیه از خزانهٔ کابل با خود ببرد و از آن جمله یک لک روپیه به‌علی مردان خان به‌صیغهٔ انعام بدهد و چون قلیج خان به‌صوبه‌داری قندهار مقرّر شده، هرگاه به‌آن‌جا برسد و خاطر از شر سیاوش و سرانجام مایحتاج قلعه جمع شود. آن ولایت را به‌خان مذکور سپرده، علی مردان خان را با توابع و لواحق به‌کابل بیاورد و از آن‌جا پسر کلان خود را همراه کرده، روانه درگاه گرداند و خود با لشکر مستعد در کابل منتظر بنشیند و هرگاه قزلباش حرکت کند کمک نماید[1].

و به‌علی مردان خان فرمان عنایت عنوان با خلعت خاصّه و جیغهٔ مرصّع و خنجر مرصّع با گل مرصّع و علاقهٔ مروارید و شمشیر مصحوب یکی از منصبداران فرستادند.

رخصت پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع به‌کابل

در غرّهٔ ذی‌قعدهٔ این سال [۱۰۴۷ ه/۱٦ مارس ۱٦۳۸ م] به‌ساعت مختار به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر خلعت خاصّه با چار قب طلادوزی و جیغه مرصّع و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و شمشیر مرصّع و یکصد اسب از آن جمله دو اسب خاصّه، یکی با زین مرصّع و دیگری با زین میناکار و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل و دو لک روپیه انعام شفقّت فرموده، با بیست‌هزار سوار به‌کابل مرخّص نمودند، تا اگر شاه به‌قندهار آید به‌مقابله شتابند و منصب آن عالی‌مقدار به‌اضافهٔ یک‌هزار سوار، دوازده‌هزاری، هشت‌هزار سوار قرار یافت. به‌ساعت مختار پادشاه‌زادهٔ والامقدار را مشمول عواطف ساخته، با امرا و منصبدارانی که در خدمت پادشاه‌زادهٔ عالم رخصت شدند، نیز درخور پایه و منزلت مراحم به‌وقوع آمد.

و بعد از چند روز خان دوران بهادر نصرت‌جنگ که فرمان طلب برای او رفته بودند، به‌درگاه رسید و مورد نوازشات گشته، با چندی از امرا تعیّن‌الخدمت صوبهٔ مالوه که همراه او آمده بودند، به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ جهان معیّن گردید و نسبت به‌آن‌ها نیز عنایات واقع شد و نیز امر همایون به‌نفاذ پیوست که بهادر خان روهیله و مبارز خان و جمعی دیگر نیز از جاگیر خود رفته ملحق شوند و به‌وزیر خان، صوبه‌دار دارالسلطنت لاهور فرمان صادرگشت که به‌سرانجام

۱. د: حرکت نماید کمک کند.

غلّه پرداخته، از پنجاب غلّه بسیاری پی هم بفرستند، تا در راه به‌لشکر ظفراثر آذوقهٔ وافر می‌رسیده باشد و خود نیز روانهٔ کابل گردد.

امّا سعید خان از پیشاور یلغار نموده. در پنج روز به‌کابل رسیده، با مایحتاج روانه شد و در پانزده کروهی کابل فرستاده. علی مردان خان که دوّم عرضداشت او را به‌درگاه می‌آورد، خان مذکور دیده کتابتی که مشارٌالیه به‌سعید خان نوشته بود، رسانید و دیگر روز، دیگری که علی مردان خان زر مسکوک مصحوب او به‌پیشگاه خلافت فرستاده بود، رسید و سعید خان بعد از رسیدن غزنین برای رسیدن مردمی که عقب‌مانده بودند، چهار روز مقام نموده، بعد از ملحق شدن آن‌ها به‌استعجال متوجّهٔ قندهار گردید.

و در حوالی قلات نوشته، پسر او و حاکم غزنین از قندهار به‌او رسید که سیاوش با بعضی از حکّام خراسان که به‌کمک او آمده‌اند، در شش کروهی قندهار نشسته و اهل قلعه اگرچه در ظاهر با علی مردان خان متّفق‌اند، امّا در خفیه به‌سیاوش، خان راه ارسال رسایل دارند، او را برآمدن قندهار تحریص می‌نمایند و نیز مندرج بود که از قلات این طرف به‌احتیاط باید آمد و نوشتهٔ علی مردان خان نیز به‌همین مضمون رسید. سعید خان در کوچ و مقام لوازم خبرداری به‌جا آورده، چون به‌حوالی قندهار رسید، علی مردان خان استقبال نموده، فرمان و تبرّکات پادشاهی را که حامل آن رفیق طریق خان مذکور بود، گرفته. آمدن سعید خان را فوز عظیم دانست و به‌تعظیم تمام تلقی نمود.

و از محاسن اتّفاقات فرمانی که به‌سعید خان صادرشده بود و در آن آداب جنگ[1] با قزلباش و خبر روانه شدن پادشاه‌زادهٔ کامکار و این معنی که اگر سیاوش بشنیدن وصول سپاه ظفرپناه از محلّ اقامت خود بر نگردیده، به‌قدم جرأت پیشامد. قلیج خان را در قلعهٔ قندهار گذاشته، خود بر سبیل تعجیل به‌جنگ او برود و از ممر سرانجام آذوقه و خزانه دغدغه به‌خاطر نرساند که حسب‌المدّعا سامان و مبلغ بیست لک روپیه با پادشاه‌زادهٔ عالی‌مقدار و خان دوران بهادر ارسال شده و مقرّر شده که از جمله[2] پنج لک روپیه همراه جمعی پیش قلیج خان بفرستند که از راه مُلتان ببرد و پنج لک روپیه به‌بخشی احدیان حواله نمایند که با پانصد احدی به‌او برساند و ده لک روپیه را نزد[3] خود نگاه دارند و بیست‌هزار سوار خونخوار در خدمت

۱. د ندارد: جنگ.
۲. د: آن.
۳. د ندارد: نزد.

پادشاه‌زادهٔ والامقدار معیّن گشته‌اند.

به‌دست سیاوش که به‌حوالی قندهار رسیده، برای گرفتن نوشتجات آمده، بر سرراه نشسته بود، افتاد و بر حقیقت مطّلع گردید و مضطرب شده، در روز مصحوب مسرعی به‌خدمت شاه فرستاد و از توزُّع خاطر او دل اخلاصمندان را جمعیّت تمام به‌هم رسید.

محاربه سعید خان با سیاوش و انهزام قزلباشیه

القصّه چون سعید خان بعد از رسیدن قندهار سکنه و رعایای آن ملک را در موافقت متردّد یافت و یقین کرد، تا سیاوش در حوالی قندهار است. چنانچه باید اطاعت نخواهند کرد، راه رسیدن قلیج خان و حاکم بَهْکّر و حاکم سیوستان ندیده، به‌استصواب علی مردان خان قرار جنگ به‌قزلباشیه داد و پسر خود را با دوهزار سوار به‌محافظت قلعه معیّن گردانید و قلیلی از معتمدان علی مردان خان را با خان مشارٌالیه نیز گذاشته، سایر جمعیّت او را که به‌سه‌هزار سوار می‌کشید، از روی احتیاط همراه گرفت تا از آن جماعت فسادی در قلعه به‌ظهور نیاید و با قریب هشت‌هزار سوار افواج ترتیب داده به‌عزم جنگ سیاوش که در زمین پر نشیب (و فراز[1]) لشکرگاه ساخته بود، روانه شد و از آن‌جانب سیاوش نیز صفوف آراسته با پنج شش‌هزار سوار[2] به‌قصد کارزار راهی شد و در یک فرسخی قندهار قراولان طرفین با یکدیگر ملاقی شده به‌جنگ پرداختند.

و در این اثنا افواج هراول و (برانغار[3]) و جرانغار قزلباش به‌اشارهٔ سیاوش جلوریز رسیده، هراول بر سر هراول سپاه ظفرپناه آمد و برانغار از جانب راست به‌طرح جرانغار روبه‌رو شده بر جرانغار غنیم به‌مردم علی مردان خان که طرح برانغار لشکر پادشاهی بودند، مقابل گشت و چون فوج هراول این طرف به‌مقهوران راجپوتیه استحکام داشت، هراول قزلباشیه رخنه در آن نیفکنده برگردیدند. فوجی که برطرف[4] جرانغار تاخته بود، نیز تاب مقاومت نیاورده، رو به‌فرار نهاد و چندی که پا قایم کردند، علف تیغ انتقام گشتند و از تاخت قوم[5] سوّم در مردم علی مردان خان فی‌الجمله تزلزل به‌هم رسید و سعید خان بعد از اطّلاع با فرزندان و برادران و دیگر

---

۱. د: و فراز.
۲. د ندارد: سوار.
۳. ب: در انغار.
۴. د: بر طرح.
۵. د: فوج.

همراهان تاخته، جمعیّت قزلباشیه را متفرّق گردانید و چندی مقتول گشته، بقیةالسیف به‌پای اسبان قبچاق جان به‌سلامت بردند.

تا آن روی آب ارغنداب که لشکرگاه[۱] آن‌ها بود، جلو نکشیدند و پستی و بلندی آن زمین ناهموار مانع تعاقب نمودن گردید و سعید خان غنیم منهزم فرصت درنگ نداده. همان‌روز از آب گذشت و به‌افواج قاهره متوجّهٔ لشکر قزلباشیه گردید و قزلباشان[۲] احمال و اثقال به‌شنیدن این خبر برجا گذاشته رفتند و جمیع اسباب و اشیای آن‌ها مگر توشخانهٔ سیاوش که آتش زد و غنیمت لشکر فیروزی‌اثر گردید و اگرچه دلاوران پاره تعاقب نمودند. امّا ظلمت شب مانع گردیده، برگردیدند و در خیمه‌های لشکرگاه قزلباشیه که همچنان برپا بود. شب به‌سربردند و سیاوش شباشب از آب هیرمند[۳] بی‌آن‌که کشتی به‌دست آید یا گذر معلوم نماید به‌سراسیمگی گذشته، جمعی را غریق بحر فنا گردانید.

و [۲۸ ذی‌قعدهٔ ۱۰٤۷ ه‍[٤]/۱۲ آوریل ۱٦۳۸ م] سعید خان قرین نصرت به‌قندهار برگشت و چون کیفیّت این فتح به‌عرض والا رسید، بندگان اشرف سعید خان را مورد عواطف پادشاهانه ساخته، منصبش را از اصل و اضافهٔ شش‌هزاری ذات و سوار دو اسبه سه اسبه[۵] مقرّر گردانیدند و به‌خطاب بهادری و لقب ظفرجنگ ممتاز اقران ساختند و دیگر هرکه مصدر تردّدی گشته بود، به‌اضافهٔ منصب و دیگر مراحم نوازش یافت.

و چون صفدر خان از حجابت ایران مراجعت نموده به‌قندهار رسید. به‌سعید خان گفت، شاه صفی برای به‌در رفتن قندهار از تصرّف و هزیمت خوردن سیاوش بسیار به‌سر وحشت است و می‌خواهد که جانی خان قورچی باشی را که از او عمده‌تری در آن دولت نیست، در این نزدیکی با لشکر عراق بفرستد تا لشکر خراسان نیز همراه آن‌ها شده بر سر قندهار بیایند. سعید خان در آن ملک قرار اقامت داد و این ماجرا را[٦] مصحوب مستعجلی به‌درگاه عرضداشت نمود و به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ عالم عریضه‌ای فرستاد که در این وقت چنین لایق می‌نماید که آن والامقدار در کابل توقّف فرموده، لشکر آراسته با توپخانه و فیلهای صف‌شکن به‌این طرف

---

۱. د ندارد: گاه.
۲. د: قزلباشیه.
۳. ح: هیرمند؛ بض: هیلمند.
۴. بض: ۲۸ ذی‌قعدهٔ ۱۰٤۷ ه‍ .
۵. د ندارد: سه اسبه.
٦. د ندارد: را.

روانه نمایند که از آوازه رسیدن این لشکر قزلباشیه ارادهٔ پیشامدن از خراسان به‌خاطر نرسانند.

از اتّفاقات حسنه در این ایّام سیاوش بر اراده‌های سعید خان اطّلاع به‌هم رسانیده. چون یقین کرد که بعد از فرو نشستن طغیان دریای هیرمند[1] لشکر هندوستان دست از گرفتن قلعه‌های مذکور نخواهد باز داشت و در خود تاب مقاومت ندیده، قلعهٔ زمین‌داور را به‌حاکم آن حدود سپرده و جماعتی از تفنگچیان را به‌کمک قلعه‌دار بُست و حاکم فراه را به‌مدد قلعه‌دار گِرِشْک معیّن نموده، خود به‌فراه رفت.

و علی مردان خان بعد از ورود فرمان و رسیدن قلیج خان به‌نواحی قندهار به‌عزیمت کابل با اتّباع از قلعه برآمده. بیرون شهر منزل نمود و سعید خان (خان‌زاد[2]) خان پسر کلان خود و عوض خان، حاکم غزنین را با دوهزار سوار همراه خان مشارٌالیه تعیین کرد و قرار داد که عوض خان از مقر برگردد و خان‌زاد خان تا کابل با علی مردان خان برود و علی مردان خان در کابل پادشاهٔ عالمیان را ملازمت نمود و آن کامکار در اعزاز او بغایت کوشیده، با احترام تمام رخصت درگاه نمودند و به‌التماس سعید خان، بهادر خان و چندی دیگر از امرا و منصبداران با پانصد برق‌انداز و بخشی احدیان را با پانصد احدی و پانصد بیلدار و سقّا و پنج لک روپیه از کابل به‌قندهار فرستادند.

مفتوح گشتن قلعهٔ بُست و زمینداور و دیگر قلاع ولایت قندهار

القصّه در این وقت که آب هیرمند رو به‌کمی گذاشت، چون غلّهٔ ربیع رسیده بود. سعید خان بهادر ظفرجنگ به‌خاطر رسانید که تسخیر قلعهٔ بُست و زمینداور را تا رسیدن کمک موقوف دارد. قزلباشیه غلّه‌ها را به‌قلاع خواهند کشید و بعد از آن هم تردّد سپاه ظفرپناه در زمین‌های بی‌زراعت کم علف دشوار خواهد شد و هم کمی آذوقه قندهار که صرف لشکر شده و سرانجام منحصر درگرفتن این غلات است، موجب اضطرار اهل قلعه گشت. بنابر آن راجه جگت سنگه را با چندی دیگر از امرا و منصبداران و اکثر لشکر کمکی کابل و سایر زمینداران قندهار و جمعی از نوکران خود و جمعیّت قلیج خان و احدیان و توپخانه و دیگر اسباب قلعه‌گیری تعیین نمود و خود با مردمی که مانده بودند، در شهر قندهار متوقّف گردیده. حاکم بَهْکّر و حاکم سیوستان را که بعد از فرستادن راجهٔ مذکور به‌قندهار رسیده بودند

---

۱. بض: هیلمند.
۲. ب: خانه‌زاد.

(از دنبال[۱]) روانه ساخت.

و چون افواج قاهره بعد از رسیدن به‌کُوشْک نَخُود شنیدند که قزلباشان می‌خواهند که غلّه‌ها دروکرده، محال متعلّقه قلاع مذکوره را پاک نموده درون قلعه برند. به‌استصواب یکدیگر پردل خان، عزّت خان و شاد خان با چندی از منصبداران و نوکران سعید خان بهادر و احدیان به‌صوب قلعهٔ بُست و راجه با یوسف محمّد خان و عوض خان و جان نثار خان و سایر لشکر به‌طرف زمینداور روانه گشتند.

و راجه در اثنای راه قریب یک‌هزار سوار و دوهزار پیاده خود را با نوکران قلیج خان بر سر ساربان قلعه، پیش از خود بر سبیل استعجال فرستاد و آن‌ها سر شب خود را به‌پای قلعه رسانیدند و محافظان حصار شروع در تفنگ‌اندازی کردند و دلاوران همّت بر تسخیر قلعه گماشته از آن وقت تا دوپهر روز هنگامه جنگ گرم گردانیدند و آخرکار راجپوتیه پیش دویده، اگرچه چندی را به‌کشتن دادند. امّا به‌دروازه آتش زده راه درآمدن گشودند و به‌یک‌بار مردم پادشاهی به‌قلعه درآمده، مجموع محصوران را از هم گذرانیدند و یکصد و چهل اسب عراقی با دیگر اشیا به‌دست آوردند و راجه با همراهان بعد از فتح به‌قلعه رسید و چون راجپوتان او کمال تهوّر به‌کاربرده، جمعی مقتول و مجروح گشته بودند و اسب بسیار از آن‌ها به‌زخم تفنگ از کار مانده بود و اسب و اسباب را به‌آن جماعت واگذاشت.

در این اثنا خبر رسید که جماعتی از زمینداور به‌کمک اهل قلعه رسیده‌اند و راجه با رفقا بر آن‌ها تاخت و قزلباشیه چندی را بکشتن داده، رو به‌فرار نهادند. در این وقت قلیج خان معتمدی از نوکران خود با سه‌صد سوار به‌حراست قلعهٔ کوشک نخود فرستاد و آن‌ها قریب سه‌صد کس دیگر از الوس آن نواحی را با خود متّفق ساخته بر قلعهٔ هیرمند تاختند[۲] و به‌موافقت تقدیر آن را فتح نموده، محافظان را زنده به‌دست آوردند و خواستند که مسلسل ساخته به‌قندهار بفرستند و چون ظاهر شد که سر فساد دارند، [علف تیغ] کردند[۳].

مجملاً راجه جگت سنگه از ساربان قلعه روانهٔ زمینداور گشت و بعد از رسیدن به‌مقصد دور قلعه را قیل نمود و روز اوّل جمعی از حصار برآمده، در پناه عمارات حوالی قلعه به‌انداختن تفنگ مبادرت نمودند و سپاه ظفرپناه تاخته آن جماعت را درون حصار درآوردند و

۱. د: از دنبال.
۲. ب: هیرمند آب تاختند؛ بض: هیلمند.
۳. بض: علف تیغ؛ د: کردن روند.

معدودی که پافشردند، به‌قتل رسیدند و اهل قلعه دیگر جرأت بیرون آمدن[1] نکردند و راجه برگرد قلعه ملچارها قرار داده، در تسخیر قلعه ساعی گشت و متحصّنان به‌بسیاری اسباب قلعه‌داری مغرورگشته، به‌سر دادن توپ و تفنگ و دولت‌خواهان شب و روز به‌کندن نقب و بلند ساختن سرکوب پرداختند.

و چون راجه دانست که به‌این طریق کار به‌طول می‌کشد، از طرف ملچار خود برای برآوردن آب جری کند و چون آب از این راه کم برمی‌آید، قرار داد که از چوب و تخته پل استواری ساخته بر آن کوچهٔ سلامت ترتیب دهد و به‌جرثقیل بر روی خندق کشیده، لشکر را از آب بگذارند تا دیوار قلعه را پرانیده درآیند.

در این وقت قلیج خان که در قندهار خبر نفاق اهل لشکر شنیده، جمعی را به‌محافظت گذاشته بسرعت روانه زمینداور گشته بود، به‌رسیدن[2] و از آمدن او کارطلبان استظهار تمام یافتند و اهل قلعه از غلبهٔ دولت‌خواهان مغلوب هراس گشته، روشن‌سلطان قلعه‌دار را از سوی عاقبت ترسانیدند و یکی از معتمدان را فرستاده، زنهار خواستند و قلیج خان عهدنامه بر مُهر خود و اعیان لشکر ارسال داشت.

و بعد از محاصرهٔ بیست روز قلعه‌دار با همراهان از قلعه برآمده، پیش اولیای دولت آمد و روز دیگر قلیج خان با رفقا به‌دیدن قلعه رفته. یکی از نوکران عمدهٔ خود را با پانصد تفنگچی تیرانداز به‌محافظت آن‌جا گذاشت و خاطر از ضبطِ مداخل و مخارج قلعهٔ مذکوره و دیگر قلاعِ مضافات آن جمع نموده، متوجّهٔ تسخیر قلعهٔ بُست گردید.

و بعد از رسیدن بر دور آن حصار استوار ملچارها به‌لشکر سابق ولاحق تقسیم نمود. مجملاً دلاوران به‌کندن نقب و پیشبردن سپه (مفید شده[3])، لحظه دست از کار نمی‌داشتند و محصوران در ممانعت و مدافعت دقیقه‌ای فرو نمی‌گذاشتند و هر نقبی که به‌ته برج و بیخ دیوار می‌رسید، پی برده به‌خاک می‌انباشتند. اگرچه چند بار برجها و دیوارهایی که ته آن را کنده بودند (غلطیدند[4])، امّا چون بنیاد بر جا بود، راه دخول حسب‌المدّعا وا نشد. مع هٰذا اهل قلعه به‌انداختن سنگ و تفنگ و استعمال آلات آتشبازی مجال یورش نمی‌دادند.

۱. د ندارد: آمدن.
۲. د: برسدن.
۳. د: مفیده شده.
۴. ب: غلطید.

تا آن‌که آخر کار یک[1] نقب از جانب (ملچار قلیج خان و دیگر از طرف ملچار یوسف محمّد خان و جان نثار خان به‌زیر دیوار رسید و از این دو هم یکی متحصّنان یافتند و نقب[2]) ملچار قلیج خان به‌باروت انباشته شد و چون آتش زدند، خاطرخواه کار کرد و راه وسیعی به‌هم رسید و اهل هردو ملچار که به‌قرار داد اطّلاع داشتند و سلاح پوشید مستعد یورش بودند. با آن‌که از ارگ بیرون حصار و تفنگ و سایر آلات آتشبازی در بارش بود، از این راه دویدند و خویش محمّد یوسف خان نیز با مردم مشارٌالیه خود را به‌جان نثار خان که به‌قلعه دویده بود، رسانید و خویش قلیج خان با نوکران خان مذکور و جمعی از مردم پادشاهی پیش از دیگران به‌قلعه درآمدند[3] و به‌موجب قرار داد مردم دیگر ملچارها علی‌الخصوص ملچار راجه جگت سنگه به‌مجرّد شنیدن آواز کرنا از راه نردبان‌هایی که آماده ساخته بودند، به‌قلعه درآمدند و بسیاری از قزلباشیه که پای (جمعیّت)[4] به‌جنگ استوار داشته بودند، مقتول گردیدند و از سپاه ظفرپناه نیز یکصد تن به‌کارآمدند و سه‌صد کس زخمی گردیدند و بقیه قزلباشیه هزیمت خورده به‌ارگ گریختند و دولت‌خواهان قلعه بیرون را با چهارصد اسب عراقی و دیگر غنایم به‌دست آوردند.

و محراب خان قلعه‌دار از تنگی ارگ و کمی آب که بیش از یک چاه نبود، با معدودی از سپاهیان متحصّن شد و سپاه ظفرپناه شیر حاجی را که استحکام ارگ منحصر در آن بود، گرد گرفته از اطراف نقب‌ها دوانیدند و اهل قلعه درون شیر حاجی خندق کنده[5]، در آن طرف خندق از تخته و چوب و سبدهای پرخاک دیواری بلند کردند و برای تفنگ انداختن رخنه‌ها گذاشتند تا بعد از پریدن (دیوار[6]) شیر حاجی در پناه آن تردّد توانند کرد.

و مردم پادشاهی بعد از چند روز سه نقب را که یکی به‌اهتمام راجه و دوّم به‌سرکاری عوض خان و سوّم به‌سعی خویش قلیج خان اتمام یافته (بود[7])، به‌باروت انباشته شده بود، آتش دادند. به‌نقب راجه یک برج با دروازهٔ قلعه و به‌دو نقب دیگر دو برج پرید. بهادران

---

۱. د ندارد: یک.
۲. د: ملچار قلیج خان و... محصنان یافتند و نقب.
۳. د ندارد: به‌قلعه درآمدند.
۴. ب: حمیّت.
۵. د: خندق کرده.
۶. د: دیوار.
۷. د: بود.

قلعه‌گیر سپرها به‌سر کشیده و از تفنگ اهل ارگ حسابی نگرفته، خود را به‌دیوار چوب بست رسانیدند و بعد از درهم شکستن آن چندی از قزلباشیه به‌قتل رسیدند و مابقی به‌ارگ پناه بردند.

و چون دلاوران شروع در کندن بنیاد ارگ نمودند، محراب خان راه خلاصی مسدود دیده، زنهار خواست و بعد از گرفتن (امان[۱]) نامه ارگ را به‌اولیای دولت قاهره سپرده، با همراهان پیش قلیج خان آمد و چون حکم چنین بود که از غنیم هرکس که زنهارجوی گردد، امان داده، درآمدن به‌درگاه و رفتن به‌هرجایی که خواهد مختار گردانند. قلیج خان محراب خان را که از غلامان معتمد شاه صفی بود، با رفقا یک‌روز مهمان داشته و تکلّفات نموده. روز دیگر به‌موجب خواهش آن‌ها روانهٔ عراق ساخت.

قرین این فتح بی‌قرینه، قلعهٔ گرشک نیز مفتوح گشت. مجملی از کیفیّت واقعه این که چون در اثنای محاصرهٔ قلعهٔ بُست از تقریر سکنه به‌وضوح انجامید که قلعهٔ فولاد که از گِرِشْک ده فرسخ و قلعهٔ دَلْخَکْ که از بُست دوازده فرسخ واقع شده و مابین هردو قلعه چهار فرسخ راه است، اگرچه از مدت مدید تعلّق به‌فَرَاه دارد. امّا در اوقات سابق از مضافات قندهار بود.

قلیج خان احشام توابع قلاع مذکوره با قریب پانصد خانه‌دار استمالت نموده، پیش خود طلبید و رعایت‌ها کرد و آن‌ها جمعی از نوکران قلیج خان (را همراه گرفتند و هردو قلعه را از تصرّف مردم خاندان[۲] قلیج خان[۳])، حاکم فراه که سیاوش (او را[۴]) به‌کمک قلعه‌دار گرشک فرستاده بود، برآورده، به‌مردم قلیج خان سپردند و چون خبر تسخیر این دو قلعه و امان خواسته برآمدن محراب خان از قلعهٔ بُست و آوازهٔ توجّهٔ سپاه ظفرپناه به‌تاخت فراه گوش زد قلیج خان گردید، نگاهداشتن قلعهٔ گرشک با وجود فتح زمینداور و بُست از حیّز قدرت خود بیرون دیده، با قلعه‌دار آن‌جا و دیگر همراهان رو به‌فرار نهاد و جمعی که از جانب قلیج خان در مالگیر بودند، به‌قلعهٔ گرشک درآمدند.

و تمام ولایت قندهار با شصت قلعه مفتوح گردید و قلیج خان از سرانجام قلعه‌داری بُست و توابع آن جمع خاطر نموده، قلعهٔ بُست و گرشک را به‌یکی از نوکران عمدهٔ خود سپرده، پانصد تفنگچی، تیرانداز به‌محافظت گذاشت و خود با همراهان به‌قندهار برگردید.

۱. د: امان.
۲. بض: خاندان قلی.
۳. د: را همراه گرفتند... مردم قلیج خان.
۴. د: او را.

مذکور حقیقت ایران

آنچه از تقریر واقفان حقیقت ایران استماع افتاده[۱]، لشکر علوفه‌خوار آن‌جا سی‌هزار سوار است. از آن جمله هفت‌هزار سوار قورچی و سه‌هزار غلام و ده‌هزار تفنگچی ملازم سرکار شاه‌اند و باقی نوکر امرا و حاصل کل ایران هفت لک تومان است که دو کرور و چهل لک روپیه می‌شود و اعتمادالدّوله که به‌اصطلاح آن‌جا «وزیر» را گویند، سال تمام دو لک روپیه یافت دارد، نصف علوفه و نصف دیگر رسم الوزارت و سپهسالار سه لک می‌یابد و قورچی‌باشی پنج لک و بیگلر بیگی خراسان که تنخواه از همه بیشتر است دوازده لک[۲] اولکه‌داران و دیگر از این کمتر درخور حال بر اولکه می‌یابند و مواجب هرکدام از قللراقاسی و تفنگچی اقاسی یک لک روپیه است.

فتوحات بنگاله و جنگ آشام

فتوحاتی که در ولایت بنگاله در این سال به‌اقبال بی‌زوال پادشاه عدوّمال روی نمود. اجمالاً این صورت دارد که چون قاسم خان در ایّام حکومت بنگاله چند سردار عمده طایفهٔ پَایَک را که ده دوازده‌هزار پیاده شمشیر و سپردار داشتند[۳] و سابق در کوچ هاجو آن حدود بوده، به‌جاگیری که حکّام بنگاله داده بودند، اوقات می‌گذرانیدند و زراعت می‌کردند هرگاه شکار فیل به‌میان می‌آمد، شرایط خدمت به‌جای آوردند، برای آن‌که شکار از قرار واقع نشد به‌جهانگیرنگر طلبیده، در زندان کرد و سی‌هزار روپیه جریمه گرفته، خلاص نمود و سنتوش و جی رام که سرداران آن طایفه بودند، با جمعی از همراهان گرفته، پیش زمیندار آشام رفتند و او آن‌ها را مستمال ساخته جا داد.

و چون صوبه‌داری بنگاله بعد از فوت قاسم خان از پیشگاه خلافت به‌اسلام خان تفویض یافت. شَتْرُجیْت، تهانه‌دار پاندهو که در خفیه با مخالفان موافق بود. به‌بلدیو، برادر پَرِیچهْت زمیندار کوچِ هاجو که در عهد جنّت‌مکانی از استیلای افواج قاهره گریخته به‌زمیندار آشام پناه‌برده بود. گفته فرستاد که در این وقت حاکم جدید رسیده، اگر تردّدی نمایی کاری از پیش می‌رود و بلدیو مقهور به‌اغوای او با جمعی آشامی و کوچی آمده، به‌جماعتی که فوجدار کوچ هاجو

---

۱. د: یافته.
۲. بض: ده لک.
۳. د: سپر داشتند.

برای شکار فیل فرستاده بود، به‌جنگ مبادرت نمود. فوجدار مذکور حقیقت را به‌اسلام خان نوشته به‌کمک طلبید.

و خان مشارٌالیه در سال نهم جلوس اشرف [ژوئن ١٦٣٦ م] جمعی از منصبداران را قریب یک‌هزار سوار خود و یک‌هزار تفنگچی از ملازمان درگاه و نوکران خود و ده غراب و نزدیک دویست کوسه و کشتی با توپچی بسیار و سایر لوازم جنگ فرستاد و شخصی را تعیین نمود[1] که از روی استعجال به‌گهورا گهات رفته، کشتی بسیار جمع کند و هرقدر کشتی که مردم لشکر پادشاهی برای سواری و باربرداری درکار داشته باشد، حاضر نگاه دارد.

و چون در ابتدای برسات، این سال بر کوهستان کنار رودهایی که از آن طرف به‌بنگاله می‌آید، بارش بسیار شده بود، پیش از رسیدن موسم بارش رودها لبریز گردیده. چنانچه زمین‌های اطراف را آب فروگرفته راه تردّد مسدود گردانید و نیز از جهت که سرا بالای[2] آب می‌بایست رفت و بردن کشتی کلان که گنجایش اسب و آدم در آن باشد برای تندی آب متعذّر بود، سپاه ظفرپناه اسبان را با بنه و بار در گهورا گهات گذاشته بر کشتی‌های سبک راهی شدند و قرار دادند که اسب و اسباب را بعد از کم شدن آب از دنبال بیاورند.

در این ولا محمّد صالح کنبو که کوسه‌های تیزرو به‌دست آورده بود، دو روز پیش از همراهان به‌هاجو رسید و شَتْرُجِیْت، تهانه‌دار پاندهو به‌شیخ عبدالسّلام، فوجدار کوچ هاجو اظهار کرد که جاسوسان خبرآوردند که امشب مخالفان بر تهانه من می‌ریزند، جمعی را به‌کمک همراه من باید داد تا به‌محافظت تهانه قیام نمایم. شیخ مذکور محمّد صالح مذکور را با همراهان به‌او معیّن کرد و چون آن‌ها آخر روز راهی شده بودند، همین که پارهٔ راه رفته بودند، شام شد.

و شَتْرُجِیْت محیل به‌کمکیان گفت که تا من خبر از تهانه بگیرم، شما همین‌جا توقّف کنید و تا صباح این جماعت را به‌این فریب معطّل داشت، خبر نفرستاد و محمّد صالح بعد از روشن شدن صبح، انتظار طلب نکشیده به‌تهانه آن پرتلبیس روانه گردید و در اثنای راه دید که او با نوارهٔ خود می‌آید و چون سبب دیر کردن استفسار نمود، شَتْرُجِیْت جواب داد که مقهوران به‌غلبه تهانه را گرفتند و من از ملاحظهٔ این که مبادا بر نواره هم دست‌اندازی کنند، کشتی‌ها را

۱. د: تعیین کرد.

۲. د: سراپای لا آب.

گریزانیده آورده‌ام و آن‌روز و شب در آن‌جا بوده. روز دیگر خبرآمدن فوج اسلام خان شنیده به‌هاجو برگشتند.

و قرار یافت که شیخ عبدالسّلام از هاجو برنیامده و برادر او سه‌صد سوار و همین‌قدر پیاده تفنگچی از نوکران اسلام خان که به‌هاجو رفته بودند، به‌محافظت تهانه‌های حوالی هاجو بپردازند و محمّد صالح کنبو با سایر مردم پادشاهی و فوج دیگر اسلام خان نواره را گرفته به‌سری گهات که بر سرراه آشام است، برود تا مقهوران قدم جرأت پیش نتوانند گذاشت و چون آن‌ها بسیاری از زمینداران بر روی آب روانه گشتند، مقاهیر که از تهانه پاندهو دو کروه پیشامده، دو قلعه ساخته و به‌استحکام آن پرداخته بودند، به‌مجرّد وصول این جماعت از قلعه برآمده، طرح جنگ انداختند و آخر کار بهادران غالب آمده. غنیم را با وجود بسیاری برداشتند و جمع کثیر را به‌قتل رسانیده، هردو قلعه را مسمار نمودند و پنج توپ به‌دست آوردند.

و فوج اسلام خان به‌صوب سری گهات که مقهوران بعد از شکست در آن‌جا به‌قصد جنگ جمعیّت نموده بودند، رسیده. هم بر روی آب و هم در خشکی آتش کارزار مشتعل گردانیدند و بسیاری از خون گرفتگان را علف تیغ انتقام ساختند. از آن جمله یکی سردار ده دوازده‌هزار سوار آشامی بود که به‌جهنّم پیوست و از لشکر اسلام خان نیز چندی به‌درجهٔ شهادت فایزگشتند و جمعی زخم برداشتند و پنج کشتی کلان مقهوران را با چند کوس که کشتی یک چوبه است، به‌تصرّف درآوردند و مخالفان سایر کشتی‌ها را گریزانیده. روز دیگر باز هجوم آوردند و چون جنگ درگرفت و مجاهدان نزدیک سه‌صد آشامی و سه سردار بر سر[1] سطح آب و فضا کنار بر خاک ادبار غلطانیدند و جمع کثیری را مجروح ساخته، آوارهٔ دارالبوار گردانیدند و بقیة‌السیف نجات خود را در گریز دانسته، با نواره گریختند و دوازده کشتی کلان و چهل کوس به‌دست غازیان افتاد.

و چون از لشکری که به‌کوچ هاجو رفته بود، نوشتجات رسید که غنیم را زیاده بر چهل‌هزار نشان می‌دهند و کمک از آشام پی هم به‌مقهوران می‌رسد. اسلام خان جمعی از کمکیان بنگاله و نوکران خود و بسیاری از زمینداران آن صوبه را جمع ساخته، اراده کرد که خود به‌دفع مفسدان روانه گردد.

---

۱. د ندارد: سر.

امّا چون کوچ هاجو از حاکم‌نشین[۱] بنگاله دور دست واقع شده، در خالی گذاشتن صوبه مصلحت ندیده. میر زین‌الدّین علی، برادر خود را با چندی از امرا و جمعی از منصبداران و احدیان تعیینات بنگاله و یک‌هزار و پانصد سوار و چهارهزار پیادهٔ تفنگچی و کماندار از نوکران خود به‌آن صوب فرستاد تا مخالفان را به‌جزای اعمال رسانند و محمّد خان طهرانی، فوجدار سِلْهَت را نیز طلبیده، همراه سپاه ظفرپناه روانه ساخت و مقرّر نمود که میر زین‌الدّین علی به‌صوابدید او که سالها در آن ملک بوده و بر حقیقت کماهی واقف است، عمل می‌نموده باشد.

و چون شنید که مجموع پایکان و مزارعان با مقهوران متّفق گشته به‌لشکر هاجو و سری گهات آذوقه نمی‌رسانند، غلّه بسیار بر کشتی‌ها انداخته، شصت و پنج کوسه جنگی پر برق‌انداز و کماندار همراه نموده، تا آذوقه را با خزانه و سرب و باروت و اسلحه به‌هاجو برسانند و فوجدار گهورا گهات که فوجدار گَهْتِسلَه نیز به‌او بود، نوشت که به‌اتّفاق نوکر عمدهٔ اسلام خان که با دویست سوار و سه‌صد پیاده برای گرفتن پیشکش پیش زمیندار کوچ بهار رفته بود، به‌تهانه دهوبری رسیده، با زمیندار پَاتْگانو و دیگر محال که از خویشان پَرِیْچِهْت است و دولت‌خواه درگاه[۲] به‌کمک لشکر هاجو راهی کرد.

و اتّفاقاً پیش از رسیدن [رسد[۳]]، شیخ عبدالسّلام به‌سری گهات رفت، تا فوج کلان اسلام خان را که در آن‌جا اقامت داشت و به‌واسطهٔ آن‌که آب از بالای قلعه دو سه کروه دور رفته بود. کمک شیخ عبدالسّلام به‌آن فوج و مدد آن شیخ مذکور به‌سهولت میسّر نبود، با خود به‌هاجو آورده. آنچه مصلحت وقت باشد به‌عمل آورد.

اگرچه سردار فوج مذکور ابتدا در قبول این معنی ایستادگی کرد، امّا آخر به‌مبالغهٔ شیخ مذکور به‌محمّد صالح کنبو و شَتْرُجِیْت مردود و [مجلس بایزید[۴]] زمیندار سرکار فتح‌آباد و جمعی دیگر را به‌محافظت نواره گذاشته، همراه شیخ عبدالسّلام به‌هاجو (آمد[۵]).

و چند روز بر این نگذشته بود که مقهوران را با پانصد کشتی پرساز که همراه آورده بودند، از راه تری و خشکی بر نوارهٔ پادشاهی شبیخون آوردند و از طرفین نایرهٔ جدال اشتعال یافته،

---

۱. د ندارد: بنگاله و نوکران خود... کوچ‌ها جو از حاکم‌نشین.
۲. د: دولت‌خواه دیگر.
۳. بض: رسد.
۴. بض: مجلس بایزید.
۵. د: آمد.

تا صبح هنگامۀ جنگ گرم گردانیدند.

در این اثنا، شَتْرُجِیْت که مادۀ این فساد بود با نوارۀ خود برگشت و از دید این حال، طایفۀ دیگر نیز متزلزل گشته برگردیدند. با آن‌که محمّد صالح پسران خود را فرستاده، در باب برگردانیدن او کوشیدند.

آن مقهوران قبول ننموده، راه فرار پیمود و غنیم محمّد صالح را با مردم کم دیده از هرجانب ریخت و محمّد صالح بعد از تردّدهای مردانه به‌درجۀ شهادت فایزگشت و زمیندار فتح‌آباد زنده به‌دست مخالفان افتاد و پاره‌ای از نوارۀ پادشاهی نیز به‌دست مقهوران[1] درآمد و شَتْرُجِیْت مخذول به‌جماعتی که در کشتی‌ها آذوقه به‌لشکر می‌بردند و در راه دوچار شده به‌حیله و تزویر گردانید.

و بلدیو مقهور با مردم آشامی و کوچی بی‌باکانه از سری گهات و پاندهو به‌حدود هاجو رونهاد و چنانچه شیوۀ آن طایفه است، در هر منزل قلعه تبنی که از گل و چوب و نی و کاه ساخته و شرفات آن را به‌تخته‌های عریض استحکام داده، برای انداختن توپ و تفنگ رخنه‌ها گذاشته و بر دور آن خندق عمیقی کنده و بر روی آن چوبهای ستر نیز که گذشتن از آن بغایت دشوار است، فروبرده پیش می‌آمد.

و چون به‌هاجو رسید، اطراف آن را به‌نوعی محاصره نمود که از هیچ‌راه به‌اهل قلعه آذوقه نمی‌رسید. ناچار شیخ عبدالسّلام و برادرش [شیخ محی‌الدّین[2]] و سردار فوج اسلام خان بیرون آمده، مکرّر جنگ کردند و مقهوران را عقب نشانیده و چند قلعۀ او را انداخته و جمعی به‌قتل آورده به‌قلعه درآمدند و چون از کمی آذوقه و نارسیدن کمک و بسیاری غنیم از زندگانی قطع نظر کردند و مقهوران مکرّر گفته فرستادند که دست از جنگ (باز[3]) داشته پیش ما بیایید و شیخ عبدالسّلام و برادر او به‌امید حیات با توابع و لواحق از هاجو برآمده، پیش مخاذیل رفتند و آن کم فرصتان عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشته، آن‌ها را به‌آشام فرستادند و سردار فوج اسلام خان بر سخن کوته‌اندیشان اعتماد ننموده به‌جنگ پرداخت و درجۀ شهادت یافت.

---

۱. د: به‌تصرف مقهوران.
۲. بض: شیخ محی‌الدّین.
۳. ب: باز.

و میر زین‌الدّین علی، برادر اسلام خان با الله‌یار خان و محمّد زمان طهرانی و دیگر منصبداران که برای تنبیهٔ سرکشان راهی شده بودند[۱]، از کنار دریای برم‌پتر روانه شده. اوّل استیصال پسر پریچهت مقهور را وجه همّت گردانید و [۱۰ شعبان ۱۰٤٦[۲] ه/۸ ژانویهٔ ۱٦۳۷ م] سپاه ظفرپناه از طرف چپ دریای مذکور در برابر کری[باری] آمده، خواستند که جمعی از دلاوران را از آب گذرانیده، بر سر او بفرستند. امّا چون آخر روز رسیده بودند، این یورش را به‌روز دیگر موقوف داشتند.

در این اثنا، آن مقهور از رسیدن لشکر فیروزی‌اثر مضطرب شده، چارهٔ کار منحصر در فرار دانست و از بیم گرفتاری به‌قلعهٔ کری باری درنیامده، به‌پرگنهٔ سولپاری[۳] که سابق در آن‌جا می‌بود، رفت و جنود اسلام بعد از روشن شدن صبح از آب گذشته رئیسان پرگنهٔ مذکور را از پَایَک و رعیت در ربقهٔ اطاعت در[٤]آوردند و قلعه را ویران کرده و جنگل حوالی آن را بریده. بر کوهچه‌ای که میان قلعه بود، قلعچه برای تهانه ساختند و یکی از معتمدان را با چهارصد تفنگچی و پایک به‌نگاهبانی گذاشته و به‌این روی آب آمدند.

و چون برابر پرگنهٔ (مردانگی[۵]) ببرد. یکی از مضافات دکن‌کول رسیدند و زمیندار آن‌جا را که او هم پریچهت نام دارد و به‌ملاحظهٔ این که مبادا در مدد پسر پریچهت که داماد او بود، سعی نماید و به‌وعده و وعید پیش خود طلبیدند. در این ولا زمیندار پرگنهٔ سولپاری[٦] نیز که از بیم پسر پریچهت به‌گهورا[۷] گهات گریخته بود، آمده. برادر اسلام خان را دید و سپاه ظفرپناه از آن‌جا به‌دهوبری رفته، جماعت را به‌کمک لشکر هاجو آمده (بودند[۸]) و بعد از شنیدن مژدهٔ فتح اولیای دولت در موضع مذکور توقّف نموده بودند و شَتْرُجِیْت مقهور نیز با کشتی‌های غلّه و غیره‌ها به‌ایشان پیوسته بود، استظهار بخشیدند و ظاهر شد که آن مخذولان به‌اراده‌های فاسد، شب بر کشتی نشسته غایب شده و چون اسلام خان در باب گرفتن او مبالغه نموده بود، آن

۱. د: بود.
۲. بض: ۱۰ شعبان ۱۰٤٦ ه.
۳. ب، د: سولپاری؛ بض، ح: سول ماری.
۴. د ندارد: در.
۵. د: مردانگی.
۶. ح، بض: سولماری.
۷. ب: گوسه؛ بض: گهورا.
۸. د: بودند.

بی(دین[۱]) را به‌کوشش دستگیر ساخته به‌جهانگیرنگر فرستادند و در آن‌جا به‌زندان مکافات گرفتار گردیده از قید زندگانی خلاصی یافت.

امّا مفسدان کوچ و آشام از استماع خبر گرفتاری شیخ عبدالسّلام با برادر و همراهان به‌دست مخالفان مغرور گشته. یکی از سرداران لشکر خود را با دوازده‌هزار پیاده و پنجاه کشتی جنگی و کوس بسیار فرستادند، تا در جَوگی‌گُپه که این روی آب پناس[۲] در جایی که آب مذکور به‌دریای برم‌پتر ملحق گشته، واقع است و جنگل‌های انبوه دارد، راه بر لشکر پادشاهی ببندند. آن‌ها در آن‌جا قلعهٔ محکمی ساختند و آن طرف برم‌پتر نیز مقابل آن در موضعی که به‌هیراپور مشهور است، حصار استواری بنا نمودند و نیز لشکر مقهوران سه‌هزار پیاده به‌محافظت جَوگی‌گُپه گذاشته به‌هیراپور آمد و با مابقی پیادگان درقلعه درآمده، نواره را در برابر نگاهداشت.

و چون سپاه ظفرپناه با لشکری که سابق در دهوبری بود، متوجّهٔ پیش گشتند و به‌کنار دریای خان‌پور که از گهورا[۳] گهات گذشته به‌برم‌پتر ملحق می‌شود، رسیده، شروع درگذشتن کردند. بَسَنْتی، زمیندار پَاتْگانو که با سایر زمینداران و پیادهٔ بسیاری برای بریدن جنگل و واکردن راه پیش پیش می‌رفت، خبر نمودار شدن غنیم رسانید و میر زین‌الدّین علی و الله‌یار خان او را با همراهان و سه‌هزار پیادهٔ تفنگچی و تیرانداز تعیین نمودند، تا به‌کوه‌ها و جنگل‌های آن حدود درآمده، مقهوران را تنبیه نماید و او به‌حملهٔ اوّل غنیم را منهزم گردانیده، قریب شش هفت کروه تعاقب کرد و سرهای جمعی را که به‌قتل رسانیده بود، به‌لشکر آورد.

روز دیگر دولت‌خواهان در جوگی گپه فرودآمدند و چون اهل قلعه از شنیدن دستبرد روز گذشته درون باخته بودند، همین‌که فوج پادشاهی نزدیک رسید، از قلعه برآمده به‌کوه و جنگل پناه بردند. برادر اسلام خان، معصوم زمیندار و جمعی را با نواره بر سر مخالفان آن روی آب فرستاد و آن‌ها بر سبیل استعجال شتافته، بعضی به‌جنگ نواره اشتغال نمودند و چندی از کشتی‌ها برآمده بر قلعه تاختند و اهل حصار قلعه را گذاشته به‌جنگل و کوه‌ها شتافتند[۴] و لشکر

۱. د: دین.
۲. ح: آب پناس؛ بض: آب مناس.
۳. ب: گوسه؛ بض: گهورا.
۴. د: گریختند.

ظفراثر از آب پناس[۱] عبور نموده و از آثار اقبال روزافزون خاقانی پسر پریچهت در این وقت به‌ابتلای مرض صعب به‌جهنّم واصل گردید.

(القصّه چون آن روی آب برم‌پتر به‌عبور لشکر منصور این روی آب بمردن آن مقهور از خار و خس آشوب مصفّا گردید. محمّد زمان طهرانی یک‌هزار سوار و چهارهزار پیاده به‌صوابدید اولیای دولت قاهره از آب گذشت، تا از زمینداران دکن‌کول هرکه اختیار دولت‌خواهی کند مستمال ساخته، به‌لشکر ظفراثر بیارد و او در اندک روزی متمردان آن‌جا را در ربقهٔ اطاعت درآورده، پیش میر زین‌الدّین علی[۲] و الله‌یار خان آورد.

بعد از وقوع این مقدّمات سپاه نصرت‌پناه از آن‌جا روانهٔ چندن‌کوته گشتند و در راه نوشته، اُتَّم نَرَایَن، پسر سردابر، زمیندار بُدْهنَگَر رسید که بلدیو مقهور با سی‌هزار کوچی و آشامی به‌بُدْهنَگَر آمده و من به‌قدر قدرت بزود نموده، چون تاب مقاومت او در خود ندیدم از آب پناس گذشته به‌گهورا[۳] گهات روانه شدم، تا بسرعت خود را برسانم. میر زین‌الدّین علی [و] محمّد زمان طهرانی و جمعی دیگر را با فوجی از سوار و پیاده تفنگچی و کماندار دفع آن مخاذیل فرستاده، خود در چندن‌کوته توقّف نمود. در این اثنا، اُتَّم نَرَایَن رسید و از این جهت که چون بر مداخل و مخارج آن سرزمین خوب واقف بود به‌همراهی فوج مذکور معیّن گردید.

بالجمله سپاه ظفرپناه به‌کنار آب پُومَارَه رسیده، قلعه را که مخالفان برکنار آب مذکور ساخته بودند، مفتوح گردانید و از آن‌جا به‌بُدْهنَگَر که گمان بودن بلدیو در آن‌جا داشتند، آمده. چون خبر یافتند که آن مخذول از شنیدن توجّهٔ لشکر پادشاهی با وجود قلعه‌های استوار که بُدْهنَگَر ساخته بود، در جونهری [؟] که زمینداری آن نیز به‌سردابر متعلّق بود، رفته. در دامن کوه آن‌که جنگل‌های انبوه دارد و قلعه‌ها ساخته نشسته است. رو به‌جنگلی که آن مفسد را در آن نشان می‌دادند گذاشتند و در بشن‌پور که زمینش ارتفاعی داشت و نزدیک به‌آن جنگل بود، برای گذرانیدن موسم برسات قرار اقامت دادند.

و چون بلدیو وخیم‌العاقبت یقین کرد که لشکر پادشاهی دست از او باز نخواهد داشت، مصلحت کار خود در این دید که وقت طغیان آب که راه آمده شد مردم و رسیدن غلّه مسدود می‌گردد و آنچه از تردّد و تلاش مقدور باشد و به‌این ارادهٔ فاسد از جنگل برآمده. قدم جرأت

۱. د: آپ پناس؛ ح: آب پناس؛ بض: آپ مناس.
۲. بض ندارد: علی.
۳. ب: گوسه؛ بض: گهورا.

پیش گذاشت و جمعیّت او بعد از رسیدن کمکی که زمیندار آشام از سری گهات و باندهو فرستاده بود، به‌چهل‌هزار کشید. و آن مقهور چند سردار را با جمعی کثیر روانه گردانید تا برکنار آبی به‌یک و نیم کروهی بشن‌پور واقع است و به‌کالا پانی شهرت دارد، قلعه‌های محکم ساخته، نشیند و خود با سایر سوار و پیاده، یک کروه در زمین پست و بلند برکنار آب عمیقی و جنگل صعبی قلاع ساخته، رحل اقامت انداخت.

القصّه لشکر فرستاده، او در تاریکی از شب از آب گذشتند و محاذی قلعه‌های پادشاهی، قلعۀ چند ساخته نشستند و فی الجمله کار بر سپاه ظفرپناه دشوار گردید. بعد از چندی زمیندار آشام پیوسته. بلدیو داماد خود را به‌قریب بیست‌هزار آشامی به‌کمک فرستاد و بلدیو مردود جمعی را فرستاده راه چندن‌کوته مسدود گردانید.

و چون برسات به‌آخر رسید، لشکر ظفراثری که در چندن‌کوته بود، متوجّۀ بشن‌پور گردید و بلدیو با رفقای خود به‌قصد آن‌که اگر در این فرصت کاری از پیش نرود و بعد از پی هم رسیدن کمک لشکر پادشاهی مهمّ به‌دشواری خواهد کشید. جمعی را این طرف کالا پانی بودند، اغوا نمود، تا از قلعه‌ها برآمده، بر قلاع لشکر پادشاهی شبیخون آوردند و مقهوران بعد از کوشش بسیار دو قلعه را که هنوز چنانچه باید استحکام نیافته بود، متصرّف گشتند و سحرگاه محمّد زمان طهرانی و رفقای او از این واقعه خبر یافته به‌استیصال گمراهان کمر بستند و جمعی را به‌محافظت قلاع خود گذاشتند و بر سر قلعه‌های مخالفان رفتند و از در و دیوار حصاری که نزدیکتر بود، خود را اندرون انداخته، بسیاری از اهل قلعه را به‌تیغ آبدار آوارۀ دارالبوار ساختند و چون قلاع مقاهیر به‌هم پیوسته بود، بقیۃالسیف به‌اضطراب نیافته به‌قلعۀ دیگر گریختند و مجاهدان دست از تعاقب برنداشته همراه آن‌ها درآمدند و بسیاری را به‌جهنّم فرستادند[1]. و مقهوران در این‌جا هم ثبات نورزیده به‌قلعۀ سوّم درآمدند. همچنین غازیان اسلام آن خون‌گرفتگان را از قلعه به‌قلعه دوانیده، جمعی کثیر را از هم گذرانیدند.

چنانچه در عرض دوپهر، پانزده قلعه را گرفتند و زیاده بر چهارهزار آشامی را علف تیغ خون آشام گردانیدند و سوای این بسیاری به‌زخمهای منکر در میان جنگل‌ها و کنار کوه‌ها بر خاک مذلّت افتاده، جان به‌مالکان دوزخ سپردند. مجملاً در این دار و گیر چندی از معتبران

۱. د: القصّه چون آن روی... بسیاری را به‌جهنّم فرستادند.

لشکر غنیم که هرکدام[۱] پنج شش‌هزار سوار بود، به‌قتل رسیدند و سه سردار نامی اسیرگشتند و توپ و تفنگ و دیگر اسلحهٔ بسیار به‌تصرّف دولت‌خواهان درآمد و مخالفان مغلوب هراس گشته، سایر قلاع این روی آب[۲] را سوختند و خود به‌پای فرار به‌بلدیو(پور[۳]) رسانیدند.

و اولیای دولت قاهره فسخ عزیمت بشن‌پور نموده به‌جانب غنیم روان گشتند و چون نزدیک رسیدند، لشکر را توزک کرده، سه فوج از سوار و پیاده به‌راه خشکی فرستادند و مقرّر نمودند که نواره از طرف آب آمده، راه مقهوران مسدود سازد و هریکی از این سه فوج از راهی که رفته بود، بر قلاع غنیم که به‌دستور قلعه‌های این طرف کالا پانی متّصل به‌یکدیگر ساخته بودند، یورش نمود و مخاذیل به‌غرور استواری قلاع و بسیاری جمعیّت پای ثبات افشرده، هنگامهٔ کارزار گرم گردانیدند و در اثنای آن‌که به‌مساعی مجاهدان کار بر اعدا تنگ شده بود. از لشکر منصور بعضی از جانب جنگل و جمعی از دیگر جوانب به‌وقت به‌قلعه درآمده. نگاهبانان را به‌تیغ بی‌دریغ از هم گذرانیدند و جمعی کثیری از آشامیان به‌قتل رسیده. مابقی از استیلای واهمه سلاح افکنده، خود را از دیوار قلعه به‌زیر انداختند و به‌جانب جنگل‌ها و دیگر جوانب که مقر آن‌ها بود رونهادند.

و چون اطراف را سپاه ظفرپناه قیل نموده بودند، به‌هر طرفی که سراسیمه رفتند، کشته شدند و اکثری از صولت شمشیر آبدار خود را به‌دریا انداخته غریق بحر فنا گشتند و داماد زمیندار آشام با جمعی اگرچه زنده به‌دست افتاد، مجاهدان دین که به‌جان تشنهٔ خون ایشان بودند، به‌قدر آب خوردنی بلکه دمی فرصت نداده، آن‌ها را نیز از سرچشمهٔ تیغ انتقام سیراب گردانیدند و تا آخر روز به‌غزا و جهاد اشتغال ورزیده، از بی‌دینان هرکه را می‌یافتند به‌قتل می‌رسانیدند. بالجمله مقهوران از این دستبردهای متواتر خوفناک گشته، از هرجا که بودند، گریخته. همه را به‌سری گهات و پاندهو که زمیندار آشام و بنه و بار و نوارهٔ ایشان آن‌جا بود، شتافتند و بلدیو که انسان (نه) بل دیو[۴] بود، بی‌درنگ به‌سمت درنگ رفت و بعد از این فتح نمایان سپاه ظفرپناه از تأدیب بلدیو، تنبیهٔ آشامیان را اهم دانسته به‌صوب هاجو راهی گردیدند.

---

۱. د: غنیم با هرکدام.
۲. د: و آن روی آب.
۳. د: پور.
۴. ب: نی بلدیو؛ بلدیو بلکه دیو.

و به‌هاجو رسیده برای آوردن نواره از چندن‌کوته و فوجی که در بشن‌پور بود، توقّف نمودند و بعد از ملحق شدن آن‌ها فتح سری گهات و پاندهو را پیش‌نهاد همّت ساختند و چون [۲٤ رجب ۱۰٤۷ ھ[1]/۱۲ دسامبر ۱٦۳۷ م] به‌حوالی اَکْیَه پَهَاری نزول نمودند. روز دیگر به‌امداد برادر اسلام خان لشکر (و فوج[2]) منصور را سه فوج قرار داده بر قلّهٔ کوه فرستاد، تا به‌سرکوب قلعه برآمده، به‌انداختن تیر و تفنگ مخالفان را مغلوب گردانند و جمعی را از نشیب کوه محاذی قلاعی که بر سرراه بود، روانه نمود و خود به‌الله‌یار خان و محمّد زمان طهرانی و جمعی دیگر از دنبال راهی شد.

و چون فوج نزدیک پیش مقهوران به‌انداختن توپ و تفنگ مبادرت نمودند و به‌حراست ایزدی هر سه فوج بی‌گزند بر بالای کوه برآمده. سرکوب را به‌دست آوردند و در این وقت نوارهٔ پادشاهی رسیده، بر کشتی‌های مقهوران که سرراه بر لشکر ظفراثر گرفته بودند، هنگامه جنگ گرم گردانیدند و جمعی کثیر از کفره به‌تیر و تفنگ آوارهٔ جهنّم گشتند و نوارهٔ آشامیان متفرّق گردید.

و دولت‌خواهان بعد از فتح قلاع با جمعی دیگر خود را به‌قلعه‌های سری گهات رسانیده، بر تسخیر آن همّت گماشتند. الله‌یار خان و محمّد زمان طهرانی نیز به‌کمک سپاه ظفرپناه از عقب راهی گشتند و قلعه گشایان از چهار جانب قلعه را در میان گرفته، قلعه را[3] به‌کوشش‌های مردانه مفتوح گردانیدند و خون آشامی بسیار[4] بر زمین ریخته و از مخالفان جمع کثیری را علف تیغ انتقام ساخته، بقیة‌السیف را به‌گریز انداختند.

و اهل نواره با مجموع کشتی‌ها و غراب و کوسه به‌صوب پاندهو شتافته، با مقهوران آن روی آب که به‌اعتماد استواری قلعهٔ پاندهو و بسیاری سفاین قدم ادبار فشرده بودند، نایرهٔ جنگ ملتهب گردانیدند و به‌تأیید ربّانی غالب آمده، اشرار نابکار را سرگشته بادیهٔ فرار ساختند. در اثنای این جنگ، معصوم زمیندار به‌تعجیل تمام کشتی‌های خود را برده، راه برآمدن کشتی‌های آشامیان را بست و مخالفان بعضی از بیم تیغ جانستان مجاهدان اسلام خود را به‌دریا انداخته به‌گرداب نیستی فرو رفتند و جمیع سفاین را به‌کنار رسانیده به‌تک پا جان به‌سلامت

---

۱. بض: ۲٤ رجب ۱۰٤۷ ھ.
۲. د: و فوج.
۳. د ندارد: قلعه را.
۴. د: بسیار تیغ خون آشام بر زمین.

بدربردند و قریب پانصد کشتی و سه‌صد توپ به‌تصرّف دولت‌خواهان درآمد.

مجملاً از این فتوحات متواتره کل زمینداران و متمرّدان آن نواحی عبرت گرفته مطیع و فرمانبردار گشتند و از آشامیان در آن نزدیکی اثری ظاهر نشد.

و اولیای دولت قاهره مجموع محال و مواضع کوچ هاجو را به‌دستور سابق به‌ضبط درآورده. به‌عزم گرفتن کَجْلی که یک طرف آن مشرّف بر دریای برم‌پتر است و سه طرف به‌کوه اتّصال دارد و آب عظیمی از میانش گذشته به‌دریای مذکور ملحق می‌گردد و چون که دهنه[1] ولایت آشام است، آشامی بسیار با سردار عمده در آن‌جا می‌بود، راهی گشته. جمعی از سوار و پیاده را به‌گوشمال بلدیو مفسد از روی تعجیل به‌درنگ روانه نمودند و چون سپاه ظفرپناه برابر کَجْلی رسیدند. اوّل کشتی‌ها را به‌تنبیه نگاهبانان آن‌جا به‌آن طرف آب فرستادند و مردم نواره به‌اندک تردّدی مخاذیل را[2] شکست دادند و بعد از آن خود از دریا گذشته، قلاع مقهوران را که در عهد قدیم بنا یافته، خراب گردانیدند.

و از[3] دو طرف آب کَجْلی دو قلعهٔ محکم ساخته، یک‌هزار سوار و سه‌هزار پیادهٔ تفنگچی و سه‌هزار پایک و چندی از زمینداران را به‌محافظت گذاشتند و قریب سه ماه برای بندوبست آن حدود و مطیع ساختن متمردان توقّف نموده، از آن‌جا به‌گوهته[4] که میان سری گهات و کجلی بر زمین مرتفعی واقع است و در ازمنهٔ ماضیه شهری بود، بغایت معمور آمده، برای گذرانیدن موسم برسات رحل اقامت انداختند.

حقیقت فوجی که بر سر بلدیو رفته[5]، این که چون به‌دَرَنْگ رسید، آن اجل رسیده به‌شعاب جبال و درّه‌های تنگ پناه برده و از ملاحظهٔ تعاقب دلاوران از راه دامن کوه گریخته به‌سِنْکری از مضافات آشام درآمد و در اندک وقتی با پسر به‌بیماری‌های صعب واصل جهنّم گردید و اولیای دولت (قاهره[6]) بعد از فرار او خاطر از نظم و نسق دَرَنْگ و توابع آن جمع نموده به‌استقبال[7] دیگر مفسدان پرداختند و دیگر زمینداران آن‌جا نیز به‌ربقهٔ اطاعت درآوردند و

---

۱. بض: کجلی.
۲. د ندارد: را.
۳. د: در.
۴. بض: گوهتی.
۵. د: رفته بود.
۶. د: قاهره.
۷. د: استیصال.

با چندی از سرداران آن‌ها به‌گوهته[۱] برآمده به‌لشکر منصور پیوستند.

و چون این حقایق از عرایض اسلام (خان[۲]) و منهیان صوبهٔ بنگاله به‌مسامع جلال رسید، خان مشارٌالیه و چندی که در این مهمّ مصدر تردّدات گشته بودند، به‌اضافهٔ مناصب سرفراز گشتند و از آن جمله میر زین‌الدّین علی، برادر اسلام خان به‌خطاب سیادت خان نامور گردید.

نوروز جهان افروز

نوروز این سال فرّخ فال چهارم ذی‌القعدهٔ هزار و چهل و هفت [۱۰٤۷ ه/۱۹ مارس ۱٦۳۸ م] واقع شد و در این جشن از اصل و اضافهٔ منصب پادشاه‌زادهٔ بزرگ‌مرتبه پانزده‌هزاری و ده‌هزار سوار و منصب پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر دوازده‌هزاری هشت‌هزار سوار مقرّر گشت و افضل خان، وزیر دیوان اعلی به‌اضافهٔ یک‌هزاری به‌منصب هفت‌هزاری بلندپایگی یافت و علی مردان خان که قندهار را به‌اولیای دولت سپرده بود، به‌تجویز منصب پنج‌هزاری و ارسال علم و نقّاره و فرمان مشتمل بر عنایات مذکوره مورد مراحم گردید.

از روز اوّل تحویل آفتاب برج حمل تا روز شرف [۱۹ فروردین ۱۰۱۷ ه ش/٦ آوریل ۱٦۳۸ م] آنچه از پیشکش پادشاه‌زادهٔ کامکار[۳] و امرای نامدار به‌قبول موصول گشت، ده لک روپیه به‌قیمت رسید.

در این تاریخ ظفر خان، صوبه‌دار کشمیر، والد راقم این ملخّص که بعد از فتح ولایت تبّت برحسب امر مطاع با ابدال زمیندار آن ملک روانهٔ درگاه شده بود، به‌ملازمت فایزگشت و ابدال مذکور را دست و گردن بسته به‌نظر انور درآورد.

رسیدن یادگار بیگ ایلچی ایران به‌درگاه سدره اشتباه

یادگار بیگ که شاه صفی او را با نامه مشتمل بر اخبار و حقایق ایران و کیفیّت تسخیر قلعهٔ ایرِوان، قبل از درآمدن قندهار به‌تصرّف اولیای دولت قاهره به‌ایلچی‌گیری فرستاده بود، به‌پیشگاه حضور رسیده. نامهٔ شاهی را با دوازده اسب و سه تفنگ کلان از بابت غنیمت ایروان ازنظر گذرانید و به‌شفقّت خلعت و تاج قزلباشی و جیغهٔ مرصّع رعایت یافت.

---

۱. بض: گوهتی.
۲. د: خان.
۳. د: پادشاهزاده‌های کامکار.

و نیز در این‌روز پیشکش یلنگتوش پیش اتالیق نذر محمّد خان از اسب و اسباب مخصوصه آن دیار که ده‌هزار روپیه قیمت شد، به‌نظر اشرف درآورد و به‌کس یلنگتوش که پیشکش آورده بود، سه‌هزار روپیه انعام عنایت فرموده، بیست‌هزار روپیه برای یلنگتوش حواله نمودند که ببرد.

در اواخر این ماه [ذی‌قعدهٔ ۱۰۴۷ ه/اواسط آوریل ۱٦۳۸ م] نوکران علی مردان خان با عرضداشت او و زر مسکوکی که مصحوب آن‌ها به‌درگاه ارسال داشته بود، به‌شرف کورنش فایزگشتند و به‌انعام نقد و جنس کامیاب گردیدند.

و غرّهٔ ذی‌الحجّهٔ این سال [۱۰٤۷ ه/۱۵ آوریل ۱٦۳۸ م] به‌یادگار بیگ، ایلچی ایران سی‌هزار روپیه شفقّت شد و روز عیدقربان مشارٌالیه بیست و دو اسب عراقی و دو اشتر[1] با پارهٔ نفایس عراق پیشکش نمود و به‌عنایت خان خنجر مرصّع که چهارهزار روپیه قیمت داشت، نوازش یافت و ملّا عبدالغفور، ایلچی نذر محمّد خان احراز ملازمت نموده، نامه خان را گذرانید و به‌عنایت خلعت فاخره و پنج‌هزار روپیه انعام مورد شفقّت گشت.

و در اواخر این ماه [ذی‌الحجّهٔ ۱۰٤۷ ه/۱٤ مهٔ ۱٦۳۸ م[2]] به‌یادگار بیگ ایلچی پنجاه‌هزار روپیه و به‌همراهان او ده‌هزار روپیه لطف (نمود[3]).

و در محرّم این سال موافق هزار و چهل و هشت [۱۰٤۸ ه/مه ـ ژوئن ۱٦۳۸ م] چهار فیل پیشکش راو چاندا، زمیندار گوندوانه ازنظر گذشت و یادگار بیگ ایلچی (چند اسب و شتر پیشکش کرد و مشارٌالیه سی‌هزار روپیه و به‌برادرش چهارهزار روپیه عنایت شد.

و ملّا عبدالغفور، ایلچی[4]) بلخ چند اسب و شتر و دیگر اشیا پیشکش نمود و به‌انعام بیست‌هزار روپیه کامیاب گردید و به‌میر شکاران نذر محمّد خان که چرغهای کلنک و آهو گیرآورده بودند، چهارهزار روپیه انعام شد.

در اواسط صفر این سال [۱۰٤۸ ه/اواخر ژوئن ۱٦۳۸ م] به‌یادگار بیگ مذکور خلعت و یک مُهر چهارصد توله و یک روپیه به‌وزن مذکور و به‌محمّد ناصر، حاجب قطب‌الملک که

---

۱. بض: ده استر.
۲. بض: ۱٤ مهٔ ۱٦۳۸ م.
۳. ب: شد.
۴. د: چند اسب و اشتر... ملّا عبدالغفور ایلچی.

با پیشکش او به‌درگاه آمده بود، هشت‌هزار روپیه شفقّت فرمودند[1].

و در اوایل ربیع‌الاوّل این سال [۱۰٤۸ ه/اواسط ژوئیهٔ ۱٦۳۸ م] باز به‌یادگار بیگ ایلچی (کمر مرصّع که پنج‌هزار روپیه قیمت داشت و چهل‌هزار روپیه انعام کردند و در غرّهٔ ربیع‌الاخر[2] [۱۰٤۸ ه/۱۲ اوت ۱٦۳۸ م] فیل به‌مشارٌالیه بخشش یافت و بعد از چند روز باز به‌ایلچی[3]) مذکور از امتعهٔ هندوستان از قسم مندیل و غیره که ده‌هزار روپیه قیمت داشت و به‌ایلچی بلخ پنج‌هزار روپیه شفقّت شد.

یازدهم ربیع‌الثّانی این سال [۱۰٤۸ ه/۲۲ اوت ۱٦۳۸ م] جشن وزن قمری انتهای سال چهل و هشتم از سنین حیات فائزالبرکات، آوازه به‌ایوان کیوان رسانید و وزن ذات اشرف به‌طلا و دیگر اشیا به‌تقدیم رسید. در این بزم عشرت پیرای منصب هرکدام از پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر و پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر از اصل و اضافه دوازده‌هزاری، نه‌هزار سوار مقرّر گردید و یادگار بیگ را خلعت فاخره و شمشیر یراق مرصّع، سی‌هزار روپیه لطف نمودند و رخصت معاودت ایران دادند.

فتح ولایت بَگْلَانَه

و از سوانح اقبال این سال فتح ولایت بَگْلَانَه است که به‌حسن سعی پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر جلوهٔ ظهور نمود.

تبیین این مقال و صورت (این[4]) اجمال آن‌که، چون به‌آن نصرت‌نصیب [۸ شعبان ۱۰٤۸ ه[5]/۲٦ دسامبر ۱٦۳۷ م] وقت رخصت[6] به‌دولت‌آباد حکم شده بود که به‌دکن رسیده، سپاه ظفرپناه را به‌تسخیر ولایت مذکور و مضافات آن بفرستند، پادشاه‌زادهٔ عالم در ابتدای این سال سه‌هزار سوار و دوهزار پیادهٔ تفنگچی از مردم پادشاهی به‌سرکردگی مالوجی دکنی و دوهزار سوار ملازم خود به‌سرداری محمّد طاهر که از نوکران معتمدانِ عالی‌مقدار است، به‌آن صوب تعیین نمودند.

---

۱. د: نمودند.
۲. بض: ربیع‌الثّانی.
۳. د: کمر مرصّع... به‌ایلچی.
۴. د: این.
۵. بض: ۸ شعبان ۱۰٤۸ ه.
۶. د ندارد: رخصت.

و سرداران لشکر منصور، سرانجام آذوقه نموده روانه شدند و به‌ضبط راه‌ها پرداخته به‌پای قلعهٔ مُولْهِیر که بر کوه بنا یافته رسیدند و سه فوج ترتیب داده، از سه طرف قلعهٔ باری که در کمر آن کوه واقع است و خانهٔ بَهَرْجی زمیندار بَگْلَانَه و متعلّقان او در آن‌جا بود، یورش نموده. جمع کثیری از آن گمراهان را خصوصاً خون گرفته‌هایی که بر دروازهٔ قلعه جمع شده بودند، بر خاک هلاک انداخته، قلعه را گرفتند و از لشکر اسلام نیز چندی به‌درجهٔ شهادت فایزگشتند و جمعی گلگونه زخم برداشتند و بَهَرْجی با قریب پانصد ششصد کس از اشرار سراسیمه‌وار به‌قلعهٔ مُولْهِیر درآمده، متحصّن شدند و از قلعهٔ باری غنیمت بسیار به‌دست مجاهدان دین افتاد.

و دولت‌خواهان بعد از فتح قلعهٔ مذکور به‌فتح قلعهٔ مُولْهِیر که با وجود نهایت ارتفاع و استحکام پر از اسباب قلعه‌داری بود، به‌همّت گماشتند و ملچارها مقرّر نموده به‌محاصره پرداختند و هرچند اهل قلعه به‌انداختن توپ و تفنگ در مدافعه کوشیدند، روز به‌روز ملچارها را پیشبرده به‌سد ابواب رسیدن رسد محصوران (را[1]) در شبکه اضطراب انداختند و بَهَرْجی مضطر شد.

[۱۰ شوّال ۱۰٤۸ ه[2]/۲٤ فوریهٔ ۱٦۳۸ م] مادر خود را با وکیل خود و مقالید هشت قلعهٔ دیگر از جمله نه قلعه که در ملک بَگْلَانَه است و یکی از آن مفتوح اولیای دولت شده بود، چنانچه مذکور شد به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ عالمیان فرستاده. التماس نمود که اگر پرگنهٔ سلطان‌پور که در جوار ولایت بَگْلَانَه است، به‌من عنایت شود، توابع و لواحق را با بنه و بار در آن‌جا گذاشته عازم ملازمت می‌گردیم و آن کامکار ملتمس او را به‌درگاه عرضداشت کردند و مادر او را نوازش فرموده، رخصت معاودت ارزانی داشتند.

و چون بَهَرْجی مذکور اکثر اوقات پیشکش به‌درگاه می‌فرستاد، طریقهٔ فرمانبرداری مسلوک داشته، وقت کار به‌طلب صوبه‌دار دکن حاضر می‌شد، حضرت شاهنشاهی التماس او را درجهٔ قبول بخشیده، سلطان‌پور را برای توطّن به‌او عنایت نمودند و به‌تفویض منصب سه‌هزاری نیز کامیاب امید گردانیدند و مشارٌالیه بعد از رسیدن فرمان عاطفت از قلعه برآمده. مالوجی و محمّد طاهر را دید و قلعه را به‌تصرّف آن‌ها داده به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ والاقدر[3] آمد و مورد اقسام نوازش گردید.

---

۱. د: را.
۲. بض: ۱۰ شوّال ۱۰٤۸ ه.
۳. د: والامقدار.

در این فتح یکصد و بیست توپ خورد و کلان از قلاع مذکوره به‌تصرّف اولیای دولت درآمد. جمع ولایت بَگْلَانَه در این ولا که ضمیمهٔ ممالک محروسه گشته، موافق دوازده ماهه چهار لک روپیه است.

نهضت رایات از دارالخلافه به‌دارالسلطنت[1]

چون از تاریخ معاودت موکب منصور از دارالسلطنت لاهور، چهار سال گذشته بود، در این ولا نهضت به‌آن صوب مقرّر شد و رایات جهانگشا [١٦ ربیع‌الثّانی ١٠٤٨ ھ[2]/٢٧ اوت ١٦٣٨ م] در ساعت مختار از دارالخلافه متوجّهٔ پنجاب گشت و متاع یک لک روپیه از جمله پنج لک که در حین جلوس همایون، نذر حرمین شریفین فرموده بودند، مصحوب معتمدی برای محتاجان آن اماکنه مشرّفه ارسال یافت.

و در اواسط جمادی‌الاوّل این سال [١٠٤٨ ھ/اواسط سپتامبر ١٦٣٨ م] موکب اقبال برساحت دارالملک دهلی سایهٔ وصول انداخت و از آن‌جا متوجّهٔ شکارگاه پالم گشت و بعد از نزول در پالم برای صید و نخجیر سه مقام شد و حضرت ظلّ الٰهی به‌نشاط شکار اشتغال نموده، آهوی بسیار به‌بندوق زدند. از آن جمله پنجاه و دو آهو که هرگز در یک‌روز این‌قدر شکار نشده بود، به‌تفنگ صید خاصّه گردید. در این سال مبلغ نوزده لک روپیه از نقد و جنس به‌پادشاه‌زادهٔ والاتبار و امرای نامدار و ایلچیان هر شهر و دیار و دیگر مردم انعام شد.

---

۱. از دارالخلافه اکبرآباد به‌دارالسلطنت لاهور.

۲. ١٦ ربیع‌الثّانی ١٠٤٨ ھ.

وقایع سال دوازدهم جلوس همایون موافق هزار و چهل و هشت

در اواسط ماه اوّل [جمادی‌الثّانی] این سال [۱۰٤۸ ه/اواخر اکتبر ١٦٣٨ م] دولتخانهٔ باغ سهرند به‌نزول همایون بیت‌الشرف گردید. ملّا عبدالغفور ایلچی بلخ به‌شفقّت خلعت و اسب و پنج‌هزار روپیه انعام کامیاب گشته، رخصت انصراف یافت و صفدر خان که به‌ایلچی‌گری ایران رفته بود، به‌پیشگاه حضور رسیده، یک‌هزار مُهر نذر و نه اسب عراقی که بر سبیل تعجیل از لاهور با خود همراه آورده بود، پیشکش گذرانیده.

از سوانح عظیمهٔ این سال (متوسّل[1]) شدن مانگت رای، برادر زمیندار مگ[2] است، به‌اسلام خان، صوبه‌دار بنگاله و آنچه بر آن مترتّب گشت. کیفیّت واقعه آن‌که چون زمیندار مگ[3] مُرد و پسرش جانشین گردید. یکی از نوکران زمیندار مذکور با زن بی‌ناموسش ساخته، صاحبزادهٔ خود را از میان برداشت و خود به‌جای او نشست و از جهت این که آن نمک‌حرام مصدر این چنین بی‌باکیها گردیده بود، از مانگت رای برادر حقیقی صاحب خود که به‌استقلال حکومت چاتگام[4] داشت، به‌مضمون: «**اَلخَائنُ خَائفٌ**» توهّم تمام به‌خاطر رسانیده، جمعی را فرستاد تا به‌مکر و تلبیس او را به‌دست آورده، دفع نمایند و آن‌ها به‌چاتگام رسیده. مانگت رای را به‌افسانه و افسون از آن‌جا برآوردند و او آخر کار بعد از رفتن چند به‌اعلام یکی از آن بداندیشان بر راز نهانی وقوف به‌هم رسانید و اکثر آن جماعت را از خود ساخته، هرکه تن در موافقت نداده[5]، بار سر از دوشش برداشت.

و [مانگت رای] به‌اتّفاق آن مردم و جمعی از مکان و فرنگیان به‌چاتگام برگشت و دم از جانشینی برادرزاده یک عمده را که نوارهٔ جاتگام و دیگر مهام آن‌جا به‌قبضهٔ اختیار او بود با خود متّفق ساخت و از مردم آن ملک جمعی که از روی غیرت و جمعیّت بر پا آن متغلّب

---

۱. د: متوسّل.
۲. ب، د: زمیندار مگ؛ بض: زمیندار ارکن.
۳. ب، د: زمیندار مگ؛ بض: زمیندار ارکن.
۴. د، بض: چتّاگنگ.
۵. د: به‌موافقت در نداده.

صاحب کش سر فرو نمی‌آوردند و از اطراف آمده، پیش مانگت رای مجتمع گشتند.

و او نوارۀ چاتگام را که به‌آلات جنگ آراسته بود، با کشتی‌های فرنگیان آن‌جا و لشکری که جمع نموده بود، بر سر رخنگ[۱] فرستاد. اتّفاقاً اهل نواره از بسیاری نواره و لشکر رخنگ[۲] تاب مقاومت در خود ندیده، به‌مخالفان پیوستند و به‌اتّفاق آن‌ها رو به‌چاتگام گذاشتند. مانگت رای بعد از وقوع این حال چارۀ کار خود منحصر در التجاء نمودن به‌اولیای دولت قاهره دانسته، با عیال و جمعی از همراهان از راه خشکی به‌بَهْلُّوَه روان شد و ما فی‌الضمیر خود را به‌تهانه‌دار جَگْدیه که به‌سرحد مگ[۳] نزدیک است، پیغام کرد.

و او حقیقت حال را به‌اسلام خان نوشت. خان مذکور چون بر این معنی اطّلاع یافت، هم به[۴]تهانه‌دار مذکور هم به‌تهانۀ بَهْلُّوَه نوشت که به‌تعجیل تمام به‌سرحد مگ[۵] رفته، مانگت رای را بیاورند و تهانه‌دار جگدیه[۶] با جمعیّت خود و سوار و پیاده اسلام خان که به‌کمک او معیّن بودند که به‌کنار آب پِهْنِی که سرحد بنگاله و مگ[۷] است، رفته قریب دویست چلپه مگ[۸] را که به‌قصد گرفتن سرراه مانگت رای آمده بود، به‌ضرب تیر و تفنگ برگردانید و او را از آب گذرانیده به‌جگدیه[۹] آورد.

و در این ولا تهانه‌دار بَهْلُّوَه نیز با جمعی که داشت رسید و به‌اتّفاق هم روزی چند از روی احتیاط در آن‌جا توقّف نمودند که اگر رخنگ[۱۰] لشکری به‌راه خشکی تعاقب کنند، به‌جماعتی که از چاتگام متعاقب یکدیگر می‌آمدند، آسیب نتوانند رسانید و در عرض این چند (روز[۱۱]) قریب ده دوازده‌هزار بنگالی از مرد و زن چاتگام و آن نواحی بر بند فرنگیان متوطّن آن‌جا فرستاده بودند[۱۲]، بعد از چهل سال خلاصی یافته به‌اوطان خود رسیدند.

---

۱. ب، د، ح: رخنگ؛ بض: ارکن.
۲. ب، د، ح: رخنگ؛ بض: ارکن.
۳. ب، د: مگ؛ بض: ارکن.
۴. د ندارد: تهانه‌دار جگدیه... اطلاع یافت هم به.
۵. ب، د: مگ؛ بض: ارکن.
۶. بض: جگدیش.
۷. ب، د: مگ؛ بض: ارکن.
۸. ب، د: مگ؛ بض: ارکن.
۹. بض: جگدیش.
۱۰. بض: ارکن.
۱۱. د: روز.
۱۲. د: افتاده بودند.

و فرنگیان که به‌سبب موافقت مانگت رای با متغلب رخنگ[۱] مخالفت داشتند، از آن‌جا برآمده، جمعی به‌طرف فرنگستان رفتند و چندی با یک غراب و یک بابل[۲] به‌دست مردم تهانه‌دار بَهْلُّوَه گرفتار شدند و پاره‌ای به‌خواهش خود به‌این‌جانب آمده، بعضی از آن به‌شرف اسلام مشرّف گردیدند و مانگت رای با متعلّقان و جمعی که با او و بعد از او از چاتگام برآمده بودند و قریب نه‌هزار کس از مگ[۳] و تلنگ و چهارده فیل داشت، به‌جهانگیرنگر معروف به‌دهاکه آمده، اسلام خان را دید و خان مشارٌالیه او را به‌مراحم پادشاهی امیدوار ساخته، از خود تکلّفات نمود و کیفیّت واقعه را به‌درگاه عرضداشت نمود.

و مکهانی[۴] که با پانصد چلپه یکصد و پنجاه غراب جنگی و چند جهاز خورد پرساز به‌استیصال مانگت رای آمده بودند، بعد از رسیدن به‌چاتگام، چون خبر یافتند که او اختیار بندگی درگاه نموده، در بَهْلُّوَه به‌دولت‌خواهان پیوسته است، به‌دریای میان سِرِی‌پور و بَهْلُّوَه که کشتی در آن از این کنار به‌آن در روزی بیش از یک‌بار نمی‌تواند رفت، درآمدند. مانگت رای از بَهْلُّوَه روانهٔ جهانگیرنگر شد، خواست که از آب مذکور بگذرد و خود را غافل به‌او رسانیده، خاطر از دغدغه‌اش واپردازند. قضا را او قبل از رسیدن آن‌ها از آب گذشته بود.

القصّه چون مقهوران بر او[۵] دست نیافتند، دانستند که اکثر لشکر بنگاله به‌مهمّ آشام رفته، قدم جرأت پیش گذاشتند و اسلام خان بر جسارت آن‌ها مطّلع شده، با محلدار خان و دیگر کمکیان و سایر جمعیّت خود به‌قصد دفع آن‌ها از جهانگیرنگر برآمد و چهار کروه رفته، در دَهَانه بر هردو روی آب مشهور به‌مَهَانَه و خِضْرْپور که سرراه مکهان[۶] است، در دو روز چهار قلعه ساخته، به‌توپ و تفنگ و دیگر آلات جنگ استحکام داد و با آن‌که نوارهٔ کمی همراه داشت. اراده کرد که روانهٔ پیش شود. اتّفاقاً مخالفان از شنیدن اخبار متوهّم گشته از راهی که آمده بودند، برگشتند و اسلام خان به‌شهر مراجعت نمود.

۱. بض: ارکن.
۲. د: ساحل.
۳. ب، د: مگ؛ بض: ارکن.
۴. بض: ارکن.
۵. اشاره به‌مانگت رای.
۶. ب، د: مگهان؛ بض: ارکن.

وصول اعلام فیروزی به‌دارالسلطنت و ملازمت نمودن علی مردان خان

در اواسط رجب این سال [١٠٤٨ ه‍/٢٢ نوامبر ١٦٣٨ م[1]] موکب همایون به‌دولت و اقبال داخل دارالسلطنت لاهور گردیده، در دولتخانهٔ ارگ نزول اجلال فرمود و در این‌روز خجسته علی مردان خان که قبل از وصول رایات جهانگشا از قندهار به‌دارالسلطنت رسیده، برحسب اشارهٔ همایون توقّف نموده بود. در مجلس خاص و عام شرف استیلام عتبهٔ خلافت دریافت یک‌هزار مُهر نذر گردانید.

و از پیشگاه مراحم بی‌دریغ خاقانی به‌عنایت خلعت خاصّه با چار قب طلادوزی و جیغهٔ مرصّع و خنجر مرصّع[2] با پهولکتاره و شمشیر مرصّع و دو اسب خاصّه، یکی عربی با زین مرصّع و دیگر عراقی با زین طلا و یک فیل خاصّه با یراق نقره و سه فیل دیگر از نر و ماده و انعام حویلی اعتمادالدّوله که تعلّق به‌سرکار خاصّه شریفه داشت، مورد شفقّت گردید و منصبش که قبل از ادراک ملازمت اشرف پنج‌هزاری ذات و سوار قرار یافته بود، ششهزاری ذات و سوار مقرّر گردید[3]. از روز روانه شدن خان مذکور از قندهار به‌درگاه تا این تاریخ که احراز ملازمت نمود، آنچه برای مشارٌالیه به‌دفعات ارسال یافت و در این‌روز عنایت شد، قیمت آن به‌سه لک کشید و ده کس از نوکران عمدهٔ خان مشارٌالیه در سلک ملازمان درگاه انتظام یافته، به‌عنایت خلاع و مناصب مناسب حال و انعام بیست‌هزار روپیه سرفراز گشتند.

و یادگار بیگ ایلچی ایران که در دارالخلافه رخصت معاودت ایران یافته بود و به‌واسطهٔ لوازم سرانجام سفر تا این وقت در لاهور توقّف داشت. نیز در این تاریخ [١٨ رجب ١٠٤٨ ه‍[4]/٢٢ نوامبر ١٦٣٨ م] باز به‌شرف کورنش فایزگردید و به‌شفقّت خلعت و جیغهٔ مرصّع و خنجر مرصّع (با پهولکتاره و شمشیر مرصّع و دو اسب خاصّه، یکی عربی با زین مرصّع و دیگر اعراقی با زین طلا و یک فیل خاصّه با یراق نقره و سه فیل دیگر از نر و ماده[5]) و بیست‌هزار روپیه انعام کامیاب گشته.

۱. بض: ٢٢ نوامبر ١٦٣٨ م.
۲. د ندارد: خنجر مرصّع.
۳. د: مقرر گشت.
۴. بض: ١٨ رجب ١٠٤٨ ه‍.
۵. د: با پهولکتاره و... دیگر از نر ماده.

بار دیگر اجازت انصراف عراق یافت. از روز ملازمت تا روزی که از لاهور روانهٔ عراق گردید. دو لک روپیه نقد و پنجاه‌هزار روپیه جنس به‌او بخشش یافت و مصحوب او برای شاه صفی صراحی و پیالهٔ مرصّع کار با رکابی که مجموع پنجاه‌هزار روپیه قیمت داشت، ارسال فرمودند.

و بعد از روزی چند [۲۲ رجب ۱۰٤۸ ه/[1]۲٦ نوامبر ۱٦۳۸ م] از وفور عاطفت علی مردان خان که به‌آب و هوای ایران خو گرفته و تاب تعب تابستان هندوستان ندارد. از تغییر والد راقم[2] به‌صوبه‌داری سرد سیر کشمیر جنّت‌نظیر مفوّض گردانیده، خلعت خاصّه با نادری و خنجر مرصّع با پهولکتاره و پاره‌ای از اقمشه و زرتار گجرات و پشمینهٔ کشمیر و پاندان میناکاری[3] پر از پان با خواندان نقلدان طلا عنایت نمودند.

و در این‌روز صفدر خان که خدمت سفارت ایران را به‌طریق شایسته به‌تقدیم رسانیده، بعد از داخل شدن لاهور، چنانچه مذکور شد، حسب‌الحکم جریده روانهٔ حضور گردیده، در سهرند شرف ملازمت دریافته بود، پانصد اسب عراقی و انواع اقمشه و نفایس ایران پیشکش نمود و قیمت مجموع سوای یکصد اسب که از جملهٔ اسبان مذکور به‌او باز دادند، [پنج لک[4]] روپیه شد.

و در اوایل شعبان این سال [۱۰٤۸ ه/۸ دسامبر ۱٦۳۸ م[5]] سعید خان، صوبه‌دار کابل که بعد از تمشیت یافتن مهمّات قندهار و مسخّرگشتن جمیع قلاع آن دیار حسب‌الحکم ولایت بُست را با توابع به‌عزّت خان تُکَریه و ولایت زمیندار او را به‌میرزا محمّد و صوبهٔ قندهار را به‌قلیج خان سپرده و حاکم بَهْکّر را به‌بَهْکّر و حاکم سیوستان را به‌سیوستان فرستاده، خود با تتمّهٔ لشکر به‌کابل آمده بود و از کابل به‌فرمان طلب عازم حضور گشته به‌درگاه رسید و بعد از ادراک ملازمت، یک‌هزار مُهر نذر گذرانید و از پیشگاه عواطف خسروانی مورد اصناف الطاف گشت.

و در این اوقات به[6]علی مردان خان ده تقوز پارچه کار بنگاله و پنج لک روپیه انعام عنایت شد. و در اواخر این ماه منزل او به‌قدوم همایون بیت الشرف گردید. مشارٌالیه مراسم پاانداز و نثار به‌تقدیم رسانیده، چند اسب عراقی و پاره‌ای از اقمشهٔ ایران پیشکش گذرانید.

---

۱. بض: ۲۲ رجب ۱۰٤۸ ه.
۲. ظفر خان احسن.
۳. د: میناکار.
۴. بض: پنج لک.
۵. بض: ۸ دسامبر ۱٦۳۸ م.
۶. د ندارد: به.

در اوایل ماه رمضان این سال [۱۰۴۸ ه/اوایل ژانویهٔ ۱۶۳۹ م] وزیر خان، صوبه‌دار دارالسلطنت پیشکش عالی[۱] و از آن جمله آن امتعه که به‌قبول موصول (شد[۲])، پنج لک روپیه به‌قیمت رسید.

و در اواسط این ماه [رمضان ۱۰۴۸ ه/۱۷ ژانویهٔ ۱۶۳۹ م[۳]] چون علّامی افضل خان دیوان اعلی به‌اجل طبیعی ودیعت حیات سپرد. بندگان اشرف اسلام خان را شایستهٔ این رتبهٔ والا دیده، از بنگاله طلب فرمودند و ایالت آن ولایت به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر مقرّر نمودند و به‌سیف خان جدّ مادری راقم که صوبه‌دار دارالخلافهٔ اکبرآباد بود، فرمان صدور یافت که بر سبیل استعجال به‌آن صوب شتافته تا رسیدن پادشاه‌زادهٔ عالمیان به‌ضبط صوبهٔ مذکور بپردازد و بعد از وصول آن گرامی‌تبار در خدمت جناب پادشاه‌زادگی که در عنفوان شباب‌اند بوده، از پرداخت آن صوبهٔ وسیع سر حساب باشد.

هیجدهم ماه متبرّک مذکور [رمضان ۱۰۴۸ ه/۲۴ ژانویهٔ ۱۶۳۹ م] جشن وزن شمسی کام‌بخش جهانیان گشت و ذات ستودهٔ صفات اشرف را به‌رسم معهود به‌طلا و دیگر اشیا وزن نمودند. در این‌روز میمنت‌افروز منصب پادشاه بزرگ‌مرتبه به‌اضافهٔ پنج‌هزاری ذات، بیست‌هزاری، ده‌هزار سوار قرار یافت و به‌پادشاه‌زادهٔ مراد بخش که پانصد روپیه روزیانه می‌یافتند، به‌تفویض منصب ده‌هزاری و چهارهزار سوار و شفقّت علم و نقّاره و طومان طوغ مشمول عواطف گشتند و به‌علی مردان خان پاندان مرصّع و خوان میناکاری با نُه پیاله ارگجه عنایت شد و غرّهٔ شوّال [۱۰۴۸ ه/۵ فوریهٔ ۱۶۳۹ م] که عیدفطر صلای نشاط در داده بود. باز به‌خان مذکور هژده اسب تازی و سی شتر بلوچی و بیست تانکن ابلق بنگاله و پارهٔ مرصّع‌آلات و طلا آلات بخشش یافت.

و بعد از چند روز به‌منزل یمین‌الدّوله خانِ‌خانان قدوم ارزانی داشتند و آصف‌جاهی مراسم پاانداز و نثار به‌تقدیم رسانیده، پیشکش عالی به‌نظر همایون درآورد و از جمله آن متاع چهار لک روپیه به‌قبول موصول شد.

در این‌روز پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر از کابل رسیده، احراز ملازمت نمودند و یک‌هزار مُهر نذر گذرانیدند.

---

۱. د: کشید.
۲. د: شد.
۳. بض: ۱۷ ژانویهٔ ۱۶۳۹ م.

رخصت پادشاه‌زادهٔ جلیل‌القدر به‌کابل

و چون در این ولا از وقایع صوبهٔ قندهار به‌مسامع جلال رسید که شاه صفی به‌قصد استخلاص آن ولایت می‌خواهد که لشکرکشی کند و رایات جهانگشا بعد از جلوس به‌بلدهٔ کابل پرتو وصول نیفکنده بود، برای مصالح امور جهانداری عزیمت آن صوب مقرّر گشت و قرار یافت که بعد از رسیدن به‌مقصد بندگان اشرف در کابل توقّف فرموده، پادشاه‌زادهٔ بزرگ‌مرتبه را با لشکر پرساز و سامان به‌قندهار روانه نمایند و چون عبور عساکر منصوره از جرها و تنگیها و چهار دریا که مابین لاهور و پیشاور در راه واقع است، خصوصاً آب نیلاب یکجا دشوار بود.

در اواسط شوّال [۱۰٤۸ ه/اواسط فوریهٔ ١٦٣٩ م] پادشاه‌زادهٔ جلیل‌القدر را با لشکری که در خدمت آن بزرگ‌مرتبه معیّن شده بود، رخصت فرمودند تا بیشتر از اتک گذشته. دو منزلی پیشاور در موضع نوشهره که هم زمینش وسیع است و هم آب و علف بسیار دارد، منتظر وصول موکب جلال بنشیند

و وقت رخصت به‌آن جلیل‌القدر خلعت خاصّه با نادری خاصّه که بر دور آن مروارید تعبیه یافته بود و جیغهٔ مرصّع و تسبیح مروارید و لعل و زمرد که جنّت‌مکانی دربار اوّل رخصت دکن به‌اعلی‌حضرت لطف نموده بودند و یک لک روپیه قیمت داشت و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و شمشیر و سپر خاصّه و دوصد اسب از آن جمله دو اسب خاصّه، یکی با زین مرصّع و دیگر با زین میناکار و پنج فیل، یکی از آن خاصّه با یراق نقره و دو لک روپیه انعام شفقّت فرمودند. امرا و منصبداران تعیّن‌الخدمت این لشکر ظفراثر نیز درخور قدر و منزلت به‌مراحم خسروانی اختصاص یافتند

و در این ایّام عبدالله خان بهادر فیروزجنگ به‌استیصال مقهوران بُندیله که در غیبت موکب منصور از مرکز خلافت قابو یافته به‌دست‌آویز پرتهی راج نام از پسران ججهار وخیم‌العاقبت سر به‌فساد برداشته بودند، مأمور گردید.

خواستگاری صبیهٔ اعظم خان برای پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر

چون صبیهٔ رستم میرزا [مظفّر حسین] صفوی[1] که در سلک ازدواج پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر انعقاد داشت، قبل از این به‌پنج سال وفات یافته بود و بندگان اشرف دختر اعظم خان را

۱. ب، د: میرزای صفوی؛ بض: میرزا مظفّر حسین صفوی.

برای جناب پادشاه‌زادگی خواستگاری نموده به‌درگاه طلبداشته بودند و خان مذکور او را با والده و برادرانش فرستاده بود. بیستم این ماه [شوّال ۱۰٤۸ ھ/۲٤ فوریهٔ ۱٦۳۹ م] در ساعت مختار یک لک روپیه از انعام[1] و نقد و جنس به‌رسم ساچق مصحوب کارگذاران بیرونی و درونی به‌خانهٔ اعظم خان ارسال نمودند و به‌سبب این که ساعت آن کامکار به‌دارایی صوبهٔ بنگاله قریب و ساعت عقد بعید بود، امر لازم‌الاتّباع به‌صدور پیوست که آن محتجبه را با والده و میر اسحٰق برادرش روانهٔ بنگاله نمایند تا در آن‌جا به‌ساعت معهود نکاح بسته شود.

و سلخ شوّال [۱۰٤۸ ھ/۵ مارس ۱٦۳۹ م] پیشکش پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر ازنظر گذشت و حضرت ظلّ الٰهی آن کامکار بختیار را به‌شفقّت خلعت خاصّه و پاره‌ای از مرصّع‌آلات پوشیدنی و دو اسب خاصّه، یکی با زین میناکار و دیگری با زین طلای ساده و به‌اضافهٔ سه‌هزاری ذات به‌منصب پانزده‌هزاری، را[2] هزار سوار مورد الطاف ساخته به‌صوبهٔ بنگاله مرخّص فرمودند.

و در همین‌روز منصب پادشاه‌زادهٔ اورنگ‌زیب بهادر را نیز از اصل و اضافه همین‌قدر نمودند و خلعت خاصّه و دو اسب خاصّه با زین میناکاری و دیگری با زین طلایی (ساده[3]) لطف فرموده، آن نامدار والامقدار را به‌دولت‌آباد فرستادند.

انتهاض موکب همایون به‌کابل بار اوّل بعد از جلوس

غرّهٔ ذی‌قعده [۱۰٤۸ ھ/٦ مارس ۱٦۳۹ م] رایات عالیات از دارالسلطنت لاهور به‌صوب کابل نهضت فرمود. از منزل اوّل علی مردان خان مشمول عواطف گردیده به‌نزهت‌آباد کشمیر رخصت یافت.

نوروز جهان افروز

نوروز این سال پانزدهم ذی‌القعدهٔ مذکور موافق هزار و چهل و هشت [۱۰٤۸ ھ/۲۰ مارس ۱٦۳۹ م] واقع شد. در عشره ثالث ذی‌الحجّهٔ [۱۰٤۸ ھ/۲۵ آوریل تا ۳ مهٔ ۱٦۳۹ م[4]] موکب همایون در نوشهره نزول اجلال فرمود و پادشاه‌زادهٔ بزرگ‌مرتبه ادراک ملازمت نموده، یک‌هزار

---

۱. د ندارد: انعام.

۲. د: نه.

۳. د: ساده.

۴. بض: ۲۵ آوریل تا ۳ مهٔ ۱٦۳۹ م.

مُهر نذر گذرانیدند[1] و از عمده‌های لشکر همراه آن جلیل‌القدر خان دوران بهادر نصرت‌جنگ و سعید خان بهادر ظفرجنگ به‌کورنش استسعاد یافته. هرکدام یک‌هزار مُهر نذر گذرانید و مابقی امرا و منصبداران به‌استیلام عتبهٔ خلافت فایزگشته به‌قدر مکنت و ثروت نذر گذرانیدند.

دیدن شأن لشکر

و روز دیگر بندگان اشرف در آن زمین وسیع عرض عساکر نصرت‌مآثر گرفتند و پنجاه‌هزار سوار به‌شمار آمد و در این‌روز راجه جی سنگه که جدّ عالیش راجه مان سنگه در عرش‌آشیانی به‌خطاب میرزا راجه ممتاز گردیده بود، بین‌الاقران به‌آن لقب ممتاز گردید.

مجملاً رایات عالیات چون از بسط گاه پیشاور متوجّهٔ کابل گردید. فرمان شد که سپاه ظفرپناه به‌تدریج متعاقب یکدیگر قطع مسافت نمایند تا عبور عساکر نصرت‌مآثر از کتل خیبر [پاس] و دیگر عقبه‌ها به‌سهولت واقع شود و پادشاه‌زادهٔ جلیل‌القدر با لشکری که به‌آن بزرگ‌مرتبه به‌رفتن قندهار معیّن گشته، از دنبال لشکر رکاب می‌آمده باشند.

نزول رایات در کابل

در اواخر محرّم این سال موافق هزار و چهل و نه [۱۰۴۹ ه/اواخر مهٔ ۱۶۳۹ م] موکب جلال به‌دولت و اقبال نزول[2] اجلال فرموده و پادشاه‌زادهٔ بزرگ‌مرتبه با لشکر همراه از دنبال آمده ملحق گشتند.

معیّن گشتن سعید خان به‌تأدیب هزاره‌جات

و چون در عهد جنّت‌مکانی یلنگتوش فرصت یافته، بعضی از هزاره‌جات حدود کابل را که همیشه به‌حکّام صوبهٔ مذکور مالگذاری می‌کردند، به‌غلبه و استیلا مطیع خود ساخته بود. در این ولا حضرت‌اعلی خان دوران بهادر و سعید خان بهادر را که در خدمت آن جلیل‌القدر از دنبال آمده بودند، با جمعی کثیر تعیین فرمودند، تا آن‌ها را به‌دستور سابق به‌ربقهٔ اطاعت درآورند و حکم شد، خان دوران از یک طرف و سعید خان از جانب دیگر و مقام هزاره‌های دیگر[3] مذکور درآیند و آن جماعت را در میان گرفته، مستاصل سازند.

---

۱. د: گذرانید.
۲. د: اقبال در بلدهٔ کابل نزول.
۳. د ندارد: دیگر.

رسیدن منصور حاجی ایلچی بلخ به‌درگاه

در اواسط ربیع‌الاوّل این سال [۱۰۴۹ ه‍/اواسط ژوئیهٔ ۱٦۳۹ م] منصور حاجی، ایلچی بلخ که نذر محمّد خان بعد از استماع نزول رایات به‌کابل، از روی یکجهتی او را به‌خدمت اشرف فرستاده بود، به‌پیشگاه حضور رسیده، نامهٔ خانی را گذرانید و به‌شفقّت خلعت فاخره و کمر خنجر مرصّع نوازش یافت و بعد از دو سه روز هشتاد اسب السهٔ رهوار و پنجاه شتر و دیگر اشیا از جنس سمور و وشق و غیرها که نذر محمّد خان مصحوب او سوغات فرستاده بود، به‌نظر انور درآورد و قیمت مجموع آن به‌چهل‌هزار [روپیه] کشید و از خود نیز اسب و شتر و دیگر اشیا که پانزده‌هزار روپیه قیمت شد، پیشکش کرد و به‌شفقّت خلعت فاخره و اسب قبچاق با زین مطلّا و بیست‌هزار روپیه انعام کامیاب گشت و به‌پسران مشارٌالیه خلاع و بگده‌های میناکاری و پنج‌هزار روپیه انعام و به‌میر شکار نذر محمّد خان که آن سلطنت پناه چهار دست باز طویغون مصحوف او فرستاده بود. نیز خلعت و چهارهزار روپیه انعام عنایت (شد[1]) و در این وقت از عرایض خان دوران و سعید خان به‌عرض رسید که هزاره‌جات تأدیب و تنبیه لایق یافتند و سرداران آن طایفه غاشیهٔ اطاعت و انقیاد بردوش کشیده عزم استیلام عتبهٔ خلافت جزم نمودند و چون اثر جنبشی از جانب ایران ظاهر نشد، فرمان صدور یافت که خان نصرت‌جنگ از همان‌جا به‌مالوه که صوبه‌داری آن ملک به‌او متعلّق بود، برود و خان ظفرجنگ سرداران هزاره‌جات را با خود همراه به‌درگاه بیاورد و خان مشارٌالیه بیست و هفت کس از آن‌ها را در غرّهٔ ربیع‌الثّانی [۱۰۴۹ ه‍/۱ اوت ۱٦۳۹ م] به‌پیشگاه حضور رسانید.

چهاردهم ربیع‌الثّانی این سال [۱۰۴۹ ه‍/۱٤ اوت ۱٦۳۹ م] جشن وزن قمری چهل و نهم از سنین عمر ابد قرین منعقد گشت و ذات اشرف اقدس به‌رسم هربار به‌طلا و دیگر اجناس سنجیدند. در این بزم خلد آیین ایلچی بلخ به‌شفقّت خلعت و شمشیر با ساز طلا و پاندان طلا با خوان نقره و پیالهٔ طلا پر از ارگجه با خوان نقره و بیست و پنج‌هزار روپیه انعام کامیاب گشته، رخصت انصراف یافت و به‌پسران او پنج‌هزار روپیه و به‌همراهانش دوهزار روپیه عنایت شد.

بازگشت اعلام به‌دارالسلطنت

در اواخر [ربیع‌الثّانی] این ماه مطابق اوایل شهریور [اواخر اوت ۱٦۳۹ م] به‌ساعت مختار رایات جهانگشا از کابل متوجّهٔ دارالسلطنت لاهور گردید و چون در برابر ایلچی نذر محمّد خان

---

۱. د: شد.

فرستادن معتمدی بر ذمّه همّت خسروانه لازم بود، حضرت خلافت پناهی شاد خان را مورد مراحم ساخته به‌ایلچی‌گری بلخ معیّن فرمودند و مصحوب او ارمغانی یک لک روپیه با نامه‌ای که در جواب نامهٔ خانی ترقیم یافته بود، ارسال داشته.

و در این سال علی مردان خان که صوبه‌داری کشمیر به‌او مفوّض شده بود، به‌نوشتهٔ آدم خان حاکم تبّت خورد حسن بیگ خویش خود را با فوجی از سوار و پیاده تفنگچی و کماندار چه از کمکیان صوبهٔ مذکور و چه از زمینداران (تبت[1]) که به‌تنبیهٔ (سنگی) بمجل[2] زمیندار تبّت کلان که با (سوار[3]) و پیاده بسیار آمده[4]، بورَگ را که از مضافات تبّت خورد و داخل ممالک محروسه است، به‌تصرّف درآورده بود و ارادهٔ تعرّض دیگر محال داشت، تعیّن نمود.

و چون حسین بیگ مذکور با همراهان به‌تبّت رسید، آدم خان مذکور با جمعی از پیاده‌های تبّتی به‌او ملحق گشت و در نواحی کَرْپُوپه دولت‌خواهان را با سنگی بمجل[5] مذکور مقابله رو داد و او به‌غرور بسیاری جمعیّت به‌جنگ مبادرت نمود و آخرکار بسیاری از لشکریان خود را به‌کشتن داده، رو به‌فرار گذاشت و به‌کوه کَرْپُوپه پناه برد و از بعد مسافت خود اندیشمند گشته، با حسین بیگ در صلح زد و قرار داد که بعد از وصول به‌تبّت کلان در تلافی این جسارت پیشکش لایقی مصحوب یکی از اقارب قریبه خود به‌درگاه بفرستد و دولت‌خواهان استدعای او را تلقی نموده به‌کشمیر برگشتند.

۱. د: زمینداران تبت به‌تنبیه سنگی.
۲. بعض: سنگی بکمل.
۳. ب: با سواره.
۴. د ندارد: آمده.
۵. بض: سنگی بکمل.

وقایع سال سیزدهم جلوس موافق هزار و چهل و نه و وصول به‌لاهور

در عشرهٔ ثالث ماه [جمادی‌الثّانی] اوّل این سال [۱۰۴۹ ه‍/۱۹ اکتبر ۱۶۳۹ م[1]] موکب اقبال به‌مبارکی داخل دارالسلطنت لاهور گردیده، در دولتخانهٔ ارگ نزول اجلال فرمود. در این‌روز علی مردان خان که حسب‌الطلب عازم درگاه شده بود، احراز ملازمت نموده، یک‌هزار مُهر نذر گذرانید و به‌عنایت خلعت خاصّه با نادری و جیغهٔ مرصّع مورد مراحم گردیده[2]. به‌اضافهٔ یک‌هزاری ذات و سوار به‌منصب عمده هفت‌هزاری ذات و سوار به‌مزید اعتبار اختصاص یافت و از وفور (عنایت و[3]) عاطفت خسروانی که شامل حالش بود، با وجود صوبه‌داری کشمیر به‌صاحب صوبگی پنجاب نیز فایض گشت، تا در ییلاق و قشلاق مذکور، ایّام تابستان و زمستان را به‌رفاهت و فراغت به‌سربرد.

در منتهای این ماه، چهار اسب عربی که امامِ یمن به‌درگاه فرستاده بود، ازنظر گذشت و حاجی فریدون نامی که اسب‌های مذکور را آورده بود، به‌(مرحمت[4]) خلعت و انعام درخور کامیاب گشت.

تفویض وزارت دیوان اعلی به‌اسلام خان

در اوایل رجب این سال [٦ رجب ۱۰٤۹ ه‍[5]/۲ نوامبر ۱٦۳۹ م] اسلام خان که برحسب امر همایون به‌جهت تفویض وزارت دیوان اعلی بر سبیل استعجال از صوبهٔ بنگاله عازم درگاه شده بود، به‌پیشگاه حضور رسیده، یک‌هزار مُهر نذر گذرانید و به‌الطاف پادشاهانه مخصوص گشته به‌این پایهٔ والا ارجمندی یافت.

و چون در این ایّام والدهٔ مکرّمهٔ نوّاب مهد عُلیه سر به‌نقاب تراب کشیده بود، بندگان اشرف به‌عزاپرسی یمین‌الدّوله خانِ‌خانان تشریف بردند و از آن‌جا به‌منزل عفت قباب ملکه بانو، خواهر کلان نوّاب مهد عُلیه قدوم ارزانی داشته، تعزیه‌پرسی نمودند.

---

۱. بض: ۱۹ اکتبر ۱٦۳۹ م.
۲. د: گشته.
۳. د: عنایت و.
۴. ب: مراحمت.
۵. بض: ٦ رجب ۱۰٤۹ ه‍.

تولّد سلطان زین‌الدّین محمّد

و در غرّهٔ شعبان این سال [۱۰۴۹ ه‍/۲۷ نوامبر ۱۶۳۹ م] (از[1]) عرضداشت پادشاهزادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر به‌عرض رسید که دوّم رجب هزار و چهل و نه [۱۰٤۹ ه‍/۲۸ نوامبر ۱٦۳۹ م] در راج محل از درگاه واهب العطیات به‌آن کامکار پسر فرخندهٔ اختری کرامت شد و حضرت ظلّ الٰهی مولود مسعود را به‌سلطان زین‌الدّین محمّد موسوم ساختند. در این ایّام اسلام خان بیست و پنج فیل با ساز نقره و پنجاه تانکن و دیگر تحف بنگاله که سه لک و شصت‌هزار روپیه به‌قیمت رسید، پیشکش گذرانید.

احداث شاه نهر لاهور

در این ولا چون علی مردان خان به‌عرض رسانید که از مردم او شخصی که در کندن نهر مهارت دارند. تعهّد این می‌کند که نهری حفر نموده به‌حوالی دارالسلطنت بیاورد و یک لک روپیه که برآورد اخراجات آن شد، به‌خان مذکور حواله فرمودند و آن شخص از موضعی که دریای لاهور از کوهستان برآمده، بر زمین هموار جریان می‌یابد و از آن‌جا تا دارالسلطنت پنجاه کروه پادشاهی است، شروع در کندن نهر نمود. تتمّه حقیقت نهر به‌جای خود مرقوم خواهد گشت.

تولّد محمّد سلطان

نهم شهر رمضان این سال [۱۰٤۹ ه‍/۳ ژانویهٔ ۱٦٤۰ م] از عرضداشت پادشاهزادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر که از دولت‌آباد عازم درگاه بودند، به‌سمع همایون رسید که چهارم ماه مذکور موافق هزار و چهل و نه [۱۰٤۹ ه‍/۲۹ دسامبر ۱٦۳۹ م] در (نواحی[2]) متهرا خلف گرامی گوهری در مشکوی اقبال آن مؤید بختیار متولّد گشته و حضرت خلافت پناهی آن ثمرةالفواد سلطنت را به‌محمّد سلطان موسوم گردانیدند.

واقعهٔ قلعهٔ خَنَشی

و از سوانح این سال آمدن ملک سیستان است، به‌حوالی قندهار و گذاشتن قلعهٔ خَنَشی و بعد از تسخیر. تبیین این مقال به‌طریق اجمال آن‌که چون عبدل نامی سر و سرکرده، زمینداران نصف ولایت مذکور محافظت قلعهٔ خَنَشی را که محلّ اقامت او بود، سرحد بُست و سیستان است،

---

۱. د: از.
۲. ب: حوالی.

به‌عهده خود گرفته بود. حاکم بُست از نفاق باطنی او غافل گشته به‌اعتماد چاپلوسی که در ظاهر می‌کرد و معدودی را به‌محافظت آن قلعه گذاشته بود. اتّفاقاً آن به‌درون در خفیه به‌وساطت نامه و پیغام به‌ملک سیستان اعلام نمود که اگر از آن طرف جمعی بیایند، قلعه را می‌سپارم و مشارٌالیه به‌تغافل می‌گذرانید.

و آخر کار آن غدّار وقتی که رایات جاه و جلال در کابل نزول اجلال داشت و قلیج خان حسب‌الطلب به‌پیشگاه حضور آمده بود، قابو دیده، اعادهٔ آن مدّعا نموده، نوشت که چون حالا صوبهٔ قندهار از وجود صوبه‌داری خالی است و فرصت این چنین به‌دست افتاده و قلعهٔ بُست چنانچه باید استحکام نیافته و تسخیر آن به‌اندک تردّدی میسّر آمده[1]، حصار مذکور را به‌تصرّف باید آورد.

و در این مرتبه نیز ملک سیستان به‌اغوای او از جای خود حرکت نکرد تا آن‌که مقارن آمدن قلیج خان از کابل به‌قندهار نوشته‌ای یکی از دوستانش که در خدمت شاه سمت محرمیت داشت به‌او رسید که در مجلس شاه مذکور می‌شود که تو با حاکم قندهار سازش داری و شاه بر تو بی‌اعتماد شده، در صدد دفع تست و بی‌آن‌که به‌حدود بُست و قندهار تاخت کنی، رفع این مظنّه ممکن نیست، لهٰذا ملک مضطرّ شده. پیاله، نام غلام معتمد خود را با جمعی به‌تاخت آن نواحی تعیین نمود و مسرعی فرستاده، عبدل مفسد را بر حقیقت حال واقف گردانید.

و چون پیالهٔ مذکور به‌حوالی (خَنَشی[2]) رسید، عبدل مقهور او را با همراهانش به‌قلعه درآورده، مردم عزّت خان حاکم بُست را که به‌محافظت حصار قیام داشتند، به‌قتل رسانید و قلیج خان بعد از اطّلاع بر این معنی معتمدی را با جمعی از احدیان و نوکران خود روانه نمود تا قلعه را از تصرّف غلام (ملک[3]) سیستان برآورند و عزّت خان نیز سه‌صد کس از بُست به‌کمک فرستاد.

بالجمله چون دولت‌خواهان به‌پای قلعه رسیدند، از مردم ملک قریب پانصد کس از قلعه برآمده، آتش جنگ ملتهب گردانیدند و آخر کار جمعی را به‌کشتن داده، به‌قلعه گریختند و سپاه ظفرپناه قلعه را محاصره نموده، ملچارها ساختند و ملک به‌شنیدن این خبر جمع کثیری را به‌کمک محصوران فرستاد.

---

۱. د: میسر است آمده.
۲. د: حبشی.
۳. د ندارد: ملک.

و دولت‌خواهان به‌سبب آن‌که قلعه در حوالی خَنَشی نبود که بنه و بار را در آن‌جا گذاشته به‌جنگ توان پرداخت و قلّت انصار و کثرت اشرار را نیز رعایت کردن از لوازم احتیاط بود، در حوالی قلعه مصلحت در مقابله ندیده، از دور حصار برخاستند و این روی آب هیرمند[1] آمده، در موضعی که پنج کروهی خَنَشی است، احمال و اثقال گذاشته، مستعد جنگ شدند و لشکر سیستان بعد از وصول به‌خَنَشی، عقب نشستن سپاه ظفرپناه را طور دیگر قیاس کرده، دلیرانه از آب هیرمند[2] گذشته متوجّهٔ لشکر منصور گشتند و افواج پادشاهی که آمادهٔ پیکار بودند، پیش رفته با اشرار به‌کارزار پرداختند و از آن‌ها قریب سه‌صد کس را بر خاک هلاک انداخته و جمعی کثیر مجروح و بقیة‌السیف را منهزم ساختند و غنیم با وجود بسیاری، قلعهٔ خَنَشی را گذاشته به‌سیستان بدر رفت.

و قلیج خان به‌مجرّد شنیدن مژدهٔ فتح، خنجر خان خویش خود را با یک‌هزار و پانصد سوار از کمکیان صوبهٔ قندهار و نوکران خود بر سبیل استعجال فرستاد، تا سپاه ظفرپناه پیوسته به‌تعاقب مخالفان شتابد و ولایت سیستان را تاخت و تاراج نماید و دولت‌خواهان تا بند سیستان تعاقب کرده. اکثر مواضع آن ملک را غارت نمودند و بند مذکور را که بندوبست آبادانی سیستان به‌آن وابسته بود، شکسته به‌فیروزی برگردیدند و عبدل منافق که زنده گرفتار شده بود، بعد از صدور حکم از درگاه به‌یاسا رسید.

در اواسط شهر رمضان این سال [۱۵ رمضان ۱۰٤۹ ه‍/۹[3] ژانویهٔ ۱٦٤۰ م] پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر به‌حضور رسیده، ادراک ملازمت نمودند و یک‌هزار مُهر نذر و یک فیل که قیمت آن پنجاه‌هزار روپیه شد، با یراق طلا و سه مادهٔ فیل پیشکش گذرانیدند و از پیشگاه مراحم مورد انواع الطاف گشتند.

چهارم شوّال این سال [۱۰٤۹ ه‍/۲۸ ژانویهٔ ۱٦٤۰ م] جشن وزن شمسی انتهای سال چهل و هشتم از سنین عمر با برکات انعقاد یافت و وزن پیکر اطهر به‌طلا و دیگر اشیا به‌تقدیم رسید. در این بزم مسرّت پیرای از سواران منصب هریک از پادشاه‌زاده‌ها، محمّد شاه شجاع بهادر و پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر که پانزده‌هزاری، نه‌هزار سوار بودند، شش‌هزار سوار دو اسبه و سه اسبه قرار یافت و به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر، دو لک روپیه انعام

---

۱. بض: هیلمند.
۲. بض: هیلمند.
۳. بض: ۱۵ رمضان ۱۰٤۹ ه‍.

نیز[۱] شفقّت شد و منصب پادشاهزادهٔ مراد بخش به‌اضافهٔ یک‌هزار سوار، ده‌هزاری[۲]، پنج‌هزار سوار مقرّر گردید و از وفور رافت سه‌هزار سوار منصب علی مردان خان را که هفت‌هزاری ذات و سوار بود، دو اسبه و سه اسبه گردانیدند و ظهور دیگر عنایات ضمیمهٔ آن گردیده.

در این ایّام به‌منزل پادشاهزادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر تشریف بردند و آن والاتبار عالی‌مقدار لوازم پاانداز و نثار به‌تقدیم رسانیدند و اقسام جواهر و مرصّع‌آلات و دیگر نفایس و پنجاه فیل نر و ماده با یراق نقره که قیمت مجموع شش لک روپیه شد، پیشکش نمودند.

و در این ایّام حاجب بیجاپور را که پیشکش عادل خان آورده بود، به‌عنایت نوازش فرموده، رخصت معاودت ارزانی داشتند و برای عادل خان کمر مرصّعی که چهل‌هزار روپیه قیمت داشت، مصحوب او ارسال داشتند.

در این اوقات به‌شکار کمرغه[۳] که زیاده بر دوهزار آهوی سیاه و چکاره، قراولان رانده به‌دام آورده بودند، تشریف بردند و از آن جمله سه‌صد را زنده گرفته، باقی را آزاد فرمودند.

حادثهٔ آتش اکبرنگر

در این سال در قلعهٔ اکبرنگر مشهور به‌راج محل روزی که طوفان باد بود، آتش درگرفت و در طرفة‌العینی به‌بنگله‌هایی[۴] که حرمسرای پادشاهزادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر بود، رسیده به‌عمارات افتاد و پادشاهزادهٔ عالم که در آن وقت بیرون تشریف داشتند، برخاسته متوجّهٔ محلّ گشتند. اتّفاقاً به‌دروازه مابین خلوتخانه و حرم نیز آتش (در) گرفته[۵]، راه آمد و شد مسدود گردانید و شراره‌ها به‌منزل اطراف خلوتخانه منتشر شد و آن کامکار عالی‌مقدار ناچار بر بام جهروکه برآمده نردبان طلبیدند. بعد از گذشتن زینه پایه مردم را یک‌جانب کرده، با اهل محلّ و هرکه از خدمتکاران خود را توانست رسانید، از راه نردبان فرودآمدند. بعد از آن‌که آتش به‌جهروکه نردبان نیز درافتاد، از جمله جمعی که مانده بودند، بعضی خود را از بام انداختند و از آن‌ها چندی سالم و اکثری مکسورالاعضا بر زمین رسیدند و هفتاد و پنج عورت سوختند و از

---

۱. د ندارد: نیز.
۲. د: ده سواری.
۳. د: قمرغه.
۴. د: بنگهایی.
۵. د: درگرفته.

(جواهرخانه[1]) و توشکخانه و سایر کارخانجات پادشاه‌زادهٔ جهان به‌جز خاکستری اثری نماند.

و چون این حادثه در اواخر شوّال مذکوره [۱۰٤۹ ه/اواخر فوریهٔ ۱٦٤۰ م] از عرایض منهیان صوبهٔ بنگاله به‌عرض رسید، حضرت ظلّ الٰهی فرمانی مشتمل بر تفقّد و دلجویی بسیار با جواهر و اقمشه و دو لک روپیه و همین‌قدر زر نقد برای آن گرامی نسب والاتبار و زیور یک لک روپیه جهت فرزندان ایشان ارسال نمودند.

توجّهٔ موکب جلال به‌سیر سرابستان کشمیر نوبت ثانی

در این وقت خاطر ملکوت ناظر به‌تفرّج سیر و تماشای گلزار، همیشه بهار، کشمیر بی‌نظیر رغبت فرمود و چون دریافتن موسم شکوفهٔ آن سرابستان دلپذیر مطمح نظر انور بود، نهضت از راه پنوج مقرّر گردید و [۲٦ شوّال ۱۰٤۹ ه[2]] موافق غرّهٔ اسفند [۱۹ فوریهٔ ۱٦٤۰ م] در ساعت مختار لوای عزیمت به‌آن صوب برافراشته شد.

و در اوایل ذی‌قعدهٔ [۱۰٤۹ ه/۱ مارس ۱٦٤۰ م[3]] که کنار دریای چناب مخم سرادقات جلال بود، بندگان اشرف به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر خلعت خاصّه با فرجی و سرپیچ، یک لعل و دو مروارید که یک لک و پنجاه‌هزار روپیه قیمت داشت و تسبیح مروارید که چند لعل و زمرد در آن منتظم بود و پنجاه‌هزار روپیه قیمت داشت و (تسبح و[4]) جمدهرخاصّه و شمشیر و ترکش خاصّه و کمر مرصّع و پارهٔ دیگر از مرصّع‌آلات و دوصد اسب، از آن جمله، یکی خاصّه با زین میناکار و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل لطف نموده به‌دکن رخصت انصراف ارزانی داشتند و یک‌هزار مُهر از زر وزن حواله فرمودند که به‌اهل استحقاق برهان‌پور و دولت‌آباد قسمت نمایند و پادشاه‌زادهٔ مراد بخش را به‌ظهور انواع مراحم گرانبار عاطفت[5] ساخته به‌بهیره فرستادند که رفته چند روز در آن‌جا اقامت نمایند و هرگاه فرمان صادر گردد روانهٔ کابل شوند و جمعی از امرا و منصبداران و احدیان و غیرهم در خدمت آن کامکار معیّن گشتند و وقت رخصت با امرا و منصبداران مذکور خلاع عنایت شد.

---

۱. د: جواهرخانه.
۲. بض: ۲٦ شوّال ۱۰٤۹ ه.
۳. بض: ۱ مارس ۱٦٤۰ م.
۴. د: تسبح و.
۵. د ندارد: عاطفت.

و در اواسط ماه مذکور [ذی‌قعدهٔ ۱۰٤۹ ھ/۸ مارس ۱٦٤۰ م[1]] از بهنبر مکرّمت خان را برای سرانجام آذوقهٔ کابل و قندهار و دیگر لوازم یساق به‌آن صوب مرخّص فرمودند. دوازده‌هزار مُهر از زر وزن به‌او حواله شد که به‌مستحقّین کابل که از گرانی غلّه سقیم‌الاحوال گشته‌اند، تقسیم نمایند و مصحوب ملتفت خان که به‌دیوانی صوبهٔ بنگاله مفوّض گشته (بود[2]). خلعت خاصّه و متاع یک لک روپیه از جواهر و مرصّع‌آلات و اقمشهٔ عراق از قسم زربفت و غیرها برای پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر ارسال یافت و وقت روانه شدن از بهنبر به‌دستور پیش حکم شد که پادشاه‌زادهٔ بزرگ‌مرتبه و سایر امرای لشکر رکاب متعاقب یکدیگر از عقبات این راه به‌تدریج بگذرند.

نوروز جهان افروز

جشن نوروز این سال روز سه‌شنبه بیست و ششم ماه مذکور [ذی‌قعده] موافق هزار و چهل و نه هجری [۱۰٤۹ ھ/۱۹ مارس ۱٦٤۰ م] در منزل بهنبر واقع شد. از لاهور تا این‌جا راه پیر پنجال و پنوج یکی است و از این منزل جدا می‌گردد. مجملاً روزی که به‌جانب پنوج کوچ شد، بعد از قطع نیم کروه درختهای عظیم پر از خوشه گل‌های سرخ نظر فریب که مخصوص این راه است، بر بالای کتل در نهایت شکفتگی و کمال نمو به‌نظر انور درآمد.

و چون حضرت‌اعلی در سابق گل مذکور را ندیده بودند، از تماشای آن گل شگفتند و (بسیار تفرّج[3]) نمودند.

آمدن ظریف (از[4]) روم

در این‌روز ظریف از روم رسیده به‌شرف ملازمت فایزگشت و از نیکو خدمتی به‌اضافهٔ منصب و خطاب فدایی خان و خدمت اختر بیگی سرافراز گردید.

شرح رفتن او به‌روم و برگشتن به‌طریق اختصار آن‌که بندگان اشرف در اوایل سال دهم جلوس[5] مشارٌالیه را برای ابتیاع اسبان عربی به‌روم فرستاده بودند و مصحوب او نامه با کمر

---

۱. بض: ۸ مارس ۱٦٤۰ م.
۲. د: بود.
۳. ب: بسیار تفرّج.
۴. د: از.
۵. بض: سال دوم جلوس (اوایل ۱٦۲۹ م).

مرصّع قیمت چهل‌هزار روپیه برای سلطان مراد خان قیصر روم ارسال یافته بود. چون ظریف مذکور خدمت مرجوعه را به‌تقدیم رسانیده، عازم درگاه گردید. قیصر نیز ارسلان آقا نامی را از معتمدان خود به‌ایلچی‌گری تعیین نموده، با نامهٔ محبت طراز و سوغات شایسته همراه او روانه ساخت.

و وقتی که هردو از راه دریا به‌بندر لاهری رسیدند و این معنی از عرایض منهیان صوبهٔ تهتّه معروض (پایهٔ سریراعلی گردید[1])، برای ایلچی فرمان عنایت عنوان با خلعت ارسال یافت و به‌خواص خان حاکم آن صوبه حکم صادرشد که به‌مشارٌالیه ده‌هزار روپیه از سرکار پادشاهی برساند و شش‌هزار روپیه از خود تکلیف نماید و نیز فرمان به‌صدور پیوست که وقت عبور ایلچی قزاق خان، حاکم سیوستان چهارهزار روپیه و شاه قلی خان، حاکم بَهْکّر همین‌قدر (زر[2]) و نجابت خان، صوبه‌دار مُلتان شش‌هزار روپیه ضیافت گویان به‌مشارٌالیه بدهند.

بعد از آن‌که ایلچی داخل لاهور شد، ظریف او را در دارالسلطنت گذاشته، خود به‌پیشگاه حضور آمد و بعد از ادراک شرف کورنش به‌دستوری که مرقوم گردید، مورد مراحم گشت و حکم شد که به‌دارالسلطنت برگشته، اسبان آورده خود را خوید خورانیده آسوده گردانیده به‌درگاه بیاورد.

و محمّد حسین سلدوز به‌مهمانداری مأمور گشته، رخصت لاهور یافت که ایلچی را به‌نزهت‌آباد کشمیر بیاورد.

دخول کشمیر

نهم ذی‌الحجّهٔ این سال [۱۰۴۹ هـ] موافق دوزادهم فروردین [۳۰ آوریل ١٦٤٠ م] موکب جاه و جلال قرین دولت در دولتخانهٔ قلعهٔ کشمیر جنّت‌نظیر به‌مبارکی نزول اجلال فرمود. به‌غیر شکوفهٔ بادام که به‌سبب شکفتگی به‌سایر شکوفه‌ها ریخته بود، اقسام شکوفه به‌نظر انور درآورد[3]. در این ولا به‌عرض رسید، اوزبک خواجه، ایلچی امام قلی خان، والی توران به‌کابل رسیده، حکم شد که غازی بیگ رفته، او را از راه پکهلی به‌حضور بیاورد و پنج‌هزار روپیه از خزانهٔ اتک به‌مشارٌالیه انعام بدهاند.

---

۱. د: پایهٔ سریر اعلی گردید.
۲. د: زر.
۳. د: درآمد.

در آغاز عشرهٔ ثانی محرّم این سال موافق هزار و پنجاه [۱۰۵۰ ه‍/۳ مهٔ ١٦٤٠ م] صالح دستار خوانچی که نذر محمّد خان، والی بلخ او را با نامه و سوغات نزد پادشاه‌زادهٔ بزرگ‌مرتبه به‌ایلچی‌گری فرستاده بود، به‌کورنش همایون نیز مستعد گشته. چهل و پنج اسب ترکی و پنج شتر پیشکش گذرانید و به‌خلعت و انعام ده‌هزار روپیه کامیاب گردید و به‌فاصلهٔ یک هفته ایلچی امام قلی خان به‌پیشگاه حضور رسیده، نامه خانی را به‌ارمغانی[1] مشتمل بر شصت اسب و یکصد شتر و نُه باز طویغون و همین‌قدر غلام قلمان و دیگر تحف آن دیار به‌نظر انور درآورد و به‌شفقّت خلعت و خنجر مرصّع رعایت یافت.

خبر گرفتاری پرتهی راج ولد ججهار [سنگه] بُندیله مسرت‌افزای اولیای دولت گشت

تبیین این مقال به‌طریق اجمال آن‌که چون عبدالله خان بهادر فیروزجنگ بعد از رسیدن اسلام‌آباد خبر یافت که پرتهی راج مزبور و چَنْپَت مقهور با بسیاری از مفسدان بُندیله مابین اوندچهه و جنگلی که سه کروهی اوندچهه مذکور است، بنه و بار را گذاشته مواضع جهانسی را تاخت و تاراج گردانیده‌اند. خواست که باقی خان، جاگیردار سابق اسلام‌آباد مذکور را که مصدر تردّدات گشته بود، به‌محافظت بنه و بار گذاشته خود بر سر مقهوران سواری کند. مشارٌالیه از کارطلبی خان فیروزجنگ را از این اراده مانع آمده گفت که اگر فوج خود را با من تعیین کنید، تعهّد می‌کنم که این مهمّ را به‌انصرام رسانم. عبدالله خان بهادر او را با جمعیّت خود به‌استیصال مخاذیل[2] فرستاد.

باقی خان ایلغار کرده، تمام روز راند و شام جلو کشیده، چندی را به‌زبان‌گیری فرستاد. چون خبریافت که مقاهیر از آمدن لشکر منصور بیخبراند، یک پهر شب مانده سوار شد و در سفیدهٔ صبح غافل بر سرگردنکشان سیاه روز ریخته، هنگامه زد و خورد گرم گردانید و اشرار کفّار اگرچه اوّل کار به‌کارزار پرداختند، امّا پا تعاقب سپاه ظفرپناه غالب آمده، پرتهی راج را زنده گرفتند و جمعی کثیر از مقاهیر را علف شمشیر گردانیدند و در این میان چَنْپَت به‌تک پا جان از دست غازیان به‌سلامت بدربرد و باقی خان به‌تصرّف برگشته، پیش عبدالله خان آمد و پرتهی راج بعد از معروض گشتن این واقعه به‌حسب امر همایون در زندانخانهٔ قلعهٔ[3] گوالیار

---

۱. د ندارد: به‌ارمغانی.

۲. د: مخذول.

۳. د ندارد: قلعه.

به‌حسب مؤید گرفتار گشت و به‌سبب به‌در رفتن چَنْپَت که محرّک سلسلهٔ فساد بود. فیروزجنگ از جاگیرداری اسلام‌آباد معزول گردید و بهادر خان روهیله که متعهّد قلع و قمع آن مفسد شده بود، به‌مشارٌالیه معیّن شد و به‌اضافهٔ منصب سرافرازی یافت.

و در سلخ محرّم مذکور [۱۰۵۰ ه‍/٦ ژوئن ١٦٤٠ م] اوزبک خواجه بیست و هفت اسب ترکی با دیگر اشیا از پیش خود پیشکش نمود و به‌ایلچی مذکور یک اسب عراقی با زین مطلّا و بیست و پنج‌هزار روپیه انعام شد و همراه او از قوشداران و غیره هم به‌عنایت خلاع و انعام دوازده‌هزار روپیه کامیاب گشتند و بیست و شش اسب السه و بیست و هفت شتر و دیگر اشیا که نذر طغایی مصحوب ملازم خود، همراه اوزبک خواجه پیشکش به‌درگاه فرستاده بود، ازنظر گذشت و ملازم طغایی مذکور به‌مرحمت خلعت و بگدهٔ کار و با بنه و بار طلا و ده‌هزار روپیه انعام مباهی شد.

و در اواسط صفر [۱۰۵۰ ه‍/٦ ژوئن١٦٤٠ م] ظریف مخاطب به‌فدایی خان از دارالسلطنت آمده به‌کورنش مستعد گشت و پنجاه و دو اسب خریدِ عربستان را با دو اسب که سلحدار پاشا مهماندارش به‌او تکلیف نموده بود، ازنظر گذرانید و فردای آن نُه اسب پیشکش محمّد پاشا حاکم لحسا که مشارٌالیه مصحوب یکی از معتمدان خود همراه فدایی خان مزبور ارسال داشته بود، به‌نظر انور درآمده به‌فرستادهٔ پاشای مذکور خلعت و یک‌هزار روپیه عنایت شد.

رسیدن رسول قیصر به‌درگاه

در منتهای عشرهٔ ثانی این ماه [صفر ۱۰۵۰ ه‍/۱۱ ژوئن ١٦٤٠ م] ایلچی روم از دارالسلطنت به‌پیشگاه حضور رسیده، نامهٔ قیصر را با اسبی که آن سلطنت پناه مع زین مروارید و عبای مروارید دوز مصحوب او فرستاده بود ازنظر گذرانید به‌شفقّت خلعت و کمر خنجر مرصّع و پانزده‌هزار روپیه انعام کامیاب گشت و در این تاریخ فرمان صدور یافت که پادشاه‌زادهٔ مراد بخش با لشکر همراه از بهیره متوجّهٔ کابل کردند و وزیر خان را در اتک بگذارند و در این‌روز [سلخ صفر ۱۰۵۰ ه‍[1]/۲۰ ژوئن ١٦٤٠ م] یک اسب قبچاق با ساز طلا و دیگر امتعهٔ هندوستان به‌اوزبک خواجه شفقّت شد و چون به‌عرض رسید که سیف خان در صوبهٔ بنگاله به‌اجل موعود گذشته.

---

۱. بض: سلخ صفر ۱۰۵۰ ه‍.

غرّهٔ ربیع‌الاوّل [۱۰۵۰ ه‍/۲۱ ژوئن ۱٦٤۰ م] بندگان اشرف به‌منزل عفت قباب ملکه بانو بیگم زوجهٔ متوفی معظّم الیه که خواهر حقیقی نوّاب مهد عُلیه است و برحسب امر اعلی در رکاب بسر می‌برد، تشریف (فرموده[۱])، آن مستورهٔ حجب عفت را با انواع دلدهی تسلّی بخشیدند و به‌پسرانش خلعت‌ها داده از تعزیت برآوردند.

سوّم ربیع‌الثّانی این سال [۱۰۵۰ ه‍/۲۳ ژوئیه ۱٦٤۰ م] جشن وزن قمری اختتام سال پنجاهم از سنین دوام قرین به‌آیین لایق مرتّب گشت و ذات با برکت را به‌طلا و دیگر اشیای مقرّری سنجیدند و در این بزم ستوده به‌ایلچی[۲] روم خلعت و جیغهٔ مرصّع و به‌ایلچی بخارا خلعت و بیست‌هزار روپیه انعام شفقّت شد.

حادثهٔ ایلاق سنگ سفید

از معظّم امور این سال حادثه سیل سنگ سفید است. شرح واقعه این که در اواسط این ماه [ربیع‌الثّانی ۱۰۵۰ ه‍/اوایل اوت ۱٦٤۰ م] موکب همایون به‌تماشای ایلاق مذکور که از ایلاقات نامی کشمیر است، نهضت فرمود. چون بعد از قطع دو سه منزل به‌پای کتل رسید. حکم شد که ملتزمان حضور سبکبار بر کتل برآیند و اکثر مردم به‌گمان این که بالایش از یک‌روز توقّف نخواهد شد. خیمه‌ها را بر جا گذاشته، زیاده بر مایحتاج یک‌روزه بر نداشتند.

اتّفاقاً همین که بندگان اشرف بر بالای کتل برآمده، پارهٔ راه قطع نمودند، شروع در تقاطر شد و رفته رفته باران شدید درگرفت و حضرت‌اعلی به‌دولتخانه‌ای که بر عرصهٔ گلزار نصب شده بود رسیده، ساحت پیش درگاه را سیر[۳] فرمودند و از شدت باران بیشتر نتوانستند تشریف برد، بلکه کار به‌جایی رسید که هیچ‌کس از اهل رکاب نتوانست قدم از جای خود [برداشت] و چون آثار انقطاع باران ظاهر نبود[٤] و مردم از فقدان آذوقه و همراه نداشتن خیمه عاجز گردیدند. لهٰذا اعلی‌حضرت زیاده بر یک‌روز توقّف نفرموده، لوای مراجعت برافراشتند.

در راهی که در وقت رفتن[۵] به‌کمال آسانی بود، در برگشتن از بسیاری بارش به‌نوعی پر گِل گردید که اسبان تا سینه فرو می‌رفتند و ریش‌های درهم دویده، اشجار به‌سبب شدت باران

---

۱. د: فرموده.
۲. د: با ایلچی.
۳. د: اسیر فرمودند
۴. د: ظاهر نتوان شد.
۵. د: در.

از زیر خاک برآمده بود، سد راه گشته، مانع تردّد پیاده و سوار می‌گشت و کار مردم چه از این ممرّ[۱] و چه از جهت سیل باری ابر و تری رخت و سردی هوا به‌جان رسیده بود. در این اثنا جوی عمیقی که سابق آب کمی داشت و در این طوفان سیل آن چنان لبریز می‌رفت که به‌غیر فیل از آن گذشتن محال بود، پیشامد و بندگان اشرف جهت مزید تأکید تا بسته شدن پل به‌ذات اشرف این روی آب توقّف نمودند و بعد از آن‌که اهل رکاب بر آب مذکور از چوبهای کلان که در آن جنگل افتاده بود، دو جا پل بستند و اهل محلّ گذشتند و خود به‌دولت عبور فرمودند.

با آن‌که بامداد روانه شده بودند، نصف شب (به‌منزل[۲]) که کمتر از چهار کروه مسافت داشت رسید، امّا بیشتر مردم از کارخانه‌داران و غیرهم آن شب بالای کتل و مابین آن درباران به‌تعب تمام گذرانیدند. بالجمله دو روز برای رسیدن عقب‌ماندگان و اسباب مقام شد. در این سه شبانروز علی‌الاتّصال بارش بود. روز چهارم که باران ایستاد، موکب جلال متوجّهٔ شهر گشت.

و حضرت شاهنشاهی بعد از وصول به‌نیم کروهی هفت چنار که در یک کروهی معموره واقع است و از طغیان آب بهت، آب از موضع مذکور گذشته تا آن‌جا رسیده بود، سوار سفینهٔ دولت گشته، متوجّهٔ دولتخانهٔ قلعه گردیدند و با آن‌که سیل رو به‌تنزل داشت، اکثر جاکشتی از بالای درخت‌های میوه‌دار باغات کنار بهت و دَل گذشت.

در این حادثه قریب چهارهزار خانه برکنار دَل و بهت زیر و زبر گشت و ده بسیاری را آب برد، به‌خریف که بیشتر محصول کشمیر در آن فصل است، آفت عظیم رسید. القصّه از تقریر معمران ولایت مذکور به‌وضوح انجامید که طغیان آب را به‌این مرتبه ندیده و نشنیده بودند و از عرایض منهیان ممالک محروسه معروض پیشگاه خلافت گشت که این (سیل[۳]) باعث خرابی بسیار از محال کنار بهت گشته. چنانچه از چهارصد و سی و هشت قریه پرگنهٔ بهیره و چهارصد موضع خوش آب و هوای دو محلّ دامن از این آفت سالم نماند و همچنین دهات پرگنهٔ گِرْجَهَاک و نَنْدَن‌پور و شمس‌آباد و غیره که در پنج شش کروهی بهت بودند، خراب گردیدند.

---

۱. د: مر.
۲. د: به‌منزل.
۳. ب: سال.

غرّهٔ جمادی‌الاولی این سال [۱۰۵۰ ه‍/۱۹ اوت ۱٦٤۰ م] اوزبک خواجه، ایلچیِ امام قلی خان به‌شفقّت خلعت و جیغهٔ مرصّع و شمشیر یراق میناکار و اسب قبچاق و دیگر اشیا کامیاب گشته، رخصت انصراف بخارا یافت و به‌همراهان او پنج‌هزار روپیه بفرستاده، نذر طغایی که پیشکش آورده بود[1] و دوهزار روپیه عنایت شد.

در این ولا به‌عرض رسید که الله قلی پسر یلنگتوش بیگ اتالیق روی امید به‌این آستان دولت آورده به‌کابل آورد، سعید خان پنج‌هزار روپیه از خزانهٔ آن‌جا به‌او داده، روانهٔ درگاه گردانید. بنابر آن از پیشگاه مراحم فرمان صادرشد که متصدّیان اتک نیز پنج‌هزار روپیه از سرکار خاصّهٔ شریفه به‌مشارٌالیه بدهند.

۱. د: آورده بودند.

وقایع سال چهاردهم جلوس همایون
و معاودت از کشمیر، موافق هزار و پنجاه

چون در این وقت [جمادی‌الثّانی ۱۰۵۰ هـ] که اوایل مهرماه [اواخر سپتامبر ۱٦٤۰ م] بود، هوای کشمیر رو به‌سردی گذاشت نهضت همایون به‌صوب دارالسلطنت مقرّر گشت و قرار یافت که به‌دستور سابق به‌سیر چشمه‌ها[1] پرداخته از شاه‌آباد عازم مقصد شوند و به‌این قرار داد در عشرهٔ اوّل (ماه[2]) این سال [۷ جمادی‌الثّانی ۱۰۵۰ هـ[3]/۲٤ سپتامبر ۱٦٤۰ م] موکب جلال به‌ساعت مختار از کشمیر متوجّهٔ آن صوب گشت.

به‌سیاست رسیدن سلطان بندی جعلی[4]

و در شاه‌آباد شاد خان که به‌ایلچی‌گری بلخ رفته بود، به‌درگاه رسیده شرف کورنش دریافت و خون گرفته را که در توران مدّعی فرزندی خسرو گشته، خود را سلطان بندی وا می‌نمود و نذر محمّد خان او را در این دعوی کاذب یافته دربند کرده بود. وقت رخصت بندی‌وار مسلسل به‌خان مذکور سپرده حاضر گردانید و چون برای عبرت سایر ارباب فساد ستردن نقش وجود آن متقلّب از لوح هستی لازم همّت[5] پادشاهانه بود، از قهرمان جلال به‌شحنهٔ سیاست گرفتار گردید.

مجملاً رایات عالیات بعد از فراغ تماشا و گلگشت چشمه‌سارها بر ساحت هیراپور سایهٔ وصول انداخت و بیست و هشتم ماه مذکور [جمادی‌الثّانی ۱۰۵۰ هـ] موافق بیست و یکم[6] مهر [۱۵ اکتبر ۱٦٤۰ م] در لدهی محمّد قلی نزول اجلال فرمود. در این‌روز برف شروع در بارش کرده،

---

۱. ب: چشمه.
۲. د: در عشره اولی ماه اوّل.
۳. بض: ۷ جمادی‌الثّانی ۱۰۵۰ هـ.
۴. د ندارد: جعلی.
۵. د: لازم جمعیّت.
۶. بض: بیست و پنجم.

تا یک پهرشب در ابتدا برابر برنج و در آخر به‌قدر نخود علی‌الاتّصال بارید و صباح آن وقت کوچ در حوالی دولتخانه به‌قدر دو انگشت و از آن‌جا تا سرکتل پیر پنجال که یک و نیم کروه جریبی مسافت داشت، مقدار پنج انگشت و در کوه‌های اطراف راه یک وجب حجم (داشت[۱]) و آبها همه یخ بسته بود.

سوّم رجب [۱۰۵۰ ه‍/۱۹ نوامبر ١٦٤٠ م] در منزل نوشهره، (الله قلی[۲]) پسر یلنگتوش به‌احراز ملازمت کامیاب دولت گشته، نه اسب السه پیشکش گذرانیده و به‌عنایت خلعت و خنجر مرصّع و منصب یک‌هزاری و پانزده‌هزار روپیه انعام مورد مراحم گردید و از همراهان او سه کس به‌انعام دوهزار و پانصد روپیه نوازش یافته، در سلک منصبداران منتظم گشتند و در منزل بهنبر به‌الله قلی مذکور شمشیر یراق میناکار و اسب و فیل مرحمت شد.

دخول به‌دارالسلطنت

و غرّهٔ شعبان [۱۰۵۰ ه‍/١٦ نوامبر ١٦٤٠ م] موکب منصور ساحت لاهور را به‌فرّ نزول مهبط ضیاء و نور ساخت و دولتخانهٔ دارالسلطنت مذکور به‌قدوم مسرت لزوم خاقانی محلّ نزول عیش و سرور جاودانی گردید. شب برات [١٤ شعبان/۲۹ نوامبر] به‌ایلچی روم خلعت فاخره و پانزده‌هزار روپیه انعام شفقّت شد.

در این ایّام پادشاه‌زادهٔ مراد بخش که با سایر لشکر همراه برحسب اشارهٔ همایون از کابل عازم درگاه شده بودند[۳]، به‌ملازمت فایزگشته، یک‌هزار مُهر نذر گذرانیدند. اواخر ماه از پیشگاه عواطف برای پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر سرپیچ و یک لعل و دو مروارید گران‌بها و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و کمر مرصّع و پارهٔ دیگر مرصّع‌آلات و بسیاری از ملبوسات خاصّه و دو اسب، یکی با زین میناکار و دیگری با زین طلا ارسال یافت. سلخ [شعبان ۱۰۵۰ ه‍/ ١٤ دسامبر ١٦٤٠ م] پادشاه‌زادهٔ مراد بخش دویست اسب ترکی راهوار پیشکش کردند.

و در این‌روز بندگان اشرف ایلچی قیصر را به‌شفقّت خلعت فاخره و شمشیر و سپر یراق طلا و یک مُهر و یکصد تولگی و دیگر روپیه به‌همین وزن و بیست اسب و عمر چلپی فرستادهٔ محمّد پاشا، حاکم لحسا (را[٤]) به‌عنایت خلعت و انعام یک‌هزار روپیه کامیاب ساختند

---

۱. د: حجیم داشت.
۲. ب: امید قلی.
۳. د: شده بود.
۴. د ندارد: را.

و رخصت انصراف ارزانی داشتند و مصحوب چلپی مزبور برای پاشای مذکور ده‌هزار روپیه و جهت برادرش پنج‌هزار روپیه فرستادند.

به‌عرصه آمدن علّامی سعدالله خان

از سوانح این سال تافتن پرتو التفات است، بر وجنات حال ملّا سعدالله لاهوری. تبیین این مقال به‌طریق اجمال آن‌که چون در این ولا حقیقت فضایل و کمالات و درستی ذهن و رسایی ادراک مشارٌالیه به‌وساطت بار یافتگان بساط حضور معروض پایهٔ سریراعلی گردید، از پیشگاه خلافت حکم استحضار او صدور یافت و موسوی خان صدرالصّدور آن سزاوار تربیت را در اواخر شهر رمضان این سال [۱۰۵۰ ه‍/اواخر دسامبر ۱٦٤۰ م] به‌ملازمت اشرف آورد و پادشاه جوهرشناس از سیمای او تفرّس استعداد ذاتیش فرموده، در سلک ملازمان درگاه منتظم ساختند و به‌عنایت خلعت خاصّه و اسب خاصّه و خدمت عرض مکرّر که به‌غیر معتمدان به‌کسی[1] تفویض نمی‌یابد، پایهٔ اعتبارش را بلند گردانیدند.

مجملاً مشارٌالیه از رشدی که داشت در عرض یکسال به‌منصب یک‌هزاری و خطاب خانی و خدمت داروغگی غسلخانه که جز به‌فدویان درست اخلاص فرموده نمی‌شود، نوازش یافت.

نوزدهم شوّال این سال [۱۰۵۰ ه‍/۲ فوریهٔ ۱٦٤۱ م] جشن وزن شمسی انقضای سال چهل و نهم از عمر ابد پیوند، امید افزای خاطر جهانیان گردید و پیکر نور سرشت خاقان اکمل را به‌رسم معهود به‌طلا و دیگر اجناس مقرّری وزن نمودند. در این‌روز نشاط‌افزا منصب پادشاه‌زادهٔ مراد بخش به‌اضافهٔ دوهزار سوار، ده‌هزاری ذات و هفت‌هزار سوار مقرّر شد و علی مردان خان از تغییر سعید خان بهادر ظفرجنگ به‌صوبه‌داری کابل و شفقّت خلعت خاصّه با چارقب طلادوزی و خنجر مرصّع با پهولکتاره و دو اسب خاصّه، یکی با زین طلا و دیگری با زین مطلّا و فیل با یراق نقره و مادهٔ فیل کامیاب مراحم گردید و منصب مشارٌالیه به‌دو اسبه و سه اسبه گردیدن دوهزار سوار دیگر هفت‌هزاری ذات و سوار، از آن جمله پنج‌هزار سوار، دو اسبه سه اسبه قرار یافت.

و صالح دستار خوانچی نذر محمّد خان به‌شفقّت خلعت و دوهزار روپیه انعام و قوش بیگی امام قلی خان به‌خلعت و سه‌هزار روپیه انعام و همراهان او به‌دوهزار روپیه انعام کامیاب گشتند.

---

۱. د: به‌دیگری.

و در عشرهٔ اولی ذی‌الحجّهٔ این سال [۱۰۵۰ ه‍/اواسط مارس ۱٦٤۱ م] از پیشگاه مراحم و افضال خنجر مرصّع و شمشیر و سپر یراق میناکار و بیست‌هزار روپیه نقد به‌نذر بیگ، ملازم نذر بی طغایی، امام قلی خان، والی توران که پیشکش به‌درگاه آورده بود، حواله شد که برای مشارٌالیه ببرد و نذر بیگ مذکور به‌عنایت خلعت و یک‌هزار روپیه انعام مباهی گردید.

نوروز جهان افروز و فرستادن پادشاه‌زادهٔ مراد بخش به‌کابل

جشن نوروز این سال، روز چهارشنبه نهم شهر [ذی‌الحجّهٔ] مذکور موافق هزار و پنجاه هجری [۱۰۵۰ ه‍/۲۲ مارس ۱٦٤۱ م] انعقاد یافت. در این‌روز خجسته پادشاه‌زادهٔ مراد بخش به‌شفقّت خلعت خاصّه و جیغهٔ مرصّع و جمدهر خاصّه و شمشیر خاصّه و دو اسب خاصّه، یکی با زین میناکار و دیگر با زین طلای ساده و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل مورد الطاف گشته به‌کابل رخصت انصراف یافتند و جمعی از امرا و ارباب مناصب در خدمت آن عالی‌نسب مرخّص گردیدند و از آن میان راجه جی سنگه در حین رخصت به‌مراحم خسروانی مخصوص گشت.

در این بزم فرخنده ابراهیم، بکاول نذر محمّد خان که جناب خانی مصحوب او یک شنقار و چهار چرغ ارمغانی فرستاده بود، شرف اندوز ملازمت گردید و طیور مذکور را به‌نظر انور درآورد و هیجده اسب و بیست و پنج شتر از خود پیشکش نمود و خلعت فاخره و ده‌هزار روپیه انعام یافت. در این نوروز از روز اوّل تحویل آفتاب جهانتاب تا روز شرف [۱۹ فروردین ۱۰۲۰ ه‍ ش/۹ آوریل ۱٦٤۱ م] که به‌دستور هرسال جشن نوروزی امتداد داشت، متاع هفت لک روپیه از جمله پیشکش پادشاه‌زاده‌های کامکار و امرای رفیع‌مقدار مقبول افتاد.

در ده محرّم این سال موافق هزار و پنجاه و یک [۱۰۵۱ ه‍/۲۱ آوریل ۱٦٤۱ م] به‌میر شکاران نذر محمّد خان که با ابراهیم بکاول جانوران شکاری آورده، دوهزار روپیه انعام عنایت[1] شد. در اواخر ماه مذکور [محرّم ۱۰۵۱ ه‍/اوایل مهٔ ۱٦٤۱ م] مزبور به‌شفقّت خلعت و اسب و پنج‌هزار روپیه و همراهان او به‌انعام دوهزار[2] روپیه دیگر کامیاب گردیده به‌بلخ رخصت مراجعت یافتند.

---

۱. د ندارد: عنایت.

۲. د: ده‌هزار.

پیشکش دادن زمیندار جام[۱]

در این سال اعظم خان که به‌صوبه‌داری احمدآباد، گجرات مفوّض بود، از کارطلبی بر سر زمیندار جام که برخلاف سایر زمینداران آن ولایت سر به‌اطاعت درنمی‌آورد، به‌سامان شایسته لشکر کشیدن و چون به‌هفت کروهی نَوانَگر که مقر آن بدگوهر است، رسید. جام خام مجال تهیّهٔ اسباب نکال نیافته، ناچار دل نهاد، انقیاد گردید و از راه اعتذار درآمده با ارادهٔ ملاقات خان مذکور روانه شد.

و اعظم خان به‌او پیغام فرستاد که تا مقدور[۲] پیشکش معیّن نسازد و دارالضرب نَوانَگر که در آن سکّهٔ محمودی می‌زنند برطرف نکنند، صلح صورت نخواهد بست. زمیندار مذکور چون از فرمانبرداری گریز نداشت، تقبّل دادن یکصد اسب کچهی و سه لک [سکّهٔ] محمودی به‌صیغهٔ پیشکش نموده به‌قبول برانداختن دارالضرب و فرستادن رعایای نواحی احمدآباد که به‌ملک او پناه برده بودند و تعهّد این معنی که هرگاه سپاه ظفرپناه به‌تأدیب کراس و مواس متوجّهٔ گردد، پسر خود را با جمعیّت لایق به‌کمک دولت‌خواهان بفرستد، قواعد صلح را استحکام داده و بعد از رسیدن پیشکش به‌دیدن اعظم خان آمد و خان مذکور از شر آن خود سر خاطر وا پرداخته، قرین نصرت برگشت.

و در اواخر ماه صفر این سال [۱۰۵۱ ه‍/اوایل ژوئن ١٦٤١ م] از پیشگاه عواطف پارهٔ مرصّع‌آلات و یکصد اسب از آن جمله دو اسب خاصّه، یکی با زین میناکاری و دیگری با زین طلای ساده برای پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر ارسال یافت و در این ایّام چهارده اسب و هیجده شتر پیشکش اسمٰعیل هوت، زمیندار مُلتان ازنظر همایون گذشت.

و در این وقت نهری که ملازم علی مردان خان تعهّد آوردن آن به‌حوالی دارالسلطنت نموده بود و به‌اهتمام آن مأمور گشته به‌نواحی شهر لاهور رسید.

بنا یافتن باغ فیض‌بخش و فرح‌بخش لاهور

حکم شد که معماران سرکار خاصّهٔ شریفه و دیگر ارباب سلیقهٔ این کار در حوالی شهر برکنار نهر مذکور برای احداث باغ، مکانی که بلندی و پستی داشته باشد[۳] و حوض و انهار و فواره و

---

۱. بض: زمیندار گجرات.

۲. د: مقدار.

۳. د: داده باشد.

آبشار متعدّد مرتبه به‌مرتبه در آن ترتیب توان داد، اختیار کنند و بعد از تعیّن چنین مکان موافق طرحی که مستحسن افتاده بود، بنایان صنعت کار در اوایل ربیع‌الاوّل این سال [۳ ربیع‌الاوّل ۱۰۵۱ ه[1]/۱۲ ژوئن ١٦٤١ م] به‌ساعت مختار شروع در تعمیر آن نمودند.

چهارم ربیع‌الثّانی این سال [۱۰۵۱ ه/۱۳ ژوئیه ١٦٤١ م] جشن وزن قمری اختتام سال پنجاه و یکم از عمر ابد قرین آرایش یافت و ذات کثیر آن موهبت خاقانی را به‌رسم هربار به‌طلا و اجناس دیگر سنجیدند. در این بزم موفورالاحسان سیّد خان جهان که به‌منصب معتبر پنج‌هزاری ممتاز اقران بود، به‌مرتبهٔ والای شش‌هزاری مرتقی گشت.

بغی ورزیدن راجه جگت سنگه

از معظّم سوانح این سال، بغی ورزیدن راجه جگت سنگه، زمیندار کانگره است. شرح این واقعه به‌طریق اختصار آن‌که راجروپ، پسر کلان او که به‌فوجداری دامن کوه کانگره و گرفتن پیشکش از سایر زمینداران آن نواحی رخصت یافته بود. سال گذشته به‌اشارهٔ پدر آثار عصیان به‌ظهور رسانید و جگت سنگه مقهور معروض داشت که اگر فوجداری مذکور به‌او مفوّض گردد، هم پسر خود را تأدیب کند و هم چهار لک روپیه از زمینداران پیشکش می‌کرد. لهٰذا ملتمس او مقبول افتاد و آن بد نهاد بعد از رسیدن وطن به‌ارتفاع جبال و تنگی راه‌ها مغرور گردیده، اگرچه در ظاهر اطاعت می‌کرد، امّا در خفیه به‌استحکام قلاع خصوصاً قلعهٔ تاراگده که بر بالای کوهی بلند اساس گذاشته، با اسباب قلعه‌داری مضبوط ساخته بود، می‌پرداخت.

و چون این حقایق به‌مسامع اجلال رسید، برای مزید احتیاط معتمدی را به‌تَفَحُّص احوال او فرستاده، مکرّر منشور متضمّن آمدن حضور ارسال فرمودند و فرستاده. بعد از دیدن او به‌درگاه معروضداشت که آن برگشته روزگار اگرچه در ظاهر خود را مغلوب هراس وا نموده، التماس می‌کند که یک سال او را در وطن بگذراند و راجروپ را به‌پیشگاه خلافت می‌فرستد. امّا در واقع از شاهراه اطاعت منحرف گردیده است.

لهٰذا بعد از رسیدن این عریضه گمانی که در مخالفت او به‌خاطر همایون رسیده بود، به‌یقین پیوست و برای استیصال آن مفسد سه فوج به‌سرداری سیّد خان جهان و سعید خان پسر[2] بهادر و اصالت خان معیّن گشت و کارفرمایی افواج قاهره به‌پادشاه‌زادهٔ مراد بخش

---

۱. بض: ۳ ربیع‌الاوّل ۱۰۵۱ ه.

۲. د ندارد: پسر.

قرار یافته به‌آن کامکار فرمان صادرشد که با امرا و منصبداران تعیّن به‌خدمت[1] خود از کابل به‌راه سیالکوت متوجّهٔ (پیتهان[2]) کردند و در اواسط جمادی‌الاوّل [۱۰۵۱ ھ/۲۲ اوت ١٦٤١ م[3]] افواج ثلاثه[4] را از پیشگاه حضور مرخّص ساخته، امر فرمودند که تا رسیدن پادشاه‌زاده از کابل سیّد خان جهان و سعید خان در رای‌پور و بهرام‌پور توقّف نمایند و اصالت خان به‌جمّو رفته، زمینداران نواحی را جمع نماید و بعد از وصول آن کامکار به‌حوالی (پیتهان[5])، هر سه فوج به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ گرامی‌تبار ملحق گشته به‌قلع و قمع جگت سنگه زیاده سر بپردازند و وقت رخصت سرداران افواج قاهره مشمول مراحم خسروانی گشته. امرا و منصبداران هر فوج درخور حالت و مرتبه مورد نوازش گردیدند.

---

۱. د: تعیین الخدمت.
۲. ب: منهنیان؛ بض: پیتهان
۳. بض: ۲۲ اوت ١٦٤١ م.
۴. د: ثالثه.
۵. ب: پتهیان.

وقایع سال پانزدهم جلوس مطابق هزار و پنجاه و یک

غرّهٔ ماه [جمادی‌الثّانی] اوّل این سال [۱۰۵۱ ه‍/۷ سپتامبر ۱٦٤۱ م] از وفور افضال برای پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر خلعت خاصّه و مروارید، یک لک روپیه ارسال شد و در اوایل رجب این سال [۹ اکتبر ۱٦٤۱ م[1]] عبدالله خان بهادر فیروزجنگ که بعد از تغییر شدن جاگیر اسلام‌آباد عازم درگاه شده بود، احراز ملازمت نموده، یک‌هزار مُهر نذر گذرانید و مشمول عواطف خسروانی گشته، رخصت یافت که به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ مراد بخش رفته در استیصال جگت سنگه بکوشد.

و قلیج خان که از صوبه‌داری قندهار معزول گشته به‌حکومت مُلتان می‌پرداخت. نیز حسب‌الطلب از صوبهٔ مذکوره و رستم خان از جاگیر خود سنبهل در این تاریخ به‌درگاه رسیده، شرف استیلام عتبهٔ خلافت دریافتند و قلیج خان یک‌هزار مُهر نذر گذرانیده و مشارٌالیهما و چندی دیگر از امرا که به‌فرمان طلب از جاگیرها به‌پیشگاه حضور آمده بودند، به‌مهمّ مذکور معیّن گردیدند.

در این ایّام هفتاد اسب عربی که مبصّران فرستاده، معزّای حاکم بندر سورت در بصره لحسا و دیگر جاهای اسب‌خیز به‌هشتادهزار روپیه خرید، آورده بودند، با اسب سر خنگی که کس علی اکبر سوداگر از علی پاشای حاکم بصره به‌دوازده‌هزار روپیه که سی‌هزار لاری می‌شود، ابتیاع نموده بود، ازنظر گذشت و بندگان اشرف این اسب را بغایت پسندیده، سر طویلهٔ اسبان خاصّه فرمودند و در وجه قیمت آن به‌علی اکبر پانزده‌هزار روپیه عنایت فرمودند.

میر برکه به‌ایلچی‌گری بخارا تعیین شده بود و بعد از شنیدن خبر تسلّط نذر محمّد خان بر آن دیار و خلع سلطنت امام قلی خان به‌سبب طاری شدن ضعف باصره و روانه ساختن او به‌حرمین شریفین از کابل معاودت نموده به‌اواسط شعبان این سال [۱۰۵۱ ه‍/۱۹ نوامبر ۱٦٤۱ م[2]] به‌درگاه رسید.

---

۱. بض: ۹ اکتبر ۱٦٤۱ م.
۲. بض: ۱۹ نوامبر ۱٦٤۱ م.

توجّهٔ اشرف به‌شکار کانوواهن

در این ولا برای مصالح امور جهانداری موکب جاه و جلال از دارالسلطنت به‌شکارگاه کانوواهن که به‌کوهستان ولایت جگت سنگه مقهور نزدیک است، نهضت فرمود.

رحلت آصف خان خانِ‌خانان سپهسالار

در منزل (دوّم[1]) به‌عرض رسید که هفدهم ماه [شعبان] مذکور موافق هزار و پنجاه و یک [۱۰۵۱ ه‍/۲۱ نوامبر ۱٦٤۱ م]، یمین‌الدّوله آصف خان خانِ‌خانان سپهسالار به‌کوفت ممتد استسقا از جهان فانی به‌عالم باقی ارتحال نمود و حکم شد که در حوالی روضهٔ جنّت‌مکانی مدفون سازند و بر مزار آن جناب گنبد عالی بنا نمایند و به‌جهت تغییر لباس ماتم بازمانده‌های آن آصف جاه از اناث و ذکور خلعت‌ها و تورها به‌دارالسلطنت ارسال یافت و برای شایسته خان، پسر کلان والامکان[2] خلعت و فرمان تعزیه‌پرسی به‌صوبهٔ بهار فرستاده شد.

از آن عالی‌قدر سوای حویلی دارالسلطنت که بیست لک روپیه صرف آن شده و حویلی‌ها و باغها که در دارالخلافهٔ اکبرآباد و نزهت‌آباد کشمیر و غیرهما ساخته و سرایی که مابین آگره و لاهور بنا نهاده[3]، از نقد و جنس مبلغ دو کرور و پنجاه[4] و دو لک روپیه ماند. به‌این تفصیل: جواهر سی لک روپیه، اشرفی سه لک که چهل و دو لک روپیه می‌شود و روپیه یک کرور و بیست و پنج [لک روپیه]، طلا آلات و نقرهٔ آلات سی لک روپیه [و] دیگر اجناس بیست و سه لک روپیه.

غرّهٔ رمضان این سال [۱۰۵۱ ه‍/٤ دسامبر ۱٦٤۱ م] پنج فیل که پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر از راجهٔ مورنگ پیشکش گرفته، از جمله فلان مذکور یک زنجیر با یراق طلا و چهار دیگر با یراق نقره به‌درگاه فرستاده بودند، به‌نظر همایون درآمد و بندگان اشرف در برابر تسبیح مروارید بیش‌بها که در آن چند قطعهٔ لعل قیمتی نیز منتظم بود و چهار اسب خاصّه برای آن کامکار ارسال نمودند و به‌میر شکار، نذر محمّد خان که آن سلطنت پناه جانوران شکاری از باز و جره و امثال آن مصحوب او فرستاده بود. خلعت دوهزار روپیه انعام شفقّت فرموده، رخصت انصراف ارزانی داشتند.

---

۱. د: دوم.
۲. د: آن والامکان.
۳. د: نهاده‌اند.
۴. بض: پنجاه لک روپیه.

سلخ این ماه [رمضان ۱۰۵۱ ه‍/۲ ژانویهٔ ۱٦٤۱ م] در موضع کانوواهن پادشاه‌زادهٔ مراد بخش که بعد از فتح قلعهٔ مَئو و نورپور و دَمْتَال و تِهَارِی برحسب اشارهٔ همایون روانه درگاه شده بودند، احراز ملازمت نموده، یک‌هزار مُهر نذر فرمودند و فردای [۱ شوّال ۱۰۵۱ ه‍[1]/۳ ژانویهٔ ۱٦٤۱ م] آن‌که عیدفطر مسرّت‌بخش خواطر[2] بود. بندگان اشرف به‌آن کامکار خلعت خاصّه با نادری و دو اسب خاصّه، یکی با زین میناکار و دیگری با زین طلای ساده و دو لک روپیه انعام شفقّت فرموده[3]، باز به‌استیصال جگت سنگه مقهور فرستادند.

و زمیندار چَنْبَه که با جگت سنگه عداوت پدر کشتگی داشت، در این مهمّ اختیار دولت‌خواهی نموده. روی امید به‌درگاه خلایق پناه آورده بود، به‌عنایت خلعت و جمدهر مرصّع و منصب یک‌هزاری و خطاب راجگی کامیاب مآرب ساخته[4]، رخصت وطن دادند، تا با جمعیّت شایسته و سرانجام لایق از عقب تاراگده که به‌ولایت او متّصل است و جگت سنگه کوه آن را[5] به‌تعدّی متصرّف گشته، قلعه ساخته بود درآمده. سرکوبی را که در آن سمت است و برای تسخیر قلعهٔ مذکور دخل تمام دارد، به‌دست آورد و کار بر اهل حصار تنگ گرداند و در این‌روز [۳ ژانویهٔ ۱٦٤۱ م[6]] فیروز موکب منصور از شکارگاه [کانوواهن] مذکور به‌دارالسلطنت لاهور معاودت فرمود.

فتح قلعهٔ مَئو و نورپور و دو قلعهٔ دیگر ولایت جگت سنگه مقهور

شرح مسخّرگشتن قلاع مذکوره، آن‌که چون آن کامکار با لشکر ظفراثر داخل پیتهان گردیدند، خود برای رسانیدن رسد و سرانجام دیگر لوازم در موضع مذکور متوقّف گشته، سعید خان بهادر و راجه جی سنگه و اصالت خان را به‌موجب حکم والا به‌تسخیر قلعهٔ مَئو که در کمال استحکام است، تعیین فرمودند.

و سعید خان از راه دامن کوه هاده و راجه جی سنگه و اصالت خان از کنار آب چکَی به‌راه درّه روانه شده، در نواحی مَئو به‌یکدیگر ملحق شدند و نزدیک باغِ راجه باسو که میان

---

۱. بض: ۱ شوّال ۱۰۵۱ ه‍.
۲. د: خاطر بود.
۳. د: شفقت شد.
۴. د: گشته.
۵. بض: جگت سنگه کانگره.
۶. بض: ۳ ژانویهٔ ۱٦٤۱ م.

درّه به‌زمین هموار واقع است و از یک‌جانب به‌کوه مَئو اتّصال دارد، اقامتگاه قرار داده، نزول نمودند و چون بر اطراف قلعهٔ مَئو جنگل انبوهی است که از بس (تراکم[1]) اشجار مرغ در آن بال نمی‌تواند گشود و همه‌جا میان درّه راهی رخنه‌ای بود. جگت سنگه کافر نعمت، مسدود نموده و از چوب و سنگ سدّ محکمی ساخته، بالای آن برج و باره مرتّب گردانیده بود و جمعی از تفنگچی و کماندار را به‌محافظت آن گذاشته، دولت‌خواهان مصلحت چنین دیدند که در برابر سدهای مذکور به‌ملچارها ترتیب داده و آن ابنیهٔ فساد را به‌آهستگی از پیش برداشته، راه برآمد کوه وا سازند و به‌این قرار داد کاربند خدمت گشته، در ساختن ملچارها و برانداختن جای کفّار لوازم جدّ و جهد به‌تقدیم می‌رسانیدند. مخالفان در مدافعه داد کوشش داده، وقت فرصت به‌مردمی که برای آوردن هیمه و کاه به‌جنگل درمی‌آیند، دست درازی می‌نمودند.

و سیّد خان جهان که قبل از تعیین شدن سعید خان برحسب امر اعلی با فوج همراه خود از رای‌پور به‌راه کتل پَهْلَوان به‌سمت نورپور راهی شده بود و بعد از رسیدن به‌پای کوه با وجود شنیدن این که راجروپ با جمع کثیری بر سرکتل در کمین نشسته است، اندیشه به‌خاطر راه نداده، روانه شدند و به‌تأیید ایزدی بر غنیم غالب آمده، دیوارهایی که کفّار کفران‌شعار به‌طریقی که مذکور گشت، برای مسدود کردن طرق ساخته بودند، شکسته و جماعتی را که در پناه سدهای[2] مذکور به‌ممانعت می‌پرداختند به‌گریز انداختند و از کتل گذشته بسرعت تمام خود را به‌پای کتل مَچّهی بَهوَن رسانید و به‌دلالت یکی از کوهیان به‌راه نامتعارفی که مقهوران اطّلاع بر آن نداشتند، از این رهگذر سدّی درپیش آن نبسته بودند، بالا برآمد.

و بر کوهی که مشرّف بر قلعهٔ نورپور است، نزول نموده، فوج هراول خود را به‌تاراج معموره بیرون حصار فرستاد و چون مخذولان از بسیاری واهمه، قبل از وصول سپاه ظفرپناه به‌قلعه گریخته بودند، مجاهدان هرچه به‌دست افتاد غارت کرده، خون‌گرفته‌ها را که قدم ادبار افشرده بودند، اسیر نمودند و روز دیگر سیّد خان جهان با سایر همراهان به‌پای قلعه آمده به‌محاصره پرداخت.

و چون قلیج خان و رستم خان به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ جهان رسیدند، آن کامکار به‌موجب حکم همایون قلیج خان را به‌امداد سیّد خان جهان به‌نورپور فرستادند و از روی تقریر زمینداران دولت‌خواه به‌درگاه عرضداشت نمودند که اگر فوجی به‌راه رُپَر که سرکوب مَئو است،

---

۱. د: تراکم.

۲. د: سد.

معیّن گردد، کار بر مخالفان تنگ خواهد شد و فرمان صدور یافت که سعید خان به‌آن صوب برود و از فوج سیّد خان جهان، نجابت خان و چندی دیگر به‌همراهی او تعیین یافتند. خان ظفرجنگ از پای کتل نورپور روانه گشته، نزدیک به‌کوه مَئو بر سرراه رُپَر دایره کرد.

و فوجی از جمعیّت خود را به‌سرداری دو پسر خود [سعدالله و عبدالله[1]] از جانب راست و ذوالفقار خان داروغهٔ توپخانهٔ پادشاهی را با تفنگچیان سرکار خاصّه شریفه از جانب چپ جهت معیّن نمودن مکان نزول لشکر منصور به‌بالای کوه فرستاد و افواج قاهره بعد از برآمدن بر کتل اعلام نمودند که تا جنگل بریده نشود، برای فرودآمدن سپاه ظفرپناه جا نمی‌شود و تا رسیدن جواب همان‌جا توقّف نمودند و مقهوران انتهاض فرصت نموده، قریب چهار پنج‌هزار پیادهٔ تفنگچی [و] کماندار از کوهی که مشرّف بر این کوه بود آمده، جنگ انداختند و چون صعوبت جنگل مانع اجتماع افواج تصرّف امتزاج بود، هرجا معدودی از دلاوران با جمعی از کوهیان مقابل گشته، [به]مبارزت پرداختند.

و سعید خان بعد از اطّلاع بر حقیقت حال، پسر دیگر خود لطف الله را با جمعی به‌کمک فرستاد و از دنبال او شیخ فرید و سرانداز[2] خان را روانه ساخت، اتّفاقاً لطف الله پیش از آن‌که به‌برادران برسد، میان جنگل به‌کفّار دوچار گردید و داد مردانگی داده چند زخم برداشت و آخر کار خواجه عبدالرّحمٰن ولد [خواجه] عبدالعزیز خان به‌سر وقتش رسیده، از میان مخالفان برآورد. در این وقت از نیرنگی اقبال روزافزون ذوالفقار خان و رفقای او به‌غلبه و استیلای غنیم را منهزم گردانیده و بسیاری از اشرار را بر خاک هلاک افکندند و از کوه فرودآمده به‌سعید خان پیوستند.

و روز دیگر خان مذکور با سایر همراهان به‌رپر شتافته برای توسیع جا. جمع کثیری را ببریدن جنگل گماشت و به‌زور لشکر خندق کنده، به‌خار بست استحکام دادند تا بداندیشان شبیخون نتوانند آورد و مقهوران از درآمدن لشکر منصور به‌این راه که به‌سرکوب مَئو می‌رسید، متلاشی گشته، در این طرف زیاد از دیگر جوانب هجوم آوردند و به‌طریقی که سابق به‌تفصیل مرقوم گشته، در سدّ طریق کوشیدند و خان ظفر قرار داد که هر روز پاره‌ای از جنگل بریده به‌تأنی قطع مسافت نمایند.

---

۱. بض: سعدالله و عبدالله.
۲. بض: شیرانداز.

در این ایّام روزی [۲۱ شعبان ۱۰۵۱ ه[1]/۲۵ نوامبر ۱٦٤۱ م] نجابت خان با جمعیّت سردار مذکور به‌کوه مشرّف بر سدّی که مخالفان نزدیک باغ راجه با سو بسته بودند، برآمد و از جانب ذوالفقار خان با مردم توپخانهٔ پادشاهی و از طرف دیگر نظر بهادر خویشگی و چندی دیگر از امرا درآمده، جماعتی را که محافظت سدّ می‌پرداختند، به‌شپّهٔ تیر و تفنگ گرفتند و از مردم نجابت خان و راجه مان [سنگه] جمعی[2] به‌جای سپر، تخته‌ها بر سر کشیده به‌قدم جرأت پیش دویدند و به‌جلدی تمام دیواری از چوب و تخته در برابر سدّ کفّار ساخته به‌تفنگ‌اندازی نشستند. در این زد و خورد بسیاری از اشرار به‌جهنّم پیوستند و از مجاهدان دین نیز چندی به‌درجهٔ شهادت فایزگشته، جمعی گلگونهٔ زخم برداشتند.

و در همین اوقات راجه مان سنگه قریب یک‌هزار پیادهٔ وطنی خود را بر سر قلعهٔ چَهَت فرستاد و آن جماعت به‌پای قلعه رسیده. هرکه را بیرون یافتند، برخاک هلاک انداخته، غافل به‌درون درآمدند و قلعه‌دار را با اقارب و اعوانش به‌اندک تلاشی از هم گذرانیدند و جمعی به‌محافظت حصار مانده. دیگران با سرهای گردنکشان به‌لشکر برگردیدند.

بقیهٔ داستانِ سیّد خان جهان که قلعهٔ نورپور را در محاصره داشت، آن‌که از جمله هفت نقب که دولت‌خواهان از اطراف دوانیده بودند، محصوران به‌شش از آن پی برده پُرآب ساختند و نقب هفتم را که از ملچار خان مذکور به‌پای برج رسیده بود و چند گز دیگر بایستی پیشبرد، تا به‌منتها برسد، مردم مومی‌الیه از این ملاحظه که مبادا محصوران آن را نیز یافته برهم زنند به‌باروت انباشته آتش زدند[3] و از ناتمامی نقب نصف برج پرید و نیمهٔ دیگر به‌زمین نشست و چون جگت سنگه مقهور از عقب هر برجی دیواری کشیده، از دو طرف به‌دیوار حصار رسانیده بود. اگرچه نصف بالای آن نیز از صدمه افتادن نیمهٔ برج غلطید، امّا به‌سبب به‌جا ماندن نصف مابین راه درآمد وا نشد.

دلاورانی که در آن‌جانب به‌پای مردی جرأت پیش از دیگران بر قلعه دویده بودند، راه دخول مسدود یافته. بیلداران را به‌انداختن آن دیوار گماشتند و مخالفان ملچارهای دیگر از اطراف یورش نموده به‌سوختن دروازه‌ها و برآمدن بر دیوار حصار همّت مصروف داشتند و

---

۱. بض: ۲۱ شعبان ۱۰۵۱ ه.
۲. د ندارد: جمعی.
۳. د: آتش دادند.

اهل قلعه که به‌گمان پریدن برج و وا شدن راه دخول سپاه ظفرپناه از قلعه به‌ارگ گریخته بودند، برنگشودن راه اطّلاع یافته برگشتند و به‌برج و باره برآمده، تا ظلام شام درانداختن تیر و تفنگ کوشیدند و غازیان اسلام داد کوشش داده، چندی (زخمی[1]) و پاره‌ای به‌درجهٔ شهادت فایزگردیدند و از آن‌جا که کارها در گرو وقت است، در این‌روز این قلعه مسخّر اولیای دولت نگشت. امّا قلعهٔ دَمْتَال به‌سعی بهادر خان و تِهَاری به‌کوشش الله‌وردی خان مفتوح شد.

و از درگاه اصالت خان به‌محاصرهٔ قلعهٔ نورپور مأمورگشته. سیّد خان جهان حسب‌الحکم با سایر همراهان از راه گَنْگ تَهْل به‌تسخیر قلعهٔ مَئو که بعد از فتح آن، گرفتن قلعهٔ نورپور آسان بود، شتافت و پادشاه‌زادهٔ مراد بخش نیز از (پیتهان[2]) متوجّهٔ آن صوب گردیدند.

و [۵ رمضان ۱۰۵۱ ه‍[3]/۸ دسامبر ۱٦٤١ م] جگت سنگه از استماع خبر روانه شدن افواج قاهره و حرکت نمودن آن کامکار از پیتهان خوفناک گشته، راجروپ را به‌وساطت الله‌وردی خان به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ جهان فرستاد و از روی عجز و انکسار التماس نمود که رقم عفو بر جراید جرایم او کشیده، اجازت ملازمت ارزانی دارند و بعد از تحصیل رخصت چون به‌خدمت آن والاتبار آمد، به‌طریق گناهکار فوطه در گردن انداخته، ملازمت کرد و پادشاه‌زادهٔ عالم او را امیدوار عواطف خسروانی ساخته، ملتمساتی که داشت به‌درگاه عرضداشت نمودند و چون آن مدّعیات در پیشگاه خلافت دور از کار نموده، مقبول نیفتاد، رخصت معاودتش دادند و آن شیطنت[4] نهاد. از انفعال ناکام برگردیدن در مرتفع ساختن گرد فساد بیشتر از پیشتر ساعی گشت.

سیّد خان جهان و بهادر خان با رفقا از راهی که مذکور شد، به‌قطع جنگل و گشودن راه و مدافعه غنیم اشتغال نموده. به‌آهستگی روانهٔ مَئو گردیدند و در برابر بندهایی که مقهوران جابه‌جا برای سدّ طریق ساخته بودند، ملچارها ترتیب داده، آن دیوارها را که ما صدق سنگ راه بود، با خون گرفته‌هایی که به‌محافظت قدم ادبار می‌افشردند، از پیش برداشتند و چون به‌مَئو قریب شدند جگت سنگه پنج روز متواتر با جمیع خویشان و نوکران خود به‌مقابله پرداخت و سپاه ظفرپناه داد کشش و کوشش داده، مکرّر بر ملچار کفّار حمله آوردند. در این جنگ‌ها

---

۱. د: زخمی.
۲. ب: منهیان.
۳. بض: ۵ رمضان ۱۰۵۱ ه‍.
۴. ب: سلطنت.

قریب یک‌هزار و پانصد کس از لشکر پادشاهی مقتول و مجروح گشت و از مقاهیر جمعی کثیر روانهٔ بئس‌المصیر گردیدند.

مجملاً چون [۲۰ رمضان ۱۰۵۱ ه[1]/۲۳ دسامبر ۱٦٤۱ م] لشکر منصور به‌پای قلعه رسید، پادشاه‌زادهٔ مراد بخش بر طبق (ارشاد[2]) همایون سرداران افواج قاهره را با ملازمان خود به‌یورش امر (نمودند[3]) و کارطلبان از اطراف و جوانب قدم جرأت پیش گذاشته به‌تسخیر قلعه همّت مصروف داشتند و چون راجه جی سنگه و قلیج خان و الله‌وردی خان با همراهان بر کوه آمد، به‌مَئو نزدیک شدند. انتظار رسیدن خان جهان و بهادر خان نبرده یورش کردند و جمعی را که محافظت آن سمت می‌نمودند، منهزم ساخته به‌قلعه درآمدند و جگت سنگه کافر نعمت که عیال و اموال را از این قلعه به‌تاراگده گریزانیده، خود مانده بود. بعد از مشاهدهٔ این حال با پسر و منسوبان[4] سراسیمه و مضطرب احوال از حصار فرار نمود.

و بعد از دو روز عرضداشت اصالت خان به‌پادشاه‌زادهٔ جهان رسید که محصوران قلعهٔ نورپور از شنیدن فتح قلعهٔ مَئو درون باخته، شباشب گریختند و آن حصار استوار به‌پیشکاری اقبال بیزوال مسخّر اولیای دولت گردید و چون کیفیّت این فتوحات معروض پایهٔ سریراعلی گشت، از پیشگاه عواطف سرداران و امرایی که در تسخیر قلاع مذکوره نیکو خدمتی بجا آورده بودند، درخور رتبه و مقدار و تردّد کار به‌اضافهٔ مناصب و دیگر عنایات (مورد[5]) نوازش گشتند، از آن جمله سیّد خان جهان به‌منصب عمدهٔ شش‌هزاری بلندپایگی یافت.

مستاصل گشتن جگت سنگه و سپردن قلعهٔ تاراگده به‌اولیای دولت قاهره

بقیهٔ احوال این مهمّ آن‌که پادشاه‌زادهٔ مراد بخش چون از کانوواهن رخصت انصراف یافته به‌نورپور رسیدند، خود در آن‌جا فروکش کرده، سعید خان را با پسرانش برحسب امر مطاع به‌جمّو فرستادند و بهادر خان و اصالت خان را با قریب دوازده‌هزار سوار به‌محاصرهٔ تاراگده تعیین نمودند و راجه مان سنگه گوالیاری را به‌سبب قرب و جوار دشمن جانی، جگت سنگه است، به‌ولایت چَنْبَه روانه ساختند، تا به‌اتّفاق راجه آن‌ها کار بند خدمت گردد.

---

۱. بض: ۲۰ رمضان ۱۰۵۱ ه.
۲. ب: بادشاه.
۳. د: نمودند.
۴. د: منصوبان.
۵. ب: مأمور.

هرچند از جهت رفعت و متانت و صعوبت راه و تنگی مداخل و مخارج تسخیر این قلعه محال بود، دلیران قلعه گشا در فتح آن میان بستند. مجملاً از این‌جانب به‌وسع امکان لوازم کوشش به‌ظهور می‌رسید و از آن‌جانب مقهوران در ممانعت داد، سعی می‌دادند و در مبسوط گردانیدن تنگی‌ها کوشیده، وقت برآمدن سپاه ظفرپناه بر بلندی‌های کوهستان تیر و تفنگ بسیار می‌انداختند و هربار جمعی از کفّار علف تیغ آبدار گشته، از غازیان اسلام نیز بعضی لوای شهادت می‌افراختند.

آخر کار جگت سنگه کفران شعار از جد و جهد بی‌شمار اولیای دولت پایدار که تاراگده را مرکزوار در میان گرفته بودند، اندیشه‌مند گشته به‌خاطر آورد که بعد از رفتن تمام ولایت از دست ناکی در قلعه می‌تواند ماند و از روی عاقبت‌اندیشی ترک سرکشی داده، سیّد خان جهان را شفیع جرایم خود ساخت و پادشاهزادهٔ عالی‌تبار آن خائن خاسر را امّیدوار عفو پادشاهی گردانیده، به‌التماس او از جناب خلافت‌فرمان استمالت درخواست نمودند.

و از پیشگاه جهانداری[1] فرمان صدور یافت که تقصیرات او بخشیده شد، مشروط به‌این که قلعهٔ تاراگده را به‌اولیای دولت بسپارد تا مسمار نمایند و چون جگت سنگه این حکم را به‌سمع اطاعت شنید. حسب التماس پادشاهزادهٔ جهان فرمان شد که بعضی منازل میان آن قلعه را که مشتمل بر سه قلعه است، برای بودن منسوبان و اسباب او به‌حال گذاشته، باقی را به‌هر سه قلعه خراب گردانند و قلعهٔ مَئو را نیز با حصار قلعهٔ نورپور ویران نمایند.

و بعد از صدور این حکم، سیّد خان جهان به‌قلعهٔ تاراگده رفته، دو روز توقّف نمود و حصار بیرون (را[2]) در حضور خود مسمار نموده. یکی از خویشان خود را با جمعی گذاشت که شیر حاجی و دیگر قلعه‌ها را با زمین برابر سازند و خود با جگت سنگه به‌ملازمت پادشاهزادهٔ عالم آمد و چون جگت سنگه جانب دروازهٔ کلان نورپور که سه طرف آن جویی است که از پایان آن تا بالای قلعه عمارت او و مردم او است، قریب یک‌هزار گز ارتفاع دارد و به‌این سبب از این سه طرف بالا رفتن ممکن نیست، دیوار استواری کشیده و به‌فاصلهٔ چند گز درپیش آن شیر حاجی ساخته و بروج دوباره ترتیب داده بود.

امر مطاع نفاذ یافت که پادشاهزادهٔ کامکار، بهادر خان کنوا[3] و اصالت خان را برای انداختن دیوار شیر حاجی مذکور در نورپور بگذارند و ولایت مفتوحه را به‌نجابت خان سپرده خود

---

۱. د: جهان آرای.
۲. د: را.
۳. بض ندارد: کنوا.

با سیّد خان جهان و سایر تعییناتیان، جگت سنگه و پسران او را همراه گرفته عازم درگاه گردید.

یازدهم شوّال این سال [۱۰۵۱ ھ/۱۳ ژانویهٔ ۱٦٤۲ م] موکب جلال که روز عیدفطر[۱] از شکارگاه کانوواهن مراجعت نموده بود، به‌دولت و اقبال در دولتخانهٔ ارگ دارالسلطنت نزول اجلال فرمود.

نوزدهم شوّال [۱۰۵۱ ھ/۲۱ ژانویهٔ ۱٦٤۲ م] جشن وزن شمسی انتهای سال پنجاهم از عمر گرامی انفاس خاقان پایه‌شناس، زینت افزای عالم، کون و مکان گردید و ذات اشرف (را[۲]) به‌دستور هربار به‌طلا و اشیای دیگر سنجیده شد[۳]. در این بزم مسرّت‌آگین منصب پادشاه‌زادهٔ جلیل‌القدر محمّد داراشکوه به‌اضافهٔ پنج‌هزار سوار، بیست‌هزاری ذات پانزده‌هزار سوار مقرّر شد و منصب هریک از پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر و پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر به‌اضافهٔ یک‌هزار سوار پانزده‌هزاری ذات، ده‌هزار سوار[٤] از آن جمله شش‌هزار سوار، دو اسبه سه اسبه و منصب پادشاه‌زادهٔ مراد بخش به‌اضافهٔ همین‌قدر سوار، ده‌هزاری ذات[٥] هشت‌هزار سوار قرار یافت.

پیشکش دادن زمیندار پلامون

از سوانح این سال پیشکش گرفتن شایسته خان، صوبه‌دار بهار است، از راجه سرکش پلامون شرح داستان این که خان مذکور که قبل از این به‌دو سه ماه تحصیل اجازت استیصال زمیندار مزبور از پیشگاه خلافت نموده، با قریب پنج‌هزار سوار کمکیان از جمعیّت خود[٦] و پانزده‌هزار پیاده از پتنه روانه شده.

بعد از قریب شدن به‌ولایت او، ترتیب افواج مقرّر نموده، جمع کثیری را به‌قطع جنگل و توسیع راه معیّن گردانید. از روزی که قدم در ملک غنیم گذاشت، تا مخالفان شبیخون نتوانند آورد و در هر منزل خندقی بر دور لشکر کنده و از خاک آن دیوار بلند ساخته، جمعی از تفنگچیان را در ملچارهای اطراف به‌محافظت می‌گماشت و محال معموره هردو جانب راه را

۱. بض: یکم شوّال ۱۰۵۱ ھ/۳ ژانویهٔ ۱٦٤۲ م، روز عیدفطر است.
۲. د: را.
۳. د: سنجیدند.
۴. ب: دوهزار سوار.
۵. د: هفت‌هزار
۶. د: جمعیّت خورد.

تاخت و تاراج کرده، پیش می‌رفت و مقهوران در جنگل و کوه، کمین کرده هرجا قابو می‌یافتند. حرکت‌المذبوحی نموده، پاره‌ای به‌ضرب تیغ بهادران پاره پاره می‌گشت[۱] و بقیةالسیف گریخته و خاک هزیمت بر فرق روزگار خود ریخته رو به‌فرار می‌گذاشتند و از سپاه ظفرپناه نیز معدودی به‌درجهٔ شهادت فایزکرده[۲]، بعضی گلگونه زخم برمی‌داشتند و وقت عبور لشکر منصور بر مواضع مشهور ولایت مذکور، اکثر سکّان آن‌جا که از تصحیفشان سکّان را عار است، مضطرب‌وار خود را به‌گوشه و کنار می‌کشیدند و قلیلی که پایداری اختیار نموده[۳] قدم ادبار می‌افشردند، از قتل و اسیر جان به‌سلامت به‌درنمی‌بردند.

مجملاً چون افواج قاهره از اردو و به‌سمت شمال قلعهٔ پلامون نهادند، بر سر دو راهه اگرچه غنیم فی‌الجمله تلاش کرد، امّا آخر کار روگردان شد و شایسته خان به‌سبب آن‌که بر اطراف قلعه جنگل صعبی بود، بیلداران و تیرزن بسیاری را از تفنگچیان و تیراندازان به‌سرکردگی معتمدی از مردم خود فرستاد تا در قطع اشجار اهتمام نموده، برای نزول لشکر جا واکند و آن جماعت در باغی که نزدیک قلعه بود، فرودآمده به‌بریدن جنگل پرداختند و کفّار را از اطراف و جوانب درآمده به‌انداختن تفنگ هنگامهٔ جنگ گرم گردانیدند و مجاهدان اسلام غالب آمده، اکثری از کفّار را به‌تیغ آبدار روانهٔ دارالبوار ساختند.

و شایسته خان بعد از اطّلاع بر شوخی غنیم، جمعی از مردم پادشاهی و سپاه خود را به‌کمک روانه کرده، خود با زبردست خان و سایر همراهان برکنار آبی که پایین قلعهٔ پلامون جاریست، ایستاد و چون کفره در پناه خانه‌های حصار به‌سرداران تفنگ جسارت ورزیدند و جمعی از لشکر اسلام به‌درجهٔ شهادت رسیدند، غازیان دین اسبان را گذاشته، بر کوهی که سرکوب قصبهٔ پلامون بود، برآمدند و تا شام به‌جنگ اشتغال (نموده[۴])، بسیاری از کفره را به‌تیر و تفنگ مقتول و مجروح گردانیدند[۵].

و پرتاب راجهٔ پلامون از مشاهده استیلای بهادران فیروزی‌نشان چارهٔ کار منحصر در عجز و انکسار دیده، امان خواست و هشتادهزار روپیه[۶] پیشکش قبول نموده. تعهّد نمود که من بعد

۱. د: می‌گشتند.
۲. د: فایز می‌گردیدند.
۳. د: اختیار کرده.
۴. د: نموده.
۵. د: ساختند.
۶. بض: پنجاه‌هزار روپیه.

از شاه راه اطاعت و انقیاد تقاعد نورزم، امّا به‌سبب وقوع تقصیراتی که در این مدت از او به‌ظهور رسیده بود، مغلوب هراس گشته به‌دیدن سردار نتوانست آمد. قرار داد که بعد[1] از جمعیّت خاطر به‌پتنه بیاید و چون برسات نزدیک رسیده بود. شایسته خان به‌صوابدید دولت‌خواهان مصلحت در توقّف ندیده، التماس او را قبول نمود و پیشکش گرفته برگشت.

و در این سال در ولایت کشمیر قحطی عظیم افتاد. چنانچه از ضعفا و مساکین و سکنای[2] آن دیار جمع کثیری جلای وطن اختیار کرده، با عیال و اطفال به‌دارالسلطنت لاهور آمدند و بندگان اشرف بعد از اطّلاع بر کیفیّت حال از کمال رافت و عطوفت جبلی که همیشه دربارهٔ خلایق مبذول دارند، مبلغ یک لک روپیه به‌آن فلک زدگان که از رجال و نسوان و پیر و جوان، زیاده از سی‌هزار نفس در پای جهروکه درشن مجتمع گشته بودند، ایثار نموده.

حکم فرمودند که تا آن جماعت در دارالسلطنت‌اند، هر روز دو جا مطبوخ دوصد روپیه از سرکار فیض آثار به‌آن‌ها می‌داده باشند و سی‌هزار روپیه نزد تربیت خان، حاکم آن صوبه فرستادند، تا به‌طایفه‌ای که از بی‌بضاعتی قدرت حرکت و تردّد نداشته باشند، قسمت کند و امر مطاع به‌نفاذ پیوست که در کشمیر نیز هر روز مطبوخ یکصد روپیه از سرکار خاصّه در پنج جا به‌عجزه و مساکین بدهند.

و چون خان مذکور پرداخت احوال قحطزدگان کشمیر نتوانست کرد. ظفر خان والد مسوّد اوراق را که سابق هم چند سال صوبه‌داری ولایت مذکور کرده بود و سکنه آن دیار را به‌حسن و سلوک از خود راضی و شاکر ساخته، مورد مراحم گردانیده به‌حکومت کشمیر فرستادند و بیست‌هزار روپیه دیگر مصحوب والد برای محتاجان آن ملک ارسال یافت.

نوروز عالم افروز

نوروز این سال شب جمعه نوزدهم شهر ذی‌الحجّهٔ هزار و پنجاه و یک هجری [۱۰۵۱ هـ/۲۱ مارس ١٦٤٢ م] واقع شد و فردای آن‌که جشن نوروز آراستگی داشت. پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر که برحسب اشارهٔ همایون به‌درگاه آمده بودند، ادراک ملازمت نموده، یک‌هزار مُهر نذر گذرانیدند و نخستین (خلف[3]) خود محمّد سلطان را که تا این غایت شرف

---

۱. د ندارد: بعد.
۲. د ندارد: و سکنای.
۳. ب: خلعت.

کورنش جد بزرگوار درنیافته بودند، به‌پیشگاه حضور حاضر گردانیدند و به‌آن کامکار عالی‌مقدار خلعت خاصّه و دو لک روپیه انعام شد.

آوردن پادشاه‌زادهٔ مراد بخش، جگت سنگه مقهور (را[۱]) به‌پیشگاه حضور

به‌فاصله یک هفته [۲۵ ذی‌الحجّهٔ ۱۰۵۱ ه[۲]/۲۷ مارس ١٦٤٢ م] پادشاه‌زادهٔ مراد بخش با سایر امرا و منصبداران که در خدمت آن کامکار به‌مهمّ جگت سنگه معیّن شده بودند، از تاراگده ملازمت نمودند و جگت سنگه را با پسران به‌طریق گنهکاران فوطه در گردن به‌نظر درآوردند و حضرت‌اعلی به‌آن والاتبار خلعت خاصّه لطف فرموده به‌اضافهٔ دوهزاری ذات دوهزار سوار، دو اسبه سه اسبه، منصب آن مؤید بختیار را دوازده‌هزاری هشت‌هزار سوار، از آن‌جمله دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرّر گردانیدند.

در اوایل محرّم این سال موافق هزار و پنجاه و دو [۱۰۵۲ ه/۱ آوریل ١٦٤٢ م[۳]] پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر انواع جواهر و مرصّع‌آلات و نفایس امتعهٔ دکن و افیال جبال[٤] مثال پیشکش کردند و از آن میان آنچه[٥] قبول موصول گردید، یک لک و هشت‌هزار روپیه به‌قیمت رسید و چون ساعت سعادت داشت. در همان‌روز اعلی‌حضرت به‌آن خواقین دودمان (سلطنت[٦]) خلعت خاصّه و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و یکصد اسب از آن‌جمله دو اسب خاصّه، یکی با زین میناکار و دیگری با زین طلای ساده و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل شفقّت فرموده[٧] رخصت معاودت دکن دادند و به‌محمّد سلطان خلف آن نامدار تسبیح مروارید عنایت شد.

آنچه در این نوروز، از روز اوّل تحویل تا روز شرف [۱۹ فروردین ۱۰۲۱ ه ش/۸ آوریل ١٦٤٢ م] پیشکش پادشاه‌زاده‌های گرامی‌تبار و امرای کبار به‌قبول موصول گردید. مبصّران شش لک روپیه قیمت نمودند.

---

۱. د: را.
۲. بض: ۲۵ ذی‌الحجّهٔ ۱۰۵۱ ه.
۳. بض: ۱ آوریل ١٦٤٢ م.
۴. د: حیل.
۵. د: به‌آنجه.
۶. د: سلطنت.
۷. د: شفقت کرده.

اواسط این ماه [محرّم ۱۰۵۲ ه/۱۵ آوریل ۱٦٤۲ م[1]] بهادر خان [روهیله] و اصالت خان که به‌تخریب دیوار شیر حاجی پیش دروازهٔ نورپور مانده بودند. چنانچه در محلّ خود گزارش یافت، خاطر از آن کار وا پرداخته به‌درگاه رسیدند و در همین تاریخ از پیشگاه نوازش خسروانی، منصب راجه جگت سنگه و راجروپ، پسر کلان او به‌دستور سابق به‌حال شد.

رخصت پادشاه‌زادهٔ جلیل‌القدر به‌صوب قندهار و رسیدن خبر انتقال شاه صفی

و چون از عرایض منهیان صوبهٔ قندهار به‌مسامع خیر مجامع رسیده بود که شاه صفی فرمانروای[2] ایران با سپاه گران و سرانجام لایقی که بعد از مصالحه با رومیه قریب دو سال به‌تهیّهٔ آن پرداخته بود[3]، عزیمت استخلاص ولایت مذکوره جزم نموده، سپهسالار خود را پیش از خود روانه ساخته است.

حضرت خلافت پناهی ظلّ الٰهی پادشاه‌زادهٔ بزرگ‌مرتبه را با پنجاه‌هزار سوار جرّار و افیال کوه تمثال و توپخانه آراسته و خزانهٔ موفور در ساعت (مختار[4]) به‌این مهمّ تعیین نمودند و وقت رخصت به‌آن جلیل‌القدر خلعت خاصّه با نادری طلا و در حاشیه مروارید و جیغهٔ مرصّع قیمتی و سرپیچ لعل و مروارید گران‌بها و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و شمشیر مرصّع و دویست اسب از آن جمله دو اسب خاصّه، یکی با زین مرصّع و دیگری با زین میناکار و فیل خاصّه با ساز نقره و مادهٔ فیل، دوازده لک روپیه انعام لطف فرمودند و منصب آن بزرگ‌مرتبه به‌اضافهٔ پنج‌هزار سوار، بیست‌هزاری ذات و سوار قرار یافت.

و از عمده‌های دولت و اعیان سلطنت وسایر امرا و منصبداران هرکه در خدمت آن جلیل‌القدر، خواقین‌تبار مرخّص گشت، درخور پایه و مقدار مورد انواع آثار مراحم خاقان بذل‌شعار گردید. از عمده‌ها و امرا تا یک‌هزاری منصب، سوای منصبداران آنچه در این مهمّ معیّن شدند، چهل تن بودند.

و حکم شد که مجموع امرا و منصبداران این لشکر نصرت‌اثر چه جمعی که جاگیر دارند و چه آن‌ها که نقدی می‌یابند، سر هریکصد سوار موافق ضابطهٔ منصب، (ده‌هزار روپیه[5]) سوای

۱. بض: ۱۵ آوریل ۱٦٤۳ م.
۲. د: فرمان فرمای.
۳. د: پرداخته است.
۴. د: مختار.
۵. ب: دوهزار روپیه.

تنخواه مناصب از خزانهٔ عامره مساعدت بدهند و به‌پیاده‌های احدیان توپچی و برق‌انداز و باندار سه ماه پیشگی تنخواه نمایند.

و هم در این‌روز به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد مراد بخش خلعت خاصّه با نادری و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و شمشیر مرصّع و دو اسب خاصگی، یکی با زین میناکار و دیگری با زین طلای ساده و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل لطف فرموده، با چندی از امرا و منصبداران مرخّص فرمودند که رفته در آن طرف آب نیلاب هرجا مناسب باشد، اقامت نمایند و وقت احتیاج به‌کمک پادشاهٔ بزرگ‌مرتبه برسند و به‌علی مردان خان فرمان رفت که در کابل به‌استعداد تمام مهیّای کار باشد که اگر از جانب اوزبک شورشی به‌ظهور آید، از عهده تواند برآمد.

به‌حسب اتّفاق بعد از عبور پادشاه‌زادهٔ جلیل‌القدر از آب نیلاب خبر رحلت شاه صفی رسید و چون این مقدّمه از عریضهٔ آن بزرگ‌مقدار معروض به‌پایهٔ سریراعلی گشت، از جانب خلافت فرمان صادرشد که آن جلیل‌القدر برای مزید احتیاط به‌غزنین رفته، چندگاه اقامت نمایند و خان دوران بهادر نصرت‌جنگ و سعید خان بهادر ظفرجنگ را با سی‌هزار سوار به‌قندهار روانه سازند[1] و اگر خبر واقعهٔ شاه، خلاف ظاهر شود خود نیز متوجّهٔ آن صوب شوند و پادشاه‌زادهٔ بزرگ‌مرتبه برحسب امر مطاع به‌غزنین شتافته. سرداران مذکور را با لشکر جرّار به‌قندهار فرستادند و بعد از آن‌که خبر ارتحال شاه صفی به‌تواتُر رسید. حقیقت را به‌درگاه عرضداشت نمودند و حکم لازم‌الاتّباع به‌نفاذ پیوست که آن جلیل‌القدر لشکرها[2] را از قندهار طلب نموده خود عازم پیشگاه خلافت کردند. در اواسط ماه صفر این سال [۱۰۵۲ ھ/اواسط مهٔ ١٦٤٢ م] منصب پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر به‌دو اسبه سه اسبه شدن یک‌هزار سوار پانزده‌هزاری ده‌هزار سوار از آن جمله هفت‌هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرّر گردید.

و چون تأدیب چَنْپَت بُندیله و همراهان او[3] از عبدالله خان بهادر فیروزجنگ چنان‌که باید متمشّی نشد و راجه پهار سنگه بُندیله تعهّد انصرام این خدمت نمود. در اوایل ربیع‌الاوّل این سال [۱۰۵۲ ھ/اوایل ژوئن ١٦٤٢ م] مشارٌالیه را به‌اضافهٔ منصب نوازش فرموده به‌آن صوب فرستادند و بعد از وصول راجهٔ مذکور به‌اسلام‌آباد، چَنْپَت از خود تاب مقاومت نیافته کام و

۱. د: ساختند.
۲. د: لشکر.
۳. د ندارد: او.

ناکام آمده، او[1] را دید و چون کیفیّت او به‌مسامع جهانداری رسید، حکم شد که چنانچه سابق نوکر پدر و مادر راجه بود، حالا هم نوکر او باشد.

جشن ازدواج پادشاه‌زادهٔ مراد بخش

چهارم ربیع‌الثّانی این سال [۱۰۵۲ ھ/۲ ژوئیهٔ ۱٦٤۲ م] جشن وزن قمری اختتام سال پنجاه و دوّم از عمر سنین جاودانی صاحبقران ثانی مژدهٔ نشاط بخشید و پیکر اطهر آن جهان تقدّس را به‌طلا و دیگر به‌رسم هربار وزن نمودند.

در این‌روز خجسته آیین پادشاه‌زادهٔ مراد بخش که حسب‌الطلب عازم درگاه گشته بودند، به‌احراز ملازمت مستسعد گشتند. خاطر ملکوت ناظر متوجّهٔ ازدواج آن گرامی گوهر بود. پنج لک روپیه برای سرانجام این کار خیر شفقّت فرمودند. در ساعت مختار جواهر و مرصّع‌آلات و اقمشه و یک لک روپیه و چهل‌هزار روپیه نقد به‌رسم ساچق به‌منزل شاهنواز خان که صبیهٔ صفوی (نژاد[2])، معزالیه را سابقاً جهت آن والاتبار خواستگاری نموده بودند، فرستادند.

بیستم شهر ربیع‌الثّانی این سال [۱۰۵۲ ھ/۱۸ ژوئیهٔ ۱٦٤۲ م] از جانب خان مزبور به‌روش پسندیده حنا آوردند و به‌حکم اشرف در غسلخانه مجلس حنابندان به‌تکلّف تمام آراسته گشت و چون شاهنواز خان به‌صوبه‌داری اودیسه و دختر نیک اختر خود را با زوجهٔ خود به‌درگاه فرستاده بود. روز دیگر بندگان اشرف آن صبیهٔ صفیه را به‌حرمسرای همایون طلبیدند و مجلس عقد در دولتخانهٔ مبارک انعقاد یافت و به‌پادشاه‌زادهٔ جهان خلعت خاصّه با چارقب زردوزی (و جواهر[3]) و مرصّع‌آلات و اسب خاصّه با زین طلا و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل که قیمت مجموع آن یک لک روپیه بود، شفقّت شد.

و شب بیست و دوّم ماه مذکور موافق هزار و پنجاه و دو [۱۰۵۲ ھ/۲۰ ژوئیهٔ ۱٦٤۲ م] در ساعت مسعود، قاضی عسکر والا در حضور معلّی خطبهٔ نکاح خواند و چهار لک روپیه مُهر مقرّر گردید. نوای کوس مسرّت از کرهٔ خاک به‌ذروهٔ افلاک رسید و پرتو شمع‌های کافوری فروغ افزای چشم کواکب گشت و افروزش انواع آتشبازی روی زمین را چون ساحت چرخ بر این منوّر گردانید.

---

۱. د: کام و کام او.
۲. د: نژاد.
۳. د: و جواهر.

وقایع سال شانزدهم جلوس همایون و تفویض صوبهٔ مُلتان به‌پادشاه‌زادهٔ مراد بخش موافق هزار و پنجاه دو

در اوایل (ماه [جمادی‌الثّانی] اوّل[1]) این سال [۱۰۵۲ ه/اواخر اوت ۱٦٤۲ م] خدیو بحر نوال به‌پادشاه‌زادهٔ مراد بخش خلعت خاصّه و پارهٔ مرصّع‌آلات و دو اسب خاصّه، یکی با زین میناکار و دیگری با زین طلای ساده و آفتابگیر لطف نموده به‌صوبهٔ مُلتان که در جاگیر آن کامکار مقرّر شده بود، رخصت فرمودند.

ملازمت نمودن پادشاه‌زادهٔ جلیل‌القدر و ملقب گشتن به‌خطاب بلنداقبال

در اواسط (این ماه[2]) [جمادی‌الثّانی ۱۰۵۲ ه/۱۰ سپتامبر ۱٦٤۲ م[3]] پادشاه‌زادهٔ بزرگ‌مرتبه که به‌حسب امر مطاع از غزنین به‌درگاه معاودت نموده بودند. استیلام عتبهٔ خلافت و جهانداری نموده، یک‌هزار مُهر نذر گذرانیدند و چون واقعهٔ شاه صفی فرمانفرمای ایران که دشمن قوی بود، در حین توجّهٔ آن جلیل‌القدر روی داد. بندگان اشرف آن اقبال‌مند را به‌خطاب بلنداقبال که در عهد جنّت‌مکانی از القاب مخصوصه اعلی‌حضرت بود، مخاطب گردانیدند و حکم لازم‌الاتّباع به‌صدور پیوست که آن بزرگ‌مرتبه را پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال می‌گفته و می‌نوشته باشند. بعد از این صحیفهٔ گرامی نیز نام آن جناب به‌همین عبارت مذکور خواهد شد.

در این ولا از پیشگاه مراحم فرمان صادر گردید که از خزانهٔ کشمیر پنجاه‌هزار روپیه دیگر به‌مزارعان بی‌بضاعت در بلدهٔ مذکور برای کشتکار به‌صیغهٔ خیرات تقسیم نمایند.

در اواخر این ماه [جمادی‌الثّانی ۱۰۵۲ ه/اواخر سپتامبر ۱٦٤۲ م] مصحوب یکی از معتمدان متاع یک لک روپیه باب بر عرب، بقیه پنج لک روپیه که در وقت جلوس میمنت مانوس نذر حرمین شریفین شده بود، چنانچه جابه‌جا به‌تقریبات اندراج یافته، جهت محتاجان آن دو مکان منیف ارسال یافت.

---

۱. د: ماه اول.
۲. د: این ماه.
۳. بض: ۱۰ سپتامبر ۱٦٤۲ م.

صورت انجام گرفتن باغ فیض‌بخش و فرح‌بخش لاهور

در این وقت چون عمارات منازل باغ فیض‌بخش و فرح‌بخش حسن انجام گرفت[1]. حضرت‌اعلی اوایل شعبان این سال [۱۰۵۲ ه‍/۳۱ اکتبر ۱٦٤۲ م[2]] در ساعت مختار به‌گلگشت آن (بستان[3]) همیشه بهار تشریف بردند و نشیمن‌های دلنشین آن ریاض مینومثال همه مستحسن طبع وقار افتاد. الحق که به‌این کیفیّت و خصوصیّت باغی دیده و شنیده نشده. عمارات این گلشن فردوس مانند به‌صرف شش لک روپیه اتمام یافته. چون آب نهری که به‌اهتمام مردم علی مردان خان به‌صرف یک لک روپیه به‌انجام رسیده بود، چنانچه باید نمی‌آید، یک لک روپیه دیگر به‌دفعات حواله کارگذاران شد، تا آب خاطرخواه جریان یابد. اتّفاقاً سرکاران از بی‌وقوفی از مبلغ مذکور پنجاه‌هزار روپیه بر مرمّت نهر سابق بیجا خرج نمودند. آخر کار به‌تجویز جمعی که در ترازوی آب مهارت داشتند، پنج کروه راه از نهر آورده. علی مردان خان به‌حال داشته سی و دو کروه را نو کندند و آب وافر بی‌فتور به‌باغ رسید.

و در همین ایّام سلالهٔ دودمان رسالت، سیّد جلال بخاری را که در ازمنهٔ ماضیه نیز از آن سلسله چندی در سلک اعظم امرای سلاطین گجرات انتظام داشتند، به‌تکلیف از لباس فقر برآورده، در ذی‌ارباب دول درآوردند و خلعت خاصّه و اسب خاصّه[4] با یراق طلا و سی‌هزار روپیه انعام شفقّت نموده به‌منصب عمدهٔ چهارهزاری و خدمت والای صدارت کل نوازش فرمودند و سجّاده‌نشین قدوهٔ اولیای کرام، شاه عالم به‌سیّد جعفر پسر کلان سیّد مشارٌالیه قرارگرفت.

نهضت موکب همایون از دارالسلطنت به‌دارالخلافه[5] و نزول اجلال در آن مصر جامع

هیجدهم این ماه [شعبان ۱۰۵۲ ه‍/۱۱ نوامبر ۱٦٤۲ م] نهضت همایون از دارالسلطنت به‌صوب دارالخلافهٔ اکبرآباد واقع شد و موکب جلال به‌ارادهٔ شکار کانوواهن از راه دامن کوه متوجّه گردید و در اواخر شوّال [۱۰۵۲ ه‍/۱۵ ژانویهٔ ۱٦٤۳ م[6]] در اسعد ساعات دولتخانهٔ دارالخلافه

---

۱. د: انجام یافت.
۲. بض: ۳۱ اکتبر ۱٦٤۲ م.
۳. د: بستان.
۴. د ندارد: خاصّه.
۵. از دارالسلطنت لاهور به‌دارالخلافهٔ اکبرآباد.
۶. بض: ۱۵ ژانویهٔ ۱٦٤۳ م.

به‌فرّ نزول والا مهبط سعادات گشت و علی مردان خان که از صوبهٔ کابل حسب‌الطلب عازم درگاه شده بود.

در این‌روز خجسته به‌شرف کورنش مستسعد گردید و از پیشگاه نوازش بی‌دریغ به‌خلعت خاصّه با نادری و جیغهٔ مرصّع و شمشیر مرصّع و خطاب عمدهٔ امیرالامرا و انعام یک کرور دام اختصاص گرفت و بعد از چند روز اجازت انصراف به‌صوبهٔ کابل یافت و وقت رخصت به‌عنایت خلعت خاصّه و خنجر مرصّع با پهولکتاره و دو اسب خاصّه با زین طلا و مطلّا و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل و انعام حویلی اعتقاد خان که بهترین منازل است که امرای ذی‌شأن در دارالخلافه برکنار آب جون اساس گذاشته‌اند و خان مذکور به‌خواهش اشرف پیشکش کرده بود، مورد مراحم خسروانی گشت.

غرّهٔ ذی‌قعدهٔ این سال [۱۰۵۲ ه‍/۲۱ ژانویهٔ ١٦٤٣ م] جشن وزن شمسی اختتام سال پنجاه و یکم از عمر جاوید طراز، نشاط‌بخش خاطر احیای دولت روزافزون گشت و ذات مقدّس را به‌آیین هربار به‌طلا و دیگر اشیای معهوده سنجیدند. در این بزم فیض آگین بیتهل داس به‌اضافهٔ هزاری به‌منصب عمدهٔ پنج‌هزاری بلندمرتبگی یافت.

در اواسط شهر مذکور [۱۷ ذی‌قعدهٔ ۱۰۵۲ ه‍[1]/٦ فوریهٔ ١٦٤٣ م] به‌رسم هرسال مجلس عرس نوّاب مهد عُلیه منعقد گردید[2] و حضرت شاهنشاهی به‌ذات مقدّس به‌آن انجمن قدس که در روضهٔ منوّره ترتیب یافته بود، تشریف برده، به‌دستور مقرّر که به‌جای خود مذکور شد. آن شب و فردای آن مبالغ گرانمند به‌مستحقّین و مستحقات تقسیم فرمودند.

پوشیده نماند که روضهٔ منوّرهٔ مذکوره در عرض دوازده سال به‌صرف پنجاه لک روپیه اتمام یافته و چوکها و سراها و بازارها بر اطراف باغ روضه ساخته شده و بسیاری از کارخانه‌های پخته عقب‌سرا ساخته‌اند و این معمورهٔ آباد که به‌منزلهٔ شهر عظیمی است، به‌ممتازآباد موسوم گشته و سی مواضع از مضافات پرگنهٔ حویلی دارالخلافهٔ اکبرآباد و دیگر چند که جمعش چهل لک دام است و حاصلش موافق دوازده ماهه یک لک و با محصول دکان‌ها، بازارها و سراها مضاعف این مبلغ می‌شود، وقف این روضهٔ منوّره است که اگر احیاناً ترمیم احتیاج افتد از حاصل موقوفات صرف نمایند و باقی را مصارف در علوفهٔ سالیانه داران

۱. بض: ۱۷ ذی‌قعدهٔ ۱۰۵۲ ه‍.
۲. منعقد گشت.

و ماهیانه خواران و آش و نانی که برای خدمه سکنه روضه و دیگر محتاجان مقرّر است، خرج کنند و هرچه زیاده (آمد[1]) داخل خزانهٔ فیض آثار روضه نمایند.

رسیدن فرستادهٔ شریف مکّه با کلید بیت الله به‌درگاه

در اوایل ذی‌الحجّهٔ این سال [۱۰۵۲ ه/اواخر فوریهٔ ١٦٤٣ م] شیخ عبدالصمد عمودی که شریف مکّه او را با کلید بیت الله به‌شگون گشایش هفت اقلیم به‌درگاه والا فرستاده بود، ملازمت نموده. کلید مذکور را گذرانید و به‌خلعت و انعام مناسب سال کامیاب گردید.

نوروز جهان افروز

نوروز این سال شب سلخ همین ماه [ذی‌الحجّه] موافق هزار و پنجاه و دو [۱۰۵۲ ه/۲۱ مارس ١٦٤٣ م] واقع شد. فردای آن جشن نوروزی به‌تکلّف تمام آراستگی یافت و در این بزم به‌فرستادهٔ شریف پان با پاندان طلا و ارگجه با[2] پیاله و سرپوش طلا و چهارهزار روپیه لطف نمودند. در اواسط محرّم هزار و پنجاه و سه [۱۰۵۳ ه/۸ آوریل ١٦٤٣ م] جشن شرف منعقد گشت. در این‌روز آنچه از پیشکش پادشاه‌زاده‌های کامکار و امرای نامدار قبول موصول شد. قیمت آن (به[3])نه لک روپیه رسید.

در این ولا خلیل الله خان حسب‌الحکم به‌صوب کماؤن و هردوار رفت، تا از فیلان نر و ماده جنگلستان آن حدود هرقدر میسّر شود و دستگیر نموده بیاورد.

و دوازدهم ربیع‌الثّانی این سال [۱۰۵۳ ه/۳۰ ژوئن ١٦٤٣ م] جشن وزن قمری انتهای سال پنجاه [و] سوّم از سنین زندگانی جاودانی خاقان ستودهٔ خصال آراستگی یافت و وزن ذات با برکات به‌طلا و دیگر اشیا به‌تقدیم رسید. در این‌روز میمنت‌افروز بیست و چهار فیل نر و شش مادهٔ فیل مجموع با یراق نقره و اقسام اقمشه و دیگر نفایس صوبهٔ بنگاله که پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر پیشکش به‌درگاه فرستاده بودند، ازنظر گذشت و تمام آن را مبصّران سه لک و بیست و هشت‌هزار[4] [روپیه] قیمت کردند.

---

۱. د: آمد.
۲. د: و.
۳. د: به.
۴. د: سه لک و بیست‌هزار.

ازنظر گذشتن فیلانی که خلیل الله خان از کوهستان هردوار گرفته بود[۱]

در این‌روز خلیل الله خان از کوهستان هردوار به‌پیشگاه حضور آمده، بیست و نه فیل کوچک و کلان از نر و ماده که گرفته آورده بود، ازنظر گذرانید. در این تاریخ به‌حساب بیجاپور که عادل خان مصحوب او پیشکش به‌درگاه فرستاده بود، خلعت و اسب با زین (نقره و هفت‌هزار روپیه انعام عنایت نموده، رخصت انصراف داد و برای عادل خان فیل خاصّه با یراق[۲]) نقره و مادهٔ فیل و پاندان مرصّع گران بها مصحوب معتمدی از ملازمان درگاه همراه حاجب مذکور فرستادند.

بیست اسب برای پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر که بر سرراه دولت‌آباد بودند، نیز ارسال شد و فرستادهٔ شریف به‌عنایت اسب با زین نقره و مادهٔ فیل رعایت یافت.

تولّد سلطان ممتاز شکوه

سلخ جمادی‌الاوّل این سال [۱۰۵۳ ه‍/۱٦ اوت ۱٦٤۳ م] در حرمسرای پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال از دختر نیک اختر سلطان پرویز، گرامی پسری به‌وجود آمد و به‌ممتاز شکوه مسمی گشت و از سرکار خاصّهٔ شریفه برای تهیّهٔ اسباب جشن پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال دو لک روپیه شفقّت شد.

---

۱. د: آورده بود.

۲. د: نقره و هشت‌هزار... خاصّه با یراق.

وقایع سال هفدهم جلوس میمنت مانوس موافق هزار و پنجاه و سه

در اوایل ماه [جمادی‌الثّانی] اوّل این سال [۱۰۵۳ ه/۱۷ اوت ۱٦٤۳ م[۱]] برای پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر خلعت خاصّه و جواهر مرصّع‌آلات و یک لک روپیه مصحوب ملازم آن والاتبار که پیشکش به‌درگاه آورده بود، ارسال یافت و حکم شد که دو لک روپیه به‌صیغهٔ انعام از خزانهٔ صوبهٔ بنگاله بگیرند.

و در اوایل شعبان این سال [۱۰۵۳ ه/اواسط اکتبر ۱٦٤۳ م] فرستادهٔ شریف را مورد انواع مراحم گردانیده، رخصت معاودت ارزانی داشتند. از روز ملازمت تا وقت رخصت آنچه از نقد و جنس به‌مشارٌالیه رسید، به‌بیست‌هزار روپیه کشید. همین‌قدر به‌اشارهٔ همایون پادشاه‌زاده‌های کامکار و امرای عالی‌مقدار نیز رسانیدند.

تولّد سلطان محمّد معظّم

در اواسط ماه مذکور [شعبان ۱۰۵۳ ه/۲۹ اکتبر ۱٦٤۳ م[۲]] از عرضداشت پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر معلوم رأی[۳] جهان آرا گردید که سلخ رجب این سال [۱۰۵۳ ه/۱٤ اکتبر ۱٦٤۳ م] در حرامسرای آن کامکار، پسر نیک اختری زینت افزای عرصهٔ وجود گردید و اعلی‌حضرت آن نو رسیدهٔ عالم قدس را به‌سلطان معظّم نام گردانیدند[٤].

ارتفاع رایات به‌دارالبرکت اجمیر

چون این سلسلهٔ عالیه را به‌جناب ولایت‌مآب کرامت نصاب خواجه معین‌الدّین چشتی قدس سرّه‌العزیز عقیدهٔ خاصی است. چنانچه عرش‌آشیانی و جنّت‌مکانی مکرّر به‌طواف آن روضهٔ متبرّکه

---

۱. بض: ۱۷ اوت ۱٦٤۳ م.
۲. بض: ۲۹ اکتبر ۱٦٤۳ م.
۳. د: معلوی رای.
۴. د: نامور گردانید.

تشریف برده‌اند. در این وقت زیارت مرقد منوّر از خاطر فیّاض سر بر زد و به[۱۷ شعبان ۱۰۵۳ ه‍[۱]/۳۱ اکتبر ۱٦٤۳ م] ساعت مختار از دارالخلافه به‌صوب دارالبرکت اجمیر نهضت واقع شد. و در اوایل شهر رمضان [۵ رمضان ۱۰۵۳ ه‍[۲]/۷ نوامبر ۱٦٤۳ م] در حوالی دارالکرامت راج کنور، پسر کلان رانا به‌آستانبوس رسیده، یک زنجیر فیل پیشکش نمود و از پیشگاه نوازش خسروانی به‌شفقّت خلعت فاخره و سرپیچ مرصّع و جمدهر مرصّع و اسب قبچاق با زین طلا مورد رعایت گشت.

و فردای [٦ رمضان ۱۰۵۳ ه‍[۳]/۸ نوامبر ۱٦٤۳ م] آن موکب منصور به‌مبارکی داخل دولتخانهٔ اجمیر که برکنار تالاب اناساگر واقع است، گردید و همان‌روز بندگان اشرف به‌زیارت حضرت خواجه بزرگوار رفته، ده‌هزار روپیه به‌خدمهٔ آن مقام شریف و دیگر اهل احتیاج که معتکف روضهٔ منوّره بودند، تقسیم فرمودند.

و در اواسط این ماه مبارک [رمضان ۱۰۵۳ ه‍[٤]/۲٦ نوامبر ۱٦٤۳ م] باز به‌آن مرقد متبرّک تشریف برده، امر نمودند که در دیگ کلان مسمی که جنّت‌مکانی وقف آن کرده‌اند، نیله‌های شکار خاصّه را با برنج طبخ نموده به‌فقرا قسمت نمایند و یکصد و چهل و پنج من پادشاهی از گوشت و برنج و روغن و دیگر مصالحه یک‌بار در آن پخته شد.

و روز دیگر [۱٦ رمضان ۱۰۵۳ ه‍[۵]/۲۷ نوامبر ۱٦٤۳ م] عنان معاودت به‌صوب دارالخلافه معطوف گردانیدند و از منزل اوّل پسر رانا را رخصت انصراف به‌وطن داده، خلعت و شمشیر و سپر یراق میناکاری و اسب و فیل و زیور مرصّع که پوشش فرقهٔ راجپوتیه است، لطف فرمودند و به‌دو راجپوت کلان پدر او خلعت و اسب و به‌هشت تن دیگر خلعت عنایت شد و مصحوب آن‌ها (یک[٦]) تسبیح مروارید و شمشیر و سپر یراق میناکار و دو اسب عربی، یکی با زین طلا[۷] و دیگری عراقی با زین مطلّا برای رانا ارسال یافت.

۱. بض: ۱۷ شعبان ۱۰۵۳ ه‍.
۲. بض: ۵ رمضان ۱۰۵۳ ه‍.
۳. بض: ٦ رمضان ۱۰۵۳ ه‍.
۴. بض: رمضان ۱۰۵۳ ه‍/۲٦ نوامبر ۱٦٤۳ م.
۵. بض: ۱٦ رمضان ۱۰۵۳ ه‍.
۶. د: یک.
۷. د ندارد: با زین طلا.

نزول در دارالخلافه[1]

در اواسط شوّال این سال [۱۰۵۳ ه‍/۲۷ دسامبر ۱٦٤۳ م[2]] موکب جلال به‌دولت و اقبال در دولتخانهٔ[3] دارالخلافه نزول اجلال فرمود و چون وقت بار عام و سواری و از کثرت اژدهام یک میرتوزک از عهدهٔ اهتمام، چنانچه بایست[4] نمی‌توانست برآمد. در این ولا چهارکس به‌این خدمت معیّن گردیدند، تا در هنگام سواری به‌اهتمام پیش و توزک جانب راست و اهتمام جانب چپ و توزک و قور که از دنبال می‌آید، اقدام نمایند.

هشتم ذی‌قعدهٔ این سال [۱۰۵۳ ه‍/۱۸ ژانویهٔ ۱٦٤٤ م] جشن وزن شمسی اختتام سال پنجاه و دوّم از عمر ابد طراز به‌رسم هربار منعقد گشت و خدیو سنجیده اطوار را به‌طلا و دیگر اجناس وزن نمودند. در این‌روز خجسته منصب پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال به‌دو اسبه سه اسبه شدن پنج‌هزار سوار، بیست‌هزاری ذات و سوار از آن جمله پنج‌هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرّر گشت.

و در اواسط این ماه [۱۸ ذی‌القعدهٔ ۱۰۵۳ ه‍[5]/۲۸ ژانویهٔ ۱٦٤٤ م] همراه معتمدی که از پیشگاه حضور برای عادل خان تبرّکات برده بود و حاجبی به‌درگاه آمده، نفایسی که با عرضداشت مشارٌالیه محتوی بر کمال اخلاص و فدویت فرستاده بود، ازنظر گذرانید و به‌عنایت و خلعت و اسب با زین نقره و یک مُهر یکصد تولگی و یک روپیه به‌همین وزن رعایت یافت.

و در همین ایّام [۳ فوریهٔ ۱٦٤٤ م[6]] صفی قلی سلطان سپاه منصور، حاکم اسفراین که روی امید به‌این آستان دولت‌نشان آورده بود، به‌کورنش مستسعد گشته به‌مرحمت خلعت و اسب و فیل و انعام پانزده‌هزار روپیه و منصب یک‌هزار و پانصدی مورد مراحم گردید.

(شیوع[7]) وبا و طاعون در دارالخلافه[8]

چون در این ولا در دارالخلافه از فساد هوا طاعون و علامات وبا شیوع یافته بود. حضرت شاهنشاهی در اوایل ذی‌الحجّهٔ این سال [۱۰۵۳ ه‍/۱۷ فوریهٔ ۱٦٤٤ م[9]] به‌قصد شیر و شکار

---

۱. یعنی اکبرآباد.
۲. بض: ۲۷ دسامبر ۱٦٤۳ م.
۳. د ندارد: دولتخانه.
۴. د: باید.
۵. بض: ۱۸ ذی‌القعدهٔ ۱۰۵۳ ه‍.
۶. بض: ۳ فوریهٔ ۱٦٤٤ م.
۷. ب: شروع.
۸. یعنی اکبرآباد.
۹. بض: ۱۷ فوریهٔ ۱٦٤٤ م.

به‌سمت سُوکَر توجّه فرمودند.

و [۱۹ فوریهٔ ١٦٤٤ م[1]] روز عیدالضحٰی که به‌مسجد فتح‌پور برای نماز تشریف بردند، کثرت به‌مرتبه‌ای شد که جمعی از صدمهٔ یکدگر در دروازهٔ مسجد بر روی هم افتادند و از افتادگان یکی به‌زخم جمدهر و دیگری که از غلاف برآمده به‌او رسید، کشته شد و چندی از لگدکوب مجروح گشتند.

و فردای آن در منزل روپ پاس فیل مستحبی که پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر با مادهٔ فیل از بنگاله فرستاده بودند، به‌نظر انور درآورده، مصحوب شخصی که فیل مذکور را به‌درگاه آورده بود، یک تسبیح مروارید و پنج اسب خاصّه، یکی با زین طلا برای آن کامکار ارسال یافت و (مقصود علی بیگ[2]) دانشمندی که با برادران و خویشان روی امید به‌درگاه حقایق پناه آورده بود و ملازمت نموده به‌خلعت و خنجر یراق طلا و منصب مناسب حال و پنج‌هزار روپیه سرفراز گردید.

در سُوکَر مزاج پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال از اعتدال منحرف شد و مادّه در گردن و شدت تب در بدن ظاهر گردید و بندگان اشرف به(کمال[3]) ناسازگاری هوا که در آن ایّام شایع گردیده بود، مضطرب شده، اطبّای حاذق را به‌معالجه مأمور گردانیدند و به‌کم کردن خون و خورانیدن زهر مُهره[4] بعد از چهارده روز طبیعت رو به‌صحت آورد.

در این ولا [٦ مارس ١٦٤٤ م[5]] موکب جلال از سُوکَر به‌دارالخلافه معاودت فرموده. در اثنای راه حاجب قطب‌الملک به‌درگاه رسیده، شرف کورنش دریافت. شش فیل (نر[6]) و سه مادهٔ فیل، یکی از آن جمله با ساز طلا داشت، دیگر با یراق که قطب‌الملک پیشکش فرستاده بود، ازنظر گذرانید.

اواخر این ماه [ذی‌الحجّهٔ ۱۰۵۳ هـ/۹ مارس ١٦٤٤ م[7]] رایات اقبال در دولتخانهٔ دارالخلافه نزول اجلال فرمود. چون در شهر آثار وبا باقی بود، عالی‌حضرت همان‌روز به‌عمارات شکارگاه سُوکَر تشریف بردند.

---

۱. بض: ۱۹ فوریهٔ ١٦٤٤ م.
۲. ب: مقصود بیگ علی.
۳. ب: به‌گمان.
۴. د: موره.
۵. بض: ٦ مارس ١٦٤٤ م.
۶. د: نر.
۷. بض: ۹ مارس ١٦٤٤ م.

فتح ولایت پلامون

از سوانح عظیمهٔ این سال فتح ولایت پلامون است. تفضیل این اجمال آن‌که چون پرتاب، راجهٔ آن ملک از بدمعاشی سرداران قوم خود را آزرده ساخت، آن جماعت در صدد دفع او شدند و در ابتدای رفتن اعتقاد خان به‌صوبهٔ (دریا رای) بهار[۱] و تیج رای، اعمام پرتاب مذکور به‌تنبیه آمده، اعتقاد خان را دیدند و بعد از آن استمالت یافتن تعهّد نمودند که پرتاب را مقیّد ساخته، پیش او (را[۲]) بیاورند و به‌این قرار داد هردو به‌پلامون برگشته به‌اتّفاق جمعی دیگر او را دستگیر نموده به‌قید درآوردند و راجگی آن ولایت به‌تیج رای قرارگرفت. اعتقاد خان بر این معنی اطّلاع یافته، درباب ایفای وعده به‌تیج رای نوشت و او از ناراستی وکیل خود را فرستاده، عذرهای نامسموع در میان آورد. مجملاً مدتی پرتاب دربند او بود، تا آن‌که دریا رای، برادر کلان تیج رای و جمعی دیگر از سرداران طایفهٔ چیرو که تیج رای مقهور را به‌سرداری اختیار نموده بودند، از او انحراف ورزیدند و اعتقاد خان هرکدام را دلجویی نموده به‌اطاعت درآورد و آن‌ها پیغام دادند که اگر فوجی به‌سرداری یکی از معتمدان معیّن کرد و قلعهٔ دیوکن[۳] را که تهانه کلان پلامون است، به‌اولیای دولت قاهره سپرده، کاربند خدمت می‌گردیم.

و اعتقاد خان حسب‌الاستدعای آن‌ها زبردست خان را با زمیندار شاه‌آباد به‌آن صوب فرستاده و خان مذکور چون به‌نواحی دیوکن[۴] رسید. دریا رای با پسران و بهوپال[۵] و چَنْپَت، قلعه‌داران دیوکن[۶] او را دیده، قلعه را حواله نمودند و زبردست خان دریا رای را با چندی از همراهان خود به‌پتنه نزد اعتقاد خان فرستاده، از مردم دیوکن[۷] جمعی را که از دل نهاد دولت‌خواهی و خدمتکاری شدند، مستمال ساخت و بعضی را که خیال تمرد داشتند، مقیّد گردانید و مردم را به‌بریدن جنگل و توسیع راه پلامون گماشته، خود به‌استحکام قلعهٔ دیوکن[۸] همّت مصروف داشت.

---

۱. ب: به‌صوبهٔ مذکور.
۲. د: را.
۳. بض: دیوگده.
۴. بض: دیوگده.
۵. د: بهوال.
۶. بض: دیوگده.
۷. بض: دیوگده.
۸. بض: دیوگده.

و بعد از گذشتن چند روز، [زبردست خان[1]] خبر یافت که تیج رای، [2] سنگه تهکرای وکیل خود را با جمعی اعیان خود و قریب سه‌صد سوار و هفت‌هزار پیاده به‌موضع باولی جیون که در پنج کروهی دیوکن[3] است، فرستاده. دو فوج دیگر را به‌سمت مُوْرده[4] و کَنْده تعیین نموده، در تهیّهٔ جنگ است و از فوجی که به‌باولی جیون مقیّد گشته[5] جمعی را[6] به‌ارادهٔ شبیخون دو کروه پیشامده‌اند. بنابر آن فوجی از دلاوران را به‌تنبیهٔ آن مخذولان فرستاد. بهادران خود را بر سر مقاهیر رسانیده جمعی را مقتول و مجروح گردانیدند و بقیةالسیف را گریزانیدند و چون اعتقاد خان حقیقت حال معلوم نمود، بخشی صوبه‌دار بهار را با دریا رای، برادر تیج رای مخذول و جمعی کثیری از مردم خود به‌کمک تعیین کرد و خود نیز لوازم سفر انجام داده آماده شد که هرگاه احتیاج شود از دنبال روانه گردد.

اتّفاقاً روزی تیج رای با جمعی از قلعهٔ پلامون به‌شکار برمی‌آمد و صورت سین و سبل سین، پسران وکیل او و دیگر اهل قلعه به‌پرتاب متّفق گشته، بند از پای او برمی‌دارند و جماعتی را که از جانب تیج رای محافظت قلعه می‌نمودند، با خود همداستان ساخته، قلعه را به‌تصرّف پرتاب درمی‌آورند و از همراهان تیج رای بعضی به‌قلعه درمی‌آیند و جمعی متفرّق می‌کردند و تیج رای از آن‌جا رانده و از این سو مانده، از روی کمال سراسیمگی به‌جنگل آن نواحی می‌خزد.

القصّه وکیل او با دو سه دیگر از مردم روشناس که در برابر سپاه ظفرپناه نشسته بودند، از استماع این خبر مضطر شده، نصف شب فرار نمودند و زبردست خان چون بر کیفیّت واقعه اطّلاع یافت، قلعهٔ دیوکن[7] را به‌معتمدان سپرده، خود روانهٔ پلامون گشت و از جنگل‌های صعب و کتل‌های تنگ گذشته و مخذولانی که در تنگی‌ها سرراه گرفته بودند، مالش به‌سزا داده به‌مان‌گده رسید.

در این اثنا پرتاب که از سطوت افواج قاهره مغلوب هراس گشته بود، به‌خان مذکور نوشت که چون دل نهاد اطاعت و فرمانبرداری درگاه شده‌ام، آمدن و دیدن به‌اجازت وابسته است و

---

۱. بض: زبردست خان.
۲. بض: مدن.
۳. بض: دیوگده؛ ب: دیوکرن فرستاده.
۴. د: موره.
۵. د: معیّن گشته.
۶. د ندارد: را.
۷. بض: دیوگده.

زبردست خان در سه کروهی قلعهٔ پلامون منزل نموده، در جواب پیغام کرد که اگر همراه من پیش اعتقاد خان خواهد رفت بیاید وگرنه از قلعه ارادهٔ برآمدن نکند که ان‌شاءالله بعد از رسیدن لشکری که از پتنه به‌کمک روانه شده و عنقریب می‌رسد، مهمّ او حسب‌المدّعای دولت‌خواهان تمشیت خواهد گرفت.

پرتاب گفت که شایسته خان، صوبه‌دار سابق بهار با آن‌که با لشکر بسیار به‌پای قلعه آمده بود و او کوشش داد و تلاش بسیار کرد که شاید به‌دیدن او بیایم، نیامدم و آخر کار به‌گرفتن پیشکش اکتفا نموده برگشت و بالفعل هرچند اعتقاد خان صوبه‌دار حال بهار خود نیامده و شما را با جمعیّت قلیلی فرستاده، چون دولت‌خواهان[1] درگاه را با خود مصمّم ساخته‌ام، قرار داده‌ام که شما را ببینم. از آبا و اجداد من چون هرکه به‌راجگی رسیده، هرگز به‌پتنه نرفته، قرار رفتن پیش اعتقاد خان نمی‌توانم داد. زبردست خان اعادهٔ همان معنی نمود که اگر قبول این معنی نمی‌کنی، بعد از ملحق شدن کمک سزای تو درکنار روزگارت گذاشته خواهد شد.

بالجمله بعد از ارسال رسل و رسایل پرتاب گفته فرستاد که اگرچه مردم من برفتن پتنه راضی نیستند، لیکن اگر به‌عهد و پیمان خاطر من اطمینان یابد به‌پتنه نزد اعتقاد خان می‌روم و خان مذکور بر طبق خواهش او قول داد و پرتاب آمده، او را دید و فیلی برای او آورد و مجدّد عهد گرفته، عزیمت پتنه را با خود تصمیم داد و زبردست خان از اعتقاد خان قولنامه طلب داشته نزد او فرستاد و به‌بخشی صوبهٔ بهار که به‌کمک می‌آمد، نوشت که چون پرتاب قبول اطاعت کرده، هرجا رسیده باشد، توقّف نماید و خود با پرتاب از پلامون روانه شده[2] و در نواحی دیوکن[3] به‌لشکر کمکی ملحق گشته با سایر سپاه ظفرپناه به‌پتنه آمد. پرتاب برای اعتقاد خان نیز فیلی (آورده[4]). قرار داد که یک لک روپیه به‌صیغهٔ پیشکش به‌خزانهٔ عامره واصل سازد و زبردست خان متکفّل وصول گردید و اعتقاد خان کیفیّت واقعه را به‌درگاه عرضداشت نموده، برای پرتاب التماس منصب کرد.

---

۱. د: دولت‌خواهی.
۲. د: راهی شده.
۳. بض: دیوگده.
۴. د: آورد.

و در ابتدای محرّم این سال موافق هزار و پنجاه چهار [۱۰۵٤ ه/۱۰ مارس ۱٦٤٤ م[1]] عریضهٔ خان مذکور حقیقت حال به‌مسامع جلال رسید و بندگان اشرف او را به‌منصب یک‌هزاری ذات سوار نوازش فرمودند و ولایت پلامون را یک کرور دام جمع مقرّر نموده و جاگیر او مرحمت نمودند.

(نوروز جهان افروز[2])

نوروز این سال به‌حسب اتّفاق روز عاشورا موافق هزار و پنجاه و چهار [۱۰۵٤ ه/۱۹ مارس ۱٦٤٤ م] واقع شد.

سانحهٔ هایله گشتن نوّاب عُلیه عالیه[3]

شب بیست و هفتم این ماه [محرّم ۱۰۵٤ ه/٤ آوریل ۱٦٤٤ م] سبب آتش به‌ذات فایض‌البرکات نوّاب عُلیه عالیه بیگم صاحب رسید و شادی جهان را مبدل به‌غم[4] گردانید.

شرح این واقعه آن‌که در حینی که آن خورشید احتجاب از خدمت حضرت شاهنشاهی به‌خوابگاه خود تشریف می‌بردند. ناگاه گوشهٔ دامن اطهر به‌شمعی که در ایوان سرراه افروخته بودند، رسید و چون لباس پردگیان حرم عزّت در کمال نزاکت می‌باشد و روغن‌های معطّر بر آن مالیده می‌شود، آتش زبانه کشید و در تمام ملبوس درگرفت. اگرچه چهار خدمتکار که حاضر بودند، در اطفای این نایرهٔ چستی تمام به‌کاربردند. امّا چون به‌رخت‌های آن‌ها نیز سرایت کرده به‌خود درماندند و تا واقف شدن دیگران و رسانیدن آب، پشت آن پناه آن ضعیفه و اضلاع هردو طرف و هردو دست (آن معدن جرأت محروق شده بود[5]).

چون الفت حضرت‌اعلی به‌آن قدسی القاب نسبت به‌جمیع فرزندان زیاده است، وقوع این سانحه بر خاطر همایون بغایت گرانی کرد. چنانچه برخلاف روش دایمی، فردای آن از حرم‌سرای مقدّس بیرون برنیامدند و روز دیگر [۱۹ فروردین ۱۰۲۳ ه ش/٦ آوریل ۱٦٤٤ م] چون [روز] شرف آفتاب بود، بعد از دوپهر به‌خاص و عام برآمده، زیاده از یک گهری ننشستند

---

۱. بض: ۱۰ مارس ۱٦٤٤ م.
۲. ب: نوروز جهان افروز و سانحه هایله گشتن نوّاب عُلیه عالیه.
۳. د: اهلیه مجروح گشتن نوّاب عُلیه عالیه شب.
۴. د: را به‌غم مبدل.
۵. ب: آن معدن خلق و خیرات شده بود.

و همّت بر معالجه مصروف داشته، اوّل به‌معالجه روحانی پرداختند و از انفاس متبرّکه اهل انزوا و گشودن ابواب خیرات طلب شفا نمودند. چنانچه از روز اوّل تا روز سوّم هر روز پنج‌هزار مُهر و پنج‌هزار روپیه به‌محتاجان تصدّق فرمودند و حکمی که درباب تحقیق نمودن مدد معاش[۱] ائمّه‌داران کل ممالک محروسه که بعضی به‌فرامین جعلی[۲] اراضی و وظایف در تصرّف داشتند، صدور یافته بود، موقوف گردانیدند و به‌علاج جسمانی نیز متوجّه شده، تمام حاذقان فن طبابت و جرّاحی را و جمعی که ملتزم حضوراند[۳] و چه آن‌هایی که از اطراف بودند و مجتمع گشته بودند، به‌معالجه مأمور نمودند و از وفور دلبستگی خوراندن دوا و غذا و گذاشتن و برداشتن مرهم را به‌ذات اشرف متکفّل گشتند.

مجملاً به‌واسطهٔ اشتغال بیمارداری به‌جهروکه خاص و عام انجمن غسلخانه دیر تشریف می‌آوردند و زود برمی‌خاستند. شدت این حادثه از این قیاس می‌توان کرد که دو خدمتکار که از جملهٔ آن چهار که به‌خاموش ساختن آتش ملبوس نوّاب عُلیه جرأت نموده بودند. یکی بعد از هفت روز و دیگری بعد از هشت روز از حیات مایوس و دوّمی دیگر که کمتر سوخته بودند، بعد از مدت‌ها به شدند.

از محاسن اتّفاقات آن‌که روز بیستم [۲۵ آوریل ۱٦٤٤ م[٤]] این حادثه حکیم محمّد داوود که از تجربه‌کاری در فن طبابت، در خدمت شاه عبّاس ماضی سمت محرمیت داشت و بعد از انتقال آن جم جماه به‌سعایت جمعی که از او ذخیره خاطر داشتند، از شاه صفی سلوک ناهموار دیده بود. بعد از جلوس شاه عبّاس ثانی که در سن صبی به‌سلطنت رسیده، نیز رعایت نیافته، از بودن ایران دل گران می‌زیست و به‌این سبب در ظاهر ارادهٔ حج بیت الله وا نموده و ضمناً از احرام دریافت زمین‌بوس این آستان دولت نشان که مرجع طوایف انام است و کعبهٔ آمال خاص و عام بر میان جان بسته از عراق به‌راه بصره عازم آن سعادت معاودت نموده به‌بغداد و از بغداد به‌بصره شده. از آن‌جا به‌بندر لاهِرِی آمده روانهٔ درگاه گشته بود. به‌وقت رسیده، شرف استیلام عتبهٔ خلافت دریافت و از پیشگاه نوازش (خسروانی[۵]) به‌عنایت خلعت فاخره و انعام

---

۱. د ندارد: مدد معاش.
۲. د: فرامین معلی.
۳. د: حضور بودند.
۴. بض: ۲۵ آوریل ١٦٤٤ م.
۵. د: خسروانی.

بیست‌هزار روپیه و منصب یک‌هزاری محسود اقران گردیده، در ازاله بعضی امراضی که در اثنای الم جرّاحت رونمود، معالجات صایب به‌تقدیم رسانید و در عرض چهار ماه آن امراض عارضه اگرچه به‌حسن تدبیر او رو به‌تنزل گذاشت، امّا پنج ماه دیگر مرهم‌های جرّاحان فایده نمی‌داد، تا آن‌که عارف نامی از چیله‌های پادشاهی مرهمی ساخت و در دو ماه آخر به‌مرهم‌های او زخم‌ها اندمال یافت و بعضی رو به‌بهی گذاشت.

فتح قلعهٔ گنّور

از جمله فتوحات این سال فتح قلعهٔ گنّور است که به‌سعی خان دوران بهادر نصرت‌جنگ روی نمود و اواسط صفر [۱۰۵٤ هـ/۲۳ آوریل ۱٦٤٤ م[1]] از روی عرضداشت خان مذکور به‌مسامع جاه و جلال (رسید[2]).

تبیین این مقال به‌طریق اجمال[3] آن‌که چون سنگرام گوند، زمیندار قلعهٔ مذکور که به‌دولت‌خواهی این درگاه متّصف بود، مُرد. غلام ماروی گوند که از جانب او به‌محافظت قلعهٔ منصوب بود. خود به‌ضبط معاملات زمینداری پرداخته، قلیلی به‌خرج بُهوپَت، پسر او که هنوز به‌سرحد رشد و تمیز نرسیده بود و می‌داد، به‌غرور جاهای محکم[4] و پشت گرمی جمعی مفسد سر از اطاعت نپیچیده به‌واجبی مالگذاری نمی‌کرد و رعایای بعضی محال خان دوران بهادر، صوبه‌دار مالوه که به‌حدود گنّور متّصل بود، نیز به‌حمایت او در ادای مال واجب تعلّل می‌ورزیدند.

بنابر آن خان نصرت‌جنگ با جمعیّت خود و کمکیان صوبهٔ مذکور و زمینداران قلعهٔ رای سین به‌قصد استیصال آن‌ها راهی گردید و در محال ولایت متمرّدان درآمده، برای بریده شدن جنگل و توسیع راه، روزی چند توقّف نمود و در جاهای مخوف تهانه‌ها نشانیده، روانهٔ پیش گردید و چون به‌کتل گنّور رسید، قریب پنج‌هزار پیاده گوند و هفتصد هشتصد تفنگچی را که مفسدان بر سرکتل برای بستن راه موکّل نموده بودند، به‌اندک تلاشی متفرّق گردانیده، در نواحی گنّور برای گذرانیدن ایّام بارش و قطع جنگل حوالی قلعه اقامت گاه قرار داد.

---

۱. بض: ۲۳ آوریل ۱٦٤٤ م.
۲. د: رسید.
۳. د: روی اجمال.
۴. د: محکمی.

و ماروی مذکور از ملاحظهٔ سامان اسباب قلعه‌گیری و بسیاری جمعیّت و تدابیر صایبه خان دوران متلاشی شده به‌دولت‌خواهان متّصل گشت و بُهوپَت را از قید برآورده، با مردم معتبر سنگرام نزد مشارٌالیه فرستاد. در این اثنا ظاهر شد که چندی از ارباب بغی اراده دارند که بُهوپَت را گذرانیده به‌قلعه برند. لهٰذا خان دوران بهادر آن جماعت را مقیّد ساخته، بُهوپَت مذکور را نظربند گردانید.

و چون ماروی قلعه را به‌اولیای دولت قاهره سپرد، از محلّ اقامت پیش رفته به‌کوهٔ لَکْهِرَه که به‌غیر آن بلندی بر قلعهٔ گنّور مشرّف نبود برآمده، آن سرکوب را که مقهوران به‌سنگ و آهک برآورده، استحکام داده بودند، به‌جنگ از چنگ غنیم گرفته، مخیم ساخت و چون قلعهٔ گنّور بر کوهی واقع شده که سراپا سنگ یک لخت است و در طرف مرتبهٔ (پایین[1]) آن‌که به‌دیوار احتیاج داشت، سنگرام دیواری استوار ساخته بود و کفره برج و باره دیوار را به‌توپ و تفنگ محکم ساخته بودند و تسخیر آن به‌زور میسّر نبود. خان دوران حقیقت را به‌درگاه عرضداشت نموده، چند توپ و جمعی را به‌کمک التماس کرد و حکم شد که دو توپ‌کلان از دارالخلافه به‌فرستند و جمعی از کمکیان صوبهٔ دکن به‌سرداری رشید خان و راجه پهار سنگه بُندیله از جاگیر خود و پرتهی[2] راج راتهور از رام‌پور و جان‌سپار خان از مندسور به‌کمک بردند.

و چون جماعت مذکوره ملحق گردیدند، سپاه ظفرپناه از ملچار برابر دیواری که مقهوران آن روی خندق کشیده، در پناه آن تفنگ می‌انداختند، برآمدند و به‌پیش‌بردن خاکریز و تردّدات مردانه آن دیوار را از تصرّف کفّار برآورده و طبقهٔ مابین را مفتوح گردانیدند و بعد از رسیدن دو توپ مذکور به‌صدای رعد آسای آن‌ها خوف تمام به‌دلهای بی‌جگران راه یافت و از بلندشدن دمدمه‌ها و خشک گردیدن تالابهای (بالا[3])، مردمان قلعه یک‌بارگی درون باختند و مارو با روی سیاه از استیلای واهمه زنهار خواه گشت و بعد از استمالت یافتن به‌دیدن خان دوران بهادر آمد.

و روز دیگر خان نصرت‌جنگ با همراهان به‌قلعه رفته، به‌برج و باره آن را به‌نظر امعان ملاحظه کرده و برادر خود را با پانصد سوار و هفتصد پیادهٔ تفنگچی به‌محافظت گذاشته، مراجعت نمود.

---

۱. ب: به‌آیین.
۲. د: پرتهوی.
۳. د: بالا.

بیست و دوّم صفر مذکور [۱۰٥٤ هـ/۳۰ آوریل ١٦٤٤ م] که روز تولّد نوّاب عُلیه بود. پنج‌هزار مُهر و همین مقدار روپیه به‌اهل احتیاج دادند و سوای آن تا بیست و هفتم این ماه [۱۰٥٤ هـ/٥ مهٔ ١٦٤٤ م] شصت‌هزار روپیه به‌دفعات خیرات شد و در غرّهٔ ربیع‌الاوّل [۱۰٥٤ هـ/۸ مهٔ ١٦٤٤ م] مقرّر گشت که بعد از این همیشه هر روز یک‌هزار روپیه که در سالی سه لک و شصت‌هزار روپیه می‌شود، به‌ارباب استحقاق تصدّق آن خورشید احتجاب می‌رسیده باشد و جمعی را که برای مطالبات و جرایم در زندان بودند، آزاد فرمودند و هفت لک روپیه از عین‌المال که بر ذمّهٔ محبوسان طلب بود، بخشیدند.

و پنجم این ماه [ربیع‌الاوّل ۱۰٥٤ هـ/۱۲ مهٔ ١٦٤٤ م] پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر که به‌استماع عارضهٔ نوّاب عُلیه از دکن به‌درگاه آمده بودند، با پسر کلان خود سلطان محمّد ملازمت نموده، یک‌هزار مُهر نذر و طرّهٔ مرصّع با یک تسبیح مروارید و دو اسب عربی پیشکش گذرانیدند.

و در همین ایّام زبردست خان از صوبهٔ بهار آمد و یک فیل که از پرتاپ، زمیندار پلامون گرفته بود، با دوهزار اشرفی و پارهٔ جواهر و مرصّع‌آلات که پرتاب مذکور مصحوب او به‌درگاه پیشکش فرستاده بود، ازنظر انور گذرانید.

و در اواسط این ماه [ربیع‌الاوّل ۱۰٥٤ هـ/اواخر مهٔ ١٦٤٤ م] به‌حکیم داوود مادهٔ فیل عنایت شد و به‌حاجب بیجاپور خلعت و اسب با زین نقره و مادهٔ فیل هفت‌هزار روپیه انعام و به‌پسر او خلعت و یک‌هزار روپیه و به‌همراهانش دوهزار روپیه مرحمت فرموده، رخصت معاودت نمودند و برای عادل خان خلعت خاصّه با طرّهٔ مرصّع گران‌بها و برای پسر معزالیه نیز خلعت و طرّهٔ مرصّع مصحوب حاجب مذکور ارسال یافت.

سلخ ربیع‌الاوّل مذکور [۱۰٥٤ هـ/٦ ژوئن ١٦٤٤ م] جشن وزن قمری انتهای سال پنجاه و چهارم از سنین زندگانی ابدی اتّصال آرایش یافت و ذات اشرف را به‌طلا و دیگر اشیای مقرّری وزن[۱] نمودند. در این بزم فرخنده پادشاه‌زادهٔ مراد بخش که از صوبهٔ مُلتان برای دیدن نوّاب (علیه) آمده بودند[۲]، به‌ملازمت فایض گشته[۳]، یک‌هزار مُهر نذر (گذرانیدند[٤]).

---

۱. د: مقرر وزن.
۲. د: نوّاب عُلیه آمده بود.
۳. د: فایزگشته.
۴. ب: گذرانیده.

و در این تاریخ، حکیم داوود به‌عنایت چهار اسب ترکی سربلند گردید. سلخ این ماه [ربیع‌الاوّل ١٠٥٤ ه‍/٦ ژوئن ١٦٤٤ م] منصب پادشاه‌زادهٔ مراد بخش به‌اضافهٔ یک‌هزار سوار، دو اسبه سه اسبه، دوازده‌هزاری ذات نه‌هزار سوار، از آن جمله سه‌هزار سوار، دو اسبه سه اسبه مقرّر گشت و در این‌روز حاجب گلکنده به‌عنایت خلعت و اسب با زین نقره و هشت‌هزار روپیه انعام کامیاب گشته، رخصت انصراف یافت و برای قطب‌الملک مصحوب او خلعت خاصّه و کرهٔ مرصّع قیمتی ارسال شد.

در[1] آغاز ماه ربیع‌الثّانی این سال [١٠٥٤ ه‍/٧ ژوئن ١٦٤٤ م[2]] پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر بی‌سبب ظاهری اراده نمودند که دست از اشتغال دنیوی کشیده منزوی کردند و حضرت شاهنشاهی از این داعیه بی‌نسبت از آن کامکار رنجیده، صوبهٔ دکن را که متعلّق به‌ایشان بود، به‌خان دوران بهادر نصرت‌جنگ، صوبه‌دار مالوه تفویض نمودند و خان مذکور را به‌ارسال خلعت خاصّه و از اصل و اضافه به‌منصب والای هفت‌هزاری که منتهای مدارج مناسب است و انعام یک کرور دام[3] هرساله ممتاز اقران گردیدند.

ششم این ماه [ربیع‌الثّانی ١٠٥٤ ه‍/١٢ ژوئن ١٦٤٤ م] که روز وزن نوّاب عُلیه بود، آن خورشید احتجاب را به‌طلا که وزن به‌آن مخصوص به‌ذات اشرف است، وزن نمودند و خلقی کثیر از وجوه آن بهره‌مند و فیض‌یاب گشت و چون آزار آن ملکهٔ روزگار روی به‌تخفیف گذاشته بود. حکم شد که نقّارهٔ شادمانی به‌نوازش درآوردند.

و در اواخر این ماه [ربیع‌الثّانی ١٠٥٤ ه‍/٥ ژوئیه ١٦٤٤ م[4]] به‌پادشاه‌زادهٔ مراد بخش خلعت خاصّه و پارهٔ مرصّع‌آلات و دو اسب خاصّه، یکی با زین میناکار و دیگری با زین طلای ساده لطف فرموده، رخصت معاودت[5] به‌صوبهٔ مُلتان ارزانی داشتند.

چون در این ایّام کوفت نوّاب عُلیه کس نموده بود و تازه شدن جرّاحت‌های آن ملکهٔ دوران خاطر همایون را مشوّش داشت، قرار تغییر مکان که برای بیمار مجرّب است، داده. در عشرهٔ ثالث جمادی‌الاولی این سال [١٠٥٤ ه‍/اواخر ژوئیهٔ ١٦٤٤ م] آن ناموس‌العالمین را از دولتخانهٔ والا به‌منزل پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال آوردند و چندگاه در آن‌جا قرار اقامت دادند.

---

۱. د: از.
۲. بض: ۷ ژوئن ١٦٤٤ م.
۳. بض: یک کرور دام برابر دو لک پنجاه‌هزار روپیه.
۴. بض: ۵ ژوئیهٔ ١٦٤٤ م.
۵. د: رخصت مراجعت.

مقدّمه شهید شدن صلابت خان میربخشی[۱]

از سوانح غریبه که در این ولا در انجمن غسلخانه معلّی به‌وقوع آمد. تفصیل این اجمال آن‌که امر سنگه ولد راجه گج سنگه که به‌سبب بیماری چند روز از تردّد به‌دربار جهان مدار تقاعد ورزیده بود. بعد از حصول صحت، آخر روز سلخ این ماه [جمادی‌الاولی ۱۰۵٤ ه/٤ اوت١٦٤٤ م] به‌مجرا آمده، بعد از بار یافتن رفته به‌جای خود ایستاد و در اثنای آن‌که بندگان اشرف از نماز مغرب فارغ شده به‌دستخط نمودن فرامین مطاعه اشتغال داشتند و صلابت خان از ایوان فرودآمده، در روشنی شمعدان چارشاخه افراد مطالب عرضی را مطالعه می‌نمود. ناگاه [امر سنگه] جمدهر کشیده دوید و در وقت غفلت، آن چنان بر جانب چپ سینه‌اش زد که تا قبضه فرو رفت و خان مذکور به‌آن زخم منکر که بر دلش رسید، از پا درآمد و دیگر نفس نکشید.

و اوّل بار خلیل الله خان و ارجن ولد راجه بیتهل داس از مشاهدۀ این حال بر آن جاهل بدمآل حمله آوردند و بعد از آن‌که آواز بلند شد و حضرت‌اعلی بر کیفیّت واقعه واقف گشتند، برحسب اشارۀ همایون ایستادگان پایۀ سریراعلی کار آن ناتمام را به‌انجام رسانیدند و میر خان میرتوزک و ملوک چند مشرّف غسلخانه به‌موجب حکم والا جسد او را پیش دهلیز غسلخانه انداخته و مردمش را طلبیدند تا لاش او را ببرند. قریب پانزده نفر از خدمتکاران او که در آن‌جا بودند، دست به‌یراق کردند و گرز بر دارانی که به‌کشیک قیام داشتند، شمشیر در کفّار گذاشتند و از آن دلاوران شش کس به‌درجۀ شهادت فایزگشته، شش تن دیگر زخمی گشتند و ملوک چند به‌قتل رسید و میر خان زخمهای منکر برداشته خود را به‌درون غسلخانه انداخت و شب دیگر ودیعت حیات سپرد.

بندگان اشرف برای وقوع این واقع و حادثه[۲] هرچند موجبی تَفَحُّص فرمودند، به‌غیر شورش دماغ امر سنگه که به‌سبب مداومت مسکرات، مواد سواد به‌هم رسیده بود. امری دیگر ظاهر و می‌تواند بود که سبب آن باشد که چون حدود ناگور که جاگیر آن مقهور بود و بیکانیر وطن و جاگیر راو کرن ولد راو سور به‌هم متّصل است و میان نوکران هردو بر حدود مواضع جنگی شده بود و چون مردم راو کرن تفنگ بسیاری داشتند، جمعی از راجپوتان کارآمدنی امر سنگه

---

۱. د: میربخشی است.
۲. د: این حادثه.

را کشته بودند و امر سنگه بعد از اطّلاع به‌مردم خود نوشته بود که باز جمعیّت نموده، بر سر نوکران راو مزبور بروند و او بعد از اطّلاع بر این معنی به‌صلابت خان نوشته بود که بی‌آن‌که از درگاه امینی برای (تحقیقات و[۱]) تشخیص حدود معیّن کرد و انقطاع این خصومت نخواهد شد و خان مذکور حقیقت را به‌عرض رسانیده، امین گرفته بود. دور نیست که امر سنگه این معنی[۲] را بر حمایت محمول داشته از جهالت راجپوتیت مبادرت به‌این امر شنیع نموده باشد.

القصّه از ظهور این جسارت مردم امر سنگه متوهّم گشته، هرکه از ایشان بهره‌ای از عاقبت‌اندیشی داشت، شباشب راه وطن پیش گرفت و جمعی از جهل قرار دادند که بر خانهٔ ارجن که در آن نزدیکی بود، بریزند و از آن‌جا که این طایفه برای جنگ بهانه می‌جویند. بلوی نوکر معتبر امر سنگه مقتول و بهاو سنگه که بعد از مردن راجه گج سنگه در سلک بنده‌های درگاه انتظام یافته بود، به‌آن خون گرفتگان متّفق گشته، دل بر مرگ نهادند و بعد از آن‌که این معنی به‌عرض رسید. به‌یکی از بنده‌ها حکم شد که به‌آن‌ها از راه نصیحت بگوید که امر سنگه و هرکه در این تقصیر شریک او بود، به‌جزای عمل رسیده، شماها که مصدر گناهی نشده‌اید، چرا باعث در خرابی خود می‌کوشید.

چون یقین شد که از جهالت راجپوتیت باز نمی‌آیند امر مطاع به‌صدور پیوست که سیّد خان جهان با مردم جلو و رشید خان که روز کشیک ایشان بود، رفته آن خون گرفتگان را به‌جزای زیاده سری رسانند و مشارٌالیهما به‌جایی که کفّار جمعیّت نموده بودند رفته، مجموع آن اشرار را علف تیغ آبدار گردانیدند و از مردم چندی[۳] کارنامهٔ جلادت بر روی کار آورده، در آن زد و خورد به‌درجهٔ شهادت فایزگشتند.

---

۱. د: تحقیقات و.
۲. د: این راز را.
۳. د: جلو چندی.

وقایع سال هیجدهم موافق هزار و پنجاه و چهار

در اواسط ماه [جمادی‌الثّانی] اوّل این سال [۱۰۵٤ ھ/اواسط اوت ۱٦٤٤ م] بندگان اشرف که تا این تاریخ در منازل پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال بسر می‌بردند، به‌دولتخانهٔ همایون تشریف آوردند.

تولّد سلطان سپهر شکوه

یازدهم شعبان این سال موافق هزار و پنجاه و چهار [۱۰۵٤ ھ/۱۳ اکتبر ۱٦٤٤ م] در مشکوی پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال از صبیهٔ پاک گوهر سلطان پرویز پسر نیک اختری قدم به‌عرصهٔ وجود گذاشت و به‌سلطان سپهر شکوه نامور کردند و بندگان اشرف برای سرانجام لوازم جشن تولّد آن گرامی‌تبار، دو لک روپیه به‌پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال شفقّت فرمودند.

و در اوایل شهر این سال [رمضان ۱۰۵٤ ھ/۱ نوامبر ۱٦٤٤ م[1]] به‌حکیم داوود خنجر میناکار و اسب با زین مطلّا عنایت شد.

جشن صحت نوّاب عُلیه عالیه

اواخر این ماه مبارک [رمضان ۱۰۵٤ ھ/اواخر نوامبر ۱٦٤٤ م] نوّاب عُلیه غسل صحت یافته[2] و حضرت شاهنشاهی به(شکرانه این[3]) موهبت عظمٰی یک‌هزار مُهر و پنج‌هزار روپیه به‌مستحقّین بذل نمودند و عارف چیله را که به‌مرهم او جرّاحت‌ها ملتهم گشته بودند، به‌زر وزن فرموده، هفت‌هزار روپیه هموزنش را با خلعت و اسب و فیل به‌او عنایت نمودند و به‌پیشکاران دولت ابد میعاد فرمان شد که جشن عالی سرانجام دهند.

از پنجم شعبان این سال [۱۰۵٤ ھ/۵ دسامبر ۱٦٤٤ م] که نوّاب عُلیه از نشیمن خود که به‌آرامگاه معلّی متّصل است، به‌قدم میمنت توام برای کورنش همایون آمده، مسرّت‌افزای خاطر اشرف گشتند. این جشن والا به‌اساسه و عظمت تمام شروع شده، تا هشت روز امتداد یافت و

۱. بض: ۱ نوامبر ۱٦٤٤ م.
۲. د: کردند.
۳. د: به‌شکرانه این.

در روز اوّل جمیع مستورات حجب عصمت از بیگمان والامکان و ازدواج و بنات امرای ذی‌شأن در مشکوی خلافت و جهانداری مجتمع گشته، مراسم مبارکباد این عطیه‌ای که نوّاب عُلیه بعد از هشت ماه و هشت روز که صاحب‌فراش بودند، به‌پای سعادت پیمای خود به‌مجرای اعلی‌حضرت آمده بودند، به‌تقدیم رسانیدند.

و حضرت‌اعلی بعد از ادای شکرالهی اقسام جواهر و مرصّع‌آلات از انواع زیور عورات و زر سرخ و سفید بر آن خورشید احتجاب نثار کردند و در این هشت روز به‌همین روش نثار به‌عمل آمد و مجموع هفتادهزار روپیه شد. از آن جمله سی‌هزار روپیه جواهر و مرصّع‌آلات و بیست و هشت‌هزار روپیه و دوهزار مُهر و دوهزار روپیه گل‌های طلا که برای نثار می‌سازند و ده‌هزار روپیه از درست و نصف و ربع و تماثیل اقسام اثمار که از نقره ساخته بود.

و آنچه از جواهر و مرصّع‌آلات نادری‌ها در عرض این جشن مبارک به‌نوّاب عُلیه لطف شد و این تفصیل دارد: روز اوّل یکصد و سی دانهٔ ناسفتهٔ مروارید کامل عیار که پنج لک روپیه قیمت داشت. روز دوّم سربندی که در آن یک قطعهٔ الماس کلان[1] با آویزهٔ گوهر شاهوار منتظم بود و یک لک روپیه ارزش داشت و شش روز دیگر مرصّع‌آلاتی که قیمت آن چهار لک روپیه بود و ولایت سورت را که سه کرور [دام] جمع دارد و حاصل دوازده ماههٔ آن هفت لک و پنجاه‌هزار روپیه می‌شود، با بندر آن‌که جمعش یک کرور دام است و دوازده ماههٔ آن دو لک و پنجاه‌هزار روپیه می‌شود و حاصلش در این ایّام به‌واسطهٔ بسیاری آمد و شد، تجّار اطراف مضاعف گشته، عنایت شد.

و آنچه در این هشت روز به‌دیگر پادشاه‌زاده‌های عالی‌مقدار و بیگمان والاتبار و امرای نامدار و خدمتکاران درون و بیرون از جواهر مرصّع‌آلات و انعام نقد و خلعت و اسب و فیل بخشش یافت و ده لک روپیه قیمت داشت و مجمع انعام این چند روزهٔ جشن از نقد و جنس بیست لک روپیه بود. از آن جمله به‌شرح آنچه از مراحم نسبت به‌پادشاه‌زاده‌های بختیار کامکار به‌وقوع آمد، اکتفا می‌نماید. به‌پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال خلعت خاصّه با نادری طلادوزی و (سربند[2]) یک لعل و دو مروارید بیش قیمت و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و علاقهٔ مروارید و دو لک روپیه انعام شفقّت شد.

---

۱. د ندارد: کلان.
۲. ب: سربلند.

و به‌التماس نوّاب عُلیه به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر که از اختیار گوشه‌نشینی که مرضی طبع اشرف نبود، نادم گشته بودند. خلعت خاصّه و نادری طلادوزی و سربند[۱] یک لعل و دو مروارید گران‌بها لطف فرمودند و منصب آن کامکار را به‌دستور سابق به‌حال فرمودند و به‌هرکدام از پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر که در ولایت بنگاله و پادشاه‌زادهٔ مراد بخش که در صوبهٔ مُلتان بودند، خلعت خاصّه با نادری طلادوزی و سرپیچ مرصّع بیش قیمت ارسال نمودند.

و به‌سلطان سلیمان شکوه اوّلین خلف پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال خلعت و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و به‌محمّد سلطان پسر کلان پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر خلعت و سرپیچ مرصّع عنایت کردند و سوای این هر روز چه در محلّ و چه در بیرون جمع کثیری از اناث و ذکور به‌اضافهٔ مناصب و (مواجب[۲]) روزیانه کامیاب آرزو گشتند و یک‌هزار کس به‌خلاع فاخره قامت عزّت برآراستند و به‌شعرا و دیگر ارباب طبع که در پایهٔ سریراعلی بودند، صلات لایقه عنایت شد و اهل نغمه و سرود، مبلغ‌های گرانمند یافتند و شب چهارم جشن جانب دریا چراغان و آتشبازی به‌طمطراقی نظرفریب نظارگیان گشت. الحق بعد از جشن جلوس همایون این چنین جشنی که جهانی از منافع آن به‌کام دل رسند به‌روی کار نیامده.

محاربه اولیای دولت قاهره با تردی علی خان و مغلوب شدن او

از سوانح این سال لشکر فرستادن علی مردان خان امیرالامراست، از کابل به‌تأدیب تردی علی خان قطغان و مغلوب شدن او. بیان واقعه آن‌که چون نذر محمّد خان که مرو و مضافات (آن را که جاگیر یلنگتوش بی[۳]) بود و بی‌سبب ظاهری از او انتزاع نموده به‌سبحان علی پسر خود داد و از قبل تردی علی خان اتالیقش را به‌ضبط حکومت آن‌جا تعیین نمود. قطغان مذکور از ناعاقبت‌اندیشی اراده کرد که هزاره‌جات حوالی قندهار و کابل را که به‌حدود کهمرد نزدیکند، تاراج کند و به‌این قصد بدمآل اوّل براحشام بلوچان نواحی زمینداور (در[۴]) تاخت آورد. در وقت برگشتن بعضی از الوس هزاره سَکپا را که برکنار دریای هیرمند[۵] اقامت دارند، غارت نمود و در بیست کروهی بامیان به‌خیال آن‌که قابو یافته، دست‌اندازی به‌توابع آن نیز بکند توقّف نمود.

۱. د: سربند.
۲. ب: موجب.
۳. ب: جاگیر آن را پلنگتوش بی؛ د: آن را که جاگیر یلنگتوش بی‌با؛ بض: یلنگتوش بیگ.
۴. د: در.
۵. بض: هیلمند.

چون شنیده بود که هرسال علی مردان خان در ایّام زمستان از ایلاق کابل به‌قشلاق پیشاور می‌رود. چندگاه این عزیمت را موقوف داشت و خان مذکور چون بر حقیقت حال اطّلاع به‌هم رسانیده، تهانه‌دار غوربند و بخشی کابل را با جمعی از منصبداران و احدیان کمکی آن صوبه و فوجی از سپاه خود را به‌سرکردگی فریدون و فرهاد غلامان معتبر خود به‌تأدیب آن سگال فرستاد و این جماعت به‌طریق استعجال طی مسافت نموده، علی‌الغفلت خود را به‌جهیم اوزبکیه رسانیدند و تردی علی زیان کار بعد از حرکت المذبوحی متلاشی گردید و با همراهان رو به‌فرار گذاشت و از اوزبکیه یکصد و شصت تن به‌قتل رسیدند و نوزده نفر که از جمله آن چندی اقارب او بودند، اسیر سرپنجه تقدیر گردید و زوجه‌اش با تمامی اسباب و اشیا به‌دست اولیای دولت قاهره افتاد. اسب و گوسفند بی‌شمار غنیمت لشکریان گردید و سپاه ظفرپناه قرین نصرت به‌کابل برگشتند و در اواسط ماه مذکور [شوّال ١٠٥٤ ﻫ/اواسط دسامبر ١٦٤٤ م] مژده این فتح به‌درگاه رسید.

بیست و چهارم ذی‌القعدهٔ این سال [١٠٥٤ ﻫ/٢٢ ژانویهٔ ١٦٤٥ م] جشن وزن شمسی انتهای سال پنجاه و سوّم از عمر جاوید (ابد[١]) طراز به‌روی کارآمد و پیکر اطهر را به‌دستور مقرّر به‌سیم و زر و دیگر اجناس معهوده سنجیدند. در این بزم همایون امیرالامراء علی مردان خان برحسب اشارهٔ همایون از کابل به‌درگاه آمده بود، ملازمت نموده. یک‌هزار مُهر از نذر گذرانید و نوزده کس از خویشان و همراهان تردی علی را که اسیر شده بودند، به‌نظر انور درآورد و بندگان اشرف آن جماعت را حوالهٔ سیّد خان جهان نمودند که در قلعهٔ گوالیار محبوس دارد و به‌امیرالامراء خلعت خاصّه و خنجر مرصّع با پهولکتاره و اسب عربی خاصّه با زین مرصّع در جلدوی این خدمت مرحمت نمودند. در این ولا از جمله پنج لک روپیه که برای صحت یافتن نوّاب عُلیه نذر شده بود، متاع یک لک روپیه به‌مکّهٔ معظّمه از جمله آن، نصف برای شریف و نصف دیگر برای محتاجان و اسباب پنجاه‌هزار روپیه به‌جهت مستحقان مدینه مشرّفه با قندیل مرصّعی که جهت روضهٔ منوّرهٔ نبویّه علیه[٢] افضل التحیة به‌فرمودهٔ نوّاب عُلیه بعد از حصول[٣] صحت طیار شده بود، مصحوب یکی از معتمدان ارسال داشتند.

---

١. د: ابد.
٢. د ندارد: علیه.
٣. د ندارد: حصول.

روانه گشتن اردوی کیهان‌پوی از دارالخلافه به‌صوب پنجاب به‌قصد رفتن کشمیر[۱]

چون احتمال تمام داشت که بنیهٔ نوّاب عُلیه در این تابستان تاب شدت گرمای هندوستان نیارد، جرّاحت‌های اندمال یافته، از حدّت هوا به‌جوشد و اطبّا نیز ملایم این معنی معروض داشتند، توجّهٔ موکب جلال به‌سیر و گلگشت سرابستان کشمیر مقرّر شد و سبب آن‌که در حین کوفت نوّاب عُلیه نذر فرموده بودند که بعد از حصول صحت آن خورشید احتجاب به‌زیارت روضهٔ معیّنه تشریف ببرند. قرار یافت که اوّل به‌دارالبرکت اجمیر رفته، از آن‌جا عنان عزیمت به‌صوب دارالسلطنت لاهور معطوف گردانند.

و به‌این قرار داد، بیست و ششم ذی‌القعدهٔ مذکور [۱۰۵٤ ه‍/۲٤ ژانویهٔ ۱٦٤٥ م] ساعت مختار از دارالخلافه نهضت فرمودند و غرّهٔ ذی‌الحجّهٔ [۱۰۵٤ ه‍/۲۹ ژانویهٔ ۱٦٤٥ م] عمارت دولتخانه نزول همایون رونق و بها یافت.

و به‌سبب آن‌که از این حرکت و سواری جرّاحت‌های بَه شده، نوّاب عُلیه شروع در جوشش نمود. حضرت شاهنشاهی از ملاحظهٔ این که مبادا باز به‌کسی واقع شود[۲]، عزیمت اجمیر را موقوف به‌وقت دیگر داشته. از این منزل به‌سمت دریای جون متوجّه گشتند، تا بر نواره نشسته به‌آسانی قطع منازل نمایند و نوّاب عُلیه از رهگذر حرکت و حرارت آزار نیابد.

بالجمله روز عیدالضحٰی [۱۰۵٤ ه‍/۷ فوریهٔ ۱٦٤٥ م][۳] که از متهرا راکب سفینهٔ اقبال گردیدند. در این وقت محمّد علی فوجدار سرکار حصار هامون نامی فقیری را از سکنهٔ آن‌جا که قبل از این حقیقت مرهم او را که برای این چنین جرّاحت‌ها مجرّب است، به‌عرض رسانیده به‌احضار او مأمور گشته بود[٤]، به‌حضور رسانید. اتّفاقاً مرهم او به‌مجرّد و بستن نفع بخشید. در سه روز اکثر جرّاحات تازه جوشیده التیام یافت و بعد از بیست روز در نواحی دارالملک دهلی صحت تمام حاصل شد.

و بندگان اشرف، هامون بینوا را که به‌نان شب محتاج بود. به‌زر وزن نموده، مبلغ هم سنگش را با خلعت و اسب و فیل به‌او مرحمت فرمودند و دهی نیز در وطن مال تمغا عنایت شد و زرهای نقد و مرصّع‌آلات برای بستن بر سر و گردن و دست از سرکار خاصّهٔ شریفه و

۱. د: به‌طرف پنجاب به‌قصد کشمیر.
۲. د: واقعه شود.
۳. بض: ۷ فوریهٔ ۱٦٤٥ م.
۴. د: گشته بودند.

از سرکار نوّاب عُلیه و پادشاه‌زاده‌های کامکار و غیرذلک آن‌قدر به‌او رسید که اولاد او روی احتیاج نخواهند دید.

اگرچه جرّاحان مشهور از فرنگی و مسلمان و هندو در ساختن اقسام مرهم[1] به‌وسع امکان کوشیدند، اثری بر آن مترتّب نگشت و چون طالع هامون و عارف چیله که مذکور او به‌جای خود شد، قوت داشت مرهم‌های آن‌ها اثر بخشید و جایزه‌های گرانمند نصیب این دو کس شد و محمّد علی مذکور به‌جلدوی آوردن هامون مزبور به‌خطاب خانی نامور گردید.

تفویض دارایی گجرات به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر

سلخ این ماه [ذی‌الحجّهٔ ١٠٥٤ ه‍/٢٦ فوریهٔ ١٦٤٥ م] که منازل شکارگاه پالم محلّ نزول همایون گشته بود، صوبهٔ گجرات را به‌جاگیر پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر مقرّر فرمودند و به‌آن عالی‌مقدار خلعت خاصّه با نادری و دو اسب خاصّه، یکی با زین مینا کار و دیگری با زین طلای ساده و فیل خاصّه با یراق نقره و به‌محمّد سلطان و معظّم سلطان پسران ایشان دو فیل بچّه شفقّت کرده به‌آن صوب رخصت نمودند.

نوزدهم محرّم این سال موافق هزار و پنجاه و پنج [١٠٥٥ ه‍/١٧ مارس ١٦٤٥ م] که منازل باغ سهرند به‌ورود معلّی مهبط سعادات[2] بود، نوّاب عُلیه بار دوّم غسل صحت کامل کردند و بندگان اشرف به‌شکر مواهب ایزدی پرداخته، یک‌هزار مُهر و پنج‌هزار روپیه باز به‌بینوایان خیرات فرمودند.

نوروز جهان افروز

جشن نوروز این سال روز دوشنبه بیست و یکم شهر [محرّم] مذکور موافق هزار و پنجاه و پنج [١٠٥٥ ه‍/١٩ مارس ١٦٤٥ م] در منازل مسطور انعقاد یافت.

عزیمت والا از دارالسلطنت به‌نزهت‌آباد کشمیر نوبت ثالث

دوّم صفر [١٠٥٥ ه‍/٣٠ مارس ١٦٤٥ م] در باغ فیض‌بخش و فرح‌بخش نزول اجلال شد و چون ساعت دخول کشمیر قریب بود، داخل دارالسلطنت نگشته. بعد از توقّف سه روزه به‌مبارکی روانه گشتند.

---

١. د ندارد: مرهم.
٢. د: سعادت.

و روز شرف [۱۹ فروردین ۱۰۲٤ هـ ش/٦ آوریل ١٦٤٥ م] از وفور عاطفت حکم شد که تا یکسال پیشکش روز جمعه را به(حکیم) داوود[۱] می‌داده باشند.

چون وقت رخصت امیرالامرا[۲] به‌کابل برای تسخیر بدخشان مقدّمات ترتیب داده فرمودند که در این سال به‌تهیّهٔ مهمّ مذکور پرداخته از مضافات بدخشان هرچه مقتضی وقت باشد، مسخّر گردانید و الّا سال آینده موکب جاه و جلال به‌کابل نهضت خواهد فرمود و یکی از پادشاه‌زادگان کامکار را به‌آن رکن‌السّلطنت و لشکری عظیم و سامانی لایق[۳] به‌تسخیر بدخشان و بلخ که ملک موروثی است تعیین خواهم نمود.

بنابر آن در این تاریخ [٦ آوریل ١٦٤٥ م[٤]] اصالت خان میربخشی را مورد مراحم ساخته، با جمعی از منصبداران و احدیان[٥] و برق‌انداز به‌کابل رخصت فرمودند، تا در پیش‌بردن مهمّ مذکور به‌صوابدید امیرالامرا عمل نماید و از اویماقات (جغتا[٦]) و دیگر الوسات که در حوالی کابل و حدود بدخشان متوطّن‌اند. جوانان کارطلب و مردانه جمع آورده، هرکه را قابل داند به‌اتّفاق امیرالامرا منصبی درخور تجویز نماید و باقی را در سلک احدیان منتظم گرداند و به‌استصواب یکدیگر راهی که به‌نسبت دیگر راه‌ها از کابل به‌بدخشان آسانتر باشد، اختیار نموده، جمعی را بگمارند که در توسیع تنگی‌ها و هموار ساختن پست و بلند راه و بستن پل‌ها سعی بلیغ به‌تقدیم رسانند و به‌امیرالامرا فرمان صادرشد که اگر امسال وقت یافته به‌بدخشان لشکر کشی کند حقیقت را معروض دارد و تا جمعی دیگر از تعییناتیان صوبهٔ پنجاب به‌کمک او معیّن گرداند[۷].

القصّه در اواسط این ماه [صفر ۱۰۵۵ هـ/۱۲ آوریل ١٦٤٥ م[۸]] رایات فیروزی بر ساحت بهنیر سایهٔ وصول انداخت و به‌دستور هربار، امر مطاع به‌نفاذ پیوست که پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال از دنبال موکب همایون راهی کردند و امرا و دیگر بنده‌ها عقب آن جلیل‌القدر به‌دفعات قطع منازل نمایند، تا اهل اردو از تنگی راه و دشواری کتل‌ها تعب نکشند.

---

۱. ب: حکم؛ بض: حکیم محمّد داوود.
۲. بض: امیرالامرا، علی مردان خان.
۳. د: سامان.
۴. بض: ٦ آوریل ١٦٤٥ م.
۵. د: منصبدار و احدی.
۶. ب: چنتا.
۷. د: گردند.
۸. بض: ۱۲ آوریل ١٦٤٥ م.

پرتو وصول افکندن رایات به‌کشمیر

غرّهٔ ربیع‌الاوّل موافق نهم اردیبهشت [۱۰۲٤ هـ ش/۲۷ آوریل ۱٦٤۵ م] که ساعت مختار بود، رایات جهانگشا به‌مبارکی داخل دولتخانهٔ کشمیر گردید. هشتم این ماه [ربیع‌الاوّل ۱۰۵۵ هـ/٤ مئ ۱٦٤۵ م] به‌ظفرآباد باغ والد راقم[1] این روزنامچه، بهروزی و بختیاری تشریف بردند و چون صوبه‌داری کشمیر به‌والد متعلّق بود، والد از تحف و نوادر آن ولایت پیشکش شایسته به‌نظر درآورد و اکثر آن مستحسن افتاد و برای آن‌که به‌رضامندی رعایا و سکنهٔ آن دیار از حسن سلوک والد، معلوم رای عالم آرا گردیده بود، یک لک روپیه از جمله مطالبهٔ سرکار خاصّه شریفه بخشیده، منصب والد را به‌اضافهٔ یک‌هزار سوار، سه‌هزاری ذات و سوار گردانیدند.

نهم ربیع‌الثّانی این سال [۱۰۵۵ هـ/٤ ژوئن ۱٦٤۵ م] جشن وزن قمری انتهای سال پنجاه و پنجم از سنین زندگانی جاودانی حضرت خاقانی آراسته گشت و ذات کثیرالموهبت را به‌طریق معهود به‌طلا و دیگر اشیا وزن نمودند. در این بزم متعالی و منصب پادشاه‌زادهٔ مراد بخش به‌دو اسبه سه اسبه شدن دوهزار سوار، دوازده‌هزاری ذات و نه‌هزار سوار از آن جمله پنج‌هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرّر گردید و در این ولا صاحبان بیجاپور و گلکنده به‌درگاه رسیده، پیشکش‌هایی که عادل خان و قطب‌الملک مصحوب آن‌ها ارسال داشته بودند، ازنظر والا گذرانیدند و به‌عنایت خلاع و انعام مبالغ گرانمند کامیاب گردیدند.

در اواخر این ماه [ربیع‌الثّانی ۱۰۵۵ هـ/اواخر ژوئن ۱٦٤۵ م] چون عرضداشت امیرالامرا مشتمل بر التماس کمک به‌مسامع جهانداری رسید، حضرت‌اعلی راجه جگت سنگه را مورد نوازشات ساخته به‌آن صوب معیّن فرمودند و فرامین مطاعه صدور یافت که بهادر خان از جاگیر و قلیج خان و نجابت خان و چندی دیگر از امرا و جمعی از منصبداران و یک‌هزار سوار برق‌انداز و دوهزار پیادهٔ تفنگچی از دارالسلطنت لاهور به‌کابل شتافته به‌اتّفاق امیرالامرا کاربند خدمت کردند و راجه رای سنگه مبلغ بیست لک روپیه برای مواجب مردمی که نقدی می‌یابند، از خرانهٔ لاهور با خود[2] به‌کابل ببرد.

غرّهٔ جمادی‌الاولی این سال [۱۰۵۵هـ/۲۵ ژوئن ۱٦٤۵ م] صوبهٔ اله‌آباد و قلعهٔ رُهْتاَس و چَنَاده را به‌پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال شفقّت فرموده، از سواران منصب آن جلیل‌القدر پنج‌هزار سوار،

---

۱. ظفر خان احسن.
۲. د ندارد: با خود.

دو اسبه سه اسبه گردانیدند و به‌سیّد خان جهان و راجه جسونت سنگه و دیگر امرا و منصبداران فرامین صادرشد که از جاگیرها و اوطان عازم درگاه گشته، قبل از وصول رایات عالیات از کشمیر به‌لاهور خود را به‌دارالسلطنت برسانند.

[مقتول گشتن خان دوران بهادر نصرت‌جنگ]

در اواسط ماه مذکور [۸ جمادی‌الاوّل ۱۰۵۵ ه[۱]/۲ ژوئیهٔ ۱٦٤٥ م] از وقایع صوبهٔ پنجاب، حقیقت مقتول گشتن خان دوران بهادر نصرت‌جنگ به‌سمع همایون رسید. صورت این واقعهٔ غریبه آن‌که چون خان مزبور از دارالسلطنت لاهور عازم دکن گشته[۲]، بیرون شهر خیمه زد. آخرهای شب که در جامهٔ خواب بود، از نیرنگی تقدیر، برهمن پسر کشمیری که مشارٌالیه او را هدایت به‌اسلام کرده، در سلک خدمتکاران خود منتظم ساخته بود، جمدهر کاری بر شکمش زد و بعد از اطّلاع دیگران بدست افتاده[۳] مقتول گردید و خان دوران فردای آن را به‌هوشیاری گذرانیده، از نقد و جنس آنچه در دارالخلافه و دارالسلطنت و دکن و مالوه داشت، هریک از فرزندان خود حصّه معیّن ساخته، بر طبق آن وصیّت نامه به‌خط خود نوشت و در آن ثبت نمود که تتمّه‌ای که خالصه گردد و شب رخت هستی به‌عالم آخرت کشید.

القصّه حضرت شاهنشاهی بازماندگان او را مشمول نوازشات خسروانی گردانیده به‌هرکدام زیاده از وصیت پدر میراث دهانیدند و مبلغ[٤] شصت لک روپیه داخل خزانهٔ عامره گشت.

---

۱. بض: ۸ جمادی‌الاوّل ۱۰۵۵ ه.
۲. د: شده
۳. د: بعد اطلاع به‌دست دیگران افتاد.
۴. د ندارد: مبلغ.

وقایع سال نوزدهم جلوس اشرف موافق هزار و پنجاه و پنج

در اوایل ماه [جمادی‌الثّانی] اوّل این سال [۱۰۵۵ ﻫ/اواخر ژوئیهٔ ١٦٤٥ م] اسلام خان دیوان اعلی از پیشگاه مراحم گرانبار عواطف بی‌دریغ گردیده به‌صوبه‌داری بر چهار صوبهٔ دکن که به‌خان دوران بهادر مقتول متعلّق بود، اختصاص یافته به‌آن صوب مرخّص گشت و منصب مشارٌالیه به‌اضافهٔ یک‌هزاری ذات و سوار دو اسبه سه اسبه شش‌هزاری ذات و سوار از آن جمله پنج‌هزار سوار دو اسبه سه اسبه قرار یافت و برادر و پسران و داماد خان مومی‌الیه به‌اضافهٔ مناصب سرافراز گشته، همراه او به‌دکن معیّن گردیدند.

تفویض یافتن وزارت دیوان اعلی به‌سعدالله خان

و سعدالله خان که خدمت معتبر میرسامانی را به‌تقدیم می‌رسانید، از شایستگی ذات به‌درجه والای وزارت کل ارتقا نموده به‌عنایت تشریف خاص و قلمدان مرصّع و (از[1]) اصل و اضافه به‌منصب عمدهٔ چهارهزاری کامیاب مآرب گردید. در اواخر این ماه [جمادی‌الثّانی ۱۰۵۵ ﻫ/اواخر اوت ١٦٤٥ م] از وقایع صوبهٔ بنگاله معروض بساط جهانداری گشت که الله‌یار خان سی فیل نر و بیست و شش مادهٔ فیل برای سرکار خاصّهٔ شریفه از جنگل فیلان گرفته.

تولّد سلطان بلند اختر

در اوایل شعبان این سال [۱۰۵۵ ﻫ/اواخر اوت ١٦٤٥ م] عرضداشت پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر مشتمل بر ولادت پسر گرامی گوهری از دختر راجهٔ کِشْتْوار قدم به‌عرصهٔ وجود گذاشته بود، به‌درگاه رسید و اعلی‌حضرت آن تازه گُل ریاض دولت را به‌سلطان بلنداختر مسمی ساختند.

واقعهٔ کهمرد و تاخت خِنْجَان

از سوانح این سال واقعهٔ کهمرد تاخت خِنْجَان است. تبیین این مقال آن‌که بعد از رسیدن

---

۱. د: از.

اصالت خان به‌کابل خلیل بیگ، تهانه‌دار غوربند نزد امیرالامرا و خان مذکور آمده، اظهار نمود که چون در این ایّام نذر محمّد خان و عبدالعزیز خان پسرش که سمرقند و بخارا و کل ماوراءالنّهر در تصرّف او است، مخالف[۱] به‌هم رسیده و خان مذکور به‌اغوای امرای امام قلی خان بعضی محال متعلّقه ولایت پدر را به‌دست آورده، از جانب خود حکّام تعیین نموده و تردی علی قطغان و لشکر کهمرد و با سبحان قلی سلطان پسر دیگر نذر محمّد خان به‌کمک بهرام سلطان برادرش و مدافعهٔ محمّد بیگ که عبدالعزیز خان او را به‌گرفتن حصار شادمان فرستاده بود، رفته‌اند و در قلعه معدودی پیش نماند. اگر در این وقت لشکری تعیین شود قلعهٔ کهمرد به‌سهولت مسخّر اولیای دولت قاهره می‌گردد.

امیرالامرا یک‌هزار سوار از منصبداران و همین‌قدر از احدیان تعیّن الخدمت صوبهٔ کابل را با یک‌هزار سوار خود همراه خلیل بیگ به‌این مهمّ روانه ساخت.

و همین که لشکر منصور به‌کهمرد رسید، جمع قلیلی که در حصار بودند، فرار نمودند و بی‌آن‌که تیغ از غلاف آید، قلعه به‌تصرّف دولت‌خواهان درآمد[۲] و خلیل بیگ به‌غرور در افتادگی نذر محمّد خان با پسر و سپاه خود از ناتجربه‌کاری چندی را به‌محافظت گذاشته با سایر همراهان به‌ضحّاک برگردید تا از آن‌جا آذوقه و دیگر لوازم قلعه‌داری سرانجام نموده بفرستد.

بعد از آن‌که این مژده فتح خداداد به‌امیرالامرا رسید، مشارٌالیه به‌ملاحظه آن‌که مبادا قابو از دست رود، مقیّد به‌رسیدن لشکری (که[۳]) از درگاه به‌کمک مشارٌالیه معیّن شده بود، نگردیده، به‌اتّفاق اصالت خان رفقای او و کل لشکر کابل و سپاه خود به‌عزم تسخیر بدخشان روانه شد.

در این اثنا نوشته‌ای از خلیل بیگ آمد، مضمون این که جمعی از ضحّاک احمال و اثقال محافظان قلعهٔ کهمرد را با پارهٔ اسباب قلعه‌داری می‌بردند، در راه پاس احتیاط نداشته‌اند و آن طرف بامیان اوزبکیه بر ایشان ریخته و ستبردی نموده‌اند و او به‌شنیدن این خبر با کمکیان به‌تأدیب مقهوران شتافت و از آن‌جا که در وقت گریز باد به‌گرد اوزبک نمی‌رسد، اثری از مقاهیر نیافته به‌اقامت گاه خود برگشته است.

و چون از غوری سه چهار منزل پیش رفت، شنید که محارسان قلعهٔ کهمرد از بیجگری به‌مجرّد عبدالرّحمٰن دیوان بیگی و تردی علی قطغان امان طلبیده، حصار را به‌اشرار داده‌اند و

---

۱. د: مخالفت.
۲. د ندارد: در.
۳. د: که.

به‌اشارهٔ اوزبکیه که طینتشان به‌بدعهدی مخمر است، الوسات و اویماقات سرراه بر آن زیانکاران دست یغما گشاده، جمعی را مقتول و مجروح گردانیده‌اند و قلعه‌دار با چندی زخمی به‌ضحّاک رسیده.

بالجمله بعد از رسیدن این خبر موحش، چون خلیل بیگ به‌اولیای دولت خاطر نشان نمود که از ضحّاک تا کهمرد به‌سبب آمد و شد افواج قاهره گاه نمانده و آذوقه نایاب است و به‌سبب مخوف بودن[۱] راه‌ها تا تهانه جابه‌جا مقرّر نکرد و آمدن غلّه و تردّد مردم به‌لشکر میسّر نخواهد شد. مع هٰذا راه به‌مرتبهٔ تنگ و دشوار است که زیاده بر یک سوار نمی‌تواند گذشت و نذر محمّد خان به‌واسطهٔ قرب کهمرد به‌بلخ تمام لشکر خود را به‌کهمرد فرستاده امیرالامرا را درآمدن کوهستان مصلحت ندیده[۲]، تسخیر قلعهٔ کهمرد را موقوف به‌وقت دیگر داشته، فتح بدخشان را وجه همّت ساخت و قرار داد که از راه پنجشیر عازم مقصد گردد و به‌این عزیمت روانه گشته.

چون به‌گلبهار رسید، تهانه‌دار پنجشیر و جماعت که از حقیقت راه واقف بودند، متّفق الکلمه اظهار نمودند که گذشتن لشکرگران از کتل‌ها و تنگی‌های این راه صعب‌المرور و رسیدن به‌سرحد بدخشان بغایت دشوار است. مع هٰذا یازده جا از آب پنجشیر که بی‌پل عبور نمودن از آن متعذر است، باید گذشت و در رفتن و آمدن آذوقه همراه باید برداشت و زمستان بر سر رسیده، بالفعل وقت این یساق نیست. بنابر آن به‌صوابدید دولت‌خواهان قریب ده‌هزار سوار ملازمان درگاه و نوکران خود، مردم بهادر خان را که اسبان تازه زور داشتند، به‌سرکردگی اصالت خان به‌تاخت خِنْجَان تعیین نمود، تاهم بر مداخل و مخارج و تنگی و وسعت راه بدخشان اطّلاع حاصل شود و هم حقیقت ملک غنیم ظاهر گردد.

و خان مذکور با همراهان آذوقهٔ هشت روزه بر اسبان برداشته، بر سبیل ایلغار از راه هندوکوه[۳] روانه مقصد گردید و جلد و چسبان در عرض شانزده روز رفت و آمد و در رفتن و برگشتن اسب و شتر و گاو و گوسفند بسیار غنیمت گرفت و احشام علی دانشمندی و ملّا بحق و (کورمکی[٤]) را با خواجه‌زاده‌های اسمٰعیل اتائی و مودودی و قاسم بیگ، میر هزار اندراب به‌همراه آورد.

---

۱. د: بودن مخوف بودن.
۲. ب: دیده.
۳. بض: هندوکش.
۴. بض: نازل بیگ علی دانشمندی و ایلانچق و کورمکی؛ ب: کوریکی.

و بالجمله چون کیفیّت این وقایع و حقیقت راه‌ها از عرایض امیرالامرا و اصالت خان به‌مسامع جهانداری رسید، گرفتن قلعهٔ کهمرد و سرانجام ناکرده برگشتن و رفتن و آمدن اصالت خان به‌این طرز ملایم طبع همایون نیفتاد.

و امر مطاع به‌صدور پیوست که امیرالامرا از سنگتراش و نجّار و بیلدار و غیرهم هر مقدار درکار باشد برای ساختن راه طول که بهترین طرق‌نشان می‌دادند. روانه سازد و نجابت خان و اصالت خان با همراهان خود به‌درگاه بیایند و بهادر خان با امیرالامرا در پیشاور قشلاق کند و راجپوتیه در اتک و رستم خان در رُهْتاَس و قلیج [خان] با رفقا در بهنهره[1] که در جاگیر او است، زمستان را بگذرانند و لشکر را آسوده ساخته[2]، آماده خدمت باشند که در اوایل بهار افواج جهانگشا به‌تسخیر بلخ و بدخشان معیّن خواهند گشت[3].

معاودت اعلام از کشمیر به‌لاهور

چهارم شعبان این سال [۱۰۵۵ ھ/۲۵ سپتامبر ۱٦٤٥ م] بعد از توقّف پنج ماه رایات جهان نورد از نزهتکدهٔ کشمیر به‌صوب دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت و بندگان اشرف پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال را با صدرالصّدور سیّد جلال و جمعی دیگر به‌راه راست بیشتر به‌بهنهره[4] رخصت نموده، خود به‌دولت از راه شاه‌آباد معروف به‌ویرناگ که در ایّام اقامت کشمیر سه بار به‌سیر و تماشای آن رشک جنان و سایه چشمه‌های سرراه آن تشریف برده بودند، نهضت فرمودند و از آن راه طی منازل فرموده.

هفدهم شهر مذکور [شعبان ۱۰۵۵ ھ/۸ اکتبر ۱٦٤٥ م] در لدهی هیراپور[5] نزول اجلال نمودند. در این‌روز ابر شورش نموده، شروع در ترشح کرد و شب باران درگرفت و فردای آن در عین بارش کوچ شد و تا رسیدن به‌سرای سوخته باران تند بارید. در حین نزول به‌لدهی که والد راقم[6] برحسب ارشاد همایون در وسط بلندی [کتل] پیر پنجال به‌تازگی ساخته بود، برف در بعضی جا یک و نیم وجب و در بعضی جا یک وجب حجم داشت. جمعی که یک‌روز پیشتر

---

۱. د: بهنهره؛ بض: بهیره.
۲. د ندارد: ساخته.
۳. خواهد گشت.
۴. د: بهنهره؛ بض: بهنبره.
۵. د ندارد: پور.
۶. ظفر خان احسن.

با پیشخانه آمده بودند، به‌عرض رسانیدند که از نصف شب تا به‌نصف روز علی‌الاتّصال برف بارید.

بالجمله در آن‌روز و فردای آن‌که کوچ شد، تا فرودآمدن از سر کتل سرما شدید بود. بیست و پنجم [شعبان ۱۰۵۵ ه/١٦ اکتبر ١٦٤٥ م] بهنبر مورد اعلام گشت.

داخل گردیدن رایات به‌لاهور

پانزدهم شهر رمضان [۱۰۵۵ ه/٤ نوامبر ١٦٤٥ م] دولتخانهٔ ارگ دارالسلطنت به‌فرّ نزول معلّی میمنت جاودانی اندوخت و در این‌روز پادشاه‌زادهٔ مراد بخش که برحسب فرمان از مُلتان عازم درگاه گشته بودند، احراز ملازمت نموده، یک‌هزار مُهر نذر گذرانیدند.

قلعهٔ چوبین ساختن راجه جگت سنگه مابین سراب و اندراب و مصاف نمودن اوزبکیه

از سوانح این سال رفتن راجه جگت سنگه است، به‌حدود سراب و اندراب و ساختن قلعهٔ چوبین و محاربه نمودن با جنود اوزبکیه. شرح این داستان بر سبیل اجمال آن‌که چون راجهٔ مذکور از کارطلبی در تدارک تقصیری که از او سرزده بود، چنانچه در محلّ خود ایراد یافته. داعیهٔ این امر نمود که از راه طول به‌ولایت بدخشان درآمده، (خوست[۱]) و سراب و اندراب را مسخّر گرداند، الوسات و اویماقات آن سرزمین را[۲] به‌ربقهٔ اطاعت درآورد و اگر سرکشی کنند، تنبیه نماید و به‌این اراده جمعیّت بسیار از پیاده، سوار از وطن طلبید. به‌درگاه معروض داشته بود که اگر علوفه جمعیّتی که بر ضابطهٔ سواران منصب او زیاده باشد، از سرکار خاصّهٔ شریفه تنخواه شود، کاربند خدمت گردد و ملتمس او شرف پذیرایی یافته به‌مواجب یک‌هزار و پانصد سوار و دوهزار پیاده از خزانهٔ کابل مقرّر گشته بود. مشارٌالیه سرانجام سپاه و دیگر لوازم نموده، عازم مقصد گشت.

و از کتل طول گذشته، نصف لشکر را با بهاو سنگه پسر خود به‌طریق منقلا پیشتر فرستاده و خود با بقیه سپاه به‌اراده تاخت خوست از دنبال روان شد و چون ارباب و کلانتران و کدخدایان خوست بر این معنی وقوع یافته، سه چهار کروه به‌استقبال آمده او را دیدند و اظهار (اطاعت[۳]) نموده گفتند که اگر(چه[۴]) در این حدود قلعه استواری اساس یابد و جمعی از

---

۱. د: خوست که؛ ب: خواست.
۲. د ندارد: را.
۳. د: اطلاعت.
۴. د: چه.

دولت‌خواهان از روی استقامت اقامت نمایند و از ما امری که منافی انقیاد باشد، به‌ظهور رسد، آن زمان تاخت و تاراج این ولایت به‌موقع خواهد بود. راجه به‌آنجا[1] دایر کرده به‌استمالت آن جماعت پرداخت و برای بنای قلعه تَفَحُّص مکانی کرد. چون از تقریر آن‌ها معلوم نمود که اگر مابین سراب و اندراب قلعه ساخته شود، هر سه جا مضبوط می‌گردد[2] به‌سراب رفت و ارباب و اهالی آن‌جا نیز به‌قدم فرمانبرداری پیشامده او را دیدند و به‌سبب بارش برف سه روز در آن‌جا توقّف نموده، روانه اندراب گشت و در میان سراب و اندراب از چوب که در آن سرزمین فراوان است قلعه محکمی ساخت و (بروج[3]) آن را از سنگ ترتیب داده، دو چاه کلان درون قلعه کنده.

در این اثنا کفش قلماق و حشری از اوزبکیه که نذر محمّد خان از بلخ به‌مدافعهٔ راجه فرستاده بود و فوج سوار و یک فوج پیاده قرار دادند و راجه بعد از اطّلاع بر این حال از قلعه برآمده، مردم خود را نیز به‌سه جوق ساخته و بر دو طرف دهنهٔ درّه که راه درآمدن غنیم بود، جویهای کلان بر عرض راه به‌طریقی که گذشتن سواران از دشوار باشد، انداخته محکم کرد و پیاده‌های تفنگچی و تیرانداز در عقب نشانیده، از یک‌جانب خود با فوجی و از جانب دیگر بهاو سنگه با فوجی دیگر به‌قصد محاربه ایستادند و جمعی از تفنگچیان را به‌مقابله پیاده‌های هزاره که بر کوه آمده بودند، فرستاد و چون اوزبکان از سه جوانب رسیدند، راجه و پسرش از دو طرف دست به‌انداختن تیر و تفنگ گشودند و آخرکار اوزبکیه تاب مقاومت نیاورده، رو به‌فرار گذاشتند و تفنگچیان بالای کوه نیز به‌ضرب بندوق سرکوب قلعه را از دست پیاده‌های هزاره گرفتند و تعاقب کرده، مخاذیل را از کوه سر از برگریزانیدند.

القصّه مخالفان در جایی که تفنگ نمی‌رسید، روبه‌روی راجه مجتمع گشته ایستادند و راجه افواج متفرّقهٔ خود را نزد خود طلبیده، به‌هیأت مجموعی یک‌بار بر اشرار حمله آورد و بعد از گرمی هنگامه زد و خورد جمعی از اوزبکیه مقتول و مجروح گشتند و از لشکر راجه نیز چندی به‌کارآمدند و اوزبکان از مشاهدهٔ جمعیّت راجپوتان سلامت خود درگریز دیده از معرکهٔ جدال جلو گردانیدند.

---

۱. د: همان‌جا.
۲. د: مضبوط گردد.
۳. ب: برج.

و راجه [جگت سنگه[۱]] کیفیّت فتح به‌امیرالامرا نوشته کمک و سرب و باروت برای ذخیرهٔ قلعه طلبید و معظّم الیه سرب و باروت مصحوب راجروپ پسر کلان راجه فرستاده. سه چهارهزار از سوار کمکیان صوبهٔ کابل و نوکران خود با ذوالقدر خان و جمعی دیگر و فریدون غلام معتبر خود به‌کمک تعیین نموده و در هین ایّام قریب دوهزار[۲] اوزبک و پیاده‌های با کفش قلماق جمعی را که راجه به‌محافظت بر دهنهٔ درّه گذاشته بود، ریختند و از جانبین چندی کشته و زخمی گردیدند. در این مرتبه نیز اوزبکیه راه فرار سپردند

و راجه [جگت سنگه] از استواری قلعه و سرانجام آذوقه و سایر لوازم قلعه‌داری خاطر جمع نموده، چند راجپوت معتبر خود را با پانصد تفنگچی و چهارصد سوار به‌حراست قلعه گذاشته، از راه پرینده و پنجشیر برگشت و چون در اثنای راه به‌سبب برف و باد و دمه آدم و اسب بسیاری تلف (شدند[۳]) و از بسیاری برف، لشکر از کتل نتوانست گذشت، ناچار در میان راه آن شب به‌تعب تمام گذرانیده و صبح به‌موضعی هیمه وافر بود، گردیده منزل کرد. در این وقت فریدون پیش از کمکیان دیگر با جمعی از مردم امیرالامرا به‌راجه رسید.

و اوزبکان قابوجو از استماع مسدود گشتن راه و برگشتن راجه هجوم آوردند و راجه به‌دافعه پرداخته، بسیاری از اوزبکیه را به‌شمشیر و نیزه بر خاک هلاک انداخت و از سپاه ظفرپناه نیز جمعی (مردانه[۴]) جان فشانی نمودند و باز به‌دستور هربار مخالفان سرگشتهٔ بادیهٔ ادبار گشتند و از ملاحظهٔ این که مبادا اهل قلعه سرراه بر آن گمراهان بگیرند و جمعی از دنبال رسیده، آواره دارالبوارشان گردانند. بالای کوه برآمده، جان به‌سلامت بردند و راجه آن هر روز در پای قلعه منزل نموده. روز دیگر به‌راه طول راهی شده پایین کتل دایره کرده. فردای آن از کوه برف که در آن دو سه روز برف آن فی‌الجمله رو به‌کمی گذاشته بود، گذشته به‌حدود پنجشیر آمد.

و در اوایل شوّال [۱۰۵۵ ه‍/اواخر نوامبر ١٦٤٥ م] پادشاه‌زادهٔ مراد بخش چهل اسب و چهارصد شتر پیشکش نمودند و هم در این ایّام به‌پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال دو لک روپیه برای خرج عمارت که در دارالملک دهلی نزدیک قلعهٔ دولتخانهٔ مبارک بنا گذاشته بودند، انعام شد.

---

۱. بض: راجه جگت سنگه.
۲. بض: بیست‌هزار.
۳. ب: شد.
۴. د: مردانه.

رحلت نمودن نور جهان بیگم از عالم فانی به‌عالم باقی

بیست و نهم ماه مذکور [شوّال] موافق هزار و پنجاه و پنج [۱۰۵۵ ھ/۱۸ نوامبر ١٦٤٥ م] حذر معلّی نور جهان بیگم که از غایت اشتهار محتاج به‌توصیف نیست، در سن هفتاد و دو سالگی به‌عالم قدس ارتحال نمود و در مقبره‌ای که ضلع غربی روضهٔ جنّت‌مکانی پهلوی مرقد یمین‌الدّوله آصف خان در حین حیات خود بنا نموده بودند، مدفون گشت. آن بیگم نامدار صبیهٔ صفیهٔ اعتمادالدّوله و همشیرهٔ عنبیّهٔ یمین‌الدّوله آصف خان[1] خانِ‌خانان سپهسالار بودند و در سنهٔ شش (جلوس[2]) جهانگیری که در حبالهٔ نکاح جنّت‌مکانی درآمدند، تصرّف مفرط در مزاج آن حضرت کرده، زمام حل و عقد مهام ملکی و مالی به‌قبضهٔ اختیار خود درآوردند، تا آخر عهد (جنّت[3]) مکانی به‌استقلال حکمرانی کردند.

تولّد سلطان زین‌العابدین

دوّم ذی‌القعدهٔ این سال [۱۰۵۵ ھ/۲۰ دسامبر ١٦٤٥ م] عرضداشت پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر مشتمل بر نوید تولّد پسر خجسته اثری که از دختر اعظم خان قدم به‌عرصهٔ وجود گذاشته به‌درگاه رسید. حضرت شاهنشاهی به‌سلطان زین‌العابدین موسوم گردانیدند.

رسیدن نذر (شوایت[4]) ایلچی بلخ به‌پیشگاه حضور

چهارم ذی‌الحجّهٔ این سال [۱۰۵۵ ھ/۲۱ ژانویهٔ ١٦٤٦ م] جشن وزن شمسی اختتام سال پنجاه و چهارم از عمر جاوید طراز به‌قانون هربار زیب‌بخش کارگاه سلطنت گردید و وزن ذات معلّی به‌طلا و دیگر اشیا به‌عمل آمد. در این بزم والا نذر (شوایت[5]) ایلچی نذر محمّد خان به‌پیشگاه حضور رسیده، نامهٔ عالی را با نه قطعهٔ لعل بدخشانی و سی و سه اسب و بیست و یک شتر و دیگر اشیای ارمغانی که قیمت مجموع آن سی‌هزار روپیه باشد، ازنظر انور گذرانید و به‌عنایت خلعت و بگدهٔ مرصّع و بیست و چهارهزار روپیهٔ انعام کامیاب گشت.

---

۱. د ندارد: خان.
۲. د: جلوس.
۳. د: جنّت.
۴. ب: شوایب؛ بض: شوایت.
۵. ب: شوایب؛ بض: شوایت.

و در این‌روز علّامی سعدالله خان، دیوان اعلی و صدرالصّدور سیّد جلال به‌افزونی یک‌هزاری ذات به‌منصب شش‌هزاری بلندپایگی یافتند و الماسی کلان به‌وزن یکصد و شانزده سرخ که شایسته خان پیشکش فرستاده بود، ازنظر همایون گذشت و بعد از ساییده شدن شانزده سرخ که به‌اندام آمد و جلا به‌هم رسانید، یک لک روپیه قیمت آن قرار یافت. روز عیدالضحٰی [۲۷ ژانویهٔ ١٦٤٦ م[1]] ایلچی بلخ بیست و هفت اسب و هژده شتر پیشکش گذرانید و به‌او خنجر مرصّع و به‌همراهانش نه‌هزار روپیه انعام شفقّت شد.

در این وقت به‌عرض رسید که راجه جگت سنگه در پیشاور به‌اجل معهود گذشت و از پیشگاه مراحم خسروانی راجروپ پسر کلان او به‌ارسال خلعت و اسب و اضافه و منصب و خطاب راجگی و انعام محال وطن و ضبط قلعهٔ چوبین که پدرش مابین سراب و اندراب ساخته بود، چنانچه در محلّ خود ایراد یافته مورد نوازش گشت و امر مطاع به‌نفاذ پیوست که از جمله یک‌هزار و پانصد سوار و دوهزار پیاده که به‌کمک پدر او مقرّر شده بود، مواجب با پانصد سوار و ده‌هزار پیاده بعد از این تن می‌داده باشد.

تعیّن افواج قاهره به‌تسخیر بلخ و بدخشان

چون از آن باز که در حین شنقار شدن جنّت‌مکانی نذر محمّد خان قابو یافته به‌تاخت کابل آمد و به‌ناکامی برگشت همّت جهانگشای خدیو عالمگیر به‌تسخیر ولایت بلخ و بدخشان که مملکت موروثی است، (مقصور[2]) بود و به‌سبب بعضی موانع ملکی ظهور این اراده تا این غایت در پردهٔ حجاب مختفی ماند.

در این وقت که توران ملوک طوایف گشت و اوزبکان و المانان به‌ریختن خون و کسر ناموس و اَسْر مسلمانان دست تعدّی درازکردند و به‌مسامع عدالت‌پروری رسید که نذر محمّد خان از بس گرفتاری به‌حال خود، صیانت اهل اسلام از شر آن طایفه بد فرجام نمی‌تواند نمود. از آن‌جا که دادرسی مظلومان ستم کشیده بر ذمهٔ پادشاهان دین‌پرور فرض عین و عین فرض است. بندگان اشرف، پادشاه‌زادهٔ مراد بخش را با پنجاه‌هزار سوار جرّار و ده‌هزار پیادهٔ تفنگچی و باندار و توپ‌انداز به‌تسخیر بلخ و بدخشان و تنبیهٔ اوزبک و المان[3] بی‌ایمان تعیین فرمودند.

---

۱. بض: ۲۷ ژانویهٔ ١٦٤٦ م.
۲. ب: متصوّر.
۳. د: المانان.

سپاه ظفرپناه را هفت فوج قرار دادند. به‌این تفصیل در هر فوج از قول و هراول دوازده‌هزار سوار و دوهزار پیاده و در هریک از برانغار و جرانغار شش‌هزار سوار و دوهزار پیاده و در هرکدام از طرح جانب راست و چپ همین‌قدر سوار و یک‌هزار پیاده و در التمش دوهزار سوار از آن جمله فوج قول به‌وجود پادشاه‌زادهٔ عالم و چهارصد کس از امرا و منصبدار و یک‌هزار احدی استقامت گرفت و فوج هراول به‌چهارصد و هفتاد کس از امرا و منصبداران و یک‌هزار تفنگچی انتظام یافت و سرداری مسلمانان این فوج بهادر خان و ریاست راجپوته به‌راجه بیتهل داس کور مقرّر گردید و فوج برانغار به‌چهارصد و شصت کس از امرا و منصبداران و هفتصد سوار احدی و تفنگچی انتظام‌پذیر گشت[1] و سرداری این فوج به‌قلیج خان تفویض یافت و فوج جرانغار به‌سرداری رستم خان به‌دویست و پنجاه کس از امرا و منصبداران و هفتصد سوار[2] احدی و تفنگچی مضبوط و فوج طرح دست راست به‌سرکردگی اصالت خان به‌سه‌صد و هشتاد کس از امرا و منصبداران و هفتصد سوار احدی و تفنگچی استحکام گرفت و فوج طرف دست چپ به‌سرکردگی خلیل الله خان و دویست و چهار کس از امرا و منصبداران و همان مقدار سوار احدی و تفنگچی مستقیم گشت و التمش به‌سرکردگی میرزا نوذر صفوی و چند از امرا و جمعی از منصبداران محکم گردید.

رخصت پادشاه‌زادهٔ مراد بخش به‌سیاق بلخ و بدخشان

و سلخ ذی‌الحجهٔ مذکور [۱۰۵۵ ه‍/١٦ فوریهٔ ١٦٤٦ م] پادشاه‌زادهٔ مراد بخش را به‌امیرالامرا و اکثری از امرای حضور رخصت نموده مقرّر فرمودند که در ملک کگّران و حسن ابدال و اتک و آن حدود هرجا آب و علف وافر باشد اقامت نمایند.

و بعد از نوروز که هوای کوهستان کابل به‌اعتدال آید، بعضی از لشکر ظفراثر در خدمت پادشاه‌زادهٔ جهان به‌راه پیشاور و پارهٔ راه بنگش بالا و پایان روانه شده، در کابل به‌هم ملحق کردند، تاهم کاه و غلّه به‌فراوانی می‌رسیده باشد و هم این چنین لشکری عظیم از تنگی‌ها و فراز و نشیب کوهستان به‌سهولت عبور نماید.

و بعد از اجتماع لشکرها در کابل قلیج خان و خلیل الله خان و میرزا نوذر با فوج خود از راه آب درّه به‌کهمرد رفته، اوّل قلعهٔ کهمرد و بعد از آن قلعهٔ عبوری را به‌تصرّف درآوردند و

۱. د: انتظام گرفت.
۲. د: دوهزار سوار.

چون قلاع مذکوره مسخّر گردد به‌ملازمت پادشاه‌زادهٔ والاتبار برسند و آن کامکار با چهار فوج دیگر از راه طول راهی گشته به‌تسخیر قندوز و توابع آن اشتغال ورزند[۱] و بعد از تسخیر ولایت بدخشان متوجّهٔ فتح بلخ گردیدند.

و وقت رخصت به‌پادشاه‌زادهٔ گرامی نسب خلعت خاصّه با نادری طلادوزی و سربند، یک لعل بی‌بها و مروارید و طرّهٔ مرصّع الماس گران‌قیمت و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و شمشیر مرصّع و یکصد اسب از آن میان دو اسب خاصّه، یکی با زین مرصّع و دیگری با زین میناکار و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل شفقّت شد و منصب آن عالی دودمان به‌اضافهٔ یک‌هزار سوار، دوازده‌هزاری ذات و ده‌هزار سوار، از آن جمله دوهزار (سوار[۲]) دو اسبه سه اسبه مقرّر گردید.

و به‌امیر الامرا و دیگر سرداران و سایر امرا و منصبدار که از حضور در خدمت پادشاه‌زادهٔ عالم مرخّص گشتند، علی تفاوت درجات هم مراحم و نوازشات به‌ظهور رسید[۳] و حسب‌الحکم دوهزار اسب از طوایل[٤] خاصّهٔ شریفه همراه لشکر روانه کرده شد و پاره‌ای به‌احدیان و تفنگچیان اسب طلب و تتمّه به‌امرا و منصبداران درخور احتیاج به‌مساعدت بدهند، تا از نوکران ایشان اسب هرکه سقط شود عوض بیابد.

در اواسط محرّم [۱۰٥٦ ه‍/۳ مارس ١٦٤٦ م[٥]] به‌مسّود این روزنامچهٔ[٦] بهروزی و بختیاری فیل مرحمت شد.

قحط و غلّای صوبهٔ پنجاب

چون در این ولا به‌عرض رسید که بعضی از بینوایان صوبهٔ پنجاب به‌سبب گرانی غلّه اولاد خود را می‌فروشند. از پیشگاه رأفت و رعیّت‌پروری فرمان شد که هرکه فرزند بفروشد، قیمت از سرکار فیض آثار داده و فرزند را نیز به‌آن شخص تفویض فرمایند و از این مرحمت جمعی کثیر از فکر قوت و شدّت جوع و محنت، جدایی فرزندان خلاصی یافتند و نیز امر والا نفاذ یافت که هر روز ده جا لنگر ساخته، آش دوصد روپیه طبخ نموده به‌فقرا و مساکین تقسیم نمایند.

---

۱. د: نمایند.
۲. د: سوار.
۳. د: رسیده.
۴. یعنی طویله‌ها.
۵. بض: ۳ مارس ١٦٤٦ م.
۶. محمّد طاهر عنایت خان آشنا.

نوروز جهان افروز

نوروز این سال شب چهارشنبه سوّم (ماه[۱]) صفر هزار و پنجاه و شش [١٠٥٦ ﻫ/٢١ مارس ١٦٤٦ م] واقع شد و فردای آن‌که جشن نوروزی آرایش داشت. ایلچی نذر محمّد خان به‌عنایت خلعت و انعام بیست‌هزار روپیه دیگر کامیاب گشت و میر ابوالحسن، حاجب بیجاپور به‌مرحمت خلعت و اسب با زین نقره و فیل مورد شفقّت گردیده رخصت معاودت یافت.

و مصحوب او برای عادل خان خلعت خاصّه و جمدهر مرصّع گران‌بها با پهولکتاره و سپر خاصّه بند و بار مرصّع و یکصد پارچه از نفایس اقمشهٔ گجرات و کشمیر ارسال شد و به‌فاصلهٔ چند روز باز نذر شوایت[۲]، ایلچی نذر محمّد خان به‌انعام یک مُهر یکصد تولگی و یک مُهر دوصد تولگی و دو روپیه به‌همین وزن مورد عنایت گردید.

فرستادن جان نثار خان به‌حجابت ایران

چون همیشه میان خواقین این دودمان عالیشأن و سلاطین والامکان[۳] صفویه، ابواب اتحاد مفتوح و از جانبین ارسال ایلچیان و اهدای هدایا مسلوک بود، هرچند شاه صفی در اواخر عهد سلطنت بر سر مقدّمهٔ قندهار، مصدر بعضی اندیشه‌ها که باعث رنجیدن باشد، گشت. حضرت شاهنشاهی بعد از ارتحال آن عالی‌مقدار نپسندیدند که سلسلهٔ موالات که از دیرباز مؤکد است بگسلد.

بنابر آن در این اوقات جان نثار خان را مورد مراحم ساخته به‌تعزیه شاه صفی و تهنیّت جلوس شاه عبّاس ثانی خلف‌الصدق آن والاجاه رخصت ایران فرمودند و حکم مطاع صدور یافت که طلب دو سالهٔ او و همراهان او را نقد از خزانهٔ عامره بدهند و مصحوب او نامهٔ دوستانه مبنی از مراسم تعزیه و لوازم تهنیّت با مرصّع‌آلات و پنج‌هزار (پارچه[۴]) از انواع امتعهٔ نفیسه ممالک محروسه که قیمت مجموع سه لک و پنجاه‌هزار روپیه بود، سوغات به‌او فرستادند.

نهضت همایون از دارالسلطنت به‌صوب کابل نوبت ثانی

هیجدهم صفر مذکور [١٠٥٦ ﻫ/٥ آوریل ١٦٤٦ م] در ساعت مختار، نهضت موکب جاه و جلال از دارالسلطنت لاهور به‌دارالاقبال کابل جهت استظهار لشکر ظفراثری که بقع ولایت بلخ

---

۱. د: ماه.
۲. ب: شوایب: بض: شوایت.
۳. د: عالی مکان.
۴. ب: پار.

و بدخشان معیّن گشته بود، اتّفاق افتاد.

و در عشرهٔ ثالث ربیع‌الاوّل [١٠٥٦ ه/اواسط مهٔ ١٦٤٦ م] در عمارات باغ مینومثال حسن ابدال که در صافی آب چشمه و نمو آراسته چنارهای پیراسته همقد مثال[1]، آن مکانی در راه کابل و کل ولایت کابل نیست، نزول اجلال شد و به‌پادشاه‌زادهٔ مراد بخش فرمان صادرگشت که از پیشاور بسرعت جانب کابل و از آن‌جا به‌صوب بدخشان و بلخ که تسخیر آن مملکت وجه همّت عُلیاست، شتابند.

و آن والاتبار برحسب امر مطاع از پیشاور روانه کابل گشتند و امیرالامرا از منزل اوّل برای سرانجام بعضی کارهای ضروری، خصوصاً فرستادن جمعی سربراه برای ساختن راه‌ها و بستن پل‌ها از کابل تا کتل طول و برداشتن برف کتل مذکور از خدمت پادشاه‌زادهٔ عالم رخصت شده.

در پنج روز خود را به‌کابل برسانند و مردم معتبر خود را با عمله و فعله تعیین نمود که بر آب‌های تند عمیق پل‌ها با استوار ببندند و از رعایای آن حدود بسیاری برای برداشتن (برف[2]) کتل مذکور جمع نمایند و پادشاه‌زادهٔ جهان کوچ بر کوچ از دنبال قطع مسافت نموده به‌کابل رسیدند و بعد از ملحق شدن افواجی که به‌راه بنگش رفته بودند، از کابل متوجّه پیش گردیدند.

در این ایّام به‌راقم این نگارین صحیفه که حسب‌الحکم در دارالسلطنت مانده بود، فرمان واجب‌الاذعان رسید که چون ظفر خان به‌واسطهٔ[3] استیصال میرزا نام مفسدی که در تبّت سر به‌تمرّد برداشته، در اوایل تیرماه[4] می‌خواهد که به‌تبّت برود، او را نیابتاً در کشمیر بی‌نظیر بگذارد، باید که به‌مجرّد ورود این منشور لامع‌النور بسرعت هرچه تمام‌تر خود را پیش پدر (برساند[5]) راقم در رفتن استعجال بکاربرده، در عرض هشت روز با وجود تعب گرمای خردادماه [١٠٢٥ ه ش/مهٔ ١٦٤٦ م] از لاهور به‌کشمیر رفت.

هشتم ربیع‌الثّانی این سال [١٠٥٦ ه/٢٤ مهٔ ١٦٤٦ م] جشن وزن قمری انجام سال پنجاه و ششم از عمر جاوید طراز برآرندهٔ تخت و دیهیم زینت افزای هفت اقلیم گردید و ذات اشرف را به‌طلا و دیگر اجناس معهوده سنجیدند.

---

۱. د: مثل.
۲. د: برف.
۳. د ندارد: واسطهٔ.
۴. بض: اوایل مهرماه (۲۱ سپتامبر ١٦٤٦ م).
۵. ب: برد.

و در این ولا چون به‌مسامع جاه و جلال رسید که به‌منصبداران نقدی یاب و احدیان تیرانداز و برق‌انداز، سوار[1] و تفنگچیان پیاده و سایر شاگرد پیشه، حکم تنخواه سه ماه پیشگی و به‌جاگیرداران که موافق یافت، چهارم حصّه حاصل جاگیر دادن مساعدت از خزانهٔ عامره شده بود، به‌سبب آن‌که بعضی وجهٔ مذکور را در دارالسلطنت نیافته‌اند و مذکور می‌شود که در کتل برف بسیار است، سپاه ظفرشعار درپیش رفتن توقّف دارند.

علّامی سعدالله خان از پیشگاه جهانداری رخصت یافت که بر جناح استعجال به‌کابل شتافته، به‌جمعی از لشکریان که به‌سه ماهه پیشگی و مساعدت نیافته‌اند، زر دهانیده به‌سرانجام دیگر حوایج اهل لشکر نوعی بپردازد که هیچ‌کس را در روانه شدن عذری نماند و همه را قبل از ورود رایات ظفرآیات به‌دارالملک کابل شتافته راهی سازد و با آن‌که یکی از ضوابط مستمرّه این دولت ابد بنیاد، آن است که از منصبداران هرکه در صوبجات هندوستان جاگیر داشته باشد، اگر از تعیناتیان آن صوبه باشد، سواران خود را از قرار سوّم حصّه به‌داغ برساند و اگر در صوبهٔ دیگر از صوبجات به‌مهمّی مأمور شود، موافق چهارم حصّه داغ کند تا این یساق دور دست در میان است، ضابطهٔ داغ از قرار پنجم حصّه مقرّر نماید.

و مصحوب علّامی[2] برای پادشاه‌زادهٔ عالم سرپیچ، یک لعل و مروارید و پنج اسب خاصّه، یکی با زین میناکار ارسال یافت و علّامی از باغ مذکور در دو روز به‌کابل رسیده در عرض پنج روز جمیع مهمّات (را[3]) سر براه کرده. تمام لشکر را به‌اهتمام راهی ساخت و پادشاه‌زادهٔ عالم بهادر خان را با فوجی همراهانش به‌موجب حکم والا روانهٔ پیش گردانیدند و اصالت خان را که از راه طول واقف بود، با فوج پا به‌نامش برای پاک کردن برف راه مذکور رخصت نمودند.

رسیدن موکب جهان نورد به‌کابل

بیست و دوّم این ماه [ربیع‌الثّانی ۱۰۵٦ ه/٦ ژوئن ١٦٤٦ م] موکب منصور بر ساحت کابل سایهٔ وصول انداخت و لطف الله، پسر سعید خان بهادر ظفرجنگ به‌قندهار مرخّص گشت، تا به‌نیابت پدر در صوبهٔ مذکور به‌خدمت قیام نماید و خان ظفرجنگ به‌درگاه بیاید.

---

۱. د ندارد: سوار.
۲. سعد الله خان علّامی.
۳. ب: راه.

در این اوقات چون معروض بساط جهانداری گشت که پادشاه‌زادۀ محمّد اورنگ‌زیب بهادر برای نسق صوبۀ گجرات و تنبیۀ متمرّدان آن‌جا زیاده از تنخواه جمعیّت نگاه داشته‌اند. در اوایل جمادی‌الاوّل این سال [١٠٥٦ ه/اواخر ژوئن ١٦٤٦ م] از جمله سواران منصب آن کامکار که پانزده‌هزاری، (ده[1])هزار سوار از آن جمله شش‌هزار، دو اسبه سه اسبه مقرّر بود، یک‌هزار سوار دیگر دو اسبه سه اسبه قرار یافت.

روانه شدن پادشاه‌زادۀ مراد بخش از چاریکاران به‌تسخیر بدخشان[2]

حقیقت لشکر ظفراثر این که پادشاه‌زادۀ مراد بخش بعد از رسیدن به‌چاریکاران برحسب اشارۀ اشرف، قلیج خان و خلیل الله خان و میرزا نوذر را با افواج پا به‌نام آن‌ها به‌راه آب درّه به‌جانب کهمرد و غوری فرستادند و خود با سایر لشکر به‌راه کتل طول عازم مقصد گشته، از چاریکاران کوچ نمودند و مقرّر گردانیدند که رستم خان با فوج همراه خود یک منزل از دنبال قطع مسافت می‌نموده باشد، تا لشکر از پل‌ها و تنگی‌های کوهستان به‌آسانی بگذرد.

و بهادر خان و اصالت خان که با افواج همراه خود وقت روانه شدن از کابل پیشتر استعجال راهی شده بودند، چون به‌پای کتل طول[3] رسیدند، اصالت خان بالای کتل برآمده بسرعت تمام. بیلداران سرکار پادشاهی را با چندین هزار مزدور که امیرالامرا از بلوکات کابل جمع آورده بود، گماشت. تا سرابالا مقدار یک کروه به‌ارتفاع دو گز پادشاهی و سر از بر که بدخشان رویه است، تا نیم کروه، بعضی جا[4] نیم گز و بعضی جا کم و پیش برف را از سرراه برداشته، به‌اطراف بیندازند و کوچه که شتربار به‌سهولت بگذرد بسازند، و باقی را آن چنان درهم بکوبند که اسب و شتر تواند گذشت و چون این کار از آن جماعت متمشّی نمی‌شد. روز دیگر بهادر خان نیز بر کتل برآمده (هردو[5]) به‌اتّفاق تمام مردم خود را از سوار و پیاده برداشتن برف و گشودن راه واداشته، خود به‌اهتمام پرداختند و لشکریان به‌هر دست افرازی که یافتند، برف راه برکنده به‌دامن و دست برکناره راه ریختند و سرداران و سپاهیان، خصوصاً بهادر خان و نوکران او کمال جد و جهد به‌کاربرده.

---

۱. ب: دو.
۲. بض: بلخ.
۳. د: طول کتل.
۴. د ندارد: جا.
۵. د: هردو.

آن‌روز تا یک کروه که برف بسیار بود، به‌عرض دو گز راه ساختند و شب به‌خیّام خود بازگشته. روز دیگر تا سه پهر به‌کوفتن بقیه برف اشتغال نمودند و آخر همان‌روز اصالت خان با فوج خود از آن کتل که سرحد قلمروی پادشاهی و ملک بدخشان است، گذشته آن‌جانب کتل [که] داخل سراب است فرودآمد و فردای آن بهادر خان نیز با همراهان از کتل گذشته به‌مشارٌالیه ملحق گردید.

و پادشاه‌زادهٔ عالم چون به‌گلبهار رسیده، از کتل آن‌که ابتدای دشواری و ناهمواری راه است، عبور نمودند. امیرالامرا را با مردم مشارٌالیه پیشتر روانه ساختند تا گذشتن لشکر از فراز و نشیب راه دشوار نگردد و در قطع مسافت درنگ واقع نشود و خود از عقب کوچ بر کوچ قطع منازل نموده به‌پای کتل طول رسیدند و در آن‌روز امیرالامرا با لشکریان خود و روز دیگر پادشاه‌زادهٔ کامکار از کتل عبور نمودند.

آمدن خسرو سلطان به‌پایهٔ سریراعلی

از سوانح معظّمه این ایّام آمدن خسرو سلطان، دوّم پسر نذر محمّد خان است، به‌درگاه سلاطین پناه. شرح واقعه آن‌که چون احشام المان قابوی شورش و فساد یافته، حدود بلخ و بدخشان را تاخت و تاراج نمودند. سلطان مزبور[1] که در قندز می‌بود، از هیچ‌طرف حتی از جانب پدر امید دستگیری نمانده، چارهٔ کار منحصر در توسّل به‌این آستان[2] دولت دانسته به‌سبب رسیدن موسم زمستان و مسدود گشتن راه‌ها ارادهٔ خود را به‌فعل نتوانست آورد و منتظر رسیدن بهار و وصول افواج قاهره نشست.

و چون پیش از آن‌که لشکر نصرت‌اثر از هندوکوه[3] بگذرد، شنید که شاه محمّد قطغان و قل محمّد جیبه‌جی قطغان و قاسم بی‌قطغان با بسیاری از المانان از آب آمویه گذشته بر سر قندهار می‌آیند. درخود قدرت مقاومت آن حشر شقاوت اثر نیافته، تا رسیدن سپاه ظفرپناه استقامت نتوانست ورزید و با محمّد بدیع پسر خود و دو سه‌هزار خانه‌دار از احشام و اهل قندز که بیشتر رعایای غارت دیده بودند، از قندهار برآمده به‌این‌جانب اندراب آمد و مردم راجه راجروپ را که در قلعهٔ چوبین بودند، از کیفیّت حال و ارادهٔ خود آگاه گردانید. چون این

۱. د: مزبور را.
۲. د: داستان.
۳. بض: هندوکش.

معنی از عرایض اصالت خان به‌تواتر انجامید. حکم مطاع به‌نفاذ پیوست که معزالیه را مستمال عواطف خسروانی (ساخته[1]) روانهٔ حضور معلّی گرداند و از روی قدردانی به‌پادشاه‌زادهٔ مراد بخش فرمان صدور یافت که در اعزاز و دلدهی او لوازم خون گرمی به‌ظهور رسانند.

و اصالت خان برحسب اشارهٔ همایون خان‌زاده را استمالت نموده، نزد پادشاه‌زادهٔ عالم فرستاد[2] و روان ساخت و اکثر احشام و رعایا و اهالی قندهار را که رفیق طریق خسرو سلطان بودند، پیش خود نگاهداشت، تا بعد از تفتیش احوال هرکه را لایق داند، در زمرهٔ ملازمان درگاه منتظم گرداند.

بالجمله در سراب سلطان معظّم الیه به‌حوالی اردوی پادشاه‌زادهٔ جهانیان رسیده، آن کامکار اطّلاع یافته، امیرالامرا را به‌استقبال فرستاده، او را نزد خود طلبیدند و چون داخل خیمه شد تا کنار بساط رفته معانقه نمودند و پهلوی مسند خود نشانیده به‌اقسام تفقّد و مهربانی جمعیّت بخش خاطر پریشان او گشتند و بعد از انقضای مجلس از طرف خود یک قبضهٔ جمدهر و نه تقوز پارچه و یک فیل و مادهٔ فیلی با حوضهٔ نقره و از خزانهٔ پادشاهی پنجاه[3]هزار روپیه برای او فرستادند و روز دیگر یکی از معتمدان را به‌مهمانداری مقیّد نموده روانه کابل ساختند.

و بعد از آن‌که خبر گذشتن او از هندوکوه[4] معروض پایهٔ سریراعلی گشت، مرحمت خان ولد صادق خان از پیشگاه حضور برای آوردن سلطان مزبور مأمور گردید و مصحوب او منشور عاطفت با چهار اسب از آن جمله یکی عربی با زین طلا و بیست تقوز پارچه از اقمشهٔ هندوستان و یک پالکی و چهار دولی[5] به‌چوبهای نقره گرفته (برای[6]) سواری عورات و دو پیش‌خانه ارسال یافت.

و چون خان مذکور خسرو سلطان را به‌حوالی کابل رسانید، علّامی سعدالله خان و صدرالصّدور سیّد جلال حسب‌الحکم استقبال نموده به‌خدمت اشرف آوردند و خدیو پایه‌شناس مقدّم او را گرامی داشته به‌رسم پادشاه‌زادگان عالی‌مقدار در پایهٔ سریراعلی اشاره به‌اجلاس فرمودند و در همان مجلس خلعت خاصّه با چارقب طلادوزی و جیغهٔ مرصّع با پهولکتاره و

---

۱. د: ساخته.
۲. د ندارد: فرستاد.
۳. ب: به‌پنجاه.
۴. بض: هندوکش.
۵. د ندارد: دولی؛ دولی، واژهٔ هندی به‌معنی عماری.
۶. د: برای.

شمشیر مرصّع و سربند و بار مرصّع و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل با حوضهٔ نقره و پنجاه‌هزار روپیه لطف کرده، شش‌هزاری ذات و دوهزار سوار منصب مقرّر نمودند. حکم شد که در حویلی خان دوران که با فروش و ظروف نقره و دیگر اثاث‌البیت برای او آماده ساخته بودند، فرودآید. آنچه از روز اوّل تا روز ملازمت از سرکار خاصّه شریفه به‌معزالیه عاید گردید، از نقد و جنس و اسب و فیل به‌دو لک (روپیه[1]) کشید.

مفتوح گردیدن قلعهٔ کهمرد و حصار غوری

دیگر آنچه از نیرنگی اقبال بیزوال در این اوقات به‌وقوع انجامید، مفتوح گردیدن قلعهٔ کهمرد و حصار غوری است.

تفصیل این اجمال آن‌که چون قلیج خان، خلیل الله خان و میرزا نوذر با فوج برانغار او طرح دست چپ و التمش به‌موجبی که در محلّ خود ایراد یافته، از چاریکاران به‌راه آب درّه به‌تسخیر کهمرد و غوری روان گشتند. خلیل الله خان و میرزا نوذر از همان‌جا به‌جهت تنگی و صعوبت راه‌ها به‌افواج پا بنام خود یک منزل از قلیج خان پیش‌افتادند و بعد از گذشتن از کتل گنبذک که سرحد صوبهٔ کابل و ولایت کهمرد است. چون از تقریر بعضی سوداگران که از بلخ می‌آمدند، معلوم نمودند که اوزبکیه هنوز از آمدن لشکر منصور خبر ندارند.

خلیل الله خان از فوج خود، خلیل بیگ را با احدیان و تفنگچیان و جمعی دیگر فرستاد که بسرعت تمام شباشب از راه کتل دندان شکن به‌کهمرد رسیده، اگر میسّر شود، قلعه را علی‌الغفله از تصرّف اوزبکان برآورد و خود به‌اتّفاق میرزا نوذر به‌سرای سوخته چنار شتافت و چون یک کروهی سوخته چنار دو راه است، یکی از کتل دندان‌شکن گذشته به‌کهمرد می‌رسد و دیگری که راه کاروان است به‌باجگاه و از آن‌جا به‌بلخ منتهی می‌گردد.

اردو و زواید سپاه را به‌راه باجگاه روانه نموده، با میرزای[2] مذکور و جمعی از مردم چیده به‌راه کتل که به‌سبب تنگی و سنگلاخ یک یک پیاده و سوار از آن به‌تعب تمام می‌تواند گذشت، راهی گشت.

اتّفاقاً به‌مجرّد آمدن خلیل بیگ بر کتل مذکور اهل قلعه مضطر گشته به‌بهانه گرفتن تنگی‌های کتل بر سپاه ظفرپناه از قلعه‌دار رخصت حاصل نموده، برآمدند و از هرجایی سر خود

---

۱. د: روپیه.
۲. خلیل الله خان میرزای.

گرفته به‌در رفتند و قلعه‌دار با معدودی در قلعه ماند. در این اثنا دلیران قلعه‌گیر از قلعه[۱] به‌زیر آمده، بسرعت برق و باد خود را به‌حصار رسانیدند و از عدم اطّلاع بر کیفیّت محصوران و قرار بیشتر ایشان به‌اشتغال آلات قلعه‌گیری پرداختند و اهل قلعه‌دار اوّل حال اگرچه پارهٔ ثبات ورزیده، تفنگی چند انداختند. امّا آخر کار زنهارجو گشته امان طلبیدند و با آن‌که خواهش آن جماعت روائی یافت. به‌حسب تقدیر وقت گشودن در قلعه تفنگی زیر بغل قلعه‌دار رسید.

مجملاً خلیل بیگ به‌قلعه درآمده، حقیقت فتح قلعه را به‌خلیل الله خان نوشت و خان مذکور نوشتهٔ او را با عریضهٔ خود به‌درگاه فرستاده به‌کهمرد رفت و قلیج خان که از راه باجگاه به‌موضع صیادان رسیده، اردو و لشکر را در آن‌جا گذاشته، جریده به‌کهمرد راهی گشته بود، به‌خلیل الله خان ملحق گشت.

و چون خبر تسخیر کهمرد معروض پیشگاه خلافت گشت، خلیل بیگ به‌قلعه‌داری و ضبط احشام آن نواحی و هزاره‌جاتی که بیشتر به‌یلنگتوش متعلّق بود، مقرّر گردید و قلیج خان و خلیل الله خان دو روز در کهمرد بوده و از قلعه خاطر جمع نموده، خلیل بیگ را با لوازم قلعه‌داری و تفنگچی و سرب و باروت و بان و آذوقه در کهمرد گذاشته روانهٔ غوری گشتند. چون در این راه نیز تنگی‌ها و کتل‌های صعب بود، به‌موضع صیادان آمده، خلیل الله خان و میرزا نوذر با افواج همراه خود به‌طریق راه کهمرد، یک منزل از قلیج خان پیش روانه شدند.

و چون به‌دوازده کروهی غوری رسیدند، غضنفر ولد الله‌وردی خان را با احدیان و برق‌اندازان و مراد قلی سلطان گهکّر با سایر گهکّران به‌طریق منقلا پیشتر فرستادند و مقارن این، قلیج خان نیز که از دنبال می‌آمد راجه دیبی سنگه و اهتمام خان و خنجر خان را بر سبیل تعجیل به‌غوری[۲] روانه گردانید.

القصّه چون غضنفر با رفقا به‌غوری قریب شد، قباد میر آخور، قلعه‌دار غوری برآمدن لشکر نصرت‌پیکر اطّلاع نداشت. سپاه ظفرپناه را فوج هزاره‌جات که مکرّر از نهیب و غارت اطراف غوری آمده بودند. پنداشته با قریب سه‌صد سوار[۳] از قلعه برآمده و دلاوران لشکر، یک کروهی قلعه او را دیده، تاختند و به‌اندک آویزشی بگریز انداختند. اگرچه ازبکیه در حین گریز

---

۱. د: جانب.
۲. د ندارد: به‌غوری.
۳. د: سه‌صد سوار.

دو سه مرتبه برگشته، مبارزان را به‌شپّهٔ تیر گرفتند. امّا آخرکار صرفهٔ خود جز در فرار ندیده به‌قلعه درآمدند.

و بهادران پاشنه‌کوب از دنبال رسیدند و پیاده شده بر دروازهٔ قلعه ریختند و با آن‌که هنگامهٔ جنگ به‌ریزش تیر و تفنگ طرفین گرمی داشت، دروازه را شکسته به‌حصار درآمدند و قباد و همراهانش به‌ارگ گریخته متحصّن گشتند و سپاه ظفرپناه بعد از گرفتن قلعه بیرون به‌دروازهٔ ارگ آمده، تخته‌های آن را بحق و تبرزین درهم شکستند. قباد به‌حویلی که در ارگ داشت، پناه برد و دولت‌خواهان داخل ارگ گشته، بر سر دروازهٔ حویلی او هجوم آوردند، قباد که با همگی نزدیک به‌پانصد کس مانده بودند، از دیدن این حال مضطر گردیده، امان خواست و با همراهان آمده، اولیای دولت قاهره را دید و به‌اتّفاق ایشان نزد خلیل الله خان که نزدیک رسیده بود، رفت. در همین‌روز قلیج خان نیز از عقب آمده، متّصل قلعه خیمه زد و اعیان غوری که بیشتری جغتایی بودند، سر به‌ربقهٔ اطاعت درآوردند.

و قلیج خان و خلیل الله خان کیفیّت فتح را به‌درگاه عرضداشت نمودند و به‌اتّفاق هم به‌سرانجام ضروریات قلعه پرداخته. بعد از ورود مثال بی‌مثال همایون به‌موجب حکم لازم‌الاتّباع حکومت غوری و قلعه‌داری آن‌جا به‌اهتمام خان مفوّض داشتند و قباد را با پسران و عیال و سایر همراهان او روانهٔ درگاه ساخته به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ مراد بخش راهی گردیدند.

به‌تصرّف درآمدن (قندز[1]) و بلخ و فرار نمودن نذر محمّد خان

از جلایل فتوحات که به‌فاصلهٔ روزی چند بعد از تسخیر کهمرد و غوری به‌تأیید اقبال روزافزون روی نمود، مسخّرگشتن قندز و بلخ است و شرح داستان آن‌که:

چون پادشاه‌زادهٔ مراد بخش بعد از روانه ساختن خسرو سلطان به‌درگاه که سابق سمت تحریر یافته متوجّهٔ (قندز[2]) گشتند و چون بر گریختن المانان از قندز، چنانچه مرقوم خامه وقایع‌نگار خواهد گشت، خبر یافته بودند از منزل (نارین[3])، اصالت خان را با فوج او رخصت دادند که پیشتر روانه شده به‌قندز درآید و خود از دنبال کوچ نموده. روز چهارم ظاهر قندز را مورد اعلام نصرت گردانیدند و مخالفان شقاوت پژوه آوارهٔ دشت ادبار گشتند. برحسب امر

---

۱. ب: قندهار؛ بض: قندز.

۲. ب: قندهار.

۳. ب: بازین.

همایون بیست و پنج‌هزار روپیه که یک لک خانی رایج ماوراءالنّهر است، از خزانۀ عامرۀ پادشاهی به‌مردم متدیّن سپردند که به‌غارت‌زدگان آن‌جا که از دست تظلّم المانان به‌جان آمده بودند، درخور استحقاق قسمت نمایند و راجه راجروپ را با چندی دیگر و جمعی از (برق‌اندازان[۱]) به‌محافظت قندز گذاشته، دو لک روپیه برای سرانجام لوازم قلعه به‌راجۀ مزبور حواله نمودند و به‌نصرت و فیروزی با جمیع افواج ظفرامتزاج روی عزیمت به‌صوب بلخ گذاشتند.

در این وقت نامۀ حضرت‌اعلی از روی کمال تفقّد و دلجویی به‌نذر محمّد خان نگاشته، نزد پادشاه‌زادۀ والاتبار فرستاده بودند که مصحوب یکی از معتمدان مزاجدان به‌بلخ ارسال دارند. نقل آن در ذیل ترقیم می‌یابد، به‌آن کامکار رسید. نقل‌نامه:

"تا سحاب قلم از فیض جویبار عنایت ازلی به‌ابراز مطالب و اظهار مآرب مترشّح است و لوح قرطاس به‌نگار مقدّمات محبت بار و کلمات صداقت آثار متوشّح ذات فرخنده صفات سلالۀ خوانین بلندمکان علالۀ[۲] خواقین رفیع‌الشان، نقاوۀ خاندان دولت عضاده، دودمان شوکت قرّۀ باصره، عظمت غرّۀ ناصیۀ حشمت بدرسیمای رفعت، شمس فلک عزّت مورد الطاف یزدان، ثمرۀ شجرۀ گلشن چنگیز خان، نذر محمّد خان دامت ایّام سلامته و عزّته از ناشایست زمان محفوظ و از نابایست دوران محفوظ باد.

رقیمةالوداد و صحیفةالاتّحادی که مصحوب نذر [شوایت[۳]] ارسال یافته بود، در حینی که دارالسلطنت لاهور از پرتو ماهچۀ رایات ظفرآیات فروغ تازه داشت، رسید و بر مضمون خلّت مشحون (آن[۴]) آگهی پدید آمد، امّا از مطلب خالی بود، زیرا که خبر از کیفیّت جریان حال خجسته مآل واقعی نمی‌داد. نفرستادن (نامه[۵]) و نانوشتن حقایق و اوضاع و اطوار آن دیار و بی‌راهه شتابی، فرقۀ ناسپاس حق نشناس، یگانگی و بیگانگی فراهم آمده بود. چه بنای اوّلین بر اتّفاق است و اساس دوّمی بر عدم وفاق و حال آن‌که امروز وقت موافقت است، نه هنگام مجانبت.

به‌هر کیف چون محقّق شد که فرقۀ طاغیه و فیه خاطیه از بازپرس روز جزا و سطوت دیرگیر سخت‌گیر ذی‌الکبیر یا اغماض که شیمۀ قدیمۀ اینان است، نموده و از حقوق ولی‌نعمت خویش چشم پوشیده و سر به‌عصیان برآوردند و نسبت به‌آن جناب از بیراهه‌روی به‌مسلک بی‌ادبی شتافته، مصدر آواهای ناهنجار و بی‌اعتدالی‌های دور از کار

۱. د: برقندازان.
۲. د: علاوه.
۳. ب: مارلی؛ د: نذربی؛ بض: نذر شوایت.
۴. د: آن.
۵. د: نامه.

شده و کار بر ولی‌نعمت خود به‌مرتبهٔ تنگ ساخته‌اند که جز قلعهٔ بلخ، مملکتی در تصرّف نمانده و ضعفای آن اماکن و غربای آن مساکن، پایمال حوادث و دستخوش دفایع گردیده و عرض و ناموس آن‌ها به‌باد فتنه رفته و امن و امان بالکل منعدم گشته و کار به‌جایی رسیده که از سادات که اهل بیت نبوت و قرةالعین رسالت‌اند و به‌حرمت نبی بطحاء و به‌عصبت بتول زهرا متّصف و محبت اینان اجر بلیغ و امر و نواحی و مزد ابلاغ احکام الٰهی است، جمعی کثیر و جمعی غفیر به‌قتل رسیده تا به‌دیگران چه رسد؟
بنابر آن چه به‌اقتضای مروّت و خلّت جانبین و فتوت و انعدام شائبهٔ مغایرت فیمابین و چه به‌مقتضای حمیّت دین و رعایت ملّت مبین و ترحّم بر حال مسلمین و چه از راه ادای شکر نعمت و قدرت و استقلال که ایزد بی‌همال و دادار بی‌مثال به‌محض فضل شامل و لطف کامل به‌این نیازمند درگاه خویش کرامت فرموده و از خواقین روزگار به‌مزید مکنت و شوکت امتیاز بخشیده، از دارالسلطنت لاهور به‌دارالملک کابل نهضت فرمودیم.
چنانچه این بلدهٔ طیّبه بیست و دوّم ربیع‌الثّانی [١٠٥٦ هـ] مطابق هیجدهم خرداد [١٠٢٥ هـ ش/٧ ژوئن ١٦٤٦ م] مورد اعلام ظفرانجام و مستقر الویه نصرت آیه گشت و درّةالتاج سلطنت کبرٰی خلف‌الصدق خلافت عظمٰی، فروغ دودمان حشمت و نامداری، چراغ خاندان شوکت و بختیاری، مؤیّد کامکار، مظفّر بختیار، منصور نامدار، پادشاه‌زادهٔ مراد بخش را با لشکر بی‌کران و حشر بی‌پایان و سامان بسیار و سرانجام افزون از شمار که لایق این دولت خداداد ازل بنیاد است، رخصت نمودیم که به‌بدخشان درآمده، اگر زین گروه بیراهه (رو[1]) جمعی را دریابد به‌سزا و به‌یاسا رساند و جزای نکوهیده کردار[2] و ناپسندیده اطوار اینان[3] درکنار نهد.
والا متوجّهٔ پیش شده به‌تنبیهٔ جماعتی فساد کیش و تأدیب طبقهٔ تباه‌اندیش چه از المانان بلخ و بدخشان و چه از گروه کافر نعمتان که بر (مهین‌پور[4]) آن سلالهٔ دودمان چنگیزی فراهم آمده و تیشه بر پای خود زده، غارتگر دین و ملّت خود گشته‌اند، بپردازد و هرگونه امدادی که آن دُر درج دولت خواهش کند، به‌انجام آن کماینبغی قیام نماید.

---

۱. د: رو.
۲. د: اطوار.
۳. د ندارد: اینان.
۴. ب: بهین‌پور.

آن اختر برج کامکاری وداد را در مرتبهٔ قصوری و اتّحاد را در درجهٔ عُلیا قصور نموده، بی‌حجابانه به‌ارجاع مطالب هنگامه‌آرای یک جهتی و به‌اطّلاع بر مآرب رونق‌افزای یکرنگی کردند که پادشاه‌زادهٔ (کامکار[1]) به‌هر نحو که در امداد اشاره رود، به‌موجب حکم اقدس و ارشاد مقدّس کارگذار است.

هر گاه سلالهٔ دودمان مجدّد عُلا نقاوهٔ خاندان عزّ و اعتلا، ثمرهٔ شجرهٔ بختیاری، شجرهٔ ثمرهٔ کامکاری، خسرو گرامی، خلف آن دُرّ درج دولت شایسته، فرزندان کوکب مستنیر سیمای بسالت به‌مقتضای مآل سگالی و عاقبت‌اندیشی، به‌یکتا دلی که فیمابین است، اعتماد نماید و از پیشگاه حقیقت انواع رأفت و اصناف عطوفت جلوهٔ ظهور دهد.

در اعانت آن صدرنشین محفل اعتلا که عقل دوربین و خرد صواب‌گزین دارند و سزاوارتراند به‌اعتماد، چه منشاء این عاطفت و سبب این شفقّت‌اند، چون صورت بندد که دقیقه‌ای از دقایق رأفت و صداقت غیرمرعی شود. پیوسته گلشن دوستی و ولا به‌آبیاری وفا سرسبز و شاداب باد".

بالجمله پادشاه‌زادهٔ عالم چون به‌خُلْم که سه منزلی بلخ است، رسیدند. نامهٔ مذکور را مصحوب اسحٰق بیگ، بخشی کابل، نزد نذر محمّد خان فرستادند و چون او بلخ رسیده، نامه را رسانیدند. محمّد خان بعد از مطالعه گفت که تمام ولایت به‌سرکار پادشاهای تعلّق دارد. هرگاه پادشاه‌زادهٔ مراد بخش برسند، قلعه را تسلیم نموده، روانهٔ کابل می‌شوم و بعد از ادراک ملاقات همایون رخصت حاصل نموده به‌حرمین شریفین می‌رویم.

امّا اسحٰق بیگ تذبذب احوال و شورش ملک او و شوخی اوزبکانی که در اطراف و جوانب او بودند، دیده به‌ملاحظهٔ آن‌که مبادا فرصت یافته، خان را از هم بگذرانند و اموالش به‌غارت رود. حقیقت را به‌پادشاه‌زادهٔ عالم عرضداشت کرده، استدعا نمود که خود را به‌ایلغار برسانند و آن کامکار بسرعت قطع مسافت نموده، چون به‌آستانهٔ امام نزدیک رسیدند، چوچک بیگ اوزبک که از معتمدان و نزدیکان نذر محمّد خان بود و خان او را پیش از آمدن اسحٰق بیگ به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ عالی‌نسب فرستاده، با مهدی خواجه و محمّد امین خواجه و شیخ مراد آمده، مکتوب خانی را رسانید. مضمون:

---

۱. د: کامکار.

"این(که[۱]) مملکت و اموال از ملتزمان درگاه است، دو سه روزی مرا فرصت دهند، تا لوازم سفر حجاز را سامان کرده از شهر برآیم".

پادشاه‌زادهٔ عالم نوشتهٔ مذکور را محمول بر خداع داشته، در آستانهٔ امام که آن‌جا اراده فرودآمدن داشتند، منزل نکردند. چون عریضهٔ اسحٰق بیگ نرسید، آن‌روز دو کروهی بلخ مخیم گردانیدند و اسحٰق بیگ به‌خدمت نرسیده، آنچه شنیده و فهمیده بود مفصّل معروضداشت.

شامگاه بهرام سلطان و سبحان قلی سلطان، پسران نذر محمّد خان که به‌اشارهٔ پدر با جمعی از اکابر و اعیان بلخ به‌استقبال آمده بودند، بی‌آن‌که اخبار نمایند، سرزده داخل لشکر شدند و متّصل دایرهٔ اصالت خان رسیدهٔ یک دویی را نزد مشارٌالیه فرستادند و اصالت خان به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ عالم رفته، حقیقت را معلوم نمود.

و چون راه دور طی شده بود و از خیمه هرچه رسیده، برپا نشده، زمانی طلب در تأخیر[۲] شد و بعد از آراسته شدن جا، اصالت خان به‌آوردن (ایشان[۳]) مأمور گردید و امیرالامرا تا در دیوانخانه پیش رفت و پادشاه‌زادهٔ کامکار در اعزاز خان‌زاده‌ها کوشیده فرمودند که بر دست راست مسند برای نشستن آجیده انداختند.

و لوازم مهربانی به‌جا آورده گفتند که به‌خان بگویند که لشکر ظفراثر به‌امداد و اعانت شما آمده، هر طور مددی که مطلوب شماست، به‌فعل خواهد آمد و در آخر مجلس خلعت و خنجر مرصّع و اسب با زین طلا و به‌بهرام سلطان (خلعت و[۴]) خنجر مرصّع و اسب با زین مطلّا به‌سبحان قلی سلطان و به‌همراهان خلاع داده رخصت نمودند.

و فردای آن با فوج[۵] آراسته و فیلان کوه پیکر در کمال شوکت و عظمت متوجّهٔ بلخ گشتند و رستم خان را با محمّد قاسم و میرآتش و مردم توپخانه پیش فرستادند که به‌قلعه درآمده، در ضبط مداخل و مخارج و محافظت زبردستان کوشیده، شهر را به‌تصرّف درآوردند و خود به‌جلگای چارطاق که پیش دروازهٔ شتر خوار قلعه واقع است، نزول نموده. امر فرمودند که افواج قاهره به‌روشی که در سواری مقرّر بود، هرکدام به‌جای خود فرودآیند.

---

۱. د: این‌که.
۲. د: زمانی در طلب تأخیر.
۳. ب: تادران.
۴. د: خلعت و.
۵. د: با افواج.

و بار دیگر اسحٰق بیگ را پیش نذر محمّد خان فرستاده، پیغام کردند که هرگاه از شهر برآیید، مطّلع سازید که تا استقبال کرده ملاقات نماییم. بعد از آن اگر ما را خواهید به‌منزلی که جهت نزول خود مقرّر نموده‌اید، ببرید، موافقت نموده مهمان شویم و روز دیگر خود به‌ضیافت بپردازیم و اگر بی‌تکلّفانه همان‌روز به‌منزل ما بیایید فردای آن ما را مهمان سازید.

بالجمله چون اسحٰق بیگ این پیغام را[1] رسانید، نذر محمّد خان متغیّر گردید و دل نهاد فرار گردید و تا بر این اراده وقوف نیایند. رفتن خود به‌باغ مراد برای تهیّه ضیافت پادشاه‌زادۀ کامکار شهرت داده، پیش[2] خیمه‌ای به‌آن‌جا روانه ساخت و کمر مرصّع که در آن لعل‌های قیمتی نصب نموده بود، بر کمر بسته، بالای آن زِرِه و بر روی زِرِه جامه پوشیده و پاره‌ای از اشرفی و طلا و لعل و غیره با خود برداشته، با سبحان قَلی سلطان و قتلق محمّد سلطان، دو پسر (خود[3]) و معدودی از اوزبکان و غلامان به‌وقت ظهر رو به‌باغ مراد نهاده و از آن‌جا راه فرار پیش گرفت.

و چون قلعۀ بلخ بسیار وسیع است، چنانچه پنج و نیم کروه پادشاهی دور آن جریب شده و رستم خان و محمّد قاسم میرآتش که برای محافظت به‌قلعه درآمده بودند، هر هشت دروازۀ قلعه را چنانچه باید ضبط نکرده بودند و نیز خان توزک سوار نشد، از مردم درون و بیرون کسی بر رفتن او آگاه نشد.

بعد از نماز پیشین، مقصود علی بیگ دانشمندی بر کیفیّت حال وقوف یافته. حقیقت را به‌امیرالامرا گفت و مشارٌالیه به‌خدمت پادشاه‌زادۀ عالم رفته، معروضداشت و آن کامکار بهادر خان و اصالت خان را با جمعی کثیر که همراه آن‌ها مقرّر بودند، از دنبال به‌استعجال روانه گردانیدند و بهرام سلطان را که از رفتن پدر غافل گشته به‌درنتوانستند رفت.

و عبدالرّحمٰن سلطان، پسر دیگر نذر محمّد خان را با رستم، پسر خسرو سلطان که در ارگ نزد عیال او بودند، طلبیده به‌لهراسب خان حواله نمودند و مردم معتمد به‌محافظت اهل حرم نذر محمّد خان مقرّر گردانید.

و چون پادشاه‌زادۀ والاتبار متعیّن لشکر به‌تعاقب نذر محمّد خان اشتغال داشتند و رستم خان و محمّد قاسم که درون قلعه بودند، به‌سبب آخر شدن روز، ضبط اموال نذر محمّد خان

---

۱. د ندارد: را.
۲. د: پیش‌تر.
۳. ب: نبود.

ننمودند. از این جهت پارهٔ اشیا به‌تاراج اوزبکان رفت. روز دیگر پادشاه‌زادهٔ عالی‌مقدار خلیل الله خان را که همان‌روز از غوری آمده بود، با چندی دیگر برای گردآوری اموال فرستادند و دوازده لک روپیه از مرصّع‌آلات و طلاآلات و نقرهٔ آلات[1] و غیر آن و قریب دوهزار و پانصد اسب و مادیان و سه‌صد شتر نر و ماده ضبط درآوردند.

مذکور محصول ولایات متعلّقهٔ نذر محمّد خان

حاصل کل ولایت که سابقاً به‌نذر محمّد خان تعلّق داشت و در این ولا به‌تصرّف اولیای دولت قاهره درآمده، در حین استقلال و آبادانی ملک و موافقت سال به‌جمیع وجوه نزدیک به‌یک‌کرور شاهی که پیش از این در آن دیار به‌خانی و تنکه اشتهار داشت، قریب بیست و پنج لک (روپیه باشد، از آن جمله پانزده لک[2]) روپیه حاصل بلخ و مضافات آن و ده لک روپیه محصول بدخشان با توابع و بعد از حوادث آخر سلطنت او که مملکت از استیلای اوزبک و المان رو به‌خرابی نهاد و رفته رفته کار به‌جایی کشید که در این وقت داخل ممالک محروسهٔ پادشاهی گشت، حاصل آن در سال اوّل به‌نصف سابق و در سال دوّم ربع رسید.

در این دولت وسیع امرایی که به‌منصب پنج‌هزاری ذات و سوار دو اسبه سه اسبه بلندپایگی و تنخواه هرکدام بیست و پنج لک روپیه است، تا به‌پیش منصبان چه رسد و یافت عمده‌های نذر محمّد خان سال تمام به‌این تفصیل بوده. دیوان بیگی که از آن زیاده منصبی در دولت سلاطین اوزبکیه نیست، هشتادهزار روپیه و اتالیق هفتادهزار روپیه، بیگ اوغلی چهل‌هزار روپیه، مواجب دیگر نوکران از این قیاس باید کرد.

---

۱. د ندارد: نقره آلات.
۲. د: روپیه باشد از آن جمله پانزده لک.

وقایع سال بیستم جلوس اشرف، درآمدن پادشاه‌زادهٔ مراد بخش به‌شهر بلخ و آرایش دادن خطبه و سکّه[1] بنام نامی و القاب گرامی خاقان [آفاق[2]] ستان موافق هزار و پنجاه و شش

سوّم ماه [جمادی‌الثّانی] این سال [١٠٥٦ هـ/١٧ ژوئیه ١٦٤٦ م] پادشاه‌زادهٔ کامکار داخل شهر بلخ گردیدند و در ساعت سعید در مسجدی که نذر محمّد خان بیرون دروازهٔ قلعه خانهٔ خود بنا نموده و در آن جمیع اشراف و اکابر و اهالی و موالی بلخ جمع بودند. خطبه به‌اسم سامی و القاب گرامی حضرت خلافت پناهی خوانده شد و پاره‌ای از نقود مسکوک بنام نامی به‌درگاه ارسال یافت.

و در همین تاریخ، پسران منصور حاجی جغتا، قلعه‌دار ترمذ که سابق به‌عنوان سفارت از قبل نذر محمّد خان به‌خدمت همایون آمده بود، ملازمت پادشاه‌زادهٔ والاتبار نموده، عرضداشت پدر خود را که مشعر به‌دولت‌خواهی بود، گذرانیدند و آن گرامی قدر خلعت و نشان استمالت مصحوب پسر خورد او و یکی از معتمدان ارسال نموده، او را به‌بلخ طلبیدند و سعادت خان نبیرهٔ زین خان کوکلتاش که تعهّد آن خدمت نموده با پانصد تفنگچی ملازم سرکار خاصّه شریفه و میرزا کوهاتی با پانصد سوار و پیادهٔ افغان که همراه (او[3]) مقرّر بودند، به‌قلعه(داری[4]) ترمذ فرستادند.

القصّه در اوایل این ماه [جمادی‌الثّانی ١٠٥٦ هـ/١٥ ژوئیه ١٦٤٦ م[5]] مژدهٔ فتح بلخ از عرضداشت امیرالامرا به‌مسامع جهانداری رسید، بندگان اشرف تا هشت روز مجلس جشن انعقاد داده، ابواب کامیابی بر روی جهانیان گشودند و اعیان سلطنت و احبّای دولت را به‌عنایت خلاع و اضافهٔ مناصب نواختند. شعرای پایهٔ سریراعلی قصاید غُرّا مشتمل بر تهنیّت و تاریخ به‌عرض رسانیده، جایزه‌های گرانمند یافتند.

---

١. د: سکه و خطبه.
٢. د: آفاق.
٣. د: او.
۴. د: داری.
۵. بض: ١۵ ژوئیهٔ ١٦٤٦ م.

و به‌فاصلهٔ چند روز عریضهٔ پادشاه‌زادهٔ کامکار با مقالید فتح قلعه از (نظر[۱]) انور گذشت و در ایّام عشرت انجام جشن خسرو سلطان، محمّد بدیع پسر خود را که تا این تاریخ ملازمت نکرده بود، به‌پیشگاه حضور آورده، یکصد اسب و دویست اسب مادیان و پانزده شتر پیشکش گذرانید. از آن میان نه اسب و صد مادیان به‌قبول موصول گشت و به‌پسر سلطان مزبور خلعت و جیغه مرصّع و خنجر مرصّع و اسب با زین مطلّا شفقّت شده، برحسب امر مطاع فتح‌نامه‌ها به‌ممالک محروسه ارسال یافت.

محاربهٔ اولیای دولت روزافزون به[۲]نذر محمّد خان و رفتن او به‌صوب خراسان

از سوانح عظیمهٔ بلخ که در این اوقات معروض بساط جهانداری گردید، محاربهٔ بهادر خان و اصالت خان است با نذر محمّد خان و شکست یافته، رفتن او به‌صوب خراسان.

تفصیل این اجمال آن‌که بهادر خان و اصالت خان که بر فرمودهٔ پادشاه‌زادهٔ جهانیان از دنبال نذر محمّد خان شتافته بودند. چون شنیدند که او در شبرغان به‌اعتضاد تردی علی قطغان و پسر اوراز بی و اسد بیگ درمان و دیگر اوزبکیه پا قایم کرده، قصد جنگ دارد، به‌این اراده سپاه چیچکتو و میمنه را نیز طلبداشته، صلاح در این دیدند[۳] که به‌تعجیل به‌سر وقت او رسیده، کمک جمعیّتش را متفرّق گردانید و به‌این قرار داد پاس آخر روز سوار شده، تا ظهر روز دیگر هیچ‌جا جلو[۴] نکشید و از این جهت که اسبان لشکریان به‌سبب ایلغار و طی نمودن بلندی‌های دشوارگذار و منازل ریگ بوم بی‌آب زیاده از آن‌قدرت حرکت نداشتند در غوطی که شش کروهی شبرغان است، فرودآمدند.

و از تقریر یکی از قراولان اوزبک که گرفتار شده بود، حقیقت لشکر نذر محمّد خان به‌تازگی معلوم کرده، با آن‌که زیاده بر چهارهزار سوار نرسیده، (بود[۵]). فردای آن تصفیه صفوف نموده به‌عزم محاربه روانه گشتند و اوزبک و المان که قریب ده‌هزار سوار بر سر نذر محمّد خان مجتمع گشته بودند. بعد از اطّلاع بر وصول افواج قاهره، بیشتری به‌ملاحظهٔ اسیر شدن عیال و بر غارت رفتن اموال و عیال را پیش‌انداخته به‌سمت اندخود راهی شدند و قلیلی با (خان[۶]) مانده، آمادهٔ کارزار گردیدند و نذر محمّد خان از شبرغان چهار کروه پیشامده،

---

۱. د: نظر.
۲. د:با.
۳. د: دیده.
۴. د: جلوه.
۵. د: پنج‌هزار سوار نرسیده بود.
۶. ب: خوان.

سه فوج ترتیب داد. اتّفاقاً همین که بان‌اندازان و تفنگچیان لشکر منصور یک‌مرتبه بان و تفنگ سردادند و چندی از مخالفان به‌ضرب بان بر خاک هلاک افتادند، فوج برانغار و جرانغار اوزبکیه از شنیدن صدای مهیب که هرگز به‌گوششان نرسیده بود، ثبات از دست داده رو به‌فرار نهادند و نذر محمّد خان نیز از مشاهدهٔ این گریز بی‌ستیز جلو گردانید و جمعی از خون گرفتگان فوج او که به‌یکّه‌تازی میان افواج پادشاهی درآمده، دست جسارت گشوده بودند، علف تیغ بهادران ظفرشعار گردیدند.

بالجمله نذر محمّد خان با قتلق محمّد سلطان و معدودی از اوزبکان و غلامان و خدم قرین حسرت و ندامت بسیار به‌جانب اندخود رفت و تردی علی و اسد بیگ و جمعی اوزبکیه و سبحان قلی سلطان را با خود گرفته به‌سمت چارجو و بخارا شتافتند و سپاه ظفرپناه تا بنگاه مخالفان رفته. چون دانستند که آن‌ها در هیچ‌جا توقّف نکرده‌اند در شبرغان فرودآمدند که تا مشخّص نمودن خبر نذر محمّد خان و دیگر اوزبکیه به‌ضبط آن حدود بپردازند.

در این وقت اوزبک و المان بسیاری که از صولت وصول سپاه ظفرپناه از نذر محمّد خان جدا گردیده، عیال و اموال به‌غارت برده، رعایا و احشام را پیش‌انداخته راهی گشته بودند. چنانچه (سابق) سبق[1] ذکر یافت، از استماع خبر شکست خان، مال را به‌جا گذاشته، عیال را به‌تلاش بسیار بدربردند و مجموع آن اموال غنیمت لشکر منصور گشت و برادر اوراز بی و جمعی از اوزبکیه که در چیچکتو[2] [و] میمنه بودند، نیز به‌شنیدن غلبهٔ اولیای دولت قاهره متلاشی گشتند و بیشتر اموال خود را گذاشته به‌طرف چارجو گریختند.

و بعد از دو سه روز ظاهر بکاول که از جانب محمّد خان حاکم چیچکتو [و] میمنه بود و ارباب اندخود و بیرم خان میر شکار با جمعی که همراه نگاهبانی گذر کلیف می‌کردند، به‌شبرغان آمده، دولت‌خواهان را دیدند و از تقریر ارباب اندخود به‌وضوح انجامید که نذر محمّد خان بعد از رسیدن به‌اندخود، محمّد قاسم، پسر خسرو سلطان را که در آن‌جا می‌بود، با اتالیق و جمعی دیگر همراه گرفته و به‌مرو شتافت.

القصّه چون این حقایق از عرایض بهادر خان و اصالت خان به‌مسامع جاه و جلال رسید. بهادر خان و اصالت خان از پیشگاه مراحم خسروانی به‌ارسال خلاع خاصّه و اضافهٔ مناصب

---

۱. د: سابق.

۲. ب: ججیلویه چیچکتو.

مورد نوازشات گشتند و بهادر خان به‌انعام دو لک روپیه نیز از خزانۀ بلخ اختصاص یافت و دیگر هرکه از امرا و منصبداران مصدر تردّدی گشته بود، به‌ارسال خلعت و اضافۀ منصب مباهی گردید و در همین ایّام قباد، میرآخور نذر محمّد خان که قلعه‌دار غوری بود و قلیج خان و خلیل الله خان او را بعد از فتح غوری روانۀ درگاه نموده بودند، به‌استیلام عتبۀ خلافت مستسعد گشت و به‌عنایت خلعت و اسب و خنجر مرصّع و منصب یک‌هزار و پانصدی و انعام بیست‌هزار روپیه کامیاب شد.

و از وقایع صوبۀ گجرات به‌عرض همایون رسید که فیلدار خان که به‌حکم اشرف با ملازمان پادشاه‌زادۀ محمّد اورنگ‌زیب بهادر برای شکار فیل به‌دَهود و چمپانیر رفته بود، هفتاد و سه فیل از نر و ماده گرفته، آورد.

اظهار نارضامندی نمودن پادشاه‌زادۀ مراد بخش از بودن بلخ و با وجود منع اصرار ورزیدن بر این اراده

در این هنگام عشرت انجام که خاطر ملکوت ناظر از متواتر رسیدن مژدۀ فتوحات مملکت بلخ و بدخشان انبساط تمام داشت. خواهش بی‌موقع مراجعت نمودن پادشاه‌زادۀ مراد بخش موجب برآشفتگی طبع فیاض گردید.

و منشور لامع النور شرف صدور یافت که هرگاه مکرّر در حضور مذکور شده باشد که ممالک مذکوره بعد از تسخیر به‌آن کامکار ارزانی داشته خواهد شد، اظهار این اراده قبل از آن‌که ولایت تازه گرفته از قرار واقع مضبوط گردد، بغایت ناپسندیده است.

جناب پادشاه‌زادگی با وجود این ممنوع نگشته، مکرّر عرضداشت کردند که به‌هیچ‌وجه قرار توقّف در این ملک نمی‌توانم داد، به‌این اکتفا ننموده، بهادر خان و اصالت خان را که بعد از به‌در رفتن نذر محمّد خان و آواره شدن اوزبکیه از شبرغان به‌اندخود رفته بودند، بایستی یک ماه دیگر در آن‌جا بندوبست مهمّات شبرغان و چیچکتو و میمنه و اندخود باشد، طلبیدند که بلخ را به‌آن‌ها سپرده، روانۀ کابل کردند.

و از این عزیمت اکثر امرا و منصبداران همراه آن کامکار نیز از هندوستان دوستی و سختی زمستان آن ولایت[1] ارادۀ مراجعت نمودند و این معنی باعث دلشکستگی رعایا و احشامی که از

---

۱. د: برین اراده.

اطراف و جوانب رو به‌بلخ آورده بودند، گشت و لشکریان بردربودن و رفتن مذبذب گشته دست به‌غارت مال و مواشی رعایا درازکردند.

و بعد از آن‌که این مراتب مکرّر به‌سمع همایون رسید، انحراف خاطر انوار رو به‌ازدیاد نهاد و بندگان عالی‌حضرت خلافت مرتّبت پادشاه‌زاده را از اصرار بر این داعیه به‌تغییر منصب و جاگیر تأدیب فرموده، چارهٔ معاملات برهم خوردهٔ بلخ و بدخشان منحصر در فرستادن علّامی سعدالله خان دانستند.

تعیین گشتن سعدالله خان از پایهٔ سریراعلی به‌تمشیت امور برهم خوردهٔ بلخ و بدخشان [و] روانه کردن پادشاه‌زادهٔ مراد بخش را به‌درگاه

و در [۲٦ جمادی‌الثّانی ۱۰۵٦ ه[1]/۹ اوت ۱٦٤٦ م] ساعت مختار علّامی را گرانبار عواطف بی‌دریغ گردانیده به‌آن صوب مرخّص ساختند و وقت رخصت ارشاد فرمودند که اگر پادشاه‌زادهٔ مراد بخش به‌هیچ‌وجه دل نهاد ماندن[2] آن ولایت نکردند، حکومت صوبهٔ بلخ را به‌بهادر خان و اصالت خان بازگذاشته، استیصال اهل تمرّد و فساد را به‌بهادر خان که سردار جمعیّت‌دار است و کار سپاه و خزانه و احوال‌پردازی رعایا و سکنه آن دیار را به‌اصالت خان مفوّض دارد و اگر نجابت خان که اسلاف او والی بدخشان بودند، قبول صوبه‌داری آن ملک کند، به‌مشارٌالیه تفویض نماید[3] و الّا قلیج خان را به‌ضبط بدخشان با توابع و رستم خان را به‌محافظت اندخود و مضافات آن معیّن گرداند. و برای نگاهبانی هریک از قلاع و محال توابع بلخ به‌صوابدید بهادر خان و اصالت خان و به‌جهت محافظت هرکدام از حصون و مواضع حدود بدخشان به‌اتّفاق صوبه‌دار آنجا، یکی از معتمدان را با هرقدر منصبدار و احدی و برق‌انداز و پیادهٔ[4] تفنگچی که مناسب داند، تعیین کند.

و به‌احوال سکنهٔ آن دیار پرداخته و تحقیق جمع و حاصل آن ولایت نموده، هرجا تخفیف یابد و او بدهد و در تدارک نقصانی که مزارعان و باغبانان و جالیزبانان در زراعات و باغات و جالیزها از لشکریان کشیده باشند، زر از خرانهٔ عامره برساند و به‌منصبداران نقدیات که در

---

۱. بض: ۲٦ جمادی‌الثّانی ۱۰۵٦ ه.
۲. د ندارد: ماندن.
۳. د: کند.
۴. د ندارد: پیاده.

آن‌جا خواهند بود، ماهبه پیشگی و به‌جاگیرداران به‌قدر جمعیّت مساعدت بدهد و بعضی جاگیرخواهان را از صوبهٔ بلخ جاگیر تنخواه[۱] نماید.

و بهرام سلطان و عبدالرّحمٰن سلطان را با رستم محمّد، پسر خسرو سلطان و تمام اهل حرم نذر محمّد خان همراه راجه بیتهل داس و خلیل الله خان به‌درگاه روانه گرداند و از اسباب و اسبان و (شتران[۲]) نذر محمّد خان و آنچه قابل فرستادن داند، به‌دفعات مصحوب معتمدانی که حسب‌الحکم به‌کابل می‌آمده باشد، بفرستد و برای ترمیم قلعه و حصار بُست شهر بلخ از بیلدار و دیگر عمله بفرستد. به‌قدر احتیاج نوکر و اجوره‌دار به‌کار بگمارد و از خواجه‌زادگان و علما و مشاهیر بلخ هرکه لیاقت حضور معلّی داشته باشد و از نوکر نذر محمّد خان هرکس که رجوع آورده یا به‌دست افتاده، روانهٔ درگاه گردانیده به‌دیگران که در اطراف باشند، استمالت نامجات فرستاده طلب دارد و از مردم پادشاهی سوای جمعی که فرمان طلب آن‌ها صدور یافت.

هرکه قصد آمدن کند به‌وعده وعید نگاهدارد و کسی که ممنوع نگردد یا از قبول خدمتی که در آن‌جا تجویز شود، ابا نماید، به‌عزل و نصب و تغییر جاگیر تنبیه گرداند و هرکه را[۳] خدمتگذار یابد، درباب اضافه و دیگر ملتمسات آن شخص التماس کند.

و چون از (رواج[۴]) روپیه و برافتادن خانی که مدار خرید و فروخت آن ملک بر آن بود، سکنهٔ بلخ و بدخشان در سودا[۵] و معامله با اهل ماوراءالنّهر، فی‌الجمله خسارت می‌کشیدند، خانی را که سلاطین توران به‌مس ممزوّج ساخته سکّه زده بود، گداخته به‌قدر مس، نقره داخل کرده، وزن آن را ربع روپیه مقرّر گردانند و به‌سکّهٔ پادشاهی مسکوک و به‌اسم شاهی موسوم ساخته، رواج دهد.

و چون از حرکت بی‌وقت پادشاه‌زادهٔ مراد بخش جمعی کثیر از طوایف المان از آب جیحون گذشته، در بعضی حدود بدخشان و محال دیگر سر به‌شورش برداشته بودند. امر والا به‌نفاد پیوست که بعد از رسیدن علّامی به‌بلخ، امیرالامرا به‌قندز[۶] رفته تنبیه متمرّدان نماید و در آن‌جا متوقّف گردیده. بعد از رسیدن حاکم به‌بدخشان، روانهٔ کابل که صوبه‌داری آن به‌او متعلّق

---

۱. د ندارد: تنخواه.
۲. ب: شترخان.
۳. د ندارد: را.
۴. د: رواج.
۵. د: سواد.
۶. د: قندهار.

است، گردد و به‌سیّد فیروز برادرزادهٔ سیّد خان جهان حکم شد که بیست و پنج لک روپیهٔ خزانه برای علوفهٔ سپاه و دیگر مصالح ملکی از راه پنجشیر به‌بلخ رسانیده، مراجعت نماید.

تولّد سلطان محمّد یار

بیست و نهم جمادی‌الثّانی [١٠٥٦ ه‍/١٢ اوت ١٦٤٦ م] در حرمسرای پادشاه‌زادهٔ مراد بخش پسری به‌وجود آمد و به‌سلطان محمّد یار موسوم گشت.

مجملاً سعدالله خان از راه خِنْجَان در یازده روز به‌بلخ رفته، چون پادشاه‌زادهٔ مراد بخش را در عزیمت معاودت مصر یافت و آن کامکار به‌جزم عازم[1] کابل گشتند، به‌انجاح مهمّات مرجوعه پرداخت و چون نجابت خان به‌صوبه‌داری بدخشان تن در نداد، قلیج خان را با نظر بهادر خویشگی و [نورالحسن[2]] بخشی احدیان با دوهزار احدی و چندی دیگر که جمعیّت آن‌ها نیز قریب پنج‌هزار سوار بود، به‌ضبط بدخشان فرستاد و رستم خان را با چندی از امرا و محمّد قاسم، داروغهٔ توپخانه با دوهزار تفنگچی و کاشغریان و غزنیان و میدانیان که جمعیّت ایشان نیز همین‌قدر می‌شود، به‌اندخود و مضافات آن راهی گردانید و همچنین هرکس را به‌هر خدمت که لایق دانست تعیین نموده. در عرض بیست و دو روز جمیع خدمات مأموره (را[3]) بر طبق اشارهٔ همایون به‌تقدیم رسانید.

از وقایع بدخشان آن‌که چون راجه راجروپ در قندز شنید که جمعی از المانان از آب خواجه پاک که شعبه‌ایست از دریای جیحون گذاشته‌اند. به‌مجرّد اطّلاع، فوجی از راجپوتان معتمد خود را به‌رسم هراول پیش فرستاد و بعد از جمع نمودن خاطر از استحکام قلعهٔ خود با چندی از سادات و احدیان و جمعی دیگر از دنبال روانه شد.

و المانان عاجز(کش[4]) فرصت‌جو که بعضی از نوکران لشکریان را که برای هیمه و کاه به‌صحرا می‌رفتند، ضایع ساخته بودند، به‌مجرّد رسیدن سپاه ظفرشعار فرار نمودند و راجه با همراهان تا دو کروه تعاقب نمود. در این اثنا فریقی از المانان که در کوه‌ها و تنگی‌ها پنهان بودند، به‌جنگ پیشامدند و جمعی به‌قتل رسیده، بقیةالسیف رو به‌گریز گذاشتند و از ملاحظه

---

۱. د: عزم.
۲. بض: نورالحسن.
۳. د: را.
۴. د: کش.

تعاقب نمودن بهادران جانفشان خود را به‌آب خواجه پاک[1] زدند و اکثری گذشتند و بعضی غریق گردیدند و راجه به‌نصرت برگشت.

و بعد از دو سه روز [راجه راجروپ] خبر یافت که المانان انهزام یافته به‌آستانهٔ امام رفته‌اند و جمعی دیگر با آن‌ها متّفق گشته، قصد دارند که باز به‌قندز بیایند. جاسوسان آن گروه را قریب پنج شش‌هزار سوار نشان می‌دادند، به‌سبب قلّت خود و کثرت اعداء در جنگ صف مصلحت ندیده، نگاهبانی شهر را اهم دانست و جمعی از احدیان و تفنگچیان و پیاده‌های بُندیله را به‌محافظت قلعه گماشت و از چهار طرف، هرجا احتمال درآمدن غنیم بود، به‌چوب و خار و امثال ذلک استوار گردانیده، چندی از تفنگچیان[2] را به‌نگاهبانی گذاشت و جمعی از راجپوتان را مقرّر نمود که به‌هرجایی که مخالفان هجوم آوردند، کمک نمایند و خود مهیّای کارزار می‌بود.

تا آن‌که قطغان و المانان سه فوج شده از اطراف شهر درآمدند و تفنگچیان از عقب بارها و دیوارها بسیاری از اسب و آدم غنیم را به‌تفنگ مجروح گردانیدند و مقاهیر به‌مقابله نیامده، جابه‌جا ایستاده به‌انداختن تیر پرداختند. قریب یک پهر از طرفین هنگامهٔ قتال و جدال گرمی داشت. آخرکار اشرار ناپاک از استواری بندوبست شهر، راه دخول مسدود یافته برگردیدند و از آب خواجه پاک عبور نموده، باز به‌طرف آستانهٔ امام رفتند و از آوازه رسیدن امیرالامرا در آن‌جا نیز ثبات نورزیده از جیحون گذشتند.

در همین ایّام (اعیان[3]) کولاب اختیار دولت‌خواهی درگاه نموده، المانانی را که در آن نواحی توقّف داشتند، راندند و سرکرده آن جماعت با پنج شش از کدخدایان معتبر به‌بلخ آمده، سعدالله خان را دید و استمالت یافته، رخصت معاودت یافت که تا رسیدن قلیج خان نگذارد که اهل عناد دست تعدّی به‌زیردستان دراز کنند.

و از وقایع صوب اندخود آن‌که بعد از برگشتن بهادر خان و اصالت خان حسب‌الطلب پادشاه‌زادهٔ مراد بخش، جمعی از المانان جوالی اندخود را تاخت نموده بودند و ارباب آن‌جا که در دولت‌خواهی درگاه می‌کوشیدند، به‌قصد مدافعهٔ آن ظلم‌کیشان با وجود قلّت اعوان از قلعه برآمده مردانه‌وار جانفشانی کرده بود.

---

۱. د: پاک نمودند.
۲. د ندارد: و پیاده‌های بُندیله را... چندی از تفنگچیان.
۳. د: اعیان.

در این ولا که رستم خان به‌آن صوب روانه شد، چون از کنار پل حطب کوچ نمود، قراولان خبر دادند که در پنج کروهی بسیاری از المانان مجتمع گشته‌اند و خان مذکور به‌مجرّد وقوف بر این حالت، ترتیب افواج نموده، راهی گردید.

در این اثنا خسرو بیگ ترکمان قوش بیگی، نذر محمّد خان که سردار ترکمانان بود، آمده از جانب او ظاهر ساخت که "المانانی که اویماقات این حدود را تاخته[۱]، مال و مواشی را بغارت برده‌اند، می‌خواهند که بر عورت من بریزند، چون مرا به‌غیر هواخواهی درگاه داعیه نیست، توقّع دارم که کمک نمایند" و رستم خان سه کروه رفته بود که خود نیز آمده، مشارٌالیه را دید.

اتّفاقاً مخاذیل که اساری و اموال بسیار در پناه رباطی که در آن حوالی است، یکجا کرده خود نزدیک آن بر پشته استاده بودند، همین که افواج قاهره نمایان شد، همه یک‌بار جلوریز بر فوج هراول تاخت آوردند و دلاوران پای جمعیّت به‌جا داشته، دست جرأت به‌انداختن بان و تفنگ گشودند و رستم خان با فوج غول از دنبال چست و گیرا رسیده، و دمار از روزگار اشرار برآورد و جمعی را مقتول و مجروح گردانیده، بقیةالسیف را رو به‌قفا دوانید و تا رباط غوطی تعاقب نموده، تمام اسیران را با مجموع و اسب و شتر و گاو و گوسفند و غیرهم که غارت‌گران برده بودند، گرفت. در رباط به‌قدر همین که تاراج کشیده‌های احشام اطّلاع یافته از اطراف و جوانب جمع آمدند و اموال و اشیای خود را شناخته گرفتند، توقّف نمود.

از (این[۲]) دستبرد نمایانی که در حدود شبرغان جمعیّت نموده بودند، متفرّق گردیدند و خسرو بیگ (با قبیلهٔ[۳]) خود همراه رستم خان به‌اندخود راهی گشت و به‌تجویز مشارٌالیه از پیشگاه خلافت به‌منصب یک‌هزاری سربلند گردید.

مجملاً چون رستم خان از دو کروهی خواجه دوکوه که (در[۴]) آن‌جا فرودآمده بود، روانهٔ اندخود گردید. همین که از آن بیابان بی‌آب، سه چهار کروه طی شد، پیاده‌ای خبر آورد که المانان اسب صاحب مرا از زین کشیده گرفتند و یکی از همراهان مرا به‌تیر زخمی ساختند و خان مذکور محمّد قاسم میرآتش را با برق‌اندازان و جمعی دیگر به‌مدافعهٔ مقهوران

---

۱. د: تاخت نموده.
۲. د: این.
۳. ب: به‌افسانه.
۴. د: در.

تعیین نموده، کسی پیش هراول و چنداول لشکر فرستاده که پیش و پس اردو را خوب محافظت نموده، پارهٔ توقّف نمایند.

در این اثنا[1] میان سواری از راجه دیبی سنگه تاخته رسید که میان راجه و المانان محاربه روی نمود و نصرت‌نصیب دولت‌خواهان گشت. شرح واقعه این که فوجی از این گمراهان که در لباس دزدی و راهزنی کار پیش می‌بردند، خود را به‌دنبال اردو رسانیده، یک قطار شتر را با باربردند و راجه بعد از اطّلاع یافته، تاختند. شتران را خلاص کرد و خود به‌قصد تعاقب از دنبال غنیم راهی گردید. هنوز اندک مسافتی قطع نشده بود که قریب یک‌هزار و پانصد المان که در پس پشته پنهان بودند، به‌هزیمت یافتگان ملحق گردیدند و سه فوج شده، راجه را از سه طرف در میان گرفتند.

و راجه با آن‌که از دویست سوار، زیاده همراه نداشت، داد تهوّر داده، بسیاری از مقهوران را مقتول و مجروح گردانید و چندی ازخویشان بعد از کوشش‌های دلیرانه جانفشانی نمودند. از هجوم مخاذیل کار بر راجه تنگ گردید. در این اثنا سپاهی فوج محمّد قاسم که قریب سه کروه تاخته خود را به‌وقت رسانیده بود، نمودار شد. مخالفان پای ثبات از دست داده، رو به‌فرار نهادند.

از وقایع حضور معلّی آن‌که در عشرهٔ ثالث رجب این سال [١٠٥٦ ه‍/اوایل سپتامبر ١٦٤٦ م] به‌عاقل خان حکم شد که مبلغ بیست و پنج لک روپیه خزانه از روپیه و اشرفی به‌قلعه‌دار غوری رسانیده برگردد و به‌بهادر خان و اصالت خان، فرمان صدور یافت که خزانهٔ مذکور را همراه (مصحوب[2]) جمعی به‌بلخ طلبیده، با بیست و پنج لکی (که[3]) سابقاً سیّد فیروز برده بود، در وجهٔ مواجب مردم و دیگر ضروریات صرف نمایند و از پیشگاه نوازش، منصب اصالت خان به‌اضافهٔ یک‌هزاری پنج‌هزاری مقرّر گردید

و در همین ایّام پادشاه‌زادهٔ مراد بخش به‌حوالی کابل رسیدند و امر مطاع به‌نفاذ پیوست که به‌شهر درنیامده به‌جایی که نزول نموده[4]، متوقّف باشند و بعد از انتهاض موکب جاه و جلال به‌دارالسلطنت از دنبال پیشاور آمده اقامت نمایند.

---

۱. د ندارد: اثنا.
۲. د: مصحوب.
۳. ب: سابقاً که.
۴. د: نزول نموده‌اند.

رسیدن بهرام سلطان و عبدالرّحمٰن سلطان با رستم محمّد ولد خسرو سلطان و سایر متعلّقان نذر محمّد خان به‌درگاه سلاطین پناه

و به‌فاصلهٔ چند روز، پسران و متعلّقان نذر محمّد خان که راجه بیتهل داس و خلیل الله خان با چندی دیگر به‌آوردن ایشان از بلخ مأمور (گشته بودند[1])، به‌سواد شهر کابل رسیده، در جلگای ماهرو فرودآمدند و روز دیگر صدرالصّدور سیّد جلال به‌اشارهٔ اشرف استقبال نموده، بهرام سلطان و عبدالرّحمٰن سلطان پسران نذر محمّد خان با رستم محمّد ولد خسرو سلطان به‌پیشگاه حضور آورده و بهرام سلطان خلعت خاصّه با چار قب طلادوزی و جیغهٔ مرصّع و خنجر مرصّع با پهولکتاره و دو اسب خاصّه با زین طلا و مطلّا و ده تقوز پارچه از اقمشه و یک لک شاهی که بیست و پنج‌هزار روپیه باشد و به‌عبدالرّحمٰن سلطان خلعت فاخره و جیغهٔ مرصّع و خنجر مرصّع و اسب با زین طلا و پنج تقوز پارچه و به‌رستم محمّد خلعت و اسب شفقّت شد و منصب بهرام سلطان پنج‌هزاری قرار یافت و عبدالرّحمٰن سلطان را که در سن صبی بود از وفور رأفت به‌پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال سپردند، تا تربیت نمایند و روزیانهٔ او یکصد روپیه مقرّر گردید.

و به‌مستورات که سه زوجه و سه صبیه و دیگر خاصّهای نذر محمّد خان بودند، نوّاب عُلیه بیگم صاحب به‌تفاوت مراتب، زیورهای (مرصّع[2]) مروارید و اقسام جواهر و نقود و اقمشه تکلّف کردند و از سرکار خاصّهٔ شریفه نیز به‌هرکدام از جواهر مرصّع‌آلات و زر نقد و اقمشه عنایت شد و به‌امر مطاع در منزلی که برای بودن ایشان مقرّر شده بود، فرودآمدند و در اوایل شعبان این سال [١٠٥٦ ھ/١٤ سپتامبر ١٦٤٦ م[3]] فرامین‌طلب به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر از بنگاله و پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر از گجرات شرف صدور یافت.

و در این ولا [١٥ شعبان ١٠٥٦ ھ[4]/١٦ سپتامبر ١٦٤٦ م] علّامی سعدالله خان که برای نظم و نسق معاملات[5] بلخ و بدخشان از حضور مأمور شده بود، مهمّات مرجوعه را بر طبق اشارهٔ همایون فیصل داده، در چهار روز از بلخ به‌کابل آمده، احراز ملازمت نمود و مورد تحسین و آفرین (گشته[6]) به‌عنایت خلعت و افزونی منصب بلندپایه گردید.

---

۱. ب: گشته بود.
۲. د: مرصّع.
۳. بض: ١٤ سپتامبر ١٦٤٦ م.
۴. بض: ١٥ شعبان ١٠٥٦ ھ.
۵. د ندارد: معاملات.
۶. د: گشته.

و چون ساعت کوچ قریب شده بود، پسران و متعلّقان نذر محمّد خان رخصت لاهور یافتند تا از هجوم لشکر درگذشتن از تنگی‌ها و پل‌های راه، تعب نکشند. لهراسب خان و چندی دیگر به‌همراهی آن‌ها معیّن گشتند و در این اوقات نجابت خان و جمعی دیگر اسبان و شتران و دیگر اشیای نذر محمّد خان را به‌درگاه رسانیدند.

و چون قلعهٔ بیرون کابل به‌امر جنّت‌مکانی به‌گچ و آهک به‌اتمام رسیده و قلعهٔ ارگ خام بود. در این مرتبه که نوبت دوّم نزول رایات است، در کابل حکم شد که آن را نیز به‌گچ و آهک بسازند و دیواری کشیده بادلی جانب جنوب ارگ را در میان بگیرند، تا ارگ بی‌آب (نباشد[1]).

مراجعت الویه از کابل به‌لاهور

نهم شعبان مذکور [۱۰۵٦ ه‍/۲۰ سپتامبر ۱٦٤٦ م] که ساعت سعادت داشت، الویهٔ جهان نور و از کابل به‌صوب دارالسلطنت لاهور به‌انتهاض درآمد و در منزل اوّل جمعی از امرا و منصبداران که در یساق بلخ، لوازم نیکو خدمتی به‌ظهور رسانیده بودند، موافق تجویزی که علّامی سعدالله خان در بلخ نموده بود، به‌اضافهٔ مناصب بلندپایه گردیدند.

ارسال فتح‌نامهٔ بلخ و بدخشان به‌شاه عبّاس[2]

چون مابین خواقین نامدار این طریقه، این طور معمول است که هرگاه فتح کشوری و تسخیر مملکتی روی دهد، به‌اخبار آن قواعد یک جهتی را استحکام داده، مسرّت‌افزای خاطر هم می‌کردند. حضرت‌اعلی در این تاریخ [۹ شعبان ۱۰۵٦ ه‍[3]/۲۰ سپتامبر] نامه مشتمل بر کیفیّت فتح بلخ و بدخشان که طراز فتوحات سلاطین عالی‌مقدار تواند بود، با شمشیر مرصّع گران‌بها که پردلهٔ مرصّع نیز داشت، مصحوب ارسلان بیگ بلوچ برای شاه عبّاس[4] ارسال نمودند.

و چون در میان اموال نذر محمّد خان به‌جز یک قبضهٔ خنجر مرصّع که بندگان اشرف قبل از این به‌چندگاه برای او فرستاده بودند، چیزی که لیاقت ارمغانی شاه داشته باشد، نبود، آن را نیز ضمیمهٔ شمشیر گردانیدند.

---

۱. د: نباشد.
۲. بض: شاه عبّاس ثانی.
۳. بض: ۹ شعبان ۱۰۵٦ ه‍ .
۴. بض: عباس ثانی.

هجدهم [شعبان ۱۰۵٦ ه‍/۲۹ سپتامبر ۱٦٤٦ م] که باغ صفا به‌نزول همایون نضارت داشت، امر والا به‌صدور پیوست که در موضع نِیمْلَه که مکان دلگشاست، باغی احداث نمایند و نهری به‌عرض چهار درع از آب موضع مذکور در باغ و عمارات آن جاری سازند.

در این منزل خزانه‌ای که از دارالسلطنت طلب شده بود، رسید و از جملهٔ (آن[1]) دو لک روپیه نزد امیرالامرا به‌کابل فرستاده شد، تا مصحوب مردم خود به‌غوری روانه سازد و بهادر خان و اصالت خان جمعی را فرستاده، از آن‌جا به‌بلخ برند.

رحلت نوّاب سلطان نساء بیگم همشیرهٔ حضرت‌اعلی

از وقایع دارالخلافهٔ اکبرآباد معروض گشت که در اوایل این ماه موافق هزار و پنجاه و شش [۱۰۵٦ ه‍/اواسط سپتامبر ۱٦٤٦ م] پرده‌نشین سرادق عصمت، سلطان نساء بیگم، اوّلین فرزند جنّت‌مکانی که با خسرو از یک مادر بودند، به‌عارضهٔ استسقا به‌عالم بقا ارتحال نمودند و در طاق ایوانی از ایوان‌های دور گنبد (روضه[2]) عرش‌آشیانی که در حین حیات برای مدفن خود التماس نموده بودند، مدفون گشتند.

بالجمله بعد از گذشتن از نیلاب، بیست لک روپیه که به‌تازگی از دارالسلطنت رسیده بود، به‌کابل ارسال یافت و حکم شد که در قلعه نگاه دارند.

بیستم شهر رمضان این سال [۱۰۵٦ ه‍/۱۹ اکتبر ۱٦٤٦ م] مابین آب بهت و چناب، علی اکبر سوداگر از بندر سورت به‌درگاه آمده، شش اسب عربی ازنظر گذرانید. از آن میان اسب کُمَیتی که او به‌کوشش بسیار و فرستادن تحف و هدایا از علی پاشا، حاکم بصره گرفته بود، بغایت مستحسن طبع اشرف افتاد و پانزده‌هزار روپیه قیمت شد، به‌لعل بی‌بها موسوم گشته، سر طویلهٔ اسبان عربی خاصّه گردید و علی اکبر مورد عنایات گشته، در جلدوی این مجرا از پیشگاه نوازش به‌تفویض حکومت بندر سورت و کهنبایت و منصبی درخور کامیاب امید گشت و مکرّر بر زبان وحی ترجمان گذشت که بعد از جلوس همایون، اسبی به‌این تمام عیاری داخل اصطبل نشده. در حوالی دارالسلطنت، خسرو سلطان و بهرام سلطان که پیشامده بودند، به‌استیلام عتبهٔ خلافت مستسعد گردیدند و به‌هرکدام اسب خاصّه با ساز طلا شفقّت شد.

---

۱. د: آن.

۲. د: روضه.

وصول رایات عالی به‌دارالسلطنت

هشتم شوّال این سال [١٠٥٦ ه‍/١٧ نوامبر ١٦٤٦ م] موکب جاه و جلال به‌ساعت مختار در دولتخانهٔ ارگ دارالسلطنت نزول اجلال فرمود و در این‌روز میمنت‌افروز خسرو سلطان، پنجاه‌هزار روپیه که دو لک شاهی باشد و بهرام سلطان نصف این مبلغ و عبدالرّحمٰن سلطان ده‌هزار روپیه انعام یافتند.

و خواجه عبدالوهاب و چندی دیگر از خواجه‌زادگان، نجیب بلخ احراز ملازمت نموده و همه به‌تشریفات قامت آراسته، از آن جمله خواجه مزبور به‌انعام چهارصد مُهر و دیگران به‌انعام ششصد مُهر که مجموع یک‌هزار مُهر باشد، بهره‌مند گردیدند و نیز به‌هرکدام از خواجه عبدالخالق داماد نذر محمّد خان و بالتون پروانچی سه‌صد مُهر و به‌چوچک بیگ دوصد مُهر انعام شد و در همین ایّام به‌عبدالرّحمٰن سلطان مادهٔ فیل با زین نقره بخشش یافت و خواجه عبدالخالق (و خواجه عبدالوهاب و طاهر شیخ و چوچک بیگ و چندی دیگر به‌مناصب مناسب مورد عنایات گردیدند و از این میان به‌خواجه عبدالخالق[1]) خلعت و خنجر مرصّع و به‌طاهر شیخ شمشیر یراق میناکار عنایت شد.

و به‌فاصلهٔ چند روز قاضی و میر عدل عسکر والا به‌اشارهٔ همایون طیّب خواجه ولد حسن خواجه جویباری را که از بلخ آمده بود، استقبال نموده به‌خدمت اشرف آوردند. مشارٌالیه هژده اسب و پانزده شتر پیشکش گذرانیدند و از پیشگاه افضال خسروانی به‌شفقّت خلعت و انعام یک‌هزار مُهر کامیاب گشت و فرستادهٔ ملک حمزه، ملک سیستان که پیشکش مشارٌالیه آورده بود، چهارهزار روپیه انعام یافت.

در این ولا مبلغ یک کرور روپیه که از خزانهٔ دارالخلافه طلب شده بود، به‌درگاه رسید و چون صوبهٔ پنجاب به‌پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال متعلّق گشته بود، کرور دام از محال دامن کوه کانگره در وجه انعام آن جلیل‌القدر مقرّر گردید. به‌محمّد بدیع ولد خسرو سلطان مادهٔ فیل با یراق نقره مرحمت شد.

و در اوایل ذی‌القعدهٔ این سال [١٠٥٦ ه‍/اوایل دسامبر ١٦٤٦ م] منصب پادشاه‌زادهٔ مراد بخش که به‌سبب آمدن از بلخ بی‌تحصیل اجازت برطرف شده بود، به‌کمی یک‌هزار سوار بر نسبتی و تخفیف دو اسبه سه اسبه بودن دوهزار سوار دوازده‌هزاری نه‌هزار سوار مقرّر گشت.

---

١. د: و خواجه عبدالوهاب... به‌خواجه عبدالخالق.

از سوانح صوبهٔ بلخ آنچه در این چند ماه به‌وقوع انجامید، آن‌که چون بهادر خان خبر یافت که پنج شش‌هزار سوار المان در این روی آب جیحون، نزدیک گذر کلیف در مؤمن‌آباد که شانزده کروهی بلخ است، مجتمع گشته در صدد فتنه‌انگیزی‌اند. با جمعی از امرا و منصبدار به‌قصد استیصال اشرار بر سبیل تعجیل از بلخ روانه گردید. اتّفاقاً قبل از رسیدن به‌محلّ آن اجتماع، آن فسادکیشان مقاهیر به‌فاصلهٔ یک پهر از آن‌جا روانه شده بودند. بنابر آن خان مذکور بلا توقّف بر اثر مخالفان شتافت و قریب (به[1])غروب به‌آن‌ها رسیده، جمعی را طعمهٔ نهنگ تیغ آبدار گردانید و بقیةالسیف عنان ثبات از دست داده شباشب گریختند و بهادر خان پارهٔ دیگر از دنبال رفته به‌مؤمن‌آباد برگشت و اسبابی را که المانان بی‌ایمان[2] از محال آن نواحی را گرفته، از بیم وصول سپاه ظفرپناه به‌جا گذاشته بدررفته بودند، با خود آورده به‌صاحبان مال رسانیده.

برای استخبار مقهوران، سه روز در مؤمن‌آباد توقّف نمود و بعد از آن‌که خبر یافت که قریب ده‌هزار سوار از گذر قبادیان گذشته به‌تاخت و تاراج خُلْم و محال کرد و پیشِ آن شتافته‌اند، از مؤمن‌آباد ایلغار کرده به‌خُلْم آمد و چون از مردم آن‌جا شنید که مخاذیل شش روز در دو موضع یَنْگی اَرْق بودند و به‌بعضی محال جانب آستانهٔ [امام] و سمت ایبک دست‌اندازی نموده، هرچه به‌دست افتاده بود، آمد. آمد افواج قاهره را شنیده، جمعی آن را بسرعت بردند که از آب بگذرانند و فریقی دیگر که عمده‌های ایشان، شاه محمّد قطغان و قاسم بای و گل محمّد جیبه‌چی[3] و امثال ذلک بودند، از هم پاشیده، هر سرداری با فوجی به‌طرفی رفته، قصد این دارند که سرراه جماعتی که برای آوردن خزانه از غوری به‌بلخ رفته‌اند، بگیرند. خان مذکور چندی از امرا و منصبدار همراه خود را به‌مدد مردم خزانه روانه ساخت و خود به‌ارادهٔ استخلاص اموال مسلمانان به‌طرف جیحون بر جناح استعجال شتافت.

هنوز چندان مسافتی طی نکرده بود که سواری چند از یَنْگی اَرْق رسیده، خبر دادند که مقهورانی که متفرّق گردیده بودند به‌موضع مذکور آمده، اطراف آن را تنگ گرفته‌اند. لهٰذا فسخ عزیمت مذکوره نموده، به‌آن صوب (راهی[4]) گردید و مخالفان به‌مجرّد دیدن سپاه ظفرپناه به‌کوه شَمَر که از یَنْگی اَرْق به‌فاصلهٔ شش هفت کروه واقع است، گریخته به‌کتل کوه مذکور که آن را

---

۱. د: به.
۲. د ندارد: بی‌ایمان.
۳. ح: قل جیبه‌چی.
۴. د: راهی.

جای‌پناه خود تصوّر نموده بودند، برآمدند.

در این وقت عموی بهادر خان که هراول بود، با جمعی از برق‌اندازان گرم و گیرا خود را به‌غنیم رسانیده، با وجود بسیاری و سختی جا برداشت و از کوه به‌بیابان دوانیده بادیه‌پیمای فرار گردیدند. در این زد و خورد چندی از نوکران بهادر خان نیز جان‌نثار گشتند و شامگاه بهادر خان مظفّر و منصور به‌یَنْگی اَرْق معاودت نمود و چون یقین کرد که المانان اموالی را گریزانیده بودند، از آب گذرانیده به‌خُلْم رفته، تا رسیدن خزانه متوقّف گشت. بعد از آمدن خزانه به‌بلخ برگردید.

دیگر این که چون جمعی از المانان به‌گذر کلیف از آب گذشته، موضع آقچه[1] و قروقچی و دیگر مواضع را تا پنج کروهی به‌بلخ تاخته، مواشی بسیار از رعایا و پارهٔ اسب و شتر لشکریان را که به‌چرا سر داده بودند، بردند. شمشیر خان، تهانه‌دار خان‌آباد بر حقیقت حال وقوف یافته، با همراهان به‌گوشمال متمردان روانه شد و چون به‌مقاهیر رسید، جمعی کثیر از آن‌ها را علف تیغ انتقام ساخته، دواب سپاه و رعیت را برگردانید.

دیگر این که (چون[2]) سه فوج دیگر از مخالفان به‌آستانهٔ [امام] علویه و آقچه و فتح‌آباد تاخت آوردند و جمعی که به‌آستانه رفته بودند، آن‌ها را تهانه‌دار آن‌جا و بخشی کابل که به‌امر مطالع از بلخ روانه کابل شده بودند و آن‌روز به‌آن‌جا رسیده و چندی از ملازمان درگاه که به‌حسب اتّفاق به‌آن‌جا وارد شده بودند، تنبیه به‌واقعی نمودند و طایفه‌ای که به‌آقچه روی ادبار آورده بودند، مغلوب تهانه‌دار آن‌جا گردیدند. جماعتی که به‌فتح‌آباد آمده بودند، تاب مقاومت تهانه‌دار آن‌جا نیاورده، راه گریز پیش گرفتند.

دیگر این‌که چون جمعی از المانان به‌قاضی شبرغان که در خفیه با آن‌ها سازش داشت، پیغام کردند که منصوبه‌ای برانگیزد که قلعهٔ شبرغان از تصرّف دولت‌خواهان برآید و آن غدر پیشه به‌جبّار قلی که حراست قلعه به‌او مفوّض بود، در لباس دولت‌خواهی گفت که بستن بند آب شبرغان که بیشتر ازبکان شکسته‌اند، برای عمارت ولایت و کثرت زراعت دخل تمام دارد، تا شما خود به‌انجام این کار همّت مصروف ندارید، صورت‌پذیر نیست.

بنابر آن قلعه‌دار مذکور از حصار برآمده به‌آن صوب (راهی[3]) گردید. در این وقت المانانی که در کمین فرصت نشسته بودند، به‌قصد جنگ نمودار شدند و جبّار قلی به‌ملاحظهٔ آن‌که اگر

---

۱. د: آخته‌چی.
۲. د: چون.
۳. د: راهی.

به‌مدافعهٔ آن‌ها اشتغال ورزد، مبادا جمعی بر سر قلعه رفته، حصار را متصرّف کردند، به‌راهی که رفته بود، برگشت.

در اثنای معاودت جمعی کثیری از همراهان او تلف گردیدند و مقاهیر روز دیگر قلعه را گرد گرفته به‌محاصره پرداختند و از اتّفاقات حسنه آن‌که راجه دیبی سنگه[۱] و ترکتاز خان که به‌رخصت رستم خان از اندخود به‌بلخ می‌رفتند، بر محلّ رسیده به‌اتّفاق برادر جبّار قلی که از قلعه برآمد، المانان را تنبیهٔ لایق نمودند و از روی احتیاط چند روز در شبرغان توقّف نمودند. چون از آن‌ها خبری نشنیدند، روانه بلخ گشتند.

و همین که برکنار پل حطب رسیدند، مقهوران که پل چمیال را تاخت نموده برگشته بودند، به‌ایشان برخورده هجوم آوردند. دلاوران استقامت ورزیده، بسیاری به‌کار آمدند و از مخالفان نیز جمعی بر خاک هلاک افتادند.

دیگر این که چون از شایع شدن خبر قصد المانان به‌صوب اندخود، مردم آن‌جا عزم برآمدن داشتند و رستم خان همه را از توزیع خاطر برآورده نگاهداشت. خسرو بیگ ترکمان از این توهّم که اوّل مال او را غارت خواهند کرد، به‌دلاسای خان مذکور تسلّی نگشته، در ارادهٔ رفتن به‌حدتر شد و به‌رستم خان گفت که علف این سرزمین به‌چریدن مواشی من کفایت نمی‌کند و رخصت گرفته به‌چراگاهی که پنج کروهی اندخود بود، رفت و بعد از اقامت چند روز فرصت یافته به‌سرحد خراسان شتافت.

دیگر این که امان بیگ[۲] متقاول ریش‌سفید الوس قبچاق و کفش قلماق که از نذر محمّد خان جدا شده، میان چیچکتو و ماراوچاق[۳] روزگار می‌گذرانیدند بهادر خان و اصالت خان، پادشاه همایون استمالت نامجات به‌هرکدام فرستاده، در اختیار دولت‌خواهی ترغیبات نمودند، امان بیگ به‌مقتضای جغتائیّت قبول اطاعت کرده روانه به‌بلخ شد و کفش قلماق آمدن خود را مشروط به‌انجاح بعضی مقاصد ساخته. برادر خود آتش قلماق را رفیق طریق امان بیگ گردانید و شرح مدّعیات خود را به‌تقریر او حواله نمود.

چون نامبرده‌ها بعضی از ریش‌سفیدان اویماقات نواحی چیچکتو و میمنه به‌بلخ رسیدند، بهادر خان و اصالت خان از سرکار خاصّهٔ شریفه به‌امان بیگ خلعت و شصت‌هزار شاهی و

۱. د: راجه دیبی داس.
۲. بض: بیگ جغتا.
۳. د: ماروچوق.

به‌آتش قلماق خلعت و سی‌هزار شاهی دادند و برای امان بیگ منصب دوهزاری و جهت آتش قلماق منصبی فراخور حال تجویز کردند و چون آتش [قلماق] مناصب عمده برای پدر خود و کفش قلماق و دیگر برادران خواسته استدعا نمود که قلعهٔ میمنه و شبرغان برای گذاشتن عیال و احمال به‌آن‌ها داده شود تا خاطر جمع شده، یک یک برای مهم‌سازی به‌بلخ بیایند. بهادر خان و اصالت خان گفتند که بالفعل همه را منصبی درخور تجویز نموده، هرجا خواهند، جاگیر می‌دهیم تا الوس خود را در آن مجال نگاه دارند. هرگاه با تمام قبیله مصدر خدمات گشته، حسن عقیدت خود را ظاهر سازند و هم بر مناصب افزوده می‌شود و هم قلاعی که خواهش دارند، داده خواهد شد.

آتش [قلماق] بعد از شنیدن جواب نزد برادر رفته، نه خود (بازآمد و[1]) نه دیگری را فرستاد. امان بیگ متعلّقان را در بلخ گذاشته به‌رخصت دولت‌خواهان به‌صوب گرزوان و عربستان رفت که در جای محکمی رحل اقامت انداخته، اویماق خود را جمع کند و بعضی احشام دیگر را که با قلماقان مذکور به‌اختیار و بی‌اختیار متّفق گردیده، سر به‌فساد برداشته بودند، امیدوار عواطف خسروانی ساخته، از رفاقت مفسدان باز آورد و هزاره ده زنگی را که از میمنه کوچ کرده، به‌جانب بلخ منزل نموده بودند، با خود موافق گردانید.

و چون این حقایق به‌سامع جاه و جلال رسید، بندگان اشرف منصبی که برای او تجویز شده بود، منظور داشته، خطاب قبچاق خانی را ضمیمهٔ آن گردانیدند.

دیگر این که سبحان قلی سلطان با پنج شش‌هزار اوزبک که سابقاً در بلخ توطّن داشتند و المانانی که پیش او مجتمع گشته بودند، آخر شبی علی‌الغفله بر سر ترمذ آمد و اوزبکیه از اطراف و جوانب قلعهٔ بیرونی نردبان‌ها گذاشته به‌درون ریختند و میرزا کوهاتی با پانصد پیادهٔ[2] افغانان بنگشی که همراهی او به‌مخافظت حصار مذکور می‌پرداختند، به‌مدافعه ایستاده. بعد از کشش و کوشش بسیار مردانه جانبازی کرد. در این اثنا سعادت خان مهتابی‌ها روشن کرده، با تفنگچیان خاصّهٔ شریفه و جمعیّت خود از ارگ برآمد و تا سفیدهٔ صبح داد مقاتله داد و آخرکار چندی از عمده‌های رفقای سلطان قلی سلطان[3] به‌قتل رسیده، بقیةالسیف از هرجانب به‌هزار دشواری بر دیوار برآمده، خود را بیرون حصار انداختند و سر خود گرفته به‌پای فرار از

۱. ب: باز آمدند نه.
۲. د ندارد: پیاده.
۳. بض: سبحان قلی سلطان.

دست دلاوران جان به‌سلامت بدر[1] بردند.

از وقایع حضور معلّی این که پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر که به‌فرمان طلب از گجرات عازم درگاه گشته بودند. در اواسط ذی‌الحجّهٔ این سال [١٠٥٦ ه‍/٢٢ ژانویهٔ ١٦٤٧ م[2]] احراز ملازمت نموده، یک‌هزار مُهر نذر گذرانیدند و بعد از روزی چند پیشکشی مشتمل بر نوادر جواهر از لعل و یاقوت گران‌بها و مرواریدهای کلان به‌نظر انور درآوردند.

و بیست و چهارم شهر مذکور [ذی‌الحجّهٔ ١٠٥٦ ه‍/٣١ ژانویهٔ ١٦٤٧ م] جشن وزن شمسی انتهای سال پنجاه و پنجم از زندگانی (جاویدانی[3]) حضرت صاحبقران ثانی به‌آیین لایق ترتیب یافت و ذات گرامی را به‌طلا و اشیای مقرّری سنجیدند.

تفویض یافتن ولایت بلخ و بدخشان به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر

در این بزم عالی ولایت بلخ و بدخشان به‌پادشاه‌زادهٔ نصرت‌آمادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر تفویض فرموده. یک‌هزار سوار دیگر از منصب آن دولت نصاب نصرت‌نصیب را که پانزده‌هزاری ذات و دوهزار سوار از آن جمله هفت‌هزار دو اسبه سه اسبه مقرّر بود و دو اسبه گردانیدند.

و در این تاریخ [٢٤ ذی‌الحجّهٔ ١٠٥٦ ه‍[4]/٣١ ژانویهٔ ١٦٤٧ م] به‌طیّب خواجه منصب عمده چهارهزاری شفقّت شد و به‌انعام یک‌هزار مُهر علاوهٔ این عنایات نمایان گردید و طاهر شیخ بلخی به‌مرحمت خلعت و جیغهٔ مرصّع و اسب با یراق نقره و از اصل و اضافه به‌منصب یک‌هزاری و خطاب خانی ممتاز اقران گشت.

و چون مقرّر شده بود که پنجاه لک روپیه با پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر به‌بلخ فرستاده شود، خزانهٔ مذکوره مصحوب پرتهی راج راتهور[5] از آن عالی‌مقدار پیشتر روانه کرده شد و در این ولا شش اسب عراقی که اللّٰه‌وردی خان از جاگیر خود ایلچ‌پور پیشکش فرستاده بود، ازنظر همایون گذشت و از آن جمله یک اسب طرق بغایت پسندیدهٔ طبع و دشوار پسند اشرف اعلی افتاده به‌پادشاه پسند موسوم گردید و سر طویلهٔ اسبان خاصّهٔ عراقی گشت.

---

۱. د ندارد: بدر.
۲. بض: ٢٢ ژانویهٔ ١٦٤٧ م.
۳. ب: جاوید.
۴. بض: ٢٤ ذی‌الحجه ١٠٥٦ ه‍.
۵. د: پرتهوی راج راتهور.

و با آن‌که پیش به‌سبب گرانی غلّهٔ دارالسلطنت امر مطاع شرف صدور یافته بود که هر روز آش دوصد روپیه از سرکار فیض‌آثار در ده جا طبخ نموده به‌غربا و مساکین قسمت می‌نموده باشند. چنانچه به‌جای خود مرقوم قلم وقایع‌نگار گشته، در این اوقات از کمال رأفت جبلی سی‌هزار روپیه نیز حوالهٔ چند متدین شده که به‌منزویانی که به‌فاقه و عسرت می‌گذرانیدند، تقسیم نمایند.

رخصت شاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر به‌صوب بدخشان و بلخ

پانزدهم[۱] محرّم این سال موافق هزار و پنجاه و هفت [۱۰۵۷ هـ/۲۰ فوریهٔ ١٦٤٧ م] در ساعت مختار به‌پادشاه‌زادهٔ بختیار محمّد اورنگ‌زیب بهادر خلعت خاصّه با نادری و دو تسبیح مروارید که در یکی از آن زمردی چند انتظام یافته بود و شمشیر خاصّه و یکصد اسب قبچاق از آن جمله دو اسب خاصّه، یکی عربی با زین مرصّع، دیگری عراقی با زین میناکار و یکصد اسب ترکی و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل و پنج لک روپیه انعام لطف فرموده، رخصت نمودند که به‌پیشاور رفته اقامت نمایند و در اوایل فصل ربیعی که هوای کوهستان رو به‌اعتدال آورد و علف بریدند، با امیرالامرا و جمعی از راجپوتیه و غیرهم که به‌سبب هندوستان دوستی از بلخ و بدخشان به‌پیشاور آمده بودند و حکم شده بود که متصدّیان اتک نگذارند که از نیلاب بگذرند، روانهٔ بلخ شوند و به‌هرکدام از فرزندان آن گرامی دودمان محمّد سلطان و سلطان معظّم وقت رخصت تسبیح مروارید شفقّت شد و خلیل الله خان و چندی از منصبداران که در خدمت پادشاه‌زادهٔ عالم مرخّص گشتند، به‌تفاوت درجات کامیاب عواطف خاقانی گردیدند.

نوروز جهان افروز

نوروز این سال شب پنجشنبه چهاردهم ماه صفر هزار و پنجاه و هفت [۱۰۵۷ هـ/۲۱ مارس ١٦٤٧ م] واقع شد و فردای آن جشن نوروزی به‌آراستگی تمام انعقاد یافت و در این‌روز خجسته منصب پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر نیز (دو اسبه سه اسبه گشتن یک‌هزار سوار پانزده‌هزاری ذات و ده‌هزار سوار از آن جمله هفت‌هزار سوار[۲]) به‌دو اسبه سه اسبه مقرّر گردید و سعید خان بهادر ظفرجنگ به‌اضافهٔ یک‌هزاری به‌منصب عمدهٔ هفت‌هزاری ممتاز اقران گشت.

---

۱. بض: چهاردهم.
۲. د: دو اسبه، سه اسبه... هفت‌هزار سوار.

و چون از عرایض بهادر خان و اصالت خان به‌مسامع جهانداری رسیده بود که عبدالعزیز خان، والی توران، پسر ارشد نذر محمّد خان اراده دارد که در اوایل بهار بر سر بلخ بیایند، بندگان اشرف جهت استظهار عساکر فیروزی‌اثر توجّهٔ موکب همایون را نیز به‌صوب کابل صواب دانسته.

نهضت رایات به‌کابل نوبت ثالث[1]

هیجدهم صفر مذکور [١٠٥٧ ه‍/٢٥ مارس ١٦٤٧ م] به‌ساعت مختار از دارالسلطنت نهضت فرمودند و از کنار دریای چناب به‌پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال که صوبهٔ پنجاب به‌آن جلیل‌القدر تعلّق گرفته بود، خلعت خاصّه با نادری و دو اسب خاصّه، یکی با زین میناکار و دیگر با زین طلای ساده لطف نموده، رخصت معاودت به‌دارالسلطنت ارزانی داشتند و به‌هریک از فرزندان آن بزرگ‌مرتبه، سلطان سلیمان شکوه و سلطان ممتاز شکوه و سلطان سپهر شکوه، فیل بچه‌ها وقت رخصت شفقّت فرمودند.

رسیدن افیالی که در حدود گجرات گرفتار شده بود

در این ایّام فیلدار خان از جملهٔ هفتاد و سه فیلی که در حدود دَهود و نواحی قلعهٔ چمپانیر گرفته بود، چهل و شش فیل نر و ماده به‌درگاه رسانید. دوّم ربیع‌الاوّل [١٠٥٧ ه‍] که روز شرف [١٩ فروردین ١٠٢٦ ه‍ ش/١٧ آوریل ١٦٤٧ م] بود، حکیم [محمّد] داوود به‌خطاب تقرّب خان مأمور گردید. در منزل علی مسجد سعید خان بهادر را گرانبار اصناف الطاف ساخته، با پسران و برادرزاده‌ها به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر رخصت نمودند. سلخ این ماه [ربیع‌الاوّل ١٠٥٧ ه‍/٥ مهٔ ١٦٤٧ م] عرصهٔ دارالملک کابل مورد اعلام فیروزی گشت.

از سوانح صوبهٔ بلخ و بدخشان و مضافات آن آنچه در این دو سه ماه بود[2]، به‌وقوع پیوست، این صورت دارد: اوّل آن‌که[3] بسیاری از المانان آخر شبی ناگهان بر تهانهٔ کَلْتَه ریختند و اگرسین کچهواهه، تهانه‌دار کَلْتَه و گرگان خبر به‌بلخ فرستاده، خود با جمعی از منصبداران و تفنگچیان سرکار خاصّهٔ شریفه که همراه او تعیین‌الخدمت بودند، مخاذیل را از نواحی قلعهٔ کَلْتَه

---

١. د: نوبت ثانی.
٢. د ندارد: بود.
٣. دیگر آن‌که.

دور گردانید و بهادر خان بعد از اطّلاع چندی از راجپوتیه و غیرهم را با دوهزار سوار خود به‌سرکردگی نیکنام عموی خود به‌کمک فرستاد و این جماعت بعد از رسیدن کَلْتَه به‌جانب مؤمن‌آباد که مخالفان به‌آن طرف روی ادبار نهاده بودند، شتافتند و چون شنیدند که آن‌ها به‌شنیدن توجّهٔ سپاه ظفرپناه از آب جیحون گذشتند[۱]، به‌بلخ گردیدند.

دوّم آن‌که[۲] چون جمعی از المانان به‌گذر نیلگران از جیحون گذشته به‌جانب شَبْرَم و سَرْپَل رفتند، بهادر خان بعد از خبر یافتن راجه دیبی سنگه و چندی دیگر از راجپوتیه و محمّد قاسم داروغهٔ توپخانه را که در این اوقات به‌خطاب معتمد خان سرافرازی یافته بود، با نیکنام عموی خود و دوهزار سوار از جمعیّت خود به‌تأدیب آن‌ها تعیین نمود و چون فوج مذکور تا قِبْچه رسید، مقاهیر که احشام نواحی شَبْرَم و سَرْپَل را تاخت نموده و اسب و شتر و گاو و گوسفند بسیاری گرفته به‌سمت جیحون روانه شده بودند، به‌حقیقت مطّلع گردیده راه چول پیش گرفتند.

و سپاه ظفرپناه نصف شب از صورت حال با خبر گشته، از دنبال مقاهیر راهی گشتند، تا ظهر روز دیگر بر اثر شتافته، بر غنیم رسیدند و جمعی را برخاک هلاک انداخته، بقیةالسیف منهزم گردانیدند و تا آخر روز تعاقب نموده، از دواب و مواشی آنچه به‌غارت رفته بود، گرفته شب در همان چول فرودآمدند.

اتّفاقاً بعد از گذشتن ساعتی از شب پنج شش‌هزار سوار دیگر از آب به‌این طرف آمده[۳] جنگ انداختند و بیشتری به‌ضرب تیغ دلاوران تهوّر شعار آوارهٔ دارالبوار گشته، مابقی به‌تلاش بسیار جان به‌سلامت بردند. در این هنگامهٔ مرد آزمایی از لشکر منصور نیز چندی به‌کارآمده، جوهر بسالت خود به‌روی روز انداختند و بعد از این دستبرد نمایان مظفّر و منصور برگشتند.

در میان سرهای المانان، سر پر شر نظر بی، یک سردار آن فوج که در قوم اورازیی[۴] و الوس مینک به‌تهوّر و اعتبار اشتهار داشت و نیز بعضی از اوزبکیه که خود را در سلک ملازمان درگاه آورده، از پست فطرتی به‌این غارتگران رسیده بودند، ظاهر شد.

---

۱. د: گذاشته‌اند.
۲. د: اوّل آن‌که.
۳. د: طرف انداخته.
۴. بض: اوراکزیی.

دیگر آن‌که[۱] چون بهادر خان از تقریر جاسوسان و نوشتهٔ شمشیر خان، تهانه‌دار خان‌آباد اطّلاع یافت که خوشی لب‌چاک و حق نظر مینک با پنج شش‌هزار سوار به‌اشارهٔ عبدالعزیز خان از گذر کلیف گذشته به‌طرف چشمهٔ علی مغول رفته‌اند، تا به‌درّهٔ گز و شاهان که در آن وقت چراگاه اسبان لشکریان بود شتافته و دستبردی نمایند، عزیمت آن صوب نمود و اصالت خان به‌مبالغهٔ تمام شهر را به‌خان مذکور سپرده. در این نوبت تأدیب مقهوران به‌عهدهٔ خود گرفت و بهادر خان، جمعی از امرا و منصبداران را با معتمد خان میرآتش به‌همراهی مشارٌالیه معیّن ساخت و خان مذکور با رفقا به‌کام (مسارعت[۲]) طی مسافت نموده.

آخر آن‌روز (در[۳]) وقتی به‌مخاذیل رسید که آن بدعاقبتان پاره‌ای از مواشی آن حدود را رانده می‌بردند و به‌کوششهای دلیرانه فایق آمده، بسیاری از ایشان را بر خاک هلاک انداخت، بقیةالسیف مواشی را گذاشته گریزان گشتند و اصالت خان پاره تعاقب نموده، چون شب پردهٔ ظلام افکند، درّهٔ گز فرودآمد.

چون [اصالت خان] تمام روز با جیبه تردّد کرده بود، در این وقت احتیاط مرعی نداشته، به‌جهت تجدید وضو جیبه را کند، از هوا متأثر گشته، تب محرقی کرد و آن شب را به‌تشویش تمام گذرانیده. فردای آن به‌شهر برگردید و همین کوفت بر بستر ناتوانی افتاده، در عرض دو هفته بساط حیات درنوردید.

سوّم (دیگر آن‌که[۴]) قریب پانزده‌هزار سوار به‌سرکردگی چند سردار عمده به‌اغوای عبدالعزیز خان بر سر تهانه خان‌آباد آمدند و از آن جمله یک‌هزار سوار نمودار شد، تتمّه جابه‌جا در کمین غدر نشستند و شمشیر خان به‌اتّفاق محافظان آن تهانه اشرار را همان مقدار که نموده بودند، پنداشته تاخت و آن حیله‌وران بعد از اندک تلاشی جلو از معرکه تافته به‌جانب کمین‌گاه گریزان گشتند و دلاوران از کید ایشان غافل افتاده، بی‌محابا دنبال کردند. در این اثنا اهل کمین از اطراف برآمده، سپاه ظفرپناه را در میان گرفتند و با آن‌که جمعیّت دولت‌خواهان عشر عشیر ارباب عناد نبود، دلیران هنگامه سرفشانی و جانفشانی گرم نمودند. در این زد و خورد برادر شمشیر خان و چندی دیگر جان درکار ولی‌نعمت باخته سرخرویی دارین اندوختند و

۱. د: دیگر این‌که.
۲. ب: مساعت.
۳. د: در.
۴. د: دیگر آن‌که.

از مخالفان بسیاری علف تیغ انتقام گردیدند و قریب به‌شام شمشیر خان برای محافظت تهانه جنگ کنان معاودت نمودند و غنیم گرداگرد تهانه را فروگرفته، دو شبانروز به‌جدال و قتال اشتغال ورزیدند.

و روز سوّم خبرآمدن بهادر خان به‌کمک شنیده، بادیه پیمای فرارگشت و خان مذکور بعد از آواره گردیدن آن‌ها به‌خان‌آباد رسیده، برای یافتن خبر مشخّص، یک‌روز مقام کرد و چون معلوم نمود که از مقهوران جمعی که اسبان زبون داشتند، به‌گذر کلیف رفته‌اند، تا از آب بگذرند و جماعتی به‌طرف چول و ریگستان شتافته‌اند[1] و سرداران افواج مقاهیر به‌سمت چشمهٔ علی مغول روی ادبار گذاشتند. قصد دارند که با خوشی لب‌چاک و حق نظر مینک که در درّهٔ گز از اصالت خان گریخته بودند. اتّفاقاً[2] بار دیگر به‌نهیب و غارت درّهٔ مذکور بپردازند. بهادر خان لوازم استحکام تهانهٔ خان‌آباد را سرانجام داده عازم آن صوب گشت و مخذولان به‌استماع این خبر ترک رفتن درّهٔ گز نموده رو به‌فرار گذاشتند.

در این وقت خبر گذشتن اصالت خان به‌بهادر خان رسید و خان مذکور چندی از امرا را به‌محافظت قلعه و ارگ بلخ فرستاد و چون به‌وساطت جاسوسان خبر یافت که المانان از آب گذشتند و عبدالعزیز خان از قرشی حرکت نموده، بیگ اوغلی را با حشری از اوزبکیه و المانان بیشتر به‌کنار جیحون روانه ساخته، لهٰذا عنان عزیمت از آن‌جا تافته به‌طرف گذر کلیف منزل گردید و استعداد جنگ نموده قرار داد که اگر بیگ اوغلی از آب عبور نماید به‌مدافعه پردازد.

حال آمدن نذر محمّد خان از ایران که از سوانح عظیم است به‌چیچکتو و میمنه[3]

و از سوانح عظیم این ایّام آمدن نذر محمّد خان است، از ایران به‌چیچکتو و میمنه و مایوس برگردیدن از حوالی قلعهٔ میمنه بعد از محاصره نمودن.

شرح این داستان آن‌که چون نذر محمّد خان از امداد [و] کمک شاه [عبّاس ثانی[4]] مایوس برگردیده، از اصفهان برگشته به‌مرو آمد. دو سه روزی در حوالی مرو مقام کرد و کفش قلماق از حوالی چیچکتو و میمنه رسیده اظهار نمود که اوزبکیه از روی عذر خطوط مشتمل بر اتّفاق

---

۱. د: شتافته بودند.
۲. د: اتفاق کرده.
۳. د: آمدن نذر محمّد خان از مرو به‌چیچکتو و میمنه و قیل قلعهٔ میمنه و آنچه بعد از ترک محاصره به‌او روی نمود.
۴. بض: عبّاس ثانی.

نزد شما ارسال داشته و می‌خواهند که به‌حیله و تزویر شما را دستگیر سازند، زنهار به‌تکلیف این جماعت عزم بخارا مکنید.

بنابر آن فسخ عزیمت آن صوب نموده، با کفش قلماق از راه ماراوچاق به‌قورماچ آمد و از آن‌جا قتلق محمّد سلطان و کفش قلماق را فرستاد تا الوس قلماق هرقدر جمعیّتی که مقدور باشد، جمع نموده، قلعهٔ میمنه را محاصره نمایند و آن‌ها با قلماقان و بعضی احشام دیگر حصار مذکور را تا دو ماه قبل نمودند و چون کاری از پیش نمی‌توانستند برد، نذر محمّد خان را که در نواحی چیچکتو رحل اقامت انداخته بود، نزد خود طلبیدند و بعد از رسیدن خان، یک ماه دیگر برگرد قلعه به‌هوس تسخیر نشستند.

در این سه ماه تفنگچیان سوار و پیاده‌های بُندیله ملازم سرکار خاصّهٔ شریفه و نوکران شاد خان قلعه‌دار از حصار برآمده، بر ملچارهای اوزبکیه ریختند و بار اوّل دستبرد نمایان نموده برگشتند و مرتبهٔ دوّم که خسرو بیگ و باقی بیگ خواهرزاده‌های شاد خان همراه بودند، در ملچار یادگار بیگ، برادر باقی [بیگ] دیوان بیگی[1] از طرفین جنگ صعبی روی داد. یادگار بیگ و باقی بیگ با هم مقابل افتادند و باقی بیگ به‌ضرب شمشیر دست چپ یادگار بیگ را از بیخ جدا ساخت، خود مردانه جان باخت.

و از چهار نقبی که اوزبکیه از هرچهار طرف قلعه به‌دیوار رسانیده بودند، سه نقب را محصوران یافته برهم زدند و نقب چهارم که از طرف شرقی از ملچار کفش قلماق به‌سلامت پیش رفته بود، آن را اوزبکیه به‌باروت انباشته آتش دادند. بیست و پنج گز دیوار قلعه پرید و مقهورانی که در کمینگاه آمادهٔ یورش بودند، به‌اهتمام قتلق محمّد سلطان بر حصار دویدند و با وجود این که راهی به‌این وسعت واشده بود، از ریزش تیر و تفنگ دلاوران مجال درآمدن (قلعه[2]) نیافتند و تا یک پهر از هردو جانب هنگامهٔ جدال و قتال گرمی داشت. آخر کار اشرار جمعی را به‌کشتن درداده، قرین ناکامی برگردیدند.

و اهل قلعه تا دوپهر روز دیگر به‌جد و جهد تمام کار دیوار را نزدیک به‌انجام رسانیدند و به‌سبب این که دیوار از بنیاد بزیر آمده بود، فرو غلطید و مخالفان این معنی را فوز عظیم دانسته، باز یورش نمودند. با آن‌که از طرفی نذر محمّد خان و از جایی قتلق محمّد سلطان و

---

۱. د: باقی خان بیگی.
۲. د: قلعه.

سپاه را بر جنگ تحریص می‌نمودند. شاد خان با سایر ملازمان درگاه مردم خود پای جمعیّت افشرده، تا نصف شب با اوزبکیه سرگرم محاربه بود. از جملهٔ معتبران نذر محمّد خان که در این جنگ علف تیغ انتقام گردیدند، خوجم قلی، دیوان بیگی است.

مجملاً بعد از وقوع این حالات، چون نذر محمّد خان دید که فتح‌یابی نمی‌شود و مع هٰذا آوازهٔ آمد آمد پادشاه‌زادهٔ نصرت‌نصیب، محمّد اورنگ‌زیب بهادر با عساکر فیروزی‌مأثر آفاق را درگرفته بود، از گرد قلعه برخاسته به‌بیلچراغ شتافت و کفش قلماق با الوس نیم کروهی میمنه فرو کش کرد تا میمنه به‌سدّ طریق رسیدن آذوقه و کاه و آمد و شد مردم کار بر اهل حصار تنگ گرداند و بعد از آن‌که نذر محمّد خان و معاندان او از فتح قلعه مایوس مطلق شدند، اوزبکیه و سرداران احشام که در موکب او بودند، گفتند که چون در این وقت بهادر خان در بلخ نیست، اگر به‌این[1] چهار پنج‌هزار سوار که همراه دارید، علی‌الغفله بر سر بلخ بروید. احتمال تمام دارد که اهل بلخ که بالطبع خواهش شما دارند، در دادن شهر و بیرون قلعه با شما مضایقه نکنند.

و نذر محمّد خان در جواب گفت که گرفتن بلخ به‌این طریق دشوار است و نگاهداشتن از آن دشوارتر، رفتن خود به‌آن صوب لایق نمی‌بینم. اگر مصلحت دانید قتلق محمّد سلطان[2] را با جمعی بفرستم. هرگاه مردم بلخ با[3] او بکردند و او را به‌شهر[4] درآورند، آمدن من آسان است (و به‌این قرار داد قتلق محمّد سلطان را[5]) با قریب پانصد سوار بخاری که عبدالعزیز خان رنجیده وقتِ محاصرهٔ قلعهٔ میمنه به‌خدمت او آمده بودند و چندی از عمده‌های خود روانهٔ بلخ ساخت.

روز دیگر مینک سعید پدر کفش قلماق به‌نذر محمّد خان گفت که اوزبکان بخاری که با قتلق محمّد سلطان رفته‌اند، محلّ اعتماد نیست[6] و ظنّ غالب این است که او را وسیلهٔ دولت‌خواهی خود ساخته پیش عبدالعزیز خان ببرند. اولی آن است که بسرعت کس فرستاده، او را در گرزدان متوقّف سازند و خود از دنبال رفته ملحق شوند که این جمعیّت قلیل قابل تبغیض نیست. نذر محمّد خان این رای را پسندیده، معتمدی به‌این کار تعیین نمود.

---

۱. د: با این.
۲. ب: قلتق.
۳. د: به.
۴. د: در شهر.
۵. د: و به‌این قرارداد قتلق محمّد سلطان را.
۶. د: نیستند.

اتّفاقاً بخاریان خاطر نشان قتلق محمّد سلطان کردند که از خان دولت روگردانیده است، به‌قول او عمل نمودن خطاست. بهبود شما در این است که نزد عبدالعزیز خان رفته شریک دولت او باشند و او فریب‌خورده فرستاده پدر را بی‌نیل مقصود برگردانید و خود از گرزدان به‌ایلغار بخارا عازم بخارا گشت و معتمدانی را که نذر محمّد خان همراه او کرده بود، به‌اختیار یا به‌اجبار با خود برد. از آن جمله یک دویی را از نزدیکی شبرغان رخصت مراجعت داد.

بعد از آن‌که به‌پل حطب رسید، محمّد بیگ قبچاق و چندی دیگر از معتبران اوزبکیه که با قریب ده‌هزار سوار از المانان به‌قراولی آمده بودند، از رسیدن او واقف گردیده، او را دیدند و گفتند که عبدالعزیز خان، سبحان قلی خان سلطان را با سی چهل‌هزار سوار فرستاده که از راه بدخشان درآمده، در تنگی درّهٔ گز سرراه بر شاه‌زاده بگیرد و چون هنوز او نرسیده، اگر شما این قابو را غنیمت شمرده، دستبردی نمایند، پیش عبدالعزیز خان از او عزیز خواهد بود و او را برداشته به‌صوب درّهٔ گز راهی شدند.

جنگ (طالقان[۱])

از وقایع عظیمه که در بدخشان سانح شد، جنگ (طالقان[۲]) است. تبیین مقال آن‌که چون نوشتهٔ حسین قلی اعزاز داشت قلعه به‌قلیج خان رسید که المانان بسیاری در قبادیان جمعیّت کرده[۳] قصد گذشتن از جیحون دارند. خان مذکور از راجه راجروپ که در آن حین از (قندهار[۴]) به‌دیدن او (آمده بودند[۵]) و دیگر دولت‌خواهان کنکاش خواست.

و آخرکار رأی‌ها بر این قرارگرفت که چون غنیم را بسیار نشان می‌دهند، اولی آنست که در استحکام حصار شهر کوشیده به‌مدافعه مقهوران پرداخته شود و به‌موجب این (مصلحت[۶]) بر شوارع شهر، درون حصار گلین ملچارها قرار داده، محافظت هر ضلعی را به‌عهدهٔ جمعی از کارطلبان مقرّر نمود و قدغن کرد که هیچ‌کس بی‌محلّ از ملچار خود برنیاید. روز دیگر المانان شروع درآمدن کردند و از لشکر آن‌ها که قریب ده دوازده‌هزار سوار به‌سرداری پرگنه پای

---

۱. ب: طایفان.
۲. ب: طایفان.
۳. د: جمع کرده.
۴. ب: قندز.
۵. ب: آمده بود.
۶. د: مصلحت.

[تردی علی] قطغان و چندی دیگر از سرداران روشناس آمده بود. شش هفت‌هزار سوار گرداگرد شهر را فروگرفتند و دیگران از دنبال فوج آمده[1] به‌آن جماعت ملحق می‌شدند.

اوّل آغاز جنگ از جانب شرقی شد و نزدیک دو سه‌هزار سوار یک‌بار به‌آن طرف جلو انداختند. ابوالبقا و جماعتی که به‌حراست آن طرف می‌پرداختند، جمعی را که قصد درآمدن شهر داشتند، به‌شپّهٔ تیر و تفنگ گرفتند و از دلاوران قاسم بیگ صفدرخانی به‌مردانگی جان باخت و چون راجه راجروپ بیرون قلعه به‌سمت غربی جایی که خیمه داشت، فوج خود آراسته ایستاده بود و متّصل راجه [راجروپ]، نورالحسن بخشی احدیان[2] را توزک ساخته و پیش روی این دو فوج، میدان فوج کلانی از غنیم به‌ایشان مقابل شد. سه چهارهزار سوار دیگر به‌احداد مَهْمَنْد و غیر ذلک که محافظت ضلع جنوبی به‌عهدهٔ او بود و خواجه عبدالرّحمٰن، بخشی بدخشان که با مردم توپخانه بیرون حصار در ضلع شمالی به‌حراست قیام داشت، هنگامه نبرد آراستند و سایر مقاهیر فوج فوج دورتر بر پشته‌ها برآمده ایستادند.

در این اثنا که افواج قاهره به‌محاربه اشتغال داشتند، جمعی از المانان فوجی که به‌راجه [راجروپ] و نورالحسن روبه‌رو شده بود، از کنار شهر اسبی چند را که از چراگاه گرفته راهی شدند و چون گذارشان برابر احداد مَهْمَنْد افتاد. او با مردم خود تاخت و چندی از گرزبرداران رفاقت کردند و مخاذیل عمداً رو به‌گریز نهادند، تا بهادران را به‌میدان بکشند. بعد از آن‌که به‌تعاقب پارهٔ راه طی کرده شد. فوجی دیگر از المانان به‌قصد در میان گرفتن ایشان جلو ریز رسیدند.

و از مشاهدهٔ این حال راجه راجروپ با مردم خود و نورالحسن با احدیان کمک احداد مذکور نمودند، جنگ کنان به‌میدان درآمدند و با آن‌که قلیج خان بر حقیقت حال اطّلاع یافته پیغام کرد. در این وقت که اهل هر ملچار با فوجی المانان در جنگ‌اند، از کنار شهر این‌قدر دور رفتن صلاح نیست، چه اگر مدد فرستاده شود، هرجایی که خالی گردد غنیم هجوم آورده، از آن طرف به‌شهر خواهد ریخت. باید که محاربه‌کنان به‌آهستگی برگردیده به‌ملچار خود بیایید. به‌گفتهٔ او ممنوع نگشتند.

بالجمله مخالفان از هرجانب فوج فوج تاخته نایرهٔ جدال ملتهب گردانیدند و به‌تلاش‌های دلیرانه از دلاوران انهزام یافته باز هجوم آوردند و خواجه عبدالرّحمٰن نیز با مردم توپخانه

---

۱. د: فوج فوج آمده.
۲. د: احدیان فوج احدیان.

با غنیم مقابل خود جنگ نمایان کرده، خرمن هستی بسیاری از آن طایفهٔ سوختنی را که به‌آتش تیر و تفنگ برباد داده، بقیةالنار یکجا شده، بی‌تحاشی خود را بر قلب سپاه ظفرشعار زدند و در این مهمّ از مقابله به‌دست و گریبان انجامید و به‌تیغ خون آشام بهادران نصرت اعتصام جمعی از مخالفان به‌سرانجام مقتول و مجروح گشتند و از دلاوران این طرف محمّد مراد، داروغهٔ توپخانهٔ بدخشان با مشرّف توپخانه و چند کس دیگر به‌کارآمده، نیکنامی دارین اندوختند و آخرکار اشرار روبه‌روی توپخانه صرفه در کارزار ندیده، به‌جماعتی که با راجه [راجروپ] و نورالحسن سرگرم بیکار بودند، ملحق گردیدند و چون یقین کردند که به‌جنگ حریف نمی‌توانند شد، شروع دریده که شیوهٔ آن کم‌فرصتان است، نمودند، تا آن‌که ابرهای سیاه درهم پیچیده، روی هوا را در رنگ روز بدانشان تیره و تار ساخت و آغاز باریدن کرد.

هم در جمعیّت دلیران فتور انداخت و هم باروت و فتیله را تر گردانیده، از کار بازداشت و چون خاطر متوزغ آن مشتی پریشان از بان و تفنگ و توپخانه به‌جمعیّت گرایید، بر سر راجه[۱] [راجروپ] و نورالحسن ریختند و بعد از کوشش بسیار و رد و بدل بی‌شمار، از طرفین جمعی بر خاک هلاک افتاده، خلقی زخمناک گردید. از آن جمله هراول راجه که از قوم او بود با اکثری از مردم راجه [راجروپ]، جرعهٔ فنا نوشید و به‌راجه نیز سه زخم رسید و اسبش به‌تیر مخالفان در میدان افتاد و نورالحسن و احداد مَهْمَنْد و چندی از گرزبرداران نیز زخمها برداشتند و عاقبت‌الامر دولت‌خواهان از شدت باران و کثرت غنیم، صلاح در رسانیدن خود به‌حصار شهر ندیده، تلاش کنان روان گشته[۲]. اتّفاقاً کوچهٔ باغی پیشامد[۳] و از تنگی راه و هجوم سپاه، کم فرصتان قابو یافته، بسیاری از لشکریان را به‌شپّهٔ تیر از پا درآوردند و کوتوال راجه با پیاده‌های کماندار از عقب دیوار باغ درآمده، بعد از انداختن تیر و تفنگ، بسیاری مقهوران را از گرد و پیش راجه و نورالحسن دور گردانید و راجه با رفقا به‌شهر درآمده.

اوزبکیه در دو کروهی شهر گرفته فرودآمدند و به‌قصد این که به‌شهر در آیند، شب تا صبح برگرد حصار بُست می‌گردیدند. چون از هیچ‌جانب مجال دخول نیافتند، بر سر بند آبی که از میان شهر می‌گذشت رفته، بند مذکور را شکستند، چنانچه در شهر آب نماند و جمعی را

---

۱. د: خواجه.
۲. د: گشتند.
۳. د: آمده.

به‌تاخت نواحی (طالقان[۱]) فرستاده، مابقی در دو روزی که در آن‌جا بودند همه روز[۲] گرد شهر دست و پا می‌زدند و از طرفین چند کشته و زخمی می‌گردیدند. عاقبت‌الامر از تسخیر شهر مایوس شده به‌جانب کنار آب رفتند.

بعد از رفتن آن‌ها راجه [راجروپ] به‌قلیج خان گفت که بر آب (طالقان[۳]) اعتماد نیست. چه اگر چند (روز[۴]) بر این وتیره می‌گذشت، از بی‌آبی کار بر اهل قلعه تنگ می‌شد. بهتر این است که شما هم در قندز قرار بودن بدهید و خان مذکور به‌موجب گفته واقفان حقیقت آن سرزمین قرار داد که به‌فَرْخَار برود و راجه از ملاحظهٔ آن‌که مبادا در غیبت قلیج خان، المانان بر سر قندز[۵] بیایند به‌آن‌جانب شتافت و چون اکثر مردم او در این جنگ کشته شده، قلیلی مانده بودند. نورالحسن نیز به‌طریق بدرقه با او همراهی گردید. قلیج خان یکی از معتمدان را با جمعی در (طالقان[۶]) گذاشته[۷] به‌فَرْخَار رفت و آن‌جا را نیز قابل اقامت نیافته به‌اِشْکَمِش آمد و قلعهٔ قدیم آن را بعد از ترمیم برای بودن اختیار کرد.

از حوادث بدخشان این که جمعی از اوزبکیه و المانان به‌نواحی رُسْتاق آمده، مواشی رعایا و دواب سپاه را از چراگاه گرفته روانه شدند و خنجر خان، تهانه‌دار آن‌جا اطّلاع یافته بسرعت تمام خود را به‌آن‌ها رسانیده، جمعیّت آن‌ها را از هم پاشانید[۸] و جمعی را مقتول و مجروح ساخته، دواب به‌غارت برده را برگردانید.

از سوانح غوری آن‌که[۹] چون سحری خبر به‌شاه بیگ خان رسید (که[۱۰]) جمعی از المانان به‌موضع قراباغ آمده، تمام گلّه و رمه اویماقات و رعایا را که در آن سمت بودند، رانده بردند و خان مذکور جمعی را به‌محافظت قلعه گذاشته به‌قصد تنبیهٔ مقهوران سوار شد و بعد از قریب شدن متوقّف گشته، بخشی خود را پیش فرستاد که اگر جمعی از کمینگاه برآیند، کمک نماید.

---

۱. ب: طایفان.
۲. د: هر روز.
۳. ب: طایفان.
۴. د: روز.
۵. د: قندهار.
۶. بض، ح: طالقان.
۷. د: گذشته.
۸. د: جمعیّت شان را از هم پاشید.
۹. د: دیگر آن‌که.
۱۰. د: که.

اتّفاقاً مخاذیل که مواشی را با اسبان زبون روان ساخته، خود مانده بودند، آن‌ها را قلیل تصوّر کرده[۱]، دلیرانه تاختند که دلاوران پا قایم کرده به‌تلاش‌های مردانه غنیم را به‌گریز انداختند. در این اثنا شاه بیگ خان رسیده تعاقب نمود و مواشی را از تصرّف مخالفان برآورده به‌غوری برگردید.

دیگر آن‌که به‌فاصله روزی چند، باز خبر رسید که المانان مواشی حوالی غوری را می‌برند و شاه بیگ خان به‌تأدیب مقهوران سوار شده، چون نیم کروه مسافت طی (کرد[۲])، قریب دوصد سوار از غنیم ظاهر شد و مشارٌالیه خنجر بیگ خویش خود را با فوجی پیشتر روانه (ساخته) به‌آهستگی (روانه[۳]) گردید و آن جماعت چست و گیرا شتافته، مواشی را خلاص کرده، غارتگران را (پیش‌انداخته[۴])، در این وقت نزدیک یک‌هزار سوار که کمین کرده بودند، برآمده به‌جنگ پرداختند و در آن دار و گیر خنجر بیگ با یک دو منصبدار و چندی از احدیان و جمعی از مردم شاه بیگ خان جان‌نثار گشت و بسیاری از مخالفان بر خاک هلاک افتادند و در اثنای این هنگامه، خبرآمد که دو[۵]هزار سوار المانان از جانب دیگر قصد قلعه دارند. بنابر آن شاه بیگ خان جنگ کنان خود را به‌غوری رسانید و اشرار به‌ناکامی معاودت نمودند.

آن‌که بعد از چند روز قریب دو[۶]هزار سوار المانان نمودار شده، نصفی به‌جانب محال طرف راست غوری و نصف دیگر به‌جانب کِهْلَکی و سُرْخاب که از توابع غوری است راهی شدند و چون مردم (آنجا[۷]) به‌ملاحظهٔ غارت پیشین از آن ملاعین ترسیده، عیال و اموال خود را به‌شعب جبال کشیده بودند، کاری نساخته برگشتند و جمعیّت نموده به‌قصبهٔ غوری که بیرون قلعه است، تاختند و در آخر به‌جدّ و جهد محافظان و تفنگچیان از آن‌جا نیز خجل و شرمسار برگردیدند.

و چون در این وقت از قاضی خواجه کلان و قاضی تیمور متوطّنان غوری[۸] که از خبث باطن، موافقت مخالفان اختیار نموده بودند. نوشتجات بر ترغیب و تحریص اشرار به‌دست

---

۱. د: نموده.
۲. د: کرد.
۳. ب: روانه به‌آهستگی راهی گردید.
۴. د: پیش انداخته.
۵. بض: ده.
۶. بض: ده.
۷. د: آنجا.
۸. ب: متوطّنان طورای غوری.

شاه بیگ خان افتاد، خان مذکور آن هردو قاضی ناراضی را حاضر ساخته بعد از واکشیدن اقرار با یک پسر قاضی خواجه کلان که در فساد و شریک آن‌ها بود، به‌سیاست رسانید.

واقعه‌ای که در اندخود روی نمود، این بود که جمعی از المانان دواب لشکریان را که در چراگاه میان قبچاق و ده قاضی بود، پیش‌انداخته و از نگاهبانان دواب مذکور چندی را مقتول (و مجروح[1]) و ماسور گردانیده به‌مقر خود باز گردیدند و رستم خان بر حقیقت حال اطّلاع یافته به‌جمع کثیری از منصبداران و احدیان را با نوکران خود[2] به‌تعاقب فرستاد و آن جماعت چند کروه تاخته، خود را به‌غارتگران رسانیدند و مال را با اسیران از متغلبان گرفته، همین که اراده برگشتن نمودند. فوجی دیگر به‌کمک مقهوران رسید و غنیم تقویت به‌محاربه پرداخت و از جانبین تردّدات بر روی کارآمده، بسیاری مقتول و مجروح گشتند و آخرکار سپاه ظفرپناه به‌غلبه و استیلا مخاذیل را متفرّق ساختند و قرین نصرت به‌دواب خلاص کرده، شب به‌اندخود (آمدند)[3].

از وقایع حضور همایون آن‌که علّامی[4] سعدالله خان به‌اضافهٔ یک‌هزاری به‌منصب عمدهٔ هفت‌هزاری ارتقی نمود و منصب اسلام خان نیز که به‌ایالت چهار صوبهٔ دکن می‌پرداخت، به‌اضافهٔ یک‌هزاری، هفت‌هزاری مقرّر گشت و به‌طبیب خواجه دوصد و پنجاه اشرفی و به‌خواجه عبدالوهاب یکصد اشرفی انعام شد و به‌بلخ پانزده لک روپیه خزانه ارسال یافت.

(رسیدن پادشاهزادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر از بنگاله به‌درگاه[5])

و در عشرهٔ ثالث (این ماه[6]) [۲٤ ربیع‌الثّانی[7]] این سال [۱۰۵۷ ه/۲۹ مهٔ ۱٦٤۷ م] به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر که به‌فرمان طلب عازم درگاه گشته بودند، احراز ملازمت نموده، یک‌هزار مُهر نذر گذرانیدند و حضرت‌اعلی به‌آن کامکار خلعت خاصّه با نادری و تسبیح مروارید و سرپیچ لعل و جیغهٔ مرصّع و بعضی مرصّع‌آلات که یک لک روپیه قیمت داشت و چهار اسب خاصّه، یکی از آن جمله با زین طلا لطف فرمودند.

---

۱. د: و مجروح.
۲. د ندارد: خود.
۳. د ندارد: علّامی.
۴. د: آمدند.
۵. ب: احراز ملازمت و محمّد شاه شجاع بهادر.
۶. د: این ماه.
۷. بض: ۲٤ ربیع‌الثّانی ۱۰۵۷ ه.

و به‌التماس جناب پادشاه‌زادگی پادشاه‌زادهٔ مراد بخش که به‌سبب برگشتن از بلخ تا این تاریخ از کورنش ممنوع بودند و آن عالی‌مقدار تقصیر ایشان را از پیشگاه خلافت درخواست نموده با خود از پیشاور به‌کابل آورده بودند، اجازت بار یافتند و به‌ملازمت فایزگشته، یک‌هزار مُهر به‌صیغهٔ نذر گذرانیدند.

و در این تاریخ مبلغ یک کرور روپیه و سه‌هزار اشرفی که از خزانهٔ دارالخلافه طلب شده بود، میرزا راجه جی سنگه و جعفر خان به‌درگاه رسانیدند.

وقایع جنگ درّهٔ گَز

از معظّم وقایع این اوقات جنگ درّهٔ گز است. تبیین این مقال آن‌که چون پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر با عساکر نصرت‌مآثر به‌موضع بُونِی‌قَرَا که ابتدای درّهٔ گز است، رسیدند و از تقریر جمعی معلوم شد که طایفه‌ای از[1] اوزبکیه به‌قصد آن‌که در تنگی‌های درّهٔ گز به‌لشکر منصور دستبردی نمایند، قریب گشته‌اند. خلیل بیگ برای تحقیق این خبر رخصت گرفته، پیش شتافت و پادشاه‌زادهٔ عالم قبچاق خان را که به‌استقبال آمده بود، با طاهر خان که هردو ماهیّت دان این ملک‌اند و عطاءالله بخشی خود را با فوجی از ملازمان خود متعاقب خلیل بیگ روانه نمودند که بزود خبر مشخّص بفرستد.

اتّفاقاً خلیل بیگ احتیاط مرعی نداشته، بسیار پیشتر رفت و مقاهیر از تنگی درّه برآمده، این جماعت را قلیل دیده، بی‌محابا تاختند و خلیل بیگ با آن‌که زیاده بر پانصد[2] سوار همراه نداشت ثبات ورزیده، در تلاش تقصیر نکرد و مستعجلی به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ مؤید بختیار فرستاده، التماس کمک کرد و آن گرامی‌تبار فوج هراول (را[3]) با تفنگچیان سرکار خود به‌اجابت او تعیین فرمودند و به‌مجرّد وصول ایشان غنیم که تا این وقت هنگامه‌آرای نبرد بود، فرار بر قرار اختیار نموده به‌جا و مقام خود گردید.

و چون روز دیگر بعد از کوچ به‌وضوح انجامید که بسیاری از مخالفان آن روی آب تلخ رفته تتمه فوج فوج شده، در درّه‌ها و کتل‌های این روی آب جابه‌جا در کمین ایستاده‌اند. پادشاه‌زادهٔ عالی‌مقدار امیرالامرا را با فوج هراول فرستاده که از آب گذشته، همه‌جا بر اثر مقدّمه

---

۱. د ندارد: از.
۲. ب: پانزده.
۳. د: را.

اردو می‌رفته باشند و تفنگچیان ملازم خود را با جمعی به‌محافظت پیش اردو معیّن ساخته و فیلان مست را پیش اردو داشته، خود با مجموع سپاه ظفرقرین عقب اردو گشتند.

مجملاً این روی آب، مردم پیش از دو به‌هر فوجی از افواج اوزبکیه که می‌رسیدند به‌شپّهٔ تیر و تفنگ از سرراه برمی‌داشتند. چنانچه مقهوران به‌هیچ‌جا پا قایم نتوانستند کرد و آن روی آب، بعد از آن‌که لشکر از تنگی سختی که درپیش بود گذشت، مخاذیل نمودار شده به‌فوج هراول درآویختند و دلاوران به‌تلاش‌های مردانه افواج غنیم را برداشته به‌تبّت رسانیدند.

در این ولا امیرالامرا خبر یافت که اوزبکان هفت قشون گشته و هر قشونی بر پشته برآمده است و ارادهٔ ایشان این است که شب در باغی که عقب آن پشته‌هاست، فرودآمده، صبح به‌محاربه پردازند[1]. صلاح چنین دید که در گرمی هنگامهٔ جنگ به‌حمله‌های صف‌شکن بنیاد استقامت مقهوران نوعی برکنده شود که در هوس توقّف در آن نواحی به‌خاطر نرسانند و به‌این قصد با سایر رفقا تیغ‌ها علم ساخته، جلوریز می‌تاخت و اشرار تاب مقاومت در خود ندیده، آوارهٔ دشت ادبار گردیدند و امیرالامرا تعاقب نموده، حشری از خون‌گرفتگان را طعمه تیغ خون آشام گردانیده به‌نصرت برگردید و از زخمیان اوزبکیه که در اثنای گریز از اسب افتاده بودند، جمعی را دستگیر نموده[2] به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ عالمیان آورد. از تقریر آن‌ها ظاهر شد که سردار این لشکر که ده‌هزار سوار بود، قتلق محمّد سلطان بوده.

غرّهٔ جمادی‌الاوّل این سال [١٠٥٧ ه/٤ ژوئن ١٦٤٧ م] از وقایع دارالسلطنت به‌مسامع جهانداری رسید که صدرالصّدور سیّد جلال که به‌عروض مرض شدید در لاهور مانده بود، از عالم فانی به‌جهان جاودانی انتقال نمود. بندگان اشرف از وقوع این قضیه متأسّف گشته، پرتو رعایت و تربیت به‌حال بازماندگانِ سیّد مرحوم افکندند. از اسلاف آن نتیجة‌الاولیا، قطب عالم، شاه عالم و مخدوم جهانیان در علوّ مرتبه و بزرگی مقام، معتقد خاص و عام (آمد[3]).

از غرایب اتّفاقات این‌که در این ولا قایم بیگ داروغهٔ نقّارخانه که به‌دیدن راه خواجه زید رفته بود، سنگریزهٔ چند آورده به‌عرض همایون رسانید که دو کروه آن طرف غوربند در جانب راست راه نزدیک درّهٔ قبچاق کوهی است و از آن آبشاری به‌ارتفاع دو نیم گز می‌ریزد. به‌آیین

---

١. د: پرداختند.
٢. د: دستگیر کرده.
٣. د: آمد.

آن از ریختن آب کوه باهم رسیده، آبی که در آن کوه‌ها می‌ماند، به‌مرور ایّام سنگریزهٔ بزرگ می‌گردد و آنچه از اطراف و جوانب ترشّح می‌کند، سنگریزهٔ خورد می‌کرد.

در این ایّام [۱۱ جمادی‌الاوّل ۱۰۵۷ ه[1]/۱٤ ژوئن ۱٦٤٧ م] میرزا راجه جی سنگه را که با دوهزار سوار به‌درگاه آمده بود، به‌اضافهٔ منصب و دیگر مراحم نواخته با جمعی دیگر از راجپوتیه به‌بلخ تعیین فرمودند و محصوب مشارٌالیه بیست لک روپیه خزانه نزد پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر ارسال یافت و به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر دو اسب خاصّه، یکی (عربی[2]) با زین میناکار و دیگری عراقی با زین طلای ساده شفقّت شد.

ذکر رسیدن پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر به‌بلخ و توجّه به‌تنبیهٔ بیگ اوغلی و دیگر اوزبکیه[3]

از سوانح این ایّام رسیدن پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر است، به‌بلخ و توجّه نمودن به‌تنبیهٔ بیگ اوغلی و دیگر اوزبکیه که در نواحی آقچه جمعیّت نموده بودند و محارباتی که هفت روز متواتر آن نصرت‌نصیب بختیار را به‌عبدالعزیز خان و دیگر پسران نذر محمّد خان دست داد.

تفصیل این اجمال آن‌که چون عبدالعزیز خان از قرشی متوجّهٔ کنار جیحون شد، بیگ اوغلی را با لشکرهای توران پیش از خود فرستاده مقرّر ساخت[4] که از آب جیحون بگذرد، کلیف بگذرد. بهادر خان بر این معنی اطّلاع یافته، با سایر همراهان یک کروه از بلخ پیش رفته در سمت گذر مذکور[5] آمادهٔ کارزار نشست.

در این وقت پادشاه‌زادهٔ عالم بسیار بر محلّ به‌نواحی بلخ رسیدند و بهادر خان به‌خدمت پیوسته، کیفیّت گذشتن بیگ اوغلی با اوزبکیه از آب آمویه و مجتمع گشتن در حوالی آقچه و آمدن قتلق محمّد سلطان پیش بیگ اوغلی بعد از فرار از جنگ درّهٔ گز یک‌به‌یک معروضداشت و آن عالی‌مقدار نامدار به‌بلخ درنیامده، نزدیک به‌جایی که بهادر خان برای اقامت خود اختیار نموده بود، معسکر ساختند و سه روز جهت تنخواه مواجب لشکریان و سرانجام دیگر مهام مقام نموده.

---

۱. بض: ۱۱ جمادی‌الاوّل ۱۰۵۷ ه.
۲. د: عربی.
۳. د: مضافهای پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر با بیگ اوغلی و عبدالعزیز خان و دیگر پسران نذر محمّد خان.
۴. د: قرار داد.
۵. د ندارد: مذکور.

روز چهارم کوچ کردند و موضع (یولبوغه[۱]) مضرب خیّام گردید.

روز دیگر برای بستن جسر و انهاری که درپیش بود، مقام فرمودند و به‌جهد تمام تا شب بر سر هر نهری جسری بسته شد و از منزل مذکور ترتیب افواج مقرّر نموده، روانهٔ پیش گشتند و به‌دو روز به‌حوالی علی‌آباد رسیدند و از آن‌جا وقت رحیل به‌مظنهٔ نزدیکی مخالفان امیرالامرا را چنداول قرار داده، بهادر خان را که مقدّمه بود، به‌دستور روزهای گذشته به‌حوالی اردو مأمور گردانیدند و خود بهیر را از چپ و راست در میان گرفته راهی گردیدند.

و چون در موضع تیمورآباد نزول نمودند، لشکر غنیم از اطراف (هجوم[۲]) آورده و از افواج نصرت‌امتزاج هرکه به‌ترتیب معیّن به‌طرفی فرودآمده بود، به‌فوج مقابل خود هنگامه آرای نبرد گشت. از آن جمله بهادر خان به‌مدافعه حشری که از پیش رو می‌آمدند، پرداخت و امیرالامرا که باغات نواحی لشکر را از اشرار پر دیده بود، بعد از رسیدنِ دنبال ماندگان به‌اردوی مستعجلی برای عرض حال به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ جهانیان فرستاده، به‌تأدیب آن جماعت برگردید و اوزبکان نیز از باغستان برآمده، در برابر صف کشیدند و پادشاه‌زادهٔ عالمیان چون به‌رفتن امیرالامرا واقف گشتند، جمعی را به‌کمک روانه ساختند و خود به‌نفس نفیس متوجّهٔ دفع فوج کلانی که روبه‌روی دایرهٔ آن مؤید بختیار بود، گردیده، توپخانه سرکار خود را سه چهار[۳] تیرانداز پیش روانه گردانیدند و از هرجانب آتش قتال اشتعال یافت.

مجملاً هربار دو سه‌هزار سوار اوزبکیه بر هر فوجی از افواج ظفرشعار حمله می‌آوردند و جمعی را بکشتن داده هزیمت می‌خوردند و باز مجتمع گشته به‌چستی و چالاکی به‌عرصهٔ جنگ می‌آمدند. از افواج پادشاهی، بهادر خان غنیم خود را از پیش برداشته به‌سر دادن توپ و تفنگ و بان، آتش در نهاد مقهوران می‌زد و اوزبکیه به‌استظهار پشته (ورزید[۴])، ثبات مقتول و مجروح می‌گشتند و امیرالامرا قبل از پیوستن کمک حریف خود را متفرّق گردانید و به‌عون آسمانی تا منزل قتلق محمّد سلطان که از دایرهٔ بیگ اوغلی دورتر بود دوانید و در آن‌جا نیز مجال توقّف نداده، پیشتر رانده، خیمه قتلق محمّد سلطان را با بسیاری از دواب و اسباب مشارٌالیه و همراهانش تاراج کرده، سالم و غانم برگردید.

---

۱. د: یولبوغه.
۲. د: هجوم.
۳. بض: سه، چهارهزار.
۴. د: ورزید.

و سعید خان بهادر که محافظت جانب چپ لشکر به‌عهدهٔ او مقرّر بود. خود[1] اگرچه به‌سبب گرفتاری بیماری به‌مدافعهٔ غنیم سوار نتوانست شد، امّا از جمعیّت خود چهارصد پانصد سوار را فرستاد که در این طرف جوی که از کنار اردو می‌گذشت، ایستاده گذراند که اشرار از نهر توانند گذشت و بدیدن قلیلی از مخالفان فریب‌خورده، خود نیز از نهر نگذرند و اتّفاقاً همین که (معدودی[2]) از مقاهیر آن طرف جوی خیرگی آغاز نمودند. آن جماعت سفارش خان مذکور را بر طاق نسیان گذاشته به‌دلیری تمام از آب گذشتند و چون جنگ اندکی پیش رفتند، افواج اوزبکیه از کمینگاه برآمده، ایشان را در میان گرفتند و سعید خان بر این واقعه وقوف یافته، خان‌زاد خان و لطف الله خان، پسران خود را با فوجی به‌کمک روانه ساخت و آن‌ها گرم و گیرا شتافته، از گرد راه بر مخاذیل تاخت آوردند و جمعیّت آن کم‌فرصتان را از هم پاشانیده، بسیاری از آوارهٔ دارالبوار گردانیدند.

و مقاهیر باز یکجا شده، در پناه دیواری که در آن سمت بود، بازوی جسارت به‌تیراندازی گشودند و آخرکار جمیع اشرار دست از تقابل افواج قاهره برداشته، چون در این طرف مردم کمی دیدند، روی ادبار به‌این‌جانب آوردند.

بعد از آن‌که هجوم بسیار شد و جمعی کثیر از مردم سعید خان در میدان به‌کارآمدند. خان مذکور نیز با وجود رنجوری و سستی با بقیه مردمی که نزد او مانده بود، رو به‌عرصهٔ کارزار آورده به‌چقلش‌های مردانه، ارباب عناد را انهزام داد و خود به‌سر پنجهٔ شجاعت دست به‌کار رسانیده، چند اوزبک را مجروح گردانیده، نه زخم برداشته. چون دست اسبش به‌کوی فرو رفت، از پشت زین بر روی زمین افتاد و از پسرانش لطف الله خان تردّدات نمایان کرده به‌زخم‌های منکر بر پشت اسب در میدان جان‌نثار گشت و خان‌زاد خان نیز بعد از کشش و کوشش فراوان به‌زخم‌های پی‌درپی در میدان افتاد.

در این اثنا پادشاه‌زادهٔ عالی‌مقدار که استماع هجوم آوردن اوزبکیه به‌آن سمت توپخانهٔ خود را برابر فوج مقابل خود گذاشته، با جمعی به‌کمک سعید خان متوجّه گشته بودند، رسیدند و مقهوران حال بر این منوال دیده، به‌این‌جانب جلو انداختند و آن نامدار کامکار دو فیل مست را که پیش پیش می‌رفت بر اعادی دوانیده. به‌سپاه ظفرپناه امر نمودند که از دنبال فیلان درآمده،

---

۱. د ندارد: خود.

۲. د: معدودی.

تیغ در خون گرفتگان گذارند و اوزبکیه به‌اندک تلاش جلو گردانیده، آوارۀ دشت ادبار گشتند.

در وقتی که مقاهیر به‌فوج پادشاه‌زادۀ عالم رونهاده بودند، مردم سعید خان فرصت غنیمت دانسته، او را با خان‌زاد خان که هنوز رمقی داشت، از جنگ گاه برداشته به‌خیّام بردند و خان‌زاد خان اوّل شب ودیعت حیات سپرد و چون بعد از توجّۀ پادشاه‌زادۀ ظفر ملازم به‌کمک سعید خان از فوجی که برابر آن والاتبار بود، قریب چهار پنج‌هزار سوار دلیری نموده بر مردم توپخانۀ پادشاهی ریختند. بهادر خان که غنیم خود را مالش داده برگشته بود، کمک کرده مقاهیر را از پیش برداشت.

بالجمله سبب آن‌که افواج قاهره از صبح تا نصف‌النّهار راه طی نموده و از آن وقت تا شام گاه به‌محاربه به‌اشتغال داشتند. پادشاه‌زادۀ نصرتمند از جنگ گاه به‌اردوی معلّی معاودت فرمودند و به‌اشارۀ عالی عمده‌های لشکر به‌دور معسکر، ملچارها مقرّر گردانیده. آن شب تا سحر به‌بیداری و هوشیاری گذرانیدند.

و فردای آن پادشاه‌زادۀ کیهان اردو را از چهار طرف در میان گرفته به‌قصد نهیب و غارت بنگاه بیگ اوغلی که در موضع پَشَای از مضافات آقچه نشان می‌دادند، روان گردیدند. در اثنای راه مردم خوش اسبه اوزبکیه از هرجانب فوج فوج نمودار شده، شوخی می‌نمودند و از طرفین تلاش‌ها می‌شد و جمعی مقتول و مجروح می‌گشتند. آخرکار اشرار غدار طایفه را در یمین و یسار افواج نصرت‌شعار گذاشتند، تا از دور خود را می‌نموده باشند و خود به‌هیأت مجموعی[1] به‌فوج هراول رونهادند، عاقبت‌الامر مالش به‌سزا یافته، عنان از معرکه تافتند و به‌قصد محافظت اموال و اشیا از دستبرد شیران بیشه هیجا به‌بنگاه خود شتافتند.

و در آن حین بیگ اوغلی از برابر پیدا شدن[2] آن سرکشتگان وادی ادبار را به‌اجبار برگردانید و فوج را در مقابل فوج هراول نگاه داشته، بالکل لشکر بر فوج امیرالامرا هجوم آورده و سپاه ظفرپناه را به‌شپّۀ تیر گرفت. امیرالامرا پا قایم کرده با همراهان بر آن طایفۀ نابکار جلو انداخت و در این وقت پادشاه‌زادۀ عالمیان به‌کمک رسیدند و چندی از اعیان اوزبکیه بر خاک هلاک افتاده، بیگ اوغلی و دیگران متفرّق شدند و دیگر مبادرت به‌جنگ صف نکرده، فوج فوج دور از دور احاطه نموده، جنگی بگریز می‌کردند و گاهی که قابو می‌یافتند تاخته، تیری می‌انداختند

---

۱. د: مجموعه.

۲. د: شده.

و پاره‌ای از رفقا را بکشتن داده به‌ناکامی برمی‌گشتند.

مجملاً افواج ظفرامتزاج هم به‌محاربۀ اعدا هم به‌صیانتِ بهیر پرداخته، قطع مسافت می‌نمودند تا به‌خیمه گاه بیگ اوغلی رسیدند و خیّام را از وجود محافظان که بشنیدن وصول سپاه منصور به‌گوشه و کنار متوازی گشته بودند، خالی یافته. بر جمیع اسباب و دواب آن‌ها رقم تملیک کشیدند و جمعی کثیر را که اسیر اوزبکان شریر شده بودند، از قید سلاسل و زنجیره‌های بخشیدند.

و پادشاه‌زادۀ روزگار با عساکر نصرت‌مآثر در بنگاه مخالفان نزول نموده. روز دیگر برای یافتن خبر غنیم مقام فرمودند. در این اثنا به‌عرض کامکار رسید که قتلق محمّد سلطان و بیگ اوغلی و دیگر اوزبکیه به‌جانب علی‌آباد رفته‌اند و سبحان قلی سلطان که عبدالعزیز خان او را فعل خانی[۱] داده به‌خان خورد موسوم ساخته، با اوزبک بسیار از آستانۀ علیه[۲] گذشته به‌این‌جانب آمده و احتمال دارد که بر سر بلخ برود.

بنابراین پادشاه‌زادۀ جهان به‌مصلحت وقت عمل نموده، لوای مراجعت برافراشتند. در حویلی علی‌آباد، مقاهیر جوق جوق از میان عمارات و باغات دهٔ مذکور بیرون آمده، از اطراف افواج قاهره درآمدند و فریقی هراول روبه‌رو گشته، تیرباران کردند. بهادر خان با رفقا استقامت ورزیده، کارنامۀ شجاعت به‌ظهور رسانید و از جد و جهد اولیای دولت اوزبکیه متلاشی گردیده، خود را به‌عقب کشیدند.

و چون در اثنای آن‌که خان مذکور به‌محاربه اشتغال داشت، بعضی از کم فرصتان وقت یافته، از پیشرو به‌قصد تاراج به‌اردو درآمده بودند. بهادر خان به‌مدافعه آن جماعت شتافته[۳]، مخاذیل را منهزم گردانیده. در این وقت فوجی عظیم از غنیم بر قول برانغار لشکر ظفراثر ریخته نایرۀ جنگ التهاب دادند.

پادشاه‌زاده دوران با اهل توپخانۀ خود و تفنگچیان امیرالامرا اشاره نمودند که به‌ضرب بادلیج و ضرب‌زن و بان و تفنگ، دود از نهاد بدنهادان برآوردند و خود به‌ذات مصیون از آفات لوازم اهتمام به‌جا آورده، سلک جمعیّت آن گروه پریشان را متفرّق گردانیدند. آن‌روز از بام تا ظلام شام به‌جنگ گذشت و آن طرف علی‌آباد مخیم گشت.

---

۱. د: قلعه خانی؛ بض: فاضل خان.
۲. بض: آستانۀ امام.
۳. د ندارد: از پیش روبه‌قصد تاراج... به‌مدافعه آن جماعت شتافته.

و به‌وضوح انجامید که سبحان قلی سلطان با حشری از بلخیان و المانان در این‌روز به‌مخالفان پیوسته و ازدحام اوزبکیه به‌این سبب بیش از پیش بوده و عبدالعزیز خان نیز با یلنگتوش به‌لشکر (خود[1]) ملحق گشته و به‌صوابدید مشارٌالیه منع نقّاره نواختن، خود آن‌قدر دور ایستاده که بودن او در فوج معلوم نشده و شب در این منزل خبر رسید که شادمان پکهلیوال و محمّد طاهر برادر فرّخ حسین که از آقچه و فتح‌آباد حسب‌الطلب روانه شده بودند، چون به‌شیخ‌آباد رسیدند[2]، جمعی از اوزبکیه ایشان را در یکی از باغات آن موضع که آن‌جا فرودآمده بودند، محاصره نموده‌اند.

فردای آن پادشاه‌زادهٔ نامجوی کامکار، بهادر خان را با رفقا که به‌هراولی معین بود، چنداول ساخته، خود به‌آن سمت روی همّت آوردند و مقهوران خبر توجّهٔ آن عدو بند کشورگشا شنیده. راه گریز پیش گرفتند و شادمان و محمّد طاهر سالماً به‌خدمت پیوستند.

و پادشاه‌زادهٔ عالم از آن صوب عنان عزیمت انصراف داده، متوجّه منزل که در حوالی فیض‌آباد برکنار تلخاب مقرّر گشته بود گردید[3]. در این از اوّل سوار همه‌جا افواج غنیم به‌مشابهٔ مور و ملخ جمع آمده، از اطراف و جوانب به‌جنگ می‌پرداختند و بسیاری خود را طعمهٔ توپ و تفنگ می‌ساختند.

و چون در حین برگشتن از شیخ‌آباد[4] به‌جانب منزل بادتندی برخاسته از گرد و غبار روی هوا را تیره و تار گردانید. جماعت از اوزبکان قابوطلب به‌اردو درآمده، از اهل بازار بعضی را آسیب رسانیدند و چند قطار شتر با بار گرفتند. امیرالامرا خبردار شده، بر سر آن‌ها تاخت و شتران را خلاص نموده، جمعی از خون گرفتگان را علف تیغ انتقام ساخت. بعد (از) لحظه (به[5])قدر بارانی شد و غباری که مرتفع گشته بود، فرونشست و دیگر در آن‌روز اوزبکیه تا وصول افواج قاهره به‌منزل متعرّض لشکریان نگشتند.

و روز دیگر هنگام رحیل اعادی مقرّر گردانیدند و لشکر ادبار اثر خود را هفت فوج ساخته، از آن جمله سه فوج به‌سرداری عبدالعزیز خان و سبحان قلی خان و سلطان بیگ اوغلی

---

۱. د: خود.
۲. د: رسیده‌اند.
۳. د: گردیدند.
۴. بض: فتح‌آباد.
۵. د: از لحظه به‌قدر.

به‌محاربهٔ قول و برانغار و جرانغار لشکر منصور بپردازند، امّا عبدالعزیز خان و برادرانش با لشکریانی که اسبان زبون داشتند، فوج‌ها آراسته دور ایستادند و خوش اسبه‌ها پیشامده جنگ می‌کردند.

اوّل یادگار (مَکْرِت[۱]) با فوجی از یکّه‌تاز [خان[۲]] بر امیرالامرا دلیرانه تاخته نزدیک که خود را برساند. امیرالامرا به‌مشاهدهٔ این حال، تیغ از غلاف کشیده بر اسب مهمیز زد و دلاوران طرفین درهم آویخته نایرهٔ جدال ملتهب گردانیدند. آخرکار یادگار به‌زخم شمشیری که بر روی خورده و اسبش نیز به‌زخم تفنگ از پا درآمد، زنده به‌دست غلامان امیرالامرا افتاد و از همراهانش جمعی مقتول گشتند و از سپاه ظفرپناه نیز در آن گیر و دار بعضی به‌کارآمدند و پارهٔ گلگونه زخم برداشتند و امیرالامرا یادگار را به‌ملازمت پادشاه‌زادهٔ کون و مکان آورده، مورد تحسین و احسان گردید و آن کامکار نامدار، یادگار را (به‌ملازمت[۳]) امیدوار مراحم خسروانی ساخته نوید عاطفت بخشیدند.

القصّه عبدالعزیز خان و اخوانش بعد از این شکست، اگرچه اوزبکان را دیگر بار بر تاختن تحریص ننمودند، امّا تا آخر روز که لشکر منصور در یَنْگی اَرْق فرودآمد، اطراف اردو را نگذاشته، جنگ بگریز می‌کردند و فوجی که با بهادر خان آویزش داشت، به‌ضرب شمشیر بهادران نصرت‌شعار آوارهٔ بادیهٔ ادبار گشت و بسیاری از اشرار به‌بئس‌المصیر شتافتند.

روز دیگر همین که کوچ شد، مخالفان افواج خود را توزک ساخته، از هرجانب جنگ‌کنان روان گردیدند و در نزدیکی پُل دوست بیگ که منزل قرار یافته بود، جمعی از فوج خود برآمده، درکنار تلخاب برکنار قلبی به‌قصد محاربه ایستادند و چندی از دلاوران نامجو بر آن‌ها جلو انداخته، عرصه کارزار از وجود ناکسان پرداختند و از مقاهیر جمعی کثیری از سراسیمگی خود را به‌آب زده غریق بحرفنا گشتند.

فردای آن وقت سواری باز طایفه‌ای از آن بی‌حمیّتان در پناه اشجار و جدار باغاتی که بر سرراه واقع بود، خیرگی آغازکردند و معدودی از تفنگچیان که میان ایشان بودند، به‌انداختن تفنگ، پاره‌ای از لشکریان را آسیب رسانیدند و چون امیرالامرا خبر یافت آن جماعت را به‌حمله‌های متواتر از درخت‌زار برآورده، جزای این جسارت پر خسارت درکنار روزگارشان

---

۱. ب: مکرتب.
۲. ب: یکه تازان؛ بض: یکه تاز خان.
۳. د: به‌ملازمت.

گذاشت و در اثنای جنگ مذکور بانی به‌دست راست شیونج بی، دیوان بیگیِ عبدالعزیز خان رسیده، سه انگشتش را پرّانید. چاشتگاه چون افواج قاهره به‌نهر آبی رسیدند که درگذر داشت و اوزبکان آن طرف نهر جمعیّت نموده، هردو را گرفته بودند. پادشاهزادهٔ زمین و زمان معتمد خان میرآتش (را[۱]) با توپخانهٔ سرکار خاصّهٔ شریفه و برق‌اندازان خود و تفنگچیان امیرالامرا براندن مقاهیر از کنار آب تعیین نمودند و بعد از آن‌که اصوات توپ و تفنگ درهم پیچیده، رعب‌افزای مخالفان گشت، ده پانزده[۲] اوزبک در آن‌جانب جوی[۳] به‌رسم زنهارجویان آن ملک، دستارها از سر برداشته گردانیدند.

و معتمد خان کیفیّت حال به‌خدمت پادشاهزادهٔ عالی فرستاده، پیغام کرد و آن دوست‌نواز دشمن گداز اجازت دادند که از آن طرف اگر کسی برای اظهار مطلبی ارادهٔ آمدن این طرف کند مانع نگردد.

و بعد از این قرار داد، دو سوار از قیل عبدالعزیز خان به‌خدمت پادشاهزادهٔ سپهر کریاس آمده، التماس نمودند که شخصی معین شود تا سخنی چند شنیده معروض دارد و آن والاتبار دو معتمد کاردان را مصحوب آن‌ها فرستادند. از آن‌جانب میرک شاه که سابقاً دیوان امام قلی خان بود، بین‌العسکرین به‌فرستاده‌ها برخورده. ظاهر نمود که چون استماع می‌افتد که پیشنهاد خاطر اشرف همایون، حضرت ظلّ الٰهی آن است که محال بلخ و بدخشان باز به‌نذز محمّد خان واگذاشته شود، اگر به‌سبحان قلی سلطان که پسر دوستدار خان است ارزانی دارند، تفاوتی نمی‌کند.

پادشاهزادهٔ عالی‌جناب در جواب فرمودند که این مقدّمه را به‌درگاه عرضداشت می‌کنم، آنچه ارشاد می‌شود به‌آن عمل می‌نمایم. آن‌روز موضع به‌اندک معسکر گردید و آخر روز باز حشری از اوزبکیه از باغی که محاذی لشکرگاه بود بیرون آمده، یسال بسته مستعد قتال گشتند. آخر حال مغلوب جنود اقبال گردیده انهزام یافتند.

بامداد در حین روانه شدن باز اوزبکی ظاهر ساخت که چندی از معتبران اوزبک آمده، بیرون اردو ایستاده‌اند. شخصی معیّن کرد و تا بر مطلب واقف گشته به‌سمع عالی رساند. پادشاهزادهٔ عالمیان معتمدی را به‌این کار مأمور ساختند. فرستاده‌های عبدالعزیز خان اظهار نمودند که خواهشِ خان این است که امروز مقام شود تا یلنگتوش و بیگ اوغلی به‌ملازمت آمده،

---

۱. د: را.
۲. بض: ده دوازده.
۳. ب: جول.

بعضی سخنان ضروری به‌عرض رسانند. جناب پادشاه‌زادگی جواب دادند که چون بالفعل کوچ شده، توقّف متعذّر است. بعد از رسیدن به‌شهر هرکه را خواهید به‌فرستید که به‌ادای مدّعیات بپردازد.

و آن‌روز یولبوغه مخیم گشت. روز دیگر در ظاهر بلخ فرودآمدند. اگرچه مقهوران در این دو روز جنگ نکردند، امّا همه‌جا همراه بودند و به‌موضع شهاب رفته، سه روز گذرانیدند و از گفت و شنید[1] مذکور، در لشکر اوزبکیه شهرت یافت که مهمّ به‌صلح انجامید. بنابر آن در این چند روز المانان دو سه‌هزار اسب به‌لشکر منصور آورده فروختند. در این هفت روز جنگ از ارباب عناد، قریب پنج شش‌هزار کس به‌قتل رسیدند و از این‌جانب کمتر از هزار کس جان‌نثار گشتند. الحق در این حروب پی‌درپی بهادری‌هایی که از پادشاه‌زادهٔ مؤید نصرت‌یار به‌ظهور آمده، ناسخ رزمهای رستم و اسفندیار است.

بالجمله چون تنبیه چنانچه باید بدون این که لشکریان احمال و اثقال را در بلخ گذاشته جریده به‌مدافعهٔ اعادی قیام نمایند، صورت‌پذیر نبود. آن کامکار عالی‌مقدار مقرّر نمودند که اردو را با محمّد سلطان، نخستین فرزند خود در شهر گذاشته، سبک‌سار[2] به‌محاربه و تعاقب اوزبکیه برآیند.

همین که عبدالعزیز بر این معنی آگاهی یافت و دید که المانان غارت پیشه به‌سبب حمایت سپاه ظفرپناه از تاراج مال ضعفه و مساکین آن دیار مایوس گردیده، قشون قشون به‌جا و مقام خود برمی‌گردید، این روی آب صلاح کار در توقّف ندانسته به‌جانب شهرک رفت و پاره‌ای از زراعات آن حدود را آتش زد و از بیم تعاقب نمودن پادشاه‌زادهٔ ظفر یار رفتن به‌سرحد بدخشان شهرت داده، از خُلْم راه چپ کرد و در یک‌روز به‌کنار جیحون که قریب بیست کروه پادشاهی است شتافت و هرجا که فوراً بسته بودند نشسته. از گذر الواح از جیحون گذشت و اوزبکیه هرجا راه یافتند. عبور نمودند و بسیاری غریق گرداب فنا گذشتند.

---

۱. د: گفت و شنود.

۲. د: سبک‌بار.

وقایع سال بیست و یکم جلوس ابد اتّصال و خلعت عطا شدن به‌شاه‌زادهٔ مراد بخش

نوزدهم شهر رجب[1] این سال [۱۰۵۷ هـ/۲۰ اوت ۱٦٤۷ م] به‌پادشاه‌زادهٔ مراد بخش خلعت خاصّه و سربند [و] یک قطعهٔ زمرد و دو مروارید لطف فرموده به‌ایالت کشمیر مرخّص فرمودند. در همین ایّام سیّد هدایت الله که سیّد احمد قادر، پدر او در عهد جنّت‌مکانی صدرالصّدور بود، به‌خدمت صدارت کل ارتقا نمود.

از سوانح بلخ آنچه در این اوقات به‌تازگی از عرضداشت پادشاه‌زادهٔ نصرت‌نصیب محمّد اورنگ‌زیب بهادر به‌مسامع جهانداری رسید، این است که نذر محمّد خان که بعد از ترک محاصرهٔ قلعهٔ میمنه به‌بیلچراغ رفته، پای اقامت به‌دامن کشیده بود و شب و روز انتظار این معنی می‌برد تا ببیند که مهمّ عبدالعزیز خان و دیگر پسرانش که با مجموع جنود اوزبکیه ماوراءالنّهر و بلخ و بدخشان به‌مقابلهٔ لشکر منصور آمده‌اند، به‌کجا خواهد انجامید. چون شنید که ایشان نیز در رنگ آواز غلبه و استیلای عساکر نصرت‌مآثر پی سپر دشت ناکامی گشته‌اند، سر رشتهٔ امید از همه‌جا گسیخته یافته، نامهٔ اعتذارآمیز مشتمل بر ندامت خطاهای گذشته و اراده ملاقات آن نامجوی نامدار، مصحوب او راز کیلدی دستار خوانچی نزد پادشاه‌زادهٔ مؤیدِ بختیار فرستاده، می‌خواهد که به‌شفاعت آن زیب اورنگ خلافت تدارک اختلال احوال خود نماید.

و پادشاه‌زادهٔ عالی‌مقدار، ایلچی را تا رسیدن جواب در خدمت خود نگاهداشته مترصد صدور فرمانند و نامهٔ خالی که آن والاگوهر به‌جنس با عرضداشت خود به‌درگاه ارسال داشته بودند، نیز به‌نظر همایون درآمد و از آن‌جا که از اوّل عزیمت بلخ مکنون خاطر خطیر همین معنی بود که مملکت بلخ و بدخشان از خار (و[2]) بن فتنه و فساد پرداخته به‌نذر محمّد خان مسلّم دارند.

---

۱. د: بیست و یکم جلوس و تفویض ایالت صوبهٔ کشمیر به‌پادشاهزادهٔ مراد بخش: موافق هزار و پنجاه و هفت، نوزدهم این سال.

۲. د: خار و بن.

و جناب خانی سررشتهٔ تدبیر[1] از دست داده به‌ایران شتافت. چون در آن‌جا مهمّ او بر وجه دلخواه تمشیّت نیافت و برگشته به‌اغوای قلماقان و دیگر همراهان آمده، قلعهٔ میمنه را محاصره نمود، تا در آن تحصّن جسته به‌تحصیل اسباب جمعیّت پردازد و آخرکار بعد از جدّ و جهد بسیار دست تصرّف خود از ذیل تسخیر حصار مذکور کوتاه دیده به‌ناکام از دور قلعه برخاسته به‌بیلچراغ رفت. چنانچه این حقایق بر محلّ خود[2] بر سبیل تفصیل ایراد یافته.

و از عرایض منهیان آن ممالک نیز معلوم رأی جهان آرا گردیده بود که هرچند اولیای دولت قاهره در تألیف قلوب رعایای بلخ و بدخشان و دادن تخم و تقاوی و تکثیر زراعت مساعی جمیله به‌ظهور آورده بودند، لیکن به‌سبب (تاخت[3]) و تاراج المانان، اکثر غلات و مزروعات تلف شده و بیشتر محال آباد خراب گردیده و عمده‌های لشکر و اعیان سپاه به‌سبب آذوقه و کمی حبوبات از اقامت و توقّف آن ولایت کمال تنفّر و دل‌گرانی دارند و از مضمون عرضداشت پادشاه‌زادهٔ عالم هم عدم رضا از بودن در آن ملک مستفاد می‌شد. فرمان صادرگشت که اگر نذر محمّد خان به‌دیدن آن والاتبار کامکار بیاید، بلخ و بدخشان را به‌او ارزانی داشته با کل عساکر فیروزی توجّهٔ هندوستان بهشت‌نشان کردند.

بازگشت رایات از کابل به‌لاهور

سلخ رجب مذکور [۱۰۵۷ ه‍/۳۱ اوت ١٦٤٧ م] رایات اقبال از کابل به‌صوب دارالسلطنت لاهور در حرکت آمد و به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر حکم شد که در کابل بوده، هرگاه خبرآمدن پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر از کتل هندوکوه[4] به‌این طرف بشنوند، روانهٔ لاهور شوند.

دهم شعبان [۱۰۵۷ ه‍/۱۰ سپتامبر ١٦٤٧ م] باغ موضع نِیمْلَه که در سال گذشته بنا یافته بود و در این ولا به‌انجام رسیده، بر نزول همایون نضارت یافت و به‌باغ فرح‌افزا مسمی گردید. یازدهم [شعبان ۱۰۵۷ ه‍/۱۱ سپتامبر ١٦٤٧ م] در باغ وفا که بناکردهٔ فردوس‌مکانی است و چنارهای تن‌آور و اشجار بارورش[5] اکثر نشانیده همان عهد است و به‌امر معلّی[6] سه نشیمن

---

۱. د ندارد: تدبیر.
۲. د ندارد: بر محل خود.
۳. ب: تخت.
۴. بض: هندوکش.
۵. د: باورش.
۶. د: امراعلی.

دلنشین در آن ساخته شده و چهاردهم [شعبان ۱۰۵۷ هـ/۱٤ سپتامبر ۱٦٤۷ م] در باغ صفا که آن نیز اساس نهادهٔ فردوس‌مکانی است و به‌حکم والا در آن هم سه نشیمن مختصر ساخته، جوئی به‌عرض چهار گز در میان نشیمن‌ها جاری گردانیده‌اند، نزول اجلال شد. در این وقت انار بی‌دانهٔ این دو باغ به‌کمال رسیده بود و نهایت شیرینی و شادابی داشت. در ممالک محروسه سوای جلال‌آباد و تهتّه انار بیدانه خوب نمی‌شود، اگرچه در اکثر باغات جلال‌آباد انار بیدانه می‌شود، امّا به‌فور و لطافت باغ وفا و باغ صفا نیست.

بیست و ششم [شعبان ۱۰۵۷ هـ/۲٦ سپتامبر ۱٦٤۷ م] ظاهر پیشاور مرکز رایات گردید. چهارم رمضان [۱۰۵۷ هـ/۳ اکتبر ۱٦٤۷ م] اردوی معلّی بر پلی که از کشتی بر دریای نیلاب بسته شده بود، عبور نمود. ششم [رمضان ۱۰۵۷ هـ/۵ اکتبر۱٦٤۷ م] باغ مینومثال حسن ابدال به‌ورود اشرف فیض اندوز گشت.

در این ولا عبدالله بیگ سرای، نبیرهٔ شکور بی[۱]، اتالیق امام قلی خان که به‌عزم ملازمت درگاه از عبدالعزیز خان جدا شده، در بلخ به‌خدمت پادشاه‌زاده عالم آمده بود و از آن‌جا روانهٔ درگاه گشته به‌استیلام عتبهٔ خلافت رسیده به‌عنایت خلعت و خنجر مرصّع و اسب با زین نقره و پانزده‌هزار روپیه انعام و تفویض منصب یک‌هزاری کامیاب مآرب گردید.

غرّهٔ شوّال [۱۰۵۷ هـ/۳۰ اکتبر ۱٦٤۷ م] در حوالی حافظ‌آباد والد مؤلّف[۲] که به‌صوبه‌داری کشمیر می‌پرداخت و بعد از رسیدن پادشاه‌زادهٔ مراد بخش به‌نواحی کشمیر، عازم درگاه گشته بود، شرف ملازمت دریافت و راقم نیز که از کشمیر با والد یکجا آمده بود، به‌کورنش همایون مستسعد گردید.

پنجم [شوّال ۱۰۵۷ هـ/۳ نوامبر ۱٦٤۷ م] که در دو کروهی دارالسلطنت، منزل اقبال بود، حاجبان بیجاپور و گلکنده به‌استیلام عتبهٔ خلافت فایزگشته. هرکدام پنج فیل، یکی با ساز طلا و چهار با یراق نقره و پارهٔ مرصّع‌آلات که عادل خان و قطب‌الملک مصحوب آن‌ها پیشکش فرستاده بودند، ازنظر گذرانیدند و به‌حاجب بیجاپور خلعت و یک مُهر دوصد تولگی و یک روپیه به‌همین وزن و به‌حاجب گلکنده خلعت تنها رحمت شد و از فیلان پیشکش قطب‌الملک یک فیل با یراق نقره به‌خسرو سلطان بخشش یافت.

---

۱. بض: بیگ.
۲. ظفر خان احسن.

و ظهر همین‌روز [۵ شوّال ۱۰۵۷ ه‍/۳ نوامبر ۱٦٤٧ م] رایات ظفرشعار در زمان مختار، سایهٔ وصول به‌ساحت لاهور انداخته. دولتخانهٔ ارگ دارالسلطنت را مسعود، محسود و بلاد روی زمین و رشک‌فرمای روضهٔ خلدبرین ساخت و در این تاریخ، مسوّد این سانحهٔ اقبال که تا این غایت هفتصدی بود، به‌تفویض منصب‌هزاری مورد نوازش گردید.

توجّهٔ موکب جلال از لاهور به‌دارالخلافه

نوزدهم شوّال [۱۰۵۷ ه‍/۱۷ نوامبر ۱٦٤٧ م] مذکور در ساعت فیض اساعت الویهٔ ظفرطراز از دارالسلطنت به‌صوب دارالخلافهٔ اکبرآباد نهضت فرمود. مقرّر شد[1] که از شکار کانوواهن متوجّهٔ سهرند کردند. در این‌روز حاجب بیجاپور پارهٔ اشیا پیشکش گذرانید و به‌انعام نه‌هزار روپیه کامیاب گشت و حاجب گلکنده دو فیل پیشکش نمود و هشت[2]هزار روپیه انعام یافت.

بالجمله غرّهٔ ذی‌قعدهٔ [۱۰۵۷ ه‍/۲۸ نوامبر ۱٦٤٧ م] سرزمین کانوواهن به‌نور ماهچهٔ رایات عالم افروز منوّر گردید و در آن‌جا خبر رحلت اسلام خان، صوبه‌دار هر[3]چهار صوبهٔ دکن که از زمرهٔ امرای کبارِ صاحب‌اعتبار بود و به‌منصب عمدهٔ هفت‌هزاری بلندپایگی داشت از عرایض وقایع‌نگاران صوبهٔ دکن به‌مسامع جلال رسید و خاقان قدردان از قضیهٔ ناگریز او که به‌قدم خدمت متّصف بود، متأسّف گشته، پرتو تربیت به‌حال بازماندگان افکندند.

بازگذاشتن بلخ و بدخشان به‌نذر محمّد خان

تتمّهٔ احوال بلخ و بدخشان و واگذاشتن آن دو ولایت به‌نذر محمّد خان. این صورت دارد که چون بعد از وصول فرمانی که در جواب عرضداشت پادشاه‌زادهٔ جهانیان این مضمون صادرشده بود که اگر نذر محمّد خان با [پادشاه‌زادهٔ] کامکار ملاقات نماید، بلخ و بدخشان را به‌او واگذارند. نذر محمّد خان استدعا نمود که طاهر خان را برای حصول جمعیّت خاطر او روانه نماید.

پادشاه‌زادهٔ روزگار، خان مذکور را با عطاءالله خان، بخشی خود نزد آن سلطنت پناه فرستادند، تا مطالب جناب خانی را دریافته بنویسند و در تسلّی خاطر رمیده‌اش کوشیده، از بیلچراغ به‌بلخ بیاورند و نامهٔ دوستانه در جواب مکتوب خانی نگاشته، با شمشیر مرصّع

---

۱. د: مقرر شد.
۲. بض: یک‌هزار روپیه.
۳. د: هر.

مصحوب آن‌ها ارسال داشتند و به‌ادرار کیلدی[۱] ایلچی خانی سی‌هزار شاهی که یک‌هزار و پانصد روپیه باشد، از سرکار خاصّهٔ شریفه انعام داده، با مومی الیها رخصت نمودند.

بالجمله بعد از رسیدن طاهر خان و عطاءالله و رسانیدن نامه و شمشیر، نذر محمّد خان قلعه‌دار میمنه را طلبیده، تا بنه و بار را با وابستگان جمعی که همراه بودند، در آن‌جا گذاشته روانه بلخ گردد و پادشاه‌زادهٔ عالمیان بعد از اطّلاع بر این خواهش جواب دادند که بعد از ملاقات، جمیع مقاصد چنانچه باید به‌انجاح خواهد رسید.

و چون جناب خانی برخلاف مدّعا جواب شنیدند، مذبذب خاطر گشته، چندی درآمدن درنگ نموده، تصریح کرد که اگر در نفس الامر مهربانی وقوعی می‌داشت و در دادن قلعهٔ میمنه گنجایش مضایقه نبود و چون طاهر خان و همراهان او به‌مقالات دلپسند خاطر نشانش کردند که حالا وقت سازگاری روزگار برگشته است. تعلّل ورزیدن اقبال‌پرور رسیده را برگردانیده است. نذر محمّد خان سرآمد، رفقای خود محمّد قلی[۲] ولد گُلباد بهادر را که از مخصوصان و معتمدان او بود، با عاشور قلی حاجی برای تشیید مبانی عهد و میثاق و تحصیل عهدنامه همراه عطاءالله نزد پادشاه‌زادهٔ آفاق ستان فرستاد.

و آن خجسته نسب گرامی‌تبار عهدنامه بر طبق خواهش خان مصحوب نامبرده‌ها ارسال نمودند و از سرکار خاصّهٔ شریفه به‌محمّد قلی خلعت و بیست‌هزار شاهی و به‌عاشور قلی [حاجی[۳]] خلعت و شانزده‌هزار شاهی دادند. اگرچه نذر محمّد خان بعد از رسیدن عهدنامه از بیلچراغ روانه شد، امّا به‌سبب غلبه وسواس و احتیاط‌های دور از کار، به‌آهستگی قطع مسافت می‌نمود و به‌هر منزل که می‌رسید بی‌موجبی مقام کرده روزگار می‌گذرانید.

چون پادشاه‌زادهٔ جهان بر این معنی اطّلاع یافتند، بهادر خان را (با) لشکری (گران[۴]) که همراه او در بلخ متعیّن بود[۵]، تعیین نمودند که استقبال‌گویان به‌شبرغان رفته اگر خان را در عزیمت آمدن جازم یابد، به‌رفاقت معاودت نماید. و الّا مثل سال گذشته او را از آن ملک برآورد و بهادر خان چون به‌آن سمت روانه گردیدند، نذر محمّد خان و طایفهٔ قلماقیه که راتق و فاتق

۱. د: کیلدی خانی
۲. بض: محمّد علی.
۳. بض: حاجی.
۴. ب: خان را لشکری که.
۵. د: بلخ بود تعیین نمود.

مهمّات او بودند. بر حقیقت حال وقوف پیداکرده، متفکّر گشتند.

و آخر کار قالماق اظهار نمودند که اگر در ملاقات پادشاه‌زادهٔ والانژاد تعلّل واقع شود، بی‌شک بهادر خان رسیده، در برآوردن ما از این ملک خواهد کوشید و چون ما را تاب مقاومت نیست، ناچار ترک همراهی شما کرده به‌جهت محافظت جان و مال و ناموس خود به‌ملازمت پادشاه‌زاده خواهم شتافت.

از شنیدن این سخن قلق [نذر محمّد] خان بیشتر گردید و کفش قلماق را که رأس‌الرئیس آن طایفه بود [و] در خدمت او به‌مزید اعتماد اختصاص داشت. به‌این داعیه با عطاءالله روانه نمود که اوّل با بهادر خان ملاقات نماید و تعهّد آمدن خان نموده، به‌لطایف‌الحیل سپاه ظفرپناه را بگرداند و بعد از آن به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ گرامی‌تبار رفته، مکتوبی که در ملاقات قلمی نموده بگذارند. کفش قلماق در شبرغان به‌بهادر خان رسید و او را دیده وا نمود که خان به‌سبب ندادن قلعهٔ میمنه، متوهّم خاطر گردیده، درآمدن استادگی دارد. برای رفع توهّم او قلعهٔ شبرغان خالی نموده واگذارید و شما از این‌جا کوچ نموده، در نواحی پل حطب منزل کنید، تا خاطر رمیده، جناب خانی مطمئن گردد و من متعهّد می‌شوم که اگر چنین کنند، خان بی‌توقّف بیاید و الّا فرار بر قرار اختیار خواهد (نمود[1]).

و چون وقت رخصت، پادشاه منصور نامدار در خفیه به‌بهادر خان سفارش بلیغ کرده بودند که در رفع اسباب دغدغه نذر محمّد خان کوشیده به‌هر طریق که ممکن باشد، تسلّی گرداند و اگر قلعه از قلاعی خواهد درسپردن آن ایستادگی ننماید. در این وقت که تعهّد و التماس کفش قلماق، ضمیمهٔ این مقدّمه گردید. قلعهٔ شبرغان را به‌مشارٌالیه حواله کرده، از آن‌جا کوچ نموده، نواحی پل حطب را معسکر گردانیده.

[بهادر خان] کفش قلماق را با عطاءالله روانهٔ ملازمت پادشاه‌زادهٔ مؤید بختیار ساخت و آن عالی‌مقدار بعد از رسیدن کفش قلماق و رسانیدن نامه، متعهّد گشتن آن خان با عمده‌های لشکر و جمیع عساکر، سوای قلعه‌دار بلخ و ذوالفقار خان ترکمان که نگاهبانی شهر در عهدهٔ او بود به‌استقبال خان چنگیزنژاد برآمدند.

و روز دیگر، نواحی فیض‌آباد را مخیم سرادقات گردانیدند و به‌کفش قلماق خلعت و شصت‌هزار شاهی از سرکار پادشاهی داده، برای آوردن نذر محمّد خان مرخّص ساختند و

---

۱. د: نمود.

چون بعد از آن‌که بهادر خان، کفش قلماق را به‌بلخ روانه نمود، نوشتهٔ نذر محمّد خان را به‌مشارٌالیه به‌این مضمون رسید که:

"اگرچه مقرّر چنین بود که در نزدیکی پل حطب با موضع چمیال با پادشاه‌زادهٔ والا دودمان ملاقات کنیم، امّا به‌سبب آن‌که این معنی را موجب تصدیع می‌دانیم، ملاقات را در نواحی شهر قرار دادیم. باید که او با رفقا به‌شهر برگردد، تا متعاقب ما به‌فیض‌آباد رسیده، کس پیش پادشاه‌زادهٔ عالی‌نسب بفرستیم که در نزدیکی شهر، هرجا قرار دهید، ملاقات (نماییم)"[1].

و از آن رو که بهادر خان یقین می‌دانست که اگر لشکر ظفراثر از پل حطب کوچ ننماید، نذر محمّد خان به‌شبرغان نخواهد آمد، چه جای بیشتر. بنابر آن از آن‌جا کوچ نموده، در این وقت به‌ارودی پادشاه‌زادهٔ عالمیان پیوست.

بالجمله روز چهارم شهر رمضان [۱۰۵۷ ه/۳ اکتبر ١٦٤٧ م] که ساعت ملاقات نذر محمّد خان قرار یافته بود، خبر رسید که او نبیرهٔ خود محمّد قاسم ولد خسرو سلطان را با کفش قلماق و چندی از اعیان[2] فرستاده و ایشان دو کروه از پل حطب پیشامده‌اند و پادشاه‌زادهٔ مراتب‌شناس، محمّد سلطان (خلف)[3] خود را با بهادر خان و چندی دیگر از امرا به‌استقبال او روانه نمودند و نوباوهٔ دوحه سلطنت، محمّد سلطان کاربند فرمان گشته، مشارٌالیه را به‌خدمت (پدر[4]) عالی‌مقدار آورد. پادشاه‌زاده مرتبه‌دان، محمّد قاسم را در آغوش عطوفت کشیده، متّصل مسند جا دادند. بعد از آن کفش قلماق مکتوبِ خان را که مشتمل بود به‌معذرت نیامدن به‌سبب عارضه‌ای که روی نمود گذرانیده معروض‌داشت که جناب خانی ملاقات به‌هنگامِ صحت باز گذاشته، برای رفع مظنّه نقض وعده محمّد قاسم خان را به‌نیابت خود فرستاده.

پادشاه‌زادهٔ کون و مکان بعد از رخصت محمّد قاسم به‌رؤسای لشکر از بابت امیرالامرا و بهادر خان و میرزا راجه جی سنگه و امثال ذلک فرمودند که حکم چنین است که بلخ و بدخشان را بعد از ملاقات به‌نذر محمّد خان واگذاریم. حالا که او بعد از بیماری متمسّک گشته، پسرزادهٔ خود را فرستاده، بی‌حکم مدیح بر این معنی اقدام نمی‌توان نمود و نظر بر آن‌که

---

۱. د: نماییم.
۲. د: چندی دیگر از امراء.
۳. ب: خلعت.
۴. د: پدر.

ملک ویران است و زمستان رسیده و غلّه گران شده و فرصت تنگ و سرانجام زمستان نمودن و در این ملک ماندن مصلحت چیست؟ اعیان سلطنت به‌عرض رسانیدند که عنقریب برف کتل هندوکوه[1] را فرو می‌گیرد و راه‌ها مسدود می‌گردد و اگر بعد از عرضداشت، انتظار صدور حکم کشیده شود، فرصت از دست می‌رود، بعد از آن‌که رأی‌ها بر این قرارگرفت که آن کامکار نامدار قلعه‌داران قلاع و نگاهبانان محال حوالی بلخ را طلب داشته[2].

و چون اوزبک بسیار از علوفه خواران و المانان از آب جیحون گذشته، در آن حدود متفرّق گشته بودند و هرجا مردم کمی می‌دید، قابو یافته می‌تاختند. راجه جی سنگه را برای آوردن سعادت خان به‌ترمذ فرستاده. خواستند که بهادر خان را روانه کنند، تا رستم خان را از اندخود و شاد خان را از میمنه آورده به‌لشکر برساند. در این اثنا عریضهٔ رستم خان رسید که چون تحقیق من شد که این ملک به‌نذر محمّد خان داده شد، از اندخود روانهٔ میمنه گشتم که شاد خان را همراه گرفته به‌راه سان‌چاریک[3] عازم کابل گردم.

و پادشاه‌زادهٔ عالمیان با مجموع عساکر اقبال از حوالی فیض‌آباد کوچ نموده، در جلگای که به‌شهر بلخ متّصل است، دایره کردند و آن ملک را به‌نذر محمّد خان داده، شهر و قلعهٔ بلخ را به‌محمّد قاسم و کفش قلماق سپردند و (در[4]) وقت وداع یک قبضهٔ خنجر مرصّع و یک اسب با یراق طلا و پنجاه‌هزار روپیه از سرکار خاصّه شریفه به‌محمّد قاسم خان دادند و پنجاه‌هزار من غلّه پادشاهی از هر جنس که در قلعه و شهر بلخ بود و به‌نرخ آن وقت پنج لک روپیه قیمت می‌داشت، سوای غلات ذخیره و دیگر قلعه‌ها به‌او سپردند.

و در این منزل میرزا راجه جی سنگه با سعادت خان از ترمذ آمده به‌لشکر پیوست. آنچه از ابتدای یساق بلخ و بدخشان تا آخر که آن مجال مفتوحه به‌نذر محمّد خان واگذاشته شد، از خزانهٔ عامره برای سرانجام این مهمّ به‌خرج رفت، دو کرور روپیه است که هفت لک تومان رایج عراق می‌شود.

القصّه چهاردهم شهر رمضان مذکور [۱۰۵۷ ه‍/۱۳ اکتبر ۱٦٤۷ م] پادشاه‌زادهٔ جهانیان با جمیع جنود فیروزی از جلگای مذکور روانهٔ کابل گردیدند. امیرالامرا با جمعی برانغار و

---

۱. بض: هندوکش.

۲. د: داشتند.

۳. بض: سانگ‌چاریک.

۴. د: در.

میرزا راجه را با فوجی جرانغار و بهادر خان را چنداول ساختند و معتمد خان میرآتش با کلّ مردم توپخانه پادشاهی و پرتهی راج راتهور[۱] به‌طریق هراول پیش روانه گردیدند، تا جماعت قابوجوی اوزبکیه در کتل‌ها و تنگی‌ها بر دنبال ماندگان لشکر دست‌اندازی ننماید.

و چون از تنگی (عرشک[۲]) گذشتن تمامی لشکر در یک‌روز متعذر بود، پادشاه‌زادهٔ فیروزمند خود به‌دولت از آن عبور فرموده، تا گذشتن جمیع لشکر (با[۳]) امیرالامرا، در طرف دیگر این تنگی مکث نموده و بهادر خان به‌امر آن مؤید بختیار سه روز در دهنهٔ تنگی مذکور برای گذرانیدن اردو توقف نموده. هر روز بعضی از اهل لشکر را به‌محافظت جمعی که برای آوردن کاه و هیمه از لشکر برمی‌آمدند می‌فرستاد.

روزی که نوبت گهی شمشیر خان و خوشحال بیگ کاشغری و دیگر کاشغریان بود، اوزبکیه آن جماعت را کم پنداشته، قریب پنج‌هزار سوار، نصفی شمشیر خان و رفقای او را در میان گرفته، نصف دیگر بر بلندی پشته‌ها برآمده ایستادند و بهادر خان از این معنی خبر یافته به‌مدد رفت و چندی از آن باطل ستیزان را علف تیغ انتقام ساخته، بقیة‌السیف را منهزم گردانید و از سپاه ظفرپناه بعضی زخم برداشتند.

روز سوّم مقام در اثنای گذشتن تتمّهٔ لشکر از تنگی (عرشک[۴])، فوجی از المانان نمودار شد و از یک طرف نظر بهادر خان خویشگی و رتن ولد مهیش داس[۵] و چندی دیگر از طرف دیگری معتمد خان با عملهٔ توپخانه و جمعی از ملازمان پادشاه‌زادهٔ عالم تاختند و تاب مقاومت نیاورده رو به‌فرار نهادند و دلاوران تعاقب کرده، پاره‌ای از ایشان را مجروح [و] مقتول ساختند.

و روزی که از غوری به‌راه خواجه زید کوچ شد. چون منزل آن‌روز که درکنار سُرْخاب مقرّر گشته بود، هم تنگی راه داشت و هم ملاحظهٔ دست‌انداز اوزبک و هزاره بود، پادشاه‌زادهٔ جهان، امیرالامرا را برای نگهبانی مردمی را که از دنبال لشکر می‌آمدند، بر بالای تنگی مذکور گذاشتند و چون امیرالامرا بهادر خان، ساقهٔ لشکر دو کروه فاصله بود، در اثنای قطع راه پاره‌ای

---

۱. د: پرتهوی‌راج راتهور.
۲. ب: غربیک.
۳. ب: به.
۴. ب: غربیک.
۵. بض: داس راتهور.

از اسباب لشکریان را هزاره به‌تاراج برد و جمعی کثیر از طایفهٔ مذکور بر خزانه ریختند. ذوالقدر خان و جمعی دیگر که بر خزانه بودند، پای ثبات استوار نموده، تا پاره‌ای از شب هنگامهٔ کارزار گرم داشتند. امیرالامرا از این حال خبر یافته، جماعتی از مردم خود را[۱] به‌کمک فرستاد، مقهوران (قرین[۲]) خسران برگردیدند.

و بعد از آن‌که اردو از سُرْخاب[۳] روانهٔ پیش شد، در راه منزل تنگ‌شهر و منزل چارچشمه به‌سبب تنگی و صعوبت راه و غلطیدن حیوانات باربردار که لشکریان به‌بی‌راهه از گمراهی کوه بالا می‌سپردند به‌مردم لشکر پارهٔ آزار[۴] رسیده.

و چون از چارچشمه به‌پای کتل هندوکوه[۵] روانه می‌شدند، برای رفاهت اهل اردو قرار یافت که اوّل پادشاه‌زادهٔ مؤید بختیار از کتل عبور نمایند و به‌فاصلهٔ یک‌روز امیرالامرا و بعد از مشارٌالیه، خزانه و قورخانه و توپخانهٔ پادشاهی و کارخانجات پادشاه‌زادهٔ کون و مکان و همچنین (به‌تدریج[۶]) هر روز جمعی گذشته. بهادر خان که چنداول لشکر ظفرقرین بود، از دنبال همه عبور نماید و آن‌روز پادشاه‌زادهٔ عالی‌مقدار به‌پای کتل رفته روز دیگر از هندوکوه[۷] گذشتند. اگرچه هوا شوریدگی نداشت، امّا چون بیشتر برف افتاده بود و یخ بسته، مردم به‌دشواری (تمام[۸]) گذاشتند.

مجملاً پادشاه‌زادهٔ عالم فردای آن به‌غوربند و از غوربند شب در میان به‌کابل تشریف آوردند و امیرالامرا که یک‌روز عقب می‌آمد، چون در پای کتل منزل نمود، نصف شب برف شروع در بارش کرده، تا صبح متّصل واحد بارید و بعد از آن هوا صاف شد و امیرالامرا با جمعیّت خود از کتل گذشته و دو روز بعد از پادشاه‌زادهٔ روزگار داخل کابل گردید.

و راجه جی سنگه که با طبقهٔ راجپوتیه، روز کوچ اردو از سُرْخاب برای تنگی راه و صعوبت کتل (پیش منازل[۹]) به‌امر پادشاه‌زادهٔ جهان همان‌جا مقام کرده بود. چون از چارچشمه

---

۱. د ندارد: را.
۲. ب: قریب.
۳. بض: شبرغان.
۴. د: آزار آزار.
۵. بض: هندوکش.
۶. ب: تاریخ.
۷. بض: هندوکش.
۸. د: تمام.
۹. ب: منازل پیش.

گذشت، برف شروع در بارش کرده. آن‌روز و روز دیگر که در راه[1] منزل نموده بود، بلافاصله می‌بارید و بعد از رسیدن به‌کتل هندوکوه[2] تا گذاشتن از آن سه شبانه، روز دیگر در بارش بود.

و ذوالقدر خان که محافظت خزانه به‌عهدهٔ او بود، در چهار کروهی هندوکوه[3]، چون دید که برف آغاز بارش کرد، روانه شد، تا قبل از آن‌که سدّ راه شود، خزانه را از کتل بگذراند. اتّفاقاً رفته رفته کثرت بارش به‌جایی رسید که اکثر شتران افتاده، قریب به‌نصف از کار ماندند و خان مذکور هرچند سعی نمود، آن‌روز از کتل نتوانست گذشت و همراهان او از سوار و پیاده از شدّت سرما متفرّق شدند و به‌غیرقلیلی از ملازمان درگاه به‌او نماند و با جماعت مذکوره بر بالای کوه با وجود بارشِ برف محافظت خزانه نمود. در صبح پاره‌ای از خزانه را بر شترانی که طاقت راه رفتن داشتند، بار کرده، با سواری چند، پیش از خود روانهٔ غوربند ساخت و خود با چندی دیگر به‌نگاهبانی تتمّهٔ خزانه پرداختند. هفت شبانروز بر بالای هندوکوه[4] با کثرت برف وسرما و کمی آذوقه را در انتظار رسیدن بهادر خان که عقب بود، گذرانید.

احوال بهادر خان آن‌که چون کتل تنگ شهر که از هندوکوه[5] دو منزل است و نشیب صعبی دارد، رسید. برف شروع در بارش نمود و تمام شب تا دوپهر روز دیگر می‌بارید و از صعوبت کتل که به‌باریدن برف صعب‌تر شده بود، بقیه اردو و لشکر (را[6]) به‌محنت تمام گذرانید. در این وقت هزاره تنگ چشم به‌طمع دست‌انداز (بر[7]) مردم اردو هجوم می‌نمودند. بهادر خان هر مرتبهٔ آن راهزنان را گوشمال به‌سزا داده می‌راند[8] و بعد از آن‌که پایین کتل هندوکوه[9] رسیده. یک‌روز در آن‌جا بوده، مجموع دنبال مانده‌ها را راهی ساخت و بعد از گذشتن آن‌ها خود روانه شد.

چون به‌سبب دشواری راه، به‌شوریدگی هوای کوه و بسیاری برف و دمه، اکثری از لشکریان بر بالای کتل می‌گذرانیدند، بعضی از مردم ناتوان و چارپای ضعیف تلف گردیدند.

---

۱. د: و دو روز دیگر که راه در.
۲. بض: هندوکش.
۳. بض: هندوکش.
۴. بض: هندوکش.
۵. بض: هندوکش.
۶. د: را.
۷. د: بر.
۸. ب: میرند.
۹. بض: هندوکش.

چنانچه از اوّل گذشتن لشکر تا آخر، قریب پنج‌هزار آدم و همین مقدار حیوان از اسب و فیل و شتر و گاو و غیر ذلک هلاک شد و اسباب بسیار در زیر برف ماند.

و چون بهادر خان بالای کتل برآمد و ذوالقدر خان حقیقت حال را بیان کرد، همان‌جا فرودآمده. با اخلاص خان و چندی دیگر از امرا و منصبدار که با او مانده بودند، شب در آن‌جا گذرانید و صبح از شتران خود هرقدر دریافت، اسباب آن را انداخته خزانه بار نموده، تتمّه بر اسبان و شتران سپاهیان قسمت کرد و همین که خواست راهی شود، حمله (از[1]) هزاره از عقب درآمده، چون کمی جمعیّت دیدند، خواستند که برای بردن زر دستبردی نمایند. بهادر خان برگشته پاره‌ای از آن خون گرفتگان را طعمهٔ نهنگ تیغ خون آشام گردانید و مابقی را منهزم ساخته، با خزانه و رفقا راهی گشته و بعد از پادشاه‌زاده و خواقین عالی‌تبار[2] به‌فاصله چهارده روز به‌کابل رسید.

رحلت سلطان ممتاز شکوه

از وقایع رکاب ظفر انتساب آن‌که نهم ذی‌القعدهٔ این سال [۱۰۵۷ هـ/٦ دسامبر ١٦٤٧ م] در حینی که حضرت‌اعلی از نشاط شکار کانوواهن وا پرداخته، متوجّهٔ سهرند[3] بودند. سلطان ممتاز شکوه، پسر دوّم نخستین گوهر بحر خلافت، بعد از زندگی چهار سال و نه ماه و چند روز به‌عارضهٔ تب که دو روز بیشتر رو داده بود، به‌روضهٔ رضوان شتافت. بندگان اشرف به‌دلدهی پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال و حرم محترم ایشان پرداخته، نعش آن مسافر ریاض قدس را مصحوب معتمدان به‌دارالسلطنت فرستادند تا در باغ والدهٔ ماجده‌اش مدفون سازند.

سوّم ذی‌الحجّهٔ [۱۰۵۷ هـ/۳۰ دسامبر ١٦٤٧ م] موکب جلال سایهٔ وصول بر ظاهر دهلی انداخت و منازل نورگده به‌منزل سایهٔ ذوالجلال آسمان پایه و عرش پیرایه گردید.

و فردای [۳۱ دسامبر] آن‌که مقام بود، حضرت ظلّ الهی به‌سیر عمارات قلعهٔ دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد که بنا گذاشتهٔ معمار همّت اشرف است، تشریف برده. هرجا تصرّفی به‌خاطر همایون رسید، فرمودند و به‌مکرّمت خان، صوبه‌دار دهلی که اهتمام عمارت نیز با او بود، تأکید نمودند که تا رسیدن ساعت دخول، این دولتخانه که قریب چهارماه به‌آن می‌بایست جمیع

---

۱. د: از.
۲. د ندارد: عالی.
۳. بض: سرهند.

کارها را صورت اتمام دهد و به‌واسطهٔ مزید تأکید عاقل خان، بخشی دوم، یوسف آقا، علی مردان خانی را گذاشته تا با مکرّمت خان در اهتمام شریک باشد و خود به‌دولت راکب سفینهٔ اقبال گردیده، به‌راه نواره متوجّهٔ دارالخلافهٔ اکبرآباد گشتند.

وصول به‌دارالخلافه

پانزدهم همین ماه [ذی‌الحجّهٔ ۱۰۵۷ ه‍/۱۱ ژانویهٔ ۱٦٤۸ م] به‌مبارکی داخل دولتخانهٔ اکبرآباد شدند.

بیست و چهارم شهر مذکور [ذی‌الحجّهٔ ۱۰۵۷ ه‍/۲۰ ژانویهٔ ۱٦٤۸ م] جشن وزن شمسی انتهای سال پنجاه و هشتم از عمر جاوید طراز انعقاد یافت و ذات مبارک را به‌طلا و دیگر اشیا سنجیدند.

و بیست و دوم محرّم این سال موافق هزار و پنجاه و هشت [۱۰۵۸ ه‍/۱۷ فوریهٔ ۱٦٤۸ م] پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع که حسب‌الحکم دنبال مانده بودند، از کابل رسیده، ملازمت نمودند[۱] و یک‌هزار مُهر نذر و دو فیل با یراق نقره و پارهٔ دیگر اشیا پیشکش گذرانیدند و حضرت شاهنشاه ایالت ولایت بنگاله را باز به‌دستور سابق به‌آن عالی‌مقدار تفویض فرمودند.

ارسال قندیل مرصّع به‌روضهٔ منوّرهٔ نبویّه(ص)

از سوانح این سال ارسال قندیل مرصّع است، به‌روضهٔ متبرّکهٔ نبویّه «**علی صاحبها افضل الصلوٰة و التحیه**». تبیین این مقال آن‌که چندگاه پیش از این به‌عرض رسید که یک قطعهٔ الماس کلان نادر از کانی که در ولایت گلکنده است، قطب‌الملک افتاده، فرمان صادرگشت که الماس مذکور را به‌درگاه بفرستد. وجه قیمتش در جمله دو لک هون مقرّر پیشکش هرساله محسوب خواهد شد و او آن الماس را که نتراشیده، یکصد و هشتاد رتی وزن داشت، به‌درگاه فرستاد و بعد از آن‌که الماس تراشان سرکار خاصّهٔ شریفه برای اندام آوردن آن، به‌قدر ضرورت تراشیدند، قطعهٔ نادره به‌وزن یکصد رتی ماند. جوهریان یک لک و پنجاه‌هزار روپیه قیمت کردند. چون این چنین الماس گران‌بها بعد از جلوس به‌درگاه سدره اشتباه نیامده بود، پادشاه پاک اعتماد دین‌پناه از حسن نیّت و صفای طویّت آن را نذر روضهٔ مطهرهٔ حضرت خاتم‌النبیّین صلّی الله علیه و آله و سلّم نمودند و از شمّامَه‌های عنبری در سرکار خاصّهٔ شریفه بود، شمّامه

۱. ب: نمایند.

از همه بزرگتر را که هفتصد توله وزن و ده‌هزار روپیه قیمت داشت، انتخاب زده. امر فرمودند که به‌طلا مشبک گرفته و بر اطراف آن گل‌ها طرح انداخته به‌جواهر ترصیع نموده، آن الماس گران‌بها را در آن نصب نمایند.

بالجمله آن قندیل بی‌عدیل به‌دو لک و پنجاه‌هزار روپیه برآمد. یک لک و پنجاه‌هزار روپیه قیمت الماس و یک لک روپیه دیگر ارزش سایر جواهر و طلا و شمّامه و میر سیّد احمد سعید بهاری که سابق به‌کنار زر خیرات به‌حرمین شریفین برده بود، به‌بردن آن قندیل گرانمایه مأمور گردانیدند و فرمان صدور یافت که متصدّیان مهمّات صوبهٔ گجرات، متاع یک لک و شصت‌هزار روپیه باب بر عرب به‌او خریده، حواله نمایند، تا از آن‌جا با خود ببرد و از آن میان متاع پنجاه‌هزار روپیه به‌شریف مکّه برساند و اسباب شصت‌هزار روپیه را فروخته، با نفع آن در مکّهٔ مکرّمه و جنس پنجاه‌هزار روپیه بیع نموده، با نفع آن[1] در مدینهٔ منوّره به‌محتاجان قسمت نماید و سیّد مزبور را از روزانه‌داری برآورده، به‌منصب درخور کامیاب ساختند و خلعت (دوازده[2]هزار روپیه) انعام نموده رخصت فرمودند.

رخصت پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر به‌ایالت بنگاله نوبت ثانی

غرّهٔ ماه صفر [۱۰۵۸ ه‍/۲۶ فوریهٔ ۱۶۴۸ م] پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر را به‌عطای خلعت خاصّه با نادری و طرّهٔ مرصّع و یک لعل و دو مروارید که بر سر می‌بندند و متّکای مرصّع با الماس که قیمت همه یک لک روپیه باشد و یکصد اسب از آن جمله دو خاصّه، یکی با زین مرصّع و دیگری با زین میناکار کامیاب شفقّت گردانیده به‌بنگاله رخصت نمودند و به‌سلطان زین‌العابدین محمّد، پسر کلان آن والا دودمان جیغهٔ مرصّع و پارهٔ دیگر از مرصّع‌آلات و اسب خاصّه با زین طلا و به‌پسر دیگر آن گرامی گوهر که به‌سلطان بلنداختر نامور است، جیغهٔ مرصّع و تسبیح مروارید وقت رخصت لطف کردند.

نوروز عالم افروز

جشن نوروز این سال، روز جمعه بیست و پنجم صفر مذکور موافق هزار و پنجاه و هشت هجری [۱۰۵۸ ه‍/۲۱ مارس ۱۶۴۸ م] آراستگی یافت و چون پادشاه‌زادهٔ مراد بخش را از کشمیر

---

۱. د ندارد: در مکه مکرمه و جنس پنجاه‌هزار روپیه بیع نموده، با نفع آن.
۲. ب: دو.

برای ایالت چهار صوبهٔ دکن طلبیده بودند، در این تاریخ حسن بیگ زیک، خویش علی مردان خان را به‌حراست کشمیر و اضافهٔ منصب و خطاب خانی و دیگر عنایات سرفراز گردانیده و به‌معراج ترقی او رسانیده، رخصت آن صوب نمودند.

تفویض صوبهٔ مُلتان به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر

در اوایل ربیع‌الاوّل این سال [۱۰۵۸ ه‍/اواخر مارس ۱٦٤۸ م] به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر که از بلخ برگشته، برکنار دریای بهت حسب‌الحکم توقّف داشتند. فرمان صادرشد که به‌مُلتان بروند و آن صوبه را به‌رسم جاگیر متصرّف شده، باقی طلب خود را موافق ده ماهه که ضابطهٔ نقدی پادشاه‌زاده است، زر نقد از خزانهٔ عامره می‌گرفته باشند.

نهضت همایون از اکبرآباد به‌شاهجهان‌آباد

و چون ساعت نزول همایون در منازل خلد مشاکل دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد «**حرسه الله عن الفساد الی یوم الستاد**» قریب شده بود، دوازدهم این ماه [ربیع‌الاوّل ۱۰۵۸ ه‍/٦ آوریل ۱٦٤۸ م] در زمان مسعود که مختار منجمین پایهٔ سریراعلی بود، موکب اقبال از مستقرالخلافه به‌آن صوب با صواب نهضت فرمود.

حقیقت بنای قلعهٔ شاهجهان‌آباد

حقیقت بنای قلعهٔ منیعهٔ دارالخلافه و منازل فردوس مماثل آن‌که در ظاهر دارالملک دهلی برکنار دریای جون احداث یافته و اتمام آن جون به‌خاطر ملکوت ناظر، پرتو افگن گشت که برکنار دریای مزبور مکانی دلنشین که به‌اعتدال هوا متّصف باشد، اختیار نموده. قلعهٔ عالی و منازل دلگشا موافق خواهش طبع فیّاض که هم جوی آبی در آن جریان یابد و هم نشیمن‌های آن مشرّف باشد بنا گذارند.

و چون بعد از جستجوی بسیار قطعهٔ زمینی که در ظاهر دارالملک دهلی[1] در میان نورگده معروف به‌سلیم‌گده و ابتدای آن معموره واقع بود، برای این کار مقرّر نمودند و برحسب امر مطاع شب جمعه بیست و پنجم ذی‌الحجه، سال دوازدهم جلوس همایون موافق سنهٔ هزار و چهل و هشت هجری [۱۰٤۸ ه‍/۲۹ آوریل ۱٦۳۹ م] که مختار منجمین بود، موافق طرح که در

---

۱. د ندارد: دهلی.

پیشگاه خلافت مقرّر گشته بود، رنگ ریختند و بیلداران چابک‌دست به‌کندن بنیاد آن پرداختند. شب جمعه نهم محرّم سال مذکور به‌موافق هزار و چهل و نه هجری [۱۰٤۹ ھ/۱۲ مهٔ ۱٦۳۹ م] اساس آن بنای رفیع‌الشأن نهاده شد و در ممالک محروسه هرجا صنعتگری از سنگتراش، ساده کار و پرچین‌گر و منبت‌کار و معمار و نجّار بود، به‌امر لازم‌الاتّباع مجتمع گشته، با عملهٔ بسیار مشغول کار گشتند و به‌تصرّف شصت لک روپیه و عرض نه سال و سه ماه و چند روز، به‌تاریخ بیست و چهارم ربیع‌الاوّل بیست و یک از جلوس موافق هزار و پنجاه و هشت هجری [۱۰۵۸ ھ/۱۸ آوریل ۱٦٤۸ م] سرانجام یافت.

حقیقت نهر بهشت

و نهری که سلطان فیروز شاه خلجی[۱] در ایّام سلطنت دهلی از دریای جون در نواحی پرگنهٔ خضرآباد جدا نموده و سی کروهی پادشاهی آورده، به‌حدود پرگنهٔ سفیدون که شکار او بود و آب کم داشت، رسانیده بود و بعد از انتقال سلطان به‌توالی ایّام خراب گشت و شهاب‌الدّین احمد خان وقتی که در عهد عرش‌آشیانی حکومت دهلی داشت، برای آبادی محال جاگیر خود آن را مرمّت نموده، جاری ساخته و به«نهر شهاب» موسوم گردانیده و به‌سبب عدم ترمیم از جریان ماند. در وقتی که توجّهٔ والا بر عمارت این قلعه و دولتخانه مصروف گردید. حکم شد که همان نهر را از خضرآباد سفیدون مرمّت کرده از موضع مذکور تا قلعهٔ مبارکه که مسافت آن نیز سی کروه پادشاهی است، نهری تازه حفر نمایند و چون به‌انجام رسید، به«نهر بهشت» موسوم گردید.

در این وقت که ساعت فیض اساعت نزول همایون در دولتخانهٔ مبارکه دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد نزدیک رسید، پیشکاران بارگاه (خلافت[۲]) که بیشتر برای تهیّهٔ اسباب زینت آن بنای ملک‌آرا و تعبیهٔ لوازم جشن و سور رخصت یافته بودند، آیینی بستند که به‌آن آیین دیدهٔ آسمان بر روی زمین آیینی ندیده و بزمی آراستند که به‌آن ترتیب و تزیین گوش روزگار بزمی نشنیده.

و پیش ایوان چل ستون بارگاه مخمل زربفتی که در کارخانهٔ گجرات به‌یک لک روپیه برآمده و طول آن هفتاد درع پادشاهی است و عرض آن چهل و پنج درع است. بر چهار ستون

۱. بض: تغلق.
۲. ب: بارکات.

نقره که در هرکدام دو گز و ربعی است و ارتفاع بیست و دو گز افراشته می‌شود و سه‌هزار و دویست گز زمین را احاطه می‌نماید و ده‌هزار کس در سایهٔ آن می‌توانند ایستاد. از فراش و غیره، سه‌هزار نفر به‌صنعت جرثقیلی در مدت یک ماه ایستاه می‌کنند، برپا نمودند.

نزول الویهٔ ظفرطراز از در دولتخانهٔ شاهجهان‌آباد و آراستگی یافتن جشن ده روز و بخشش یک‌هزار خلعت به‌ملتزمان پایهٔ سریراعلی

به‌روز دوشنبه، بیست و چهارم ربیع‌الاوّل هزار و پنجاه و هشت هجری [۱۰۵۸ ه/۱۸ آوریل ١٦٤٨ م] و سال بیست و یکم جلوس همایون موافق سی‌ام فروردین، از گهات خواجه خضر که مضرب خیّام دولت بود، پادشاه آسمان تختگاه، قرین نشاط و کامرانی، کشتی سوار متوجّهٔ دارالخلافه گشته مصراع:

به‌ساعتی که تولا کند بدو تقویم

از دروازهٔ کنار دریا به‌مبارکی داخل دولتخانهٔ[1] والا گردیدند و بعد از تماشای عمارات و منازل در ایوان پیش جهروکهٔ خاص و عام به‌تخت مرصّع جلوس فرمودند و بار عام دادند و طنطنهٔ طبل شادمانی غلغله در زمین و زمان انداخت.

پادشاه‌زاده‌های والاتبار و امرای کبار پیشکش‌های لایق کشیدند و از آن جمله جنس دوازده لک روپیه[2] به‌قبول موصول شد و از پیشگاه عواطف در آن بزم خجسته و روز فرّخ به‌پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال خلعت خاصّه با نادری و جمدهر مرصّع گران‌بها با پهولکتاره و فیل خاصّه با یراق نقره و دو لک روپیه انعام لطف نموده، منصب آن جلیل‌القدر را به‌اضافهٔ ده‌هزاری ذات سی‌هزاری بیست‌هزار سوار، از آن جمله ده‌هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرّر فرمودند و از اصل و اضافهٔ یومیه سلطان سلیمان شکوه پانصد روپیه و یومیه سلطان سپهر شکوه سه‌صد روپیه قرار یافت.

و مکرّمت خان را به‌جایزهٔ اتمام عمارات دولتخانهٔ مبارکه به‌اضافهٔ یک‌هزاری به‌منصب عمدهٔ پنج‌هزاری بلندپایگی بخشیدند و از عمده‌های دولت و اعیان سلطنت و امرای کبار و خوانین نامدار و مردم روشناس و ارباب خدمات به‌چهل کس خلاع بوم طلا و بوم نقره و به‌شصت کس خلعت دیگر، خلعت‌های زربفت بوم داری شفقّت شد و از این میان قریب

---

۱. د: قلعهٔ.

۲. بض: دو لک روپیه.

بیست کس به‌اضافهٔ منصب و دیگر مراسم خسروانه نیز مخصوص گشتند و چندی به‌خطاب نامور گردیدند و جمعی از منصبداران کمتر از یک‌هزاری منصب نیز به‌اضافه سربلندی یافتند.

و شعرای پایهٔ سریراعلی به‌جایزهٔ اشعاری که در تعریف دارالخلافه گفته بودند و تاریخهایی که یافته بودند، خلاع و مبالغ گرانمند و نغمه‌پردازان به‌انعام ده‌هزار روپیه و صنعتگران نادره‌کار، جادو فن که نشیمن‌های خاص را به‌انواع تکلّف و تصنّع پیرایهٔ انجام داده بودند، به‌انعام چهار لک دام که آن نیز قریب به‌این مبلغ می‌شود، کامیاب شدند.

و چون قرار یافته بود که این جشن گرامی تا ده روز امتداد یابد و یک‌هزار خلعت انعام شود. حکم شد که نه روز دیگر یکصد کس را مُخَلَّع می‌ساخته باشند و چون حضرت ظلّ الٰهی از این انجمن نشاط و کامبخشی به‌حرم‌سرای همایون تشریف بردند. چهار لک روپیه به‌نوّاب عُلیه العالیه بیگم صاحبه انعام لطف کردند و در بقیهٔ این نه روز، این جشن پادشاهانه چه در محلّ و چه در بیرون، خلایق بسیار از اُناث و ذکور به‌اندازهٔ حال از انعام زر و زیور و عنایت خلعت و فیل و اضافهٔ منصب و دیگر وجوه بخشش بهره‌ور گشتند.

دوّم ربیع‌الثّانی این سال [۱۰۵۸ ه‍/۲۵ آوریل ١٦٤٨ م] جشن وزن قمری انتهای سال پنجاه و هشتم از عمر جاوید طراز به‌تکلّف تمام زیب‌بخش بساط خلافت گشت و ذات فیض موهبت خاقان ستوده صفات را به‌آیین هربار به‌طلا و دیگر اشیاء وزن نمودند و در این‌روز فیروز که مخیم سنور مذکور بود، به‌پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال تسبیح مرواریدی که شصت‌هزار روپیه قیمت داشت، شفقّت شد و از سواران و منصب پادشاه‌زادهٔ مراد بخش که دوازده‌هزاری نه‌هزار سوار بود و دوهزار سوار دو اسبه، و سه اسبه گردانیدند و سرگروه امرای ذی‌شأن علی مردان خان امیرالامرا که به‌صوبه‌داری کابل می‌پرداخت و در این جشن عالی حاضر نبود، از روی مرتبه‌دانی به‌ارسال دو اسب خاصّه با ساز طلا و مطلّا و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل یاد فرمودند.

غرّهٔ جمادی‌الاوّل این سال [۱۰۵۸ ه‍/٢٤ مهٔ ١٦٤٨ م] جان‌نثار که به‌سفارت ایران رفته بود، چنانچه به‌جای خود ایراد یافته به‌درگاه رسیده، احراز ملازمت نمود و به‌اضافهٔ منصب مباهی گشت.

وقایع سال بیست و دوّم جلوس همایون موافق هزار و پنجاه و هشت

در اواسط [جمادی‌الثّانی] این سال [١٠٥٨ ه‍/اوایل ژوئیهٔ ١٦٤٨ م] پادشاه‌زادهٔ مراد بخش از کشمیر آمده، احراز ملازمت کردند و یک‌هزار مُهر نذر گذرانیدند و صوبهٔ عمدهٔ گجرات از عزل شایسته خان به‌جاگیر پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال مقرّر شد و از سوار منصب آن جلیل‌القدر ده‌هزار سوار (لستی[1]) دو اسبه سه اسبه قرار یافت و از جانب پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال باقی بیگ به‌ضبط صوبهٔ مذکور مأمور گشته، از اصل و اضافه به‌منصب دوهزاری داخلی آن بزرگ‌مرتبه و خطاب غیرت خان و عنایت اسب و فیل سزاوار گردید.

دستوری یافتن پادشاه‌زادهٔ مراد بخش به‌ایالت دکن

چهارم رجب این سال [١٠٥٨ ه‍/٢٥ ژوئیه ١٦٤٨ م] به‌پادشاه‌زادهٔ مراد بخش خلعت خاصّه و تسبیح مروارید و دو اسب خاصّه با زین میناکار و طلای ساده شفقّت نموده، رخصت دکن که ایالت هرچهار صوبهٔ آن با ایشان متعلّق گشته بود، فرمودند و شاهنواز خان خسر آن کامکار را که بعد از فوت اسلام خان به‌محافظت ولایت دکن معیّن گشته بود، وکیل و اتالیق ایشان گردانیده، بر منصبش افزودند و صوبهٔ اودیسه را از تغییر معتقد خان به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر شفقّت فرموده ضمیمهٔ ولایت بنگاله گردانیدند و دوهزار سوار بر منصب آن عالی‌مقدار که پانزده‌هزاری ده‌هزار سوار بودند، از آن جمله هشت‌هزار سوار دو اسبه سه اسبه افزوده. حکم فرمودند، جان بیگ، ملازم خود را به‌ضبط آن‌جا بفرستند.

در این ولا حاجب بیجاپور را به‌عنایت خلعت و اسب و فیل و انعام سه‌هزار روپیه[2] و همراهانش به‌انعام درخور نواخته رخصت معاودت دادند.

سلخ شعبان (این[3]) سال [١٠٥٨ ه‍/١٨ سپتامبر ١٦٤٨ م] موکب جلال به‌شکار نواحی سفیدون نهضت نمود. در این (تاریخ[4]) حاجی احمد سعید که برای رسانیدن قندیل مرصّع

---

١. ب: بر بستی.
٢. بض: نه‌هزار روپیه.
٣. د: این.
٤. د: تاریخ.

به‌روضهٔ منوّرهٔ نبویّه علیه الصلوٰة و التحیة رفته بود و به‌سبب تباهی شدن جهاز به‌صورت معاودت نموده و قندیل و اسباب خیرات را در قلعهٔ بندر مذکور گذاشته، از آن‌جا حسب‌الطلب روانهٔ درگاه شده بود، به‌ملازمت مستسعد گشت.

خبر فتنهٔ قندهار و به‌صدور پیوستن حکم اجتماع عساکر نصرت‌مآثر

بیست و دوّم شهر رمضان [۱۰۵۸ ه‍/۱۰ اکتبر ١٦٤٨ م] که رایات اقبال بعد از مراجعت سفیدون در منازل خاص شکار نزول اجلال داشت، از عرضداشت دولت‌خواهان حاکم قندهار و پردل خان، قلعه‌دار بُست به‌مسامع جهانداری رسید که شاه عبّاس ثانی به‌ارادهٔ استخلاص ولایت قندهار به‌مشهد مقدّس آمده، در خراسان و حدود آن تفنگچی و بیلدار توجیه نموده.

برای سرانجام غلّه به‌فراه و سیستان و محال دیگر مردم فرستاده و قشونی بیشتر به‌هرات روانه ساخته است و در بستن راه‌های این طرف اهتمام دارد و چون معلوم کرده که در زمستان به‌سبب کثرت برف از راه کابل و مُلتان رسیدن کمک از هندوستان متعذّر است، می‌خواهد که در آن موسم به‌آن صوب بیاید و شاه قلی بیگ ولد مقصود بیگ ناظر را با نامه بر سبیل تعجیل روانهٔ درگاه ساخته. چنانچه مشارٌالیه به‌قندهار رسیده و زیاده از سه روز نمانده، عازم پیشگاه حضور گردید.

حضرت شاهنشاهی بعد از شنیدن این اخبار، علّامی سعدالله خان را از دارالخلافه طلبیده فرمودند که به‌امرا و منصبدارانی که در محال جاگیر و اوطان خوداند. فرامین نویسد که به‌استعجال روانهٔ درگاه شوند.

و حکم شد که منجمین برای توجّهٔ موکب جهان نورد از دارالخلافه به‌صوب دارالسلطنت و دارالاقبال کابل ساعت اختیار نمایند و به‌پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال امر نمودند که به‌قاضی محمّد افضل که از قبل این جلیل‌القدر به‌حراست دارالسلطنت قیام داشت، نشان بفرستند که هرگاه شاه قلی بیگ ایلچی ایران به‌لاهور برسد او را همان‌جا توقّف سازد و از آمدن حضور مانع آید.

و چون دولتخانه به‌امیرالامرا نوشته بود که برای ضبط قندهار لشکر دیگری می‌باید و از صوبهٔ کابل کمک و از خرانهٔ آن‌جا مبلغی برای علوفهٔ سپاه طلبیده، امیرالامرا را به‌مصلحت وقت کاکر خان و نورالحسن را با پانصد سوار احدی و چندی دیگر از منصبداران را با جمعی از تفنگچیان که مجموع دوهزار سوار می‌شدند، به‌قندهار فرستاده و پنج لک روپیه از خزانهٔ عامره همراه این جماعت ارسال نموده، حقیقت واقعه را به‌درگاه معروضداشت.

بالجمله دوّم شوّال [۱۰۵۸ ه‍/۲۰ اکتبر ۱٦٤٨ م] دولتخانهٔ شاهجهان‌آباد به‌فرّ نزول پادشاه آفاق‌گیر جهان تسخیر رونق‌یاب و فیض‌پذیر گردید. در این یک ماهه شکار یکصد نیله گاو به‌تفنگ شکار خاصّه شد.

در این ایّام حاجی احمد سعید باز به‌حرمین مرخّص گشت تا خدمت مأموره را به‌تقدیم رساند و حاجب گلکنده به‌عنایت خلعت و اسب با زین نقره و نه‌هزار روپیه انعام کامیاب گشته، رخصت معاودت یافت و به‌همراهانش دوهزار روپیه انعام شد و برای قطب‌الملک طرّهٔ مرصّع گران‌بها حواله مشارٌالیه نمایند.

نهضت همایون از دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد به‌لاهور

سوّم ذی‌القعدهٔ این سال [۱۰۵۸ ه‍/۱۹ نوامبر ۱٦٤٨ م] که ساعت مختار اهل تنجیم بود، رایات ظفرآیات به‌صوب دارالسلطنت لاهور به‌انتهاص درآمد. در این ایّام از عرضداشت پردل خان معروض گشت که قبچاق خان از راه خواجه اوچین داخل سرحد زمینداور گردید. خان مذکور در وقت فتح بلخ در سلک ملازمان درگاه منتظم گشته. بعضی از محال چیچکتو و میمنه و غرجستان و گرزوان و فاریاب و (خیرات[۱]) حسب‌الحکم در جاگیرش تن شده بود و چون بعد از واگذاشتن بلخ و بدخشان باز به‌نذر محمّد خان، رستم خان از اندخود به‌راه درّهٔ شاخ که از توابع گرزوان است، روانهٔ درگاه شد. چنانچه در محلّ خود ایمایی به‌آن شده، قبچاق خان از چیچکتو آمده، به‌رستم خان پیوست و همراه او به‌راه یکه و النگ[۲] روانهٔ درگاه گردیده.

چون منزلی چند رفت، کدخدایان اویماق از عقب رسیده. ظاهر ساختند که ما همه دل از اوزبکیه برداشته کمر خدمتگزاری درگاه بسته‌ایم. امّا چندگاه برای سامان سفر توقّف لابدّ است و چون رستم خان ظاهر شد که الوس خان مشارٌالیه را سامان آن نیست که در زمستان همراهی نمایند، توقّف او تا اوایل بهار لازم است، پنج‌هزار روپیه به‌صیغه مدد خرج از سرکار خاصّهٔ شریفه به‌او داده مرخّص ساخت و او زمستان را در چارصده که به‌حدود قندهار متّصل است، گذرانیده در بهار به‌راه خواجه اوچین متوجّهٔ قندهار شده، خود را به‌زمینداور رسانید.

و چون آمدن او[۳] به‌عرض رسید، اعلی‌حضرت خلعت و خنجر مرصّع از حضور برای او فرستاده، پنجاه‌هزار روپیه از خزانهٔ قندهار به‌صیغهٔ انعام دهانیدند.

۱. ب: خراب.
۲. بض: اولنگ.
۳. قبچاق خان.

و به‌حاکم قندهار به‌تأکید تمام حکم لازم‌الاتّباع صادرشد که او[1] را روانهٔ حضورسازد و او از کارطلبی به‌دولت خان ظاهر ساخت که چون خبرآمدن شاه بر سر قندهار به‌تحقیق پیوسته، می‌خواهم که تا اتمام این کار، در لوازم خدمتکاری شریک دولت‌خواهان باشم و دولت خان این معنی را مغتنم دانسته، او را نگاه داشت.

وصول به‌لاهور

دوازدهم ذی‌الحجّهٔ [۱۰۵۸ ه‍/۲۸ دسامبر ۱٦٤٨ م] در زمان مسعود الویه ظفرطراز بر ظاهر دارالسلطنت سایهٔ وصول انداخت و دولتخانهٔ ارگ به‌نزول همایون میمنت اندوز گشت.

رسیدن ایلچی بلخ به‌درگاه

و چهاردهم [ذی‌الحجّهٔ ۱۰۵۸ ه‍/۳۰ دسامبر ۱٦٤٨ م] خواجه خان، ایلچی نذر محمّد خان به‌استیلام عتبهٔ خلافت فایزگشته، نامه خانی را که (مشتمل[2]) بر اظهار پریشانی احوال و استدعای مدد خرج و طلب فرزندان و متعلّقان بود، گذرانید و از خود هژده اسب پیشکش کرده به‌خلعت و خنجر مرصّع و ده‌هزار روپیه انعام کامیاب و همراهانش دوهزار روپیه انعام یافتند.

ملازمت نمودن ایلچی کاشغر

یازدهم محرّم این سال موافق هزار و پنجاه و نه [۱۰۵۹ ه‍/۲۵ ژانویهٔ ۱٦٤٩ م] انعام بیگ، ایلچی عبدالله خان، والی کاشغر به‌ملازمت رسیده، چهارده اسب و پارهٔ دیگر اشیا که خان کاشغر مصحوب او فرستاده بود، به‌نظر انور درآورد و به‌خلعت فاخر قامت آراست.

یازدهم محرّم[3] مزبور [۱۰۵۹ ه‍/۲۵ ژانویهٔ ۱٦٤٩ م] جشن وزن شمسی انجام سال پنجاه و (نهم[4]) از سنین زندگانی جاودانی آراسته گشت و پیکر اطهر را به‌طلا و اشیای دیگر به‌رسم هربار وزن کردند.

در این بزم نشاط‌آگین، منصب پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر به‌دو اسبه سه اسبه گردیدن دوهزار سوار پانزده‌هزاری ذات و دوازده‌هزار سوار از آن جمله هشت‌هزار سوار دو

---

۱. قبچاق خان.
۲. ب: مشعر.
۳. بض: پانزدهم محرّم ۱۰۵۹ ه‍/۲۹ ژانویهٔ ۱٦٤٩ م.
۴. بض: هفتم.

اسبه سه اسبه قرار یافت و میرزا نوذر صفوی به‌اضافهٔ یک‌هزاری به‌منصب معتبر چهارهزاری و معتمد خان به‌خطاب جدّ خود قاسم خان و اضافهٔ منصب مورد نوازش گشتند و (به[1])ایلچی بلخ خلعت و پنج‌هزار (روپیه[2]) عنایت شد.

مأمور گشتن پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر با افواج قاهره به‌رفتن قندهار

چون عرضداشت دولت خان به‌مسامع جلال رسید که دهم ذی‌الحجّهٔ [۱۰۵۸ ه/۲٦ دسامبر ۱٦٤۸ م] شاه به‌پای قلعهٔ قندهار آمده، محاصره نمود. پادشاه‌زادهٔ نصرت‌نصیب محمّد اورنگ‌زیب بهادر را با علّامی سعدالله خان و چندی از عمده‌های دولت مثل بهادر خان و میرزا راجه جی سنگه و رستم خان و راجه بیتهل داس و قلیج خان و زیاده بر پنجاه کس از سایر امرا و جمعی کثیر از منصبداران واحدیان تیرانداز و تفنگچی که مجموع به‌ضابطهٔ پنجم حصّه داغ، پنجاه‌هزار سوار و موافق چهارم حصّه، شصت‌هزار سوار می‌شدند و ده‌هزار پیادهٔ تفنگچی و باندار و غیرهم به‌قندهار تعیین فرمودند.

و حکم شد که با امرا و منصبداران و جاگیردار که به‌این یساق معیّن گشته‌اند، از قرار سرسواری یکصد روپیه که سر یک‌هزار سوار، یک لک روپیه باشد از خزانهٔ عامره به‌مساعده بدهند و به‌جمعیّتی که عوض جاگیر نقد می‌یابند، سه ماه پیشگی تن کنند و همچنین به‌احدیان و برق‌اندازان که پنج‌هزار سوار بودند نیز سه ماهه علوفه پیشگی تنخواه نمایند تا در این یساق از رهگذر اخراجات تنگی نکشند.

هیجدهم محرّم مزبور [۱۰۵۹ ه/۱ فوریهٔ ۱٦٤۹ م] که ساعت سعید بود و علّامی با امرایی که در رکاب سعادت حضور بودند، مرخّص گردید و به‌جمعی که در صوبهٔ کابل و دیگر جاها اقامت داشتند، فرامین مطاعه به‌صدور پیوست که به‌عساکر اقبال ملحق کردند و وقت رخصت نسبت به‌علّامی و رفقای او به‌تفاوت پایه و مقدار انواع مراحم و اقسام نوازش از عطای خلعت و جمدهر مرصّع و اسب و فیل به‌ظهور رسید.

و جهت پادشاه‌زادهٔ عالم که پیش از این فرمان صادرگشته بود که در همین ساعت از مُلتان راهی شده در (بهیره[3]) به‌افواج قاهره برسند، خلعت خاصّه با نادری و لعل گران‌بها با دو

---

۱. د: به.
۲. د: روپیه.
۳. ب: بهنبهره.

مروارید که بر سر می‌بندند و جمدهر خاصّه و شمشیر خاصّه و دو اسب خاصّه با زین میناکار و طلای ساده‌کار و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل مصحوب علّامی فرستادند.

و حکم شد که لشکر ظفراثر از راه بنگش بالا و بنگش پایین که نزدیکترین راه‌هاست به‌کابل شتافته، از آن‌جا به‌راه غزنین متوجّهٔ قندهار شود.

رخصت انصراف یافتن ایلچی بلخ

دوّم صفر [۱۰۵۹ ھ/۱۵ فوریهٔ ١٦٤٩ م] به‌ایلچی نذر محمّد خان ده‌هزار روپیه انعام شفقّت شد و به‌فاصلهٔ چند روز، باز به‌مشارٌالیه خلعت و اسب با زین نقره و ده‌هزار روپیه انعام و به‌رفقای او پنج‌هزار روپیه عنایت نموده، رخصت معاودت دادند و به‌امیرالامرا فرمان شد که یک لک روپیه از خزانهٔ کابل مصحوب یکی از کمکیان معتمد آن صوبه برای نذر محمّد خان بفرستد.

و ایلچی کاشغر را به‌عنایت خلعت و خنجر مطلّا، پنج‌هزار روپیه انعام و رفقای او نیز به‌انعام همین‌قدر زر کامیاب ساخته به‌کاشغر مرخّص فرمودند.

بیست و نهم صفر مذکور [۱۰۵۹ ھ/١٤ مارس ١٦٤٩ م] صد سوار بر سواران این مخلص[۱] افزایش یافت.

عزیمت جهانگشا از لاهور به‌کابل نوبت چهارم

غرّهٔ ربیع‌الاوّل این سال [۱۰۵۹ ھ/۱۵ مارس ١٦٤٩ م] به‌ساعتی که ارباب تنجیم اختیار نموده بودند، نهضت همایون از دارالسلطنت به‌کابل اتّفاق افتاد.

نوروز عالم افروز

نوروز این سال روز شنبه ششم ربیع‌الاوّل هزار و پنجاه و نه هجری [۱۰۵۹ ھ/۲۰ مارس ١٦٤٩ م] واقع شد.

رسیدن خبر برآمدن قلعهٔ قندهار از تصرّف اولیای دولت

هشتم ماه مذکور [ربیع‌الاوّل ۱۰۵۹ ھ/۲۲ مارس ١٦٤٩ م] که موکب منصور از جهانگیرآباد روانه گشت. خبر برآمدن قلعهٔ قندهار و قلعهٔ بُست و دیگر قلاع آن ولایت از تصرّف اولیای دولت به‌درگاه رسید.

---

۱. محمّد طاهر عنایت خان آشنا.

تفضیل این سانحه آن‌که چون شاه عبّاس [ثانی[۱]] از مشهد به‌هرات آمد، از آن‌جا به‌فراه رفته. چند روز در فراه اقامت نمود و محراب خان را با چندی از امرای خود و جمعی دیگر از تفنگچیان و غیر ذلک که مجموع قریب هشت‌هزار سوار بودند، به‌محاصرهٔ قلعهٔ بُست فرستاد و سارو خان (تالش[۲]) را با پنج شش‌هزار قزلباش و احشام کرکی[۳] و (مکدری[۴]) برای تسخیر زمینداور تعیین فرموده متوجّهٔ قندهار گشت.

بعد از وصول آن‌جا در باغ گنج علی (خان[۵]) فرودآمد و دولت خان که در قلعه متحصّن گشته بود، درون حصار را به‌مردم معتمد سپرده، جمعی از تفنگچیان پادشاهی و پاره‌ای از مردم خود را به‌ضبط بالای کوه (قیتول[۶]) معین گردانید و محافظت بروج را به‌اهتمام کاکر خان واگذاشته، چندی از تفنگچیان را به‌مدد او گماشت و نگاهبانی ملچارهای پایین دروازهٔ ماشوری و دروازهٔ خواجه خضر را به‌نورالحسن بخشی احدیان و جماعت احدی که همراه او بودند، مفوّض ساخت و چندی از مردم پادشاهی و جمعی از تفنگچیان را که کمکی قندهار بودند، به‌محافظت قلعهٔ دولت‌آباد و قلعهٔ مَنْدَوی معیّن گردانیده و خبرداری آن به‌میرک حسین بخشی قندهار حواله نمود.

و خود برای اهتمام ملچارها از ارگ به‌قلعهٔ دولت‌آباد آمد و چون سرشتهٔ تدبیر از دست داده بود، به‌استحکام برج‌هایی که قلیج خان برای چنین روزها، در ایّام حکومت قندهار بر بالای کوه چهل زینه که از آن‌جا توپ و تفنگ به‌قلعهٔ دولت‌آباد و مَنْدَوی می‌رسید، ساخته بود نپرداخت.

قزلباشیه آن برج‌ها را از محافظت خالی یافته، جمعی تفنگچیان را فرستادند که در برجهای مذکور جاگرفته، شروع در تفنگ‌اندازی نمایند و در دو جانب ملچارها مقرّر ساختند. یکی محاذی دروازهٔ ماشوری و پیشبردن آن به‌عهدهٔ مرتضٰی قلی خان سپهسالار واگذاشتند و دیگر برابر دروازهٔ بابا ولی و اهتمام آن به‌مرتضٰی قلی خان قورچی باشی تفویض نمودند و ایشان هردو جانب (به[۷])پیشبردن ملچار و ساختن کوچه سلامت پرداختند و چون شاه جانب دروازهٔ بابا ولی

---

۱. بض: عبّاس ثانی از طوس به‌هرات.
۲. ب: تاش.
۳. بض: ازکی.
۴. ب: مکدر.
۵. د: خان.
۶. ب: قستیو.
۷. د: به.

می‌بود، سپاه ایران در این ضلع جدّ و جهد بسیار کار فرموده، ملچار را به‌جایی که تفنگ از قلعه می‌رسید، رسانیدند و منتظر رسیدن توپ‌های کلان که از عقب می‌آمد نشستند.

در این میان روزی توپی از قلعه به‌کلب علی خان، حاکم فراه که در سرانجام اسباب فتح قلعه بیش از دیگران می‌کوشید، خورده. کار او را به‌انجام رسانید و چون سه توپ‌کلان که هرکدام قریب یک من گوله می‌خورد، از عقب به‌لشکر قزلباش رسید. از آن جمله دو توپ را محاذی دروازهٔ بابا ولی و یکی را برابر دروازهٔ ماشوری برده، دمدمه‌هایی که ترتیب داده بودند، شروع درانداختن نمودند.

و چون دیوار قلعه عریض بود، توپ کارگر نمی‌افتاد و کنگره‌ها را که در پناه آن توپ و تفنگ از بالای قلعه سر می‌دادند، زده انداختند. اگرچه محافظان قلعه شب به‌مرمّت شرفات می‌پرداختند، امّا روز به‌ضرب توپ قزلباش بار از هم می‌ریخت.

مجملاً به‌روز توپ ملچارها را به‌کنار خندق رسانیدند و چندی پنهانی از خندق گذشته، پایین برج شیر حاجی جا کردند و دولت خان بر این معنی واقف گشته، در ته دیوار نقب زده، جمعی را از آن راه به‌مدافعهٔ ایشان فرستاد و پاره‌ای از آن بی‌باکان به‌قتل رسیدند و بعضی به‌ملچارهای خود گریختند.

و قزلباشیه در عرض هشت روز از چوب گز و جُوال‌های پرخاک، چند جا پل بسته از خندق گذشته و در زیر دیوار شیر حاجی ملچارها ساخته، شروع در کندن نقب‌ها کردند و محصوران پی برده میان دیوار قلعه و شیر حاجی محاذی ملچار خندقی کندند و همچنین هر نقبی را که می‌یافتند، برهم می‌زدند و آنچه یافته نمی‌شد و از میان خندق مذکور سر برمی‌آورد و جمعی را که از راه نقب به‌خندق درمی‌آمدند، عرصه تیغ انتقام می‌ساختند و بعضی را که از نقب برمی‌آمدند، به‌سردادن بان‌های شکسته به‌آتش قهر خاکستر می‌ساختند[۱].

و هر روز از طرفین جمعی مقتول و مجروح می‌گشتند تا آن‌که شاه [عبّاس ثانی[۲]] روزی خود آمده ایستاد و لشکریان را تحریض نمود که از جانب دو دروازهٔ مذکور یورش نمایند. آن‌روز تا سه‌پهر آتش قتال مشتعل بود و از محاصران و محصوران بسیاری از پا درآمدند و قزلباشیه کاری از پیش نبرده به‌ملچارهای خود برگردیدند و چون از این‌روز باران شروع شد و

۱. د: می‌گردانیدند.
۲. بض: عبّاس ثانی.

شبانروز در باریدن بود، قزلباشیه در عقب شیر حاجی جاگرفته دیوار را می‌شکافتند[۱] و بعضی جاها می‌انداختند. هشت نُه روز انداختن توپ و تفنگ در میان نبود و مدار جنگ بر تیر و حقّه و سنگ بود. هرگاه قزلباش شوخی کرده به‌شیر حاجی درمی‌آمدند، محصوران زده بیرون می‌کردند.

آخرکار جمعی از اهل قلعه از سبب بی‌جگری دلی که نداشتند و شادی اوزبک با قزلباش همداستان شده، قبچاق خان را از راه برد و اگرچه در طیب خاطر دل نهاد این امر نبود. امّا همراه‌هان او که عیال با خود داشتند، از بیم تلف مال و جان و ناموس، او را به‌وضع خودش نگذاشتند. ناگزیر به‌آن سیه گلیم اتّفاق نمود.

و بعضی از منصبداران مغول و احدیان و تفنگچیان خاک بی‌وفایی بر تارک اخلاص ریخته، با این‌ها متّفق گشتند و پیش قلعه‌دار آمده، گفتند که به‌سبب مسدود گشتن راه‌ها، از کثرت برف در این نزدیکی امید رسیدن کمک نیست و از جدّ و جهد قزلباش ظاهر می‌شود که عنقریب قلعه را خواهند گرفت و بعد از تسخیر به‌غلبه و استیلا نه ما را به‌جان امان خواهد بود، نه فرزندان را از اسیری خلاصی.

دولت خان بی‌سعادت که در این وقت بایستی آتش این فتنه را به‌آب تیغ فرو نشاند، از بی‌سعادتی و بی‌جهتی در جواب به‌نصیحت پرداخت. لهٰذا اثری نبخشید و نامبرده‌ها برخاسته به‌خانه‌های خود رفتند و در ملچارها عشر جمعیّت پیش نماند و قزلباش از چند جا به‌شیر حاجی درآمدند. جمعی که از طرف دروازهٔ بابا ولی درآمده بودند، بعضی از مردم پادشاهی و نوکران دولت‌خواهان که در این سمت بودند، به‌آن‌ها درآویختند و از جانبین چندی مقتول گردیدند.

در این اثنا شادی حرام نمک به‌قلعه‌دار که بر دروازه با باولی بود، گفته فرستاد که محمّد بیگ نامی از جانب شاه [عبّاس ثانی] آمده، رقمی و پیغامی چند دارد و شرف‌الدّین حسین منصبدار را که داروغهٔ عمارت و ذخیره‌های قلعهٔ بُست بود، همراه آورده. دولت‌خواهان[۲] میرک حسین بخشی را فرستاد که محمّد بیگ را از بیرون دروازه برگرداند. میرک حسین چون به‌دروازهٔ ویس قرن رسید، دید که قبچاق خان و شادی و جمعی منصبداران مغول[۳] یکجا شده، در دروازه نشسته‌اند و محمّد بیگ را درون دروازه آورده، پیش خود جا داده‌اند و او چهار رقم، یکی به‌نام دولت خان و سه دیگر به‌نام شادی و نورالحسن و میرک حسین آورده، می‌گوید که

---

۱. د: دیوارها می‌شکافتند.
۲. بض: دولت خان.
۳. د ندارد: واحدیان و تفنگچیان خاک... و جمعی منصبداران مغول.

سخنی چند زبانی هم دارم.

میرک حسین برگشته، حقیقت را به‌دولت خان گفت. آن کم جوهر، لشکرنویس خود را فرستاد که محمّد بیگ را همان‌جا نگاه داشته، قبچاق خان و شادی را بفرستد. چون آن‌ها پیش او آمدند، به‌مصلحت دید آن حق ناشناسان عمل نموده از درون فطرتی آمده، با محمّد بیگ ملاقات نمود و رقم‌ها گرفته، نزد خود نگاهداشت.

و چون شاه [عبّاس ثانی[1]] پیغام نموده بود که از آنچه به‌پردل خان، قلعه‌دار بُست و رفقای او گذشته، عبرت گرفته، زیاده از این در مقام مخالفت نباشد و در ریخته شدن خون و بی‌حرمتی خود و رفقا نکوشد و برای اطّلاع اهل قلعه بر حال مردم بُست، شرف‌الدّین حسین مزبور را که محراب خان مسلسل، پیش از خود روانه کرده بود، با محمّد بیگ فرستاده. دولت خان گفت که بعد از پنج روز جواب خواهم داد و قرار یافت که در این پنج روز از طرفین به‌قتال و جدال نپردازند و محمّد بیگ رخصت یافته به‌لشکر خود برگردید.

روز پنجم علی قلی خان، برادر رستم خان سپهسالار سابق به‌ملچار شادی آمده، پیغام کرد که بندگان شاه مرا برای تحصیل جواب فرستاده‌اند و دولت خان بیدل با اکثر ملازمان درگاه به‌دروازهٔ مذکور رفته، علی قلی خان را طلبید و او بعد از ملاقات گفت سعی و تلاش که ممکن بود، به‌عمل آورده آمد، لایق آن‌که دیگر دست از جنگ کشیده در حفظ جان و مال خود ساعی باشد و برای گفتن جواب یکی را با من بفرستید. دولت خان نابکار عبداللّطیف، دیوان قندهار را برای آوردن قولنامه همراه خان مذکور فرستاد و او فردای آن قولنامه را آورد.

و شادی بدبخت تا برآمدن قلعه‌دار صبر نورزیده، شباشب دروازهٔ ویس قرن را که حواله او بود، به‌قزلباش واگذاشت و با قبچاق خان به‌اردوی شاه شتافت و دولت خان برگشته، بخت[2] و روزگار، هرچند مردم را به‌رفتن قلعهٔ بالای کوه تکلیف نمود، مفید نیفتاد که اگر با جمعی آن‌جا پناه می‌برد تا رسیدن کمک بی‌آسیب می‌توانست به‌سربرد. فردای آن منصبداران و احدیان و تفنگچیان که به‌محافظت دروازه‌های قلعهٔ نو و کهنه می‌پرداختند، امان گرفته به‌در رفتند و به‌غیر از ارگ که دولت خان هیچ‌کاره با کاکر خان و راجه امر سنگه بدگوجر و چندی دیگر از منصبداران و جمعی از نوکران خود مانده بود، همه‌جا را قزلباش تصرّف نمود.

---

۱. بض: عبّاس ثانی.

۲. د ندارد: بخت.

و نهم صفر همین سال [۱۰۵۹ ه‍/۲۲ فوریهٔ ۱٦٤۹ م] علی قلی خان آمد و گفت که زیاده بر این توقّف گنجایش ندارد و (دولت خان[۱]) نادولت‌خواه آن قسم جای پناه را از دست داده، با اسباب و همراهان بیرون رفته به‌فاصلهٔ یک کروه فرودآمد. در مدت محاصره که به‌دو ماه کشید. نزدیک دوهزار کس از لشکر قزلباش و چهارصد مرد از اهل قلعه مقتول گردیدند.

القصّه روز سوّم برآمدن دولت خان بی‌جرأت از قلعه علی قلی خان و عیسٰی خان [و] برادرش و جمشید[۲] خان پیش (او) آمده، گفتند که شاه [عبّاس ثانی[۳]] ترا با چندی از اعیان و رفقای تو طلبیده‌اند.

او گفت بهتر آنست که مرا از این تکلیف معاف دارید و اگر البتّه می‌برید، نوعی نمایید که در رخصت توقّف نشود، تشریف ندهند. علی قلی خان تعهّد این هردو مطلب نمود و دولت خان وخیم‌العاقبت با کاکر خان و نورالحسن همراه امرای مذکور به‌خدمت شاه [عبّاس ثانی[٤]] رفت و بعد از ساعتی رخصت شده به‌خیمهٔ خود آمده و هیجدهم صفر مذکور [۱۰۵۹ ه‍/۳ مارس ۱٦٤۹ م] با یک جهان شرمساری و زیانکاری روانهٔ هندوستان گردید.

شاه [عبّاس ثانی[٥]] به‌سبب آن‌که دواب لشکر از فقدان علف اکثر تلف شده بود و قحط غلّه ضمیمهٔ آن گردیده، محراب خان را با قریب ده‌هزار قزلباش و غلام و تفنگچی به‌محافظت قندهار و دوست علی ازبکیه را با جمعی به‌حراست قلعهٔ بُست مقرّر گردانیده. بیست و چهارم همین ماه [صفر ۱۰۵۹ ه‍/۱۰ مارس ۱٦٤۹ م] به‌خراسان معاودت نمود.

سرگذشت قلعهٔ بُست آن‌که چون محراب خان به‌پای قلعه رسیده، جایی که توپ رس نبود، فرودآمد و قلعهٔ نو را که به‌فرمان پادشاهی متّصل قلعهٔ کهنه بنا شده بود، از غایت استحکام تسخیرپذیر نیافت. فتح قلعهٔ کهنه را آسان دیده از کنار پُل عاشقان تا آب هیرمند[٦]، پنج ملچار مقرّر گردانیده، اهتمام هرکدام را به‌یکی از رفقای خود و غیرهم مقرّر ساخت و پردل خان، قلعه‌دار محاذی ملچارهای قزلباش جابه‌جا جمعی از خویشان خود را به‌نگاهبانی گذاشته، خود از همه‌جا با خبر می‌بود و قزلباشان با سعی تمام در پیشبردن ملچارها و ساختن کوچهٔ سلامت

---

۱. ب: دولت‌خواهان.
۲. بض: و برادرش جمشید خان پیش او آمده.
۳. بض: عبّاس ثانی.
۴. بض: عبّاس ثانی.
۵. بض: عبّاس ثانی.
۶. بض: هیلمند.

کوشش نمودند و بعد از چند روز دو توپ‌کلان را که از عقب رسید به‌دمدمه‌ها برآورده بر قلعه می‌زدند و پردل خان با همراهان خود به‌انداختن توپ و تفنگ و بان مدافعه می‌کرد. چون از طرف ملچار نصرت خان، مَلِک سیستان، قزلباشیه به‌قصد شکستن بند خندق، کوچهٔ سلامت پیشبرده نزدیک رسانیده بودند. جمعی از نوکران پردل خان از راه دریچه‌ای که پیش از این قلعه‌دار برای این چنین روزی در آن طرف گشوده بودند، برآمدند و بر ملچار غنیم ریخته جمعی کشتند و بقیة‌السیف ملچار را گذاشته گریختند.

مجملاً از ابتدای محاصره تا پنجاه و چهار روز آتش قتال اشتعال داشت و از جانبین چندی مقتول و مجروح می‌گردیدند. چنانچه در این مدت نزدیک ششصد کس از قزلباش و قریب به‌نصف این از نوکران پردل خان به‌قتل رسیدند.

چهاردهم محرّم این سال [۱۰۵۹ ه‍/۲۸ ژانویهٔ ١٦٤٩ م] قلعه‌دار زینهار طلبیده، بعد از عهد و پیمان محراب خان را دید و خان مذکور نقض عهد نموده، از جمله سه‌صد کس در سپردن یراق ایستادگی نموده، دست تجربه کردند، از پا درآورده. او را با مابقی مردم عیال و اطفال مقیّد نموده، شاه [عبّاس ثانی] به‌قندهار آورد.

قصّهٔ زمینداور آن‌که چون سارو خان تالش با جمعی که همراه داشت، قلعه را محاصره نمود. سیّد اسعدالله و سیّد باقر، پسران[1] بایزید بخاری که با چندی از برادران خود و پانصد تفنگچی سوار و پیاده پادشاهی به‌محافظت آن می‌پرداختند، به‌سارو خان پیغام دادند که این قلعه (از توابع[2]) قندهار است، بی‌فتح آن تسخیر این فایده ندارد، بهتر آن‌که تا مشخّص شدن معاملهٔ قندهار راه جنگ و جدل وا نشود و خون‌ها عبث ریخته نشود و سارو خان این سخن را نفس‌الامر یافته، از پیشبردن ملچارها دست کشیده و حقیقت را به‌شاه نوشته، منتظر جواب نشست. تا آن‌که کس شاه رقم گرفتن قلعهٔ بُست و قلعهٔ قندهار نزد سادات آورد. آن‌ها قلعه را به‌محمّد سلطان چکنی که با بعضی به‌نگاهبانی آن حصار مأمور شده بود، دادند و با رفقا برآمده به‌قندهار آمدند.

بالجمله بعد از معروض گشتن این اخبار، عزیمت پادشاهانه بر ذمّهٔ پادشاهانه لازم‌تر گشته. رایات جلال کوچ در کوچ نهضت نمود و روز شرف [۱۹ فروردین ۱۰۲۸ ه‍ ش/ ۷ آوریل ١٦٤٩ م] باغ مینومثال، حسن ابدال به‌نزول اشرف شرف‌اندوز گردید.

---

۱. د ندارد: پسران.
۲. د: از توابع.

دوّم ربیع‌الثّانی این سال [۱۰۵۹ هـ/۱۵ آوریل ١٦٤٩ م] جشن وزن قمری اختتام سال پنجاه و نهم از عمر ابد طراز انعقاد یافت و ذات مبارک را به‌طلا و دیگر اشیای معهوده وزن نمودند و خلقی کامیاب آروز گشت.

نهم ماه مذکور [ربیع‌الثانی ۱۰۵۹ هـ/۲۲ آوریل ١٦٤٩ م] باغ[۱] پیشاور از قدوم همایون طراوت‌پذیر گشت و در این وقت چون به‌مسامع جهانداری رسید که شاه ویردی[۲] سلطان استاجلو که شاه [عبّاس ثانی[۳]] وقت برگشتن از قندهار به‌رسم ایلچی‌گری فرستاده بود، به‌کابل آمده. حکم شد که یکی از گرزداران رفته او را به‌اردوی معلّی بیارد و چون مرکوز خاطر ملکوت ناظر بود که ازواج و بنات نذر محمّد خان را نزد او به‌بلخ بفرستند، رحمت خان کاشانی برای آوردن ایشان به‌کابل رخصت لاهور یافت.

بیست و دوم این ماه [ربیع‌الثّانی ۱۰۵۹ هـ/۵ مۀ ١٦٤٩ م] که باغ وفا به‌ورود معلّی نضارت بی‌اندازه داشت، عاقل خان بخشی دوّم[۴] به‌فجار گذشته.

بیست و پنجم [ربیع‌الثّانی ۱۰۵۹ هـ/۸ مۀ ١٦٤٩ م] در مقام نِیمْلَه ایلچی شاه به‌درگاه رسید و بار نیافت و نامه گرفته نشد و شایسته خان و جعفر خان میربخشی به‌اشارۀ همایون او را به‌دایرۀ خود طلبیده، گفتند که حضرت‌اعلی می‌فرمایند، الحال که مخالفت به‌میان آمد، فرستادن رسل و رسایل و بار دادن رسول لطفی ندارد.

و چون سفر کشیده، از راه دوری آمده به‌جلال‌آباد رفته. چند روز بیاساید که بعد از رفتن به‌کابل او را طلب داشته، رخصت مراجعت خواهم داد و مشارٌالیهما به‌رسانیدن حکم و رسانیدن لوازم ضیافت پرداخته. همان‌روز او را روانۀ جلال‌آباد گردانیدند و بزرگان اشرف از مراحم پادشاهی نه‌هزار روپیه[۵] مدد خرج مصحوب گرزبرداری که به‌مهمانداری او معیّن گشته بود، فرستادند.

چهارم جمادی‌الاوّل این سال [۱۰۵۹ هـ/١٦ مۀ ١٦٤٩ م] که ساعت دخول بلدۀ کابل بود. قرین دولت و اقبال از بگرامی سوار شده متوجّۀ شهر گشتند و پادشاه‌زادۀ بلنداقبال و امیرالامرا

۱. بض: باغ ظفر در پیشاور.
۲. بض: وری بیگ.
۳. بض: عبّاس ثانی.
۴. دم به‌فجار.
۵. بض: ده‌هزار روپیه.

و راجه جسونت سنگه در اثنای راهسان سپاه نمودند. از ملازمان پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال آنچه در این سفر بودند، چهارهزار سوار و از امیرالامرا سه‌هزار سوار و از راجه [جی سنگه] دوهزار سوار به‌شمار درآمد و حضرت‌اعلی در زمان مختار در دولتخانهٔ مبارک کابل نزول اجلال فرمودند.

ملازمت نمودن دو ایلچی بلخ در یک‌روز

در این ولا محمّد مراد بی، دیوان بیگی[۱] که پیش از این به‌دو ماه نذر محمّد خان به‌ایلچی‌گری فرستاده بود و او بعد از توجّهٔ موکب منصور به‌کابل از لاهور، حسب‌الحکم در کابل توقّف داشت، به‌استیلام عتبهٔ خلافت فایزگردید و نامهٔ خانی را گذرانید.

و یادگار بیگ چولاق که خان او را بعد مراد بی[۲] به‌جناح استعجال روانه ساخته بود و در ده روز از بلخ به‌کابل آمده، نیز در همین‌روز ملازمت کرده نامهٔ خانی را به‌نذر انور درآورد و از پیشگاه خلافت به‌هرکدام از ایلچیان مزبور خلعت و پنج‌هزار روپیه انعام شفقّت شد و به‌فاصلهٔ سه چهار روز ارسلان یساول که نذر محمّد خان با اسب صندلی ابلق نادری مصحوب او فرستاده بودند[۳]، به‌دولت بار مستسعد گشت و اسب مذکور را به‌نظر فیض گستر گذرانید و به‌عنایت خلعت و دوهزار روپیه انعام کامیاب گشت و مَلِک سعید، زمیندار قوشنج که به‌وسیله دولت‌خواهی روی امید به‌درگاه خلایق پناه گذاشته بود، شرف ملازمت دریافته به‌مرحمت خلعت و خنجر و انعام دوهزار روپیه و منصبی درخور نوازش یافت.

و بعد از چند روز باز به‌هریک محمّد مراد بی[۴] و یادگار بیگ چولاق، ایلچیان بلخ اسب با زین نقره و پنج‌هزار روپیه انعام و به‌همراهان ایشان چهارهزار روپیه بخشش شد.

[رسیدن سرهایی مفسدان بلخ وصول افواج به‌قندهار]

و در اواخر این ماه [جمادی‌الاوّل ۱۰۵۹ ه‍/اوایل ژوئن ١٦٤٩ م] رسیدن سرهایی مفسدان بلخ که نذر محمّد خان از یکجهتی به‌درگاه فرستاده بود. سرهای سیونج[۵]، تردی علی قطغان و محمّد بیگ قبچاق و کودکی بیگ[۶]، عموی او و یوسف خواجه سیّد اتائی که سبحان قلی

---

۱. بض: محمّد مراد بیگ، دیوان بیگی بلخ.
۲. بض: محمّد مراد بیگ.
۳. د: فرستاده بود.
۴ بض: محمّد مراد بیگ.
۵. بض: سیونج بی.
۶. د: کوکی بیگ؛ بض: قلی بیگ.

سلطان به‌تیغ انتقام سر ایشان را کفایت نموده بود و به‌جزای بدانشی رسانیده به‌درگاه رسید.

شرح این سرگذشت به‌طریق اختصار آن‌که چون عبدالعزیز خان خبر استقرار نذر محمّد خان در ممالک بلخ و بدخشان شنید، به‌سبحان قلی سلطان که او را قلعه خانی داده، در حصار گذاشته بود، نوشت که اوّل خُلْم را از لواحق بلخ به‌غیر آن آباد نمانده بود و از آن‌جا غلّه به‌بلخ می‌بردند، رفته بگیرد و بعد از آن به‌تسخیر بلخ پردازد و نذر محمّد خان خبرآمدن او به‌خُلْم یافته، کفش قلماق را فرستاده او را به‌استمالت پیش خود طلبیده، در ارگ بلخ نگاهداشت.

و بعد از مرور مدتی با کفش قلماق فرستاد که قلعهٔ میمنه را از پسر اوراز بی[۱] و قلعهٔ زعفران را که یک و نیم کروهی چیچکتو است، از شادی بیگ که از قبل عبدالعزیز خان به‌محافظت می‌پرداختند، بگیرد. کفش قلماق که[۲] در گرزوان از سبحان قلی سلطان با قلیلی پیش رفت و چون عبدالعزیز خان از فرستادن این جماعت اطّلاع یافته، خوشی لب‌چاک را با قریب دوهزار سوار به‌ایلغار فرستاده بود که کمک قلعه‌داران مزبوره نمایند، نگذراند که آن قلاع از تصرّف برآیند. خوشی با همراهان در چهار کروهی میمنه به‌کفش قلماق رسید و او با معدودی که همراه داشت، جنگ کرده گرفتار شد.

و سبحان قلی سلطان بر این حال وقوف یافته، از گرزوان برگردید و در سر پل توقّف کرده به‌مصلحت وقت خطبه به‌نام عبدالعزیز خان و خوشی، کفش [قلماق] را تا دو کروهی بخارا زنده برده، در آن‌جا به‌اغوای سیونج و بیگ اوغلی و دیگران کشته، سر او را پیش عبدالعزیز خان برد.

و چون چند ماه بر این قضیه گذشت. عبدالعزیز خان سیونج و تردی علی قطغان و چند دیگر را با فوجی فرستاد که پیش سبحان قلی خان سلطان[۳] بردند و او را همراه گرفتند، نذر محمّد خان را به‌هر طور که دانند از بلخ برآورند و ایشان نزد سبحان قلی خان رفته، گفتند که خان ما را برای استخلاص بلخ از نذر محمّد خان و اجلاس شما برمسند سلطنت آن ولایت فرستاده است. چون وقت از تنگی درنگ برنمی‌تابد، امروز به‌عزیمت تسخیر بلخ روانه باید شد.

---

۱. بض: بیگ.
۲. د ندارد: فرستاد که قلعهٔ میمنه را... می‌پرداختند بگیرد کفش قلماق که.
۳. د ندارد: سلطان.

و سلطان برای سرانجام خود دو روز فرصت خواسته، فردای آن سیونج و همراهان را به‌ضیافت طلبید و در خفیه جمعی برای کشتن آن‌ها آماده ساخت و و همین که آن خون گرفتگان نزد سبحان قلی سلطان آمدند. سلطان جماعتی را که کمین کرده بودند، اشارت نمود تا تیغ در آن‌ها گذاشتند و سر سیونج و چهار مفسد دیگر که[۱] سرها از آن فرستادهای عبدالعزیز خان بودند، بریده پیش پدر فرستادند. نذر محمّد خان برای اظهار یکجهتی و اخلاص آن سرها را مصحوب دوست بیگ قواچی به‌درگاه ارسال داشت و قواچی مزبور بعد از رسانیدن سرها، به‌عنایت خلعت و انعام دوهزار روپیه کامیاب گشت.

حقیقت لشکر منصور آن‌که علّامی سعدالله خان با افواج قاهره روزی که از نیلاب عبور کرد، پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر نیز از مُلتان آمده، از دریای مذکوره[۲] عبره فرمودند و جمیع عساکر در رکاب آن پادشاه‌زادهٔ نصرت‌مآب روانه کوهاتهه گشتند و بعد از رسیدن به‌کوهاتهه تا یافتن خبر برف توقّف شد و چون نوشتهٔ خلیل بیگ که برای هموراه ساختن راه و بستن پل‌ها[۳] رخصت یافته بود، رسید که در راه کوهستان بسیاری برف به‌مرتبه‌ای است که اگر دیگر نبارد، شاید در یک ماه راه وا شود. بنابر آن پادشاه‌زادهٔ ظفر نصاب نصرت‌نصیب فسخ عزیمت از آن راه نمود به‌راه گهاتی سِنده بسته که بغایت صعب دشوار است، به‌طرف پیشاور روانه شدند و داخل پیشاور نگردیده، کوچ در کوچ به‌کابل راهی گشتند.

و چون در کابل تا رسیدن بیلداران که از آن طرف نواحی جلال‌آباد طلبیده بودند و سرانجام یافتن دیگر ضروریات توقّف لازم بود. یازده روز[۴] در کابل مانده، روانهٔ غزنین گردیدند و بعد از وصول آن‌جا به‌سبب به‌هم نرسیدن کاه و نرستن گیاه و گرانی غلّه که دو سیر یک روپیه کمتر می‌افتاد و کار بر لشکریان تنگ شد، پادشاه‌زادهٔ عالمیان و علّامی سعدالله خان به‌درگاه عرضداشت کردند که حال غلّه و علف در غزنین نیست که شنیده می‌شود که از این‌جا تا قندهار آذوقه نیست. امر اشرف چیست؟ فرمان صدور یافت که امثال این امور را مانع ندانسته، همّت مصروف مقصد گردانند و خود را زود به‌قندهار (برسانند[۵]).

---

۱. د: که را.
۲. د: مذبور.
۳. د: بها.
۴. بض: پانزده روز.
۵. د: برسانند.

لهٰذا پادشاه‌زادهٔ جوان بخت کامکار در عرض پانزده روز که لشکر در نواحی غزنین بود، هرقدر غلّه که توانستند، جمع نمود، آذوقه چند روز برداشتند و شاد خان و چندی دیگر را که نزدیک دوهزار سوار جمعیّت داشتند، قراول گردانیده پیش فرستادند و باقی لشکر را بر طبق ارشاد همایون، هفت فوج گردانیدند. به‌این تفصیل غول هیجده‌هزار سوار هراول پانزده‌هزار سوار و هریک از برانغار و جرانغار و چنداول پنج‌هزار سوار و هرکدام از طرح دست راست و چپ سه‌هزار سوار و از آن میان فوج غول را به‌وجود گرامی خود استظهار بخشیده، سرداری فوج هراول بهادر خان و برانغار به‌میرزا راجه جی سنگه جرانغار به‌قلیج خان و چنداول به‌رستم خان و طرح دست راست به‌نجابت خان و دست چپ به‌میرزا نوذر صفوی مقرّر فرمودند.

و بعد از ترتیب افواج به‌این دستور که مذکور شد، از غزنین عازم قندهار گشتند و چون به‌مقر رسیدند، سعادت خان، حاکم غزنین را با بعضی منصبدار هزاره و افغان آن‌جا گذاشته. قرار دادند که جمعی را در مقر نگاهدارد و خود در قراباغ بوده، از راه خبردار باشد تا متردّدین از آسیب افاغنه و هزاره‌جات محفوظ باشند و آذوقه بی‌مزاحمت به‌لشکر برسد.

در این وقت ملک حسین ولد ملک معدود ابدالی، زمیندار عمدهٔ قندهار که در قلعهٔ قندهار اقامت داشت و به‌شنیدن خبر توجّهٔ پادشاه‌زادهٔ عالی وساده با لشکرگران به‌قندهار از پیش محراب خان گریخته به‌وطن خود شهر صفا آمده بود. نزد جملةالملکی آمد و به‌وساطت علّامی ملازمت پادشاه‌زادهٔ کشورستان نمود و آن مؤید بختیار کامکار به‌آواز سرکار فیض‌آثار پادشاهی، خلعت و خنجر مرصّع و ده‌هزار روپیه انعام عنایت نموده، امیدوار مراحم خاقانی گردانیدند.

و روزی که سه کروهی قلات معسکر بود، فرمان لازم‌الاتّباع شرف ورود افکند که پادشاه‌زادهٔ نصرت‌آماده، علّامی را با جمعیّت او و فوج هراول و چنداول و جرانغار و برانغار و طرح دست راست پیشتر روانه کردند[1] تا بسرعت شتافته نگذارند که اهل قندهار غلات را درو نموده. درون قلعه ببرند و خود به‌آهستگی می‌رفته باشند و آن عالی‌مقدار برحسب امر مطاع، صبحگاه وقت رحیل افواج مذکوره را به‌استعجال راهی ساختند و خود در قلات فرودآمدند و حراست قلعهٔ آن را به‌عهدهٔ شمشیر خان مقرّر نمودند.

و سعدالله خان به‌تعجیل روان گشته، شب در میان جلگای شهر صفا مخیم ساخت و مبارک خان نیازی را به‌محافظت شهر صفا گذاشته. از آن‌جا به‌سه کوچ وصول افواج قاهره

---

۱. د: گردانید.

به‌ظاهر قندهار، دوازدهم جمادی‌الاولی همین سال [۱۰۵۹ ھ/۲٤ مۂ ۱٦٤۹ م] به‌نواحی قندهار رسید و فضا ده خواجه که نیم کروهی قلعه است، معسکر گشت و چون ساعت محاصره، چهاردهم ماه مذکور [جمادی‌الاولی ۱۰۵۹ ھ/۲٦ مۂ ۱٦٤۹ م] مقرّر گشته بود. روز دیگر که برای قدوم پادشاه‌زادۂ ظفر لزوم و رسیدن ساعت محاصره توقّف نمود، به‌اتّفاق سرداران افواج قاهره سوار شده، دور قلعه را ملاحظه نمود.

چهاردهم [جمادی‌الاولی ۱۰۵۹ ھ/۲٦ مۂ ۱٦٤۹ م] پادشاه‌زادۂ عالمیان از عقب آمده. به‌لشکر ملحق گشتند و خود نیم کروهی قلعۂ عقب موضع کَاغْنَک که بر بلندی پشته است، فرودآمده و راجه بیتهل داس با آنچه از فرقۂ راجپوتیه در فوج هراول معیّن بود، نزدیک خود جا دادند و مقرّر نمودند که علّامی در باغ گنج علی خان که به‌گنج‌آباد موسوم است و میرزا راجه [جی سنگه[1]] دیگر خان مذکور که متّصل همین باغ است و به‌عبّاس‌آباد شهرت دارد و قلیج خان که در باغ نظر که علی مردان خان در پهلوی باغ پدر خود ساخته و قزلباشیه امسال وقت مراجعت از قندهار، جمیع اشجار آن را بریده و از بیخ کنده بودند، فرودآیند.

و برابر دروازۂ بابا ولی سه ملچار قرار یافت؛ یکی متّصل دامن کوه چهل زینه به‌اهتمام نجابت خان و نوکران او با مردم علّامی که ثانی‌الحال به‌راجه جی سنگه مفوّض شده؛ دوّم به‌قاسم خان میرآتش با کل توپخانۂ پادشاهی؛ سوّم به‌قلیج خان با مجموع فوج جرانغار قرار دادند که رستم خان با جمیع فوج برانغار پایین دروازۂ خواجه خضر و دروازۂ ویس قرن فرودآمده، ملچار کند و ملچار محاذی دروازۂ خواجه خضر به‌عهدۂ علّامی و اهتمام ملچار آب دزد به‌ملازمان خود مقرّر کردند و بهادر خان با رفقا روبه‌روی دروازۂ مَاشُوری در باغ بهادر خان مصروف به‌ابول بی که نشانی از آبادی نداشت، فرودآمد و لهراسب خان قورچی باشی با احدیان به‌همراهی خان مذکور معیّن گردید و بهادر خان جمیع همراهان و نوکران خود را دو فوج گردانیده[2] در آن طرف و ملچار ساخت و عقب کوۂ لکه سه ملچار ساخت؛ یکی به‌اهتمام راجه رای سنگه[3] و جمعی دیگر از منصبداران؛ دوّم به‌اهتمام نظر بهادر و جماعتی دیگر از منصبداران[4]؛ سوّم به‌اهتمام راجه بدن سنگه و راجه جگمن جاودن و طایفه‌ای دیگر

۱. بض: راجه جی سنگه.
۲. د: کوچ گردانیده.
۳. بض: راجه جی سنگه.
۴. د ندارد: دوم به‌اهتمام نظر بهادر و جماعتی دیگر از منصبداران.

از منصبداران تا راه درآمدن مخالفان به‌قلعه نیز از آن طرف مسدود گردد و محافظت کوه چهل زینه به‌میرزا نوذر و برادرش میرزا سلطان نبیره‌های مظفّر حسین میرزای صفوی و جمعی دیگر تفویض یافت.

و بعد از تعیّن ملچارها پادشاه‌زادهٔ عالمیان، شاد خان و دیگر قراوالان را به‌کوشک نخود فرستادند که از قرار واقع برآمد و شد آشنا و بیگانه واقف شوند. فردای این‌روز که پانزدهم جمادی‌الاولی مذکور [۱۰۵۹ ه‍/۲۷ مۀ ١٦٤٩ م] بود و راجه مان سنگه گوالیاری و بهاو سنگه ولد راجه جگت سنگه که پایین چهل زینه بودند، در برجهای بالای کوه مردمی کمی دیده، نشان‌های خود گرفته، بی‌رخصت پادشاه‌زادهٔ روزگار دویدند و از علّامی کمک طلبیدند و مشارٌالیه جمعی را با لشکرنویس خود فرستاد. در این اثنا محراب خان مطّلع شده، با جمعی کثیر از راه دریچه بالایی کوه رسیده، در برج را به‌تفنگچی بسیار استوار ساخته تفنگ باران کرد و نام برده‌ها و مردم جملة‌الملکی که کمک ایشان رفته بودند، در نیمه راه به‌سبب تنگی ممر و ملاحظهٔ ضایع شدن مردم توقّف نمودند و ملچار ساخته و به‌استحکام آن پرداخته نشستند، تا هرگاه قابو بیابند، برجها را بگیرند.

و بعد از چند روز پادشاه‌زادهٔ آفاق قلیج خان (را[۱]) با راو ستر سال و چندی دیگر از امرا و جمعی از منصبداران و چند[۲] سوار احدی و دویست سوار برق‌انداز از حضور و شاد خان را با سایر فوج قراول که هفت‌هزار سوار بودند، از کوشک نخود به‌بست، برای تصرف غلّات آن نواحی روانه گردانیدند و سفارش فرمودند که به‌استمالت قلعه‌دار و دلاسایی رعایای آن حدود نیز بپردازند و بعد از رفتن قلیج خان[۳] مقرّر شد که رستم خان به‌ملچار قلیج خان بیاید و راجه بیتهل داس با همراهان به‌جای رستم خان ملچار کند. چون مابقی این داستان به‌سال آینده متعلّق است، به‌محلّ خود[٤] رقم‌پذیر خامهٔ سوانح‌نگار خواهد گردید.

---

۱. د: را.
۲. بض: صد.
۳. د ندارد: قلیج خان.
۴. د ندارد: به‌محل خود.

وقایع سال بیست و سوّم جلوس خاقان آفاقستان و فرستادن عبدالرّحمٰن سلطان نزد نذر محمّد خان به‌بلخ، موافق هزار و پنجاه و نه

در اوّل ماه [جمادی‌الثّانی] اوّل این سال [۱۰۵۹ هـ/ژوئن ـ ژوئیه ۱٦٤۹ م] روی نمود، روانه ساختن عبدالرّحمٰن سلطان[۱] از کابل نزد پدر به‌بلخ، توضیح این مقال آن‌که نذر محمّد خان بعد از به‌هم رسانیدن.

فی‌الجمله استقامت نامه مشتمل بر طلب فرزندان و خواهش مدد خرج مصحوب خواجه خان به‌خدمت اشرف ارسال داشته بود، چنانچه در طی وقایع سال گذشته، به‌جای خود نگارش یافته. حضرت شاهنشاهی وقت توجّه از دارالسلطنت به‌صوب کابل، خسرو سلطان و بهرام سلطان را برای فرستادن بلخ تکلیف رفاقت اردو کردند و چون آن‌ها به‌سبب رنجش که از نذر محمّد خان داشتند، دل نهاد رفتن پیش او نگردیدند. عبدالرّحمٰن سلطان را که به‌حد تمییز نرسیده بود و به‌ارادۀ فرستادن در رکاب آوردند و رحمت خان را چنانچه مندرج گشت، از راه به‌راه آوردن متعلّقان خان به‌لاهور فرستادند.

چون بعد از رسیدن کابل از نامه‌های[۲] که محمّد مراد بی[۳] و یادگار بیگ، ایلچیان نذر محمّد خان ازنظر گذرانیدند. به‌وضوح پیوست که خان از تنهایی خواهش دارد که عبدالرّحمٰن سلطان را همراه یادگار بیگ که محلّ اعتماد اوست، به‌تعجیل رخصت داده شود.

بنابر آن، غرّۀ جمادی‌الثّانیه [۱۰۵۹ هـ/۱۲ ژوئن ۱٦٤۹ م] به‌او خلعت فاخره و جیغۀ مرصّع و خنجر مرصّع[٤] و شمشیر مرصّع و سپر با یراق مرصّع و دو اسب خاصّۀ طلا و مطلّا و سی‌هزار روپیه انعام شفقّت فرموده به‌بلخ مرخّص نمودند و پادشاه‌زادۀ بلنداقبال که در این دو سال و دو ماه که او به‌درگاه رسیده بود، به‌امر والا تربیت او می‌کردند. حسب‌الاشارۀ همایون

---

۱. ب: سلطان است.
۲. د ندارد: از نامه‌های.
۳. بض: محمّد مرا بیگ.
۴. د ندارد: و خنجر مرصّع.

بیست‌هزار روپیه از جواهر و مرصّع‌آلات و طلا آلات و نقره آلات و اقمشه و غیرها به‌او دادند و یادگار بیگ از پیشگاه نوازش به‌خلعت و خنجرمرصّع و پنج‌هزار روپیه انعام کامیاب شده، همراه او دستوری یافت و یک لک روپیه دیگر برای نذر محمّد خان ارسال شد و در جلدوی اخلاصی که از سبحان قلی سلطان[1] نسبت به‌پدر صدور یافته بود، یک قبضهٔ شمشیر مرصّع و پنجاه (هزار[2]) روپیه برای او فرستادند و رسانیدن آن به‌محمّد امین برلاس مفوّض گردید. مقرّر گشت که راجه راجروپ، قلعه‌دار کهمرد که به‌کابل آمده بود، به‌کهمرد برساند و از آن‌جا به‌محمّد امین حواله نماید.

و چون به‌عرض رسید که در اثنای توجّهٔ عساکر منصوره به‌صوب قندهار بسیاری از مزارع غزنین و توابع آن پامال لشکر گردیده. خاقان رعیت‌پرور مهربان دوهزار اشرفی مصحوب معتمدی ارسال نمودند، تا به‌نقصان رعایا وارسیده قسمت نماید.

و در این ایّام الله‌وردی خان را مورد مراحم ساخته، با چندی از امرا و منصبدار که مجموع یک‌هزار و پانصد سوار بود، به‌غزنین رخصت فرمودند و پانزده لک روپیه همراه خان مذکور فرستادند که از آن‌جا با غضنفر پسر خود و جمعی دیگر برای (مواجب[3]) سپاه و دیگر اخراجات لشکر نزد علّامی به‌قندهار روانه گرداند و خود در غزنین (بوده[4])، به‌اتّفاق شادی خان به‌ضبط راه و استیصال متمرّدان آن نواحی اشتغال نماید و در این ولا رحمت خان، متعلّقان نذر محمّد خان را از لاهور به‌درگاه رسانید.

روانه ساختن پردگیان نذر محمّد خان به‌بلخ و بندگان اشرف

بیست و چهارم جمادی‌الثّانیه مذکور [۱۰۵۹ ه/۵ ژوئیه ۱٦٤۹ م] به‌هریک از آن مستورات بخششی درخور از نقد و جنس نموده به‌بلخ راهی ساختند[5]، از ابتدای آمدن تا روز رخصت. آنچه به‌ایشان از زر و زیور و غیر ذلک به‌دفعات عاید گردیده، سه لک روپیه شد. مجملاً محمّد مراد بی[6] ایلچی نیز به‌عنایت خلعت و خنجر مرصّع و پنج‌هزار روپیه انعام کامیاب گشته،

---

۱. د ندارد: سلطان.
۲. د: هزار.
۳. د: مواجب.
۴. د: بوده.
۵. د: راهی گشتند.
۶. بض: محمّد مراد بیگ.

با پردگیان نذر محمّد خان اجازت معاودت یافت و از ملازمان درگاه، غازی بیگ، دیوان کابل و یاد علی بیگ میدانی نیز به‌همراهی او مأمور گشتند و قدغن رفت که در کوچ و مقام، رعایت حزم و احتیاط نموده، عفایفِ خان را به‌بلخ برسانند.

در این ولا از وقایع قندهار به‌مسامع جلال رسید که بهادر خان به‌اجل طبیعی ودیعت حیات سپرد و پادشاه‌زادهٔ نصرت‌آماده از دوهزار سوار نوکر او، هرکدام را که لایق بندگی درگاه داشتند، منصبی و علوفه فراخور حال مقرّر نمودند و جمعی را خود نگاه داشتند و باقی را علّامی و دیگر امرا نوکر کردند. حضرت‌اعلی به‌رحلت سردار خدمتکاری چنان، در این چنین وقت کاری تأسّف فرمود، ظل عاطفت بر وجنات احوال اولادش گستردند.

و اواسط رجب این سال [۱۰۵۹ ه/اواخر ژوئیه ۱٦٤۹ م] شاه ویردی بیگ، ایلچی شاه [عبّاس ثانی[۱]] حسب‌الطلب از جلال‌آباد به‌کابل آمده، در منزلی که برای او مقرّر شده بود، فرودآمد و جعفر خان به‌اشارهٔ اشرف به‌ضیافت طلبیده، ده‌هزار روپیه[۲] به‌صیغهٔ انعام از سرکار خاصّهٔ شریفه به‌سرکار[۳] رسانید و فردای آن مشارٌالیه بیست و پنج اسب عراقی و ده شتر مصحوب مهماندار، از خود به‌رسم پیشکش فرستاد و از پیشگاه نوازش ده‌هزار روپیه دیگر به‌او شفقّت شد.

پانزدهم شهر مذکور [رجب ۱۰۵۹ ه/۲۵ ژوئیه ۱٦٤۹ م] مسوّد این دستورالعمل جهانداری به‌خدمت داروغگی داغ مفوّض شد.

چون قلعهٔ غزنین شکست و ریخت بسیار به‌هم رسانیده بود و چاریکاران قلعه نداشت. در این ولا برای تعمیر، چهل‌هزار روپیه و جهت بنای قلعه، سی‌هزار روپیه حواله متصدّیان عمارت فرمودند.

غرّهٔ شعبان این سال [۱۰۵۹ ه/۱۰ اوت ۱٦٤۹ م] به‌ایلچی ایران رخصت انصراف ارزانی داشتند. یار حسین مهماندارش را با چند منصبدار دیگر به‌رفاقت معیّن فرمودند، تا او را سالم و غانم به‌قندهار رسانیده برگردیدند.

بازگشت رایات از کابل به‌لاهور

سلخ ماه مذکور [۱۰۵۹ ه/۱۷ سپتامبر ۱٦٤۹ م] زمان مختار معاودت اعلام نصرت اعتصام از کابل به‌دارالسلطنت اتّفاق افتاد.

---

۱. بض: عبّاس ثانی.
۲. بض: دوهزار روپیه.
۳. د ندارد: به‌سرکار.

طلب عساکر نصرت‌مآثر از حوالی قندهار

و چون از محاصرهٔ قلعهٔ قندهار سه و نیم ماه گذشته بود و گلّه و غلّه و کاه رو به‌کمی گذاشته و با وجود مساعی جمیله احبای دولت قاهره، به‌سبب همراه بودن توپ‌های قلعه برانداز و توپ افکنان قدرانداز فتح آن به‌دور کشیده و زمستان نزدیک رسیده بود. بنابر آن پادشاه‌زادهٔ عالی وساده فرمان صادرگشت که چون مفتوح گشتن قلعه بی‌توپ‌های کلان میسّر نیست و حالا وقت آن‌قدر نمانده که برسیدن توپ‌ها کفایت کند، تسخیر آن را حواله به‌وقتش نموده، با عساکر نصرت مآثر روانه هندوستان کردند و به‌پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال حکم شد که چندگاه در کابل اقامت نموده، همین که خبر وصول لشکر قندهار به‌غزنین بشوند، روانهٔ حضور کردند.

و سوّم شهر رمضان این سال [۱۰۵۹ ه‍/۱۰ سپتامبر ۱٦٤۹ م] که آن طرف بت خاک مخیم اقبال بود، خبر نصرت دولت‌خواهان و هزیمت سپاه قزلباش مژدهٔ نشاط بخشید. بالفعل اوّل به‌شرح بقیهٔ احوال افواج بحر امواج در اثنای محاصرهٔ قندهار پرداخته، بعد از آن کیفیّت فتح مرقوم خامهٔ سوانح‌نگار خواهد گردانید.

چهاردهم ماه [جمادی‌الثّانی] اوّل این سال [۱۰۵۹ ه‍/۱۲ ژوئیهٔ ۱٦٤۹ م] علّامی سعدالله خان به‌عرض پادشاه‌زادهٔ عالی‌دودمان رسانید که چون در این مدت اهل قلعه دروازهٔ خواجه خضر و ویس قرن را نبسته‌اند و برای خودنمایی از آن راه برآمده، آب از خندق برمی‌دارند، این معنی درنظر دور و نزدیک محمول بر مساهله می‌گردد و در ملچار راجه بیتهل داس که پایین دروازهٔ مذکور است. چون از زمینش به‌اندک کندنی آب برمی‌آید، کوچهٔ سلامت نمی‌توان ساخت و در جایی که درویش سرخ متّصل ملچار راجهٔ مزبور نشان می‌دهد و از آن آب برنمی‌آید رفته فرود می‌آییم و سعی می‌کنیم که در اندک وقتی کوچهٔ سلامت به‌خندق نزدیک رسد و مردم قلعه آب نتوانند برداشت.

و روز دیگر رخصت گرفته روانه شد و محصوران چون دیدند که فوج کلانی متوجّهٔ آن سمت است، روی توپ‌هایی کلان به‌آن‌جانب گردانیده، توپ بسیار انداختند. چنانچه به‌چندی از نوکران علّامی با آن‌که در پناه دیوار می‌رفتند، آسیب رسید. مجملاً جملة‌الملکی مساعی جمیله به‌تقدیم رسانیده (با وجود[1]) ریزش توپ و تفنگ، در چهار روز کوچهٔ سلامت را از جایی که ملچار ساخته بود، ده جریب پیشبرده و جمعی که از قلعه برآمده، پیش دروازهٔ خواجه خضر،

۱. د: با وجود.

درکنار خندق پناه دیوار گرفته، قراولی می‌نمودند. چون تفنگ لشکر منصور پی هم می‌رسید، گریخته به‌قلعه درآمدند و مردم علّامی در عرض دوازده روز ملچار را به‌جایی رسانیدند که در آن‌جا تا کنار خندق چهل گز ماند و ملچار رستم خان نیز آن‌قدر پیشامد که تا خندق چهل و پنج گز پیش نماند و ملچار قاسم خان به‌بیست و پنج گز خندق رسید.

و محصوران از نزدیک آمدن ملچارها و کوچه‌های سلامت در جدّ و جهد افزوده، چون کار بیشتر درست نمی‌شد، از شام تا صبح توپ و تفنگ می‌انداختند. شبی از شب‌ها درویش سرخ و نوکران علّامی با جمعی از بیلداران از کوچهٔ سلامت برآمدند و چون تا کنار خندق میدان بود و اهل قلعه مهتابی‌ها[1] روشن کرده هرکه را می‌دیدند، می‌زدند. به‌قصد آن‌که خود را به‌کنار خندق رسانیده و پناهی ساخته بنشینند. تکیه بر حفظ الٰهی کرده به‌آن‌جانب دویدند. اتّفاقا گِل‌هایی که قزلباشان وقت پاک کردن خندق برآورده، در آن کنار ریخته بودند، پناه آن جماعت شد و در عقب آن جاگرفته شروع درکار نمودند.

همان شب، کوچهٔ سلامت را که برای پناه آسیب توپ و تفنگ، خم و پیچ بسیار می‌دادند، شصت و دو گز[2] کنده به‌کنار خندق رسانیدند و غیر از چند بیلدار، کسی در آن شب گزند (تفنگ[3]) نیافت. شب دیگر قاسم خان نیز کوچهٔ سلامت را به‌لب خندق رسانید و پادشاه‌زادهٔ منصور بختیار برای پناه آب دزد و نگاهبانی نقب‌کنان دو کوچهٔ سلامت برد و طرف دزد آب مذکور قرار دادند. از آن جمله یکی به‌لهراسب خان و سادات بارهه و چندی از راجپوتان و دیگری به‌ملازمان خود ملک حسین کوکه و محمّد بیگ میرآتش سپرده، بسیاری از نوکران خود را به‌آن‌ها همراه کردند.

و چون کوچهٔ سلامت علّامی به‌کنار خندق رسیده بود، از آن‌جا کوچه‌ای دیگر برکنار خندق شروع نموده، تا محاذی دروازهٔ خواجه خضر بردند و برای پرکردن خندق از چوب و خاک و پل بستن از کوچهٔ سلامت دریچه‌ها به‌خندق واکردند و شروع در خاک ریزی کرده، شب‌ها تا صباح سبدها و جُوال‌های پرخاک و بسته‌های چوب و گز در خندق می‌انداختند و هرقدر پر می‌گشت، بالای آن را به‌چوب می‌پوشیدند و ملک حسین و محمّد بیگ در دزدیدن

---

۱. د: مهتاب‌ها.
۲. بض: شصت گز.
۳. د: تفنگ.

آب خندق کوشش نموده، چند[۱] نقب زدند. از آن جمله یکی را به‌خندق رسانیده، آب سر دادند. چنانچه قریب یک گز آب خندق کم شد و قاسم خان نیز نقبی از زیر خندق شروع نموده به‌دیوار شیر حاجی نزدیک رسانید.

اگرچه از احبّای سلطنت در هربار سعی بسیار به‌تقدیم رسید، امّا چون قزلباش را بر سر قلعه داشتن و گرفتن جدال و قتال بسیار شده و در آتشبازی و توپ‌اندازی و فنون قلعه‌داری و قلعه‌گیری مهارتی تمام به‌هم رسیده و این چنین قلعه استوار پر آذوقه و دیگر اسباب قلعه‌داری از توپ و تفنگ به‌دست آمده بود و توپ‌های کلان و توپ‌اندازان ماهر چالاک داشتند. چنانچه در یک‌روز بیست و پنج توپ بر کوچهٔ سلامت که قریب به‌نصف عرض خندق رسیده بود، زده درهم شکستند و نقبی که قاسم خان کنده بود، نیز یافته و توپ‌ها بر آن بسته ویران گردانیدند.

و نیز در عهد جنّت‌مکانی که شاه عبّاس ماضی قندهار را از عبدالعزیز خان، حاکم آن‌جا گرفت، ارگی داشت و بر دور شهر حصاری علی مردان خان در ایّام حکومت خود بر بالای کوه قلعه[۲] از خشت و گِل اساس نهاده بود، امّا اتمام نیافته.

بعد از آن‌که قندهار به‌تصرّف اولیای دولت قاهره درآمد. از خان دوران بهادر نصرت‌جنگ و سعید خان بهادر ظفرجنگ و قلیج خان و صفدر خان[۳] و دیگر امرا که به‌صوبه‌داری قندهار معیّن گشته بودند. هرکس آنچه در استواری قلعه لازم دانسته به‌عرض رسانیده، حکم اشرف به‌انصرام آن صادرشده بود. چنانچه در عرض پنج سال به‌پنج لک روپیه، پنج قلعه: [اوّل: قلعهٔ] استوارگی حصار دور شهر و دوّم: قلعهٔ دولت‌آباد؛ سوّم: قلعهٔ هندوی[۴]؛ چهارم: قلعهٔ ارگ؛ پنجم: قلعهٔ بالای کوهٔ لکه به‌انجام رسید. از این قلاع آنچه بر روی زمین است. اگرچه از گل ساخته‌اند، امّا دیوارش بغایت عریض است، چنانچه بعضی جا ده گز عرض دارد.

لهٰذا به‌سبب این بغاوت[۵] اثری بر سعی و کوشش دولت‌خواهان مترتّب نگشت و چون توپ‌کلان و توپ‌انداز خوب که به‌ضرب آن کنگره را ویران ساخته، توپچی و تفنگچی را از انداختن توپ و تفنگ باز دارد، تا کاری از پیش رود با لشکر نبود. بنابر آن در این سال گرفتن

---

۱. د: سعی نموده چندین.
۲. د ندارد: قلعه.
۳. بض: سردارخان.
۴. بض: مندوی.
۵. د: به‌سبب آن بواغت.

قلعه میسّر نشد.

احوال قلیج خان و همراهان او آن‌که چون مشارٌالیه با همراهان برای ضبط محصول بست و نواحی آن و مصالح دیگر مرخّص گشت. به‌سبب آن‌که مأمور بود که اگر رعایا به‌راه اطاعت درآیند، محصول را از روی سویت قسمت نماید و الّا نگذرد که یک دانه به‌تصرّف رعیت و قزلباش درآید و به‌تاخت و تاراج آن حدود پردازد و هرگاه گذشتن قزلباش از فراه بشنود، عرض داشت کند تا کمک فرستاده شود.

بنابر آن نزدیک قلعهٔ بُست منزل نمود و چون محراب خان از تعیین شدن سپاه ظفرپناه به‌جانب بُست و زمینداور اطّلاع یافته به‌قلعه‌داران نوشته بود که رعایای آن ملک را به‌جانب فراه و سیستان گسیل کرده نگذارند که به‌اولیای دولت بکردند و ایشان قبل از وصول قلیج [خان] تمامی رعایا را به‌جانب دور دست فرستاده بودند. خان مشارٌالیه همراهان خود را به‌نهیب و غارت معیّن (ساخت[1]) و غارت‌گران در دو ماهی که قلیج خان در آن‌جا اقامت داشت تا حوالی زمینداور به‌دفعات تاخته، اکثر غلات آن سمت را به‌تصرّف درآوردند و پارهٔ صرف ضروریات خود نموده، تتمّه را با مواشی که جمع می‌کردند به‌لشکر می‌رسانیدند.

و قزلباشیه از هر قلعه که سر برمی‌آوردند. مالش می‌یافتند. چنانچه نوبتی پسر و خویشان حسین قلی بیگ اغر که با شصت سوار از نوکران خود و مردم شاد خان به‌جانب دَلْخَکْ[2] و دلارام رفته بودند. وقت برگشتن چون به‌حوالی قلعهٔ زمینداور رسیده، منزل کردند. قلعه‌دار حصار مذکور بر قلّت این جماعت خبردار شده، دوصد سه‌صد سوار تفنگچی و تیرانداز و نیزه‌دار را به‌جنگ فرستاد و آن دلاوران کارطلب با وجود کمی عدد، چهار دسته شدند و تیغ‌ها کشیده، از چهار جانب تاختند. قزلباشیه جز فرار چاره ندیدند و دلیران، بسیاری از آن هزیمت خوردگان را به‌تیغ تیز از هم گذرانیده، سر و یراق و اسبان آن‌ها را پیش قلیج خان آوردند.

و دیگر آن‌که مقصود بیگ و نازل بیگ علی دانشمندی که قلیج خان او را به‌قراولی اطراف قلعهٔ زمینداور فرستاده بود، چون نزدیک رسیده[3]، شنیدند که جمعی از قزلباش بیرون قلعه‌اند، با همراهان تاخته به‌اندک تلاشی بگریز انداختند.

---

۱. د: ساخت.
۲. بض: دلچک؛ عمل صالح: دَلْخَکْ.
۳. د: شنید.

دیگر آن‌که چون در این ایّام طاهر خان با یک‌هزار سوار خوش اسب تا قلعهٔ حبشه که سرحد بُست و ولایت سیستان است تاخته. غنایم بسیار از غلّات و مواشی و غیر آن آورده بود. الله قلی خان ولد یلنگتوش و قباد خان به‌مبالغهٔ تمام از قلیج خان رخصت گرفته، تاخت سمت زمینداور خواستند. خان مذکور ایشان را با چندی دیگر از امرا و جمعی از منصبداران و احدیان و الوسات و غیرهم که دوهزار سوار می‌شدند، به‌آن طرف فرستاد و جماعت مذکور با نوزاد و موسٰی قلعه تاخته برگشتند و چون بعد از مراجعت در هیرمند[1] فرودآمدند. نجف قلی میر آخور باشی[2] و حاجی منوچهری، برادر محراب خان که با جمعی از آن روی آب هیرمند[3] پیشتر آمده بودند، سرراه بر دولت‌خواهان گرفتند و چون الله قلی خان و قباد خان، جمعی را که برای آوردن غنایم متفرّق گردیده بودند، نتوانستند جمع نمود و کار جنگ بر سر سرداران افتاد و ایشان حسب‌المقدور تلاشی کرده ناکام برگشتند و چندی از منصبداران در آن زد و خورد جان‌نثار گشتند.

و بعد از آن‌که این جماعت به‌قلیج خان پیوستند و کثرت قزلباشیه بر او ظاهر شد، برای تنبیهٔ آن‌ها به‌صوب هیرمند[4] کوچ نموده. در این وقت یک سوار تفنگچی از قلعه برآمده، نزد خان مذکور آمد و گفت که در این دو سه روز از گرشک نوشته به‌قلعه‌دار رسیده که از جملهٔ کمکی که شاه به‌قلعه‌دار قندهار فرستاده. پنج‌هزار سوار به‌قلعهٔ گرشک رسیده‌اند و افواج دنبال یکدیگر می‌آیند. قلیج خان چهار کروهی بُست منزل کرده. شامگاه جاسوسان خبر رسانیدند که سوای پنج‌هزار سوار مذکور فوجی دیگر به‌سرداری نظر علی خان به‌گرشک آمد و چون قلیج خان وقت رخصت به‌جانب بُست مأمور شده بود که اگر خبر رسیدن (لشکر[5]) قزلباش بشنود، به‌جنگ نپرداخته، حقیقت معروض دارد به‌مجرّد شنیدن این خبر، فسخ (عزیمت[6]) نموده. حقیقت را نوشت و به‌کوشک نخود رسیده. دو روز مقام نمود و در این حال نظر علی میرآخور و غیره از گرشک روان شده به‌میمنه که در چهار کروهی کوشک نخود است آمدند. قلیج خان از کوشک نخود کوچ نموده، در جلگای موضع سنگ حصار بالا که شش هفت کروهی کوشک

۱. بض: هیلمند.
۲. د: نجف علی میرآخوربخشی.
۳. بض: هیلمند.
۴. بض: هیلمند.
۵. د: لشکر.
۶. ب: عزت.

نخود، دوازده کروهی قندهار است منزل نمود. قزلباشیه از میمنه به‌کوشک نخود رسیدند.

در این اثنا از جاسوسان غنیم به‌دست مردم قلیج خان گرفتار شد و خان مذکور او را به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ جهان روانه ساخت[1] و از تقریر او چون به‌وضوح انجامید که از لشکر قزلباش که به‌کمک قلعهٔ قندهار معیّن گشته، نُه‌هزار سوار با نظر علی خان، حاکم اردبیل در حوالی کوشک نخود آمده و پانزده‌هزار سوار دیگر همراه مرتضٰی قلی خان قورچی باشی در موضع میمنه نشسته‌اند. بنابر آن پادشاه‌زادهٔ عالمیان رستم خان را با جمعی از امرا و منصبدار که هفت‌هزار سوار بودند، به‌کمک قلیج خان رخصت دادند و روزی که خان مزبور در سه کروهی قندهار دایره داشت. یک پهر از روز برآمده، قریب دوهزار سوار قزلباش جلگای دو کروهی لشکر را که به‌مزار بابا ولی متّصل است و بیشتر مردم لشکر دواب خود را به‌مواضع اطراف آن فرستاده بودند، تاخت نمودند و تا رسیدن خبر به‌لشکر از اسبان و شتران لشکریان و مواشی مواضع مذکوره[2] آنچه توانستند به‌دست آورده، جمعی را از ساربانان و سائسان و کاهبان که در آن چراگاه بودند، کشته برگشتند.

و چون رستم خان نزدیک بود، زودتر با خبر گشته. به‌اتّفاق رفقا سوار (شد[3]) و سه کروه پادشاهی جلوریز تاخته به‌آن جماعت رسید. قزلباشان تفنگچیان را پیش کرده صف بستند و رستم خان و همراهانش که بسرعت تمام رفته بودند، با این‌ها نیز زیاده از دوهزار سوار نرسیده بود، به‌محاربه پرداختند. در عین ریزش تفنگ، شمشیرها کشیده به‌هیأت مجموعی بر مخالفان جلو انداختند و قزلباشیه تاب حملهٔ بهادران شیر صولت نیاورده، عنان گردانیدند و بسیاری مقتول و مجروح و چندی مأسور گردیدند و دلاوران جمیع دواب سپاه و مواشی رعایا را خلاص ساخته مراجعت نمودند و رستم خان سرهای قزلباشان (را[4]) با اسیران و اشیایی که از ایشان گرفته بود، به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ جوان‌بخت کامکار فرستادند[5].

استیلایی سپاه ظفرپناه بر لشکر قزلباش

کیفیّت فیروزی یافتن اولیای دولت قاهره بر سپاه ایران آن‌که چون رستم خان بعد از شکست

۱. د: روان ساخت.
۲. د: موضع مذکوره.
۳. ب: سوار گشت.
۴. د: را.
۵. د: فرستاد.

دوهزار سواری که برای تاخت دواب لشکر ظفراثر قدم پیش گذاشته بودند. چنانچه ذکر یافت، روی به‌مقصد نهاد و در حوالی (سنگ[۱]) حصار بالا با قلیج خان (ملحق[۲]) گشته و بعد از آن‌که خبر جمع شدن لشکر قزلباش و ملحق گشتن جمعی (دیگر[۳]) که از دنبال می‌آمدند، به‌تواتر رسید. هردو سردار سه کروه رفته، مابین قلعهٔ شاه میر و سنگ حصار [بالا[۴]] فرودآمدند و میان حسین قلی اغر، قراول لشکر منصور و قراول قزلباش تلاشی واقع شد و حسین قلی دو[۵] قزلباش را دستگیر نموده، پیش رستم خان آورد و آن‌ها گفتند که سی‌هزار قزلباش به‌قصد کارزار آمده‌اند. بنابر آن یک‌روز در این منزل مقام کردند و با آن‌که زیاده از ربع لشکر نصرت پیکر همراه نداشتند. روز دیگر افواج را ترتیب داده کوچ نمودند و منزل قلعهٔ شاه میر کنار آب ارغنداب معسکر گردید.

و رستم خان برای محافظت جمعی که برای کاه و هیمه و دیگر ضروریات به‌اطراف منتشر شده بودند، با بسیاری از همراهان مثل سردار خان و راجه رای سنگه و نظر بهادر خویشگی و راجه دیبی سنگه و سیّد فیروز خان و روپ سنگه راتهور و رام سنگه راتهور و پرتهی[۶] راج [راتهور] و افتخار خان و رتن راتهور و دولت خان، قیام خانی و جمال نوحانی و جمعی دیگر از امراء و منصبداران بیرون اردو ایستاد.

و قلیج خان و مردم دیگر فرودآمدند. در این حین حسین قلی خبر نمایان شدن فوج قزلباش فرستاد و رستم خان میمنه و مَیسَره و قلب و جناح آراسته آمادهٔ محاربه گشت و قلیج خان به‌مجرّد اطّلاع بر این معنی با مردم فوج خود مثال[۷] راو ستر سال و الله قلی خان و قباد خان و شاد خان و عبدالرّحیم بیگ اوزبک[۸] و طاهر خان و خنجر خان و خوشحال بیگ کاشغری و محسن خان و عبدالله بیگ سرای و بسیاری از منصبداران سوار شده به‌رستم خان پیوست و هراول و برانغار و جرانغار مقرّر نموده و خود غول شده، در دست چپ رستم خان

۱. ب: سبک.
۲. د: ملحق.
۳. د: دیگر.
۴. بض: حصار بالا.
۵. د: و.
۶. د: پرتهوی.
۷. د: مثل.
۸. د: اوزبکیه.

مهیّای جنگ ایستاد.

و آنچه از تقریر ارباب کوشک[1] نخود و دیگران که از اطراف آمدند، در باب کمیت لشکر قزلباش ظاهر شد. این است که زیاده از سی‌هزار سوار و تفنگچی بودند و مشاهیر سرداران لشکر عراق و خراسان مثل مرتضٰی قلی خان، سپهسالار و مرتضٰی قلی خان قورچی باشی و سیاوش خان، قللراقاسی و پَرَنْداغ خان، حاکم تبریز و سارو خان تالش و آقا خان مقدّم و نظر علی خان، حاکم اردبیل و ابراهیم خان، حاکم گنجه و علی قلی خان، حاکم ماراوچاق و بیرام خان، حاکم نیشابور و اوتار خان، حاکم جموش کرک و نصرت خان، ملک سیستان و جمشید خان، حاکم سمنان و عبّاس قلی خان، حاکم کَنْگَر و دیگر بسیاری از سلطانان صاحب اسم و رسم و حکّام ممالک ایران و یوزباشیان[2] در معرکه مصاف حاضر بودند. چنانچه از دامن کوه و کوشک نخود تا کنار ارغنداب که زیاده از دو کروه است، قشون قشون صف زده ایستاده بودند.

و وقت ظهر از لشکر قزلباش اوّل سه فوج هراول و برانغار و جرانغار ظاهرگشته، فوج هراول با توپخانه به‌فوج نظر بهادر [خویشگی[3]] هراول رستم خان و فوج راو ستر سال، هراول قلیج خان و فوج برانغار به‌مَیسَرۀ قلیج خان و فوج برانغار به‌میمنۀ رستم خان روبه‌رو شدند و هراول طرفین به‌یکدیگر درآویختند.

از آن طرف صدای تفنگ و از این‌جانب آواز شترنال و بندوق و بان به‌گنبد گردون پیچیده. هرچند هراول قزلباشیه[4] هجوم آورده به‌شپّۀ تفنگ دست جلادت گشودند. نظر بهادر[5] [خویشگی] و راو ستر سال و رفقای ایشان پای ثبات از دست ندادند و چون هراول قزلباش در این‌جا کاری نتوانست ساخت، جمعی از افواج شده به‌جرانغار و برانغار پیوستند و از عقب نیز پی هم افواج قزلباشیه رسیده و از یمین و یسار رستم خان و قلیج خان گذشته، سه[6] جانب لشکر منصور را گرفتند و اسب از هر طرفی به‌جولان درآورده. بعضی به‌تفنگ و تیر و پارۀ نیزه و شمشیر درآمده می‌تاختند و سپاه ظفرپناه به‌حمله‌های صف شکن ایشان را از پیش برمی‌داشتند و در هر حمله جمعی را بر خاک هلاک می‌انداختند.

---

۱. د: کشک.
۲. بض: ترکستان.
۳. بض: نظر بهادر خویشگی.
۴. د: قزلباش.
۵. بض: نظر بهادر خویشگی.
۶. د ندارد: سه.

در این اثنا سه فوج از قزلباش یک‌مرتبه به‌میمنهٔ رستم خان هجوم آوردند و به‌حال اکثر اهل آن فوج تزلزل راه یافت. مگر چندی از[۱] شیردلان نامجو که عنان استقامت به‌دست داشته، تلاش‌های مردانه و رستمانه نمودند و به‌طرف قلیج خان نیز[۲] قزلباشیه دم به‌دم خیرگی می‌نمودند و از بهادران حمیّت دوست کارطلب جمعی تردّدات[۳] نمایان کرده نوبت به‌نوبت با قزلباشیه دست و گریبان می‌شدند و به‌ضرب شمشیر و تیر اعدا را به‌عقب می‌خزانیدند و در هر تاخت جمعی از معاندان را مقتول و مجروح می‌گردانیدند و چون دلاوران مسلّح بودند. نیزه و شمشیر قزلباش کار نمی‌کرد و به‌عاقبت برمی‌گشتند.

و شاد خان که میان قلب و مَیسَرهٔ قلیج خان پای تلاش افشرده بود، تا قزلباشیه از آن‌جانب به‌عقب لشکر فیروزی درنیاید به‌حمله‌های متواتر فوج مقابل خود را برداشت و جمعی از قزلباش را علف تیغ انتقام ساخت و محمّد سعید، پسرش که با جمعی از مردم او به‌جانب دیگر تاخت برده بود. چون حشری از قزلباش بر او ریختند. بعد از چقلش‌های مردانه با خواجه خان منصبدار و پانزده نوکر خوب پدر خود جان درکار ولی‌نعمت باخته نیکنامی دارین اندوخت.

مجملاً قریب یک پهر سپاه ظفرپناه با قزلباش آتش‌افروز پیکار گشتند و آخرکار چون مخالفان بر فوج دست راست رستم خان زور آورده بودند. چنانچه سیّد فیروز خان به‌زخم تفنگ که بر بازویش خورده بود مجروح شد و نوکران او با نوکران مراد قلی سلطان گهکّر به‌سبب بیماری در قندهار مانده بود و دیگر گهکّران سوای جبّار قلی عنان از معرکه تافتند.

رستم خان از مشاهدهٔ این حال در خشم رفته، تکبیرگویان اسب بر غنیم انداخت و به‌زور بازوی شهامت ارکان ثبات قزلباشیه را متزلزل ساخت و قلیج خان و دیگر بهادران نصرت نشان از هرجانب تاخته قزلباش را هزیمت دادند و در اثنای این غلبه و استیلا و نصرت[۴] و فیروزی گردی برخاست که هرچند دو سه گهری از روز باقی بود. هوا تیره و تاریک گشت و با این (همه[۵]) حال مجاهدان اقبال و دلاوران عدو مال تا شام، قریب یک کروه تعاقب منهزمان کرده،

---

۱. د: از چندی.
۲. د: هم.
۳. د ندارد: تردات.
۴. د: و در استیلای و غلبه این حال نصرت.
۵. د: همه.

در کشتن و خستن کوتاهی نکردند و ارابه‌های توپخانه را که قزلباشیه با توپ‌ها بجا گذاشته فرار نموده بودند. با اسب و نیزه و یراق بسیار گرفته، قرین فتح و فیروزی به‌لشکر برگشتند و قزلباش تا بنگاه هیچ‌جا عنان نکشید و احمال و اثقال را بار کرده، نیم شب از کوشک نخود کوچ کرده بدر رفت.

چنانچه فردای آن، سپاه نصرت دستگاه با آن‌که تا ده کروهی تکامشی کردند، اثری از ایشان ظاهر نشد و رستم خان و قلیج خان حقیقت این فتح خداداد را که طراز فتوحات عظیمه می‌تواند بود، به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ فیروزمند، نصرت نصیب عرضداشت نموده، با سرها و دیگر غنائم که بیان کرده شد، فرستادند و مفصّل به‌درگاه سدره اشتباه نیز معروضداشتند و متعاقب آن به‌قندهار عنان معاودت مطعوف داشتند.

بعد از پیوستن ایشان به‌لشکر ظفراثر پادشاه‌زادهٔ کون و مکان، شاه ویردی بیگ ایلچی را که چند روز پیش از فتح به‌قندهار رسیده بود، رخصت نموده، یار حسین مهماندار را همراه ساختند، تا (که) کوشک نخود[1] برساند و خود به‌موجب فرمان واجب‌الاذعان با سایر عساکر نصرت مآثر. چون زمستان نزدیک رسیده (بود[2]) و علف نایاب گشته بود[3]، با آن‌که خبر مردن محراب خان، قلعه‌دار از جماعتی که از حصار برآمده بودند، رسیده بود، مصلحت در توقّف ندیده. هشتم شهر رمضان این سال [۱۰۵۹ ه‍/۱۵ سپتامبر ۱٦٤۹ م] از قندهار روانهٔ هندوستان شدند.

از وقایع حضور معلّی آن‌که بعد از معروض گشتن کیفیّت این فتح، حکم شد که نقّارهٔ شادمانی به‌نوازش درآوردند و منصب پادشاه‌زادهٔ مؤید بختیار محمّد اورنگ‌زیب بهادر را[4] به‌دو اسبه سه اسبه (ساختن دوهزار سوار دیگر پانزده‌هزاری دوازده‌هزار سوار و دیگر ده‌هزار دو اسبه سه اسبه[5]) مقرّر گردانیدند و به‌جلدوی خدمت جمعی کثیر را درخور تردّد کار به‌اضافه و دیگر عنایات نوازش فرمودند.

از آن جمله رستم خان با وجود رعایت‌های دیگر مرحمت نمودن اضافه و خلعت و القاب بهادر ظفرجنگ ضمیمهٔ خطابش گردیده[6] و قلیج خان به‌اضافهٔ لایق و دیگر مراحم نوازش یافته

---

۱. د: که کوشک نخود.
۲. د: بود.
۳. د ندارد: بود.
۴. د ندارد: را.
۵. د: ساختن دوهزار سوار... دو سه سه اسبه.
۶. ب: گردید.

به‌صوبه‌داری کابل منصوب شد و راجه رای سنگه۱ به‌اضافهٔ یک‌هزاری به‌منصب عمدهٔ پنج‌هزاری بلندپایگی یافت و هریک از راو ستر سال و نظر بهادر خویشگی به‌اضافهٔ حصّه ذات به‌منصب معتبر چهارهزاری ارتقا نمودند. کوتاهی سخن بیست و هشت کس از امرا و دیگر از منصبداران که پایهٔ آن‌ها کمتر از هزاری است، به‌اضافهٔ مناصب مورد نوازش گردیدند و بسیاری از احدیان کماندار و برق‌اندازان و تفنگچیان پیاده به‌افزایش علوفه و مواجب کامیاب آرزو گشتند.

و چون به‌عرض رسیده بود که بواسطهٔ ناسازگاری پادشاه‌زادهٔ مراد بخش و شاهنواز خان صفوی که به‌خدمت اتالیقی آن والاتبار معیّن گشته بود، معاملات دکن چنانچه باید فیصل نمی‌یابد. فرمان طلب آن والادودمان صادرشده و شایسته خان را مورد انواع مراحم ساخته به‌صوبه‌داری هرچهار صوبهٔ دکن پایهٔ اعتبار افزودند.

دوازدهم شهر رمضان مذکور [۱۰۵۹ ه‍/۱۹ سپتامبر ١٦٤٩ م] که باغ وفا به‌نزول والا نضارت داشت. غازی بیگ دیوان کابل و یاد علی بیگ که همراه اهل حرم نذر محمّد خان به‌بلخ رفته بودند و بعد از به‌جا آوردن خدمت مرجوعه عازم درگاه گشته، شرف اندوز ملازمت گشتند و غازی (بیگ[2]) به‌خطاب امانت خان مباهی گردیده رخصت کابل یافت.

القصّه موکب جهان نورد بیست و سوّم این ماه [۱۰۵۹ ه‍/۳۰ سپتامبر ١٦٤٩ م] بر پیشاور و بیست و نهم [۱۰۵۹ ه‍/٦ اکتبر١٦٤٩ م] بر حسن ابدال سایهٔ وصول انداخته. هیجدهم شوّال [۱۰۵۹ ه‍/۲۵ اکتبر ١٦٤٩ م] به‌ساعت مسعود و زمان بختیار دخول رایات به‌لاهور در دولتخانهٔ ارگ دارالسلطنت لاهور نزول فرمود.

و در این‌روز خجسته علّامی سعدالله خان که از کابل در هشت روز به‌دارالسلطنت رسیده بود، به‌کورنش مستسعد گشته، یک‌هزار مُهر نذر گذرانیده و چندی از امرا که در این ایلغار با علّامی رفاقت نموده بودند، از جمله ایشان سیّد محمود ولد خان دوران بهادر به‌خطاب سابق نصرت خان و شفیع الله برلاس به‌خطاب تربیت خان نامور شدند و هم در این تاریخ ملّا علاءالملک تونی میرسامان به‌خطاب فاصل خان مباهی گشت و حاجب بیجاپور بار یافته معروضداشت. عادل خان را با مرصّع‌آلات که ایالت پناه مذکور پیشکش فرستاده بود، ازنظر انور گذرانید.

---

۱. بض: میرزا راجه جی سنگه.
۲. د: بیگ.

ششم ذی‌القعدهٔ [۱۰۵۹ ه/۱۱ نوامبر ۱٦٤۹ م] پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال با خلف خود، سلطان سلیمان شکوه که در کابل توقّف نموده بودند، چنانچه به‌جای خود گزارش یافته (آمد[1])، ملازمت کردند.

ملازمت نمودن ایلچی سبحان قلی سلطان

و در این‌روز، شاهنواز بیگ[2]، ایلچی سبحان قلی سلطان ملازمت کرده، اسبی چند که سلطان مزبور مصحوب او فرستاده بود، به‌نظر همایون درآورد و خود نیز هژده اسب و نُه شتر پیشکش نمود و از پیشگاه نوازش به‌یافتن خلعت و کمر خنجر طلا و پنج‌هزار روپیه انعام کامیاب گردید.

پانزدهم این ماه [ذی‌القعدهٔ ۱۰۵۹ ه/۲۰ نوامبر ۱٦٤۹ م] پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر با پسر کلان خود، محمّد سلطان ملازمت (نموده[3]). یک‌هزار مُهر نذر گذرانیدند و به‌آن مؤید منصور خلعت خاصّه و اسب عراقی خاصّه با زین میناکاری لطف شده.

رستم خان و راجه جی سنگه و راجه بیتهل داس و نجابت خان و دیگر اعیان دولت و امرای نامدار که در خدمت پادشاه‌زادهٔ عالی‌تبار آمده بودند، به‌دریافت سعادت کورنش فایزگشتند و رستم خان یازده توپ خورد که با ارابه از قزلباش گرفته بود و نشانیهای سرداران قزلباش ازنظر مبارک گذرانید و چون تردّدات نمایان به‌ظهور آورده بود، به‌عنایت خلعت خاصّه و جیغهٔ مرصّع و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و شمشیر مرصّع و به‌اضافهٔ یک‌هزاری به‌والا پایهٔ منصب شش‌هزاری و اسب خاصّه با زین طلا و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل مخصوص گشت.

و برای قلیج خان نیز خلعت خاصّه و شمشیر مرصّع و فیل فرستاده شد و حسین قلی اغر که در این سیاق شرایط تردّد و جان‌سپاری به‌کاربرده بود، به‌خطاب خانی و دیگر مراحم سرفراز گردید و در همین ایّام نجابت خان به‌اضافهٔ یک‌هزاری به‌منصب عمدهٔ پنج‌هزاری ترقی نمود.

رسیدن ایلچی نذر محمّد خان به‌درگاه

آتش قلماق، برادر کفش قلماق، ایلچی نذر محمّد خان به‌استیلام عتبهٔ جهانداری استسعاد یافته نامهٔ خانی را با عرضداشت عبدالرّحمٰن سلطان گذرانید و سه تقوز اسب و ده شتر از خود پیشکش کرد و به‌عنایت خلعت و خنجر طلا و هفت‌هزار روپیه انعام رعایت یافت.

---

۱. د: آمد.
۲. بض: خان.
۳. د: نموده.

سابقاً صوبهٔ مُلتان به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر متعلّق بود و غرّهٔ ذی‌حجّهٔ این سال [۱۰۵۹ ه‍/٦ دسامبر ١٦٤٩ م] صوبهٔ تهتّه نیز به‌آن نامدار کامکار تعلّق گرفت و سرکار بَهْکّر و سیوستان در جاگیر ایشان تنخواه شد و به‌آن جوان بخت عالی‌قدر خلعت خاصّه و تسبیح زمرد[1] و پارهٔ جواهر مرصّع‌آلات شفقّت کرده رخصت رفتن مُلتان دادند و به‌محمّد سلطان سربندی از یک لعل و دو مروارید و به‌سلطان محمّد معظّم، پسر دیگرِ آن زیب اورنگ سلطنت تسبیح مروارید لطف فرمودند.

و در این‌روز محمّد صفی ولد اسلام خان (را[2]) به‌بیجاپور نزد عادل خان مرخّص ساخته، مصحوب او تشریف خاص و سرپیچی مرصّع به‌لعل و مروارید و زمرد قیمتی برای ایالت پناهٔ مذکور ارسال داشتند و آتش قلماق بغایت جیغهٔ مرصّع و اسب با زین نقره و هشت‌هزار روپیه انعام مورد شفقّت گردید و به‌تحویلدار (سوغات خانی[3]) دوهزار روپیه و به‌چهارکس از همراهانش پنج‌هزار روپیه انعام شد و شاهنواز خان ایلچی سبحان قلی سلطان به‌عنایت خلعت و اسب با زین نقره و هفت‌هزار روپیه انعام کامیاب گشته رخصت انصراف یافت و برای سبحان قلی خنجر مرصّع حواله او نمودند. در این ایّام صوبهٔ کشمیر به‌جاگیر امیرالامرا مقرّر شد.

توجّهٔ اعلام نصرت از لاهور به‌شاهجهان‌آباد

دوازدهم ذی‌الحجّهٔ مذکور [۱۰۵۹ ه‍/١٧ دسامبر ١٦٤٩ م] که ساعت مختار بود، رایات اقبال به‌صوب با صواب دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد نهضت فرمود و هفدهم [ذی‌الحجّه/٢٢ دسامبر ١٦٤٩ م] از آب بیاه و بیست و یکم [ذی‌الحجّهٔ ٢٦ دسامبر] از آب ستلج عبور شد و بیست و سوّم [ذی‌الحجّه/٢٨ دسامبر] به‌سهرند و بیست و ششم [ذی‌الحجّه/٣١ دسامبر] به(انباله[4]) رسیده. از آن‌جا بسیاری از امرا و منصبدار و فاضل خان با زواید کارخانجات به‌راه راست رخصت فرموده، خود به‌دولت به‌راه دریا شکارکنان متوجّه گشتند.

---

۱. د: تسبیح مروارید.
۲. د: را.
۳. ب: ساغات خانی.
۴. ب: انبیله.

نزول از دارالخلافه و رسیدن پادشاه‌زادهٔ مراد بخش به‌درگاه از دکن[۱]

یازدهم محرّم این سال موافق هزار و شصت [۱۰٦۰ ه[۲]/۱٤ ژانویهٔ ۱٦۵۰ م] که ساعت نزول در دارالخلافه بود، از راه دروازهٔ جانب دریا داخل دولتخانهٔ مبارکه شدند و در این‌روز فرخندهٔ پادشاه‌زادهٔ مراد بخش که از دکن عازم درگاه گشته بودند، ادراک ملازمت نموده، یک‌هزار مُهر نذر گذرانیدند.

بیستم محرّم مذکور [۱۰٦۰ ه/۲۳ ژانویهٔ ۱٦۵۰ م] جشن وزن شمسی اختتام سال پنجاه و هشتم عمر ابد طراز منعقد گشت و ذات اقدس را به‌طلا و دیگر اجناس مقرّری وزن نمودند. در این‌روز خجسته پیشکش آن جوان بخت از جواهر و مرصّع‌آلات و یازده فیل نر و چهار مادهٔ فیل و یک شمامهٔ عنبر به‌وزن چهارصد توله ازنظر گذشت و از جملهٔ آن متاع یک لک و پنجاه‌هزار روپیه به‌قبول موصول گشت.

(رخصت پادشاه‌زادهٔ مراد بخش به‌ایالت کابل[۳])

و بیست و پنجم [محرّم ۱۰٦۰ ه/۲۸ ژانویهٔ۱٦۵۰ م] به‌جناب پادشاه‌زادگی معظّم الیه، خلعت خاصّه و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و دو اسب خاصّه با زین میناکاری و طلای ساده لطف نموده به‌ایالت (کابل[٤]) فرستادند و منصب آن عالی دودمان به‌اضافهٔ یک‌هزار سوار، دوازده‌هزاری، ده‌هزار سوار از آن جمله دوهزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرّر گردید.

و چون یک ماه به‌نو روز ماند و بعد از اتمام بنای قلعهٔ دارالخلافه و انجام منازل دلکشای و دولت سرای همایون و نزول مبارک در این معالی آسمان شکوه. این نوروز اوّل بود که مژدهٔ شادمانی می‌رسانید. متصدّیان مهمّات سلطنت به‌تهیّهٔ جشنی عالی و بزمی پادشاهانه مأمور گشتند و به‌طلب بعضی از اعیان دولت و امرا که در جاگیرها و اوطان بودند، فرامین مطاعه صدور یافت و از اطراف و اکناف ممالک محروسه، امرا و ارباب مناصب حسب‌الطلب روی امید به‌درگاه عالم پناه گذاشته پی هم رسیدن گرفتند.

---

۱. د: از دکن به‌درگاه.
۲. بض: پانزدهم محرّم ۱۰٦۰ ه/۱۸ ژانویهٔ ۱٦۵۰ م.
۳. د: رخصت... کابل.
۴. د: کابل.

نوروز عالم افروز و امتداد یافتن جشن تا روز شرف و عنایت یک‌هزار خلعت بار دیگر

مجملاً روز یکشنبه هفدهم ربیع‌الاوّل این سال موافق هزار و شصت هجری [۱۰۶۰ ه‍/۲۰ مارس ۱۶۵۰ م] آفتاب عالمتاب از حوت به‌حمل انتقال نمود و چون روزگار به‌آخر آن رسیده[۱]. فردای آن جشن نوروزی به‌ترتیب و توزک تمام آراسته گشت و بحر بخشش و افضال خسروانی به‌تلاطم درآمده.

در این مجلس خجسته، اوّل از موج خیز رأفت و احسان به‌پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال تشریف خاص با نادری و جمدهر مرصّع به‌الماس و یاقوت گران‌قیمت با پهولکتاره و کمر مرصّع بیش‌بها و چهار لک روپیه انعام شفقّت[۲] شد و به‌سلطان سلیمان شکوه خلعت خاصّه و خنجر مرصّع با پهولکتاره لطف نمود.

و بعد از آن خسرو سلطان و بهرام سلطان، پسران نذر محمّد خان و امیرالامرا علی مردان خان و علّامی سعدالله خان به‌خلاع خاصّه قامت عزّت برآراستند. چون مقرّر شده که از اعاظم امرا که به‌رتبهٔ والای هفت‌هزاری ذات و سوار از آن جمله پنج‌هزار، دو اسبه سه اسبه که منتهای مناصب امرای ذی‌شأن است، فایزکردند. یک کرور دام نیز یابد، تا تمام تنخواه دوازده کرور دام شود که از قرار دوازده ماهه سی لک روپیه می‌شود و علّامی [سعدالله خان] با وجود آن‌که به‌منصب عمدهٔ مذکور عزّ امتیاز داشت، به‌انعام یک کرور دام اختصاص نگرفته بود، به‌آن عطیه نیز کامیاب گشت.

و چندی دیگر از امرای کبار مثل راجه جسونت سنگه و رستم خان فیروزجنگ و میرزا راجه جی سنگه و راجه بیتهل داس و جعفر خان و خلیل الله خان، میربخشی تشریفات خاصّه یافتند و همچنین در ایّام نوروزی تا [روز] شرف [۱۹ فروردین ۱۰۲۹ ه‍ ش/۷ آوریل ۱۶۵۰ م] هر روز جمعی از امرا و منصبدار و سایر ملازمان روشناس مُخَلَّع می‌گشتند؛ چنانچه در عرض این هیجده روز، یک‌هزار خلعت بخشش شد.

و سوای عنایات خلاع[۳] در ایّام جشن مذکور، نسبت به‌بعضی مردم دیگر مراحم نیز از بخشش مرصّع‌آلات و اسب و فیل و علم و نقّاره و امثال ذلک به‌وقوع پیوست و چندی از امرا و جمعی از منصبداران به‌اضافهٔ مناصب و بسیاری از احدیان و برق‌اندازان و روزیانه‌داران

---

۱. د: رسیده.
۲. د ندارد: شفقت.
۳. د: خلعت.

به‌اضافهٔ مواجب و یومیه سرفرازی یافتند و نگارندهٔ[1] این نگارین‌نامهٔ مفاخر و معالی به‌خطاب عنایت خانی نامور گشت و به‌هرکدام از آتش قلماق، ایلچی نذر محمّد خان و حاجب بیجاپور پنج‌هزار روپیه و به‌یادگار بیگ و غیره، ملازمان[2] نذر محمّد خان و عبدالرّحمٰن سلطان دوهزار روپیه انعام شد.

از پیشکش‌های این نوروز، پیشکش نوّاب عُلیه عالیه از جواهر مرصّع‌آلات و اقمشه درون محلّ به‌نظر انور درآمد و از آن میان متاع یک لک روپیه مقبول افتاد و اعلی‌حضرت پرگنهٔ پانی‌پت را که یک کرور دام[3] جمع دارد، در انعام آن خورشید احتجاب لطف نمودند.

و دیگر مخدرات تتق عصمت را درخور مرتبه به‌انعامات و ارادات نوازش فرمودند. از آن جمله به‌هرکه از پرستاران خاص اکبرآبادی محلّ که به‌افزونی توجّهٔ امتیاز دارند، یک لک روپیه انعام عنایت نمودند و چون از زمان عرش‌آشیانی مقرّر گشته که نام اهل محلّ در بیرون مذکور نشود و به‌مکان تولّد یا توطّن یا شهری که در آن منظور نظر التفات گشته باشند، منسوب ساخته موسوم می‌گردانند. بنابراین این دو پرستار خاص با اسامی مذکوره موسوم گشته‌اند.

سوّم ربیع‌الثّانی این سال [۱۰۶۰ ه/۵ آوریل ۱۶۵۰ م] جشن وزن قمری انجام سال شصتم از سنین زندگانی جاودانی حضرت خاقانی، زینت‌افزای کار خانهٔ ابداع گردید و پیکر نورپرور را به‌آیین هربار به‌طلا و دیگر اشیا سنجیدند. در این یوم فرخنده باز به‌آتش قلماق پنج‌هزار روپیه انعام شفقّت شد و در این تاریخ از پیشگاه مراحم حکم صادر گردید که تا یک سال روز پنجشنبه را در انعام طاهر خان می‌داده باشند.

ششم این ماه [ربیع‌الثّانی] موافق نوزدهم فروردین [۱۰۲۹ ه ش/۸ آوریل ۱۶۵۰ م] که در شرف و انجام این جشن فرخنده بود، آتش قلماق، ایلچی نذر محمّد خان را به‌عطای ملوکانه نواخته رخصت انصراف ارزانی داشتند و همین‌روز امیرالامرا مورد اصناف الطاف گشته رخصت کشمیر یافت و همچنین امرایی که از صوبجات و مواطن به‌فرمان طلب آمده بودند، به‌جا و مقام خود مرخّص گشتند. آنچه در این سال از روز اوّل تحویل تا [روز] شرف در بیرون از پیشکش پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال و امرای نامدار آنچه[4] به‌قبول موصول گردید، پانزده لک

---

۱. محمّد طاهر عنایت خان آشنا.

۲. د ندارد: ملازمان.

۳. یک کرور دام برابر دو لک و پنجاه‌هزار روپیه.

۴. د ندارد: آنچه.

روپیه به‌قیمت رسید.

چون [میوات[1]] مفسد کامان پهاری و کوه مجاهد، مابین مستقرالخلافهٔ اکبرآباد و دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد راهزنی می‌کردند و پرگنات نواحی از دست‌اندازی‌ها[2] رو به‌ویرانی نهاده، جاگیرداران آن محال خسارت تمام می‌کشیدند. بنابر آن اعلی‌حضرت ظلّ الٰهی کیرت[3] سنگه پسر دوّم میرزا راجه جی سنگه را به‌منصب درخور نواخته پرگنهٔ کامان پهاری و کوه مجاهد را به‌طریق وطن در جاگیر او مرحمت فرمودند و به‌راجه فرمان صادر[4] شد که آن متمرّدان واجب‌الرفع را برانداخته، در قلع و قمع آن‌ها دقیقه‌ای فروگذاشت ننماید و به‌جای آن مفسدان از وطن خود مردم آورده آباد سازد.

۱. بض: میوات؛ ب، د: میوان.
۲. د: دست‌انداز آنها.
۳. بض: کرن.
۴. د ندارد: صادر.

وقایع سال بیست و چهارم جلوس اعلی[1] موافق هزار و شصت

چون نذر محمّد خان در نامه‌ای که آتش قلماق آورده بود، اظهار پریشانی احوال خود نموده بود، پادشاه لک بخش افلاس برانداز. در اواسط ماه [جمادی‌الثّانی] اوّل این سال [۱۰۶۰ ه/ ۱۵ ژوئن ۱۶۵۰ م[2]] خواجه قاسم بن خواجه خاوند محمود را به‌مراحم نواخته به‌ایلچی‌گری بلخ معیّن فرمودند.

و مصحوب او یک لک روپیه نقد و جنس دو لک روپیه از قسم جواهر و مرصّع‌آلات و غیره (بقیه نقیه[3]) آنچه بعد از فتح بلخ به‌سرکار خاصّهٔ شریفه عاید شده بود. اکثر (آن[4]) مردم همان دیار بخشش یافته، با نامهٔ دوستانه برای خان و ده‌هزار روپیه جهت عبدالرّحمٰن سلطان ارسال داشتند.

رسیدن ایلچی بلخ[5] به‌درگاه

دوّم رجب این سال [۱۰۶۰ ه/۱ ژوئیه ۱۶۵۰ م] ختک سنگه بی[6]، ایلچی نذر محمّد خان ملازمت نموده، نامهٔ خان را که محتوی بر اظهار مطلب سابق بود، گذرانید و به‌عنایت خلعت و انعام چهارهزار روپیه کامیاب گردید.

قلع و قمع مفسدان میوات

در اواخر این ماه [رجب ۱۰۶۰ ه/اواخر ژوئیه ۱۶۵۰ م] چون از وقایع میوات به‌مسامع جاه و جلال رسید که میرزا راجه به‌وطن رفته، قریب چهارهزار سوار و شش‌هزار پیادهٔ تفنگچی و تبردار یکجا کرده به‌کامان پهاری و کوه مجاهد که به‌جاگیر پسرش مفوّض شده بود، آمد و

---

۱. د: جلوس عالم آرا.
۲. بض: ۱۵ ژوئن ۱۶۵۰ م.
۳. د: بقیه نقیه.
۴. د: اکثران.
۵. د ندارد: رسیدن ایلچی بلخ.
۶. بض: ختک سنگه بی ازبک.

به‌بریدن جنگل اشتغال نموده. سر بسیاری از میوات[1] را به‌تیغ خون آشام کفایت کرد و جمعی را اسیر گردانید و مواشی بی‌شمار به‌دست آورد و بقیةالسیف را مستاصل ساخت. اعلی‌حضرت در جلدوی این خدمت راجه و کیرت[2] سنگه، پسرش را به‌اضافهٔ منصب نوازش فرمودند، فوجداری میوات به‌کیرت[3] سنگه مذکور تفویض یافت. در این ولا به‌ختک سنگه بی اوزبک، ایلچی نذر محمّد خان خلعت و چهارهزار روپیه دیگر عنایت کرده رخصت انصراف بلخ دادند.

ارسال مبلغ گرانمند به‌محتاجان حرمین شریفین

غرّهٔ ماه رمضان این سال [۱۰۶۰ ه‍/۲۸ اوت ۱۶۵۰ م] فراست خان خواجه‌سرا که از خدمت معتبر نظارت محلّ همایون و منصب جاگیر استعفا نموده بود، چون التماس رخصت حرمین شریفین زادهماالله شرفاً نمود. بندگان اشرف پانصد مُهر انعام عنایت کرده مرخّص ساختند و به‌متصدّیان مهمّات احمدآباد گجرات فرمان صدور یافت که تا رسیدن متاع یک لک و پنجاه‌هزار روپیه باب بر عرب خریده نموده مهیّا دارند و مقرّر فرمودند که از این جمله متاع پنجاه‌هزار روپیه به‌شریف مکّه برساند و اسباب پنجاه‌هزار روپیه به‌سادات و فضلا و صلحا و گوشه‌نشینان مکّهٔ معظّمه قسمت نماید و امتعه پنجاه‌هزار روپیه باقی را به‌فقرا و مساکین مدینهٔ منوّره بدهد.

چون در این سال سنین عمر ابد پیوند خاقان کثیرالاحسان به‌مبارکی و کامرانی از سنین تجاوز فرمود، مرخّصات افطار متحقق گشت. دانشمندان و مفتیان موافق شرع شریف از روی روایات کتب فقه فتوی دادند که اگر اعلی‌حضرت که ذات با برکاتش باعث نظام جهانست افطار نمایند و فدیه دهند جایز است. پادشاه (دین[4]) دوست، شریعت پرست شصت‌هزار روپیه ضعف، سی‌هزار روپیه مقرّر به‌مستحقان و محتاجان بذل فرمودند و به‌امر نافذ در هر شبی از شب‌های این ماه متبرّک از سرکار فیض آثار گوناگون اطعمه و اقسام حلوای در چهل ستون بیش جهروکهٔ خاص و عام می‌چیدند و اهل کشیک و نیازمندان بسیار به‌آن افطار می‌کردند و مقرّر شد که بعد [از] این در هر ماه صیام این چنین به‌عمل آید.

---

۱. د، ب: میوان.
۲. بض: کرن.
۳. همان.
۴. د: دین.

در اواسط شوّال این سال [۱۰۶۰ ه/۱۱ اکتبر ۱۶۵۰ م[1]] یومیهٔ سلطان [سلیمان] شکوه پانصد روپیه و سلطان سپهر شکوه چهارصد روپیه مقرّر شد. چون پرگنهٔ ساتلمیر با قلعهٔ آن بعد از مردن راول منوهر، زمیندار جیسلمیر در جاگیر راجه جسونت سنگه مرحمت شده بود.

در این ولا از عرضداشت راجه معروض گشت که قلعهٔ مزبور به‌محاصرهٔ نه روز مفتوح گردید و پرتاب بهاتی که در قلعه با جمعی محصور گشته بود، به‌قتل آمد و دیگر از سوانح این ایّام آن‌که چون بعد از مردن راول مذکور رامچند، برادرزادهٔ او که لیاقت جانشینی نداشت بی‌تحصیل اجازت به‌جای او نشست. روپ سنگه راتهور سبل سنگه خویش منوهر را که ملازم او بود و مردم راول مذکور خواهش آمدن او نموده بودند، به‌درگاه فرستاده و عرضداشتی مصحوب او متضمّن التماس مرحمت قلعه و ولایت جیسلمیر و خطاب (راول[2]) [راو] برای او ارسال داشت. حضرت شاهنشاهی مومی الیه را به‌انجاح ملتمسات مذکوره سرافراز ساخته رخصت دادند. سوّم ذی‌قعدهٔ این سال [۱۰۶۰ ه/۲۸ اکتبر ۱۶۵۰ م] از عرضداشت سبل سنگه به‌عرض رسید که اکثر مردم آن‌جا به‌او گردیدند و به‌میامن اقبال پادشاهی قلعهٔ جیسلمیر به‌تصرّف درآورد و رامچند بی‌جنگ رو به‌فرار نهاد.

پیرایه انجام گرفتن باغ اعزّآباد

در این ولا باغ اکبرآبادی محلّ که برحسب امر مطاع از دولتخانهٔ معلّی به‌فاصلهٔ دو نیم کروه جریبی در زمین موضعی که به‌بادلی زبان‌زد است و حضرت‌اعلی آن را به‌پرستار مذکور به‌طریق انعام عنایت فرمودند و حالا به‌عزّآباد موسوم است احداث یافته، با سرایی که سابق از خشت خام ساخته شده بود و آخر پرستار خاص از خشت و آهک انجام یافت. در چهار سال به‌صرف ده لک روپیه اتمام[3] شد.

تافتن پرتو زینت بر وجنات حال علّامه انور اخوند[4] شفیعا

نهم ذی‌الحجّهٔ این سال [۱۰۶۰ ه/۳ دسامبر ۱۶۵۰ م] اخوند شفیعای یزدی که بعد از تحصیل علوم متداولهٔ عقلیه و نقلیه و اکتساب از وجهٔ جلال مبلغی از تجّار به‌طریق مضاربه گرفته

۱. بض: ۱۱ اکتبر ۱۶۵۰ م.
۲. د: راول.
۳. د: تمام.
۴. د: انوار افهامه روزگار اخوند.

به‌هندوستان آمده بود. چندگاه در اردوی معلّی به‌سربرده به‌ارادۀ بازگشت وطن به‌سورت رفته و بعد از معروض گشتن مراتب دانش و کمالات او از پیشگاه دانش‌پروری حکم احضارش صادرگشته به‌درگاه رسید و به‌عنایت خلعت و سه‌هزار روپیه انعام رعایت یافت.

روز عیدالضحٰی [۱۰ ذی‌الحجّۀ ۱۰٦۰ ه[1]/٤ دسامبر ١٦٥٠ م] پادشاه‌زادۀ بلنداقبال خلعت خاصّه با نادری خاصّه و یک قطعۀ لعل و دو لک روپیه انعام برای انجام عمارتی که در دارالخلافۀ شاهجهان‌آباد بنا گذاشته بودند، لطف شد. سابق دو لک روپیه به‌واسطۀ عمارت مزبور به‌آن جلیل‌القدر شفقّت شده بود. چون به‌عرض رسید که چهار لک روپیه بر آن خرج شده، دو لک روپیه دیگر در این ولا دادند.

آخر این ماه [ذی‌الحجّۀ ۱۰٦۰ ه/اواخر دسامبر ١٦٥٠ م] فرمان عاطفت با خلعت خاصّه و سرپیچ مرصّع (و طرّۀ مرصّع[2]) که قیمت مجموع هشتادهزار روپیه بود و فیل خاصّه با ساز نقره و مادۀ فیل و فیل خورد دریای برای عادل خان مصحوب فتح الله ولد نصرالله ارسال یافت و حاجب بیجاپور را به‌عنایت خلعت و فیل و انعام هفت‌هزار روپیه نواخته همراه فتح الله رخصت انصراف دادند.

و در این تاریخ چون از عرضداشت متصدّی بندر سورت به‌مسامع خبر مجامع رسید که سلطان محمّد خان، قیصر روم، سیّد محی‌الدّین نامی (را[3]) به‌ایلچی‌گری فرستاده و مشارٌالیه به‌بندر سورت آمده. حضرت خلافت فرمان و خلعت برای ایلچی مذکور (مصحوب[4]) خواجه روشن گزردار فرستادند و به‌متصدّی بندر فرمان صدور یافت که ده‌هزار روپیه از خزانۀ عامره آن‌جا به‌او برساند و نیز حکم لازم‌الاتّباع به‌نفاذ پیوست که ملتفت خان در برهان‌پور[5] دوهزار روپیه و میرزا خان در ماندو یک‌هزار روپیه [و] شاهنواز خان در اُجیّن ده‌هزار روپیه به‌او بدهند.

نوزدهم محرّم این سال موافق هزار و شصت و یک [۱۰٦۱ ه/۱۲ ژانویۀ ١٦٥١ م] پادشاه‌زادۀ ظفر یاور اقبال مطیع محمّد اورنگ بهادر که به‌فرمان طلب از مُلتان آمده بودند و به‌اشارۀ همایون علّامی به‌استقبال شتافته. آن عالی‌مقدار، والاقدر را به‌حضور اشرف آورده بود،

۱. بض: ۱۰ ذی‌الحجّۀ ۱۰٦۰ ه.
۲. د: و طرۀ مرصّع.
۳. د: را.
۴. د: مصحوب.
۵. د: هانپور.

با محمّد سلطان و سلطان محمّد معظّم پسران خود ملازمت (نموده[1]) یک‌هزار مُهر نذر گذرانیدند.

و بیست و ششم محرّم[2] مذکور [۱۰۶۱ ه/۱۹ ژانویهٔ ۱۶۵۱ م] جشن وزن شمسی انتهای سال پنجاه و نهم از عمر ابد طراز به‌روی‌کار آمد و ذات اقدس را به‌رسم هربار به‌طلا و دیگر اجناس مقرّری وزن نمودند. در این بزم مقدّس جناب پادشاه‌زادگی که مشتمل بر پارهٔ جواهر و دوازده اسب و چهل و پنج استر و پانصد شتر بود، ازنظر گذشت و به‌آن والاگوهر یک لک روپیه انعام لطف فرمودند و در همین‌روز به‌ملّا شفیعا سه‌هزار روپیه دیگر انعام شد و سیّد احمد سعید که قندیل مرصّع به‌مدینه مشرّفه برده بود، به‌ملازمت رسید.

سلخ صفر این سال [۱۰۶۱ ه/۲۱ فوریهٔ ۱۶۵۱ م] حاجب گلکنده به‌درگاه رسیده. پاره‌ای از جواهر و مرصّع‌آلات که قطب‌الملک پیشکش فرستاده بود، ازنظر فیض گستر گذرانید.

چون در برسات گذشته از عدم بارش هوای دارالخلافه بغایت گرم گذشت. عزیمت کشمیر جنّت‌نظیر و گذرانیدن تابستان آینده در منزّهات آن نزهت‌کده به‌خاطر مبارک خطور نمود.

نهضت والا از دارالخلافه به‌دارالسلطنت به‌عزیمت سیر و گلگشت سرابستان دلکش کشمیر جنّت ارم‌نظیر

غرّهٔ ربیع‌الاوّل این سال [۱۰۶۱ ه/۲۲ فوریهٔ ۱۶۵۱ م] در زمان مختار رایات ظفرآیات به‌آن صوب ارتقاع یافت و در همین‌روز به‌پادشاه‌زادهٔ عالی وساده محمّد اورنگ‌زیب بهادر خلعت خاصّه و دو اسب با زین میناکاری و طلای ساده لطف نموده به‌مُلتان مرخّص ساختند و چون خلیل الله خان، میربخشی به‌صوبه‌داری دارالخلافه مفوّض گردید. لهراسب خان به‌اضافهٔ یک‌هزاری به‌منصب معتبر[3] چهارهزاری بلندپایگی بخشیده میربخشی گردانیدند.

بالجمله شانزدهم این ماه [ربیع‌الاوّل ۱۰۶۱ ه/۹ مارس ۱۶۵۱ م] در باغ سهرند نزول اجلال شد و در این ایّام (شاه محمّد[4]) سردار الوس قطغان که نذر محمّد خان او را اتالیق سبحان قلی گردانیده بود، از بدخشان روی امید به‌این درگاه نهاده[5]، به‌او و پسر شرف اندوز ملازمت گشت

---

۱. د: نموده.
۲. بض: بست و نهم محرّم ۱۰۶۱ ه/۲۲ ژانویهٔ ۱۶۵۱ م.
۳. د: محمّد.
۴. د: شاه محمّد.
۵. د: نموده.

و هژده اسب پیشکش او و ده اسب پیشکش پسرانش ازنظر همایون گذشت و اعلی‌حضرت مشارٌالیه را بغایت خلعت و خنجر طلا و اسب با زین نقره و پنج‌هزار روپیه انعام و منصب یک‌هزاری نواختند و به‌پسرانش چهارهزار روپیه انعام فرمودند.

شب سه‌شنبه بیست و هشتم ربیع‌الاوّل مذکور موافق هزار و شصت و یک هجری [۱۰۶۱ ه‍/۲۱ مارس ۱۶۵۱ م] که موضع جِنْهَال دایره‌گاه دولت بود، آفتاب جهانتاب از حوت به‌حمل تحویل نمود و فردای آن برای جشن نوروزی مقام شد.

چهارم ربیع‌الاخر [۱۰۶۱ ه‍/۲۷ مارس ۱۶۵۱ م] در اسعد ساعات و ایمن اوقات موکب جهان نور و به‌مبارکی داخل دارالسلطنت لاهور گردید. روز دیگر [۲۸ مارس] جشن وزن قمری انقضای سال شصت و یکم از سنین زندگانی جاودانی اعلی‌حضرت خاقانی نشاط‌افروز گشت و ذات مبارک را به‌طلا و دیگر اجناس مقرّری وزن نمودند. در این بزم عالم‌آرا به‌حاجب قطب‌الملک هشت‌هزار روپیه انعام عنایت نمودند و در این تاریخ ملّا شفیعا که مدار استعداد و قابلیّت او مکرّر بر ضمیر اشرف پرتو افگن شده بود، منظور نظر تربیت گشته به‌منصب یک‌هزار و پانصدی نوازش یافت.

و نوزدهم این ماه [ربیع‌الثّانی ۱۰۶۱ ه‍/۱۱ آوریل ۱۶۵۱ م] حکم شد که پیشکش روز یکشنبه را تا یکسال به‌مشارٌالیه در وجه انعام می‌داده باشند. غرّهٔ جمادی‌الاولی این سال [۱۰۶۱ ه‍/۲۲ آوریل ۱۶۵۱ م] لهراسب خان میربخشی مورد مراحم گشته به‌رفتن کابل مأمور گردید که تا رسیدن سعید خان بهادر ظفرجنگ از پتنه به‌دارالملک مذکور به‌ضبط آن صوبه قیام نماید و همراه خان مشارٌالیه چندی از امرا و منصبداران و نیز مرخّص گشته. دهم این ماه [جمادی‌الاولی ۱۰۶۱ ه‍/۱ مهٔ ۱۶۵۱ م] چهل‌هزار روپیه بینوایان بلخ و بدخشان که نالان زده المانان بودند، خیرات فرموده حواله چهار متدین نمودند که به‌جماعت مزبور تقسیم نمایند.

درآمدن ولایت و قلعهٔ هوگلی به‌تصرّف اولیای دولت

در این ولا از عرضداشت پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر به‌عرض رسید که ولایت هوگلی و قلعهٔ آن به‌تصرّف اولیای دولت قاهره درآمد. هوگلی از توابع اودیسه[1] (است)، زمیندار آن‌جا با حاکم اودیسه به‌خدمت پادشاهی قیام می‌نمود و درخور حال عمل (خود[2]) پیشکش می‌داد.

۱. د: توابع صوبهٔ اودیسه است.
۲. د: خود.

چون صوبهٔ مذکور به‌آن عالی‌مقدار شفقّت شده بود و پیشکش زیاده بر آنچه زمیندار مزبور به‌حکّام آن صوبه می‌داد طلب نمودند. او در ادای آن تعلّل ورزید. به‌جان بیگ که از جانب آن والاقدر به‌حکومت اودیسه می‌پرداخت و زمیندار مذکور نزد او بود، امر نمودند که او را قید نماید. فوجی به‌تسخیر هوگلی تعیین کردند و آن جماعت رفته ولایت و قلعهٔ هوگلی (و ولایت آن[1]) را به‌تصرّف درآوردند.

معاودت نمودن عبدالرّحمٰن سلطان از بلخ به‌این آستان خلافت

و از سوانح این ایّام آمدن عبدالرّحمٰن سلطان است، از بلخ به‌درگاه سلاطین پناه. تبیین این مقال آن‌که چون مشارٌالیه از کابل به‌بلخ رسید، نذر محمّد خان بعد از چندگاه ولایت غوری را که حبیب دورمان به‌حکومت آن می‌پرداخت، به‌او داده، با یادگار بیگ چولاق و جمعی دیگر به‌آن صوب مرخّص ساخت. در این اثنا سبحان قلی سلطان که در سان‌چاریک[2] توقّف داشت و در کمین فرصت بود، بر روانه شدن برادر و قلّت جمعیّت پدر آگهی یافته به‌اغوای برادران کفش قلماق با یک‌هزار سوار بر سر بلخ آمده، بر دروازه‌های حصار شهر گذاشته کار بر نذر محمّد خان تنگ ساخت و خان ناگزیر این واقعه را متواتر به‌عبدالرّحمٰن سلطان نوشته تأکید نمود که از راه برگشته بسرعت خود را برساند.

و او بعد از رسیدن نوشتهٔ پدر و اطّلاع برای او امتناع حبیب دورمان از سپردن غوری از ایبک قصد برگشتن نمود. ابراهیم پروانچی، حاکم ایبک مانع شد و با جمعی سرراه گرفته به‌جنگ در پیوست و در اثنای محاربه کشته شد و عبدالرّحمٰن سلطان به‌خُلْم آمد.

و چون از آن‌جا روانه پیش گردید، طعمه و دیگر قلماقان که با سبحان قلی سلطان راه موافقت می‌پیمودند، قریب هفتصد سوار به‌نواحی خُلْم رسیده. او را ترغیب رفتن نزد برادر نمودند و او چون قبول نکرد هنگامه نبرد گرم گردانیدند. همراهان عبدالرّحمٰن سلطان که قلیلی بودند، تاب مقاومت نیاورده، رو به‌گریز نهادند و قلماقان عبدالرّحمٰن سلطان را به‌دست آورده، نزد سبحان قلی سلطان بردند و او برادر را محبوس ساخت. عبدالرّحمٰن سلطان به‌هلاک خود را معانیه دیده، نگاهبانان خود اظهار نمود که اگر مرا از این مهلکه برآورده به‌ممالک محروسه پادشاهی برسانید، رعایت بسیار خواهید یافت. جماعت مزبوره او را به‌لطایف‌الحیل برآورده

---

۱. د: و ولایت آن را.
۲. بض: سانگ‌چاریک.

به‌رفاقت او عازم درگاه گردیدند.

و شانزدهم این ماه[1] [جمادی‌الاولی ۱۰۶۱ ه‍/۷ مۀ ۱۶۵۱ م] عبدالرّحمٰن به‌ملازمت فایزگشته به‌عنایت خلعت و جیغۀ مرصّع و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و اسب با زین مطلّا و فیل ماده و فیل و بیست‌هزار روپیه انعام و منصب چهارهزاری کامیاب گشت و همراهانش درخور حال به‌ادارات سرفراز گردیدند.

و همین‌روزها فتح الله، نواسۀ معتمد خان که فرمان و تبرّکات برای عادل (خان[2]) برده بود، خدمت مرجوعه را به‌تقدیم رسانیده به‌درگاه آمد و عرضداشتی که عادل خان مصحوب او ارسال داشته بود، ازنظر گذرانید و فیلی که با پارۀ مرصّع‌آلات به‌او داده بود، به‌نظر انور درآورد و فیل و آنچه از مرصّع‌آلات پسند طبع همایون افتاد، پیشکش نمود و در این ولا که سعید خان از پتنه به‌درگاه رسیده بود، گرانبار عواطف خسروانی گشته به‌کابل رخصت یافت و در همین اوقات به‌پادشاه‌زادۀ بلنداقبال پالکی طلا که قیمت آن هفتادهزار روپیه بود شفقّت شد.

بیست و نهم جمادی‌الاولی مذکور [۱۰۶۱ ه‍/۲۰ مۀ ۱۶۵۱ م] که ساعت مختار بود، توجّۀ اشرف از لاهور به‌نزهت‌کدۀ کشمیر نوبت رابع نهضت موکب همایون از دارالسلطنت به‌صوب کشمیر جنّت‌نظیر اتّفاق افتاد.

در این سال[3] در موسم برسات باران کم بارید و از شدت گرمی هوا مزروعات رو به‌خشکی آورد و علف کمیاب گردیده و چندی قبل از توجّۀ اعلام فیروزی از دارالخلافه به‌دارالسلطنت ابر رحمت شروع در بارش نموده، تا چهار ماه در اطراف می‌بارید و دریاها طغیان نمود. چنانچه دریای بهت زیادتی نموده. هفت روز به‌قصبۀ بهیره محیط بود و مردم قصبه مشرّف بر هلاک شده بودند. آخر روی به‌کمی گذاشت و کافّۀ انام از قید اضطراب رهایی یافتند و زراعات سبز گردید و علف وافر گردید.

۱. د: شهر.
۲. ب: خان.
۳. د: در اینولا.

وقایع سال بیست و پنجم از جلوس عالم افروز موافق هزار و شصت و یک

و آمدن پادشاه‌زادهٔ مراد بخش از کابل و مرخّص گشتن به‌ایالت صوبهٔ مالوه

پنجم ماه [جمادی‌الثّانی] اوّل این سال [۱۰۶۱ ھ/۲۶ مهٔ ۱۶۵۱ م] که موکب اقبال از دریای چناب عبره فرموده. پادشاه‌زادهٔ مراد بخش از کابل رسیده، احراز ملازمت نمودند و در منزل بهنبر به‌آن کامکار خلعت خاصّه و دو اسب خاصّه با زین میناکار و طلای ساده لطف فرموده به‌ایالت صوبهٔ مالوه فرستادند.

در این‌روز [۵ جمادی‌الثّانی ۱۰۶۱ ھ/۲۶ مهٔ ۱۶۵۱ م] محمّد صفی پسر اسلام خان که به‌بیجاپور برای تحصیل پیشکش رفته بود، شرف کورنش دریافت. چون عادل خان از اخلاص منشی بهره وافی داشت، پیشکش مشتمل بر جواهر مرصّع‌آلات و طلا آلات و نقره آلات و نقد و چهل فیل، از آن جمله پنج با یراق نقره که قیمت مجموع آن چهل لک روپیه شد.

برای سرکار خاصّه شریفه و از جواهر و نقد و پنج فیل که جمله پنج لک می‌شد، پیشکش برای نوّاب عُلیه العالیه مصحوب و ارسال نمود و جهت شاه‌زادهٔ بلنداقبال از جواهر و نقد و پانزده فیل که تمامی آن پانزده لک روپیه قیمت داشت به‌صیغهٔ پیشکش مصحوب سیّد باقر ملازم آن جلیل‌القدر فرستاد.

و از جواهر و نقد یک لک و پنجاه‌هزار روپیه و شش فیل به‌محمّد صفی و دو لک روپیه از نقد و جنس و شش فیل به‌سیّد باقر و غیره ملازمان پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال تکلّف نمود و چون فیلان به‌آهستگی می‌آمدند، محمّد صفی طلا آلات و نقره آلات و نقد را نیز همراه فیلان مذکور با جمعیّت خود عقب گذاشته، جواهر و مرصّع‌آلاتی که با خود آورده بود، ازنظر گذرانید.

مجملاً بعد از وصول رایات به‌تَهنّه چون کتل پیر پنجال برف بسیار داشت به‌راه پنوچ که برفش گداخته بود، نهضت قرار یافت.

نزول کشمیر

بیست و سوّم جمادی‌الثّانیهٔ مذکور [۱۰۶۱ ھ/۱۳ ژوئن ۱۶۵۱ م] که ساعت دخول کشمیر بود، در دولتخانهٔ قلعه به‌مبارکی نزول اجلال شد.

چهارم رجب [۱۰٦۱ ه‍/۲۳ ژوئن ۱٦۵۱ م] حضرت‌اعلی به‌مسجدی که از زر سرکار نوّاب عُلیه برای عرفان پناه ملّا شاه بدخشی به‌چهل‌هزار روپیه در کمال دلکشای انجام یافته بود و عمارات اطراف آن برای بودن فقرا بیست‌هزار روپیه مرتّب گشته تشریف فرمودند. ملّا شاه فیض صحبت والا دریافت و متصدّیان نوّاب عُلیه الماسی گران‌بها از قبل ملکه دوران پیشکش گذرانیدند.

دوازدهم این ماه [رجب ۱۰٦۱ ه‍/۱ ژوئیه ۱٦۵۱ م] آدم خان تبّتی و محمّد مراد، برادرزادهٔ او و پسران سلیم بیگ کاشغری که از جمله کمکیان صوبهٔ کشمیر و ضامن مشارٌالیهما بودند. با جمعی از زمینداران مأمور گشتند که به‌تبّت رفته، میرزا جان باغی را مستاصل سازند و قلعهٔ کردور[1] را با ولایت تبّت که از تصرّف اولیای دولت برآمده بود، مسخّر گردانند.

دوباره مسخّرگشتن ولایت تبّت و ادارهٔ دشت ادبار گردیدن میرزا خان مفسد آن دیار

بیست و هفتم شعبان [۱۰٦۱ ه‍/۱۵ اوت ۱٦۵۱ م] از عرضداشت آدم خان به‌مسامع خیر مجامع رسید که میرزا مفسد به‌مجرّد رسیدن دولت‌خواهان از قلعهٔ کردور برآمده، آوارهٔ دشت ادبار گردید و قلعهٔ مزبور با ولایت تبّت مجدّداً به‌تصرّف اولیای دولت قاهره درآمد و پادشاه بنده‌نواز خان مذکور را به‌اضافهٔ منصب نواخته ولایت تبّت را در جاگیر محمّد مراد مزبور به‌طریق وطن مرحمت فرمودند.

چون در اواخر بهار بسنت بسیاری باران و طغیان آب باغات و جزایر اطراف و وسط دَل و دیگر باغات حوالی شهر بی‌رونق و صفا گردید و آب دَلْ آن‌قدر بلند گردید که به‌باغ پایین جهروکهٔ درشن درآمد و زمین باغ مذکور نیز به‌جوشش آب چشمه‌سار گشت و اکثر درختانش خشک گردید و مقارن این طوفان طغیان (بادتند ورزید[2]) و درخت بسیار که پیشتر آن سفیدار و چنار بود، در جمیع باغات از بیخ برکند و متنزّهات کشمیر را از ارتفاع انداخت. خاطر فیّاض از توقّف در آن خطّه ملول گشت و با آن‌که صورت هوا باقی بود.

مراجعت به‌لاهور

غرّهٔ شهر رمضان [۱۰٦۱ ه‍/۱۸ اوت ۱٦۵۱ م] از کشمیر برآمده به‌راه شاه‌آباد روانه دارالسلطنت

---

۱. بض: قلعهٔ سکردو.
۲. ب: طغیان یافتند وزید.

گردیدند و چهارم این ماه [رمضان ۱۰۶۱ ه‍/۲۱ اوت ۱۶۵۱ م] که پنج براره[1] به‌آصف‌آباد متوجّه بودند تا پل کهنه.

واقعهٔ غریبهٔ پل کهنه

پل که منتهای سواری نواره است، کشتی سوار تشریف بردند. اتّفاقاً چون سفینهٔ دولت چون برابر پل رسید، خلایق برای تماشا بر پل هجوم آوردند و به‌سبب آن‌که چوبهای ارکان پل بوسیده و مندرس گشته بود، تحمّل بار نیاورده، از هم گسیخت و جمعی کثیر از سوار و پیاده که تماشایی بودند، به‌یک‌بار در آب فرو ریختند و چون حضرت‌اعلی در برآوردن غریقان بذل جهد فرمودند، پیشتری از آن مهلکه به‌ساحل نجات رسیده، بعضی به‌گرداب فنا فرو رفتند.

بالجمله بعد از فراغ سیر سرچشمهای جنوبی موکب منصور کوچ در کوچ روانه گردیده. شانزدهم این ماه مبارک [رمضان ۱۰۶۱ ه‍/۲ سپتامبر ۱۶۵۱ م] از کتل پیر پنجال عبور نمود و بیست و دوّم [رمضان/۸ سپتامبر] به‌بهنبر رسید. لهراسب خان میربخشی که وقت نهضت رایات به‌کشمیر رخصت کابل یافته بود و بعد از رسیدن سعید خان به‌آن صوبه عازم درگاه شده. در این ولا با رفقا به‌استیلام عتبهٔ خلافت فایزگشت.

به‌صدور پیوستن فرامین احضار امرا و منصبدار اطراف ممالک جهت یساق شاق قندهار

در این تاریخ پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر فرمان طلب برای یساق قندهار به‌بنگاله ارسال یافت و نیز فرامین مطاعه به‌سایر امرا و خوانین صادرشد که از جاگیرها و اوطان بسرعت عازم درگاه کردند.

دخول دارالسلطنت

دهم شوّال [۱۰۶۱ ه‍/۲۶ سپتامبر۱۶۵۱ م] که ساعت سعادت داشت، اعلام ظفرفرجام بر دولتخانهٔ دارالسلطنت به‌مبارکی و خجستگی ظل ورود افکند.

ملازمت نمودن ایلچی قیصر روم

شانزدهم این ماه [شوّال ۱۰۶۱ ه‍/۲ اکتبر ۱۶۵۱ م] محی‌الدّین قیصر روم که به‌حوالی دارالسلطنت رسیده بود و تربیت خان به‌اشارهٔ همایون استقبال نموده. او را به‌دولتخانهٔ معلّی حاضر ساخته،

---

۱. بض: بیج بهاره.

شرف ملازمت دریافت و نامهٔ قیصر را گذرانیده. دو اسب عربی، یکی با ساز مرصّع و عبای مروارید دوز که سلطان روم ارمغانی فرستاده بود، به‌نظر انور درآورد و پنج اسب خود پیشکش کرده بیافتن خلعت فاخره و جیغهٔ مرصّع و خنجر مرصّع و پانزده‌هزار روپیه انعام کامیاب گردید.

مذکور ازدواج سلطان سلیمان شکوه به‌صبیهٔ خواجه عبدالرّحمٰن نقشبندی

در حینی که ساعت کشمیر به‌نزول الویه ظفرطراز فیض اندوز بود. پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال عرضداشت نموده بودند که اگر حکم شد و صبیهٔ خواجه عبدالرّحمٰن ولد خواجه عبدالعزیز خان نقشبندی را که به‌حسن صورت و شرافت نسبت آراستگی دارد، برای سلطان سلیمان شکوه خواستگاری نماید. بعد از تحصیل اجازت شب بیست و ششم رجب این سال [۱۰۶۱ ه‍/۱۵ ژوئیه ۱۶۵۱ م] مجلس ازدواج انعقاد یافته بود.

چون در آن وقت به‌سبب عدم حضور از پیشگاه رافت به‌سلطان سلاطین (نسب[۱]) تبرّکی لطف نشد. در این ولا چهارم ذی‌قعدهٔ [۱۰۶۱ ه‍/۱۹ اکتبر ۱۶۵۱ م] روز میلاد آن نونهالِ چمن دولت خلعت خاصّه و تسبیح مروارید که در آن لعل و زمردی چند انتظام داشت و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و شمشیر مرصّع با پردلهٔ مرصّع شفقّت فرمودند.

بیست و دوّم این سال ماه [ذی‌القعدهٔ ۱۰۶۱ ه‍/۶ نوامبر ۱۶۵۱ م] فیلان پیشکش عادل خان به‌دارالسلطنت رسیده، ازنظر مبارک گذشت و پنج فیل نر و پنج مادهٔ فیل محمّد صفی که به‌حجابت بیجاپور رفته بود، پیشکش به‌نظر انور درآورد.

رسیدن خبر انتقال نذر محمّد خان از جهان پر ملال به‌عالم وصال

در این ایّام معروض بساط جهانداری گشت که نذر محمّد خان از استیلای پسران خود عبدالعزیز خان و سبحان قلی سلطان روانهٔ مکّهٔ معظّمه شده بود. سلخ جمادی‌الاولی این سال [۱۰۶۱ ه‍/۲۱ مهٔ ۱۶۵۱ م] در نواحی سمنان از جهان فانی به‌عالم جاودانی انتقال نمود. خاقان قدردان به‌خسرو سلطان و بهرام سلطان و عبدالرّحمٰن سلطان، پسران آن مغفرت نشان خلاع خاصّه شفقّت نموده از عزا برآوردند. چون سلطان محمّد خاقان قیصر روم محرّک سلسلهٔ موالات گشته ایلچی فرستاده بود. از این طرف نیز استحکام امکان دوستی به‌ارسال رسل و رسایل و اهدایی هدایا و تحف بر ذمّت همّت پادشاه‌زاده لازم نمود.

---

۱. د: نسب.

تعیّن شدن حاجی احمد سعید به‌سفارت روم

لهٰذا غرّهٔ ذی‌الحجهٔ این سال [۱۰٦۱ ه/۱۵ نوامبر ۱٦۵۱ م] حاجی محمّد سعید را به‌ایلچی‌گری روم مفوّض فرموده به‌عنایت خلعت و اسب و اضافهٔ منصب دوازده‌هزار روپیه انعام نواختند و مصحوب او جیغهٔ مرصّع و شمشیر مرصّع با پردلهٔ مرصّع که قیمت یک لک روپیه بود، به‌طریق ارمغانی با نامهٔ محبّت امین برای قیصر فرستادند و حکم شد که حاجی مزبور به‌زیارت حرمین فایزگشته، از آن راه روانهٔ روم شود به‌متصدّیان بندر سورت فرمان صدور یافت که متاع یک لک روپیه باب بر عرب خریده به‌او حواله نماید، تا به‌طریق سابق به‌مستحقّین آن دو مکان منیف قسمت نماید. پادشاه دین‌پناه از آغاز جلوس همایون تا این تاریخ متاع دو لک روپیه که با منافع مضاعف این مبلغ شده بود، به‌دفعات به‌جهت خیرات به‌آن دو بقعهٔ متبرّکه ارسال داشته‌اند.

رخصت ایلچی قیصر روم

و سیّد محی‌الدّین ایلچی قیصر روم بیافتن خلعت و اسب با زین مطلّا و پانزده‌هزار روپیهٔ انعام کامیاب گشته، همراهی حاجی احمد سعید مرخّص گردید و به‌او از روز ملازمت تا وقت رخصت از سرکار فیض آثار شصت‌هزار روپیه سوای جنس رسید.

(یازدهم صفر[1]) این موافق هزار و شصت و دو [۱۰٦۲ ه/۲۳ ژانویهٔ ۱٦۵۲ م] فوت شدن سعید خان بهادر ظفرجنگ از عرضداشت بخشی کابل معروض گشت و اعلی‌حضرت سوابق خدمات آن سردار کهن خدمت را ملحوظ نظر فیض گستر داشته پرتو تربیت و التفات بر احوال پسرانش افگندند.

و در این ایّام راجه پهار سنگه بُندیله از وطن خود آمده به‌آستانبوس مشرّف گشت و یک فیل و سه مادهٔ فیل که از مال انوپ سنگه، زمیندار باندهو به‌دست آورده بود، پیشکش گذرانده.

تفضیل این اجمال آن‌که چون سال گذشته چوراگده در جاگیر راجهٔ مذکور عنایت شده بود. وقتی که او به‌آن نواحی رسید. زمیندار مفسد آن‌جا هردی رام که پدر او بهیم نَرَایَن[2] را ججهار سنگه مقهور بعد از قتل نمودن چوراگده به‌عهد و پیمان به‌دست آورده گشته بود، گریخته به‌انوپ سنگه، زمیندار باندهو پناه برود و راجه پهار سنگه از چوراگده متوجّهٔ آن طرف گردید

---

۱. ب: پانزدهم صفر ۱۰٦۲ ه.

۲. بض: پریم ناراین.

و زمیندار باندهو به‌مجرّد وصول راجه به‌نواحی آن سرزمین تاب مقاومت در خود ندیده به‌اعیال خود و هردی رام گریخته به‌کوهستان تیونتهر شتافت و راجهٔ ریوان را که محلّ اقامت او بود آمده، خراب گردانید و آنچه از زمیندار باندهو یافت متصرّف گشته به‌چوراگده معاودت نمود.

و سیّد محمود که از جانب پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال به‌حراست صوبهٔ اله‌آباد قیام داشت، بر این معنی خبر یافته. تیونتهر که پانزده کروهی صوبهٔ مذکور است، رفت و با زمیندار باندهو درآویخت و جمعی از طرفین کشته شدند و زمیندار مزبور عجز و اضطرار خود مشاهده نموده او را دید و مشارٌالیه از آن‌جا به‌اله‌آباد مراجعت کرد.

در این ایّام هرکدام از عمده‌هایی دولت در فضای پایین جهروکهٔ درشن[1]شأنِ سپاه خود دادند و جمعی که موافق ضابطه زیاده از ضابطهٔ جمعیّت خود را نمودند، مورد تحسین گشتند. خصوصاً علّامی سعدالله خان که قریب چهارهزار سوار و یک‌هزار پیادهٔ تفنگچی و باندار و بیلدار و رستم خان بهادر فیروزجنگ که دوهزار و پانصد سوار خوش اسب و مسلّح مکمل به‌نظر درآوردند.

و هیجدهم صفر مذکور [۱۰٦۲ هـ/۳۰ ژانویهٔ ۱٦۵۲ م] جشن وزن شمسی انجام سال شصتم از عمر ابد پیوند آرایش یافت و ذات اقدس را به‌رسم هربار به‌طلا و دیگر اشیا وزن نمودند. در این‌روز فرخنده به‌رستم خان بهادر یک اسب عراقی با یراق طلا و یکصد اسب ترکی عنایت شد و لهراسب خان به‌اضافهٔ یک‌هزاری به‌منصب معتبر پنج‌هزاری و خطاب پدر خود مهابت خان و دیگر مراحم نوازش یافته به‌صوبه‌داری مرخّص گشت و یک‌هزار خلعت به‌گرزداران و برق‌اندازان و غیر آن بخشش یافت و حاجب قطب‌الملک به‌عنایت خلعت و انعام هشت‌هزار روپیه کامیاب گشته رخصت گلکنده گردید و مصحوب او فرمان مرحمت عنوان با تبرّکات جهت قطب‌الملک ارسال فرمودند.

جلوس مبارک بر تخت میناکار مسقّف

هشتم ربیع‌الاوّل این سال [۱۰٦۲ هـ/۱۸ فوریهٔ ۱٦۵۲ م] در زمان مسعود بر تخت مرصّع میناکار که در نه ماه به‌مبلغ پنج لک روپیه به‌اتمام رسیده بود، (جلوس فرمودند و ایستادگان پایهٔ سریراعلی لب تهنیّت مبارکباد گشودند و در این تاریخ چون ساعت رخصت افواج قاهره بود[2]).

---

۱. درشن، واژهٔ هندی به‌معنی دیدار.

۲. د: جلوس فرمودند... افواج قاهره بود.

شاهنواز خان و قلیج خان و شانزده تن دیگر از امرا و جمعی از منصبداران که قریب بیست‌هزار سوار بودند، مرخّص گشتند و امر لازم‌الاتّباع صادرشد که کوچ در کوچ قطع مسافت نموده، در نواحی مُلتان به‌پادشاه‌زادهٔ مؤید منصور محمّد اورنگ‌زیب بهادر ملحق شده[1]، از راه راست که از مُلتان به‌قندهار می‌رود و نزدیکترین راه‌هاست روانه کردند.

وقت رخصت به‌هرکدام از ایشان علی تفاوت درجات هم[2] مراحم به‌وقوع پیوست و برای پادشاه‌زادهٔ ظفر یاور نصرت آماده خلعت خاصّه جیغه مرصّع و دو اسب خاصّه، یکی عربی با زین میناکار و دیگری عراقی با زین طلای ساده و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل مصحوب محمّد صفی پسر اسلام خان شفقّت نموده فرستادند و جواهر (و[3]) مرصّع‌آلات پنجاه‌هزار روپیه و پنج لک روپیه به‌رسم انعام لطف فرمودند.

از لاهور تا مُلتان هفتاد و هفت کروه پادشاهی است و از مُلتان [تا] قندهار یکصد و شصت کروه، از لاهور تا کابل یکصد و شصت کروه است و از کابل تا قندهار یکصد و چهار کروه پادشاهی است. کروه پادشاهی در ممالک محروسه از یک و نیم کروه رسمی کمتر نیست و در بعضی جاها دو برابر است و از آن بیشتر نه.

انتهاض موکب جاه و جلال از دارالسلطنت به‌صوب کابل نوبت پنجم و رخصت بقیه عساکر با سرانجام شایسته به‌استخلاص قندهار

شب دوشنبه شانزدهم ربیع‌الاوّل مذکور [١٠٦٢ ه/٢٦ فوریهٔ ١٦٥٢ م] که ساعت نهضت همایون به‌کابل قرار یافته بود و الویه ظفرطراز از دارالسلطنت به‌آن صوب در انتهاض آمد و در همان وقت مختار علّامی [سعدالله خان] را با افواج بحر امواج که با لشکر تعینات کابل پنجاه‌هزار سوار می‌شد، دوهزار پیادهٔ تفنگچی و توپ‌انداز و گوله‌انداز و باندار و ده فیل خاصّه صف برهمزن و هشت توپ‌کلان و بیست توپ خورد که نیز هرکدام دو سیر و دو نیم سیر بود و وقت جنگ پیش فوج می‌باشد و بیست فیل هتهنال و یکصد شترنال و خزانهٔ وافر و دیگر سامان درخور به‌جهت تسخیر ولایت و قلعهٔ قندهار و بُست و زمینداور رخصت فرمودند که از راه کابل و غزنین خود را به‌قندهار رسانند و قریب سه‌هزار شتر همراه این لشکر کرده شد و

۱. د: گشته.
۲. د ندارد: هم.
۳. د: و.

پانصد شتر خزانه و پانصد شتر اسلحه و غیره نزدیک دو دیگر شتر لوازم توپخانه از سرب و باروت و گوله‌های آهنین و عساکر منصوره دوازده فوج به‌حضور اشرف این چنین قرار یافت. در قول ده‌هزار سوار، در فوج هراول ده‌هزار سوار و پانصد در فوج برانغار ده‌هزار سوار. از آن جمله برانغار سه‌هزار و پانصد سوار، هراول برانغار چهارهزار سوار و برانغار برانغار دوهزار و پانصد سوار و در فوج جرانغار سیزده‌هزار سوار.

از آن جمله سه‌هزار و پانصد سوار و هراول جرانغار چهارهزار سوار جرانغار، جرانغار دوهزار و پانصد سوار (و هرکدام از التمش و فوج دست راست و فوج طرح دست چپ دوهزار و پانصد سوار[۱]) قراول دوهزار سوار قول به‌سرداری علّامی سعدالله خان دیوان اعلی با ششصد[۲] و شصت و چهار امرا و منصبدار و چهارصد احدی برق‌انداز و یک‌هزار احدی تیرانداز و یک‌هزار پیادۀ تفنگچی و باندار و فوج هراول به‌سرداری راجه جی سنگه با دوصد و چهار امرا و منصبدار و یک‌هزار احدی برق‌انداز و سه‌هزار پیادۀ تفنگچی باندار و فوج برانغار به‌سرداری رستم خان بهادر فیروزجنگ با پانصد[۳] منصبدار و هراول برانغار راو ستر سال با چهل منصبدار و چهارصد احدی برق‌انداز و دوهزار پیادۀ تفنگچی و باندار و برانغار افتخار خان با بیست و سه منصبدار و دویست احدی برقنداز و یک‌هزار احدی تیرانداز و یک‌هزار پیادۀ تفنگچی.

و باندار فوج جرانغار به‌سرداری مهابت خان با چهارصد و بیست و چهار منصبدار و هراول جرانغار راجه انروده با یکصد و سی و شش منصبدار و چهارصد احدی برق‌انداز و هزار پیادۀ تفنگچی و باندار و جرانغار جرانغار راجه راجروپ با یکصد و پنجاه و چهار منصبدار و دوصد[۴] احدی برق‌انداز و یک‌هزار پیاده تفنگچی باندار و فوج التمش به‌سرداری نجابت خان با یکصد و پنجاه منصبدار و فوج طرف دست راست به‌سرداری نصیری خان بن خان دوران بهادر فیروزجنگ با پنجاه و پنج منصبدار و یکصد احدی برق‌انداز و چهارصد احدی تیرانداز [و] فوج طرح دست چپ[۵] به‌سرداری طاهر خان با پانصد و پنجاه منصبدار و

---

۱. د: و هرکدام از... و پانصد سوار.
۲. بض: سه‌صد.
۳. د: پنجاه.
۴. بض: دوهزار.
۵. د: طرح دست چپ و دست راست.

یکصد احدی برق‌انداز و سه‌صد احدی تیرانداز و فوج قراول به‌سرداری شاد خان با هشتصد منصبدار مقرّر شد.

و وقت رخصت علّامی [سعدالله خان] و دیگر سرداران و سایر امرا به‌تفاوت درجات از انواع مراحم بی‌دریغ خسروانی بهره‌مند و کامیاب گشتند. از جمله مرحمت اسبی که قیصر[۱] با زین مرصّع فرستاده بود. ضمیمهٔ دیگر عنایات که نسبت به‌علّامی وقوع یافت گردید و از منصبداران تا پانصدی بعضی به‌خلعت و اضافهٔ منصب و بعضی به‌عنایت اسب نوازش یافتند.

در این یساق مجموع عساکر فیروزی موافق چهارم حصّهٔ داغ، یک لک سوار بود. از آن جمله بیست‌هزار سوار در خدمت پادشاه‌زاهٔ نصرت آماده و پنجاه‌هزار سوار با علّامی سعدالله خان و سی‌هزار سوار در رکاب سعادت و به‌ضابطهٔ پنجم حصّه که برای سهولت امرا و منصبدار حضرت‌اعلی در مهمّ بلخ و بدخشان مقرّر فرموده بودند. هشتادهزار سوار می‌شد، پنجاه و شش‌هزار سوار به‌قندهار تعیین یافت و چهارده‌هزار در رکاب ظفر انتساب ماند، در آن میان منصبدار پنج‌هزار بود و احدی تیرانداز چهارهزار و برق‌انداز سه‌هزار و بقیه نوکران پادشاه‌زادهٔ کامکار و امرا و منصبداران و از جمله دو کرور روپیه که از خزانهٔ عامرهٔ دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد و مستقرالخلافهٔ اکبرآباد برای یساق مذکور طلب شده بود. در یک ماه یک کرور روپیه به‌منصبداران جاگیردار و نقدی و احدیان تیرانداز و برقندازان سوار و پیاده و دیگر مردم دادند و پنجاه لک روپیه به‌علّامی سعدالله خان فرستاده شد و همین‌قدر در رکاب سعادت گرفته شد.

مجملاً سوّم ربیع‌الثّانی (این سال[۲]) [۱۰٦۲ ه/۱٤ مارس ۱٦۵۲ م] موکب جاه و جلال سایهٔ وصول به‌حسن ابدال اندخت و باغ مینومثال آن به‌نزول خاقان بی‌همال رونق و صفا اندوخت.

و فردای آن جشن وزن قمری اختتام سال شصت و دوّم از (سنین[۳]) زندگانی جاودانی انعقاد یافت و ذات قدسی سمات را به‌طلا و سایر اشیای معهود سنجیدند. ششم این ماه [ربیع‌الثّانی/۱۷ مارس] که در مقام مذکور بود، جان‌نثار خان بخشی به‌خطاب لشکرخانی مأمور گشت و ملّا شفیعا به‌اضافهٔ پانصدی به‌منصب دوهزاری مورد مراحم گردید.

---

۱. بض: قیصر روم.
۲. د: این سال.
۳. ب: سنیت نه.

نوروز عالم افروز

نوروز این سال همایون فال، روز چهارشنبه نهم ربیع‌الثّانی مذکور موافق هزار و شصت و دو هجری [۱۰٦۲ ه‍/۲۰ مارس ۱٦۵۲ م] وقوع یافت و جشن نوروزی در باغ مذکور به‌تقدیم رسید و فردای آن کوچ شد. یازدهم [ربیع‌الثّانی/۲۲ مارس] پیشاور مورد اعلام جهانگشا گردید. روزی که از باغ صفا و از باغ وفا تشریف می‌بردند. و در ابنای سواری بهمن‌یار[۱] ولد یمین‌الدّوله آصف خان خانِ‌خانان که به‌خطاب خان‌زاد خانی سرفرازی داشت، به‌عواطف پادشاهانه نواخته خطاب اعتقاد خانی که عمویش تا دم ارتحال به‌این خطاب مخاطب بود و پدر والامکانش نیز قبل از آصف خان شدن همین خطاب داشت عنایت فرمودند و منصبش را به‌افزونی یک‌هزاری ذات چهارهزاری مقرّر نموده به‌تفویض خدمت معتبر میربخشی‌گری پایهٔ اعتبارش افزودند و مرحمت خلعت خاصّه و اسب با ساز طلا ضمیمهٔ عنایات مذکوره گردید.

و بعد از وصول به‌جگدلک، چون به‌عرض رسید که علّامی از جمله هشت توپ دو توپ‌کلان فتح لشکر و لیلی نام را (گذاشته[۲]) که از سنگینی و بزرگی اوّلین را هفتاد گاو و دوّمین را هشتاد گاو به‌مدد فیلان و آدم بسیاری می‌کشید عقب گذاشته پیش رفته است. اعلی‌حضرت از این منزل جمعی کثیر همراه کرده، حکم فرمودند که توپ‌های مذکور را به‌توپخانه‌ای که همراه جمدةالملک است برسانند.

دوّم جمادی‌الاولی [۱۰٦۲ ه‍/۱۱ آوریل ۱٦۵۲ م] حوالی بهتچاک معسکر اقبال گشت و چون تعیناتیان کابل که به‌یساق قندهار معیّن گشته بودند. حکم شده بود که بعد از رسیدن رایات به‌نواحی کابل احراز ملازمت نموده، روانه قندهار کردند. در این‌روز سعادت خان و شاد خان و دیگران شرف کورنش دریافته، از آن میان شاد خان مورد انواع مراحم گشته به‌خطاب شجاعت خان مباهی گردید و مابقی به‌اضافهٔ منصب و عنایت خلعت سرفراز گردیدند[۳] و چندی دیگر عواطف نیز اختصاص گرفتند و از یک‌هزاری تا پانصدی بعضی خلعت و بعضی اسب یافته مرخّص گشتند.

---

۱. بض: میرزا بهمن‌یار.

۲. د: گذاشته.

۳. د: شدند.

وصول رایات به‌کابل

چهارم ماه مذکور [جمادی‌الاولی ۱۰٦۲ ﻫ/۱۳ آوریل ۱٦۵۲ م] در ساعت فیض اساعت موکب منصور به‌مبارکی داخل بلدهٔ کابل گردید و دولتخانهٔ همایون به‌نزول عالم آرا زیب و زینت دیگر یافت. در این ولا منصب پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ بهادر را به‌اضافهٔ پنج‌هزاری ذات و سه‌هزار سوار، بیست‌هزاری پانزده‌هزار سوار، از آن جمله ده‌هزار سوار، دو اسبه سه اسبه مقرّر فرموده. فرمان به‌خط خاص مشتمل بر این معنی و دیگر الطاف نزد علّامی فرستادند. تا روزی که در قندهار به‌خدمت آن عالی‌مقدار پیوندد برساند و در همین ایّام به‌اعتقاد خان مذکور بیست‌هزار روپیه انعام شد. در این وقت اگرچه در ارغوان زارهای مقرّری کابل بهار ارغوان آخر شده بود، امّا در کوهیچه جهان نما که دو کروهی شهر است، شگفتگی داشت.

آمدن پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر از بنگاله به‌درگاه

هیجدهم این ماه [جمادی‌الاولی ۱۰٦۲ ﻫ/۲۷ آوریل ۱٦۵۲ م] که منتهای هرسال است. پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر از بنگاله آمده به‌نواحی کابل رسیدند و امیرالامرا استقبال نموده، آن گرامی‌تبار را به‌خدمت اشرف آورد و پادشاه‌زادهٔ عالم با سلطان بلند اختر سوّم پسر خود ملازمت نموده، یک‌هزار مُهر نذر گذرانیدند و حضرت شاهنشاهی منصب آن والاقدر را نیز به‌افزونی پنج‌هزاری ذات سه‌هزار سوار، بیست‌هزاری سوار، پانزده‌هزاری سوار، از آن جمله دوهزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرّر گردانیده. دویست اسب از عربی و عراقی و ترکی و کچهی، از آن میان پنج عربی و عراقی و پنج ترکی خاصّه، یکی با زین مرصّع و دیگری با زین میناکار لطف نمودند.

وقایع سال بیست و ششم جلوس میمنت‌افروز و رسیدن افواج قاهره به‌قندهار موافق هزار و شصت و دو

سوّم ماه [جمادی‌الثّانی] اوّل این سال [۱۰٦۲ ه‌/۱۲ مۀ ۱٦۵۲ م] پادشاه‌زادۀ نصرت نصیب محمّد اورنگ‌زیب بهادر که از مُلتان حاکم قندهار گردیده بودند، به‌قندهار رسیدند و علّامی[۱] که از راه کابل شتافته بود، نیز در تاریخ مذکور به‌خدمت آن عالی‌تبار ملحق گردیده شفقّت عنوان را رسانید. پادشاه‌زادۀ مؤید بختیار به‌تعیین جا و مقام عساکر نصرت مآثر پرداخته.

چون ساعت رسیدن به‌قندهار و قبل نمودن قلعه در یک‌روز قرار یافته بود، در همین‌روز حصار را محاصره نمودند. چون دولت زمیندار قوشنج خویش شرمان‌ترین[۲] که در این راه از او عمده‌ترین[۳] زمینداری نسبت به‌مساعدت طالع روزی که پادشاه‌زادۀ عالم به‌قوشنج رسیدند. ملازمت آن کامکار نموده، در خدمت جناب پادشاه‌زادگی به‌قندهار آمده بود، از پیشگاه خلافت به‌منصب یک‌هزاری و خطاب خانی مشمول عواطف گردید و به‌جملةالملک فرمان صدور یافت که ده‌هزار روپیه از سرکار فیض آثار پادشاهی به‌صیغۀ انعام به‌مشارٌالیه برساند.

بالجمله بیست و چهارم این ماه [جمادی‌الثّانی ۱۰٦۲ ه‌/۲ ژوئن ۱٦۵۲ م] پیشکش پادشاه‌زادۀ محمّد شاه شجاع بهادر مشتمل بر جواهر و مرصّع‌آلات و نسایج نفیسۀ بنگاله و سپر بسیار و عنبر و اگر و هفده فیل نر و سه مادۀ فیل که قیمت مجموع سه لک و شصت‌هزار روپیه شد، ازنظر انور گذشت.

اواسط رجب این سال [۱۰٦۲ ه‌/۲۲ ژوئن ۱٦۵۲ م[۴]] جان بیگ[۵]، ملازم سرکار پادشاه‌زادۀ معظّم الیه با یک‌هزار سوار آن کامکار و چندی از بنده‌های درگاه با پانصد سوار الله‌وردی خان و غیرهم که مجموع این فوج دوهزار سوار بودند، رخصت یافتند که پانزده لک روپیه خزانه

---

۱. بض: عمدةالملک علّامی سعدالله خان.
۲. بض: شیر خان ترین.
۳. د: عمده‌تری.
۴. بض: ۲۲ ژوئن ۱٦۵۲ م.
۵. بض: خان بیگ.

به‌قندهار برسانند و چون این‌ها از غزنین روانه پیش شدند، خبر یافتند که اوزبکان و المانان به‌تاخت و تاراج آمده‌اند و به‌اطراف نواحی غزنین متفرّق شده، دست به‌غارت کشاده‌اند. اتّفاقاً آن طایفهٔ غارتگر به‌مجرّد شنیدن آواز نقّاره که با جان بیگ[1] و همراهان او بود و خبر رسیدن سپاه ظفرپناه به‌تنبیه ایشان متلاشی گشتند و هرکس هرجا بود، به‌سراسیمگی رو به‌گریز گذاشت.

چون وقت آمدن المانان به‌توزک آمده بودند، از الوسات و اویماقات آن سرزمین چندان مضرتی به‌ایشان نرسیده بود. در این وقت که اکثر گرانبار غنیمت برگشتند و از ملاحظه بهر سمتی که پیشامد، بی‌سری و سرداری (فوج[2])، فوج از توزک افتاده رونهادند و به‌این حال عبورشان بر محال افاغنه و هزاره‌جات ناچار بود. افغانان قراباغ به‌اتّفاق مردم شمشیر خان که در این تهانه بودند، قریب دوصد المانان را یکجا به‌قتل رسانیدند و بسیاری را زخمی گردانیدند.

از تقریر زخمی‌های که اسیر گشته بودند، ظاهر گردید که چند سردار عمده اوزبکیه با قریب هشت[3]هزار اوزبک و المانان از جانب عبدالعزیز خان و نزدیک دوهزار سوار از جانب سبحان قلی سلطان که یکی به‌خان کلان و دیگری به‌خان خورد زبان‌زد اهل آن[4] دیار گشته، برای نهیب و غارت دهات آن نواحی آمده بودند و در آخر معلوم شد که از جمله این خون گرفتگان زیاده بر یک‌هزار کس زنده به‌در نرفت و همه در راه به‌قتل رسیدند و هرچه برده بودند، با آنچه از خود داشتند به‌دست قاتلان افتاد.

القصّه جان بیگ[5] در قراباغ توقّف نموده، حقیقت را به‌درگاه عرضداشت نمود. فرمان صدور یافت که شمشیر خان برای بندوبست راه غزنین به‌قلات رفته بود، برگردد و خزانه را از قراباغ به‌غزنین بیاورد و از این زر ده‌هزار روپیه را[6] به‌سرداران هزاره و افغانان که در سلک ملازمان درگاه منتظم‌اند، به‌صیغهٔ انعام برساند و غنیمتی که به‌دست آورده بودند، نیز به‌آن‌ها واگذارد.

حقیقت لشکر قندهار آن‌که اولیای دولت قاهره بعد از محاصرهٔ قلعه به‌پیشبردن ملچار و بلند ساختن دمدمه و برآوردن توپ‌ها و ترتیب سپه و تهیّهٔ دیگر لوازم قلعه‌گیری اشتغال نمودند

۱. بض: خان بیگ.
۲. د: فوج فوج.
۳. بض: هیجده.
۴. د ندارد: آن.
۵. بض: خان بیگ.
۶. د ندارد: را.

و ملچار پادشاه‌زادهٔ عالمگیر که جانب غرب قلعه عقب کوهٔ لکه بود، نزدیک قلعه دیوار[1] بود، به‌فاصله چهل و پنج دراع[2] و ملچار علّامی که در دامان کوه محاذی برج کمر کوه که بالاتر از برج خاکستر بود[3]، نزدیک خندق به‌فاصلهٔ بیست دراع رسید و محصوران در مضیق اضطراب افتادند. روزی (راجروپ[4]) پیش علّامی آمده، اظهار کرد که از قلعه جایی به‌نظر درآمده که آن‌جا قلیلی غافل به‌نگاهبانی می‌پردازند، می‌خواهم که در وقت فرصت در عین غفلت آن‌ها از آن‌جا با جمعی از همراهان خود به‌قلعهٔ قیتول برآیم. اگر بعد از برآمدن من و نقّاره نواختن و کشیدن کرنا کمک برسد. کار حسب‌المدّعا از پیش می‌تواند رفت.

چون این معنی به‌سمع شریف[5] پادشاه‌زادهٔ عالمیان رسید. جمعی را برای کمک او مقرّر نمودند و علّامی نیز جمعی را تعیین نمود که در وقت کار چشم به‌اشاره و گوش بر آواز نقّاره داشته باشند و راجهٔ مذکور شبی رفته در کمین نشست و بیشتری از شب در انتظار قابو گذرانید و دو سه گهری مانده به‌جمعی که پیش فرستاده بود، اشاره نمود که به‌چستی خود را قیتول برسانند و به‌کمکیان خبر کرد که به‌کمک بشتابند اهل قلعه بر این قرار داد واقف گشته هجوم آوردند و چندان توپ و تفنگ سردادند که هیچ‌کس به‌دیوار قلعه نمی‌توانست بر آید و از کمکیان راجه چندی مقتول و جمعی مجروح می‌گردیدند و راجه بی‌حصول مطلب برگشت.

بالجمله تا دو ماه و هشت روز آتش جنگ ملتهب بود و از جانبین مردم کشته و زخمی می‌شدند. نوبتی به‌گولهٔ توپ فتح لشکر از اهل قلعه محمّد بیگ توپچی باشی و چهار و پنج کس دیگر نابود گردیدند و قزلباشان از قلعه برآمده بر ملچار می‌ریختند و از طرفین کوششها و کششها واقع می‌شد و نوبتی بر ملچار علّامی ریختند. جمعی از نوکران جملة‌الملکی پا افشرده و چندی را علف تیغ و بعضی را زخمی گردانیده، مردانه جان باختند و قزلباشیه بعد از رسیدن مدد گریخته به‌قلعه درآمدند.

کوتاهی سخن دولت‌خواهان در لوازم جدّ و جهد از پیشبردن ملچار و کوچه سلامت و انداختن شرفات و مرور و حصار و برجها بذل سعی می‌نمودند.

---

۱. د: دیوار قلعهٔ.
۲. د: درعه.
۳. د: خاکستر است بود.
۴. ب: راجه روپ.
۵. د ندارد: شریف.

امّا چون قلعه کمال استحکام داشت و به‌آلات و ادوات قلعه‌داری پر بود، بر کوشش و تلاش اثری مترتّب نمی‌شد و ملچارها از جایی که رسانیده بودند، بشدت توپ و تفنگ قلعه که مانند باران در باریدن بود، پیش نمی‌توانستند برد و در این اثنا از جمله هفت توپ که همراه لشکر منصور بود، از معظّم اسباب قلعه‌گیری دو توپ که در ملچار پادشاه‌زادهٔ جهانیان بود، به‌سبب بسیار ریختن باروت ترکیده از کار رفت و پنج توپ دیگر در ملچار علّامی و قاسم خان میرآتش بود، اگرچه انداخته می‌شد، امّا چون توپ‌اندازان قدراندازان[1] همراه نبودند، موافق خواهش کار نمی‌افتاد.

بعد از آن‌که این مراتب معلوم رأی جهان آرا می‌گردید و جزم شد که فتح قلعه در این سال میسّر نمی‌شود و نیز به‌مسامع جاه و جلال رسید که اوزبکیه و المانان به‌نواحی غزنین آمده، گرد فساد مرتفع ساخته‌اند، چنانچه تحریر یافت.

اصدار حکم طلب عساکر از دور قندهار

چهارم[2] شعبان [۱۰۶۲ ه‍/۱۱ ژوئیهٔ ۱۶۵۲ م] به‌پادشاه‌زادهٔ روزگار فرمان صادر گردید که از دور قلعه برخاسته و تسخیر آن را به‌وقت دیگر حواله نموده و توپ‌های کلان را همراه گرفته روانهٔ درگاه کردند.

در این ولا چون حقیقت رسیدن خزانه به‌غرنین معروض گشت قریب چهارهزار سوار از حضور تعیین یافتند که از غزنین به‌کابل بیاوردند و به‌شمشیر خان حکم شد که در غزنین به‌محافظت آن نواحی قیام نماید.

منتقل گشتن صوبهٔ کابل و مُلتان به‌پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال

و چون پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال خواهش صوبهٔ کابل نموده بودند. در این اوقات به‌آن جلیل‌القدر پرگنه بر سرور را که جمعش سه کرور دام است و حاصل آن قرار دوازده ماهه هفت لک و پنجاه‌هزار روپیه و سه کرور دام دیگر از محال سایر دارالسلطنت لاهور و محال سایر مُلتان که حاصل دوازده ماههٔ آن نیز همین مقدار شود به‌طریق انعام لطف فرمودند و چون در صوبه جمعیّت ناگزیر بود، عوض صوبهٔ گجرات که در آن‌جا جمعیّتی داشتند، صوبهٔ مُلتان شفقّت شد.

---

۱. د: قدرانداز.

۲. چهاردهم شعبان ۱۰۶۲ ه‍/۲۱ ژوئیهٔ ۱۶۵۲ م.

تفویض منصب به‌سلطان سلیمان شکوه

و صاحب صوبگی دارالملک کابل به‌سلطان سلیمان شکوه مفوّض نموده. آن نونهال حدیقهٔ دولت را که یومیه داشتند، به‌عطای خلعت خاصّه و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل و علم و نقّاره و منصب هشت‌هزاری و چهارهزار سوار مورد الطاف ساختند و از مکن رافت و عطوفت اجازت برپا کردن خیمهٔ سرخ دادند و عوض صوبهٔ مُلتان دارایی هرچهار صوبهٔ دکن به‌پادشاه‌زادهٔ جوان بخت کامکار محمّد اورنگ بهادر تفویض یافت. در این باب فرمان مطاع به‌صدور پیوست و محمّد علی خان که منصب داخلی پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال داشت، از قبل آن جلیل‌القدر به‌حراست مُلتان مرخّص شد.

رخصت انصراف یافتن پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر به‌بنگاله

بیست و چهارم شعبان مذکور [۱۰۶۲ ه‍/۳۱ ژوئیه ۱۶۵۲ م] پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر را به‌عطای خلعت خاصّه با نادری خاصّه و جیغهٔ مرصّع و سربندی از یک لعل و دو مروارید گران‌بها و دو اسب خاصّه، یکی عربی با زین میناکار و دیگری عراقی با زین طلای ساده و انعام یک کرور دام از محال اودیسه و بندر هوگلی کامیاب اشفاق گردانیده به‌بنگاله رخصت انصراف ارزانی داشتند. از تاریخ ملازمت تا روز رخصت قریب دو لک روپیه جواهر و مرصّع‌آلات به‌آن والاگهر و فرزندان عالی‌قدر لطف شد.

چهارم شهر رمضان [۱۰۶۲ ه‍/۹ اوت ۱۶۵۲ م] علّامی سعدالله خان و شاهنواز خان و میرزا راجه[1] و قلیج خان و نجابت خان و مهابت خان و دیگر امرا و منصبداران از قندهار رسیده به‌احراز ملازمت مستسعد گردیدند و علّامی یک‌هزار مُهر و دیگران به‌قدر دسترس نذر گذرانیدند.

بازگشت رایات از کابل به‌لاهور

یازدهم این ماه مبارک [رمضان ۱۰۶۲ ه‍/۱۶ اوت ۱۶۵۲ م] که ساعت کوچ قرار یافته بود، لوای مراجعت موکب اقبال به‌صوب دارالسلطنت لاهور برافراشته و روز دیگر به‌پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال تبرّکات خاصّه از جمله[2] آن سرپیچ مرواریدی بود که در آن یک قطعهٔ لعل به‌قیمت یک لک روپیه

---

۱. بض: میرزا راجه سنگه.
۲. د: آن جمله.

نصب بود، شفقّت فرموده رخصت دادند که بعد از تنظیم و تنسیق صوبۀ کابل به‌دارالسلطنت معاودت نمایند.

و به‌سلطان سلیمان شکوه خلعت خاصّه و جیغۀ مرصّع و دو اسب خاصّه، یکی عربی با زین طلا و دیگری عراقی با زین مطلّا و یک کرور دام انعام از محال بنگش بالا و پایین لطف کرد، در خدمت والا جلیل‌القدر رخصت فرمودند و به‌سلطان سپهر شکوه دست‌بند مرصّع عطا شد و راجه جی سنگه و قلیج خان و جمعی دیگر از امرا و منصبداران در خدمت پادشاه‌زادۀ بلنداقبال مرخّص شدند و حضرت‌اعلی بعد از فراغ این مهمّات از آن منزل کوچ نمودند، به‌خورد کابل تشریف آوردند و مقارن نزول در پرده‌سرای دولت پادشاه‌زادۀ محمّد اورنگ بهادر با اخلاف گرامی‌تبار خود محمّد سلطان و سلیمان محمّد معظّم از قندهار آمده به‌کورنش فایزگشتند و یک‌هزار مُهر نذر گذرانیدند.

بیست و دوّم شهر رمضان مذکور [۱۰۶۲ ه‍/۲۷ اوت ۱۶۵۲ م] در باغ صفا مقام بود، به‌عالمگیر آفاقستان خلعت خاصّه و دو اسبه، یکی با زین میناکار و دیگری عراقی با زین طلای ساده لطف نموده[1]، به‌دکن رخصت کردند. ولایت بَگْلَانَه که دو کرور دام جمع دارد، به‌طریق انعام شفقّت شد و به‌محمّد سلطان بازوبند لعل و مروارید و به‌سلطان محمّد معظّم سربند دو مروارید و یک زمرد عطا فرمودند.

سلخ ماه [رمضان ۱۰۶۲ ه‍/۴ سپتامبر ۱۶۵۲ م] ظفر باغ پیشاور مرکز اعلام گشت و برای طغیان آب نیلاب[2] یک هفته مقام شد. یازدهم شوّال این سال [۱۵ سپتامبر] اردوی معلّی به‌کنار نیلاب رسید و چون به‌سبب باریدگی‌هایی که به‌تازگی شده بود، آب نیلاب به‌مرتبه‌ای افزود شده بود که از کهن سالان هیچ‌کس به‌یاد نداشت و پلی که بسته بودند از تلاطم امواج و تندی آب برهم خورد به‌جهت فرو نشستن سیل و بسته شدن جسر دیگر پنج روز در این‌جا نیز مقام روی داد و بعد از آن‌که چندی صاحب اهتمام[3] به‌سعی و کوشش تمام درگذر جلالیه به‌چهل کشتی پل بستند.

پانزدهم ماه مذکور [رمضان ۱۰۶۲ ه‍/۱۹ سپتامبر ۱۶۵۲ م] پادشاه‌زادۀ محمّد اورنگ‌زیب بهادر که قبل از ورود الویه ظفرطراز به‌کنار نیلاب رسیده، معطّل پل نشسته بودند، به‌اشارۀ

۱. د: رخصت پادشاه‌زادۀ محمّد اورنگ بهادر به‌دارایی دکن.
۲. د: نیلام.
۳. د ندارد: اهتمام.

معلّی از دریا گذشتند و هفدهم [رمضان/۲۱ سپتامبر] حضرت‌اعلی عبور نمودند. نوزدهم [رمضان/۲۳ سپتامبر] در باغ حُسن‌آباد[۱] نزول اجلال شد.

و موکب اقبال سلخ این ماه [شوّال ۱۰٦۲ ه/۳ اکتبر ۱٦۵۲ م] از دریای جیلم[۲] که بهت نیز اشتهار دارد و پنجم ذی‌القعده [۸ اکتبر] از دریای چناب که عبور بحار مذکور نیز از جهت طغیان آب به‌دشواری تمام انجام یافته بود عبور کرد. نهم این ماه [ذی‌القعده/۱۳ اکتبر] زیب و زینت عمارات جهانگیرآباد معروف به‌هر نه مناره به‌ورود مسعود افزود.

و چون به‌سمع همایون رسید که از تواتر بارش از نواحی جهانگیرآباد و تا دارالسلطنت آب آن چنان راه گرفته که گرفتن دشوار است و آب ناله‌های مابین خصوصاً دیهگ و باکهه‌بچه چندان زیادتی کرده (بود[۳]) که از بالای پل‌های پخته که بر روی آن نالها ساخته شده می‌گذرد. بنابر آن چهار روز در این منزل هم توقّف فرمودند و از جمعی که تعجیل ورزیده روانه گشته بودند. چندی در ناله‌های مذکور فرو ریختند[٤].مجملاً چهاردهم ذی‌القعدهٔ مذکور [۱۰٦۲ ه/۱۷ اکتبر ۱٦۵۲ م] از جهانگیرآباد کوچ شد و چون در رفتن به‌شاهجهان‌آباد تعجیل داشتند و زود رسید به‌آن مصر جامع مطلوب و ملحوظ بود.

نزول همایون در باغ فیض‌بخش و فرح‌بخش لاهور

فردای آن [۱۵ ذی‌القعدهٔ ۱۰٦۲ ه/۱۸ اکتبر ۱٦۵۲ م] از دریای راوی لاهور گذشته، داخل دارالسطلنت نگشته به‌باغ فیض‌بخش و فرح‌بخش فرودآمدند و به‌طیّب خواجه جویباری برای رفتن بلخ دوهزار اشرفی و به‌پسرش پانصد اشرفی مدد خرج عنایت نمودند، تا رفته سجّاده‌نشین اسلاف کرام خود کرد و چون پیش خانهٔ همایون که از جهانگیرآباد روانه ساخته بودند، بر فیلان از این ناله‌ها گذرانیدند. درکنار دریای راوی فرودآورده، خواستند که بر شتران از راه پل و بر کشتی‌ها از دریا بگذرانند و فیلان را بشنا به‌کنار دیگر برده و باز پیشخانه را بر آن بار نموده به‌باغ مذکور برسانند. قضا را باران تندی بارید و آب دریا زیاده شده، آن چنان طغیان نمود که پل شکست و جایی که بعضی از پیشخانه در آن‌جا مانده بود، فروگرفت و

---

۱. بض: باغ حسن ابدال.
۲. بض: دریای جهلم.
۳. د: بود.
۴. د: فرو رفتند.

دو روز پیشخانه در آب ماند و بعد از آن‌که آب رو به‌کمی آورد. در سه روز آن را برآورده و خشک ساخته و بر کشتی‌ها[1] از دریا گذرانیده به‌باغ مذکور[2] آوردند و پنج روز به‌سبب این مانع در فیض‌بخش و فرح‌بخش مقام شد.

توجّهٔ والا به‌صوب با صواب دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد

بیست و یکم [ذی‌القعدهٔ ۱۰٦۲ ه‍/۲٤ اکتبر ۱٦۵۲ م] کوچ کردند و چون اعتقاد خان اکثر بیمار بوده، خدمت مرجوعه را نمی‌توانست به‌تقدّم رسانند. مع هٰذا التماس نمود که چندگاه در دارالسلطنت مانده به‌معالجه بپردازد و حضرت‌اعلی او را از خدمت و منصب عزل نموده، شصت‌هزار روپیه سالیانه مقرّر نمودند. سلخ ماه [ذی‌القعدهٔ ۱۰٦۲ ه‍/۲ نوامبر ۱٦۵۲ م] از موضع بُوْه که متّصل آن دریای ستلج و بیاه[3] به‌هم ملحق شده به‌عنایت عریض می‌گذرد کوچ نموده. از راه پلی که علّامی برحسب امر اعلی به‌یکصد و چهار کشتی مرتّب ساخته بود گذشتند. ششم ذی‌الحجّه [۸ نوامبر ۱٦۵۲ م] منازل سهرند محلّ ورود همایون گردید.

وصول به‌آن مصر جامع

روز جمعه یازدهم محرّم این سال مطابق هزار و شصت و سه [۱۰٦۳ ه‍/۱۲ دسامبر ۱٦۵۲ م] موافق بیست و دوّم آذر که ساعت نزول معانی دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد قرار یافته بود، اعلی‌حضرت شاهنشاهی کشتی سوار متوجّه گشته، از دروازهٔ جانب دریا داخل دولتخانهٔ مبارکه گردیدند. در این‌روز منصب سلطان سلیمان شکوه که صاحب صوبهٔ کابل شده مانده بودند، به‌افزونی یک‌هزاری نه‌هزاری مقرّر شد.

بیست و هفتم ماه مذکور [محرّم/۲۸ دسامبر ۱٦۵۲ م] سوانح پیرای این روزنامهٔ اقبال[4] که در صفر سنهٔ بیست و چهار جلوس [فوریهٔ ۱٦۵۱ م] به‌سبب عروص عارضهٔ مهلکه (جدایی از خدمت داروغگی داغ که در رجب سنهٔ[5]) بیست و سه [ژوئیهٔ ۱٦٤۹ م] به‌آن منصوب گشته، معزول گردیده بود. باز به‌دستور سابق به‌خدمت مزبور مأمور شد. سوّم صفر این سال

---

۱. د: در کشتی‌ها.
۲. د: مذبور.
۳. بض: بیس.
۴. محمّد طاهر عنایت خان آشنا.
۵. د: جدایی از خدمت داروغگی داغ که در رجب سنهٔ.

[۱۰٦۳ ھ/۳ ژانویهٔ ۱٦۵۳ م] صوبه‌داری ولایت تهتّه به‌والد[1] که در لاهور مانده بود، تفویض فرمود. فرمان فرستادند که بسرعت عازم آن صوب گردد.

در این ولا به‌سمع عالی رسید که مخدّره سرادق سلطنت و خلافت بانوی عظمٰی نوّاب شکر[2] نساء بیگم عمّهٔ مکرّمهٔ حضرت شاهنشاهی که از مستقرالخلافهٔ اکبرآباد از وفور محبّت و دلبستگی برای دیدن پادشاه صورت و معنی متوجّهٔ دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد شده بودند. غرّهٔ این ماه [صفر ۱۰٦۳ ھ/۱ ژانویهٔ ۱٦۵۳ م] در اثنای راه داعی حقّ لبّیک اجابت گفته، از جهان پرملال به‌عالم وصال ارتحال نمودند. حضرت خاقانی بعد از استماع این قضیهٔ[3] آمرزش آن محفوظهٔ رحمت الٰهی از درگاه ایزدی مسئلت نموده، حکم فرمودند که در ایوانی که وقت درآمد، روضهٔ عرش‌آشیانی جانب چپ واقع شده و نوّاب بیگم مرحومه در حین حیات برای روز ممات خود اختیار نموده بودند، دفن نمایند.

ششم صفر مذکور [۱۰٦۳ ھ/٦ ژانویهٔ ۱٦۵۳ م] سالیانه خسرو سلطان یک لک روپیه مقرّر شد.

گذشتن پیشکش (حاکم) زیرباد[4] ازنظر انور

نهم [صفر ۱۰٦۳ ھ/۹ ژانویهٔ ۱٦۵۳ م] پیشکش صدر اوّل که از قبل حاکم دلپذیر به‌حکومت زیرباد[5] قیام داشت. دو فیل و چند سر اسب عراقی و پارهٔ دیگر اشیا ازنظر گذشت. برای طبیب خواجه که به‌جهت سرانجام بعضی ضروریات هنوز در لاهور بود، یک‌هزار مُهر دیگر عنایت نموده فرستادند.

اجازت یافتن پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال به‌رفتن قندهار

چون بعد از برگشتن لشکر قندهار پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال تعهّد تسخیر آن ولایت نموده بودند و برای همین مهمّ صوبهٔ کابل و مُلتان به‌ایشان شفقّت شده بود. آن جلیل‌القدر بعد از رسیدن دارالسلطنت به‌سرانجام لوازم این یساق اقدام نموده. در عرض سه ماه و چند روز که در لاهور

---

۱. ظفر خان احسن.
۲. بض: شکا.
۳. د: قصبه.
۴. د: حاکم زیرآباد.
۵. د: زیرآباد.

اقامت داشتند. چندان بذل جهد کردند که آنچه در یک سال متوجّه[1] میسّر نشود. در این مدّت قلیل صورت بست. از آن جمله توپ کشور کشا و توپ‌کده بهنجن که هرکدام گلولهٔ آهنین به‌سنگ یک من و هشت سیر اکبری می‌خورد. اکنت رای توپ‌ریز به‌اهتمام قاسم خان ریخت و توپ‌کلانی دیگر که یک من و شانزده سیر[2] گلوله می‌خورد و به‌سرکاری میرآتش آن بلنداقبال ریخته شد و از خورد و کلان سی‌هزار گلولهٔ توپ پنج‌هزار من باروت و دوهزار و پانصد من سرب به‌وزن پادشاهی و چهارده‌هزار بان مهیّا کردند و (هرقدر[3]) به‌تجّار که میسّر گشت جمع نموده، سامان آذوقهٔ لشکر و رسیدن رسد نمودند.

و به‌درگاه عرضداشت فرستادند که چون ساعت روانه شدن بیست و سوّم ربیع‌الاوّل [۱۰٦۳ ه/۲۱ فوریهٔ ۱٦۵۳ م] مقرّر نموده و لوازم این مهمّ برحسب مدّعا سرانجام یافته، اگر افواج قاهره که به‌این مهمّ معیّن شده‌اند رخصت باشد، روانهٔ قندهار گردد و فرمان به‌خط همایون صدور[4] یافت که آن جلیل‌القدر در ساعتی که اختیار کرده‌اند به‌راه مُلتان که آذوقه و علف فراوان دارد روانه شوند.

و برای آن والاشکوه خلعت خاصّه و جمدهر مرصّع‌آلات و شمشیر مرصّع با پردله مرصّع گران‌بها و گهپوه مرصّع با پهولکتاره که قیمت مجموع آن چهار لک روپیه بود. ده اسب خاصّه (پنج عربی، یکی با زین مرصّع گران‌بها و دیگری با زین میناکار و پنج عراقی و ده[5] فیل خاصّه[6])، یکی با یراق طلا و دیگری[7] با ساز نقره و دو مادهٔ فیل که قیمت آن اسبان و فیلان یک لک روپیه بود و یک لک اشرفی و یک لک روپیه لطف نموده به‌دفعات مصحوب جمعی که از درگاه به‌یساق قندهار رخصت شدند، ارسال یافت و مجموع این انعام از نقدی و جنس بیست لک روپیه شد که قریب شصت و هفت‌هزار تومان عراقی باشد و یک لک روپیه به‌سلطان سلیمان شکوه انعام شد.

---

۱. د ندارد: متوجه.
۲. د: شاهزاده انار.
۳. ب: قد.
۴. د: اصدار.
۵. بض: دو.
۶. د: پنج عربی باز زین مرصّع... و ده فیل خاصّه.
۷. د: دیگر.

و از عمده‌ها و امرا و منصبداران چه از حضور و چه از جاگیرها و وطن‌ها جمعی[۱] کثیر و جمعی غفیر و پنج‌هزار احدی و تفنگچی تیرانداز و ده‌هزار پیادهٔ تفنگچی و توپ‌انداز و گوله‌انداز و باندار در رکاب پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال معیّن گردیدند و قرار یافت که شش‌هزار بیلدار سوای یک‌هزار بیلدار سرکار پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال و بیلداران امرا و پانصد نقب کن و پانصد سقا و شصت فیل، از آن جمله چهار خاصّه ورای اقبال پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال و امرای عالیمقدار از هفت توپ‌کلان که تیر بعضی به‌سنگ هندوستان دوّمنی بود و هفتاد توپ هوای و سی توپ خورد که وقت جنگ پیش فوج می‌باشد و بیست و پنج گجنال و یکصد شتر نال و سه‌هزار شتر که خزانه و لوازم توپخانه و قورخانه بر آن بار شود و دو کرور روپیه همراه پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال کنند.

میرزا راجه[۲] و قلیج خان و راو ستر سال و جمعی دیگر از امرا و منصبداران که همگی پانزده‌هزار سوار بودند و یک‌هزار و پانصد احدی برق‌انداز و پانصد تیرانداز که سابق همراه آن بزرگ درجه مرخّص گشته بودند، تا با لشکر مقرّری تعینات کابل که شانزده‌هزار سوار است، از آن جمله سه‌هزار احدی و یک‌هزار برق‌انداز و دوهزار تیرانداز به‌خدمت آن جلیل‌القدر قیام نمایند و به‌نام رستم خان بهادر که در محال جاگیر خود بود، فرمان صادرگشت که بسرعت خود را به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال برساند و جمعی که شرف و سعادت‌اندوز حضور بودند رخصت یافتند.

وقت رخصت به‌همه فراخور پایه و منزلت مراحم و عطایا از عنایت خلعت و اسب و امثال ذلک به‌وقوع پیوست و چندی به‌اضافهٔ منصب نیز نوازش یافتند و از آن میان محمّد اشرف، پسر کلان اسلام خان به‌خطاب اعتماد خان نامور گردید. مجموع عساکر که در این یساق معیّن گردید، با ملازمان پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال و سلطان سلیمان شکوه و یک‌هزار سوار رانا که به‌موجب حکم فرستاده بود، موافق ضابطهٔ چهارم حصّه هفتادهزار سوار شد که به‌ضابطهٔ پنجم حصّه پنج ماه و شش‌هزار سوار بوده باشد.

و در همین ایّام امیرالامرا[۳] که حسب‌الحکم به‌رکات آمده بود، گرانبار عواطف پادشاهانه گشته. با (خلیل الله خان[٤]) و پسران خود و حسین بیگ خان خویش خود رخصت یافت که

---

۱. د ندارد: جمعی کثیر و.
۲. بض: میرزا راجه جی سنگه.
۳. بض: امیرالامرا علی مردان خان.
۴. ب: خلیل خان.

با تعیناتیان کابل که مجموع قریب هزار سوار می‌شد، به‌حراست صوبهٔ مذکور قیام نمایند و از آن میان خلیل الله خان به‌اضافهٔ یک‌هزاری به‌منصب عمدهٔ پنج‌هزاری و دیگر مراحم و ابراهیم بیگ، پسر امیرالامرا به‌خلعت و خطاب خانی و دیگران به‌عنایت تشریف فقط مباهی گردیدند.

نهم ربیع‌الثّانی این سال [۱۰۶۳ ه‍/۹ مارس ۱۶۵۳ م] وزن جشن[۱] قمری انجام سال شصت و سوّم از عمر ابد طراز آرایش یافت و ذات والاصفات حضرت خاقانی را (به‌رسم هربار[۲]) به‌طلا و دیگر اجناس مقرّری سنجیدند. در این بزم خجسته راجه جسونت سنگه به‌اضافهٔ یک‌هزاری به‌منصب ارجمند شش‌هزاری بلندپایه گشت.

نوروز[۳] عالم افروز

نوروز این سال روز پنجشنبه بیستم ماه مذکور موافق هزار و شصت و سه [۱۰۶۳ ه‍/۲۰ مارس ۱۶۵۳ م] وقوع یافت و خلقی از ادارات سلطانی به‌کام دل رسید. در این‌روز خجسته مانجی زمیندار به‌ولایت چاندا به‌ادراک زمین‌بوس سرفراز شد و یک‌هزار مُهر نذر و ده‌هزار مُهر و چهار فیل پیشکش گذرانید و به‌عنایت خلعت فاخره و سرپیچ مرصّع و گهپوه مرصّع و اوریسی مرصّع و اسب کامیاب گردید و پنجاه‌هزار روپیه پیشکش مقرّری هرساله او را در وجه انعام او مرحمت فرمودند.

رسیدنِ فرستادهٔ شریف مکّه به‌درگاه

و در این ولا علی چلپی که شریف مکّه مصحوب او رقیمه مشتمل بر اخلاص ما نطاق بیت الله و دو اسب عربی به‌درگاه فرستاده بود و بعد از رسیدن او به‌بندر سورت متصدّیان آن‌جا حسب‌الحکم دوهزار روپیه انعام به‌او رسانیده بودند، به‌کورنش مستسعد گشته. رقیمهٔ شریف را با اشیای مذکوره به‌نظر انور درآورد و به‌خلعت و انعام چهارهزار روپیه کامیاب گردید.

ازنظر گذشتن عریضه‌ای حاکم حبشه مصحوب معتمدان خود به‌درگاه ارسال داشته بود

هم در این‌روز عریضةالاخلاص حاکم حبشه که مصحوب او حاجی محمّد حسین روانهٔ درگاه نموده بود، ازنظر گذشت و حاجی مزبور و دو کس دیگر که همراه او آمده بودند، به‌عطای

---

۱. د: جشن وزن.
۲. د: به‌رسم هربار.
۳. د ندارد: **نوروز عالم افروز:** نوروز این سال روز پنجشنبه... آب در آن بسته خاطر جمع گردانیدند. (تا ص ٥٦٦)

خلعت و انعام سه‌هزار روپیه رعایت یافتند. روز دیگر فرستادهٔ شریف نه اسب عربی پیشکش گذرانید و از آن جمله پنج اسب مقبول افتاد و سلخ ماه [ربیع‌الثّانی ۱۰٦۳ ه/۲۹ مارس ۱٦۵۳ م] چندرال، حاکم زیرباد را به‌مرحمت گهپوه مرصّع و اسب کامیاب ساختند.

یازدهم جمادی‌الاولی [۱۰٦۳ ه/۹ آوریل ۱٦۵۳ م] مانجی، زمیندار چاندا به‌عنایت خلعت، مالای مروارید و دو اسب مورد عواطف گشته به‌وطن مرخّص گردید.

حقیقت روانه شدن پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال با لشکر جرّار از دارالسلطنت لاهور به‌صوب قندهار

این‌که آن جلیل‌القدر خواجه معین ملازم قدیمی خود را به‌حراست صوبهٔ پنجاب معیّن نموده. بیست و سوّم ربیع‌الاوّل [۱۰٦۳ ه/۲۱ فوریهٔ ۱٦۵۳ م] در ساعت مختار با افواج قاهره از دارالسلطنت روانه گشتند و چون راه سبوی و دهادهر را نزدیکتر و هموارتر از راه کابل و غزنین نشان می‌دادند. خواجه‌جی مغل[۱]، ملازم خود را با جمعی از تیراندازان و تفنگچیان سواره و پیاده و عملهٔ توپخانه تعیین نمودند که توپ‌کلان کشورکشا را با توپ قلعه‌کشا و توپ مریم تا موضع کن[۲] از مضافات بَهْکّر به‌راه دریا بر کشتی‌ها ببرد و از آن‌جا از کشتی‌ها برآورده به‌راه سبوی و دهادهر به‌قندهار برساند و قاسم خان میرآتش را با مردم توپخانه پادشاهی و هفت توپ هوای همراه گرفته، مشرّف توپخانه را رخصت دادند که توپخانه که در سال گذشته با عساکر نصرت مآثر به‌قندهار رفته بود و وقت برگشتن در کابل گذاشته شده، مصحوب غیرت خان که از قبل آن جلیل‌القدر به‌حراست صوبهٔ مذکور می‌پرداخت، از راه غزنین بیاورد.

و خود به‌کنار دریا راهی شدند و در بیست روز به‌بلدهٔ مُلتان رسیدند و با آن‌که جمعی از امرا و منصبداران عمده هنوز نرسیده بودند و منصبداران معاملات و لشکریان را برای گرفتن آذوقه و دیگر ضروریات چند روز در مُلتان توقّف بایستی نمود، نظر بر آن‌که قزلباش را فرصت رسانید. آذوقه و کمک به‌اهل قلعهٔ قندهار ندهند، زیاده بر نه روز[۳] مقام ننموده، از دریای مُلتان به‌راه پلی که بسته شده بود عبور نمودند و سلطان سلیمان شکوه را همراه گرفته سلطان سپهر شکوه را رخصت معاودت دادند که تا حین مراجعت در مُلتان باشد.

---

۱. بض: خواجه معین.
۲. بض: موضع سکّر.
۳. بض: سه روز.

و چون از قلّت کشتی‌ها بر آب نیلاب که در آن‌جا به‌آب عالم خان و آب سند شهرت دارد، پل بسته نشده بود. سابق هرگز کسی بر آن دریای زخار پل نبسته. بخشی خود را به‌اهتمام رخصت فرموده، امر نمودند که کشتی‌ها را که از دارالسلطان غلّه و غیره بر آن بار کرده به‌مُلتان آورده‌اند، خالی ساخته به‌تعجیل تمام برای پل بستن روانه سازد و او به‌سعی بلیغ در یک هفته از نود و دو کشتی بر آب مذکور پل بست و پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال در هشت روز به‌کنار دریا رسیده به‌راه پل گذشتند و تا یک هفته لشکر می‌گذشت. در این منزل جهانگیر بیگ، ملازم خود را با جماعت اعزان و پانصد سوار از ملازمان خود به‌قراولی معیّن ساخته امر نمودند که دو منزل پیش می‌رفته باشد و به‌رستم خان بهادر فیروزجنگ و جمعی دیگر از مردم پادشاهی فرمودند که یک منزل پیش شوند و قلیج خان با جمعی دیگر یک منزل دنبال بیاید.

و چون قبل از وصول پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال به‌حچه[1] که سرحد مُلتان است، جهانگیر بیگ کس گل محمّد و مصطفیٰ، زمینداران دُوکی و چُتْیَالی را با عرضداشتی متضمّن این که رضا قلی، تهانه‌دار دُوکی را که با یکصد سوار قزلباش در قلعه می‌باشد، نمی‌گذاریم که از این‌جا به‌در رود و اگر فوجی زودتر برسد، همه را دستگیر می‌گردانیم فرستاده بود. به‌جهانگیر بیگ اشاره فرمودند که با همراهان ایلغار نموده، آن‌ها را به‌دست آورد و او جریده از حچه روانه دُوکی شده. چون به‌چُتْیَالی رسید، شنید که قزلباشیه پنج روز پیش از رسیدن او احمال و اثقال همراه گرفته به‌قندهار رفتند و گل محمّد و مصطفیٰ با افغانان قوم خود در تنگی‌های کوه‌ها سرراه بر آن جماعت گرفته و طایفه را از هم گذرانیده. تمامی اسباب و اموال آن‌ها از صامت و ناطق غارت نمودند و رضا قلی با بقیةالسیف از آن مهلکه جان بدربرد.

و مجملاً بعد از وصول لشکر ظفراثر به‌دُوکی گل محمّد و مصطفیٰ با سایر کدخدایان و اویماقات آن حدود به‌ملامت پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال فایزگشته، تکفّل رسانیدن رسد به‌لشکر نمودند و چون آن جلیل‌القدر بعد از روانه شدن از مُلتان مردم توپخانهٔ خود را به‌اهتمام زراعات تعیین کرده، قدغن نموده بودند که هرکه بر رعیت و زمیندار دست تطاول دراز کند، سیاست نمایند. مجموع زمینداران بلوچ و افغان که در عین ره مسکن داشتند، به‌ملاحظه به‌اردو آمد و شد نموده، غلّه و گوسفند می‌فروختند و با وجود کثرت لشکر هیچ‌کس قدرت نداشت که مشتی غلّه از کسی به‌غنیمت تواند گرفت. در این راه از وفور بارش این سال تا قندهار

---

۱. بض: اوچ.

صحرا سبز و زراعت وافر و آب فراوان بود.

و چون برف کتل ولی هنوز برطرف نشده و زمینداران می‌گفتند که عبور لشکر از تنگنای مزبور دشوار است، از دُوکی به‌راه طبق‌سر روانه شدند و جمعی را در تهانهٔ دُوکی گذاشتند، تا به‌متردّدین از دست‌انداز متمرّدان آسیبی نباشد. بقیه داستان چون به‌وقایع سال متعلّق است، در ضمن سوانح آن نگارش خواهد یافت.

وقایع سال بیست و هفتم جلوس والا موافق هزار و شصت و سه

[جمادی‌الثّانی ۱۰۶۳ هـ/اوایل مئ ۱۶۵۳ م] چون رانا[1] جگت سنگه مُرد و راج سنگه[2]، ولد او جانشین گشته پیشکش به‌درگاه فرستاده. حضرت‌اعلی فرمان عاطفت با خلعت خاصّه و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و دو اسب خاصّه، یکی عراقی با زین طلا و دیگری ترکی با زین مطلّا و فیل خاصّه برای او ارسال داشتند و ایلچی شریف را به‌عنایت خلعت و انعام چهارهزار روپیه نوازش نموده رخصت انصراف دادند و مصحوب او خنجر مرصّع گران‌بها برای شریف ارسال داشتند.

گذشتن پیشکش حاکم لَحْسَا ازنظر انور

چهارم رجب این سال [۱۰۶۳ هـ/۳۱ مئ ۱۶۵۳ م] عرایض محمّد پاشا، حاکم لحسا [و] عمر بیگ، برادر خورد او پانزده اسب عربی که مصحوب نوکران خود آقا محمّد و حاجی حسین پیشکش فرستاده بودند، ازنظر گذشت و به‌هرکدام از سفیران مذکور خلعت و دوهزار روپیه انعام عنایت شده، مصحوب آن‌ها برای محمّد پاشا و برادرش پانزده‌هزار روپیه ارسال یافت.

تولّد قرةالعین خلافت سلطان محمّد اعظم

بیست و چهارم شعبان این سال [۱۰۶۳ هـ/۲۰ ژوئیه ۱۶۵۳ م] عرضداشت پادشاه‌زادۀ محمّد اورنگ‌زیب بهادر متضمّن مژدۀ تولّد پسر نیک اختری که از صبیۀ شاهنواز خان روز سه‌شنبه دوازدهم این ماه [شعبان/۸ ژوئیه] قدم به‌عالم وجود گذاشته بود. با یک‌هزار مُهر نذر که مصحوب ملازم خود به‌درگاه فرستاده بودند، به‌نظر انور درآمد و حضرت خلافت پناهی آن گرامی مولود را به‌سلطان محمّد اعظم نامور گردانیدند.

و در ماه رمضان این سال [۱۰۶۳ هـ/اوت ۱۶۵۳ م] شصت‌هزار روپیه مقرّر به‌نیازمندان و بینوایان تقسیم یافت و حسب‌الحکم هر شب جمعی اهل کشیک و بسیاری از مستحقّین

---

۱. بض: راجه.
۲. بض: راجه راجروپ کانگره.

در ایوان چهل ستون مجتمع گشته. شیلانی که از سرکار خاصّهٔ شریفه کشیده می‌شد، افطار می‌کردند.

حقیقت لشکر ظفراثر این که چون ساعت محاصرهٔ قلعهٔ قندهار که هفدهم ماه [جمادی‌الثّانی] اوّل این سال [۱۰۶۳ ه/۱۵ مهٔ ۱۶۵۳ م] قرار یافته بود، نزدیک رسید و در تاریخ مذکور رسیدن جمیع عساکر به‌قندهار متعذر می‌نمود. پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال رستم خان بهادر فیروزجنگ را با نجابت خان و قاسم خان میرآتش با سایر اهل توپخانه خاصّهٔ شریفه و چندی دیگر از امرا و جمعی از منصبداران و بخشی خود را با دوهزار سوار چیده و میرآتش خود با یک‌هزار تفنگچی رخصت دادند که از منزل آب درّه بسرعت روانه پیش کردند.

چون قوشنج مخیم گردید، دولت خان ترین که همراه بود، رئیسان و کدخدایان اویماق‌ترین را به‌خدمت آورد و آن جماعت درخور حال مستمال گشتند و قوشنج که وطن دولت خان بود، جاگیر او داده او را در آن‌جا گذاشتند که محصول آن را متصرّف گشته، در محافظت راه و رسانیدن رسد اهتمام نماید.

و رستم خان با همراهان که قریب دوازده‌هزار بودند به‌قندهار شتافته، برابر دروازهٔ خواجه خضر صف بست و بعضی از جوانان دلاور مثل خواجه جان و چندی دیگر از اوزبکان و اغران جلو انداخته، خود را به‌کنار خندق و تختهٔ پل رسانیدند و از قزلباشیه جمعی به‌پشت گرمی توپ و تفنگ قلعه برآمده جنگ نمودند و خواجه جان و چندی از اغران زخم تفنگ برداشتند و از قزلباش نیز پارهٔ مقتول و مجروح گشتند. آخر کار رستم خان بر دروازهٔ مزبور جایی که توپ نمی‌رسید، با رفقا فرودآمد و آخر روز طاهر خان و قباد خان را با جمعیّت آن‌ها و طایفهٔ اغران و جهانگیر بیگ را با پانصد سوار ملازم پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال که همراه او بودند، تعیین نمود که قراولی کرده از اطراف قلعه و لشکر آگاه باشند. خود برای محافظت اردو در معسکر مانده به‌نجابت خان و قاسم خان و بخشی و میرآتش پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال قرار داد که در ساعت مقرّر شروع بکندن زمین و ساختن ملچار نمایند.

و پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال چون به‌مُورَد قلعهٔ قندهار از آن‌جا نمایانست رسیدند، تا رسیدن ساعت، شش روز در آن‌جا مقام کرده، هر روز برای ملاحظهٔ اطراف قلعه سوار می‌شدند و به‌جهت ضبط مراعات قلعه و محال دور دست مردم می‌گماشتند و سرداران الوس ابدالی و اربابان و رعایای محال لواحق قندهار به‌ملازمت آن جلیل‌القدر آمده رعایت‌ها می‌یافتند.

چنانچه در مدت محاصره از مزارعان و زمینداران قندهار جمعی کثیر که از بیم لشکر گریخته خود را به‌کوه‌ها و تنگی‌ها کشیده بودند، مطمئن گشته به‌جای خود آمده و زراعات از قرار واقع ضبط شد.

و پانزدهم جمادی‌الثّانیهٔ مذکور [۱۰۶۳ ه‍/۱۳ مهٔ ۱۶۵۳ م] که ساعت نزول پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال به‌حوالی قلعهٔ قندهار مقرّر گشته بود، آن بزرگ‌مرتبه با تمامی لشکر که به‌آراستگی و شوکت تمام صف بسته بود روانه گشتند. در منزلی که عقب کوهٔ لکه، نزدیک باغ میرزا کامران برکنار تالابی اختیار کرده بودند، نزول نمودند و به‌رستم خان فرمودند که با طاهر خان و قباد خان به‌فاصلهٔ یک کروه بر سرراه بست فرودآمد و اطراف قلعه را به‌مردم پادشاهی و ملازمان خود قسمت نمودند که ملچارها بیفزاید و به‌محافظت تهانجات نیز مردم گماشتند، تا به‌ضبط حاصل و تحصیل مال محافظت متردّدین قیام نمایند.

و بعد از روزی چند غیرت خان که به‌نیابت سلطان سلیمان شکوه حراست کابل می‌نمود و بعد از رسیدن امیرالامرا و خلیل الله خان، برحسب امراعلی با تعیناتیان کابل و توپخانه آن‌جا روانهٔ قندهار شده بود، رسید و چون از بالای حصار کوه از برجی که محازی دایرهٔ پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال توپی به‌این سمت بسته بودند و گلولهٔ آن گاهی میان بالا و گاهی به‌کنار لشکر می‌افتاد. آن جلیل‌القدر از توپ‌هایی که غیرت خان از کابل آورده بود، یک توپ سورتی برابر توپ مذکور بستند و دهن آن را به‌ضرب گلولهٔ این توپ درهم شکستند. چهل روز توپ مذکور را از کار مانده بود و صدای آن برنمی‌خاست. بعد از آن باز شروع درانداختن نمودند و از تقریر مردمی که از قلعه گریخته می‌آمدند. ظاهر شد که عقب دیوار حصار بر بلندی دمدمه ساخته و دهن آن توپ را جایی که شکسته بود بریده، بر آن دمدمه برآورده بودند و به‌طریقی نصب نموده که به‌نظر می‌آمد و برای آن‌که گلوله دورتر افتد. توپ را سربالا بسته به‌هر اوّل و آخر روز چند گلوله می‌انداختند و پاره‌ای در حوالی دایرهٔ پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال و پاره‌ای در میان لشکر دارد و می‌افتاد.

فتح قلعهٔ بُست

از سوانح ایّام اقامت قندهار مسخّرگشتن قلعهٔ بُست است، به‌مساعی جمیلهٔ اولیای دولت قاهره. تفضیل این اجمال آن‌که چون حضرت ظلّ الٰهی به‌پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال فرموده بود که بعد از رسیدن قندهار محاصره نمودن قلعهٔ رستم خان را با فوجی از دلیران برای گرفتن قلعهٔ بُست و

قلعهٔ زمینداور روانه سازند که از تسخیر آن تذبذب تمام به‌خاطر قلعه‌دار قندهار راه خواهد یافت و راه رسیدن کمک قزلباش مسد می‌گردد. بنابر آن جلیل‌القدر در این ولا رستم خان و نجابت خان و چندی دیگر از امرا و جمعی از منصبداران را با قریب دوهزار تفنگچی احدی و تیرانداز که مجموع پانزده‌هزار سوار می‌شد، رخصت دادند که به‌جلدی و چسپانی به‌قلعه رسیده مسخّر گردانند و یک توپ‌کلان هوای و سه توپ خورد و دو فیل مست همراه کردند.

و مشارٌالیه با رفقا چهارم رجب این سال [۱۰۶۳ ه‍/۳۱ مهٔ ۱٦۵۳ م] به‌پای قلعه رسیده، افواج را به‌ترتیب فرودآورده و بعد از ملاحظه مداخل و مخارج دوازده ملچار قرار داده و از جانبین به‌ضرب بادلیج و زنبورک و تفنگ آتش جنگ زبانه کشید و چون توپ‌کلان از عقب رسید، مهدی قلی سلطان سپاه منصور که به‌حراست قلعه قیام می‌نمود. نگاهداشتن آن قلعه را با وجود صدمه آن توپ از حیّز قدرت خود بیرون دید و سلامت خود در ترک قلعه‌داری دید.

روز دهم [رجب ۱۰٦۳ ه‍/۹ ژوئیه ۱٦۵۳ م] محاصرهٔ امان طلبید و بعد از گرفتن عهد و پیمان با جمعی که همراه او در قلعه بودند، یراق‌ها گشوده، رستم خان بهادر را دید و خان مذکور جمعی را تعیین نمود که از دروازه‌ها خبردار بوده نگذارند که لشکریان نهیب و غارت نمایند و اسبانی که در آن‌جا بود، همه را بقید ضبط درآورده. مهدی قلی سلطان را به‌اعیال و دیگر همراهان مصحوب نواسهٔ خود به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال فرستاد. سلطان مذکور اگرچه به‌تکلیف رستم خان پسر خود را که به‌حراست قلعهٔ گرشک قیام داشت، نوشته بود که او نیز خود را به‌لشکر ظفراثر برساند، امّا او پیش از رسیدن نوشتهٔ پدر همراه جمعی که به‌کمک قلعه‌دار بُست آمده بودند و خبر فتح قلعهٔ مزبور شنیده برگشتند، به‌جانب فراه رفت و رستم خان بر حقیقت حال اطّلاع یافته، جمعی را به‌ضبط قلعهٔ گرشک معیّن ساخت.

از سوانحی که در این ولا به‌ظهور آمد، یکی آن‌که دولت بیگ هزاره که در میان النگ و چغراق و زمینداور وطن داشت، با سعادت به‌یک پسر خود بر سر قلعهٔ کریو از[1] مضافات قندهار رفته. قلیج بیگ افشار را که با پنجاه سوار قزلباش از جانب اوتار خان در آن قلعه بود، دستگیر ساخته و از همراهان او چندی کشته و بعضی را گرفته، سرهای کشتگان را با گرفتاران آورد و به‌این دست آویز پادشاه بلنداقبال را ملازمت نموده، بیافتن خلعت و خنجر مرصّع و شمشیر یراق طلا و اسب با زین نقره و یک‌هزار روپیه انعام کامیاب گردید.

۱. بض: قلعهٔ کریز.

دیگر مُهر علی سلطان هزاره[۱]، زمیندار چارشنبه و آن حدود به‌قلعهٔ چارشنبه که فوجی از قزلباش و لزکی به‌محافظت آن قیام می‌نمودند شتافته، بعضی از مقتول و چندی را دستگیر گردانید و به‌ملازمت پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال آمده. ادای مال واجب چارشنبه و ده راوت که در زمینداری او بود نموده به‌عنایت خلعت و شمشیر و خنجر مطلّا نوازش یافت.

دیگر آن‌که قاسم[۲] سلطان، نبیرهٔ نذر محمّد خان به‌حفحران[۳] آمده. حاجی[۴] اتالیق خود را بر سر قلعهٔ حاجی اوجایی که در پانزده کروه زمینداور میان الوس یک دری واقع است گماشته. مهدی قلی سلطان چکنی، قلعه‌دار زمینداور با جمعی از قزلباشان و یکدریان در آن قلعه بود فرستاده. الوس یکدری را تاخته و مال آن‌ها را گرفته و طایفه را علف تیغ ساخته، جمعی را دستگیر گردانید و به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال عریضه‌ای مشتمل بر اظهار خدمت‌گذاری خود و اخلاص قاسم سلطان ارسال داشت.

دیگر آن‌که از جمعیّتی که در قلعهٔ زمینداور بود، قریب یک‌هزار سوار به‌قصد آن‌که به‌مردمی که رسید به‌لشکر رستم خان می‌برند، دست‌اندازی نمایند. به‌حوالی کوشک نخود آمدند و نظر بهادر تهانه‌دار آن‌جا با پانصد سوار از احدیان پادشاهی و ملازمان پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال که همراه او بودند، بر مقاهیر تاخته و جمعی را مقتول و مجروح ساخته. سرهای مقتولان را با اسب و یراق آن‌ها آورده، ازنظر پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال گذرانید.

حقیقت محاصرهٔ قلعهٔ قندهار

آن‌که چون گرفتن چهل زینه شروع در چوب‌بندی نموده و از چوب و تخته پناهی ساخته مردم خود را می‌نشانید و به‌این طریق مرتبه به‌مرتبه بالا می‌رفت و اگرچه به‌التماس یک توپ‌کلان سورتی آورده، برابر برج اوّل چهل زینه بستند و گلوله بسیاری بر آن زدند، امّا چون که درون برج سنگ عظیمی بود که اطراف او را به‌گل برآورده، برج بلند ساخته بودند. هرچند گلوله به‌آن می‌خورد، از دیوار خاک می‌ریخت و برج منهدم نمی‌شد.

و چون میان برج خالی نبود، عقب برج برای محافظت آن در پناه سنگهای کلان تفنگچیان نشانیده بودند، پی هم تفنگ می‌انداختند و راجه راجروپ به‌مساعی موفوره کار به‌جایی رسانید

---

۱. بض: محمّد علی سلطان هزاره.
۲. بض: محمّد قاسم.
۳. بض: چیچکتو.
۴. بض: حاجی بیگ.

که شبی مردم او دیوار برج را مُجوّف ساخته در آن جایی گرفتند، امّا چون قزلباشیه لحافهای نفت‌آلود را آتش زده می‌انداختند. از بسیاری دود التهاب آتش مردم او ثبات نتوانستند ورزید و چون دو برج دیگر درپیش بود برگرفتن این برج چندان اثری مترتّب نمی‌گشت. پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال فرمودند که دست از آن باز دارند و قاسم خان و بخشی و میرآتش پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال که ملچار هر سه نزدیک هم بود، به‌جهت خبرداری از یکدیگر در میان راه کرده بودند به‌جدّ و جهد بلیغ از یک‌هزار گز راه ملچارهای خود را به‌کنار خندق رسانیدند.

و با آن‌که در این ایّام اهل قلعه توپ‌های کلان که بر این ملچارها بسته بودند، شب و روز می‌انداختند و از اطراف قلعه علی‌الاتّصال گلولهٔ توپ و بادلیج و ضرب زن و شاهین و زنبورک و تفنگ به‌طریق ژاله می‌بارید و اکثر روزها و شب‌ها بعضی از کلندران و سایر اهل ملچار که به‌محافظت قیام می‌نمودند، به‌ضرب گلولهٔ توپ و سنگ و کلوخی که از صدمهٔ آن می‌جست، کشته و زخمی می‌شدند. در بنیاد عزیمت آن‌ها فتوری راه نمی‌یافت و قلیج خان نیز کمال سعی به‌کاربرده، ملچار خود را به‌کنار خندق رسانید.

در این یساق برخلاف یساق‌های گذشته به‌سبب بیداری و هوشیاری اهل ملچار قزلباشیه در برآمدن و ریختن بر ملچارها کمتر دلیری می‌نمودند و اگر احیاناً جمعی از قلعه بیرون آمده، قدم جرأت پیش می‌گذاشتند. بعضی به‌ضرب توپ و تفنگ دلاوران چندی را به‌کشتن داده به‌قلعه می‌گریختند. مگر یک‌بار که مردم ملچار مهابت خان را غافل یافته ریختند و بعضی از نوکران او را مقتول و مجروح ساختند و وقت برگشتن از دست مردم ملچار غیرت خان که نزدیک بود سزا یافتند.

و میرآتش پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال بساختن دمدمه به‌طول هفتاد و پنج و عرض پنجاه و پنج و ارتفاع بیست و هفت دراع در چهل روز بلند ساخت و بر این دمدمه و خاکریزی نوشته خواهد شد، یک لک روپیه از سرکار پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال صرف گشت و چون به‌اتمام رسیده و توپ خورد که گلولهٔ چهار سیر و پنج سیر می‌خورد بر بالای آن برآروده. به‌درون قلعه انداختن گرفت و توپ‌های هوایی که بر ملچار قسمت شده بود، نیز از اطراف به‌درون قلعه می‌انداختند و جمعی از اهل قلعه خسته و مجروح می‌گردیدند و چندی کشته می‌شدند و به‌هر خانه که توپ می‌رسید، برهم می‌زد و دو سه مرتبه شراره از آن به‌باروت خانه‌های قلعه افتاده، باروت بسیار می‌سوخت و باروتخانه با جمعی که در آن کار می‌کردند، پرید و از پنج توپ‌کلان که

از دارالملک کابل آورده بودند، دو توپ از ملچار غیرت خان و سه توپ از ملچار میرآتش، پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال بر دیوار شیر حاجی و قلعه بسته بودند.

و چون خندق همه‌جا متساوی نبود، قزلباشیه به‌پای خندق سه جا بند بسته بود که اگر آب روی به‌کمی بگذارد و مواضع کم عمق که در طرف دروازهٔ خواجه خضر و ویس قرن بود، خشک نگردد و اگر از جانب آب دزد که بسیار عمق بود آب خندق را برآورند. یک‌باره خالی نشود. از این سه بند، یکی که پخته بود، برابر ملچار بخشی پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال بود. او به‌دلالت ولی بیگ قندهاری از درون ملچار نقبی شروع نمود که از آن راه آب یک‌جانب بند به‌جانب دیگر کشد.

و در ده روز کار نقب به‌انجام رسانیده. جمعی از تفنگچیان و تیراندازان را در برجهای که برکنار خندق ترتیب داده بودند، نشانید تا نگذارند که قزلباشیه برای بستن آب از قلعه برآیند و شبی از نقب به‌خندق سوراخ زده شروع در برآوردن آب نمودند و دو بند دیگر را که جانب دروازهٔ ویس قرن و بابا ولی خاکریز کرده بسته بودند شکسته. در چهار روز از دروازهٔ خضر تا دروازهٔ بابا ولی خندق بالکل از آب خالی شد و در خندق درآمده، به‌ساختن برج و پیشبردن ملچار همّت گماشت و قاسم خان نیز در خندق برج ساخته مردم خود را نشانید.

و میرآتش پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال بعد از محکم ساختن ملچار کنار خندق به‌امر صاحب خود و صاحبزادهٔ جهانیان خاکریزی به‌عرض سی و پنج و ارتفاع هفده گز شروع نموده. در ضلع چپ آن کوچهٔ سلامتی و برجی ترتیب داده که جمعی در آن‌جا بوده به‌محافظت مزدوران و بیلداران بپردازند و چون ملچار قلیج خان به‌ملچار میرآتش مزبور قریب بود، او نیز در جانب راست خاکریز کوچه سلامت و برجی که در آن جمعی به‌محافظت قیام توانند نمود، مرتّب گردانید.

و میرسامان پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال که متکفّل خدمت آب دزد بود، از پنج‌هزار گز نهری به‌عرض سه گز و عمق هفت گز کنده و به‌فاصلهٔ یکصد و سی گز از کنار خندق رسانیده، بکندن نقب پرداخت و نقب از زیر بند ریخته که درپیش آب دزد بسته بودند، سر برآورد و آب خندق آنچه از دروازهٔ خضر این طرف مانده بود برآمد و در چند روز سرتاسر خندق خشک گردید و اهل قلعه که به‌آب مستظهر بودند مضطر گشته. در دامن خاکریز شیر حاجی جری کنده، از چاه‌های اندرون قلعه آب در آن بسته خاطر جمع گردانیدند[۱].

---

۱. د ندارد: [از ص ٥٥٦] **نوروز عالم افروز:** نوروز این سال روز پنجشنبه... آب در آن بسته خاطر جمع گردانیدند.

رحلت نوّاب بهار بانو بیگم، همشیرهٔ[1] حضرت‌اعلی

از وقایع حضور معلّی آن‌که بیست و یکم شوّال این سال [۱۰٦۳ هـ/۱٤ سپتامبر ۱٦۵۳ م] به‌عرض رسید که پرده‌نشین، تُتُق عزّت، نوّاب بهار بانو بیگم همشیرهٔ حضرت شاهنشاهی. پانزدهم ماه مذکور [شوّال/۸ سپتامبر ۱٦۵۳ م] در سن شصت و پنج سالگی از (این[2]) عالم انتقال نمودند و در حجره از حجره‌های روضهٔ مریم زمانی والدهٔ ماجدهٔ جنّت‌مکانی که به‌خواهش آن محفوفهٔ[3] مغفرت ایزدی مدفن ایشان مقرّر شده بودند، مدفون گشتند.

بیست و پنجم ذی‌قعدهٔ این سال [۱۰٦۳ هـ/۱۷ سپتامبر ۱٦۵۳ م] مهدی قلی خان که قبل از رسیدن درگاه به‌منصب یک‌هزار و پانصد و به‌خطاب خانی نوازش یافته بود، به‌ملازمت مستسعد گشت و به‌عنایت خلعت و خنجر مرصّع و جیغهٔ مرصّع و انعام ده‌هزار روپیه دیگر سوای ده‌هزاری که در قندهار یافته بود، کامیاب مآرب گردید.

سوّم ذی‌الحجّهٔ این سال [۱۰٦۳ هـ/۲۵ اکتبر] اعتقاد خان که برای معالجهٔ کوفت خود در لاهور مانده بود و حضرت‌اعلی در غیبتش از کمال رافت بیست‌هزار روپیه دیگر سوای بیست‌هزار [روپیه] سابق برای اتمام حویلی که در دارالخلافه بنا گذاشته، انعام دهانیده بودند، به‌پیشگاه حضور رسید و به‌دستور سابق به‌خدمت میربخشی‌گری و منصبی که داشت مورد احسان گشت.

ارتفاع رایات از دارالخلافه به‌صوب مستقرالخلافهٔ اکبرآباد

و جهت دیدن مسجد سنگ مرمر به‌تازگی صورت انجام گرفته. چون قریب شش سال برابر آمدن رایات از مستقرالخلافهٔ اکبرآباد گذشته بود و در همان حین حکم به‌صدور پیوسته که درون قلعه مسجدی سراپا از سنگ مرمر بنا نهند و در این ایّام به‌عرض رسید که آن معبد منیف اتمام یافته، بنابر آن خاطر خطیر به‌نهضت آن صوب رغبت فرمود و بیست و نهم ذی‌الحجّهٔ [۱۰٦۳ هـ/۲۰ نوامبر ۱٦۵۳ م] در ساعت مختار کشتی سوار از دارالخلافه به‌مبارکی عازم مقصد گشتند.

---

۱. د: یعنی همشیره.

۲. د: این.

۳. ب: مخوفهٔ.

وصول به‌مستقرالخلافه

شانزدهم محرّم این سال موافق هزار و شصت و چهار [١٠٦٤ ه‍/٧ دسامبر ١٦٥٣ م] که ساعت دخول مستقرالخلافه بود، در دولتخانهٔ مبارکه قلعه نزول اجلال فرمودند و آخر روز به‌مسجد مذکور تشریف برده، نماز عصر در آن‌جا گذاردند. این مسجد در عرض هفت سال به‌صرف سه لک روپیه به‌انجام رسیده و سلخ ماه مذکور [محرّم/٢١ دسامبر] که ساعت بازگشت اعلام فیروزی قرار یافته بود. موکب جاه و جلال از مستقرالخلافه عازم دارالخلافه گردید.

بقیه داستان قندهار این که چون خواجه‌جی مغل[1] توپ‌ها را از راه سبوی و دهادهر به‌قندهار رسانید. از این توپ‌ها، توپ‌کلان (و[2]) کشورکشا به‌ملچار پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال و قلعهٔ کشا و توپ مریم به‌ملچار غیرت خان برده، هر نه توپ‌کلان را از هردو طرف به‌کار درآورده، از دیوار قلعه و شیر حاجی قریب سه‌صد گز خراب ساختند. چنانچه از شرفات قلعه و نصف پیشتر دیوار آن و سه حصّه دیوار شیر حاجی اثر نماند و بر زمین ریخته، در پای دیوار تودهٔ خاک برمی‌گردید که برآمدن بر آن دشوار بود.

و چون مدت محاصره به‌چهار ماه کشید و سرب و باروت و گلولهٔ توپ‌ها رو به‌کمی گذاشت و ملاحظهٔ آن بود که قزلباشیه انتهاز فرصت نموده، دیوار افتاده را باز بلند ساخته استحکام دهند. آخر شبی مقرّر شد که جمیع لشکریان از مردم پادشاهی و ملازمان پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال از طرف ملچار قلیج خان و قاسم خان و غیرت خان و بخشی و میرآتش پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال که در آن‌جا دیوار افتاد بود، یورش نمایند و میرزا راجه جی سنگه و جمعی دیگر نردبان‌ها بر دیوار شیر حاجی گذاشته و هرجانب جهت تزلزل[3] محصوران مردم خود را به‌دیوار برآوردند. لشکریان و ایرج خان را مأمور ساختند که جمعی را که عقب کوهٔ لکه ملچار داشتند، به‌کوه برآورده به‌پای دیوار رسانند.

خود در آن شب پنج گهری به‌صبح مانده. به‌کوهیچه‌ای که از بالای آن به‌هردو جا یورش نمودار بود برآمده[4]. به‌جهت تأکید کس به‌ملچار فرستادند و چون محصوران بر این معنی اطّلاع یافته بودند. توپ‌اندازان لشکر منصور تمام شب می‌زدند تا قزلباشیه دیوار انداخته را محکم

۱. ب: خواجه کی مغل.
۲. د: و.
۳. د: نزول.
۴. د ندارد: برآمده.

نتوانند ساخت. چنانچه در این شب از هر توپ‌کلان یکصد گلوله انداخته بود.

القصّه قلیج خان از جانب راست خاکریز و قاسم خان از طرف چپ آن و بخشی و میرآتش پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال از ملچارهای خود مردم را به‌یورش تحریص نمودند و اهل یورش چندان تأخیر کردند که صبح دمید و توپ ساچهه و تفنگ و حقّه و چادر نفت‌آلود آتش گرفته، از قلعه شروع در باریدن گرفت. جمعی از سادات و مغول پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال به‌قدم جرأت بیشتر رفته بودند. چون از جر خبر نداشتند، بعضی در آن افتادند۱ و بعضی گذشته به‌شیر حاجی درآمدند. چنانچه از دهشت این جماعت مقهورانی که در شیر حاجی بودند، به‌قلعه گریختند.

مجملاً دلاوران پای ثبات افشرده خود را در معرض توپ و تفنگ درآورده، شربت ممات چشیدند و طایفهٔ دیگر از نوکران پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال و مردم قلیج خان و قاسم خان که میان خندق و کنار جر رفته (بودند[۲])، کشته و زخمی گردیدند[۳] و از ملازمان درگاه نیز چندی جان بازی نمودند و مردمی که از طرف ملچار غیرت خان دویده بودند، به‌سبب روشن شدن روز و بسیاری توپ و تفنگ که از سه جانب می‌زدند، جمعی مقتول و مجروح گشتند و مابقی نتوانستند به‌قلعه رسید و با آن‌که مقرّر شده بود که جمعی از دیگر جوانب برای متردّد ساختن (متحصّنان[٤]) به‌اطراف قلعه درآیند و نردبان‌ها بر دیوار شیر حاجی گذاشته به‌دیوار برآیند. چون در جوانب دیگر راه گشوده نشده بود، خود را نتوانستند رسانید و مردمی که از عقب قلعه قدم بر کوه گذاشته بودند، قریب به‌فراز آن رسیده. تفنگچیان قزلباشیه را که در پناه سنگها به‌کشیک قلعه قیام می‌نمودند، زده برداشتند.

مقارن قرار این‌ها بخشی احدیان صوبهٔ کابل که سردار آن جماعت بود، زخم تفنگی برداشته افتاد و احدیان هجوم آورده، او را برداشته رو به‌نشیب گذاشتند و دیگران که برگشتن احدیان را دیدند. همه یک‌بار برگشته از کوه فرودآمدند و در این یورش قریب یک‌هزار کس مقتول و مجروح گردید.

و پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال مقرّر ساختند که قلیج خان و قاسم خان و غیرت خان و بخشی و میرآتش آن جلیل‌القدر ملچار پیشبرده جر را از قزلباشیه بگیرند و از این ملچار نقب‌ها زده،

---

۱. د ندارد: بعضی در آن افتادند.
۲. د: بودند.
۳. د: شدند.
۴. د: متحصّن.

هر نقبی که به‌ته دیوار شیر حاجی و دیوار قلعه برسانند، به‌باروت انباشته پرانند، تا راه یورش خاطر خواه وا شود و خاک ریز را نیز پیشبرده از جر بگذرانند که از بالای آن هم مردم توانند دوید و مقرّر شد که رستم خان بهادر را با همراهان از بُست طلبیده و تمام (لشکر[1]) بهیات مجموعی به‌یورش مأمور سازند. قلیج خان و قاسم خان برجها ساخته، پیش پیش رفتند و از ملچار خود بکندن نقب پرداختند.

و بخشی پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال با وجود ضرب توپ‌های عظیم که قزلباشیه پی هم می‌انداختند، در یک ماه هفده برج درون خندق تا نزدیک جر بلند ساخته. دیوار طولانی که جمعی کثیر در پناه آن توانند نشست به‌فاصله دو سه گز کنار[2] جر برآورده و تفنگچی و تیراندازان بسیار عقب آن نشانیده. شبانروز قزلباشیه که میان جر جاگرفته، حقّه و تیر و تفنگ می‌انداختند و زد و خورد بود و میرآتش آن بزرگ‌مرتبه نیز به‌مساعی جمیله خاکریز را پیشبرده. چون نزدیک جر می‌رسید از بالای قلعه قزلباشیه از درون جر نقب زده خاک را می‌دزدیدند.

و اگرچه از هر ملچار سه چهار نقب شروع شده بود، امّا هرکدام که نزدیک جر می‌رسید، از بالای قلعه توپ زده خراب می‌گردانیدند. راجه راجروپ برکنار جر از تخته و چوب‌های کلان پناهی ساخته، عقب آن جمعی از ملازمان پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال مردم خود و دلیر خان را نشانید و با میرآتش پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال قرار داد که در تاریکی شب از آن‌جا به‌قزلباشیه ریخته، جر را از آن‌ها بگیرند.

وقت شام قزلباشیه نفت بسیار در مشکها کرده بر آن تخته‌ها و چوبها پاشیدند و آتش زده نایرهٔ افروز قتال گشتند. در آن شب جنگ سختی درگرفت و از هردو جانب جمعی کشته و زخمی گردیدند و چندین شبانروز و دیگر از دو طرف بر سر جر تلاشی بود که مردم طرفین از دست یکدیگر تفنگ و نیزه می‌ربودند و عملهٔ توپخانه شب و روز از انداختن توپ‌های خورد و کلان فارغ نبودند. چنانچه از اوّل تا آخر بیست و هفت[3]هزار گوله خورد و بزرگ به‌قلعه زده بودند.

۱. د: لشکر.
۲. د ندارد: کنار.
۳. بض: هفتاد.

برگشتن پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال با عساکر فیروزی از قندهار

به‌سبب موانع توقّف در آن دیار آخر، چون مدت محاصره از پنج ماه تجاوز کرد و سرما آغاز نمود و سرب و باروت و گلولهٔ توپ به‌آخر رسید و در صحرا علف و در لشکر آذوقه نماند و از درگاه فرمان به‌این مضمون رسید که چون زمستان نزدیک رسیده و در قندهار مکث بسیار واقع شده. اگر در این زودی تسخیر قلعه صورت‌پذیر باشد به‌قدر ضرور چندی دیگر هم توقّف کنند و اِلّا معاودت نمایند و رستم خان که او را برای یورش طلبیده بودند. قلعهٔ بُست را ویران ساخته و آذوقه را بر مردم قسمت نموده و از اسباب توپخانه و قورخانه آنچه در آن‌جا بود، همراه برداشته. با همراهان به‌قندهار رسید و نظر بر آستانی که نوشته شد، صلاح در معاودت دید و دولت‌خواهان اصلاً زیاده از این تجویز ماندن نمی‌کردند.

بنابر آن پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال پانزدهم ذی‌القعدهٔ این سال [۱۰٦۳ ه‍/۷ اکتبر ۱٦۵۳ م] از قندهار روانهٔ هندوستان شدند و بیست و سوّم [ذی‌القعده/۱۵ اکتبر] که این طرف قلعهٔ قوشنج مخیم گشت. قلعهٔ مزبور را منهدم گردانیدند و در منزل دُوکی به‌رستم خان امر نمودند که با عساکر فیروزی منزل به‌منزل قطع مسافت نماید و لشکر خان و چندی دیگر از مردم پادشاهی را در رکاب گرفته با یلغار روانه گشتند و در نه روز به‌مُلتان رسیدند و لشکر با اردو در بیست روز داخل بلدهٔ مذکور گردید و پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال بعد از رسیدن کل لشکر روانهٔ لاهور شده. یازدهم محرّم این سال [۱۰٦٤ ه‍/۲ دسامبر ۱٦۵٤ م] داخل دولتخانه گشتند.

نزول همایون در شاهجهان‌آباد

از سوانح حضور معلّی آن‌که موکب جاه و جلال قرین دولت و اقبال از مستقرالخلافه متوجّهٔ دارالخلافه گشته بود. چهاردهم صفر این سال [۱۰٦٤ ه‍/٤ ژانویهٔ ۱٦۵٤ م] در ساعت مختار بر دولتخانهٔ شاهجهان‌آباد سایهٔ وصول انداخت و در همین‌روز چون به‌مسامع والا رسید که پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال بر سبیل استعجال لاهور آمده به‌حوالی دارالخلافه رسیده‌اند.

به‌ملازمت رسیدن پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال

علّامی حسب‌الاشارهٔ معلّی به‌استقبال شتافته، آن جلیل‌القدر را با سلطان سلیمان شکوه به‌خدمت همایون آورد. پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال به‌ملازمت فایزگشته، یک‌هزار مُهر نذر گذرانیدند. در این ولا

از عرضداشت (متصدّی[1]) بندر سورت معروض گشت که قیصر روم ذوالفقار آقا، برادر و وزیراعظم[2] پدر خود را به‌ایلچی‌گری فرستاده و نامهٔ مصحوب او ارسال داشته، فرمان صدور یافت که دوازده‌هزار روپیه از خزانهٔ آن‌جا به‌او برسانند و نیز امر لازم‌الاتّباع به‌صدور پیوست که در سلطان‌پور و نظر بار سزاوار خان جاگیر در آن‌جا پنج‌هزار روپیه از نقد و جنس و در برهان‌پور محمّد طاهر، ملازم پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر که از قبل آن جوان بخت کامیاب به‌حراست صوبهٔ خاندیس قیام دارد، از سرکار جناب پادشاه‌زادگی دوازده‌هزار روپیه (و در اوجّین محمّد میرک، دیوان پادشاه‌زادهٔ مراد بخش از جناب آن گرامی‌تبار پنج‌هزار روپیه و در مستقرالخلافه سعادت خان، قلعه‌دار اکبرآباد دوازده‌هزار روپیه[3]) از سرکار فیض آثار و سه‌هزار روپیه از جانب خود به‌سفر مذکور برسانند.

بیست و ششم صفر مذکور [۱۰٦٤ ه‍/١٦ ژانویهٔ ١٦٥٤ م] جشن وزن شمسی انتهای سال شصت و دوّم از عمر ابد طراز انعقاد یافت و ذات همایون را به‌دستور هربار به‌طلا و دیگر اشیای معهود سنجیدند. در این بزم متعالی به‌پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال تسبیح مروارید گران‌بها و یک عقد لالی با یک قطعهٔ زمرد و جیغهٔ مرصّع و اوریسی مرصّع و کمر مرصّع و دیگر مرصّع‌آلات که قیمت مجموع چهار لک روپیه بود و فیل خاصّه با یراق طلا و مادهٔ فیل لطف شد و منصب سلطان سلیمان شکوه به‌اضافهٔ یک‌هزاری ذات و سوار ده‌هزاری شش‌هزار سوار قرار یافت و راجه جسونت سنگه به‌خطاب مهاراجگی که فوق این برای فرقهٔ راجپوتیه لقبی نمی‌باشد، فرق عزّت برافراخت. در این ایّام امیرالامرا و خلیل الله خان که حسب‌الحکم به‌کابل شتافته بودند، آمده احراز ملازمت نمودند.

واقعهٔ غریبه به‌یاسا رسیدن جسروپ میرتهیّه

غرّهٔ ربیع‌الثّانی این سال [۱۰٦٤ ه‍/۱۹ فوریهٔ ١٦٥٤ م] وزن جشن قمری اختتام سال شصت و چهارم از زندگانی جاودانی آراسته گشت و وزن ذات (اشرف[4]) به‌طلا و دیگر اجناس مقرّری به‌تقدیم رسید. در این بزم پادشاهانه اعلی‌حضرت خاقانی برخلاف طریقهٔ معموله از جهروکهٔ دیوانخانه به‌زیر آمده، بر تخت مرصّع که در وسط ایوان چهل ستون نصب شده بود، جلوس فرموده

---

۱. د: متصدّی.
۲. بض: برادر صالح پاشا وزیراعظم سلطان محمّد ابراهیم.
۳. د: و در اوجّین محمّد میرک... دوازده‌هزار روپیه.
۴. ب: اشر.

بود و طوایف انام از خاص و (عام[1]) به‌تفاوت درجات کامیاب گردیده.

جسروپ میرتهیّه که در سلک بنده‌های درگاه منسلک بود، از شورش دماغ طغیانی خون ناگاه از بیرون محجّر نقره شمشیر کشیده به‌پای اجل دویده، خود را به‌زینهٔ اوّل چهل ستون رسانید. در این وقت نوبت خان کوتوال که در پای زینه ایستاده بود و چوب کنده در دست داشت، به‌قدرت تمام دودستی بر سرش نواخت. چنانچه از پا درآمد و چون قصد برخاستن و بر زینه برآمدن نمود و خواجه رحمت الله، میر توزک شمشیری حواله کرد و ارادت خان نیز تیغی رسانید و بعد از آن دیگر استاده‌های پایهٔ سریراعلی با تمام کار آن ناکام پرداختند.

و در این تاریخ [۱۹ فوریهٔ ١٦٥٤ م[2]] دو کرور دام[3] انعام سابق پادشاهازادهٔ بلنداقبال افزایش یافت و از تومانات پیشاور تنخواه یافت.

آمدن پادشاه‌زادهٔ مراد بخش حسب‌الطلب به‌درگاه از مالوه

و پادشاه‌زادهٔ مراد بخش که حسب‌الطلب از مالوه عازم حضور گشته بودند و به‌نواحی دارالخلافه رسیده و جعفر خان و اعتقاد خان میربخشی استقبال نموده به‌خدمت آوردند و آن عالی‌مقدار با پسر خود سلطان ایزد بخش ملازمت کرده، یک‌هزار مُهر نذر گذرانیدند و به‌ایالت گجرات مفوّض گشته و منصب آن کامکار به‌افزایش سه‌هزاری ذات، دو اسبه سه اسبه شدن سه‌هزار سوار پانزده‌هزاری دوهزار سوار از آن جمله پنج‌هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرّر کردند و یک کرور دام به‌طریق انعام نیز تنخواه شد و یک لک روپیه (سوای یک لک که وقت طلب روپیه از خزانهٔ مالوه دهانید شده بود. لطف نمودند و حکم صدور یافت که یک لک روپیه[4]) در مستقرالخلافه از خزانهٔ روضهٔ نوّاب مهد عُلیه و دو لک روپیه بعد از رسیدن احمدآباد از خزانهٔ گجرات بگیرند.

اواخر این ماه [ربیع‌الثّانی ١٠٦٤ ﻫ/اواسط مارس ١٦٥٤ م] منزل پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال به‌قدوم خاقان دریانوال بیت‌الشرف گردید و آن جلیل‌القدر مراسم پاانداز و نثار به‌تقدیم رسانیده، پیشکشی مشتمل بر جواهر و مرصّع‌آلات و اقسام اقمشه و دویست اسب، از آن جمله

---

۱. ب: عا.
۲. بض: ۱۹ فوریهٔ ١٦٥٤ م.
۳. بض: برابر پنج لک روپیه.
۴. د: سوای یک لک... که یک لک روپیه.

چند عربی و باقی عراقی با ساز میناکار و طلایی ساده و مطلّا گذرانیدند و آنچه به‌درجهٔ قبول رسید، قیمت مجموع آن به‌چهار لک روپیه کشید.

مرخّص گشتن پادشاه‌زادهٔ مراد بخش به‌ایالت صوبهٔ گجرات

و در همین‌روز پادشاه‌زادهٔ مراد بخش دستوری رفتن گجرات یافتند و به‌آن کامکار وقت رخصت خلعت خاصّه با نیم آستین و دو اسب عربی و عراقی خاصّه با زین میناکار و طلای ساده و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل لطف شد.

آخر روز جمعه سلخ ربیع‌الثّانی مذکور موافق هزار و شصت و چهار [١٠٦٤ ھ/١٩ مارس ١٦٥٤ م] جشن نوروزی این سال آراستگی یافت و پنج نوبت شادمانی در چارسوی عالم زدند. در اوایل جمادی‌الاولی [١٠٦٤ ھ/٢٠ مارس ١٦٥٤ م[1]] تقرّب خان به‌اضافهٔ یک‌هزاری به‌منصب معتبر چهارهزاری ارتقا نمود.

ملازمت نمودن ذوالفقار آقا ایلچی قیصر روم

هیجدهم این ماه [جمادی‌الاولی ١٠٦٤ ھ/٦ آوریل ١٦٥٤ م] ایلچی روم به‌پایهٔ سریراعلی رسیده، شرف ملازمت دریافت و نامهٔ قیصر روم گذرانید و کمر مرصّع با خنجر مرصّع و دو اسب رومی، یکی با زین مرصّع که به‌دستور آن ولایت گرز مرصّعی با آن بود و عبای مروارید دوز و دیگری بی‌زین که قیصر ارمغانی ارسال داشته بود، به‌نظر فیض اثر درآورد و از پیشگاه نوازش یافتن خلعت فاخره و کمر مرصّع و سی‌هزار روپیه انعام کامیاب گردیده، در منزلی که برای بودن او معیّن شده بود و (ظروف[2]) نقره و فروش[3] دیگر اثاث‌البیت در آن از سرکار خاصّه شریفه مرتّب گشته فرودآمد.

روز شرف به‌پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال جواهر مرصّع‌آلات یک لک روپیه و دو کرور دام دیگر به‌صیغهٔ انعام از پرگنات مُلتان [و] پنجاب که از اصل و اضافهٔ دوازده کرور دام بوده باشد و اسب عراقی خاصّه با زین میناکار شفقّت شد و در این‌روز خجسته، ایلچی قیصر اسب عربی پارهٔ دیگر اشیا پیشکش کرد و به‌عنایت خلعت فاخره و ارگجه با ظروف طلا و پان با پاندان و خوانچهٔ طلا رعایت یافت.

---

۱. بض: ۲۰ مارس ١٦٥٤ م.
۲. ب: ظرف.
۳. د: فرش.

ازدواج سلطان سلیمان شکوه به‌دختر امر سنگه ولد راجه گج سنگه

چون صبیهٔ امر سنگه راجه گج سنگه که ولد خواهرزادهٔ میرزا راجه جی سنگه است، برای سلطان سلیمان شکوه خواستگاری نموده و پیش از این به‌یک ماه به‌حرم‌سرای دولت طلبیده و به‌ذات مقدّس کلمهٔ طیّبه تلقین نموده بودند. دو لک روپیه از جواهر مرصّع‌آلات و طلا آلات و نقره آلات و اقسام پارچه و دیگر آنچه از لوازم این کار فرخندهٔ آثار باشد به‌مستورهٔ مذکوره عطا نموده.

شب بیست و ششم جمادی‌الاولی مزبور [۱۰٦٤ ه‍/۱٤ آوریل ۱٦٥٤ م] بعد از مرور یک نیم پاس شب که ساعت ازدواج مقرّر شده بود. پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال آن ثمرةالفواد سلطنت را با خود به‌خدمت همایون آوردند. در این شب مورد سرور از جانب پادشاه‌زادهٔ جلیل‌القدر کشتی‌ها به‌آرایش تمام جلوه‌گر ساختند و برکنار دریا به‌طریق قلعه‌داری از چوب و تخته کشیده و به‌فاصلهٔ هرچند گز برجی ساخته و مشبک نموده، چراغها بر آن گذاشتند و آتشبازی بسیار تعبیه کردند. الحق غریب تماشای نظر فریب حیرت افزای نظارگیان گشت.

بالجمله اعلی‌حضرت ظلّ الهی به‌سلطان سلیمان شکوه خلعت خاصّه و تسبیح مروارید گران‌بها که در آن لعل زمرد منتظم بود و جیغهٔ مرصّع و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و کمر مرصّع و پارهٔ دیگر مرصّع‌آلات و غیره آن و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل و دو اسب عربی و عراقی خاصّه، یکی با زین مرصّع و دیگری با زین طلای ساده که قیمت مجموع یک لک و پنجاه‌هزار روپیه بود، شفقّت فرموده. به‌دست مبارک سهرهٔ مروارید بر سر آن تازه نهال گلشن اجلال بستند و بعد از تقدیم مقدّمات عقد تعیّن دو لک روپیه کابین در ساعت مختار قاضی خوشحال در حضور معلّی بخواندن (خطبه) در حضور معلّی قیام نمود[1].

۱. د: در خواندن خطبه حضور معلّی.

وقایع سال بیست و هشتم از جلوس فایض‌البرکات موافق هزار و شصت و چهار

و دوّم ماه [جمادی‌الثّانی] اوّل این سال [۱۰٦٤ ھ/۲۰ آوریل ١٦٥٤ م] پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال به‌ذوالفقار[1]، ایلچی روم که به‌رخصت همایون به‌خدمت آن جلیل‌القدر رفته بود. خلعت فاخره و جیغهٔ مرصّع و بیست‌هزار روپیه و دو اسب خان‌زاد و سلطان سلیمان شکوه پنج‌هزار روپیه دادند.

و دهم این ماه [جمادی‌الثّانی/۲۸ آوریل] از سرکار فیض آثار به‌سفیر مذکور سی‌هزار روپیه انعام و دو اسب ترکی با ساز طلا شفقّت شد و آخر همین‌روز مشارٌالیه به‌اشارهٔ اشرف به‌در حریم نوّاب عُلیه رفته، کورنش رسانیدن و آن ملکه دوران خلعت فاخره و پانزده[2]هزار روپیه برای او فرستادند.

چون حضرت شاهنشاهی بعد از جشن طوی سلطان سلیمان شکوه به‌منزل پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال تشریف نبرده بودند. در این ولا به‌التماس آن جلیل‌القدر قدوم ارزانی داشتند و پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال بعد از گذرانیدن پیشکش برحسب امر مطَّلع به‌علّامی سعدالله خان خلعت با چارقب و شمشیر مرصّع و به‌سه چهاری از عمده‌ها، خلعت با فرجی و جمدهر مرصّع و به‌دیگر خوانین و امرا و (مردم[3]) روشناس (خلاع دادند[4]).

و بعد از چند روز علّامی طرح ضیافت انداخته، ایلچی را به‌منزل (خود[5]) طلبید و پانزده‌هزار روپیه تکلّف نمود. سوّم شعبان این سال [۱۰٦٤ ھ/۱۹ ژوئن ١٦٥٤ م] به‌ایلچی مذکور یک مُهر چهارصد تولگی و دیگر روپیه به‌این وزن شفقّت شد.

بیستم این ماه [شعبان ۱۰٦٤ ھ/٦ ژوئیهٔ ١٦٥٤ م] پنجاه و هفت محلّ از کوه دامن جمو و کانگره[6] به‌انعام سلطان [سلیمان] شکوه تنخواه فرمودند و جهانگیر بیگ از ملازمان پادشاه‌زادهٔ

---

۱. د ندارد: آقا.
۲. بض: پنج.
۳. د: مردم.
۴. د: خلاع دادند.
۵. د: طلبید خود.
۶. د: جموده کانگره.

بلنداقبال به‌فوجداری کوهستان مزبور مأمور گردید.

در شهر رمضان این سال [١٠٦٤ ه‍/ژوئیه، اوت ١٦٥٤ م] به‌دستور سنوات ماضیه، هر شب از مردم کشیک و اهل استحقاق در چهل ستون جمع گردیده، به‌شیلانی که از سرکار خاصّهٔ شریفه کشیده می‌شد، افطار نمودند و یک‌روز قبل از عیدفطر [١٤ اوت ١٦٥٤ م[1]] این مرتبه به‌گرزداران و برق‌اندازان و یساولان یک‌هزار خلعت مرحمت شد.

تفویض ایلچی‌گری روم به‌قایم بیگ

هفدهم شوّال این سال [١٠٦٤ ه‍/٣١ اوت ١٦٥٤ م] قایم بیگ را مشمول اقسام عواطف ساخته به‌ایلچی‌گری روم مفوّض فرمودند و مصحوب او نامهٔ مودت آیین با یک قبضهٔ خنجر مرصّع به‌الماس و یاقوت با گل مرصّع و علاقهٔ مروارید (که[2]) یک لک روپیه قیمت داشت و کمر مرصّع به‌الماس و یاقوت که قیمت آن چهل‌هزار روپیه بود و یک حقّهٔ کلان بلّور پر از عطر جهانگیری و ده‌هزار پارچه از نفایس نسایج گجرات و کشمیر و غیر آن‌که قیمت آن نیز به‌یک لک می‌کشید ارمغانی ارسال داشتند.

و چون به‌عرض رسیده بود که در استنبول اکثر اوقات طاعون (شیوع[3]) به‌هم می‌رساند و حضرت‌اعلی به‌حدس صایب نفع زهر مُهره در علاج این عارضه دریافته بودند و از منفعت آن در علاج سموم استنباط نفع آن در مواد سمی که سبب حدوث وباست فرموده و این معنی به‌تجربه رسیده بود و جمعی کثیر از عارضهٔ وبا به‌هلاکت نزدیک رسیده بودند. سبب تداوی به‌زهر مُهره آثار شفا یافته، بازوبندی از زهر مُهره آزموده ساخته و چند دانه یاقوت و زمرد و مروارید در آن منتظم گردانیده به‌ذوالفقار آقا، ایلچی قیصر حواله فرمودند که به‌سلطان روم برساند.

و مشارٌالیه را به‌عطای خلعت فاخره و جیغهٔ مرصّع و شمشیر و سپر یراق میناکار و اسب ابلق راهوار با ساز طلا و سی‌هزار روپیه انعام مورد نوازش ساخته، رخصت انصراف ارزانی داشتند و از تاریخ رسیدن ایلچی مزبور به‌بندر سورت تا وقت رخصت آنچه از نقد جنس او از سرکار فیض آثار[4] عاید گردید و پادشاه‌زاده‌های عالی‌مقدار و خوانین نامدار تکلّف نمودند،

١. بض: ١٤ اوت ١٦٥٤ م.
٢. د: که.
٣. د: شیوع.
۴. د ندارد: فیض آثار.

دو لک و هفتاد و پنج‌هزار روپیه شد.

در این ولا منصب محمّد بدیع ولد خسرو سلطان از اصل و اضافهٔ دوهزاری مقرّر گشت. غیرت خان، ملازم پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال به‌التماس آن جلیل‌القدر به‌اضافهٔ یک‌هزاری به‌منصب معتبر چهارهزاری به‌مباهی گردید.

و چون به‌مسامع خیر مجامع رسید که بینوایان و محتاجان مکّهٔ معظّمه از بسیاری غلاء و گرانی غلّه به‌عسرت می‌گذرانند.

ارسال مبلغ گرانمند به‌محتاجان حرمین شرفین

در اواسط ذی‌قعدهٔ این سال [۱۰٦٤ ه‍/۲۷ سپتامبر ۱٦٥٤ م] خواجه ضابط را به‌حرمین معظّمین رخصت فرمودند و به‌متصدّیان بندر سورت فرمان شد که تا رسیدن او یک لک[1] روپیه متاع باب بر عرب خریده مهیّا دارند و به‌خواجه مذکور امر نمودند که ثلث متاع مذکور به‌شریف مکّه و ثلث دیگر به‌صلحا و فضلا و ثلث باقی به‌گوشه‌نشینان مدینه نبویّه برساند و چون به‌اندازهٔ مسجد مدینه طیّبه که طرح آن به‌درگاه آورده بودند. کلیم محرابدار به‌شکل جای نماز به‌حکم (معلّی[2]) در کارخانهٔ مُلتان تمام شده بود، آن (را[3]) مصحوب مومی الیه ارسال داشتند.

و چون قریب دوازده سال بود که به‌زیارت مرقد قافله سالار ارباب ولایت و کرامت خواجه معین‌الدّین چشتی قدس سرّه‌العزیز فایز نگشته بودند و نیز علامات طغیان از رانا[4] به‌ظهور پیوستن گرفت. بنابر مصالح امور جهانداری توجّه به‌آن صوب با صواب وجهٔ همّت والا نهضت گردید.

ارتفاع اعلام نصرت اعتصام به‌صوب دارالبرکهٔ اجمیر نوبت ثالث بعد از جلوس جهت بیدار ساختن رانا[5] از خواب پندار

بیست و دوّم این ماه [ذی‌القعدهٔ ۱۰٦٤ ه‍/٤ اکتبر ۱٦٥٤ م] در ساعت مختار از دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد به‌دارالکرامت اجمیر نهضت اتّفاق افتاد و در همین تاریخ علّامی را با جمعی کثیر

---

۱. د ندارد: لک.
۲. ب: ملّا.
۳. د: را.
۴. بض: رانا راج سنگه.
۵. د ندارد: رانا.

از امرا و منصبدار و یک‌هزار و پانصد برق‌انداز که جمعیّت مجموع به‌سی‌هزاری می‌کشید، رخصت فرمودند تا به‌آن صوب شتافته. قلعهٔ چتّور را که از عطایای این دودمان خلافت نشان است و از عهد جنّت‌مکانی مقرّر شده که از سلسلهٔ رانا هیچ‌کس آن را استحکام ندهد و رانا جگّت سنگه پدر رانا راج [کنور] سنگه در صدد تعمیر آن درآمده، هرجا شکستگی داشت انداخته. در کمال متانت از سر نو ساخته بود، منهدم سازد و اگر احیاناً رانا مطاوعت ننماید[۱]، بلکه او را پی پسر افواج قاهره گرداند و او را گوشمالی به‌سزا دهد. الویه ظفرطراز متعاقب عساکر نصرت مآثر کوچ در کوچ به‌انتهاض درآمد.

دوّم ذی‌الحجّهٔ [۱۰٦٤ ه/۱۵ اکتبر ۱٦٥٤ م] که خلیل‌پور، مرکز رایات جهانگشا بود، وکلای معتبر رانا به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال رسیده، توسّل به‌آن جلیل‌القدر نمودند. چون به‌وساطت پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال عجز و انکسار رانا معروض بارگاه حشمت و جلال گشت. حکم صادرگشت[۲] که آن بزرگ‌مرتبه [میر] بیوتات خود را بفرستند و نزد رانا رفته، پیغام گذاری کنند که اگر از عاقبت‌اندیشی پسر کلان صاحب تیکهٔ خود را به‌حضور روانه گرداند[۳] و به‌طریق سابق به‌سرداری یکی از اقاربش جمعیّت او در دکن بوده، خدمت پادشاهی به‌تقدیم رساند. ایمن خواهد بود و اِلّا عنقریب دستخوش ادبار خواهد گردید.

وصول به‌دارالبرکهٔ اجمیر

مجملاً بیست و پنجم شهر مذکور [ذی‌الحجّهٔ ۱۰٦٤ ه/٦ نوامبر ۱٦٥٤ م] در زمان مسعود و ساعت مختار موکب اقبال به‌دولتخانهٔ دارالبرکهٔ اجمیر سایهٔ وصول انداخت و اواخر همین‌روز حضرت شاهنشاهی به‌مرقد منوّر پیشوای اولیای کرام خواجه بزرگوار و معین‌الحق و الدّین تشریف برده، آداب زیارت به‌جا آورده و دوهزار روپیه به‌سکنه و منزویان آن مکان شریف شفقّت شد. چون به‌عرض (رسید[٤]) که خرج روضهٔ معیّنه در سال تمام بیست و هفت‌هزار روپیه است[٥] و حاصل دهات وقف روضه زیاده از آن چنانچه مبلغی در خزانهٔ[٦] روضه جمع شده.

---

۱. د: نماید.
۲. د: گردید.
۳. د: خود را بفرستند.
۴. د: رسید.
۵. د: به‌عرض رسید که خرج روضهٔ معینه بیست و هفت‌هزار روپیه در سال تمام است.
۶. د: خانه.

بنابر آن دوّم محرّم این سال موافق هزار و شصت و پنج [۱۰۶۵ ه‍/۱۲ نوامبر ۱۶۵۴ م] سی‌هزار روپیه مقرّر نموده، مصارف سه‌هزار روپیه نیز تعیین فرمودند.

و چون که در این ایّام باز رانا آرزوی تضرّع به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال عرضداشت نموده، التماس کرده بود که دیوان خود را بفرستند تا مصحوب او پسر خود را به‌درگاه روانه سازم. آن جلیل‌القدر از جناب خلافت رخصت حاصل نموده، شیخ عبدالکریم، دیوان خود را نزد رانا فرستادند.

و چون ساعت کوچ قریب شده بود، حضرت‌اعلی بار دیگر به‌مزار فایض‌الانوار خواجه بزرگوار تشریف برده به‌مراسم زیارت اقدام فرمودند.

معاودت از اجمیر

چهاردهم این ماه [محرّم ۱۰۶۵ ه‍/۲۴ نوامبر ۱۶۵۴ م] در ساعت فیض اساعت معاودت اعلام فیروزی به‌صواب با صواب دارالخلافه واقع شد و چون زمیندار سِرِی‌نَگَر به‌اعتماد محکمی جا و تنگی‌های کوهستان[۱] از ابتدای جلوس اشرف دولت آستانبوس درنیافته.

تعیین شدن خلیل الله خان به‌تأدیب راجهٔ سِرِی‌نَگَر

در این ولا خلیل الله خان را با بعضی امرا و منصبدار که همگی هشت‌هزار سوار می‌شد، دوهزار پیادهٔ تفنگچی و باندار برای او تنبیه تعیین فرمودند و وقت رخصت نسبت به‌هرکدام عنایتی از مراحم به‌ظهور پیوست. حقیقت لشکر همراهی علّامی آن‌که معزالله بعد از رسیدن به‌دوازده کروهی چتّور[۲] که ابتدای ولایت راناست، به‌سبب آن‌که هنوز معاملهٔ او منقح نگشته بود، شروع در نهیب و غارت و چرانیدن مزروعات نمود.

و بیست و پنجم ذی‌الحجّهٔ[۳] این سال [۱۰۶۴ ه‍/۶ نوامبر ۱۶۵۴ م] به‌ظاهر چتّور[۴] رسیده، کلندران و بیلداران را به‌انداختن آن حصن حصین گماشت. چنانچه در عرض چهارده و پانزده روز برج و بارهٔ آن را ویران ساختند و دیوارهای قدیم و جدید را کنده و غلطانیده هموار می‌نمودند.

---

۱. گرهوال.
۲. بض: چتّورگده.
۳. بض: پنجم ذی‌الحجّهٔ ۱۰۶۴ ه‍/۱۷ اکتبر ۱۶۵۴ م.
۴. بض: چتّورگده.

و رانا از نزول رایات اقبال به‌اجمیر غلبه و استیلای افواج قاهره و تفرّق رعایا و خرابی ولایت خود از خواب غفلت بیدار شده، عرضداشتی متضمّن عجز و انکسار با پسر کلان خود که در سن شش سالگی بود و جمعی از نوکران عمدۀ خود مصحوب شیخ عبدالکریم و چندر بهان، [میر] بیوتات پادشاه‌زادۀ بلنداقبال روانۀ درگاه گردانید و به‌جملة‌الملکی [علّامی سعدالله خان] فرمان صدور یافت که چون قلعه انهدام یافته و رانا پسر خود را به‌درگاه روانه ساخته و به‌التماس پادشاه‌زادۀ بلنداقبال رقم عفو بر ذلات جرایم او کشیده شود[۱]، با مجموع لشکر ظفراثر روانه پیشگاه حضور کرد.

ملازمت نمودن پسر رانا

مجملاً بیست و یکم محرّم مذکور [۱۰٦٥ هـ/۱ دسامبر ١٦٥٤ م] چهار کروهی مالپور مخیم سرادقات جاه و جلال بود. پسر رانا به‌اردو پیوسته با رفقا بار شرف[۲] یافت و زمین‌بوس به‌تقدیم رسانیده و پارۀ مرصّع‌آلات و دو اسب، یکی با ساز مرصّع و (دیگری[۳]) با ساز طلا و دو فیل با یراق نقره که پدرش پیشکش فرستاده بود، به‌نظر انور درآورد و از جناب جهانداری به‌عطای خلعت و سرپیچ مرصّع و طرّۀ مرصّع و مالای مروارید و اوریسی مرصّع مورد نوازش گشت و چون تا حال رانا برای او تعیّن رسمی نکرده بود. حضرت شاهنشاهی او را به‌سهاگ سنگه موسوم گردانیدند و از راجپوتان عمده همراه او، برادر رامچند[٤] خلعت و اسب با زین نقره و به‌هفت نفر دیگر (خلاع[٥]) فقط مرحمت شد[٦]. روز دیگر علّامی سعدالله خان با رفقا ملازمت نموده، یک‌هزار مُهر نذر گذرانید.

رخصت انصراف یافتن پسر رانا

بیست و ششم [محرّم ۱۰٦٥ هـ/٦ دسامبر ١٦٥٤ م] (به[٧])پسر رانا خلعت فاخره و اسب عربی با زین طلا و فیل شفقّت فرموده رخصت انصراف دادند و مصحوب او[٨] به‌رانا فرمان عاطفت

---

۱. د: شده.
۲. د: شرف بار.
۳. ب: دیگر.
۴. د: رامچندر.
۵. ب: کلاه.
۶. د: شدند.
۷. ب: با.
۸. د ندارد: او.

محتوی بر روانه ساختن پسر خورد با جمعیّتی به‌دکن و خلعت خاصّه و بازوبند مرصّع فرستادند.

رسیدن محمّد سلطان حسب‌الطلب از دکن به‌درگاه

غرّۀ صفر [۱۰٦٥ ه‍/۱۱ دسامبر ۱٦٥٤ م] نواحی قصبۀ مندون[۱] مضرب خیّام دولت گردید. چون به‌پادشاه‌زادۀ محمّد اورنگ‌زیب بهادر فرمان صادرشده بود که محمّد سلطان پسر بزرگ خود را با یک‌هزار سوار ملازمان خود و جمعی از تعیناتیان صوبۀ دکن به‌مندسور فرستند که اگر احیاناً رانا راه مخالفت پیماید از آن طرف به‌ولایت او درآمده تاخت و تاراج نمایند.

در این ولا که مهمّ رانا به‌طریقی که مرقوم گردیده[۲] صورت یافت. آن ثمرةالفواد سلطنت به‌موجب فرمان طلب از راه گهاتی چاندا به‌خدمت اشرف آمده، احراز ملازمت نمودند و پیشکشی که والد عالیمقدار مصحوب ایشان به‌درگاه فرستاده بودند، با پیشکش خود ازنظر گذرانیدند و به‌آن نونهال چمن اقبال خلعت خاصّه و اسب خاصّه با ساز طلا شفقّت شد و یومیه ایشان از اصل و اضافه دوصد روپیه قرار یافت.

بالجمله موکب جهان نور و هفدهم این ماه [صفر ۱۰٦٥ ه‍/۱۷ دسامبر ۱٦٥٤ م] بندر باری، دوازدهم [صفر/۲۲ دسامبر] به‌روپباس و چهاردهم [صفر/۲٤ دسامبر] فتح‌پور و شانزدهم [صفر/۲٦ دسامبر] به‌باغ دهره ظلّ ورود افکندند.

و فردای آن حضرت‌اعلی به‌مستقرالخلافه تشریف فرموده و عمارات دولتخانه را سیر اجمالی نمودند و در منزل پادشاه‌زادۀ بلنداقبال[۳] نعمت خاصّه تناول فرموده، آخر روز روانه دارالخلافه شدند.

مرخّص گشتن آن ستودۀ نسب به‌خدمت (والد[٤]) عالی‌قدر

و از گهاتِ سامی به‌محمّد سلطان خلعت خاصّه و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و فیل خاصّه و پنجاه‌هزار روپیه انعام لطف نموده، رخصت معاودت دکن دادند و به‌والد عالی‌مقدار (از[٥]) آن ثمربخش رس نخل ابهت و کامکاری یک لک روپیه از خزانۀ برهان‌پور به‌صیغۀ انعام دهانیدند.

---

۱. بض: هندون.
۲. د: گردید.
۳. د ندارد: بلنداقبال.
۴. ب: والده.
۵. د: از.

وصول رایات به‌دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد

و سلخ صفر مذکور [١٠٦٥ ه‍/٨ ژانویهٔ ١٦٥٥ م] در اسعد ساعات و ایمن[١] اوقات قرین فرخی و مبارکی و فیروزی در دولتخانهٔ مبارکهٔ[٢] شاهجهان‌آباد نزول اجلال فرمودند.

دهم ربیع‌الاوّل این سال [١٠٦٥ ه‍/١٨ ژانویهٔ ١٦٥٥ م] جشن وزن شمسی انقضای سال شصت و سوّم از عمر جاوید طراز انعقاد یافت و پیکر اطهر را به‌طلا و دیگر اشیای مقرّری وزن نمودند. در این بزم خجسته نوّاب عُلیه یک دانه مروارید دری تمام[٣] به‌وزن سی و یک سرخ که متصدّیان آن فلک جناب در بندر سورت به‌چهل‌هزار روپیه خریده بودند، پیشکش کردند و داخل تسبیح خاصّه گردید. از جمله جواهر پیشکش شایسته خان نیز که دو لک روپیه قیمت شد. یک دانهٔ مروارید کلان سورتی به‌وزن چهل و شش سرخ به‌نظر انور درآمد و چهل‌هزار روپیه قیمت گردید و در سرپیچ خاصّه منتظم گشت.

اختصاص گرفتن پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال به‌خطاب والاشاهی و به‌صدور پیوستن حکم اجلاس آن جلیل‌القدر بر کرسی زرّین در محفل همایون

هشتم ربیع‌الثّانی [١٠٦٥ ه‍/١٥ فوریهٔ ١٦٥٥ م] این سال جشن وزن قمری انتهای سال شصت و پنجم از سنین زندگانی جاودانی حضرت خاقانی به‌تکلّف تمام آراسته گشت و ذات با برکات به‌رسم هربار به‌طلا و سایر اجناس معهوده سنجیده شد. در این محفل متعالی به‌پادشاه‌زادهٔ بلنداقبال خلعت خاصّه با نادری زردوزی که بر کلیه‌های[٤] آن قرص‌های مرصّع الماس گران‌بها تعبیه شده بود و در زه گریبان و در آستین و دامان مروارید دوخته بودند، و دو لک و پنجاه‌هزار روپیه قیمت داشت و بندی از یک قطعهٔ لعل کامل عیار و دو دانهٔ مروارید شاهوار به‌قیمت یک لک و هفتادهزار روپیه و سی لک روپیه انعام لطف نموده.

آن جلیل‌القدر را به‌خطاب والای شاه بلنداقبال که در عهد جنّت‌مکانی خاصّهٔ اعلی‌حضرت بود، امتیاز بخشیدند و چنانچه در ایّام پادشاه‌زادگی به‌اشارهٔ جنّت‌مکانی متّصل تخت برای اجلاس آن حضرت صندلی می‌گذاشتند، پادشاه‌زادهٔ بزرگ‌مرتبه را نیز بر کرسی طلا نزدیک

---

١. د: اویمن.
٢. د: مبارک.
٣. د ندارد: تمام.
۴. د و ب: کلهای.

سریراعلی گذاشته شده بود، حکم نشستن فرمودند و منصب سلطان سلیمان شکوه را به‌اضافهٔ دوهزاری ذات و یک‌هزار سوار، دوازده‌هزاری هفت‌هزار سوار مقرّر گردانیدند و در این تاریخ قاسم خان به‌اضافهٔ یک‌هزاری به‌منصب معتبر چهارهزاری بلندپایگی یافت و در این‌روز نوّاب عُلیه پلنگی میناکار پیشکش[1] گذرانیدند و چهل‌هزار روپیه قیمت شد.

چنین افروزی زمیندار سروهی به‌سجود قدسی آستان

و در این ولا سروهی زمیندار، سروهی که سابق به‌آستانبوس سرافراز شده بود، به‌وسیلهٔ شاه بلنداقبال به‌ادراک این دولت مستسعد گشت و از پیشگاه افضال خلعت و سرپیچ مرصّع و دست (بند[2]) مرصّع و اسب با زین نقره یافت.

غرّهٔ جمادی‌الاولی [۱۰٦٥ ه‍/۹ مارس ١٦٥٥ م] دوازده‌هزار روپیه که بر ذمّهٔ ذوالقرنین فرنگی که در بستن تصانیف هندی مهارتی تمام دارد، مطالبه بود. چون او تصنیفی به‌سمع همایون رسانید و مستحسن طبع بلند مشکل پسند افتاد و در جایزهٔ آن به‌او بخشیده شد.

نوروز میمنت‌افروز

نوروز این سال شب یکشنبه دوازدهم ماه مذکور موافق هزار و شصت و پنج [۱۰٦٥ ه‍/۲۰ مارس ١٦٥٥ م] اتّفاق افتاد و فردای آن جشن نوروزی به‌آراستگی تمام منعقد گشت. در این ایّام غیرت خان به‌خطاب بهادر خان بلندنامی یافت و سیّد علی ولد مغفرت دثار صدرالصّدور، سیّد جلال بخاری به‌خطاب رضوی خان نامور گردید. در این سال پیشکش پادشاه‌زاده‌های بخت بیدار و امرای نامدار قریب پانزده لک روپیه به‌قبول موصول گشت.

---

۱. د: نوّاب پلنگی پیشکش.

۲. د: بند.

وقایع سال بیست و نهم، سریرآرای برآرندهٔ تخت و فرازندهٔ دیهیم موافق هزار و شصت و پنج و تنبیه یافتن افاغنه دور بنون

در اواسط رجب این سال [١٠٦٥ ه/٢١ مهٔ ١٦٥٥ م[1]] به‌عرض رسید که بهادر خان از قبل شاه بلنداقبال به‌حراست صوبهٔ کابل قیام دارد و با لشکر تعیناتی آن صوبه به‌دور بَنُون و نَغَر رفته. افاغنهٔ آن سرزمین را که از روی تمرّد در ادای مالواجب تعلّل می‌ورزیدند، به‌واجبی تنبیه کردند و یکصد روپیه جریمه قرار داد و تحصیل آن وجه را به‌عهدهٔ احمد خان نیازی، جاگیردار هردو بنگش مقرّر نمود.

به‌تصرّف درآمدن دون و ایل شدن زمیندار سرمور از زمیندار کماؤن

به‌حسن سعی خلیل الله خان در طی وقایع سال گذشته مأمور و مرخّص گشتن خلیل الله خان در حین مراجعت از اجمیر با هشت‌هزار سوار به‌تأدیب زمیندار سِرِی‌نَگَر و گرفتن دون مرقوم خامهٔ سوانح‌نگار گردیده. حقیقت رفتن و آمدن خان مذکور این که چون مشارٌالیه با افواج قاهره روانه گردید. زمیندار سرمور که سابق باز کشتی به‌اولیای این دولت نداشت، برهمنونی طالع آمده به‌او پیوست و از جناب خلافت و جهانداری به‌صدور فرمان متضمّن خطاب راجه سهاگ پرکاس بین‌الاقران امتیاز یافت.

سرمور کوهی است شمالی دارالخلافه که در دامان آن به‌درازی سی کروه و عرض بیست و پنج کروه. یخچالها و برفدان‌ها برای سرکار خاصّهٔ شریفه ترتیب[2] یافته و از اوّل اسفندار [فوریه ـ مارس] تا آخر مهر [سپتامبر ـ اکتبر] یخ برف وافر به‌دارالخلافه وقت نزول رایات می‌رسد. از یخچال تا دَهْمْرَاس نام جایی که برکنار دریای جون واقع است و شانزده کروه مسافت دارد و راهش صعب است. حمّالان پشتاره‌های برف و یخ را بردوش می‌آورند و از آن‌جا در صندوق انداخته، بر بالای سیل به‌راه دریای جون به‌دریاپور از مضافات پرگنهٔ خضرآباد که از دَهْمْرَاس

---

١. بض: ٢١ مهٔ ١٦٥٥ م.

٢. د: زینت.

نیز شانزده کروه است برسانند[۱] و از آن‌جا تا دارالخلافه به‌کشتی تا (سه[۲]) شبانروز می‌رسد.

القصّه خلیل الله خان به‌راجهٔ مذکور[۳] و چندی دیگر از زمینداران اطراف به‌دون که جلکائی است، بیرون سرِیَنَگَر به‌درازی بیست کروه و عرض پنج کروه که در طول یکسر آن به‌دریای جون ملحق گشته و سر دیگر به‌گنگ و در اطراف مواضع و محال آباد وارد رسیده، نزدیک کیلاگهر[٤] قلعچه بنیاد نهاده و در یک هفته به‌اتمام رسانیده. یکی از منصبداران با دوصد تفنگچی به‌تهانه‌داری آن‌جا معیّن ساخت و با سایر همراهان روانه پیش شد.

چون به‌بهادرپور که از محال متعلّقهٔ دون است و مابین دریای جون و گنگ واقع است رسیده. به‌سبب آن‌که رعایای محال آن نواحی پناه به‌کوه و جنگل و تنگ‌ها برده رجوع نمی‌آوردند. سپاه ظفرپناه را از اطراف به‌تنبیهٔ آن‌ها فرستاده به‌واجبی تنبیه نمود و جمعی از مقهوران عرصهٔ تیغ انتقام گشته، پاره‌ای اسیر گردیدند و بقیة‌السیف به‌مطاوعت درآمده ایل گشتند و مواشی بی‌نهایت به‌دست لشکریان افتاد و در این‌جا نیز قلعهٔ مختصری ساخته، معتمدی را با چندی از منصبداران و پانصد پیادهٔ تفنگچی به‌طریق تهانه گذاشت، تا راه آمد و شد متردّدین مفتوح باشد. خود از آن‌جا روان گشته، نزدیک قصبهٔ بسنت‌پور که آن نیز از مضافات دون است، در کمرکوه آباد فرودآمده و محاذی قصبهٔ مزبور نیز قلعچه بنا نموده. یکی از منصبداران را با دوصد و پنجاه تفنگچی پیاده گذاشت.

و از آنجا[۵] به‌سهج‌پور که مکانی است مشتمل بر چشمه‌ها و انهار و گل و سبزه بسیار آمده. بالای تُلی که دورش یک‌هزار دراع[٦] است. و ارتفاعش پانزده دراع[۷] و در سوالف ایّام قلعه داشتند، چنانچه اثری باقی بود و قلعهٔ موافق تُل مرتّب نموده، معتمدی را به‌تهانه‌داری معیّن گردانید و دوصد و پنجاه بندوقچی همراه داد و بعد از رسیدن به‌کنار گنگ که از آن گذشته به‌کوه درمی‌آیند. جمعی را با توپخانه پادشاهی به‌آن طرف آب فرستاد، تهانهٔ[۸] چاندی را که

---

۱. د: می‌رسانند.
۲. د: در سه.
۳. بض: سرمور.
۴. بض: کیلاگاتهه.
۵. بض: از قصبهٔ بسنت‌پور.
۶. د: درعه.
۷. د: درع.
۸. د: تا تهانهٔ.

از توابع (صوبۀ[1]) سِرِی‌نَگَر است و خارج دون کیلاگهر[2] است به‌تصرّف درآوردند.

در این اثنا بهادر چند، زمیندار کماؤن به‌هدایت بخت مساعد اختیار دولت‌خواهی نموده، نزد خان مذکور آمد و چون این معنی از عرضداشت خلیل الله خان به‌مسامع خیر مجامع رسید. فرمان استمالت و خلعت اوریسی مرصّع برای او ارسال یافت.

و به‌جهت این که موسم یساق آن سرزمین و وقت درآمدن به‌کوهستان گذشته بود و برسات نزدیک رسیده و دون به‌تصرّف درآمده بود. به‌خلیل الله خان فرمان صادر گردید که مهمّ کوه را موقوف داشته، دون را به‌چهتر بهوج که به‌خواهش تمام التماس نموده بود سپرده. تهانۀ چاندی را به‌ناگر داس، کروری هردوار حواله نموده روانۀ درگاه گردد و خان مذکور خاطر از ضبط آن وا پرداخته عازم حضور گشت و شب دوازدهم شعبان این سال [۱۰٦۵ ھ/۱۷ ژوئن ١٦۵۵ م] با همراهان به‌ادراک ملازمت اشرف استسعاد یافت.

در شوّال این سال [۱۰٦۵ ھ/اوت ١٦۵۵ م] محال یک کرور دام از صوبۀ بنگاله و اودیسه به‌سلطان زین‌الدّین، پسر بزرگ پادشاه‌زادۀ محمّد شاه شجاع بهادر و پرگنۀ سلطان‌پور از مضافات صوبۀ خاندیس که جمعش یک کرور دام است، به‌محمّد سلطان، پسر کلان پادشاه‌زادۀ محمّد اورنگ‌زیب بهادر به‌طریق انعام شفقّت شد.

در این ولا چون لشکر خان[3] بخشی امری چند که دلالت بر عدم دیانت کند بر روی روز افتاد. او را از آن خدمت معزول ساخته. علّامةالورا، ملّا شفیعا به‌عنایت خلعت خاصّه و خنجر مرصّع و شمشیر میناکار و قلمدان مرصّع و خطاب دانشمند خان و تفویض خدمت مزبور به‌اضافۀ پانصدی به‌منصب دوهزار و پانصدی نواختند.

دیگر از سوانح این سال آن‌که چون به‌والد[4]، مدوّن[5] این فهرست خلافت و جهانداری که به‌حکومت صوبۀ تهتّه قیام داشت. فرمان صدور یافته بود که فوجی به‌تنبیۀ رانا رکن، زمیندار بندر لاهری که مصدر فساد گشته. متاع بعضی سوداگران را به‌تعدی گرفته است، تعیین نماید و والد از تعیناتیان آن صوب، پسر امیر خان را با جمعی به‌انصرام این مهمّ فرستاد. ششم ذی‌القعدۀ

---

۱. د: صوبۀ.
۲. بض: کیلی‌گده؛ د: کیلاگهر به‌تصرّف.
۳. د: از لشکر خان.
۴. ظفر خان احسن.
۵. د: بدرون.

این سال [۱۰٦۵ ﻫ/۷ سپتامبر ۱٦۵۵ م] به‌مسامع جاه و جلال رسید که بعد از وصول فوج مذکور و به‌تنگی کشیدن کار زمیندار مزبور آمده، پسر امیر خان را دید و همراه او[۱] به‌تهتّه نزد والد[۲] آمد.

در اواسط این ماه [ذی‌القعده/۱٦ سپتامبر ۱٦۵۵ م[۳]] نورالدّین قلی ولد موسوی خان دستوری رفتن بیجاپور یافت و مصحوب او لوح طلائی که به‌آرزوی عادل خان فرمان متضمّن خطاب عادل شاهی بر آن مرتسم گشته بود، با خلعت خاصّه و کارد و خنجر با پهولکتاره مرصّع به‌الماس و پارهٔ امتعهٔ نفیسهٔ کشمیر که عادل شاه معزالیه التماس کرده بود، ارسال شد.

به‌اتمام رسیدن عیدگاه روز عیداضحیٰ

پادشاه دین‌پناه شریعت شعار به‌عیدگاهی که برحسب امر همایون بیرون حصار شهر دارالخلافه بنا یافته بود و به‌پنجاه‌هزار روپیه در یک و نیم سال، اواخر ذی‌العقدهٔ این سال [۱۰٦۵ ﻫ/اواخر سپتامبر ۱٦۵۵ م] صورت انجام گرفته تشریف فرمودند و بعد از فراغ نماز عید به‌آیین هرسال خلاع به‌خطیب عنایت نمودند و از زرنثار خلقی کثیر فیض آن‌روز گردید.

معروض‌گشتن حادثه که حسب تقدیر[۴] به‌ذوالفقار آقا ایلچی قیصر روم روی نمود

در این ولا از عرضداشت قایم بیگ که ایلچی‌گری روم رخصت یافته و از بندر جدّه به‌درگاه فرستاده بود، معروض گشت که ذوالفقار آقا ایلچی قیصر روم بعد از رسیدن به‌بندر قیقده که از آن‌جا تا مکّه معظّمه زادالله شرفاً ده دوازده روز راه است، بیشتر احمال بر جهاز به‌بندر جدّه روانه ساخته بود و سی‌هزار روپیه ابراهیمی و صندوقچهٔ جواهر و پارهٔ دیگر اشیا همراه گرفته، با جمعی به‌راه خشکی در شش روز داخل بندر مزبور گردید و چون جهاز به‌مرسه عمر که دو سه منزلی جدّه است رسید. به‌سبب ورزیدن بادتند مخالف و نداشتن معلّم با وقوف بر کوه خورده غرق شد و ذوالفقار آقا که بیمار بود، شنیدن این خبر سبب زیادتی علّت او گردیده، قرین تحسّر و اندوه رخت به‌عالم آخرت کشیده.

غرّهٔ صفر این سال موافق هزار و شصت و شش [۱۰٦٦ ﻫ/۳۰ نوامبر ۱٦۵۵ م] جوگ چندر زمیندار لک از توابع کانگره که نزد شاه بلنداقبال آمده بود، زمین‌بوس به‌جا آورد به‌عنایت خلعت و اسب نوازش یافت.

---

۱. د ندارد: و همراه او.
۲. ظفر خان احسن.
۳. بض: ۱٦ سپتامبر ۱٦۵۵ م.
۴. ب: حسب‌التقدیر.

توسّل جستن میر محمّد سعید اردستانی ملقب به‌میرجمله است به‌درگاه خلایق پناه

دیگر از سوانح ملتجی گشتن میر محمّد سعید اردستانی، ملقب به‌میرجمله است، به‌درگاه خلایق پناه. تبیین این مقال آن‌که چون مشارٌالیه که رتق و فتق مهمّات قطب‌الملک در قبضهٔ اختیار او بود و ولایتی که طولش یکصد و پنجاه کروه است و عرض بعضی جا بیست کروه و بعضی جا سی کروه و چهل لک روپیه حاصل دارد و مشتمل است بر معاون الماس و هیچ‌یک از اسلاف قطب‌الملک را میسّر نشده که پاره‌ای از آن توانند گرفت. با چندین قلعه استوار کرناتکیان انتزاع نموده به‌تصرّف درآورده بود. با وجود سامان سابق بعد از گرفتن این ولایت مکنتی تمام و ثروتی فراوان و جمعیّتی کلان به‌هم رسانیده بود. چنانچه پنج‌هزار سوار نوکر داشت و از این رهگذر جمعی که با او مخالفت داشتند. قطب‌الملک را از او منحرف ساخته، در صدد برهم زدن او شدند. چون او مصدر خدمات شایسته گردیده بود. این چنین ولایتی را از زمینداران کرناتک انتزاع نموده. توقعی که داشت به‌ظهور نرسید و برخلاف (آن[۱]) نتیجه مترتّب نگشت[۲]. بنابر آن به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب توسّل جسته به‌درگاه عالم پناه التجا آورد و[۳] بعد از آن‌که این ماجرا از عرضداشت پادشاه عالی‌قدر معلوم رأی جهان آرا گردید.

در اواسط این ماه [صفر ۱۰٦٦ ه/۱٤ دسامبر ۱٦۵۵ م] خلعت فاخره[۴] با فرمان نوازش متضمّن تفویض منصب پنج‌هزاری، با دوهزاری به‌میر محمّد امین پسرش و فرمان با[۵] خلعت خاصّه به‌قطب‌الملک، در باب عدم ممانعت او و متعلّقانش مصحوب یکی از بار یافتگان حضور ارسال یافت.

شرف آستانبوس دریافتن زمیندار سرمور

نوزدهم صفر مذکور [۱۰٦٦ ه/۱۸ دسامبر ۱٦۵۵ م] سهاگ پرکاس[۶]، زمیندار سرمور که غایبانه مورد عواطف خسروانی گشته بود، به‌پایهٔ سریراعلی رسیده (بود[۷])، لوازم زمین‌بوس به‌تقدیم رسانید و نه اسب کوهی و چند دست باز و جرّه پیشکش گذرانید و از پیشگاه مراحم بیافتن

---

۱. د: آن.
۲. د: گشت.
۳. د ندارد: و.
۴. د: فاخر.
۵. د: به.
۶. د: سهاگ سنگه.
۷. د: رسیده بود.

خلعت و دست‌بند مرصّع و اوربسی مرصّع و گوشوارهٔ مروارید و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و شمشیر و سپر با یراق میناکار و یکصد مُهر و یکصد تولگی و یک روپیه به‌همین وزن و اسب عراقی با زین نقره کامیاب شد.

رسیدن سلطان زین‌الدّین حسب‌الطلب از بنگاله به‌درگاه

هفتم ربیع‌الاوّل این سال [۱۰٦٦ ه‍/۱٤ ژانویهٔ ۱٦٥٦ م] سلطان زین‌الدّین که از بنگاله روانهٔ حضور شده بودند و به‌اشارهٔ والا امیرالامرا و جعفر خان تا کنار شهر استقبال نموده به‌خدمت آورده بودند، احراز سعادت ملازمت نموده. یکهزار مُهر نذر گذرانیدند و خاقان کرم گستر صاحب‌افضال[1] به‌آن نونهال دوحهٔ سلطنت و اقبال خلعت خاصّه و سربندی از یک لعل و دو مروارید و دست‌بند لعل و مروارید و پاره‌ای از مرصّع‌آلات و خنجر یراق میناکار با پهولکتاره و اسب عربی خاصّه با زین طلا شفقّت کردند.

بیست و چهارم ربیع‌الاوّل مذکور [۱۰٦٦ ه‍/۲۱ ژانویهٔ ۱٦٥٦ م] جشن وزن شمسی اختتام سال شصت و چهارم از عمر جاوید طراز منعقد گردید. ذات اقدس را به‌طلا و دیگر اشیای مقرّری سنجیدند. در این بزم همایون به‌شاه بلنداقبال خلعت خاصّه طلادوزی با نیم آستین طلادوزی و تسبیح مروارید و زمرد و کمر مرصّع که قیمت آن یک لک و پنجاه‌هزار روپیه شفقّت فرموده بود. منصب آن جلیل‌القدر را به‌اضافهٔ ده‌هزاری ذات چهل‌هزاری، بیست‌هزار سوار[2]، دو اسبه سه اسبه و منصب سلطان سلیمان شکوه را به‌اضافهٔ یکهزار سوار، دوازده‌هزاری، هشت‌هزار سوار مقرّر[3] گردانیدند.

تفویض منصب به‌سلطان سپهر شکوه

و به‌سلطان سپهر شکوه که تا این تاریخ یومیه می‌یافتند، منصب هشت‌هزاری، دوهزار سوار و ایالت صوبهٔ تهتّه تفویض فرموده، موافق طلب جاگیر در صوبهٔ تهتّه تنخواه نمودند.

تفویض منصب به‌سلطان زین‌الدّین

و به‌سلطان زین‌الدّین که ایشان نیز تا این غایت به‌روزینه موظّف بودند، منصب هفت‌هزاری،

---

۱. د: فضال.
۲. د ندارد: سوار.
۳. د ندارد: و منصب سلطان سلیمان... هشت‌هزار سوار.

دوهزار سوار لطف شد و عطای تسبیح مروارید و اوریسی مرصّع ضمیمهٔ شفقّت مزبور گردید[۱].

به‌امیرالامرا و علّامی[۲] سعدالله خان و مهاراجه جسونت سنگه و رستم خان بهادر فیروزجنگ و میرزا راجه جی سنگه و دیگر (عمده‌ها[۳]) و جمعی کثیر از امرا و منصبداران به‌تفاوت درجات تشریفات عنایت شد و از آن میان چهارده کس به‌خلاع خاصّه قامت عزّت آراستند و چندی به‌افزونی منصب نیز مورد مرحمت گشتند. از آن جمله (دانشمند خان[۴]) به‌اضافهٔ پانصدی به‌منصب سه‌هزاری نوازش یافت و همچنین تا یک هفته هر روز چندی به‌عنایت خلعت و اضافهٔ منصب مباهی می‌گردیدند.

و در این‌روز پیشکش شاه بلنداقبال جواهر و مرصّع‌آلات که از آن جمله بازوبند لعلی بود، غیرمثقوب[۵]، با دو دانهٔ مروارید به‌قیمت شصت و پنج‌هزار روپیه و اقمشه که قیمت آن سه لک روپیه شد و پیشکش پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر یکصد فیل، از آن جمله یکی با ساز طلا و نوزده[۶] با یراق نقره و بیست کونت ابلق بنگاله و بسیاری از نسایج آن ولایت و اکثر دیگر اشیا که مصحوب سلطان زین‌الدّین ارسال داشته بودند و قیمت مجموع شش لک روپیه شد (و پیشکش سلطان سلیمان شکوه پارهٔ جواهر[۷]) و پیشکش پرستار خاص اکبرآبادی محلّ، یک انگشتری الماس که سی‌هزار روپیه به‌قیمت رسیده به‌قبول موصول گشت.

و امیرالامرا جواهر و مرصّع‌آلات گران‌بها و کوکبهٔ مرصّع و مینای درهمی که هفتاد و چهارهزار روپیه صرف شده و اقمشه که قیمت مجموع به‌دو لک و هشتادهزار روپیه کشیده و علّامی سعدالله خان جواهر و مرصّع‌آلات و پارهٔ پشمینهٔ کشمیر و دو فیل با یراق نقره و پنج اسب عربی با ساز طلا که قیمت آن یک لک روپیه شد و مهاراجه[۸] پارهٔ جواهر و مرصّع‌آلات و پارهٔ پشمینه کشمیر و دو فیل با یراق نقره و پنج اسب عربی با ساز طلا که قیمت (مجموع[۹]) آن

---

۱. د: شد.
۲. بض: جملةالملکی علّامی.
۳. ب: عمده‌ای.
۴. ب: دانشمندان.
۵. بض: غیرمعیوب.
۶. د: توره.
۷. د: و پیشکش سلطان سلیمان شکوه و پارهٔ جواهر.
۸. بض: مهاراجه جسونت سنگه.
۹. د: مجموع.

یک لک روپیه شد و رستم خان بهادر[1] پارهٔ مرصّع‌آلات و چهار فیل با یراق نقره و چهار اسب عراقی باز ساز طلا و میرزا راجه[2] و جعفر خان و خلیل الله خان و راجه رای سنگه و راو ستر سال و روپ سنگه[3] و قاسم خان و تقرّب خان و راجه انروده[4] و حیات خان و کنور رام سنگه و مکند سنگه و میرزا سلطان و فاضل خان و دانشمند خان و دیگر جمعی از امرا و مردم روشناس جواهر و مرصّع‌آلات و دیگر اشیا پیشکش گذرانیدند.

از جمله این کمترین شمامهٔ عنبر بسیار نفیسی به‌وزن پنجاه توله که به‌شکل غنچهٔ نیلوفر صد برگ در کمال صنعت و نمود تراشیده شده بود، پیشکش نمود و بغایت مستحسن افتاد و نه اسب عراقی و ترکی و هژده شتر که شجاعت خان از کابل پیشکش فرستاده بود، به‌نظر انور درآمد و در همین‌روز زمیندار سرمور به‌عنایت خلعت و سرپیچ مرصّع و خوانی چند از زر سرخ و سفید نثار کامیاب گشته به‌وطن رخصت گردید.

غرّهٔ ربیع‌الثّانی این سال [١٠٦٦ ه‍/٢٨ ژانویهٔ ١٦٥٦م] جشن وزن قمری انقضای سال شصت و ششم[5] از سنین زندگانی جاودانی آراستگی یافت و ذات والا را به‌دستور هربار به‌طلا و دیگر اجناس معهود وزن نمودند. در این مجلس فرخنده به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد شاه شجاع بهادر پنج لک روپیه از خزانهٔ بهار و به‌فرزندان آن والامقدار یک لک روپیه از آن جمله پنجاه‌هزار به‌سلطان زین‌الدّین و یک لک روپیه به‌فرزندان پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر شفقّت شد.

و در این تاریخ وقایع پیرای این صحیفهٔ دولت به‌اضافهٔ پانصدی به‌منصب هزار و پانصدی مورد عاطفت پادشاهانه گشت.

معیّن گشتن قاسم خان به‌گرفتن قلعهٔ[6] سانتور

در این ولا چون به‌مسامع جهانداری رسید که زمیندار سِرِی‌نَگَر ترمیم قلعهٔ سانتور که از دیرباز جابه‌جا از هم ریخته بود و در دو کروهی بهادرپور است که به‌چهتر بهوج مرحمت شده اشتغال دارد و جمعی از اهل فساد در آن‌جا بوده بتاخت. مواضعی که در آن سکّان دون

۱. بض: رستم خان بهادر فیروز جنگ.
۲. بض: میرزا راجه جی سنگه.
۳. بض: راجه روپ سنگه.
۴. بض: راجه انرودهـ سنگه.
۵. بض: چهار.
۶. د: قلعه.

به‌تازگی آباد شده‌اند، جسارت (می‌ورزیدند[۱]).

بنابر آن قاسم خان با چندی از امرا و منصبداران که جمعیّت مجموع چهارهزار سوار بود، از آن جمله یک‌هزار و پانصد برق‌انداز و پنج‌هزار پیادهٔ تفنگچی باندار به‌آن صوب رخصت یافت و بسرعت هرچه تمامتر خود را رسانیده، قلعهٔ مذکور از تصرّف مقهور[۲] برآورد و فوجی از تفنگچیان را همراه چهتر بهوج بگذارد که در آن‌جا بوده، وقت احتیاج امداد و اعانت او نمایند.

تنبیه کردن زمیندار دیوگده

چون کیسری[۳] سنگه، زمیندار دیوگده برخلاف پدر خود کوکنا[۴] در ادای پیشکش مقرّری تعلّل می‌ورزید و بلیت و لعل می‌گذرانید. به‌پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر فرمان صدور یافته بود که میرزا خان، حارس صوبهٔ بهار و هادی داد خان، ناظم صوبهٔ تلنگانه را با فوجی بر سر او تعیین نمایند، تا همه پیشکش مقرّری چند ساله را که نزد او مانده بود، با پیشکش نه[۵] سال حال از او بگیرند و اگر تقاعد نماید مستاصل گردانند.

در این اوقات از عرضداشت آن اقبال‌مند سعادت یار به‌مسامع خیر مجامع رسید که حسب‌الحکم میرزا خان را با چندی از امرای دکنی و جمعی دیگر از منصبداران و یک‌هزار سوار ملازم سرکار خود فرستاده بودند که از راه ایلچ‌پور و هادی داد خان را با جمعی[۶] دیگر از امرای دکنی و جمعی از منصبداران تعیین نموده بودند که از راه ناگ‌پور به‌مقصد شتابند و (مانجی[۷])، زمیندار چاندا را که دشمن موروثی او[۸] است و ابا عَنْ جَد خدمت گزار این درگاه با جمعیّت یک‌هزار سوار همراه هادی داد خان معیّن ساخته بودند و دولت‌خواهان بعد از وصول به‌سرحد ولایت او از دو جانب ملک او را زیرکردند و او در شبکهٔ اضطراب افتاده. چون خلاصی خود منحصر در قبول احکام مطاعه دانست لاعلاج میرزا خان را دیده.

---

۱. ب: می‌ورزند.
۲. د ندارد: مقهور.
۳. بض: کیرت.
۴. بض: کوکیا.
۵. د ندارد: نه.
۶. د: چندی.
۷. ب: بانجی.
۸. د ندارد: او.

ادای بقایای سنوات[۱] تا آخر سال بیست و نهم قبول نمود و تعهّد کرد که بعد از این وجه پیشکش را سال به‌سال بی‌تعلّل وامهال به‌خزانهٔ عامره می‌رسانیده باشد. میرزا خان، زمیندار مزبور را با بیست فیلی که داشت همراه به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ جهانیان آورد.

رسیدن ایلچی خان کاشغر به‌درگاه

و در این ایّام حاجی فولاد، ایلچی عبدالله خان، والی کاشغر به‌درگاه رسید. بیست اسب و پارهٔ دیگر اشیا که خان کاشغر مصحوب او ارسال داشته بود، گذرانید و ایلچی مذکور و برادرش و ابوتراب یساول عبدالله خان و یکی دیگر از نوکران خان که به‌او رفیق طریق بودند، نیز از جانب خود پارهٔ اشیا پیشکش کردند و از پیشگاه افضال به‌ایلچی خلعت و شش‌هزار روپیه و به‌سه کس دیگر سه‌هزار روپیه انعام عنایت شد.

رخصت انصراف یافتن سلطان زین‌الدّین[۲] به‌بنگاله

هفتم ربیع‌الثّانی مذکور[۳] [۱۰٦٦ ه‍/۳ فوریهٔ ۱٦٥٦ م] به‌سلطان زین‌الدّین خلعت خاصّه و کمر مرصّع و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و اسب عربی خاصّه با زین طلا و فیل خاصّه با یراق نقره لطف فرموده رخصت انصراف به‌بنگاله ارزانی داشتند و مصحوب آن ثمرةالفواد سلطنت برای والد عالی‌قدرش خلعت خاصّه و یکصد اسب از جملهٔ آن، یکی عربی با زین میناکاری و دوّم عراقی با زین طلای ساده، تتمّهٔ ترکی ارسال نمودند. از روز ملازمت تا حین رخصت به‌سلطان زین‌الدّین از جواهر و مرصّع‌آلات و نقد سوای اسب و فیل، یک لک روپیه شفقّت شد.

ایل شدن زمیندار جوار[٤]

در اواسط این ماه [ربیع‌الثّانی ۱۰٦٦ ه‍/۱۱ فوریهٔ ۱٦٥٦ م[٥]] از عرضداشت پادشاه‌زادهٔ محمّد اورنگ‌زیب بهادر به‌عرض همایون رسید که راو کرن زمیندار که تعهّد استصال سری‌پت، زمیندار جوار[٦] که مابین ملک بَگْلَانَه و ولایت کوکن[۷] برکنار دریا واقع شده و بندری دارد،

۱. د: سنواخت.
۲. د: الدّین.
۳. د ندارد: مذکور.
۴. بض: جوهر.
۵. بض: ۱۱ فوریهٔ ۱٦٥٦ م.
۶. بض: جوهر.
۷. بض: کونکن.

(چول[1]) نام که از اعاظم به‌نادر است نموده، از پیشگاه جهانداری به‌انصرام آن مهمّ مرخّص گشته بود. چون قطع مراحل نموده، از کتل صعبی که در جوار[2] سرحد جوار است، گذشته. در صدد تأدیب او درآمد. زمیندار مزبور تاب مقاومت در خود ندیده، ایل گشت و او را دیده، مبلغی به‌صیغۀ پیشکش رسانید و خراج محال متعلّقۀ زمینداری خود قبول نموده. پسر خود را به‌طریق گروگان نزد راو کرن گذاشت و راو مذکور پسر او را با خود به‌خدمت پادشاه‌زادۀ نصرت نصیب ظفر نصاب[3] آورد.

به‌تصرّف درآمدن قلعۀ سانتور

حقیقت فوجی که با قاسم خان تعیین شده بود. این که چون خان مشارٌالیه به‌حوالی قلعۀ سانتور رسید و جمعی از بُندیله‌ها را تعیین نمود که اوّل شب رفته، سرکوب‌ها و راه برآمدن قلعه را بگیرند و مقرّر ساخت که آخر شب خود با سایر رفقا یورش نماید. اتّفاقاً به‌مجرّد رسیدن جماعت مزبوره مخاذیلی که در قلعه بودند، به‌سراسیمگی تمام خانه‌ها را آتش زده فرار نمودند و قلعه به‌تصرّف بُندیله‌ها درآمد و روز دیگر قاسم خان با رفقا به‌آن‌جا رفت و یک هفته توقّف نموده، قلعه را خراب گردانید و ششصد بندوقچی پیاده به‌مدد چهتر بهوج گذاشته برگردید.

نوروز جهان افروز

نوروز این سال آخرهای شب دوشنبه بیست و سوّم جمادی‌الاولی [۱۰٦٦ ه‍/۱۹ مارس ۱٦۵٦ م] که خاتمۀ شهور هرسال است. موافق هزار و شصت و شش اتّفاق افتاد. فردای آن جشن نوروزی به‌آراستگی تمام انعقاد یافت.

(نالش یافتن کفّار درّۀ تنگی[4])

و در اواخر این سال از وقایع صوبۀ دارالملک کابل معروض گشت که چون بهادر بیگ عرب به‌تهانه‌دار درّۀ تنگی که در بیست کروهی جلال‌آباد واقع است. با منصبداران و احدیان تعینات

۱. ب: جون.
۲. بض: جوهر.
۳. د: ظفر آماده.
۴. د: نالش یافتن کفار درّۀ تنگی.

و نوکران و جمعی از الوس خود برای استیصال کفّار آن‌جا که به‌تمرّد اشتهار دارند به‌درّهٔ مذکور رسید و نایرهٔ تیغ مجاهدان دین رعب افزای کفره بد آیین گردید که خدایان یازده موضعی که بدان[1] متعلّق است، به‌ذریعه اطاعت و اذعان آمده، او را دیدند و بسیار از کفّار به‌خواندن کلمهٔ طیّبه از ظلمت شرک نجات یافتند.

(از مجموع پیشکش این سال آنچه به‌قبول موصول شد بیست و نه لک روپیه بود[2]).

رفتن پادشاه‌زادهٔ ظفر آماده نصرت‌نصیب محمّد اورنگ‌زیب بهادر به‌گلکنده به‌تأدیب قطب‌الملک و گرفتن پیشکش عالی

و از سوانح معظّمه که در اواخر این سال به‌وقوع انجامید. رفتن پادشاه‌زادهٔ نصرت نصیب محمّد اورنگ‌زیب بهادر است، به‌ولایت گلکنده به‌تأدیب قطب‌الملک و گرفتن پیشکش عالی برای سرکار خاصّه شریفه و ازدواج نمودن صبیّهٔ او نخستین خلف خود محمّد سلطان.

تفضیل این اجمال آن‌که چون میرجمله به‌درگاه خلایق پناه توسّل جست. قطب‌الملک به‌مجرّد اطّلاع یافتن بر این معنی میر محمّد امین، پسر او را با متعلّقان قید نموده و آنچه از ناطق و صامت در تصرّف او بود به‌ضبط درآورده، او را با منتسبان به‌قلعهٔ گلکنده فرستاد[3].

و این واقعه به‌توسّل منهیان اخبار به‌سمع پادشاه‌زادهٔ مؤید بختیار رسید. انکار فرمایی حمیّت[4] نشانی در باب خلاصی مقیّدان و پس دادن اسباب و اشیای میر محمّد امین به‌قطب‌الملک فرستادند و کیفیّت ماجری[5] را به‌خدمت اشرف اقدس عرضداشت نموده، از جناب خلافت استدعای آن کردند که اگر قطب‌الملک بعد از وصول نشان نیز بر محبوس داشتن پسر میرجمله اصرار ورزد. حکم شود تا خود بر سر او رفته، در استخلاص گرفتار آن بکوشد که مسامحه در این کار موجب مزید جرأت دنیاداران دکن خواهد گشت.

و بعد از رسیدن عرضداشت، از موقف جاه (و[6]) جلال نیز فرمان به‌قطب‌الملک در باب گذاشتن پسر میرجمله با توابع و مرتّب شدن نتایج عدم انقیاد مصحوب دو گرزداران بر سبیل

---

۱. د: به‌آن.
۲. د: از مجموع پیشکش... نه لک روپیه بود.
۳. د ندارد: فرستاد.
۴. د: آن کل جمعیّت.
۵. د: مجرا.
۶. د: و.

استعجال ارسال یافت و به‌پادشاه‌زادهٔ نصرت آماده فرمان صادر گردید که با افواج ظفرامتزاج عازم مقصد کردند، مناشیر مطاعه به‌صوبه‌دار مالوه و امرا و منصبداران کمکی آن صوبه به‌صدور پیوست که زود خود را به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ روزگار برسانند.

مجملاً چون قطب‌الملک از سوی خاتمت به‌مضمون نشان عمل نکرد. پادشاه‌زادهٔ عالم مهین فرزند خود محمّد سلطان را هشتم ربیع‌الاوّل این سال [١٠٦٦ ه/٥ ژانویهٔ ١٦٥٦ م] با بسیاری از امرا و منصبداران و ملازمان خود به‌آن صوب مرخّص ساختند و مقرّر شد که لشکری که از دیوگده برگشته است، در آن نواحی توقّف نموده به‌سلطان گرامی‌تبار ملحق گردد و به‌فاصلهٔ یک ماه خود نیز از دنبال (روان[1]) گشتند.

و در این وقت منصبداری که خلاع و فرامین برای قطب‌الملک و میرجمله از مکمن حضور پرنور مصحوب او ارسال یافته بود. چنانچه به‌جای خود ایراد یافته به‌ملازمت آن (سلطان[2]) نظرکرده ایزدی رسید. اگرچه کمان پادشاه‌زادهٔ کشورستان آن بود که قطب‌الملک قبل از وصول نونهال حدیقهٔ دولت و کامکاری محمّد سلطان به‌سرحد ولایت گلکنده پسر میرجمله را از حبس رها خواهد کرد و مهمّ خود را به‌جای دور نخواهد گشاد[3]. قطب‌الملک از وفور غفلت و بسیاری غرور توفیق این معنی نیافت و فرمان بیم و تهدیدی که مرةً بعد اخری[4] مرسل گشته بود، وقتی ظل ورود افگند که محمّد سلطان با افواج قاهره به‌ولایتش درآمد.

مجملاً قطب‌الملک بعد از رسیدن فرمان مذکور و اطّلاع بر رسیده، آمدن محمّد سلطان با افواج قاهره از گران خواب عجب و پندار بیدار گردیده. پسر میرجمله را با والده و تبعه‌اش[5] فرستاد و عرضداشتی محتوی بر این معنی و اظهار اطاعت و انقیاد مصحوب گرزدارانی که حامل فرمان بودند، به‌درگاه سلاطین پناه ارسال داشت و پسر میرجمله در دوازده کروهی حیدرآباد به‌خدمت محمّد سلطان پیوسته، در مهد امن و امان آرمید. امّا چون قطب‌الملک اموال و اشیای میرجمله و پسرش را از خام طمعی[6] نگاهداشته باز نداد. سلطان عالی‌قدر عازم شهر حیدرآباد گردید.

---

۱. ب: روا.
۲. د: سلطان.
۳. د: گشایند.
۴. د: بعد از اخری.
۵. د: تبعش.
۶. د: طبعی.

و قطب‌الملک بشنیدن این خبر فرزندان را[1] به‌گلکنده که از حیدرآباد به‌مسافت سه کروهی واقع است و به‌سبب استحکام جا و دفاین و خزاین خود را در آن‌جا نگاه می‌داشت، روانه نموده. خود نیز از دنبال رفت و از جواهر و مرصّع‌آلات و طلا آلات و نقره آلات و زر نقد آنچه داشت به‌قلعهٔ گلکنده برد و دیگر اشیا از قسم قالی و چینی و غیر ذلک به‌سرداری نوکران معتمد خود به‌مقابلهٔ افواج قاهره تعیین نمود.

وصول محمّد سلطان به‌نواحی حیدرآباد

صباح آن موافق پنجم ربیع‌الثّانی این سال [۱۰۶۶ ه‍/۱ فوریهٔ ۱۶۵۶ م] چون محمّد سلطان به‌نواحی حیدرآباد رسیده، کنار تالاب حسین ساغر خواستند که نزول نمایند. یکی از معتمدان قطب‌الملک به‌خدمت رسیده. صندوقچه پُر [از] جواهری که قطب‌الملک مصحوب او فرستاده بود، گذرانید. در این اثنا افواج قطب‌الملک نمودار شده، خیرگی آغازکردند و سپاه ظفرپناه از چپ و راست معرکه آرای نبرد گشته به‌چستی و چابکی غنیم را در شپّهٔ تیر و تفنگ گرفتند و به‌تأیید اقبال روزافزون غالب آمده، تا دیوار شهر بند تکامشی هزیمت خوردگان نمودند و از مخالفان بسیاری مقتول و مجروح گردیده. بقیة‌السیف از بیم دستبرد بهادران در شهر بند نشده به‌قلعه بگریختند. مجملاً چون از قطب‌الملک سوی ادبی چنین به‌وقوع آمد و حاصل صندوقچهٔ جواهر را محرّک این فساد نشان می‌دادند، جناب سلطانی اشاره به‌حبس او نمودند.

به‌تصرّف درآمدن شهر حیدرآباد

فردای آن‌روز شهر حیدرآباد را به‌تصرّف درآوردند و خود بیرون شهر فرودآمده به‌ملاحظهٔ تاراج شدن اسباب قطب‌الملک و بغارت رفتن اموال سکّان آنجا، لشکریان را از دخول شهر مانع آمدند و معتبری از ملازمان والد عالی‌قدر خود را با جمعی فرستادند که سکنهٔ آن بلده را استمالت نموده، از متفرّق شدن باز دارد و در صیانت اموال و اشیای ایشان بکوشد. در این‌روز قطب‌الملک دو[2] صندوقچهٔ دیگر مملو از جواهر و مرصّع‌آلات و دو فیل با یراق نقره و چهار اسب با ساز طلا به‌خدمت سلطان فرستاد و آن نخل برومند ریاض دولت و اقبال حامل اشیای مذکوره را گروگان اموال میرجمله که قطب‌الملک در باز سپردن آن تعلّل ورزیده بود،

۱. د ندارد: را.
۲. بض: دوصد.

(درآورده[1]) نگاه داشتند.

و بعد از پنج شش روز قطب‌الملک یازده فیل و شصت اسب و دیگر اشیای میرجمله را (فرستاد[2]) و اگرچه در ظاهر ابواب مدارا و مواسا مفتوح داشته. جمعی را نزد سلطان می‌فرستاد[3] و اظهار و اطاعت می‌کرد[4]. امّا در استحکام (قلعه[5]) و سرانجام مصالح قلعه‌داری مساعی موفوره به‌تقدیم می‌رساند و متواتر نوشتجات مصحوب معتمدان نزد عادل خان فرستاده، طلب کمک (می‌نمود[6]).

وصول موکب پادشاه‌زادهٔ ظفر نصیب به‌گلکنده

حقیقت موکب پادشاه‌زادهٔ ظفرلوا این که نصرت نصیب از اورنگ‌آباد در هژده روز به‌گلکنده رسیده. به‌تاریخ بیستم ربیع‌الثّانی مذکور [١٠٦٦ هـ/١٦ مارس ١٦٥٦ م] در یک کروهی قلعه معسکر قرار داده، از گرد راه برای تعیّن ملچار و دیدن دور قلعه رفتند و خبرآمدن قطب‌الملکیه یافته، محمّد سلطان را امر نمودند که به‌افواج[7] خود جانب دست چپ توقّف نمایند. در این حین پنج شش‌هزار سوار و ده دوازده‌هزار پیاده برابر لشکر آمده بانداختن بان و تفنگ آتش جنگ برافروختند و اهل قلعه نیز از فراز حصار توپ و بان بسیار سردادند و پادشاه‌زادهٔ شیرجگر از پردلی ذاتی اندیشه به‌خاطر راه نداده، فیل سواری خود را پیش راندند و دلاوران عرصهٔ دغا فوج، فوج عنان سبک ساخته به‌صدمات صفت شکن قواعد استقامت باطل ستیزان را متزلزل گردانید و نصرت نصیب اولیای دولت قاهره گردید[8] و پادشاه‌زادهٔ ظفر آماده قرین فتح و فیروزی به‌اردو مراجعت نموده، دولت‌خواهان را به‌محاصرهٔ قلعه تعیین فرمودند و کارگزاری هر ضلع[9] به‌عهدهٔ اهتمام یکی از معتمدان مقرّر گشت.

---

۱. ب: درآورد.
۲. د: فرستاد.
۳. ب: فرستاد.
۴. د: می‌نمود.
۵. د: قلعه.
۶. ب: نمود.
۷. د: با فوج.
۸. د: گشت.
۹. د: صلعی.

بالجمله احبّای سلطنت بلند ساختن (ملچار[1]) و پیشبردن کوچهٔ سلامت پرداختند و چون قطب‌الملک از خفت عقل (مصدر[2]) این قسم حرکات ناشایسته گردیده بود، با آن‌که بار دیگر چهار صندوقچه پُر [از] جواهر و سه زنجیر فیل با یراق نقره و پنج اسب با ساز طلا و نقره مصحوب یکی از مجرمان فرستاده، استدعا نموده که برای استعفای جرایم والدهٔ خود را به‌خدمت بفرستد. پادشاه‌زاده از بس برآشفتگی ملتمس او را اِصْغاء ننمودند و فرستاده را باز نداداند[3] و محاصره آن را بذل جهد و کشش و کوشش تحریص فرمودند.

و چون دو سه روز بر این ماجرای گذشت جمعی[4] کثیر از قطب‌الملکیه سمت شمالی قلعه نمودار شده، خواستند که بر ملچار میرزا خان که به‌محافظت آن قلعه[5] قیام داشت بریزند. میرزا خان بر ارادهٔ مخالفان وقوف یافته التماس کمک نمود. پادشاه‌زادهٔ نامجوی[6] کامیاب چندی از امرا را با توپخانهٔ خود به‌مدد او فرستادند و کمکیان جلوریز رسیده، دست بکار گشودند و از نیرنگی اقبال بی‌زوال پادشاهی غنیم رو به‌فرار نهاد و سپاه ظفرپناه[7] تیغ در مقهوران گذاشته از قتل و اسیر شمه نامرعی نگذاشتند و باطل کوشان را به‌قلعه دوانیدند. اساری را با فیلی که به‌دست افتاده بود، به‌خدمت پادشاه‌زادهٔ مؤید بختیار آوردند.

در این تاریخ معتمدی برای آوردن میرجمله معیّن گشت و چون به‌سمع والا رسید که قریب شش هفت‌هزار سوار و قریب بیست‌هزار پیادهٔ قطب‌الملک که بیشتری از ایشان تفنگچی بودند و مکرّر در جنگهای که مذکور شده، شکست یافته متفرّق گشته بودند. یکجا شده در سمت جنوبی قلعه مستعد جدال گردیده‌اند.

پادشاه‌زادهٔ عالی وساده خود به‌قصد استیصال خون گرفتگان سواری فرمودند و بعد از آن‌که قریب شدند مخاذیل به‌قدم ادبار پیشامده و بر سر ناله‌ای که فیمابین واقع بود، ایستاده بانداختن تفنگ و بان نایرهٔ قتال ملتهب گردانیدند و از بالای (قلعه[8]) نیز توپ و تفنگ و بان بیرون از

---

۱. د: ملچار.
۲. د: مصدر.
۳. د: نداده.
۴. د: جمعیّت.
۵. د: آن ضلع.
۶. د: نامجو.
۷. د: فرار نهاد، سپاه و ظفر.
۸. د: قلعه.

شمار بریزش درآمد. امّا دلاوران جان‌سپار سپر حفظ الٰهی بر سر کشیده به‌چستی از ناله گذشتند و از فوج هراول جمعی به‌تلاش‌های نمایان دو سه بار اشرار را تا پای دیوار قلعه برده، بسیاری را بر خاک هلاک انداختند و طایفه را دستگیر ساختند. در این جنگ از ملازمان درگاه چندی به‌کارآمدند و بعضی گلگونه زخم برداشتند و از ملازمان پادشاه‌زادهٔ عالمیان نیز جمعی مجروح و مقتول گردیدند و پادشاه‌زادهٔ جهان تعیّن فوجی دیگر در این ضلع لازم دانسته، جمعی را در آن‌جا گذاشتند و سرکوب‌ها به‌دست آورده و جماعت تفنگچیان را به‌حراست آن مقرّر نموده. وقت شب از جنگ گاه به‌خیّام دولت مراجعت کردند.

و روز دیگر داماد قطب‌الملک را که دو روز پیشتر با عرایض و پاره‌ای پیشکش آمده بود، بار نیافته به‌التماس محمّد سلطان رخصت ملازمت دادند و جواهری که آورده بود، بگرفته تا تنقیح یافتن معامله موقوف داشتند.

در این اوقات شایسته خان با امرای مالوه به‌لشکر پیوست و ملچارهای سابق را تغییر داده، مقرّر ساختند که در هرجا جانبی از جوانب حصار چهار ملچار بسازند.

و در همین ایّام فرمان پادشاهی مشتمل بر ارسال خلعت خاصّه و جمدهر مرصّع با پهولکتاره به‌پادشاه‌زادهٔ گرامی‌تبار و عنایت خلعت خاصّه و منصب هفت‌هزاری دوهزار سوار به‌محمّد سلطان و فرمان عفو و بخشایش به‌نام قطب‌الملک رسید.

چون از جدّ و جهد اولیای دولت کار نزدیک به‌آن رسیده بود که قطب‌الملک مستاصل گردد و هر روز جمعی از نوکران او روی امید به‌این آستان اقبال آورده به‌شرف ملازمت فایز می‌گشتند و او از استیلای افواج قاهره خوفناک گشته. ده[1] نوکر معتبر خود را با پیشکش فرستاده، اظهار انقیاد و قبول ادای بقایای پیشکش مقرّر سنوات کفایت اسفندار سال بیست و هشتم[2] جلوس [اوایل جمادی‌الاوّل ۱۰٦٦ ه‍/اواسط فوریهٔ ١٦٥٦ م] التماس یقین پیشکش حال سوای پیشکش مقرّری نموده بود.

و حرف نسبت صبیه‌اش به‌محمّد سلطان در میان آمد[3]. پادشاه‌زادهٔ کون و مکان در رسانیدن آن منشور نجات به‌او مصلحت وقت ندیده، نزد خود نگاه داشتند.

---

۱. بض: دو.

۲. بض: بست و نهم جلوس (اوایل جمادی‌الاوّل ۱۰٦٦ ه‍/اواسط فوریهٔ ١٦٥٦ م).

۳. د: آمده.

و بعد از دو سه روز قطب‌الملک ده فیل و پارهٔ طلا از بقایای پیشکش سنوات را با دو فیل و پارهٔ دیگر اشیا که از پسر میرجمله بود، حسب‌الطلب فرستاده، جهت والانژاد محمّد سلطان عرضداشتی متضمّن مبارکباد منصب و دو فیل، یکی از آن جمله با یراق نقره و یک اسب با ساز مرصّع و زین طلا ارسال داشت و پادشاه‌زادهٔ زمین و زمان دو توپ‌کلان را که از قلعهٔ اوسه آورده بودند، فرستادند که بر بالای کوهیچه که در ملچار کارطلب خان واقع شده برآورده، بر قلعه بربندند.

قرار یافتن مهمّ به‌مصالحه

و چون قطب‌الملک فرستادن والدهٔ خود را به‌جهت استعفای تقصیرات مکرّر درخواست کرده بود و التماس استمالت نامه نموده، به‌سلطان و شایسته خان امر شد که بر طبق مأمول او استمالت نامه بفرستند و او بعد از وصول آن حرز نامهٔ امانی و آمال به‌امید حصول دیگر مراتب والدهٔ خود را فرستاد.

و به‌تاریخ بیست و دوّم جمادی‌الاولی [١٠٦٦ هـ/١٨ مارس ١٦٥٦ م] چندی از ملتزمان حصور به‌اشارهٔ پادشاه‌زادهٔ منصور استقبال نموده. آن مستوره را از گرد راه به‌دایرهٔ شایسته خان آوردند و خان مذکور به‌احترام تمام تلقی نموده. روز دیگر حسب‌الامر به‌خدمت سلطان والا دودمان برد.

آمدن مادر قطب‌الملک به‌اردو

و او جناب سلطان را دریافته، دو اسب، یکی از آن جمله با زین طلا و ساز مرصّع و دیگر با ساز طلا و دو فیل از آن میان یکی با یراق نقره گذرانید و چون سلطان (التماس[1]) نمودند که او خواهش دارد که خود به‌خدمت رسیده، مدّعیات را معروض دارد. پادشاه‌زادهٔ عالم به‌حضور طلبیدند و آن عفیفه یک‌هزار مُهر نثار و پنج اسب از آن جمله یکی با ساز مرصّع و دیگری با زین و ساز طلا و پنج فیل، سه با یراق نقره و دو مادهٔ فیل به‌آن کامکار نامدار پیشکش کرده. التماس عفو خطایای قطب‌الملک و تعیّن مقدار پیشکش پادشاهی نمود.

معیّن گشتن پیشکش

و آن نظرکردهٔ ایزدی فرمودند که یک کرور روپیه از جواهر و نقد و فیلان و غیر آن واصل سازد و او پذیرایی فرمان گشته برای سرانجام مبلغ مذکور به‌قلعه برگشت.

---

۱. د: التماس.

و چون جمعی کثیر از اوباش قطب‌الملکیه به‌سرداری کوتوال او که هنوز از صلح اطّلاع نداشت به‌ارادۀ جنگ در ده[۱] کروهی قلعه مجتمع گشته بودند. پادشاه‌زادۀ آفاق چندی از امرا و منصبداران را با دویست سوار برق‌انداز[۲] و پانصد سوار نوکران شایسته خان که مجموع شش‌هزار سوار می‌شدند و تفنگچی بسیار به‌تنبیۀ آن‌ها تعیین نمودند و افواج قاهره به‌استعجال تمام خود را به‌مقر مخالفان رسانیده. آن‌روز نزدیک بنگاه غنیم فرودآمدند. روز دیگر مخاذیل احمال و اثقال را دورتر فرستاده و خود صفوف ترتیب داده، امادۀ کارزار گشتند. اگرچه دلاوران مقهوران را به‌دفعات از پیش برداشته، متفرّق می‌گردانیدند. امّا آن بی‌حمیّتان[۳] باز جمع آمده، حمله می‌آوردند و مقتول و مجروح می‌گشتند تا آن‌که شب درآمده[۴]. تیره بختان تاب نیاورده، راه هزیمت پیمودند. از لشکر منصور نیز پاره کشته و مجروح گردیدند و سپاه ظفرپناه شب در جایی که خیمه گاه غنیم بوده به‌سربرده. فردای آن به‌فیروزی مراجعت نمودند.

پیوستن میرجمله به‌خدمت پادشاه‌زادۀ نصرت آماده

در این وقت خبر رسیدن میرجمله به‌نواحی گلکنده معروض گشت و پادشاه‌زادۀ روزگار فرمان و خلعتی که برای مشارٌالیه از درگاه آمده بود. مصحوب حاملان جهت او ارسال داشتند و او بر حقیقت حال اطّلاع به‌هم رسانیده، از دایرۀ خود که از تالاب حسین ساغر چهار کروه این طرف[۵] بوده، استقبال نموده. برکنار تالاب مذکور بعد از ادای تسلیمات فراوان و خلعت را گرفت و چون ساعت ملازمت پادشاه‌زادۀ (نصرت آماده، دو روز دیگر می‌بایست به‌دایرۀ خود مراجعت کرد.

و روز ملازمت او پادشاه‌زادۀ عالم[۶]) چندی از امرا را باوردن او فرستادند و او تبارک افتخار عازم (درگاه[۷]) گشته، در زمان مختار شرف ملازمت دریافت و سه‌هزار ابراهیمی نثار گذرانید و از پیشگاه نوازش آن خواقین دودمان بیافتن تشریف فاخره و طرّۀ مرصّع و جمدهر

---

۱. بض: دو.
۲. د: بر قند از.
۳. د: بی‌جمعیتان.
۴. د: آمد.
۵. د: به‌آن طرف.
۶. د: نصرت‌آماده... پادشاهزادۀ عالم.
۷. د: درگاه.

مرصّع و دو اسب، یکی از این[1] با زین طلا و دیگری با زین نقره و یک فیل با یراق نقره و مادهٔ فیل کامیاب گشته، اجازت اجلاس در حضور یافت.

و چون ارکان مصالحه استحکام پذیرفته بود، پادشاه‌زادهٔ مؤید بختیار سلخ ماه مذکور [جمادی‌الثّانی ١٠٦٦ ه/٢٦ مارس ١٦٥٦ م] ملچارهای دَورِ قلعه را خالی گذاشته، جمعی را که به‌محاصره قیام داشتند به‌حضور طلبیدند.

۱. د ندارد: از این.

وقایع سال سی‌ام که خاتمهٔ یک قرن از جلوس ابدی‌الاتّصال خاقان بی‌همال موافق هزار و شصت و شش

و رخصت ایلچی کاشغر غرّهٔ ماه [جمادی‌الثّانی] اوّل این سال [۱۰٦٦ ه/۲۷ مارس ۱٦٥٦ م] ایلچی کاشغر رخصت انصراف یافت و پانزده‌هزار روپیه به‌او حواله شد که متاع هندوستان خریده برای عبدالله خان ببرد.

واقعهٔ غریبه که در کابل روی نموده

در این ولا از واقعهٔ صوبهٔ کابل به‌عرض رسید که عزیز خان بدخشی[۱] از کمکیان آن صوبه با قریب شصت کس از منصبداران و نوکران برای کدخدائی[۲] خود به‌موضع بلغین از توابع محمود عراقی که در جاگیر او بود رسید. متمرّدان آن موضع که از سرداران آن‌ها دو مفسد را سابقاً[۳] عزیز بیگ مزبور به‌قتل رسانیده بود. از راه خدع[٤] و فریب استقبال نموده. همه را در یک خانه فرودآوردند و راه برآمد بسته و جمعی کثیر مسلّح بر خانه‌هائی که مشرّف بود، برآمده به‌تیر و تفنگ او به‌یازده (کس[٥]) منصبدار و جمعی از نوکرانش به‌قتل آوردند.

و بهادر خان که در آن اوان در پیشاور اقامت داشت. به‌میر گل و به[٦]مقصود بیگ علی دانشمندی به‌تأکید تمام نوشت که با جمعی از منصبداران تعینات کابل و الوسات افاغنه از غِلْجَی[۷] و صافی و جُوْکبَاَی به‌تنبیه آن‌ها بپردازند و به‌محمّد حسین، فوجدار ملازم شاه بلنداقبال نوشت که با دوهزار سوار که همراه او مقرّراند، به‌اتّفاق مشارٌالیهما به‌آن‌جا بشتابند و ایشان افواج را توزک کرده، روانه شدند.

---

۱. بض: عزیز بیگ بدخش.
۲. د: کتخدای.
۳. د ندارد: سابقاً.
۴. د: خدعه.
۵. د: کس.
۶. د ندارد: به.
۷. احتمالاً غِلزیی.

در اثنای راه خبر رسید که قریب چهار کس از بجراد به‌مدد مقهوران آمده می‌خواهند که فرصت یافته، آن‌ها را خانه کوچ بجراد ببرند. با آن‌که بر کتل دَرْنَامه برف بسیار بود. پرتال راه به‌راه خواجه خضر روانه نموده، خود بر کتل برآمدند و از صعوبت راه همه پیاده شده و جلو مراکب به‌دست گرفته به‌محنت تمام از آن عقبه گذشتند.

و به‌موضع دَرنَامه رسیده، خبر یافتند که قریب پنج‌هزار کس از مخاذیل بلغین و بجراد در دامنهٔ کوه موضع مِلْکِرْ[1] که مابین دَرْنَامه و بلغین است، صفوف آراسته ایستاده‌اند. تکیه بر تأیید الٰهی نموده، خود به‌کتل برآمدند و مانند باد و برق[2] خود را رسانیده، آتش جنگ ملتهب گردانیدند و مقهوران تاب نیاورده، بر کوه برآمدند. دلاوران از سه جانب کوه ایشان را قیل کرده به‌کشش و کوشش پرداختند و قریب دویست نفر که از آن جمله چهارده کس از ملکان بجراد بودند، علف تیغ انتقام کشته، بقیةالسیف راه هزیمت پیمودند و آنچه از بجراد آمده بودند، به‌بجراد شتافتند و هرچه از بلغین بودند به‌جاهای خود درآمدند و سپاه ظفرپناه تعاقب نموده. وقت شام به‌دو کروهی مقرّر آن‌ها رسیدند و از عدم اطّلاع بر نشیب و فراز راه[3] تمام شب جلو اسب به‌دست گرفته، همان‌جا بر برف گذرانیدند.

و صباح آن از کثرت برف و بسیاری سنگلاخ پیاده شده و دامن به‌کمر زده[4] به‌همپایی همّت خود را به‌مقر مخاذیل رسانیدند و اگرچه آن‌ها در پناه خانه‌ها سعی و تلاش بسیار نمودند، امّا مبارزان به‌شور[5] شجاعت در میان ایشان برآمده. قریب یکصد کس دیگر را مقتول و جمعی (را[6]) ماسور و مابقی را منهزم گردانیدند و شتر و گوسفند بی‌شماری از متمردان غارت نموده و وقت برگشتن خانه‌های آن را سوخته برگشتند.

قضیهٔ ناگریز سعدالله خان

بیست و دوّم این ماه [جمادی‌الثّانی ۱۰٦٦ ھ/۱۷ آوریل ١٦٥٦ م] (علّامی) سعدالله خان[7] که از قریب چهار ماه به‌عارضهٔ دشوار دوای قولنج[8] گرفتاری داشت و از آن جمله در دو ماه اوّل که

۱. د: ملکه.
۲. د: برق و باد.
۳. د ندارد: راه.
۴. د: بر کمر زده.
۵. به زور.
۶. د: مقتول و مجروح جمعی را.
۷. د: علّامی؛ بض: عمدةالملک علّامی سعدالله خان.
۸. د: قلینج.

صاحب‌فراش نگشته بود. هر روزه به‌خدمت همایون حاضر می‌شد و اظهار آزار نمی‌کرد و در خفیه معالجه تقرّب خان عمل نموده، در ازالهٔ مرض کوشید و بعد از آن‌که استیلای کوفت خانه‌نشین گشت و حقیقت حالش به‌مسامع جلال رسید. اطبّای حاذق پایهٔ سریراعلی به‌تداوی مأمور گشتند و چون اجل موعود رسیده بود، اثری بر مداوی دیگران هم مترتّب نگردیده. مرض قوی و قوی ضعیف[1] شد به‌فجوای کریمه «**فَاِذَا جَآءَ اَجَلُهُمْ لَایَسْتَاخِرُوْنَ سَاعَةً وَّ لَایَسْتَقْدِمُونَ**[2]»، داعی حق را لبّیک اجابت گفته، از عالم فانی به‌جهان جاودانی انتقال نمود.

و خاقان قدردان بر ارتحال آن سزاوار عواطف[3] و احسان تأسّف بسیار فرموده پرتو نوازش بر وجنات احوال فرزندان[4] و سایر متعلّقان او افکندند. از آن جمله پسر کلانش[5] که در سن یازده سالگی بود، به‌تفویض منصب یک‌هزاری عنایت یافت و شیخ عبدالنّبی نوکر نیز به‌منصب مذکور سرفرازگشت.

و رای رگناته که خدمت دفترداری خالصه و تن به‌او مفوّض بود. نیز از اصل و اضافه به‌همین منصب و خطاب رای‌رایان مفخّر گردید و مقرّر شد که تابعین دیوان اعلی امور کلیه و جزئیهٔ دیوانی را به‌عرض می‌رسانیده باشند، تا اعلی‌حضرت به‌نفس نفیس تنقیح فرمایند.

عزّ افتخار اندوختن زمیندار کماؤن از رسیدن به‌پیشگاه حضور

دوّم رجب این سال [۱۰٦٦ ه‍/٢٦ آوریل ١٦٥٦ م] بهادر چند، زمیندار کماؤن که برهمنونی طالع سازگار به‌خلیل الله خان ملتجی گشته، خواهش آستانبوس کرده بود، به‌درگاه خلایق پناه رسیده، استیلام عتبهٔ خلافت نمود و (دو[6]) فیل با یراق نقره و پارهٔ دیگر اشیا پیشکش گذرانید و به‌یافتن خلعت و سرپیچ و مالای مروارید و دست‌بند مرصّع به‌الماس و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و شمشیر یراق میناکار و کافوردان مرصّع و سپر با یراق میناکار کامیاب آرزو گردید. در این ایّام یک لک روپیه از خزانهٔ احمدآباد به‌پادشاه‌زادهٔ مراد بخش انعام دهانیدند.

---

۱. د: قوی دلوی، صعف.
۲. نحل (١٦)، آیه ٦١؛ ترجمه: تا سرآمدی نامبرده واپس می‌دارد؛ و چون سرآمدشان برسد یک ساعت نه واپس روند و نه پیشی گیرند.
۳. د: عطوف.
۴. فرزندان علّامی
۵. بض: پسر کلان لطف الله.
۶. د: دو.

و اواخر این ماه [رجب ۱۰٦٦ ﻫ/اواخر مۀ ۱٦٥٦ م] به‌زمیندار کماؤن خلعت و متّکای مرصّع و یکصد اسب، از آن جمله یکی عراقی با ساز طلا و نود و نه ترکی و یک فیل مرحمت فرموده، رخصت معاودت وطن ارزانی داشتند و عنایت دو پرگنه به‌جمیع دوازده[۱] لک دام که سابقاً به‌وطن او متعلّق بود ضمیمۀ مراحم مذکوره گردید.

در اوایل شعبان این سال [۱۰٦٦ ﻫ/بعد از ۲٥ مۀ ۱٦٥٦ م[۲]] به‌رستم خان بهادر فیروزجنگ نیز[۳] نود و نه اسب ترکی و یک اسب عربی[٤] خاصّه با زین طلا و فیل خاصّه عنایت نموده به‌جاگیر مرخّص فرمودند.

ازدواج محمّد سلطان به‌صبیۀ قطب‌الملک

بقیه داستان گلکنده آن‌که چون ساعت انعقاد ازدواج محمّد سلطان صبح هیجدهم جمادی‌الثّانی این سال [۱۰٦٦ ﻫ/۱۳ آوریل ۱٦٥٦ م] فرّخ فال مقرّر شده بود. پادشاه‌زادۀ محمّد اورنگ‌زیب بهادر یک‌روز پیشتر محمّد طاهر دیوان خود را به‌ارباب شریعت نزد قطب‌الملک فرستاده. خلعت و جیغۀ مرصّع و تسبیح مروارید و فیل با یراق نقره و مادۀ فیل ارسال داشتند. قطب‌الملک تا دروازۀ قلعه آمده به‌اعزاز گرفت و فرستاده‌ها را در منزلی مناسب فروداَورد. روز دیگر در ساعت مسعود خطبۀ نکاح خوانده شد و شرایط عقد به‌وقوع آمد.

و بعد از یک هفته پادشاه‌زادۀ عالی وساده باز دیوان خود و بخشی پادشاهی را برای آوردن آن عفیفۀ سعادتمند درون قلعه فرستادند و چندی از امرا را امر نمودند که بیرون قلعه توقّف نمایند و از آن‌جا همراه شده بیاورند و بنده‌های فرمان به‌موجب فرموده عمل نموده. او را با والدۀ قطب‌الملک (که همراهش آمده بود، به‌دایره‌ای که نزدیک دایرۀ پادشاه‌زادۀ سلاطین‌تبار برافروخته بودند رسانیدند. قطب‌الملک[٥]) از جواهر و دیگر اشیا موازی دو[٦] لک روپیه به‌طریق جهاز داد و روز دیگر پادشاه‌زادۀ عالم فرمان و خلعت خاصّه را که به‌مقتضای دقت رسانیدن آن را به‌قطب‌الملک موقوف داشته بودند. چنانچه به‌جای خود ایما به‌آن شده، برای معزالیه فرستادند

۱. بض: دو.
۲. بض: بعد از ۲٥ مۀ ۱٦٥٦ م.
۳. د ندارد: نیز.
۴. د: هراقی.
۵. د: که به‌همراهش آمده... قطب‌الملک.
۶. بض: ده.

و او استقبال نموده به‌اعزاز تمام گرفت.

در این اوقات روزی پادشاه‌زادۀ جهانیان به‌منزل میرجمله قدوم ارزانی داشتند و او یک الماس ناتراشیده و دو لعل و نه زمرد و یک نیلم و شصت دانۀ مروارید و پنج فیل با ساز نقره و یک مادۀ فیل با ساز و زین طلا و یراق نقره و پنج اسب عراقی سه با ساز طلا و دو با یراق نقره و پارۀ دیگر اشیا به‌خدمت آن عالی‌قدر و به‌محمّد سلطان سه انگشتری و طرّۀ مرصّع و دو اسب با ساز طلا و دو با یراق نقره[1] و فیل با یراق نقره و مادۀ فیل و پارۀ دیگر اشیا و به‌سلطان محمّد معظّم (دو[2] انگشتری) و خنجر مرصّع با پهولکتاره و فیل با یراق نقره و مادۀ فیل و دو اسب با ساز طلا و نقره گردانید.

معاودت پادشاه‌زادۀ فیروزی‌آماده از گلکنده به‌اورنگ‌آباد

هفتم رجب این سال [۱۰٦٦ ه‍/۱ مۀ ١٦٥٦ م] پادشاه‌زادۀ عدو مال با لشکر ظفراثر عنان معاودت به‌صوب اورنگ‌آباد منعطف ساخته، بعد از وصول به‌موضع (اِنْدَلْوَائی[3]) که سرحد پادشاهی است. شایسته خان را با امرا و منصبداران تعینات صوبۀ مالوه رخصت ارزانی داشتند و چندی از امرا و منصبدار را که جمعیّتشان سه‌هزار سوار می‌شد، تعیین فرمودند که در سرحد ممالک محروسه اقامت نموده. برسات بگذرانند و تأکید نمایند که قطب‌الملک پیشکشی که به‌قبل نموده، زود به‌وصول رساند.

و در منزل اِنْدور میرجمله را با پسرش به‌درگاه مرخّص نمودند و میرجمله در موضع مذکور قیام داشت که فرمان مرحمت عنوان متضمّن خطاب معظّم خانی و خلعت خاصّه و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و علم و نقّاره که از پیشگاه خلافت ارسال یافته بود به‌او رسید و موجب امیدواری گردید. مجملاً پادشاه‌زادۀ عالم در اثنای طی مراحل قلعۀ قندهار و اودگیر را که بر سرراه بود سیر نمود، ملاحظۀ برج و باره فرمودند.

سوّم شعبان این سال [۱۰٦٦ ه‍/۲۷ مۀ ١٦٥٦ م] قرین نصرت و اقبال داخل اورنگ‌آباد شدند.

از سوانح حضور همایون آن‌که چهاردهم ماه مذکور [شعبان ۱۰٦٦ ه‍/۷ ژوئن ١٦٥٦ م] چون آمدن پادشاه‌زادۀ ظفر آماده از گلکنده به‌اورنگ‌آباد به‌مسامع جاه و جلال رسید،

---

۱. د ندارد: و فیل با یراق نقره.
۲. ب: و.
۳. ب: اندوائی.

اعلی‌حضرت خاقانی منصب آن فیروزمند کامکار را به‌دو اسبه سه اسبه گردانیدن پنج‌هزار سوار دیگر بیست‌هزاری پانزده‌هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرّر ساختند و شایسته خان نیز از مکمن عواطف به‌اضافهٔ یک‌هزاری به‌منصب معتبر شش‌هزاری و عنایت خطاب خان جهانی محسود اقران گشت.

و چون در این ولا که عرضداشت قطب‌الملک مشتمل بر نهایت عاجزهای به‌درگاه رسید. بیست لک روپیه بابت تفاوت نرخ دو لک (هون[1]) پیشکش مقرّری هرسال که هرساله از او طلب می‌شد، در مبلغ یک کرور روپیه مجرا دادند.

اواسط شهر رمضان این سال [۱۰٦٦ ه/۷ ژوئیه ١٦٥٦ م[2]] پسر موسوی خان[3] که سال گذشته از پیشگاه خلافت نزد عادل خان رفته بود، شرف اندوز ملازمت گردید و پارهٔ جواهر و مرصّع‌آلات و چهار فیل، از آن جمله یکی با یراق طلا و یک مادهٔ فیل و نه اسب عربی که عادل خان مصحوب وکیل (خود[4]) همراه او فرستاده بود، ازنظر گذشت و مبصّران همه (را[5]) یک لک و هفتادهزار روپیه قیمت کردند و مجموع آن اسبان به‌مهاراجه انعام شد.

به‌آستانبوس فایزگشتن زمیندار باندهو

در این ولا صلابت خان، حارس صوبهٔ اله‌آباد به‌آستانبوس رسید. انوپ سنگه، زمیندار باندهو را که به‌رهنمایی طالع همراه او آمده بود، به‌حضور حاضر گردانیدند و خاقان قدردان زمیندار مزبور را خلعت و جمدهر مرصّع و سپهر با یراق میناکار و منصب سه‌هزاری عنایت کرده، باندهو و غیره محال وطنش را به‌طریق جاگیر به‌او مرحمت فرمودند.

احراز ملازمت کردن میرجمله مخاطب به‌معظّم خان و ارتقاء نمودن به‌والا پایهٔ وزارت دیوان اعلی

بیست و پنجم این ماه مبارک [رمضان ۱۰٦٦ ه/۱۷ ژوئیه ١٦٥٦ م] که خدیو پایه‌شناس قاسم خان میرآتش و دانشمند خان میربخشی را تا کنار شهر برای آوردن او فرستاده بودند، شرف عتبهٔ

---

۱. د: هون.
۲. بض: ۷ ژوئیهٔ ١٦٥٦ م.
۳. بض: نورالدّین قلی خان پسر موسوی خان.
۴. د: خود.
۵. د: را.

خلافت دریافت و یک‌هزار مُهر نذر و پارهٔ جواهر که در آن میان الماسی چند بود، از کانات کرناتک که خان مزبور به‌تصرّف درآورده، پیشکش گذرانید و به‌عنایت خلعت خاصّه و شمشیر مرصّع و به‌اضافهٔ یک‌هزاری به‌منصب عمدهٔ شش‌هزاری و به‌خدمت والای دیوانی اعلی و قلمدان مرصّع و دو اسب خاصّه با زین طلا و مطلّا و فیل خاصّه با یراق نقره و مادهٔ فیل و پنج لک روپیه انعام مورد مراحم گردید. در این ماه مبارک از غرّه (تا[1]) سلخ به‌دستور هرسال، هر شب جمعی کثیر از اصحاب احتیاج در ایوان چهل ستون خاص و عام از خوان نوال پادشاهی افطار می‌نمودند.

غرّهٔ شوّال [۱۰٦٦ ه/۲۳ ژوئیه ۱٦٥٦ م] که عیدفطر مسرت افزای خواطر[2] بود. به‌اشارهٔ همایون از بیرون دروازهٔ نقّارخانه تا مسجد جامع که در سال بیست و چهارم موافق هزار و شصت هجری [۱۰٦۰ ه/٦ اکتبر ۱٦٥۰ م[3]] که بر کوهیچه‌ای که سمت غربی ارگ دارالخلافه به‌فاصلهٔ ششصد دراع است اساس یافته و اواخر رمضان‌المبارک این سال [۱۰٦٦ ه/اواسط ژوئیهٔ ۱٦٥٦ م] در مدت شش سال سوای چوک و مدرسه و دارالشفا که بعد از این نگارش می‌یابد به‌صرف ده لک روپیه به‌اتمام رسیده، به‌دستور سنوات ماضیه و دو رویه فیلان را با یراق طلا و نقره و برق‌انداز و تفنگچی و باندار بسیار ایستاده کردند و پادشاه دین‌پناه با شکوه ظلّ الٰهی به‌آن مکان منیف تشریف برده به‌ادای صلوٰة عید پرداختند.

در این‌روز میمنت‌افروز به‌شاه بلنداقبال دست‌بند لعل و مروارید گران‌بها و به‌هرکدام از سلطان سلیمان شکوه و سلطان سپهر شکوه خنجر مرصّع با پهولکتاره شفقّت شد و معظّم خان پارهٔ جواهر پیشکش گذرانید. چون از ملازمان معتبر شاه بلنداقبال هیچ‌کس قبل از این حسب التماس آن جلیل‌القدر به‌عنایت (خلعت و[4]) خطاب ارتقاء[5] نموده بودند. در این تاریخ پنج نفر دیگر نیز به‌این نوازش مخصوص گردیدند و بیافتن خلاع نیز قامت عزّت آراستند.

سابق و لاحق به‌این تفضیل: بهادر خان، حارس کابل؛ سیّد صلابت خان، حارس الٰه‌آباد؛ معتمد خان، دیوان محمّد علی خان، حارس صوبهٔ پتنه؛ برق‌انداز خان، میرآتش؛ عسکر خان،

---

۱. د: تا.
۲. د: خاطر.
۳. بض: ٦ اکتبر ۱٦٥۰ م.
۴. د: خلعت و.
۵. د: ارتقی.

میربخشی[۱]؛ معین خان، حارس لاهور[۲]؛ عزّت خان، حارس مُلتان[۳]؛ داود خان، فوجدار محال مابین مستقرالخلافه و دارالخلافه و ناهر خان[٤]، ملتزم حضور.

شرف ملازمت دریافتن پسر کلان زمیندار سرِیِنَگَر به‌وساطت شاه بلنداقبال

چون زمیندار سرِیِنَگَر برای استعفای تقصیرات گذشته به‌خدمت شاه بلنداقبال ملتجی گشته التماس نموده بود، اگر رقم عفو بر جراید[۵] جرایم او کشیده شود. پسر کلان خود را میدنی سنگه به‌درگاه می‌فرستد. ملتمس او شرف پذیرایی یافت و در این ولا میدنی سنگه مزبور به‌درگاه رسیده، لوازم زمین‌بوس به‌تقدیم رسانید و یک‌هزار اشرفی و نُه اسب خورد کوهی از آن جمله دو راس با ساز طلا و چند دست باز و جره پیشکش گذرانید و به‌عنایت خلعت و دست‌بند مرصّع و اسب قبچاق با زین مطلّا کامیاب گشت.

چون قطب‌الملک در ادای بقایای پیشکش تعلّل می‌ورزید. یکی از معتمدان برای تحصیل آن به‌گلکنده رخصت یافت و فرمان نیز به‌تأکید تمام به‌او صادرگشت.

بیست و دوّم شوّال مذکور [۱۰٦٦ ه‍/۱۳ اوت ۱٦٥٦ م] والد[٦] راقم این نگارنامه که از صوبهٔ تهتّه عازم درگاه گشته بود، احراز ملازمت نمود.

رخصت انصراف وطن یافتن زمیندار باندهو، پسر زمیندار سرِیِنَگَر

سلخ این ماه [شوّال ۱۰٦٦ ه‍/۲۰ اوت ۱٦٥٦ م] زمیندار باندهو خلعت و اوریسی مرصّع و شمشیر یراق میناکار و اسب عراقی، با زین (مطلّا و به‌پسر زمیندار سرِیِنَگَر خلعت و اوریسی مرصّع و جمدهر مرصّع و شمشیر با ساز میناکار و اسب با زین[۷]) نقره و فیل مرحمت نموده رخصت انصراف به‌اوطان ارزانی داشتند.

ازدواج پادشاه‌زادهٔ مراد بخش به‌صبیهٔ امیر خان

چون پادشاه‌زادهٔ مراد بخش را از صبیهٔ شاهنواز خان صفوی فرزندی[۸] نمی‌شد. حضرت‌اعلی

---

۱. بض: عبدالله بیگ، نجم ثانی میربخشی، مخاطب به‌عسکر خان.
۲. بض: خواجه معین، حارس لاهور، مخاطب به‌معین خان.
۳. ب: حارث؛ بض: سیّد عبدالرزاق، حارس مُلتان، مخاطب به‌عزّت خان.
۴. بض: سیّد ناهر خان، پتهانپوری، مخاطب به‌ناهر خان.
۵. د ندارد: جراید.
۶. بض: ظفر خان احسن.
۷. د: مطلّا و به‌پسر... و اسب با زین.
۸. د: فرزند.

صبیهٔ امیر خان بن قاسم خان نمکی[1] را که شایستگی ازدواج آن والا دودمان داشت، به‌احمدآباد فرستادند و جواهر و مرصّع‌آلات و طلا آلات و نقره آلات و دیگر اشیا که قیمت مجموع یک لک روپیه بود، به‌طریق جهاز مسطورهٔ[2] مذکور عنایت شد و منصب پادشاه‌زادهٔ معزالیه به‌اضافهٔ دوهزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرّر گشت و چوناگده در طلب این اضافه تنخواه شد و انعام یک لک روپیه از آن جمله بست هزار [روپیه] از خزانهٔ رکاب و هشتادهزار [روپیه] از خزانهٔ سورت ضمیمهٔ شفقّت (مذکوره[3]) گردید و خلعت خاصّه دو اسب عربی و عراقی خاصّه با زین میناکاری و طلای ساده ارسال یافت.

جشن ازدواج سلطان سلیمان شکوه به‌دختر بهرام، پسر خورد صادق خان

چون نسبت ازدواج سلطان سلیمان شکوه به‌دختر بهرام، پسر خورد صادق خان مقرّر نموده. او را از پتنه طلب فرمودند و او به‌درگاه رسید و از سرکار فیض آثار چهار لک و پنجاه‌هزار روپیه شفقّت شد. هفدهم محرّم این سال موافق هزار و شصت و هفت [١٠٦٧ ه/۵ نوامبر ١٦٥٦ م] که ساعت مناکحت مقرّر گشته بود. شاه بلنداقبال آن تازه سر و جویبار دولت را به‌دولتخانهٔ همایون آورده، پارهٔ جواهر پیشکش گذرانیدند و حضرت شاهنشاهی خلعت خاصّه و دست‌بند مرصّع و انگشتری مرصّع و یک فیل خاصّه با یراق نقره به‌جناب سلطانی لطف نمودند و بعد از تقدیم شرایط عقد و تعیّن دو لک روپیه مُهر قاضی عسکر والا در ساعت نیک به‌حضور اقدس خطبهٔ نکاح خواند.

ملازمت نمودن میر محمّد امین ولد معظّم خان و نامور شدن به‌خطاب خان

(در[4]) اواسط صفر این سال [١٠٦٧ ه/٣ دسامبر ١٦٥٦ م[5]] میر محمّد امین ولد معظّم خان که به‌سبب بسیاری بارش چندگاه در برهان‌پور متوقّف گشته (بود[6])، به‌درگاه رسیده، شرف ملازمت دریافت و از پیشگاه نوازش به‌عنایت خلعت و خطاب خانی مستسعد گشت.

---

۱. بض: نمکین.
۲. د: مستوره.
۳. د: (مذکور).
۴. د: در.
۵. بض: ٣ دسامبر ١٦٥٦ م.
۶. د: بود.

و در این ایّام جملةالملکی[1] معظّم خان جواهر ثمینه که از آن جمله الماسی بود، کلان به‌وزن نه تانک که دوصد و شانزده سرخ باشد و قیمت آن دو لک و شانزده‌هزار روپیه مقرّر گشته و شصت فیل نر و ماده و چهار با یراق طلا و شانزده با یراق نقره پیشکش گذرانید و قیمت[2] مجموع آن با جواهری که سابقا گذرانید و پانزده لک روپیه شد.

رسیدن خبر رحلت عادل خان و مأمورگشتن پادشاه‌زادهٔ نصرت نصیب محمّد اورنگ‌زیب بهادر به‌مهمّ بیجاپور و مرخّص گشتن معظّم خان و جمعی از امرا از پیشگاه حضور به‌سیاق مذکور[3]

از جمله وقایع این سال مأمور گشتن پادشاه‌زادهٔ نصرتمند اورنگ‌زیب بهادر است، به‌مهمّ بیجاپور و رخصت یافتن معظّم خان و دیگر امرا و منصبدار از حضور معلّی به‌سیاق مذکوره. تفصیل این اجمال آن‌که چون از عرضداشت پادشاه‌زادهٔ معظّم الیه معروض پیشگاه جهانداری گشت که عادل خان به‌اجل طبیعی ودیعت حیات سپرده و نوکران او مجهول نسبی را که به‌فرزندی برداشته بود، جانشین او ساخته‌اند. بنابر آن هیجدهم صفر [١٠٦٧ ه‍/٦ دسامبر ١٦٥٦ م] فرمان شد که آن مؤید ظفریاور با عساکر دکن به‌آن صوب شتابند و این مهمّ را به‌طریقی گردانند به‌انجام رسانند.

و فرمان مطاع به‌خان جهان[4] صادر گردید که خود را بر سبیل استعجال به‌دولت‌آباد برساند و تا معاودت پادشاه‌زادهٔ فیروزی‌آماده در بلدهٔ مذکور باشد و (جمدةالملکی[5]) معظّم خان و شاهنواز خان صفوی و مهابت خان (و نجابت خان[6]) و راجه رای سنگه و جمعی دیگر از امرا و منصبدار که جمعیّت مجموعه بیست‌هزار سوار می‌شد. از آن جمله پاره‌ای از حضور همایون و بعضی از اوطان و جاگیرها و بسیاری از برق‌اندازان سوار و پیاده و باندار در خدمت آن نظرکرده ایزدی معیّن گشتند.

---

۱. ص: جمدةالملکی معظّم خان؛ بض: عمدةالملکی.
۲. ب: قیمت، قیمت.
۳. د ندارد: به‌سیاق مذکور.
۴. بض: خان جهان شایسته خان.
۵. ب: جملةالملکی؛ د: جمدةالملکی؛ بض: عمدةالملکی.
۶. د: و نجابت خان.

و از رخصت یافتگان پیشگاه حضور (جمدةالملکی[1]) خلعت خاصّه و خنجر مرصّع با پهولکتاره و دو اسب عربی و عراقی خاصّه با زین طلا و مطلّا و فیل خاصّه با یراق نقره و مادۀ فیل با حوض نقره مرحمت شد. از روز ملازمت تا این تاریخ از نقد و جنس آنچه خان مزبور بخشش یافت، هفت لک روپیه قیمت داشت، از آن جمله پنج لک روپیه[2] نقد و دیگر امرا و منصبدار نیز درخور رتبه و منزلت مورد نوازش گشتند و بعضی به‌عنایت خطاب و اضافۀ مناصب نیز مباهی گردیدند.

و در همین تاریخ [٦ دسامبر ١٦٥٦ م] (میر[3]) محمّد امین خان ولد (جمدةالملکی[4]) به‌اضافۀ یک‌هزاری، منصب سه‌هزاری و عنایت جمدهر مرصّع با پهولکتاره سرفراز گردید و حکم شد که نیابتاً به‌تنقیح معاملات دیوانی بپردازد.

و بیست و پنجم ربیع‌الاوّل[5] این سال [١٠٦٧ هـ/١١ ژانویۀ ١٦٥٧ م] از جملۀ پیشکش قطب‌الملک پنجاه و هشت فیل نر و ماده ازنظر (انور[6]) گذشت و قیمت آن سه لک و هشتادهزار روپیه شد و هفده فیل از بابت کیرت سنگه، زمیندار دیوگده به‌نظر فیاض درآمد و قیمت آن یک لک روپیه مقرّر گشت.

و چون معظّم خان به‌عرض رسانیده بود که بُدکی[7] چند مرصّع به‌الماس و یاقوت و عین‌الهرۀ[8] گران‌بها و دیگر اشیا از زمیندار کرناتک گرفته نزد عادل خان فرستاده‌ام. شاه بلنداقبال حسب‌الحکم درباب فرستادن اشیای مذکوره نشان به‌مصحوب دو غلام معتبر به‌عادل خان ارسال داشته (بودند[9]). چون بعد از رسیدن نشان به‌اندک زمانی عادل خان از جهان ارتحال نمود. نوکران او از آن جملۀ چهار بدک[10] را عرضداشت. جانشین او مصحوب غلامان مذکور به‌درگاه ارسال داشتند و غرّۀ ربیع‌الثّانی این سال [١٠٦٧ هـ/١٧ ژانویۀ ١٦٥٧ م] ازنظر گذشت و

---

۱. ب: جملةالملکی؛ د: جمدةالملکی؛ بض: عمدةالملکی.
۲. د ندارد: روپیه.
۳. د اضافه دارد: میر.
۴. ب: جملةالملکی؛ د: جمدةالملکی؛ بض: عمدةالملکی.
۵. بض: پنجم ربیع‌الاوّل ١٠٦٧ هـ/٢٢ دسامبر ١٦٥٦ م.
۶. د: انور.
۷. د: برکی.
۸. د ندارد: عین‌الهرۀ.
۹. د: بودند.
۱۰. د: برک.

قیمت آن قریب[۱] یک لک روپیه شد.

چهارم همین ماه [ربیع‌الثّانی ۱۰۶۷ ه‍/۲۰ ژانویهٔ ۱۶۵۷ م] جشن وزن شمسی اختتام سال شصت و پنجم از سنین زندگانی جاودانی رونق افزای بارگاه خلافت گشت و به‌رسم معهود ذات اشرف را به‌طلا و دیگر اشیای مقرّری وزن نمودند. در این بزم والا به‌شاه بلنداقبال پنج کرور دام از پرگنهٔ حویلی کول و دیگر پرگنات توابع آن انعام شفقّت شد و تنخواه آن بزرگ‌مرتبه از اصل و اضافه با طلب منصب شصت کرور دام شد که موافق دوازده ماهه یک کرور و پنجاه لک روپیه می‌شود و منصب سلطان سپهر شکوه به‌اضافهٔ یک‌هزار سوار هشت‌هزاری سه‌هزار سوار مقرّر گردید.

نوزدهم ربیع‌الثّانی مذکور [٤ فوریهٔ ۱٦٥٧ م] جشن وزن قمری انتهای سال شصت و هفتم از عمر جاوید طراز آراستگی یافت و پیکر اطهر را به‌رسم هربار به‌طلا و دیگر اشیای مقرّری سنجیدند و خلقی کامیاب امید گشت.

و در این بزم خجسته[۲] از پیشکش پادشاه‌زاده‌های کامکار و امرای عالی‌مقدار و دیگر ملازمان درگاه قریب هشت[۳] لک روپیه مقبول افتاد.

حقیقت مخلص‌پور

چون به‌عرض رسیده بود که پرگنات دریای جون متّصل کوه دامن شمالی که به‌کوه سرمور نزدیک است و از دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد تا آن‌جا چهل و هفت کروه پادشاهی است، موضع مشهور[۴]، به‌مخلص‌پور از پرگنهٔ مظفّرآباد از مضافات سرکار سهارن‌پور که به‌خوش هوایی مشهور است و در ایّام تابستان که وقت سورت حرارت و شدّت گرماست. هوایی آن‌جا به‌سبب ورزیدن باد شمال سرد می‌باشد و از دارالخلافه تا آن‌جا کشتی می‌رود و وقت مراجعت چون دارالخلافه مابین آب است، در یک هفته به‌آن مصر جامع می‌توان رسید و نیز در دارالخلافه که هوایی آن نسبت[۵] به‌هوای اکبرآباد و اکثر بلاد هند به‌مراتب بهتر است. سالی که برسات کم می‌شود، گرما به‌تزاید می‌گردد. بنابر آن در سال بیست و هشتم جلوس همایون حکم به‌صدور

۱. د ندارد: قریب.
۲. ب: در این روز خجسته؛ د: در این روز خجسته.
۳. بض: بیست.
۴. د: موضعی است مشهور.
۵. د ندارد: در یک هفته به‌آن مصر... هوائی آن نسبت به.

پیوسته بود که در موضع مذکور عمارتی دلکشا بسازند که وقت تزاید گرما به‌آن‌جا تشریف برده شود.

و چون ایّام وبا به‌امتداد کشید و بیماری رو به‌اشتداد نهاد. چنانچه هر زور جمعی راه عدم می‌پیمودند و چندی از خدمتکاران حرم‌سرای معلّی نیز به‌این عارضه گذشتند. در این ولا معروض گردید که عمارت مذکوره نزدیک به‌انجام رسیده. حضرت‌اعلی که تا ساعت نهضت به‌آن صوب بیشتر در باغ اعزّآباد که آن‌جا اثری[1] از طاعون نبود می‌گذرانیدند.

نهضت والا از دارالخلافه به‌سیر مخلص‌پور

دوّم جمادی‌الاولی این سال [۱۰۶۷ هـ/۱۶ فوریهٔ ۱۶۵۷ م] به‌دولتخانهٔ قلعه تشریف آورده. در زمان مختار نهضت فرموده در خیّام دولت که بیرون سواد دولتخانه[2] برافراشته شده بود و نزول نمودند. روز دیگر که کوچ شد و چون امیرالامر از روزی که از کشمیر آمده به‌شرف ملازمت فایزگشته بود. پیچش نافی به‌هم رسانیده بود. به‌سبب بیماری او در راه مقام‌ها فرمودند.

رسیدن میر شکار باشی سبحان قلی خان با جانوران شکاری که خانه مذکور مصحوب او ارسال داشته بود و به‌پیشگاه حضور

در حین[3] مسافرت میر شکار باشی سبحان قلی خان ولد نذر محمّد خان که او را همراه ایلچی خود روانه ساخته، مصحوب او دو شنقار و شش باز از آن جمله دو طویغون و هفت چرغ[4] فرستاده و میر شکار باشی مذکور به‌سبب آن‌که هوای گرمی داشت و موسم شکار نزدیک به‌آخر شدن رسیده. از ایلچی جدا شده بر سبیل استعجال عازم درگاه گشته بود، به‌اردو پیوسته. جانوران مذکور را ازنظر فیض گذرانید و از خود نه اسب پیشکش کرد و به‌انعام سه‌هزار روپیه کامیاب گردید.

و در حوالی خضرآباد و حاجی احمد سعید که برای تحصیل پیشکش به‌گلکنده رفته بود و از قطب‌الملک بیست لک روپیه و پارهٔ جنس از جملهٔ پیشکش که بر ذمّه داشت، وصول نموده

---

۱. د ندارد: اثری.
۲. د: دارالخلافه.
۳. د: حین این.
۴. د: چرخ.

و به‌حسب امر مطاع نقد را به‌خزانهٔ دولت‌آباد فرستاده، (جنس[1]) با خود آورده بود، اشیای مذکوره را به‌نظر والا درآورد.

آستانبوس نمودن زمیندار سرمور

بیست و پنجم ماه مذکور [جمادی‌الاولی ۱۰٦۷ ه/۱۱ مارس ۱٦۵۷ م] که موکب جهان نورد از آب جون عبور فرموده، در حوالی مخلص‌پور نزول اجلال داشت. سهاگ پرکاس[2]، زمیندار سرمور به‌زمین‌بوس سربلندی یافته. چند دست باز و جره پیشکش گذرانید و به‌عنایت خلعت و کرّهٔ مرصّع و طرّهٔ مرصّع مورد نوازش گشت.

نزول همایون در منازل خلد مشاکل مخلص‌پور

روز دیگر [۱۲ مارس ۱٦۵۷ م] دولتخانهٔ مخلص‌پور به‌نزول معلّی میمنت جاودانی اندوخت و چون نزاهت آن مکان و لطف هوا و صفای آبش مستحسن طبع مشکل پسند اشرف افتاد، به‌فیض‌آباد موسوم گشت. عمارات این دولتخانهٔ فیض اساس سوای قلعه که حکم بنای آن به‌صدور پیوسته، در دو سال و نیم به‌صرف پنج لک روپیه نزدیک به‌انجام رسیده و به‌یک لک روپیه دیگر صورت تمامیت خواهد یافت.

در این تاریخ مبلغ دو لک روپیه به‌شاه بلنداقبال و پنجاه‌هزار روپیه به‌سلطان سلیمان شکوه برای ساختن منازل در فیض‌آباد انعام لطف شد.

و چون در حین آمدن به‌فیض‌آباد اردوی[3] کیهان‌پوی در هردو کنار دریای جون راه طی می‌نمود و زراعات از بس وفور با وجود ضبط و اهتمام پامال شده بود. خاقان کثیرالاحسان در خبر آن نقصان به‌کشاورزان سی‌هزار روپیه از سرکار فیض آثار دهانیدند.

در این ولا به‌مسامع جهانداری رسید که حصار دور شهر دارالخلافه که طول آن شش‌هزار و سه‌صد و شصت و چند دراع است و عرض دیوار با فصیل چهار دراع و ارتفاع کنگره نه دراع مشتمل بر شش دروازهٔ کلان و پنج در خورد. در سال بیست و ششم جلوس اساس یافته و پنج لک روپیه صرف آن گردیده، صورت انجام گرفت. مجموع پیشکش این سال میمنت[4] فال

---

۱. د: جنس.
۲. بض: راجه سهاگ پرکاس.
۳. د: انعام اردوی.
۴. د: پیشکش حال این میمنت.

قریب یک کرور روپیه قبول افتاد. بیت:

فاتحهٔ فکرت و ختم سخن نام خدایست بروختم کن

المنتةالله که این بی‌بضاعت، کم‌مایه با وجود عدم استطاعت و استعداد تاریخ‌نگاری توفیق تسوید وقایع یک قرن از جلوس ابد، میعاد خاقان خواقین نشان یافت و به‌وسیلهٔ این دست آویز سترگ اثری از نمودنی بود، خود بر (صفحهٔ[1]) روزگار گذاشت. اگر نسخه سوانح سنوات آینده به‌دست افتاد، ان‌شاءالله العزیز این ضمیمهٔ نگارین‌نامه خواهد ساخت. و اِلّا آنچه به‌قید تحریر درآمده به‌اکتفا نماید.

تمام شد.

۱. ب: حقیقت.

فهرست منابع و مآخذ مصحّح

۱. آذر بیگدلی، حاجی لطف علی بیگ: *آتشکده*، مؤسّسهٔ امیر کبیر، تهران، ایران جلد اول، دوم و سوم.

۲. آرزو گوالیاری، سراج‌الدّین علی خان: مجمع *النفایس* (بخش معاصرین)، انتشارات کتابخانهٔ خدابخش، پتنا.

۳. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: *خزانهٔ عامره* (تألیف: ۱۱۷٦ ھ/٦۳-۱۷٦۲ م)، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۷۸۱ م.

٤. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: *مآثرالکرام*، لاهور، ۱۹۱۳ م.

۵. آشنای شاهجهانی، میرزا محمّد طاهر خان پسر ظفر خان (م: ۱۰۷۷ یا ۱۰۸۱ ھ): *شاهجهان‌نامه* موسوم به*ملخّص* (نسخهٔ خطّی)، شمارهٔ ۲۰۰٦٦۸، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه دهلی، دهلی.

٦. آشنای شاهجهانی، میرزا محمّد طاهر خان پسر ظفر خان (م: ۱۰۷۷ یا ۱۰۸۱ ھ): شاهجهان‌نامه موسوم به‌ملخّصِ (نسخهٔ خطّی)، شمارهٔ Or.175، کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، لندن.

۷. آقا بزرگ تهرانی، آقا محسن: *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، دارالاضواء، بیروت.

۸. احمد منزوی: *فهرست مشترک نسخه‌های خطّی فارسی پاکستان*، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، جلد دهم ۱۹۸۸ م.

۹. اسلم خان، دکتر محمّد: *ظفر خان احسن*، گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دهلی، دهلی، ۲۵۳۵ شمسی.

۱۰. حسن کهویهامی، پیر غلام حسن: *تاریخ حسن*، بخش تحقیق و نشریات، دولت جامّو و کشمیر، سری‌نگر، ژانویهٔ ۱۹۵٤ م، ج ۲.

۱۱. حسینی سنبهلی مرادآبادی، میر حسین دوست: *تذکرهٔ حسینی* (تألیف: ۱۱٦۳ ھ/۱۷۵۰ م)، لکهنو، ۱۹۱۲ هجری.

۱۲. خالدی، ابونصر محمّد: *تقویم هجری و عیسوی*، تصحیح پرفسور محمود احمد خان و دکتر ضیاءالدّین احمد دیسایی، انجمن ترقّی اردوی هند، دهلی‌نو، مارس ۱۹۷۷ م.

۱۳. خدابخش خان: *محبوب الالباب فی تعریف الکتب و الکتاب*، خدابخش اورینتل پبلک لائبریری، پتنا، چاپ دوم ۱۹۹۱ م.

۱۴. خلیل بنارسی، امین‌الدّوله علی ابراهیم خان (م: ۱۳۱۷ ه): *صحف ابراهیم*، بخش معاصرین، خدابخش، پتنا.

۱۵. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: *سفینهٔ خوشگو*، به‌اهتمام سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمن کاکوی، سلسلهٔ انتشارات ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی پتنا، مارس ۱۹۵۹ م.

۱۶. خیّامپور تبریزی، دکتر عبدالرّسول تاهبازراده: *فرهنگ سخنوران*، انتشارات طلایه، تهران، ج ۱ زمستان ۱۳٦۸ و ج ۲ زمستان ۱۳۷۲ ه ش.

۱۷. سرخوش کشمیری، میر محمّد افضل: *کلمات‌الشعرا*، تصحیح صادق علی دلاوری، لاهور (پاکستان)، سپتامبر ۱۹٤۲ م.

۱۸. سرخوش کشمیری، میر محمّد افضل: *کلمات‌الشعرا*، مرتّبهٔ محمّد حسین محوی لکهنوی، دانشگاه مدراس، ۱۹۵۱ م.

۱۹. شبلی نعمانی، شمس‌العلما محمّد شبلی: *شعرالعجم*، اعظم‌گره، ۱۹۵۶ م.

۲۰. صابر، حبیب‌الرّحمن خان، *مفتاح‌التّقویم*، قومی کونسل برای فروغ اردو زبان، دهلی‌نو، ۱۹۷۷ م.

۲۱. صباح‌الدّین عبدالرّحمن، سیّد: *بزم تیموریه*، اعظم‌گره، ۱۹۹۱ م.

۲۲. طاهر نصرآبادی اصفهانی، میرزا محمّد طاهر: *تذکرهٔ نصرآبادی*، تهران، ۱۳۱۷ ه ش.

۲۳. ظهورالحسن، قاضی: *نگارستان کشمیر*، جیّد برقی پریس، دهلی، ۱۳۵۳ ه/ ۱۹۳۴ م.

۲۴. عاشقی عظیم‌آبادی، حسین قلی خان (ت: ۱۱۹٤ ه): *نشتر عشق*، اصغر جانفدا، نشریات دانش، ۸۸–۱۹۸۱ م.

۲۵. عبدالحمید لاهوری، ملّا عبدالحمید (م: ۱۰٦۵ ه): *پادشاهنامه*، تصحیح کبیرالدّین احمد و عبدالرحیم، کلکته، ۱۸٦۸ م، سه جلد.

۲۶. عبدالرزّاق اورنگ‌آبادی، صمصام‌الدّوله شاهنواز خان عبدالرزّاق بن میر حسن علی: *مآثرالامرا*، ایشیاتیک سوسایتی، کلکته، ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۱ م، جلد اول، دوم.

۲۷. عبدالرزّاق اورنگ‌آبادی، صمصام‌الدّوله شاهنواز خان عبدالرزّاق بن میر حسن علی: *مآثرالامرا*، ترجمهٔ اردو از پرفسور محمّد ایوب قادری، مرکزی اردو بورد، لاهور، پاکستان، جلد اول ژوئن ۱۹٦۸ م، جلد دوم آگوست ۱۹۶۹ م، جلد سوم ژوئیهٔ ۱۹۷۰ م.

۲۸. علایی قزوینی، مولوی عبدالنّبی فخرالزمانی: *میخانه*، مصحّح احمد گلچین معانی، انتشارات شرکت نسبی حاج محمّد حسین اقبال و شرکا، تهران، ۱۳۴۰ هـ ش.

۲۹. غنی موفرخ‌آبادی، محمّد عبدالغنی (م: ۱۳۳۵ هـ): *تذکرةالشعرای غنی*، مرتبهٔ محمّد مقتدی خان شروانی، مطبع علیگره، ۱۹۱٦ م.

۳۰. قانع تتّوی، میر علی شیر (م: ۱۲۰۳ هـ) بن میر عزّت‌الله: *تحفةالکرام*، مرتّبهٔ سیّد حسام‌الدّین راشدی، سندهی ادبی بورد، حیدرآباد سِند (پاکستان)، ۱۹۷۱ م.

۳۱. قانع تتّوی، میر علی شیر (م: ۱۲۰۳ هـ) بن میر عزّت‌الله: *مقالات الشعرا*، به‌تصحیح و حواشی از سیّد حسّام‌الدّین راشدی، سِندی ادبی بورد، کراچی، ۱۹۵۷ م.

۳۲. قدرت گوپاموی، محمّد قدرت الله (م: ۱۲۸۰ هـ): *نتایج الافکار* (تألیف: ۱۲۵۸ هـ/۱۸٤۲ م.)، بمبئی، دی‌ماه ۱۳۳۶ هـ ش.

۳۳. کنبوه لاهوری، محمّد صالح (م: ۱۰۸۵ هـ): *عمل صالح* موسوم به*شاهجهان‌نامه*، حواشی دکتر غلام یزدانی، تصحیح دکتر وحید قریشی، مجلس ترقی ادب، لاهور، جلد اول ژانویه ۱۹٦۷ م، جلد دوم مارس ۱۹٦۷ م، جلد سوم ۱۹۷۲ م.

۳٤. لودی هروی، امیر شیر علی خان بن علی امجد خان لودی: *مرآت الخیال*، بمبئی، ۱۳۲٤ هجری.

۳۵. مبتلای مشهدی، مردان علی خان: *منتخب‌الاشعار* (تالیف: ۱۱٦۱ هـ)، ترتیب و تلخیص دکتر محمّد اسلم خان، اندوپرشین سوسایتی، دهلی، ۱۹۷۵ م.

۳۶. نوّاب قنّوجی بخارایی، امیرالملک سیّد محمّد صدّیق: *شمع انجمن*، به‌اهتمام محمّد عبدالمجید خان، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۳ هـ/ ۱۸۹٦ م.

۳۷. نوشاهی، سیّد عارف: *فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ موزهٔ ملّی پاکستان کراچی*، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳٦۲ هـ ش/ ۱۹۸۳ م.

۳۸. واله داغستانی، علی قلی خان (م: ۱۱۷۰ هـ): *ریاض الشعرا* (تألیف: ۱۱٦۱ هـ/ ۱۷٤۸ م)، مقدّمه و تصحیح و ترتیب پرفسور شریف حسین قاسمی، کتابخانهٔ رضا رامپور، ۱۳۸۰ هـ ش/۲۰۰۱ م.

۳۹. هاشمی سندیلوی، شیخ احمد علی خان: مخزن *الغرایب* (تألیف: ۱۲۱۸ ه/ ۱۸۰۳ م)، مرکز تحقیقات فارسی، ایران و پاکستان، ۱۹۹۴ م.

۴۰. *فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ رضا رامپور*، ج ۲، رامپور، ۱۴۱۷ ه/ ۱۹۹۸ م.

41. Ashraf, Muhammad: *A Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library*, Hyderabad, Andhra Pradesh, India, 1969.

42. Beale, Thomas William: *An Oriental Biographical Dictionary*, London, 1894 Kraud Reprint Corporation, New Yark, 1965.

43. Beedar, Dr. Abid: *Catalogue of Arabic and Persian Manuscripts in the Khuda Bakhsh Oriental Public Library*, Bankipore, Patna, Vol. VII, 1977.

44. Begley, W.E. and Z. A. Desai: *The Shahjahan Nama*, Oxford University Press, Delhi. 1990.

45. Bhattacharya, S.: *A Dictionary of Indian History*, Calcutta University, Calcutta, 1962.

46. Blumhardt, J.F: *Catalogue of Hindustani Manuscripts in the Laibrary of India Office*, London, 1926

47. Elliot, Sir H.M. and J. Dowson: *The History of India as Told by its own Historian*, London, 1867-1877.

48. Ethe, Herman: *Catalogue of Persian Manuscripts in the Laibrary of India Office*, Vol. II, 1903.

49. Ivonow, Wladimir: *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in Curzon Collection*, Asiatic Society of Bengal, Calcutta, 1926.

50. Khan, Maulvi Abdul Muqtadir: *Catalogue Raisonne of the Buhar Library*, Calcutta, 1921.

51. Marshall, D.N.: *Mughals in India*, Mansell Publishing Limited, London and New Yark, 1967.

52. Nabi Hadi, Prof.: *Dictionoary of Indo-Persian Literature*, Abhinav Publishing House, 1995.

53. Razvi, M.H. and Qaisar Amrohvi: *Catalogue of Manuscripts in the Maulana Azad Library*, Aligarh Muslim University, Aligarh, Habib Ganj Collection (Persian), Vol. I, Part-1, Aligarh, 1981.

54. Rieu, Charles: *Catalogue of Persian Manuscripts in the Birtish Museum*, London, Vol. I, 1879.

55. Saksena, Banarsi Prasad: *History of Shahjahan of Dihli*, Central Book Depot, Allahabad, 1932.

56. Shahnawaz Khan, Samsamuddaula: *Ma'athir-ul Umara*, English Tranlation by H. Beveridge, Revised, Annotated & Compiled by Baini Prasad, Calcutta, Vol. I and II, 1911.

57. Sprenger, A.: *Catalogue of the Arbic, Persian and Hindustani Manuscripts of the King of Oudh*, Culcutta, 1854, Vol. I.

58. Storey, C.A.: *Persian Literature, A Bio-Bibliographical Survey*, The Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland, Vol. I, Part-I, 1970 & Vol. II, Part I, 1972.

59. Vicaji, D.B. Taraporevala and D.N. Marshall: *Mughals in India*, The New Book Co. Pvt. Ltd., Bombay, 1962.

فهرست اعلام

اشخاص

«چ»

«ح»

«خ»

اماکن

«ب»

«ک»

«گ»

«ن»

کتب

Centre of Persian Research
Office of the Cultural Counsellor
Embassy of Islamic Republic of Iran
New Delhi

....

MULAKHKHAS-E SHAHJAHAN-NAMEH
(ABRIDGED SHAHJAHAN-NAMEH)

Compiled by: Mirza Mohammad Tahir Khan Ashna
Entitled Inayat Khan
Introduction, Editing & Annotations : Dr. Jameel-ur-Rehman

....

Composing: Zahra Asghari
Page setting: Abdur Rehman Qureshi
Designing of the cover page: Aisha Fozia

First Edition: New Delhi, April 2009
Printed at: Alpha Art, Noida (U.P.)
ISBN: 964-439-127-6

Iran Culture House
18, Tilak Marg, New Delhi-110001
Tel.: 23383232-4, Fax: 23387547
newdelhi@icro.ir
http://newdelhi.icro.ir

MULAKHKHAS-E SHAHJAHAN-NAMEH
(ABRIDGED SHAHJAHAN-NAMEH)

Compiled by
Mirza Mohammad Tahir Khan Ashna
entitled Inayat Khan

Introduction, Editing & Annotations
Dr. Jameel-ur-Rehman
Dept. of Persian, Zakir Husain College
University of Delhi, Delhi

CENTRE FOR PERSIAN RESEARCH
Office of the Cultural Counsellor
Embassy of Islamic Republic of Iran
New Delhi